آینده‌نگر
شماره ۱۶۰
ISSN: 2322-3316
ماهنامه اقتصادی | قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۶۰ | آذر ۱۴۰۴

ساخت و باخت

آیا اقتصاد ایران دچار استهلاک شده و دارایی‌هایش را از دست می‌دهد؟

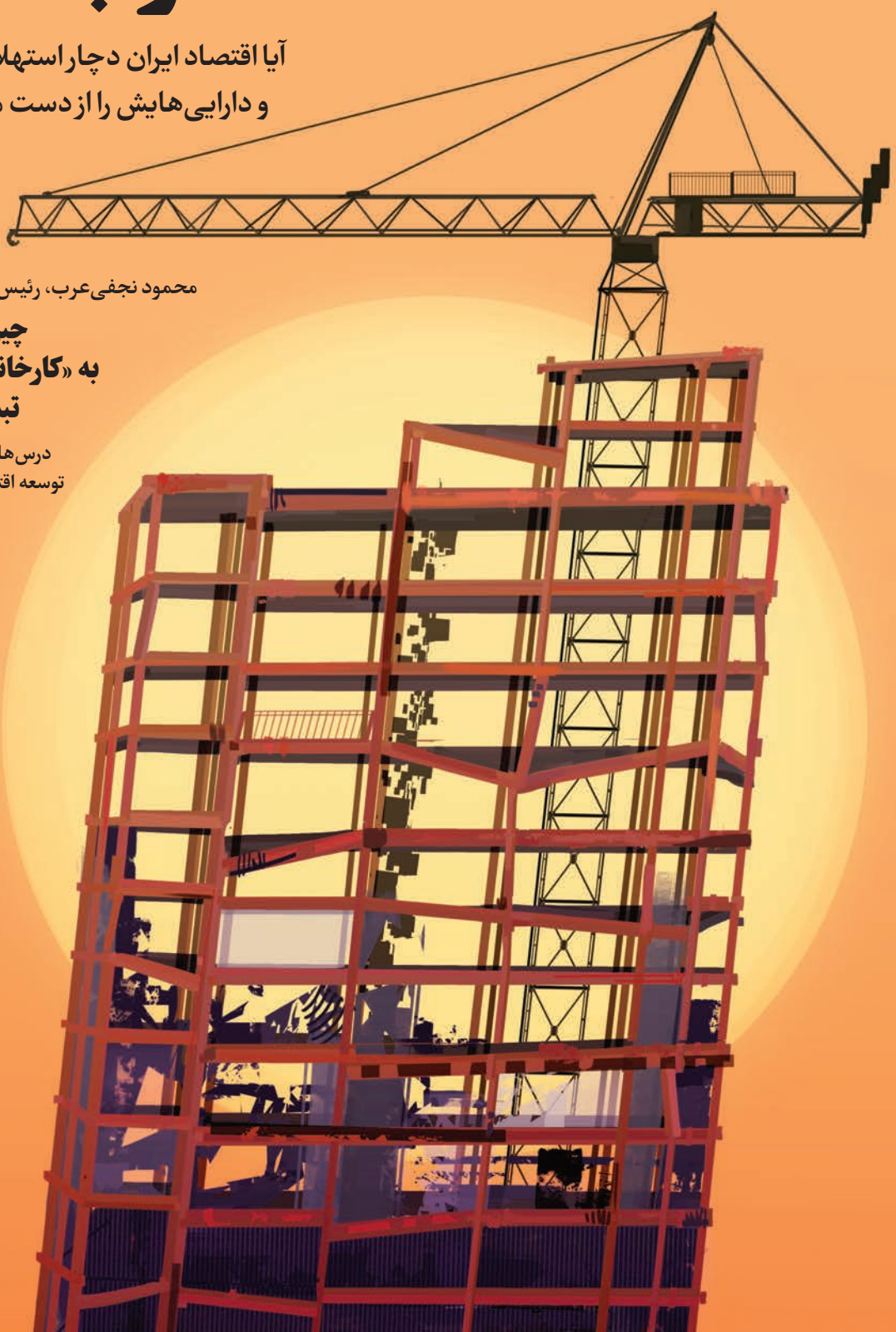

سرمقاله
محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران

چین چگونه به «کارخانه جهان» تبدیل شد؟

درس‌های چین برای توسعه اقتصادی ایران

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

مرکز داوری اتاق تهران

آیا می‌دانستید بدون این که وارد فرایند پرهزینه و زمان‌بر حل دعاوی از طریق دادگاه‌ها شوید، می‌توانید از خدمات داوری اتاق تهران استفاده کنید؟

در قراردادهای تجاری و اقتصادی احتمال اینکه با شرکای تجاریتان به مشکل برخورد کنید خیلی زیاد است. به همین دلیل بهتر است که از قبل روش‌های حل اختلاف را در قرارداد پیش‌بینی کنید.

حل اختلافات از طریق مرکز داوری اتاق تهران دارای مزیت‌هایی مثل رسیدگی سریع و یک مرحله‌ای، کم هزینه بودن داوری نسبت به دادگاه، رسیدگی تخصصی با داور مرجع طرفین، امکان اجرای رای داور در سطح ملی یا بین‌المللی، رازداری و محرمانگی احکام و اسناد است. اتاق تهران از منافع تمام فعالان اقتصادی و کارآفرینان در سطح ملی و بین‌المللی دفاع می‌کند. برای این که از این مزیت استفاده کنید کافی است در زمان عقد قرارداد مرکز داوری اتاق تهران رو به عنوان مرجع حل اختلاف تعیین کنید.

در هر مرحله می‌توانید از طریق تماس با ۱۸۶۶، مشکلات خود را با کارشناسان اتاق تهران در میان بگذارید.

مشاوره حقوقی اتاق بازرگانی تهران

آیا می‌دانید که چالش‌های حقوقی می‌تواند باعث کندی روند توسعه و رشد کسب‌وکارها شود؟ اتاق بازرگانی تهران در همه زمینه‌های حقوقی به اعضای خود مشاوره رایگان ارائه می‌دهد.

اگر در ابتدای مسیر راه‌اندازی کسب‌وکار قرار دارید مشاوره حقوقی اتاق تهران می‌تواند در تعیین نوع شرکت، تعریف روابط شرکا و مسولیت آن‌ها به شما کمک کند.

اگر هم در میانه راه هستید می‌توانید در خصوص مواردی مثل تنظیم انواع قراردادهای حقیقی و حقوقی، تنظیم قراردادهای استخدامی، خرید و فروش، اجاره و صلح و حتی قراردادهای مالکیت فکری، از مشاوره حقوقی استفاده کنید تا در زمان بروز مشکلات مثل دعاوی حقوقی و کیفری و تعزیرات حکومتی در کنار شماست.

این مشاوره را می‌توانید به صورت حضوری یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران یا با شماره گیری ۱۸۶۶ دریافت کنید.

اطلاع از خدمات اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران:
توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۳۸۱۸/۱۵۸۷۵

آینده‌نگر شماره ۱۶۰ . آذر ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

مدیرمسئول: مسعود خوانساری — رئیس شورای سیاست‌گذاری: محمود نجفی‌عرب

شورای سیاست‌گذاری: فریدون وردی‌نژاد، بهمن عشقی، مصطفی درویشی، ابراهیم بهادرانی شهاب جوانمردی، رامین خسروخاور، عطاالله اشرفی‌اصفهانی

سردبیر: بهراد مهرجو — معاون سردبیر: ولی خلیلی

تحریریه: محمد عدلی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، سعید ارکان‌زاده، آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان نسیم بنایی، مریم بابایی، فاطمه صدقی، فاطمه برزگر و زهرا بارانی

پادکست: کریم نیکونظر

آتلیه طراحی

مدیر هنری: رضا دولت‌زاده — ویراستاری: بابک آتشین‌جان

کمیک‌آرتیست: ساناز سهیلی — ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آینده‌نگر می‌توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.

Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالد اسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله
چین چگونه به «کارخانه جهان» تبدیل شد؟ ۰۴

کامنت
بازار عطر: محبوبیت در میان نسل زد ۰۷

راهبرد
سهم ناچیز ایران از کیک بزرگ اقتصاد چین ۱۷

کمیک‌استریپ
بانکدار یا بنگاه‌دار ۲۵

باشگاه
روح گفت‌وگو در اقتصاد جهان ۳۳

آکادمی
ناترازی انرژی، درد با درمان ۳۷

آینده ما
خبردار به بازار پول ۵۷

توسعه
موتور خاموش رشد ۶۵

پرونده
پلیس‌بازی ۷۹

رساله
عقلانیتی که هرگز نهادینه نشد ۹۵

صنعت
جهان تشنه ۱۰۵

کارآفرینان
نبض اقتصاد جهانی ۱۱۵

شکست
پایان یک سفر طولانی ۱۲۵

تجربه
رویایی که از ایران به فضا رفت ۱۳۱

عصرجدید
توصیه‌های شغلیِ پدر چت‌جی‌پی‌تی ۱۳۹

آینده‌پژوهی
گذشته از آنچه تصور می‌کنید از شما دورتر است ۱۴۵

رصد
سلاح انرژی ۱۶۹

اکونومیست
سال سقوط یا سال صعود؟ ۱۷۹

چهره‌ها
آمارتیا سن انسانیت را وارد علم اقتصاد کرد ۱۸۷

اتاق طهران
مرد تحولات بنیادین ۱۹۱



طرح جلد: ساناز سهیلی
آینده‌نگر



برای دریافت اشتراک

آینده‌نگر

با شماره

۱۸۶۶

تماس بگیرید



چین چگونه به «کارخانه جهان» تبدیل شد؟

درس‌های چین برای توسعه اقتصادی ایران



محمود نجفی عرب

رئیس اتاق تهران

رهبران چین، به‌ویژه دنگ شیائوپینگ، اقتصاد چین را از یک ساختار بسته و دولتی به سمت اقتصاد باز هدایت کردند. او می‌گفت: «گربه مهم نیست سیاه باشد یا سفید، مهم این است که موش بگیرد». در واقع او معتقد بود، هدف باید توسعه چین باشد و مهم نیست چگونه این مسیر طی شود

«راه هزارمایلی با یک قدم آغاز می‌شود»؛ این یک اصطلاح مشهور چینی است که نشان می‌دهد، ذهنیت آنها به توسعه چگونه شکل گرفته‌است. طی سه سال گذشته، یکی، دو سفر به چین انجام داده‌ام. از خورگس در غربی‌ترین تا شانگهای در شرقی‌ترین منطقه، می‌توان نمادهای توسعه و پیشرفت را در چین درک کرد. آنها هر ماه که نه، تقریباً هر هفته، وضعیت متفاوتی از قبل پیدا می‌کنند. موتور توسعه را طوری راه انداخته‌اند که لحظه‌ای خاموشی ندارد و دائم در حال تولید مسیر پیشرفت است.

در سفر آخر هیئت ایرانی به چین، راهنمای موزه توسعه شهری شانگهای با نشان دادن ماکت آسمان‌خراش‌های مرتفعی همچون برج شانگهای با ۶۳۲ متر ارتفاع و مرکز تجارت جهانی این شهر با ۴۹۲ متر ارتفاع که در منطقه پودونگ قرار دارند، تعریف می‌کرد که این منطقه ۳۵ سال پیش نی‌زاری وسیع با زمین‌های باتلاقی بوده است که با تصمیم دولت وقت چین در اوایل دهه ۱۹۹۰، به عنوان یک منطقه اقتصادی انتخاب شده و امروز با وجود بیش از ۶ هزار شرکت بین‌المللی و ده‌ها آسمان‌خراش به قطب تجارت جهانی بدل شده است. در میانه صحبت‌های این راهنما، تنها چیزی که به آن فکر می‌کردم، این بود که در مقابل راهی که چین برای توسعه در پیش گرفت و تجربه‌های موفقی که در مناطقی همچون پودونگ رقم زد که تعدادشان به صدها در چین می‌رسد، ما در ایران، چه کردیم؟ سرنوشت مناطق آزاد در ایران چه شد؟ هنوز هم اثرات جنگ تحمیلی در تن شهرهای جنوبی وطن به چشم می‌خورد. اما چینی‌ها مگر عصای موسی دارند که معجزه می‌کنند؟

بین شروع دوران تحول در چین بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ میلادی و پیروزی انقلاب ما در سال ۱۹۷۹ میلادی تنها ۳ سال تفاوت وجود دارد، ولی میان دستاوردهای چین، بعد از گذشت چهار دهه از آن سال‌ها و ما در ایران کیلومترها فاصله افتاده است. در طول چهل و پنج سال گذشته به خاطر مسئولیت‌هایی که در شرکت‌های دارویی، صنایع غذایی و اتاق تهران داشته‌ام، به دفعات و در سال‌های متمادی به استان‌ها و مناطق مختلف چین سفر کرده‌ام و به‌جرئت می‌توانم بگویم که مانند تماشای یک سریال بلند، شاهد روند توسعه شگفت‌انگیز این کشور، از نزدیک بوده‌ام.

به خاطر دارم که در دهه ۶۰ وقتی به چین سفر می‌کردیم، با کشوری آشفته از نظر اقتصادی و اجتماعی با میزان فقر و گرسنگی بسیار بالا روبه‌رو بودیم و در دهه ۷۰ و ۸۰ شهرها را غوطه‌ور در دود و سیاهی ناشی از سوخت زغال‌سنگ می‌دیدیم؛ اما حالا همان مناطق به ابرشهرهای مدرن و توسعه‌یافته با آسمان آبی و صدها شهرک فناوری و صنعتی بدل شده‌اند؛ کشوری که دومین اقتصاد بزرگ دنیا را در اختیار دارد و نه‌تنها ابرقدرت صنعتی است، بلکه کشوری پیشرو در فناوری‌های نو، مانند هوش مصنوعی، انرژی‌های پاک و تولیدات «های‌تک» محسوب می‌شود.

اما شاید مهم‌ترین سؤال این باشد که چین چگونه توانست از کشوری نه‌چندان توسعه‌یافته و فرورفته در فقر به یک «کارخانه جهانی» بدل شود؟ و مهم‌ترین سیاست‌هایی که در پیش گرفت چه بود؟

۱ اجرای سیاست درهای باز

رهبران چین، به‌ویژه دنگ شیائوپینگ، اقتصاد چین را از یک ساختار بسته و دولتی به سمت اقتصاد باز هدایت کردند. او برای اجرای این سیاست جمله معروفی داشت: «گربه مهم نیست سیاه باشد یا سفید، مهم این است که موش بگیرد». در واقع او معتقد بود، هدف باید توسعه چین باشد و مهم نیست چگونه این مسیر طی شود، حتی اگر با سیاست‌های اقتصادی تفکر کمونیسم زاویه اساسی داشته باشد و همین تفکر، درهای اقتصاد این کشور را به روی سرمایه‌گذاران خارجی گشود. در واقع دولت چین به‌تدریج به اقتصاد دستوری و دولتی پایان داد و با تغییرات اساسی در قوانین اقتصادی خود، روی جذب سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه صنعتی متمرکز شد.

۲ ایجاد مناطق ویژه اقتصادی

دولت چین با ایجاد مناطق آزاد و ویژه اقتصادی پرشمار در سراسر این کشور و در نظر گرفتن معافیت‌های مالیاتی، امکان مالکیت خارجی، زیرساخت‌های مدرن و آزادی عمل برای صادرات و واردات، زمینه را برای توسعه اقتصادی سریع در بسیاری از مناطق چین و کل این کشور فراهم کرد. برای مثال شهر بسیار بسیار کوچک شنزن در شرق این کشور، که زمانی ساکنان آن را بیشتر ماهیگیران تشکیل می‌دادند، بعد از تبدیل‌شدن به یک منطقه ویژه اقتصادی، به یک ابرشهر جهانی بدل شده است که سومین بندر کانتینری دنیا محسوب

می‌شود و بیش از ۲۰ میلیون نفر جمعیت دارد.

۳ ثبات در سیاست‌گذاری اقتصادی

یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت چین این است؛ قوانین اقتصادی در این کشور با تحولات سیاسی و تغییر مدیران و... دائم دچار نوسان نمی‌شود و فعالان اقتصادی دائم شاهد تصمیم‌گیری‌های خلق‌الساعه نیستند؛ ثباتی که پیام اصلی آن به سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی این است: «چین، قابل پیش‌بینی است».

۴ حمایت واقعی از بخش خصوصی و کارآفرینان

برعکس آنکه ۸۰ تا ۸۵ درصد اقتصاد ایران در دست دولت و شبه‌دولتی‌هاست، امروز می‌توان گفت بخش اصلی اقتصاد چین در اختیار بخش خصوصی است. در واقع حکومت چین از سه دهه پیش بیشتر به تصدی‌گری مشغول شد و با به رسمیت شناختن واقعی مالکیت خصوصی، تسهیل کسب و کارها، اصلاح قوانین کار و مقررات تجارت و حضور فعال شرکت‌های کوچک و متوسط (SME) در اقتصاد، تلاش کرد زمینه فعالیت بخش خصوصی را در این کشور فراهم کند و به معنی واقعی کلمه، اقتصاد را به بخش خصوصی واگذار کند.

۵ تبدیل چین به مرکز تولید جهان

دولت چین با سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساخت‌های اساسی در این کشور همچون تجهیز بنادر، راه‌ها، سیستم حمل و نقل و قطارهای تندرو، توسعه شبکه انرژی و... و همچنین استفاده از ظرفیت نیروی کار بسیار ارزان و آموزش‌دیده و البته سیاست صادرات‌محور، چین را به یک کارخانه جهانی بدل کرد؛ نگاهی که باعث شد، بسیاری از شرکت‌ها و برندهای معتبر جهان از «اپل» گرفته تا «بنز» و «بی. ام. دبلیو» در این کشور کارخانه راه‌اندازی کنند.

۶ تمرکز بر فناوری، نوآوری و بومی‌سازی تکنولوژی

حکومت چین بعد از پشت سر گذاشتن یک دوران طلایی و رسیدن به رشد و توسعه نسبی در طول یک دهه گذشته، گام جدیدی در جهت تبدیل‌شدن به برترین اقتصاد جهان در سال‌های آینده برداشته است و آن «سرمایه‌گذاری عظیم روی هوش مصنوعی و تکنولوژی‌های مدرن» است. این کشور با سرمایه‌گذاری و بورسیه هزاران جوان چینی برای آموزش در بزرگ‌ترین مراکز علمی و معتبرترین دانشگاه‌های جهان از یک طرف و بومی‌سازی فناوری‌های مهم و حساس از سوی دیگر، چین را به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار جهانی در حوزه «R&D» تبدیل کرده است. سیاست اصلی کنونی چین در واقع، حرکت از «ساخت در چین» به «نوآوری در چین» است.

مهم‌تر اینکه چینی‌ها در معادلات جهانی هنوز نقش‌آفرین اصلی به شمار می‌آیند و با وجود همه مجادلات سیاسی، همچنان عهد و همکاری‌های اقتصادی‌شان با جهان ادامه دارد. جایی به نقل از مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در دهه هفتاد میلادی، خواندم که به شاگردان تازه‌وارد عرصه سیاست گفته بود: «قدرت در اختیار کسی است که کارتابل زیر دستش باشد.» او اشاره داشت کسانی مسیرها را تعیین می‌کنند که امضایشان برندگی دارد. متاسفانه در معادلات جهانی به سبب تحریم‌های اقتصادی، دیگر قدرت سابق در اختیار ما نیست؛ حالا باید پیش از هرکاری، به صحنه بازگردیم.

درس مهمی که توسعه چین برای ایران می‌تواند داشته باشد، این است که این کشور یک‌شبه راه موفقیت را طی نکرد و در طول حدود ۳ دهه، با تحولات اساسی و جراحی اقتصادی و البته در پیش گرفتن «سیاست درهای باز» توانست به دوران طلایی خود پا بگذارد. اگر ما می‌خواهیم همین مسیر را طی کنیم، باید سیاست تنش‌زدایی و مذاکره برای حل تحریم‌ها و تعامل با جهان، اصلاح قوانین و رفع موانع کسب‌وکار برای جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و تمرکز بر تولید صادرات‌محور و توسعه تجارت را در پیش بگیریم. همچنین اعتماد به بخش خصوصی و پایان دادن به اقتصاد دولتی و دستوری، پایان دادن به انواع نوسانات اقتصادی از تصمیم‌های ارزی گرفته تا صدور قوانین و بخشنامه‌های خلق‌الساعه، ایجاد مناطق ویژه اقتصادی واقعی و حذف قوانین دست‌وپاگیر مانند قانون فعلی مبارزه با قاچاق کالا و ارز باید در دستور کار قرار گیرد.

یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت چین این است؛ قوانین اقتصادی در این کشور با تحولات سیاسی و تغییر مدیران و... دائم دچار نوسان نمی‌شود و فعالان اقتصادی دائم شاهد تصمیم‌گیری‌های خلق‌الساعه نیستند؛ ثباتی که پیام اصلی آن به سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی این است: «چین، قابل پیش‌بینی است»



امضای تفاهم‌نامه همکاری میان اتاق تهران و سازمان سرمایه‌گذاری

بدون جهش سرمایه‌گذاری، امکان تغییر مسیر اقتصاد وجود ندارد

فعالان بخش خصوصی عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران درسی‌وسومین گردهمایی خود که با حضور رئیس سازمان سرمایه‌گذاری و کمک‌های فنی و اقتصادی ایران برگزار شد، یک تفاهم‌نامه همکاری با این سازمان امضا کردند. مهدی حیدری، رئیس این سازمان، روند همکاری و مشارکت این نهاد با اتاق تهران در جذب و جلب سرمایه‌گذاری در کشور را تشریح کرد. در این جلسه همچنین اعضای هیئت نمایندگان اتاق تهران، ضمن بررسی وضعیت کنونی و آینده اقتصاد ایران از نگاه نهادهای بین‌المللی، در جریان تسهیلات سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران (ایدرو) برای نوسازی و بازسازی صنایع نیز قرار گرفتند. در این نشست، رئیس سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران با ارائه طرح وزارت صمت برای بازسازی و نوسازی واحدهای صنعتی، پیش‌نویس تفاهم‌نامه همکاری ایدرو با اتاق تهران برای اجرای این طرح را در اختیار هیئت رئیسه اتاق تهران قرار داد. به گفته فرشاد مقیمی، این طرح که در ادامه پروژه نوسازی ناوگان حمل‌ونقل و لجستیک کشور به اجرا درآمده، در شش استان آغاز شده‌است.

اعطای مهلت به کارت‌های بازرگانی فاقد رتبه‌بندی – ۱۴۰۴/۰۸/۰۲



سازمان توسعه تجارت ایران در نامه‌ای به گمرک، مجوز صادرات برای دارندگان کارت بازرگانی بدون رتبه‌بندی را به مدت محدود تمدید کرد. بر این اساس، این دسته از صادرکنندگان می‌توانند تا سقف ۵۰ هزار دلار و بدون نیاز به سپردن ضمانت‌نامه بانکی، نسبت به صادرات کالاهای خود اقدام کنند. رئیس سازمان توسعه تجارت در پاسخ به درخواست رئیس گمرک برای مدیریت مشکلات ایجاد شده از ناحیه صادرات دارندگان کارت‌های بازرگانی بدون رتبه‌بندی، امکان صادرات این کارت‌های بازرگانی حداکثر به میزان ۵۰ هزار دلار بدون تودیع ضمانت‌نامه را تا پایان روز شنبه هشتم آذرماه ۱۴۰۴ بلامانع اعلام کرد. در نامه محمدعلی دهقان‌دهنوی، رئیس سازمان توسعه تجارت به فرود عسگری، رئیس گمرک آمده است: این سازمان طی بخشنامه مورخ ۲۴ تیرماه سال جاری، موضوع ضرورت استفاده از ضمانت‌نامه بانکی برای دارندگان کارت بازرگانی بدون ضمانت‌نامه (بدون سوابق صادراتی) جهت صادرات کالا از تاریخ ۲۴ مردادماه را ابلاغ و به صورت رسمی اطلاع رسانی کرد.

رئیس اتاق تهران به وزیر امور خارجه نامه نوشت – ۱۴۰۴/۰۸/۰۲



رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با ارسال نامه به وزیر امور خارجه با اشاره به اعزام یک هیئت بلندپایه از اتاق تهران به شانگهای چین، گزارش تفصیلی دستاوردها و پیشنهادات اجرایی این سفر را با عباس عراقچی در میان گذاشت. هیئت اعزامی اتاق که در هشتمین دوره نمایشگاه بین‌المللی واردات چین (CIIE) حضور یافت، علاوه بر راه‌اندازی پاویون اختصاصی اتاق تهران در حوزه کشاورزی و صنایع غذایی، مجموعه‌ای از دیدارها و مذاکرات تخصصی با مقامات محلی، نهادهای تجاری و شرکای بالقوه چینی برگزار کرد و همچنین چندین تفاهم‌نامه همکاری نیز به امضا رساند. محمود نجفی‌عرب در نامه خود به عباس عراقچی تصریح کرد که اتاق تهران همانند سال گذشته پاویون اختصاصی خود را در سالن کشاورزی و صنایع غذایی این نمایشگاه برپا کرد و شرکت‌های ایرانی حاضر توانستند ظرفیت‌ها و مزیت‌های صادراتی کشور را برای بازار بزرگ چین معرفی کنند.

تاکید بر نوآوری و توسعه صادرات کفش ایران – ۱۴۰۴/۰۸/۲۸



محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران در جریان بازدید از نمایشگاه فیمکس ۲۰۲۵ بر لزوم حرکت صنعت کفش به سمت نوآوری و تولید صادرات‌محور تاکید کرد و گفت که تقویت این صنعت می‌تواند به افزایش اشتغال و حضور پایدار ایران در بازارهای جهانی منجر شود. رئیس اتاق تهران در حاشیه این بازدید، بر ضرورت تولید معطوف به بازارهای صادراتی تاکید و ابراز امیدواری کرد که ظرفیت‌های قابل‌توجه تولیدی کفش ایرانی با حمایت بخش‌خصوصی و تشکل‌ها، برای حضور در بازارهای بین‌المللی تقویت شود

تغییر نظم جهانی از قدرت نظامی به قدرت شبکه‌ای – ۱۴۰۴/۰۸/۲۲



دیاکو حسینی، معاون مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی اتاق بازرگانی تهران که در نشست تخصصی «جهان در حال تغییر و موقعیت ایران» در حاشیه نمایشگاه کیش اینوکس ۲۰۲۵ حضور یافته بود، به این نکته اشاره کرد که جهان در مرحله گذار از نظم تک‌قطبی بوده و واقعیت‌های نظم جدید، قواعد متفاوتی را می‌طلبد. در نشست تخصصی «جهان در حال تغییر و موقعیت ایران» که در حاشیه نمایشگاه کیش اینوکس ۲۰۲۵ برگزار شد، جمعی از صاحب‌نظران و مسئولان از جمله محمدجواد ظریف، وزیر سابق امور خارجه، محمود واعظی، وزیر سابق ارتباطات، حجت‌الله صیدی، رئیس سازمان بورس و دیاکو حسینی، معاون مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی اتاق تهران به بررسی ابعاد تحول نظم جهانی، نقش فناوری در تغییر موازنه قدرت و جایگاه ایران در این شرایط پرداختند.

طرح کالابرگ الکترونیکی در جلسه هیئت نمایندگان مطرح شد – ۱۴۰۴/۰۸/۲۰



اعضای هیئت نمایندگان اتاق تهران در سی‌ودومین گردهمایی خود به بررسی ابعاد اجرای طرح کالابرگ الکترونیکی که به تازگی از سوی هیئت وزیران به تصویب رسیده پرداختند. فعالان اقتصادی با اشاره به نیت مثبت دولت برای تنظیم بازار کالاهای اساسی و ضرورت‌های اجتماعی حمایت از اقشار فرودست، از بازگشت قیمت‌گذاری دستوری در قالب این طرح، مخاطرات تمرکز و انحصار در شبکه توزیع و پیامدهای بودجه‌ای طرح کالابرگ الکترونیکی ابراز نگرانی کرده و بر ضرورت هم‌افزایی دولت و بخش‌خصوصی برای اجرای طرح‌های توزیعی و حمایتی تاکید کردند. در این جلسه، فاطمه مهاجرانی سخنگوی دولت و عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران نیز گفت که راهکار جامع ارائه شده از سوی اقتصاددانان به دولت، حذف ارز ترجیحی و انتقال منابع به انتهای زنجیره است.

رئیس مرکز داوری اتاق تهران عضو دیوان داوری لاهه شد – ۱۴۰۴/۰۸/۱۹



حمیدرضا علومی، رئیس مرکز داوری اتاق تهران و عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران به عضویت دیوان دائمی داوری لاهه برگزیده شد؛ رسیدگی به اختلافات حقوقی دولت‌های عضو، رسیدگی به اختلافات تجاری دولت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی، انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و همچنین معرفی نامزدهای صلح نوبل از جمله وظایف این دیوان عنوان شده است. رئیس مرکز داوری اتاق تهران با تصمیم دولت و به مدت شش سال به عضویت دیوان دائمی داوری لاهه به عنوان قدیمی‌ترین نهاد دولتی فعال در حوزه حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی انتخاب شد. دیوان دائمی داوری لاهه در سال ۱۸۹۹ میلادی با توافق دولت‌ها و با هدف ایجاد یک سازوکار دوستانه برای رفع اختلافات تشکیل شد و بر اساس اساسنامه و معاهده تشکیل دیوان، هر دولت عضو می‌تواند چهار حقوقدان برجسته و دارای توانایی در رسیدگی به مسائل بین‌المللی را معرفی کند.

بازار عطر: محبوبیت در میان نسل زد



آنوجا باهارات
تحلیل‌گر رویترز

نسل زد علاقه‌مندی تازه‌ای پیدا کرده است: عطر و ادکلن! ظاهراً در این مسیر، برندهایی هم برنده میدان هستند. عطر به کالایی ضروری برای نسل زدذ بدل شده، به عبارت دیگر این نسل سریع‌ترین رشد را در میان خریداران جهانی دارد. عطرها در حال حاضر جایگزین کالاهای لوکس و گران‌قیمت شده‌اند و به‌عنوان راهی شناخته می‌شوند که در شرایط اقتصادی نامطمئن، همچنان سبک زندگی بهتری را نشان دهند. این پدیده با عنوان «اثر رژ لب» شناخته می‌شود. از «کوتی» یا «لورئال» همگی جزو برندهایی هستند که از این ماجرا نفع می‌برند و بسیاری از دیگر برندها هم به سرمایه‌گذاری‌های تازه در این زمین ترغیب شده‌اند. نکته اینجاست که عطر از لوازم آرایش و لوازم مراقبت از پوست هم طرفدار بیشتری دارد و در نتیجه استراتژی برندها، ورود به سرمایه‌گذاری در این زمینه است. در کشورهایی مانند هند، چین و برخی از کشورهای خاورمیانه، با گسترش طبقه متوسط، عطر به کالایی محبوب برای نسل زد تبدیل شده است.

قطبی‌سازی: الگوی آمریکایی در سرتاسر غرب



جان برن مرداک
تحلیل‌گر فایننشال‌تایمز

قطبی‌سازی به سبک آمریکایی در حال گسترش در غرب است. دلیل اول گسترش این پدیده، الگوی رسانه‌ای آمریکاست که تمرکز خود را بر تقابل و درگیری گذاشته و این الگو را به دیگر کشورهای غربی هم تسری داده است. شبکه‌های اجتماعی هم با الگوبرداری از همین روش، منجر به تشدید اختلافات شده‌اند. احزاب سیاسی در کشورهای غربی هم با سرعت در حال حرکت به سمت مواضع افراطی هستند، به‌ویژه در رابطه با مقوله‌هایی نظیر مهاجرت، تغییرات اقلیمی و هویت فرهنگی. در حال حاضر شاهد افزایش شکاف‌های سیاسی و اجتماعی در کشورهایی مانند بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایتالیا هستیم. به صورت کلی، رشد احزاب پوپولیست و افراطی در اروپا نشان‌دهنده تغییر در رفتار رای‌دهندگان و کاهش اعتماد به نهادهای سنتی است. قطبی‌سازی منجر به افزایش اضطراب اجتماعی، کاهش گفت‌وگوهای سازنده و تضعیف دموکراسی شده است. شهروندان هم بیشتر به هویت‌های گروهی و حزبی خود وابسته شده‌اند و کمتر به مصالح عمومی توجه می‌کنند. به همین دلیل است که این پدیده مورد نکوهش قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود این فضا تغییر کند.

تراژدی تخصص‌گرایی: پیامدهای منفی یک پدیده نوظهور



جنان گانش
تحلیل‌گر فایننشال‌تایمز

تخصص‌گرایی در اقتصاد و علم باعث افزایش بهره‌وری شده اما در سطح فرهنگی و اجتماعی، می‌تواند اثر منفی به دنبال داشته باشد. از جمله پیامدهای منفی تخصص‌گرایی، کاهش خلاقیت و نوآوری است. در واقع، تمرکز بیش از حد بر یک حوزه خاص، باعث می‌شود که افراد کمتر به دیگر حوزه‌ها سرک بکشند و در نتیجه خودشان را از دیدگاه‌های متنوع محروم می‌کنند. علاوه بر آن، در گذشته افراد غیر متخصص با کنجکاوی و جسارت وارد حوزه‌هایی می‌شدند و گاهی دستاوردهای بزرگی رقم می‌زنند. این روزها چنین روحیه‌ای کمتر دیده می‌شود. در نهایت اینکه جوامعی که بیش از حد تخصص‌گرا هستند، ممکن است در برابر تغییرات و ایده‌های نو مقاومت کنن و دچار ایستایی شوند. این یعنی امکان رکود فرهنگی و اجتماعی وجود دارد. نظام‌های آموزش در دوران مدرن، تاکید زیادی بر تخصص‌گرایی دارند و با همین امر، افراد را از تجربه حوزه‌های مختلف بازمی‌دارند. این در حالی است که تفکر میان‌رشته‌ای می‌تواند به حل مسائل پیچیده کند. به این ترتیب تخصص‌گرایی به‌تنهایی معیار موفقیت نیست.

سودان: زنان، امیدواران اصلی به آینده



رینا قلانی
مدیرعامل موسسه برنامه بین‌المللی

جنگ در سودان به صورت مستقیم زنان و کودکان را هدف قرار داده و بحران انسانی بی‌سابقه‌ای را رقم زده است. تجاوز، گرسنگی، آوارگی و بی‌توجهی جهانی، زندگی میلیون‌ها نفر را در سودان تهدید می‌کند. جنگ داخلی در سودان وارد سومین سال خود شده و مردم غیرنظامی به‌ویژه در دارفور، در محاصره خشونت، گرسنگی و بیماری قرار دارند. مادران با نوزادان خود از گلوله‌باران فرار می‌کنند و پسران علی‌رغم میل باطنی خود ناچار به جنگ می‌شوند. خانواده‌ها بدون غذا و آب سرگردان هستند. کامیون‌ها در سودان پر از کودکانی است که ناخواسته به جنگ فرستاده می‌شوند. امدادگران که عمدتاً زنان سودانی هستند، با خطر مرگ و آدم‌ربایی مواجهند و تلاش دارند به‌رغم تهدیدها، خدمات حیاتی را ارائه کنند. در حال حاضر ۳۰ میلیون نفر در سودان نیازمند کمک فوری هستند و سکوت جهانی در این زمینه به معنای تایید خشونت است. زنان و دختران سودانی در حال ساختن صلح هستند و تلاش می‌کنند امیدشان را به آینده حفظ کنند.

روسیه و اوکراین: زمستان، سلاحی جدید



سر گئی مایدوکوف
ستون‌نویس الجزیره

روسیه با آغاز زمستان، استراتژی جدیدی برای جنگ در اوکراین در پیش گرفته است: ایجاد بحران انرژی و موج جدیدی از پناهجویان برای بی‌ثبات کردن اروپا! روسیه با بمباران زیرساخت‌های حیاتی اوکراین مانند نیروگاه‌ها، ذخایر گاز و خطوط راه‌آهن، تلاش می‌کند شبکه انرژی این کشور را فلج کند. هدف این بار فقط تسلیم اوکراین نیست، بلکه بی‌ثبات کردن اروپا از طریق پیامدهای انسانی سرما و تاریکی است. در صورت فروپاشی سیستم انرژی، میلیون‌ها اوکراینی ممکن است دوباره به غرب فرار کنند. مشابه این موج را در زمستان سال ۲۰۲۲ هم شاهد بودیم. این موج جدید می‌تواند بحران اقتصادی و اجتماعی در اروپا ایجاد کند، به‌ویژه در کشورهایی مانند آلمان و لهستان که میزبان بیشترین تعداد پناهجویان هستند. خستگی جنگ و فشار اقتصادی باعث شده نگرش عمومی نسبت به پناهجویان اوکراینی تغییر کند. کشورهای متحد اوکراین مانند فرانسه و بریتانیا در حال حاضر منابعی برای حفظ گرمایش شهری فراهم کرده‌اند، اما این اقدامات کافی نیست. به هر حال، اوکراینی‌ها وارد سرمای شدیدی می‌شوند و ژنراتورها نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای گسترده باشند. وحشت و بی‌ثباتی اجتماعی به سلاحی جدید تبدیل می‌شود و زمستان به آزمونی برای میزان همبستگی واقعی اروپا با اوکراین تبدیل خواهد شد.

سیاست شهری: تحولی در قلب نیویورک



کورتنی ویور
تحلیل‌گر فایننشال‌تایمز

بحران هزینه‌های زندگی در نیویورک منجر به تغییرات عمیق در سیاست شهری شد. ترکیب بحران مسکن، مهاجرت و فشارهای اقتصادی، دگرگونی فضای سیاسی در نیویورک را رقم زد. افزایش شدید هزینه‌های زندگی، به‌ویژه اجاره مسکن، باعث شده بسیاری از ساکنان نیویورک احساس کنند از شهر خود رانده شده‌اند. مهاجرت گسترده به نیویورک، به‌ویژه از آمریکای لاتین، فشار بیشتری را بر منابع شهری وارد کرده و موضوع مهاجرت را به محور سیاست‌های محلی تبدیل کرده است. کاهش خدمات عمومی و نارضایتی اجتماعی هم زمینه‌ساز ظهور چهره‌های سیاسی جدیدی شده که شعارهای عدالت اجتماعی و حمایت از اقشار کم‌درآمد را سر می‌دهند. زهران ممدانی به‌عنوان یک سیاستمدار چپ‌گرا و سوسیالیست دموکرات به شهرداری نیویورک راه پیدا کرد. رای‌دهندگان نشان دادند که اکنون بیش از هر زمانی به مسائل معیشتی، مسکن و عدالت اجتماعی توجه دارند و از سیاست‌های سنتی و حزبی فاصله گرفته‌اند. به عبارت دیگر، مسائلی مانند نابرابری اقتصادی در نیویورک و شکاف میان طبقات اجتماعی، باعث شده که این تغییرات در نیویورک حادث شود.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

سازمان‌ها

دفتر حقوق بشر سازمان ملل اعلام کرد

ناپدیدی قریب به ۱۰۰ نفر در سوریه

دفتر حقوق بشر سازمان ملل اعلام کرده از ابتدای سال ۲۰۲۵ تاکنون، حداقل ۹۷ نفر در سوریه ربوده یا ناپدید شده‌اند. گزارش‌ها از ناپدیدشدگی اجباری همچنان ادامه دارد. پس از سقوط دولت بشار اسد در سوریه، این کشور وارد مرحله‌ای جدید شده که البته چندان باثبات هم نبوده است. برخی افراد به خانواده‌های خود بازگشته‌اند اما بسیاری هنوز از سرنوشت خود بی‌خبرند. در برخی از مناطق ساحلی و شهر سویدا، تلاش‌ها برای ردیابی افراد ناپدید شده همچنان در جریان است اما این اقدام با دشواری صورت می‌گیرد. کمیسیون‌هایی برای عدالت و رسیدگی به پرونده‌های افراد ناپدیدشده شکل گرفته و همچنان این پرونده‌ها در جریان هستند. به صورت کلی، این جریان‌ها نشان می‌دهند که وضعیت حقوق بشری در سوریه، چندان مطلوب نیست و نیاز به نظارت‌های بین‌المللی دارد.

۹۷ نفر از ابتدای سال ۲۰۲۵ تاکنون در **سوریه** ناپدید شده‌اند و **پرونده‌هایی برای ردیابی** این افراد شکل گرفته است

بانک جهانی گزارش داد

جنگل‌ها، ثروت سبز روی زمین

جنگل‌ها بیش از ۳۰ درصد از کل سطح زمین را پوشانده‌اند و یکی از بزرگ‌ترین منابع طبیعی و اقتصادی جهان به شمار می‌آیند. طبق گزاش جدید بانک جهانی، مدیریت پایدار این منابع می‌تواند به یکی از موتورهای اصلی ایجاد اشتغال و کاهش فقر در کشورهای در حال توسعه تبدیل شود. بانک جهانی تاکید می‌کند که بهره‌برداری هوشمندانه از جنگل‌ها نه تنها به حفظ محیط زیست و مقابله با تغییرات اقلیمی کمک می‌کند، بلکه فرصت‌هایی برای میلیون‌ها شغل سبز در حوزه‌هایی مانند جنگل‌داری، گردشگری طبیعی، تولید محصولات چوبی پایدار و بازسازی اکوسیستم‌ها فراهم می‌آورد. جنگل‌ها به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، معیشت بیش از ۱٫۶ میلیارد نفر از جمعیت جهان را تامین می‌کنند و می‌توانند با اصلاح سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین، نقش مهم‌تری در رشد اقتصادی و اشتغال داشته باشند.

۸۶ میلیون نفر در سرتاسر جهان در بخش **جنگل‌داری** و صنایع مرتبط فعالیت دارند اما می‌توان با برنامه‌های جدید **حفاظت از جنگل**، این عدد را دو برابر کرد

نشانه‌های امیدبخش برای اقتصادهای آسیایی

صندوق بین‌المللی پول به آسیا امید دارد

منطقه آسیا و اقیانوسیه به‌رغم کاهش تقاضای خارجی، افزایش تعرفه‌ها و تداوم نااطمینانی‌های سیاسی، همچنان توانسته رشد اقتصادی خود را بهتر از پیش‌بینی‌ها حفظ کند. طبق برآوردهای صورت‌گرفته، رشد اقتصادی این منطقه از ۴٫۵ درصد در سال ۲۰۲۵ به ۴٫۱ درصد در سال پیش رو خواهد رسید که روندی کاهشی را نشان می‌دهد. تورم در این منطقه اما در سطحی معتدل باقی خواهد ماند. چین کاهش رشد اقتصادی از ۴٫۸ درصد به ۴٫۲ درصد را تجربه می‌کند و ژاپن هم از ۱٫۱ درصد به ۰٫۶ درصد رشد اقتصادی دست خواهد یافت. هند در حال حاضر رشد ۶٫۶ درصدی را تجربه می‌کند و در سال بعد هم پیش‌بینی شده به ۶٫۲ درصد برسد، به این ترتیب در میان این اقتصادهای نوظهور، وضعیت هند از همه بهتر است و بیشترین رشد اقتصادی را تجربه می‌کند. چالش‌هایی مانند جنگ تعرفه‌ها، محدودیت‌های تجاری و شرایط مالی دشوار در جهان از جمله مواردی هستند که شرایط را برای اقتصادهای آسیایی دشوار خواهند کرد.

۴٫۱ درصد، پیش‌بینی رشد **اقتصادی** منطقه آسیا و اقیانوسیه در سال ۲۰۲۶ از طرف صندوق بین‌المللی پول است

یونیسف هشدار داد

همه کودکان باید واکسن بزنند!

هیچ کودکی نباید بر اثر بیماری‌هایی بمیرد که قابل پیشگیری‌اند. با این حال، در سال گذشته بیش از ۱۴ میلیون نوزاد حتی یک دوز واکسن دریافت نکردند و در معرض خطر بیماری‌های شدید و مرگِ قابل پیشگیری قرار گرفتند. واکسن‌ها از مؤثرترین ابزارهای بهداشت عمومی‌اند و سالانه بین ۳.۵ تا ۵ میلیون مرگ بر اثر بیماری‌هایی مانند سرخک، دیفتری، سیاه‌سرفه و فلج اطفال را پیشگیری می‌کنند. طی ۵۰ سال گذشته، واکسیناسیون موجب کاهش ۴۰ درصدی مرگ‌ومیر نوزادان شده و از سال ۱۹۷۴ تاکنون، ۱۵۴ میلیون زندگی نجات یافته است که ۹۵ درصد آنها کودکان زیر پنج سال بوده‌اند. تنها واکسن سرخک موجب نجات نزدیک به ۹۴ میلیون کودک شده است. واکسن‌ها نقش مهمی در رشد اجتماعی و اقتصادی کشورها دارند و طبق برخی از برآوردها، هر یک دلار سرمایه‌گذاری در واکسیناسیون کودکان، حدود ۵۴ دلار بازدهی سلامت و اقتصادی حاصل می‌کند.

۱۴ میلیون نوزاد در سال ۲۰۲۴ حتی یک **دوز واکسن** دریافت نکرده‌اند و این یعنی در معرض **بیماری‌های مرگبار** قرار دارند

تلاش‌های یونیسف برای کودکان

نجات نوجوانان از قلدری در مدارس

هر ساله میلیون‌ها کودک و نوجوان در سراسر جهان در مدارس، با اشکال مختلف خشونت و قلدری مواجه می‌شوند؛ از خشونت فیزیکی و کلامی گرفته تا قلدری در فضای مجازی. این رفتارها سلامت روان، رفاه و روند آموزشی آنان را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. یونیسف و کشورهای عضو سازمان ملل، نخستین پنج‌شنبه ماه نوامبر را به عنوان روز جهانی مقابله با خشونت و قلدری در مدارس (از جمله قلدری سایبری) اعلام کرده‌اند. این روز یادآور آن است که هر گونه خشونت مرتبط با مدرسه، نقض حقوق اساسی کودکان و نوجوانان برای برخورداری از آموزش، سلامت و امنیت است. یونسکو از دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های مردم‌نهاد و جامعه مدنی می‌خواهد که برای ارتقای آگاهی، آموزش و حمایت از محیط‌های آموزشی امن همکاری کنند.

۱۶ درصد از کشورهای جهان قوانینی را برای مقابله با **قلدری سایبری** از طریق آموزش تصویب کرده‌اند و بقیه هنوز باید به دنبال قوانین باشند

دولت آمریکا هشدار داده که در صورت ادامه تعطیلی دولت، ممکن است مجبور شود تا ۲۰ درصد از پروازها را کاهش دهد. این اقدام به دلیل کمبود منابع و اختلال در خدمات هوانوردی مطرح شده است.

واشنگتن پست هشدار داد

سونامی تعدیل نیرو در آمریکا

افزایش اخراج‌ها در آمریکا به سطح رکود اقتصادی رسیده است؛ بیش از یک میلیون و ۱۰۰ هزار نفر آمریکایی در سال ۲۰۲۵، شغل خود را از دست داده‌اند. موج اخراج‌ها در ماه اکتبر شدت گرفته و به حدی رسیده که معمولاً در دوران رکود اقتصادی مشاهده می‌شود. رقم ۱ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر، مشابه دوران رکود بزرگ ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ است و بالاترین میزان از زمان همه‌گیری کرونا تاکنون به شمار می‌آید. تنها در ماه اکتبر، ۱۵۳ هزار نفر اخراج شدند که نسبت به ماه قبل ۱۸۳ درصد افزایش داشته و بدترین آمار از اکتبر سال ۲۰۰۳ را نشان می‌دهد. اخراج‌ها هم بیشتر در حوزه‌های فناوری، خرده‌فروشی، خدمات و انبارداری بوده‌اند. هوش مصنوعی و کاهش هزینه‌ها به‌عنوان دو دلیل اصلی برای اخراج‌ها در ماه اکتبر اعلام شده‌اند.

۱٫۱ میلیون نفر در سال ۲۰۲۵ در آمریکا شغل خود را از دست داده‌اند که نوعی رکود اقتصادی را در آمریکا نشان می‌دهد

گزارش سی‌ان‌ان از جنجال تازه ماسک

مرد تریلیون‌دلاری

سهام‌داران شرکت تسلا تصمیمی متفاوت گرفته‌اند؛ بیش از ۷۵ درصد از آن‌ها با بسته پاداش ۱ تریلیون دلاری برای ایلان ماسک موافقت کرده‌اند. ماسک باید طی یک دهه آینده به چند هدف در شرکت تسلا دست پیدا کند. برای مثال او باید ارزش این شرکت را تقریباً ۶ برابر کند. همچنین باید ۲۰ میلیون دستگاه خودروی برقی بفروشد و علاوه بر آن، ربات‌های انسان‌نما بسازد و یک میلیون نسخه از آن‌ها را وارد فضای عملیاتی کند. در هر مرحله، طی یک دهه آینده، با هر موفقیت، به این ۱ تریلیون دلار نزدیک‌تر می‌شود. در نهایت می‌تواند سهام شرکت تسلا را به ارزش ۱ تریلیون دلار زیر قیمت، خریداری کند. این اقدام برای انگیزه‌بخشی به او صورت گرفته اما منتقدان می‌گویند به عادت جدید در میان شرکت‌های فناوری تبدیل خواهد شد و قدرت و ثروت را در دست افراد معدودی محدود خواهد ساخت. به هر حال اگر این اتفاق رخ دهد، ماسک نخستین فرد در تاریخ خواهد بود که تریلیونر می‌شود.

۱ تریلیون دلار، ارزش سهامی که **ماسک** در صورت **تحقق اهداف** تا یک دهه آینده، می‌تواند زیر قیمت از تسلا دریافت کند

رویترز خبر داد

مدیرعامل ۵ تریلیون‌دلاری

جنسن هوانگ، مدیرعامل شرکت انویدیا به‌تازگی از نسل جدید تراشه‌های این شرکت گفته و تاکید کرده که این تراشه‌ها با استقبال هم همراه شوند. او گفته انویدیا علاوه بر پردازنده‌های گرافیکی (جی‌پی‌یو) و پردازنده‌های مرکزی (سی‌پی‌یو)، شبکه و سوئیچ‌ها را هم تولید می‌کند و بنابراین مجموعه بزرگی از تراشه‌ها به پروژه‌ای به اسم بلک‌ول مرتبط است. انویدیا به رقم‌های بالایی از ارزش دارایی خود دست پیدا کرده و این ارقام در تاریخ، بی‌سابقه به شمار می‌آیند. در حال حاضر، رسانه‌ها به مدیرعامل شرکت انویدیا لقب «مرد پنج‌تریلیون‌دلاری» داده‌اند. هوانگ گفته تراشه‌ها به سرعت تولید می‌شوند و کمبودی در این زمینه وجود نخواهد داشت. این شرکت تلاش دارند ظرفیت خود را به سرعت افزایش دهد تا پاسخگوی نیازهای روزافزون در رابطه با هوش مصنوعی باشد. مدیرعامل این شرکت تاکید کرده که گفت‌وگوی فعالی در رابطه با فروش تراشه‌های بلک‌ول به چین هم در جریان نیست و به این ترتیب، تهدیدی از این بابت، بر انویدیا سایه نمی‌اندازد.

۵ تریلیون دلار، ارزش شرکت **انویدیا** در ماه اکتبر بود که بسیار بحث‌برانگیز شد و آن را به نخستین شرکت با این سطح از ارزش تبدیل کرد

سی‌ان‌ان خبر داد

توافق دولت ترامپ با دو غول داروسازی

دولت آمریکا تلاش کرده توافقی با دو غول داروسازی ایلای لی‌لی و نوو نوردیسک ایجاد کند و قیمت داروهای کاهش وزن را برای بیماران تحت پوشش، به حداقل برساند. هدف از این توافق، افزایش دسترسی میلیون‌ها آمریکایی به داروهای لاغری است. میلیون‌ها آمریکایی به دلیل قیمت‌های بسیار بالا که گاهی بیش از هزار دلار در ماه برآورد شده، نمی‌توانستند فرایندهای درمانی را پیش ببرند. حالا اما با مداخله دولت، هزینه‌ها کاهش پیدا کرده و بیماران می‌توانند به داروهای مورد نیاز خود دسترسی پیدا کنند. گفته شده که داروهای این شرکت‌ها علاوه بر درمان اضافه‌وزن به درمان دیابت و کاهش بیماری‌های قلبی و عروقی کمک می‌کند. در این توافق، بحث معافیت تعرفه‌ای سه‌ساله و مجوزهای دیگر هم به میان آمده که جذابیت داشته است. این اتفاق می‌تواند به رشد این شرکت‌های داروسازی هم کمک کند و برایشان موثر باشد.

۱۵ میلیون بیمار جدید با **توافق دولت آمریکا** با دو غول **داروسازی**، می‌توانند به داروهایی دسترسی پیدا کنند که تاکنون در دسترسشان نبوده است

گزارش سی‌ان‌ان از تداوم تعطیلی دولت

این تعطیلی رکورد شکست

نظرسنجی دانشگاه میشیگان نشان می‌دهد که احساس مردم آمریکا نسبت به اقتصاد این کشور، به طور قابل توجهی تضعیف شده است. شاخص اعتماد مصرف‌کننده در ماه نوامبر به ۵۰٫۳ سقوط کرده در حالی که در اکتبر ۵۳٫۶ بوده است. این پایین‌ترین سطح از ژوئن ۲۰۲۲ به شمار می‌آید. همچنین یکی از بدترین ارقام از دهه ۱۹۵۰ تاکنون محسوب می‌شود. علت اصلی این افت، ادامه تعطیلی طولانی دولت فدرال بوده که بیش از یک ادامه پیدا کرده و رکورد طولانی‌ترین تعطیلی دولت فدرال را شکسته است. نگرانی‌هایی در رابطه با اثرات منفی این اتفاق بر اقتصاد آمریکا وجود دارد که همگی واقعی هستند. در واقع مردم در حال حاضر انتظار دارند که شاهد پیامدهای اقتصادی این اتفاق باشند و همین انتظار، می‌تواند وضعیت را وخیم‌تر کند. همه این‌ها یعنی دولت فدرال باید هر چه سریع‌تر اقداماتی را در دستور کار خود قرار دهد که فشار این تعطیلی را کاهش دهد و این وضعیت را به پایان برساند.

۶٫۲ درصد کاهش ماهانه **اعتماد مصرف‌کنندگان** آمریکایی در ماه اکتبر نسبت به ماه گذشته بوده که نشان‌دهنده بروز **بحران اقتصادی** در این کشور است

جهان به روایت نمودارها

شاخص‌ها از آینده چه می‌گویند؟

گرمای آدمکش

مرگ‌ومیر ناشی از گرما در جهان در حال افزایش است. در بسیاری از نقاط جهان این مسئله به‌طور مستقیم با تغییرات اقلیمی ارتباط دارد. مناطق گرمسیری و نیمه‌گرمسیری مانند بخش‌هایی از آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بیشترین آسیب را دیده‌اند. دمای بالا همراه با رطوبت شدید، خطر مرگ را افزایش می‌دهد. گرما اکنون یکی از قاتلان خاموش تغییرات اقلیمی به شمار می‌آید و میلیون‌ها نظر در سرتاسر جهان در معرض خطر قرار دارند.

درصد مرگ‌های مرتبط با گرما نسبت به کل مرگ‌ها



میانگین ۱۹۹۰–۹۹

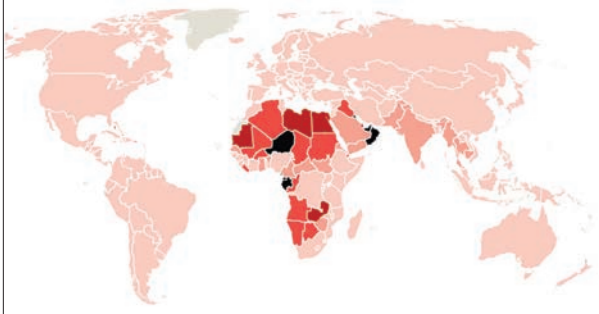

میانگین ۲۰۱۲–۲۱

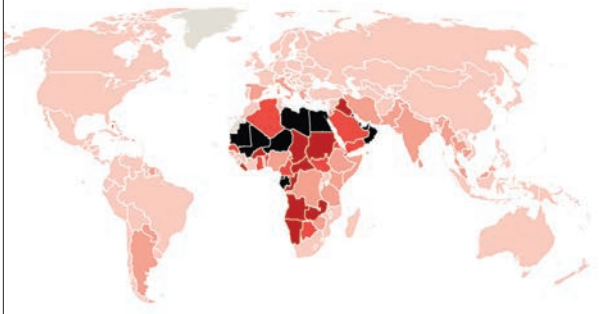



ترامپ به دردسر افتاده است

آمار و نظرسنجی‌ها نشان‌دهنده کاهش تدریجی میزان رضایت از عملکرد ترامپ در میان رای‌دهندگان آمریکایی هستند. حمایت عمومی از او در مقایسه با روسای جمهوری پیشین در سطحی پایین قرار گرفته است. به صورت کلی، نارضایتی عمومی به‌طور قابل توجهی بیشتر از رضایت است و این شکاف در طول زمان افزایش می‌یابد. محبوبیت ترامپ در پایین‌ترین سطح تاریخی برای یک رئیس جمهور در آمریکا قرار دارد و همین موضوع، یکی از دلایل اصلی نگرانی او در عرصه سیاست است.

چقدر پایین می‌آید؟

دونالد ترامپ، نرخ محبوبیت خالص
۲۰۲۵، درصد

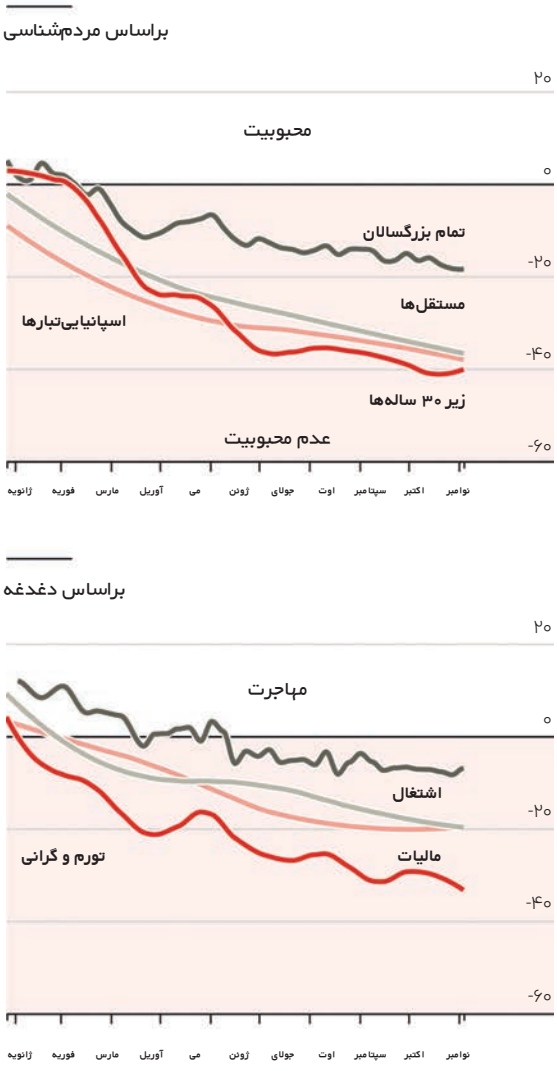

آمریکا، سرزمین رویاهای دانشجویان

نگرانی‌ها و ادعاهایی وجود دارد که نشان می‌دهد علاقه دانشجویان خارجی به تحصیل در آمریکا کاهش یافته است. با این حال، نموداری از اکونومیست مشخص کرده که تعداد ویزاهای فعال همچنان در سطح بالا باقی مانده و کاهش چشمگیری نداشته است. به بیان ساده، آمریکا هنوز مقصد اصلی دانشجویان بین‌المللی است و سیاست‌ها یا محدودیت‌های اخیر نتوانسته آن‌ها را به‌طور جدی از ادامه تحصیل در این کشور منصرف کند.

آمریکا، ویزای فعال دانشجویان بین‌المللی، هزار مورد

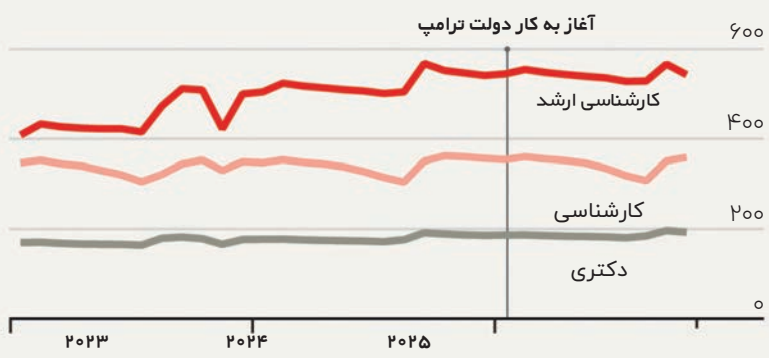

نیویورک با آمریکا فرق دارد

انتخابات اخیر در نیویورک و پیروزی زهران ممدانی، نکات جالب توجهی داشت. بررسی‌ها نشان می‌دهند که حوزه‌های انتخاباتی مختلف در این شهر از نظر ترکیب جمعیتی و الگوهای رای‌دهی با یکدیگر تفاوت چشمگیر دارند. در مناطقی که از نظر جمعیت، تنوع قومی و اقتصادی بیشتر شبیه به میانگین کل آمریکا هستند، نتایج برای ممدانی ضعیف‌تر بوده است. در کل، هیچ منطقه‌ای در نیویورک دقیقاً قابل مقایسه با کل آمریکا نیست. بخش‌هایی که بیشترین شباهت را داشته‌اند، همان جاهایی بوده‌اند که ممدانی نتوانسته رای کافی کسب کند.

جایی قابل مقایسه نیست؛ آمریکا، درصد جمعیت مشارکت‌کنندگان

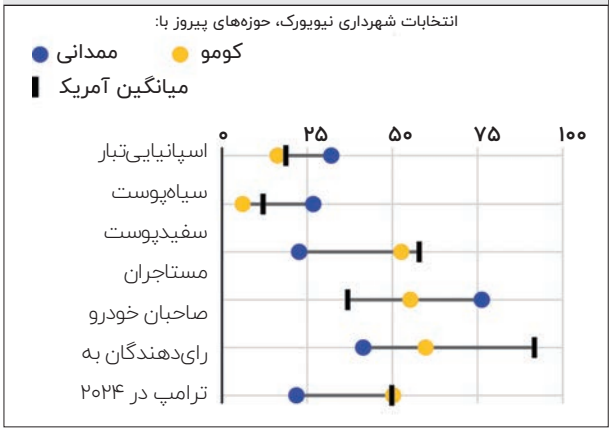

جهانی با کمترین چهره‌های عبوس

سطح نارضایتی و بدبینی در جهان به صورت کلی افزایش یافته اما شاخص‌های مربوط به درد، سختی یا مشکلات شخصی هنوز در بسیاری از کشورها بالا باقی مانده‌اند. مشکلات اقتصادی، فشارهای اجتماعی و سختی‌های روزمره وجود دارد اما اخم و عبوسی کاهش یافته، هرچند این به معنای کاهش و پایان یافتن مشکلات نیست و فقط نشان می‌دهد که نگرش عمومی مثبت‌تر شده و سختی‌ها هم همچنان ادامه دارد.

همه رنج می‌کشند؛ افرادی که احساسات خود را گزارش داده‌اند

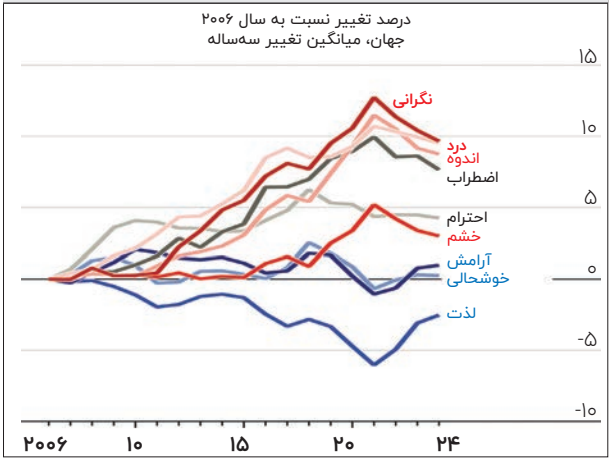

وابستگی اقتصاد آمریکا به بازار سهام

ارزش بازار شاخص اس اند پی ۵۰۰ نسبت به تولید ناخالص داخلی آمریکا طی سال‌های اخیر به بالاترین سطح تاریخی خود رسیده است. به بیان ساده، بازار سهام آمریکا اکنون بخش بسیار بزرگی از کل اقتصاد این کشور را تشکیل می‌دهد. در گذشته ارزش بازار سهام معمولاً در محدوده‌ای متعادل‌تر نسبت به تولید ناخالص داخلی قرار داشت اما اخیراً این نسبت به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. پس اگر سقوطی در بازار رخ دهد، تاثیر آن بر اقتصاد کل آمریکا بسیار شدیدتر از دوره‌های پیشین خواهد بود.

درصد اس اند پی ۵۰۰ نسبت به تولید ناخالص داخلی آمریکا



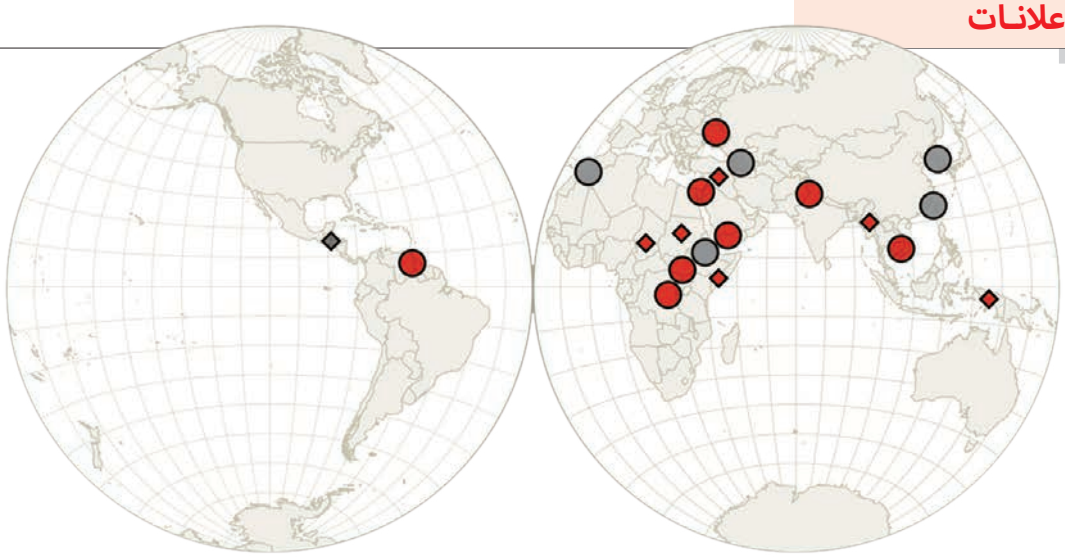

چرا باید خواند:
جهان در سال ۲۰۲۶ درگیر چندین جنگ مهم و طاقت‌فرسا خواهد بود. این جنگ‌ها مربوط به گذشته بوده‌اند و همچنان ادامه دارند

هفت جنگ ۲۰۲۶

میراث ۲۰۲۵ برای سال نو چه خواهد بود؟

در دهه گذشته، تعداد درگیری‌های مسلحانه فعال به شدت افزایش یافته است. بسیاری از آن‌ها به‌طور قابل توجهی مرگبار بوده‌اند. با این حال، درگیری‌های دیگری وجود داشته‌اند که از خشونت دور مانده‌اند، اما اگر به‌طور علنی رخ دهند، منطقه خود و جهان را زیرورو خواهند کرد. این جنگ‌ها را با هم بررسی می‌کنیم.

۱ چین مقابل تایوان

سهم هزینه‌های نظامی جهان
چین ۱۲ درصد | تایوان ۰.۸ درصد
هزینه‌های نظامی کشورهای متحد تایوان
ایالات متحده ۲۲.۳ درصد | ژاپن ۲.۱ درصد | کره جنوبی ۲.۲ درصد



آیا شی جین‌پینگ برای میراث خود قدمی برمی‌دارد؟ رهبران چین، جنگ روسیه در اوکراین را تماشا کرده‌اند و شاید درس‌های تلخی درباره دشواری‌های فتح گرفته باشند. اما اختلاف عظیم در قابلیت‌های نظامی بین چین و تایوان به این معناست که پکن ممکن است وسوسه شود اگر حمایت آمریکا از این جزیره تضعیف شود یا هزینه‌های اقتصادی کاهش پیدا کند، یا حتی اقدامات تهاجمی کاهش یابد، دست به کار شود. در حال حاضر، محاصره محتمل‌تر از تهاجم به نظر می‌رسد، هرچند حتی آن هم خطرات عظیمی دارد، از جمله مداخله نظامی و تلافی اقتصادی توسط آمریکا و متحدانش.

۲ هند مقابل پاکستان

تعداد کلاهک‌های هسته‌ای
هند ۱۸۰ | پاکستان ۱۷۰
سهم جمعیت از کل جهان
هند ۱۸ درصد | پاکستان ۳ درصد



این دو دشمن هسته‌ای اخیراً پس از یک درگیری مرگبار از لبه پرتگاه عقب کشیده شده‌اند، اما درگیری زیربنایی‌شان حل‌نشده باقی مانده است. در آوریل ۲۰۲۵، حمله‌ای در هند که ۲۶ گردشگر را کشت، جدی‌ترین بحران در سال‌های اخیر را ایجاد کرد، با حملات فرامرزی و بیش از ۵۰ کشته در امتداد خط کنترل در کشمیر پیش از اعلام آتش‌بس. فیلد مارشال عاصم منیر در حال تثبیت قدرت خود در پاکستان است و رشد اقتصادی سریع هند شکاف نظامی متعارف را گسترش می‌دهد. دو کشور با یک‌پنجم جمعیت جهان، نشان می‌دهند که حفظ صلح میانشان در سال ۲۰۲۶ اهمیت کمی ندارد. دو عامل آن را سخت‌تر خواهند کرد. آمریکا، که اغلب بین این دو میانجی‌گری می‌کند، در جنگ تعرفه‌ای هند را بیگانه کرده است. و در آخرین درگیری‌شان، هند و پاکستان خویشتن‌داری کمتری نسبت به گذشته نشان دادند.

۳ روسیه مقابل اوکراین

روس‌های کشته یا زخمی‌شده از زمان تهاجم
۱ میلیون و ۱۲۰ هزار نفر
دستاوردهای روسیه از دسامبر ۲۰۲۲
۱.۳ درصد از قلمرو اوکراین

دولت ترامپ در دور جدید تمرکز خود خود بر امنیت، طرح «نیمکره ما» را معرفی کرده است. او نیروها را در سواحل ونزوئلا جمع‌آوری کرده، تمرینات نظامی را گسترش داده و قایق‌های کوچکی را که ادعا می‌کند در کار قاچاق مواد مخدر هستند، هدف قرار می‌دهد. هدف نهایی ممکن است تسریع پایان رژیم نیکولاس مادورو باشد.



برآورد می‌شود که تلفات روسیه اکنون از تلفات آمریکا در جنگ جهانی دوم فراتر رود. نیروهای آن تنها ۱.۳ درصد قلمرو اضافی اوکراین را از دسامبر ۲۰۲۲ تصرف کرده‌اند. این حساب فرسایشی نشان می‌دهد که سال ۲۰۲۶ یا پیشرفت یخچالی، یا درگیری منجمد از خستگی، یا نوعی توافق را به ارمغان خواهد آورد. اما دو سناریوی دیگر ممکن است: فروپاشی خط مقدم یا سیاسی اوکراین، با کمک خرابکاری کرملین؛ یا فروپاشی اقتصاد روسیه با حملات هوایی که صنعت نفت آن را تعطیل کند. هر کدام از این دو پیامدهای عظیمی برای اروپا و جهان خواهد داشت.

۴ اسرائیل مقابل حماس

ساختمان‌ها در غزه
۷۸ درصد آسیب‌دیده یا نابودشده

تخمین آوار
۶۱ میلیون و ۵۰۰ هزار تن



آیا آتش‌بس شکننده دوام خواهد آورد؟ غزه در ویرانه‌هاست، با ده‌ها هزار کشته. نیروهای اشغالی و غاصب اسرائیلی هنوز نیمی از قلمرو را کنترل می‌کنند اما هرچند وحشتناک به نظر می‌رسد، از سرگیری جنگ غیرقابل تصور نیست. هر دو طرف قبلاً دیگری را به نقض آخرین آتش‌بس، متهم کرده‌اند. اما اگر ترامپ در طرح صلح خود سرمایه‌گذاری کند و طرف‌های درگیر همکاری کنند، شاید آتش‌بس پابرجا باشد و بازسازی شروع شود. اگر نیروی بین‌المللی حفظ صلح محقق شود، بازسازی سرانجام می‌تواند در مقیاس قابل قبولی آغاز شود. مردم غزه که آواره شده بودند، می‌توانند به آنچه از خانه‌هایشان باقی مانده بازگردند. اما در حال حاضر، محتمل‌ترین نتیجه به‌طور غم‌انگیزی آشناست: قلمرویی تقسیم‌شده، فلسطینی‌های رنج‌کشیده و توقفی در خشونت که دوام می‌آورد، تا زمانی که دوباره ارتش اشغالی حمله کند.

۵ کنگو مقابل رواندا

آواره‌شده توسط درگیری
۹.۸ میلیون نفر

تولید کبالت کنگو
۷۶ درصد از کل جهان



تنش‌های دهه‌های قدیمی بر سر شکایات قومی و ثروت معدنی شرق کنگو نوعی تهدید به وقوع یک جنگ تمام‌عیار است. روآندا تحت دیکتاتور خود، پل کاگامه، در سال ۲۰۲۵ شورشیان M۲۳ را مسلح، تأمین و هدایت کرد. این نیروها گوما، شهری بزرگ در جمهوری دموکراتیک کنگو، را تصرف کردند و در ادامه نیروهای خود را هم فرستادند. مناطق عملیاتی M۲۳ در کنگو تقریباً قلمرو رواندا را به‌طور نیابتی دو برابر می‌کند و توافق نحیفی که در کاخ سفید بین کاگامه و فلیکس تشیسکدی، رئیس‌جمهوری کنگو، امضا شد، آن‌ها را شامل نمی‌شد. نیروهای اوگاندایی هم فعالیت‌های خود را در کنگو افزایش داده‌اند، به‌عنوان «شرکای امنیتی» برای دولت ضعیف کنگو، زیرا نگران M۲۳ هستند که با متحدان محلی‌شان می‌جنگند. طلا بخشی از جاذبه است. رواندا، که در داخل کشور منابع کمی دارد، به‌طور مرموزی به صادرکننده عمده تبدیل شده است. همچنین نفت، گاز و مواد معدنی مانند کبالت، حیاتی برای تولید باتری، در ترکیب هستند.

۶ سودان

آواره داخلی
۱۱میلیون و ۶۰۰ هزار نفر

در معرض خطر قحطی
۲ میلیون نفر



نیروهای مسلح سودان (SAF) و نیروهای پشتیبانی سریع (RSF) همچنان در جنگ شدیدی قفل شده‌اند. شبه‌نظامی RSF بخش زیادی از دارفور و غرب سودان را کنترل می‌کند، در حالی که SAF پایتخت و مناطق شرقی را نگه داشته است. میلیون‌ها غیرنظامی در حال فرار هستند و بسیاری در حال گرسنگی. این درگیری، و بزرگ‌ترین بحران انسانی آفریقا، احتمالاً ادامه خواهد یافت، که توسط حمایت مصر، که از SAF حمایت می‌کند، امارات، که از RSF حمایت می‌کند، و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای (البته امارات دخالت را انکار می‌کند) تغذیه می‌شود. اما اگر حامیان دو طرف بر سر عقل بیایند، توافق ممکن است و البته به‌صورت بالقوه سودآور خواهد بود. برای یک صلح‌ساز جاه‌طلب مانند دونالد ترامپ، سودان هم ثروت (طلا، نفت و ساحل استراتژیک) دارد و هم فرصتی برای پایان دادن به آنچه ممکن است مرگبارترین درگیری فعال جهان باشد، به شمار می‌آید.

۷ ونزوئلا

مناطق ادعاشده توسط ونزوئلا
۷۴ درصد قلمرو گویان

تولید سالانه نفت، بشکه
ونزوئلا ۹۰۳ میلیون | گویان ۶۱۷ میلیون



دولت ترامپ در دور جدید تمرکز خود خود بر امنیت، طرح «نیمکره ما» را معرفی کرده است. او نیروها را در سواحل ونزوئلا جمع‌آوری کرده، تمرینات نظامی را گسترش داده و قایق‌های کوچکی را که ادعا می‌کند در کار قاچاق مواد مخدر هستند، هدف قرار می‌دهد. هدف نهایی ممکن است تسریع پایان رژیم نیکولاس مادورو باشد، هرچند مشخص نیست آمریکا چقدر نیرو آماده جنگ داشته باشد. حملات هوایی محتمل‌تر از تهاجم دوزیست است. ترامپ حتی ممکن است نیروهای ویژه را مستقر کند، البته اگر فرصتی برای دستگیری یا کشتن مادورو ببینند. رئیس‌جمهور ونزوئلا دشمن کم ندارد. او اخیراً ادعای قرن‌قدیمی ونزوئلا بر دوسوم قلمرو همسایه گویان، منطقه نفت‌خیز اسکیبو را تشدید کرد. علی‌رغم دستورات دیوان بین‌المللی دادگستری برای انجام ندادن این کار، ونزوئلا در مه ۲۰۲۵ انتخابات غیرقانونی برای «گویانا اسکیبا» برگزار و مدیران را برای قلمرویی که کنترل نمی‌کند انتخاب کرد. اما اکنون هر حرکتی از سوی ونزوئلا بر گویان مطمئناً مواجهه با آمریکا را تحریک خواهد کرد.

جنگ‌هایی بر سر انرژی

رقابت‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای بزرگ جهان بر سر منابع انرژی‌زا است



تایم: ۱۰۰ فرد اثرگذار بر اقلیم

جلد دوم مجله درباره دنیای ترامپ منتشر شده است

آخرین شماره مجله تایم با دو جلد منتشر شده است. تایم به تعداد جلدهای بیش از یکی مشهور است و گاهی تا چند جلد نیز در یک شماره دارد. این شماره دو جلد مجزا را به دو موضوع اختصاص داده است: ۱۰۰ فرد تأثیرگذار در حوزه اقلیم و همچنین دنیای ترامپ. جلد مربوط به افراد اثرگذاری بر اقلیم یک عدد ۱۰۰ بزرگ را نشـــان می‌دهد و آن یکی جلد ترامپ را در حالی که دســـتانش را زیر چانه‌اش زده، در دفتر بیضی کاخ ســـفید روی جلد آورده است. مجلات عمومی همچون تایم و نیوزویک سال‌ها است که فهرست‌هایی همچون ۱۰۰ فرد اثرگذار بر یک موضوع خاص یا مثلاً ۵۰ زن قدرتمند جهان یا نظایر آن‌ها را دارند. اســـتاد این کار مجله ریدرز دایجست است که ســـعی می‌کند همه چیز را خلاصه کند و به‌شکل فشرده یا با داستان‌های جذاب به خواننده بخوراند. برای مخاطبان نیز این فهرســـت‌بندی‌ها جالب است و از آن استقبال می‌کنند. خلاصه اینکه تایم دوباره از این قالب امتحان‌شده استفاده کرده اســـت تا خوانندگان بیشتری را جلب کند. در فهرست ۱۰۰ فرد اثرگذار بر اقلیم در جهان، تعداد زیادی از صاحبان کسب‌وکارهای حوزه انرژی و همچنین صاحبان ابزارها و نیروگاه‌هایی که با انرژی‌های تجدیدپذیر کار می‌کنند آمده اســـت. در زمانه‌ای که هوش مصنوعی یکی از نقاط تمرکز در تقریباً تمام کسب‌وکارها و شرکت‌های جهان، خاصه حوزه فناوری، است طبیعی است که شرکت‌هایی که ابزارهای فناورانه خود را بر اساس انرژی‌های پاک بنا می‌کنند جزو کسانی هستند که قهرمان‌های اقلیمی روزگار به شـــمار می‌روند. هوش مصنوعی از پردازش اطلاعات خیلی زیادی بهره می‌برد و ساختمان داده‌های عظیمی را با خود درگیر می‌کند که همه این‌ها انرژی بسیار فراوانی را مصرف می‌کنند. اگر در این روند، یک شرکت بتواند انرژی‌های مورد نیاز خود را از انرژی‌های پاک همچون انرژی خورشیدی دریافت کند، فرد اثرگذاری در زمینه اقلیم نیز شناخته می‌شود. چنانکه به‌طور روزمره مشاهده می‌کنیم، بحران‌های اقلیمی حل نشده‌اند و تغییر اقلیم متوقف نشده است بلکه با روی کار آمدن کسانی همچون ترامپ مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته‌اند. از این نظر، تلاش برای جلوگیری از تغییر اقلیم ارزش بیشتری هم پیدا می‌کند. خود اقلیم نیز دارای جنبه‌های اقتصادی است که اقتصاد اقلیم را تشکیل می‌دهند و در فهرست تایم به برخی از افراد اثرگذار در این زمینه نیز پرداخته شده است.



نیوزویک: خواننده کانتری روی جلد

صنعت سرگرمی همچنان پیش می‌رود

نیوزویک یک مجله فرهنگی آمریکایی اســـت که بیش از اینکه یک مجله بین‌المللی باشد، بر موضوعات داخل آمریکا نظر دارد. یکی از تفاوت‌های مجله تایم با نیوزویک نیز این است که تایم تفاوت چشمگیری از نظر پرداختن به موضوعات بین‌المللی با نیوزویک دارد. یکی چهره‌های فرهنگ سرگرمی غربی روی جلد آخرین شماره نیوزویک رفته اســـت. او کنی چزنی، خواننده سبک کانتری موسیقی، است که یک گیتار دستش گرفته است و خیلی خندان و با انرژی به‌شکل سیاه و سفید روی جلد مجله ظاهر شده است. حاشیه جلدهای نیوزویک و همچنین لوگوی این مجله معمولاً قرمز است، همان قرمزی که مجله تایم و بسیاری از مجلات مطرح جهان نیز از آن استفاده می‌کنند. اما این بار، نیوزویک یک جلد سیاه و سفید را انتخاب کرده و لوگوی خودش را نیز مشکی کرده است. مطلب این جلد د داخل مجله یک مصاحبه با کنی چزنی است و همچنین پرداختن به زندگی هنری و شخصی او که از کجا شروع کرده است و از چه ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی برخاسته است و چه برنامه‌ای برای آینده دارد. مطلب نشان می‌دهد که صنعت ســـرگرمی در غرب همچنان پیش می‌رود و مخاطبان خود را دارد. مطلب جالبی که در این شـــماره نیوزویک است به موضوع تجاوزهای گاه و بیگاه روسیه به استونی پرداخته است. در طی ســـال‌های جنگ روسیه و اوکراین، مجلاتی همچون نیوزویک همواره به این جنگ نگاه ویژه‌ای داشته‌اند و آن را کامل پوشش داده‌اند. مطلب این شماره نیز از این زاویه است اما بیشتر بر کشور استونی متمرکز شده است. استونی همسایه روسیه اســـت که همزمان عضو ناتو هم هست. نیوزویک می‌نویسد که نگاه روسیه به تصاحب بخش‌هایی از استونی که بر آن‌ها داعیه دارد و این ادعا را اعلام نیز کرده است، می‌تواند امتحانی برای ناتو باشد که چقدر در مقابل روسیه تحمل به خرج می‌دهد و خویشتن‌داری می‌کند. اگر روسیه با استونی وارد جنگ شود، به این معنی است که وارد جنگ با یکی از اعضای ناتو شده است و بنابراین اوضاع نسبت به جنگ روسیه و اوکراین وخیم‌تر خواهد شد، برای هر دو طرف، چه روسیه و چه اروپا. مطلب جالب‌توجه دیگری که در این شـــماره به انتشار رسیده، درباره کاهش تعداد مدیران ارشـــد در شرکت‌ها است. نیوزویک می‌نویسد مدیران ارشد شرکت‌ها کمتر می‌شوند و فرصت‌های شغلی در این زمینه به‌تدریج از دست رفته است. در بخش فرهنگ این شماره، به چند سریال و ستاره سینما نیز پرداخته شده است.



فارن پالیسی: پایان توسعه

آیا باید با توسعه به سبک غربی خداحافظی کرد؟

فارن پالیســی یک نماد از کره زمین و ارتباط کشــورها با یکدیگر را روی پرچم بسیار مندرس که در باد هرآینه ممکن است از هم بگلسد روی جلد آخرین شماره خود گذاشته و تیتر زده است: پایان توسعه. پرونده این شماره درباره این است که توسعه به سبک غربی ممکن اســت به بن‌بست رسیده باشد یا به پایان خود نزدیک شده باشد و باید به دنبال جایگزینی برای آن گشــت. توسعه داستانی است که از پس از جنگ جهانی و پیروزی ایالات متحده در جنگ و تفوق آن بر جهان شروع شد. چند نسل از توسعه را کشورهای جهان تجربه کرده‌اند. نسل اول توسعه مربوط است به تقلید مستقیم از کشورهای پیشرفته غربی و اینکه هر کاری آن‌ها کرده‌اند بقیه کشورها هم انجام دهند. نظریه‌های توسعه نسل دوم می‌گفتند که باید از وابستگی به غرب اجتناب کرد و کشورها مسیر خود را پیش بروند اما تا حدودی به بلوک شرق در دوره جنگ سرد نظر داشت. نسل سوم کمی از وضعیت تعدیل شد و داشته‌های ملی کشورها نیز پررنگ شد و توسعه‌ای مبتنی بر توانمندسازی یا به عرصه نظریه‌پردازی توسعه گذاشت. در هر حال، نظریه‌های توسعه غربی همچنان در کشورهای مختلف علاقه‌مندان و رهروانی داشت و فارن پالیسی می‌گوید که این الگو دیگر به پایان خود نزدیک شده است. هرچند که باید در نظر داشت توسعه بنا به تعاریف نســل اول بسیار تغییر شکل داده و همانی نیست که ســال‌های پس از جنگ جهانی دوم دنبال می‌شــد. مطلب دیگری که در این شماره از فارن پالیسی مرتبط با پرونده به چاپ رسیده درباره ســرمایه‌گذاری‌هایی است که کشورهای غربی و شرکت‌های بزرگ مغرب‌زمین در کشورهای کمتر توسعه‌یافته انجام می‌دهند. در ادبیات توسعه، کشورهایی که کمتر توسعه‌یافته هستند به کشورهای جنوب معروفند و این مطلب می‌گوید که چطور ســرمایه‌گذاران و شرکت‌های غربی برای رسیدن به بیشترین سود، کشورهای جنوب و اقتصادهای ضعیف را تحت فشار می‌گذارند. مطلب دیگری درباره سازمان‌های مردم‌نهاد و غیرانتفاعی در کشورهای مختلف است که به‌طور کلی در کشورهای جهان تضعیف شده‌اند و نویسندگان فارن پالیسی می‌گویند که بهتر است برای توسعه کشورهای جنوب به آن‌ها بیشتر تکیه کرد. یکی از مطالب این شماره تلاش کرده است به این سؤال پاسخ دهد که آیا چین می‌تواند جای آمریکا را در کمک به کشورهای کمتر توسعه‌یافته بگیرد. خاصه اینکه پس از روی کار آمدن دوباره ترامپ، ایالات متحده بسیاری از کمک‌های خود را به کشورهای نیازمند قطع کرده است.



اکونومیست: بازی جدید انرژی

چین در حال انقلاب در زمینه انرژی‌های پاک

جلد آخرین شماره اکونومیست یک مزرعه وسیع از پنل‌های خورشیدی را نشان می‌دهد که چین در صحراهای خود پیاده‌سازی کرده است. جلد اکونومیست درباره انرژی‌های پاک است و انقلابی که چین در این زمینه می‌خواهد به وجود بیاورد. اکونومیست می‌نویسد کشوری که اکنون بزرگ‌ترین تولیدکننده جهان است، می‌خواهد به کشوری که بیشترین میزان کربن‌زدایی را انجام می‌دهد تبدیل شود. چین طی سال‌های اخیر، خاصه پس از اینکه مقابله با تغییر اقلیم شدت گرفت، همواره جزو کشورهایی بوده است که بیشترین کربن را در جهان منتشــر می‌کند. میزان زغال‌سنگی که چین به هوا می‌فرستاده است که فراوان بوده تاحدی که نقش چین و آمریکا در انتشار گازهای گلخانه‌ای درصد اعظم انتشار این گازها در جهان شناخته می‌شده است. اما مدتی است که چین در حال تولید انرژی با منابع پاک و تجدیدپذیر اســت و همچنین در ابزارها و فناوری‌هایی که تولید می‌کند نیز این پاک بودن را لحاظ کرده است. برای نمونه، چین تولیدکننده خودروهای برقی «بی‌وای‌دی» است که اکنون چنان در بازارهای جهانی پیش رفته است که به رقیب تسلا تبدیل شده و در برخی از کشورها و در سطح جهان فروشش از تسلا نیز جلو زده است. اکونومیست در آخرین شماره خود مطلبی نوشته است در این زمینه که چینی‌ها شروع کرده‌اند به‌شکل انبوه مزارع انرژی خورشیدی ساختن و بهره‌برداری از آن‌ها. هوش مصنوعی چین نیز به‌شدت متکی به انرژی است و در آینده نزدیک می‌تواند یک فناوری پاک دیگر به شــمار آید. همین انرژی‌های پاک می‌تواند در سال‌های آتی به یک جدال راهبردی بین آمریکا و چین تبدیل شود که سیاست‌گذاران چینی سعی می‌کنند در این زمینه نیز خود را آماده نگه دارند. مطلب جالب دیگری که در اکونومیست به انتشار رسیده درباره افزایش تعداد چشــمگیر مجردان در سطح جهان است. تحلیلگران اکونومیست نوشته‌اند که این شیوه زندگی باعث خواهد شد چهره جهان و سبک زندگی‌ها و ارتباطات اجتماعی تغییر کند. بحران دلار و کشورهایی که ارز را کنار می‌گذارند از موضوعات دیگری است که اکونومیست به آن پرداخته است. این مجله نوشته است که ایالات متحده نباید کشورهای دیگر را وادار کند که تبادلات خارجی خود را فقط با دلار انجام دهند چرا که این کار به‌نفع خود آمریکا نیز نخواهد بود. تحلیلی نیز در این شماره می‌گوید که در دنیای آمریکا آدم‌ها کمتر از گذشته با هم ارتباط انسانی و چهره‌به‌چهره دارند و این اتفاق باعث شده است شیوه اقتصاد و فعالیت‌های اجتماعی نیز تغییر کند.

قاب ماه



مذاکرات صلح اثر آن درن

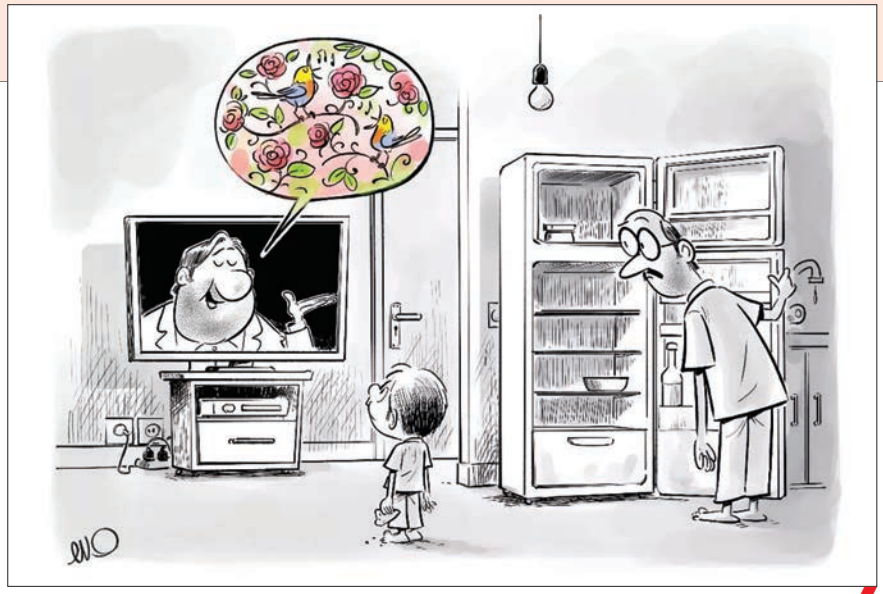

گل و بلبل اثر مهدی عزیزی



عدالت اثر آلفردو مارتیرنا



هالووین اثر ناهید مقصودی

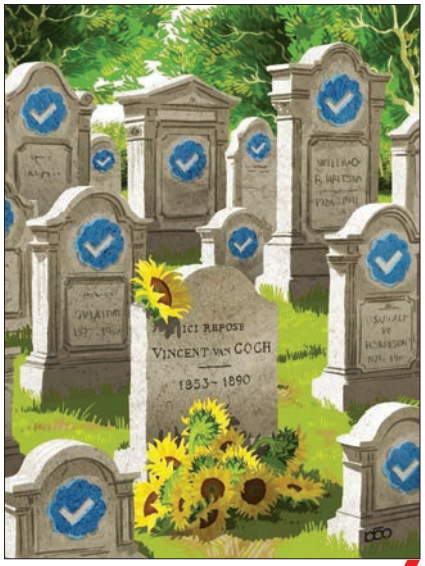

گمنام اثر علیرضا کریمی مقدم



بدون شرح اثر شریف عرفه

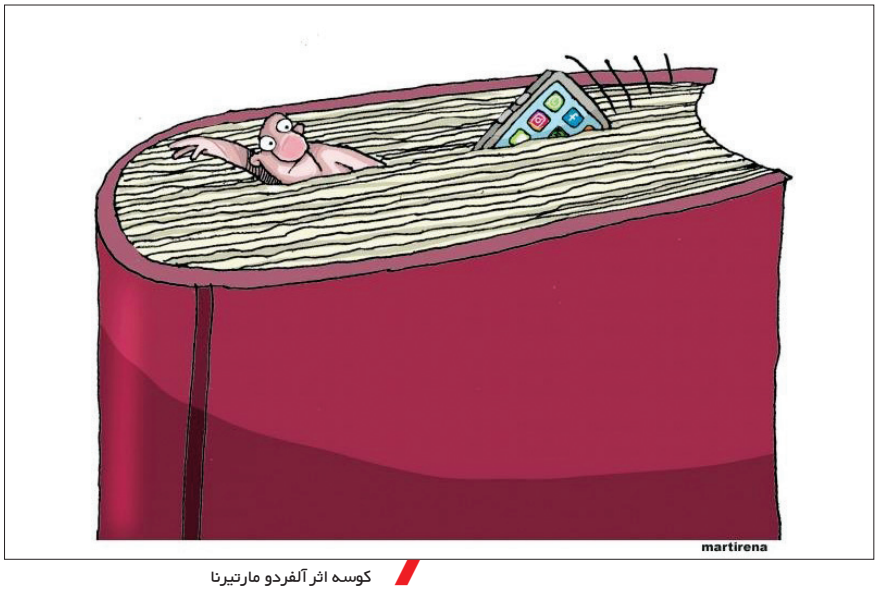

کوسه اثر آلفردو مارتیرنا



سهم ناچیز ایران از کیک بزرگ اقتصاد چین

اتاق تهران پل ورود فعالان بخش خصوصی ایران به بازار چین

فرصت طلایی برای ورود به بازار چین

پاویون اختصاصی اتاق تهران در نمایشگاه واردات شانگهای



همزمان با برگزاری هشتمین نمایشگاه واردات چین در شهر شانگهای که به نیویورک شرق جهان مشهور است، اتاق تهران پاویونی اختصاصی در این نمایشگاه ایجاد کرد و هیئت بلندپایه‌ای را با حضور محمود نجفی عرب رئیس و فریدون وردی‌نژاد دبیرکل اتاق تهران و دو نماینده مجلس شورای اسلامی به چین اعزام کرد. این دومین بار است که اتاق تهران در نمایشگاه واردات چین که در مرکز ملی نمایشگاه‌ها و همایش‌های شانگهای برگزار می‌شود، شرکت کرد؛ نمایشگاهی که از مهم‌ترین رویدادهای اقتصادی چین و نخستین نمایشگاه جهان با محوریت واردات به شمار می‌رود. اتاق تهران همچون سال گذشته و با نگاه حمایت از تشکل‌ها و شرکت‌های صادرات‌محور، زمینه حضور بیش از ۸ شرکت فعال بخش خصوصی را در این نمایشگاه فراهم کرده بود و بخشی از پاویون اتاق به نمایندگان این شرکت‌ها اختصاص پیدا کرده بود تا بتوانند با شرکای چینی و بین‌المللی خود مذاکره کنند. شرکت‌های شاخص ایرانی حاضر در پاویون اتاق تهران در حوزه‌های آبزیان، خرما، شیرینی و شکلات، لبنیات و بسته‌بندی صنایع غذایی فعال بودند.

در نخستین روز برگزاری نمایشگاه، محمدصادق مفتح قائم‌مقام وزیر صمت و عبدالرضا رحمانی فضلی سفیر ایران در چین از غرفه اتاق تهران بازدید و با رئیس و دبیرکل اتاق تهران گفت‌وگو کردند. این مسئولان دولتی در جریان این بازدید با فعالان اقتصادی و نمایندگان شرکت‌هایی که امسال در غرفه اتاق تهران حضور دارند هم درباره چالش‌های صنایع مختلف از پرورش آبزیان گرفته تا موضوعات حوزه صنایع لبنی، کنسروسازی، شیرینی و شکلات، خرما و... صحبت کردند.

محمود نجفی عرب رئیس اتاق تهران درباره اهمیت راه‌اندازی پاویون اتاق تهران در نمایشگاه شانگهای گفت: «هرساله بیش از ۱۵۰ کشور با راه‌اندازی پاویون ملی و صدها شرکت جهانی در نمایشگاه واردات چین که از ۱۳ سال پیش راه‌اندازی شد، شرکت و تلاش می‌کنند از کیک بزرگ واردات این کشور سهم خوبی به دست بیاورند. شما در نظر داشته باشید که حجم واردات کشور چین سالانه حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دلار است.» رئیس اتاق تهران گفت: «به صورت سنتی خشکبار، فرش، زعفران و البته نفت، گاز و پتروشیمی اصلی‌ترین حوزه‌های صادراتی ایران به چین محسوب می‌شود ولی من تصور می‌کنم که ما برای توسعه صادرات به چین فرصت‌های بسیار زیادی داریم که هنوز نتوانسته‌ایم از این ظرفیت‌ها استفاده کنیم.» او گفت: «در چین ۳۲ استان وجود دارد که هر کدام از این‌ها پتانسیل‌هایی برای واردات محصولات ایرانی دارند که باید شناسایی شود. ما در اتاق تهران همه تلاشمان این است که به شرکت‌ها و فعالان اقتصادی به خصوص شرکت‌های کوچک و متوسط کمک کنیم تا در بازار چین حضور داشته باشند و بتوانند محصولات خود را صادر و عرضه کنند.» همچنین پیمان فلسفی رئیس فراکسیون کشاورزی مجلس که عضو هیئت اعزامی اتاق تهران به شانگهای بود، درباره اهمیت راه‌اندازی پاویون اتاق تهران در نمایشگاه شانگهای گفت: «راه‌اندازی پاویون اتاق تهران در نمایشگاه شانگهای یک ابتکار عمل ارزشمند بود. نقش اتاق تهران برای حضور بخش خصوصی در عرصه بین‌المللی و بازار جهانی، بسیار تعیین‌کننده است. چین با یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر جمعیت یک بازار بسیار بزرگ است و هر کشوری تلاش می‌کند سهم بیشتری از این بازار را به خود اختصاص دهد. مجلس و دولت باید به بخش خصوصی و اتاق بازرگانی کمک کند تا با شرایط بهتری وارد این کشور شوند و سهم بیشتری از بازار چین را به دست آورند.» روح‌الله نجابت نماینده مجلس و رئیس گروه پارلمانی دوستی ایران و چین هم که دیگر عضو هیئت اعزامی اتاق تهران به شانگهای بود، معتقد است این نمایشگاه فرصت طلایی برای ورود به بازار چین است. او ادامه داد: «ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که ارتباطات تجاری سهم بزرگی از تعاملات بین‌المللی را در بر می‌گیرد و در چنین شرایطی شرکت در این نمایشگاه باید سال به سال تقویت و پررونق‌تر شود. کشور چین آمادگی بالایی در پذیرش فعالین مختلف از جمله بخش خصوصی دارد و در چنین شرایطی اتاق تهران به عنوان پیشگام بخش خصوصی ایران با دست پر در این نمایشگاه حاضر شد.» همچنین غلامرضا ملکی معاون مجلس، تشکل‌ها و امور اجتماعی اتاق تهران درباره اهمیت حضور تشکل‌ها و نمایندگان شرکت‌های صادرات‌محور در غرفه اتاق تهران در نمایشگاه گفت: «امسال همچون سال گذشته اتاق تهران زمینه حضور بیش از ۸ شرکت که ظرفیت بالای صادراتی دارند را در نمایشگاه و غرفه اتاق تهران فراهم کرد و آن‌ها هم محصولاتشان را معرفی کردند. دولت هم باید در جهت معرفی سیاسی، اقتصادی، قوانین و بازار چین به فعالان بخش خصوصی کمک کند.» او با اشاره به حضور دو نماینده مجلس در هیئت اعزامی اتاق تهران هم گفت: «نمایندگان مجلس از نزدیک با روند توسعه کشور چین آشنا شدند و ان‌شاءالله باتوجه به این شناخت بتوانند زمینه توسعه فعالیت‌های بخش خصوصی را در این کشور فراهم کنند.»

رئیس اتاق تهران با فرماندار استان ای لی چین دیدارکرد



در طول روزهای برگزاری نمایشگاه واردات چین، پاویون اتاق تهران به محلی برای گفت‌وگوهای دوجانبه بین مدیران ارشد اتاق تهران با طرف‌های چینی تبدیل شد. حدود دو ماه بعد از سفر هیئت بلندپایه اتاق تهران به سرپرستی محمود نجفی عرب به شهر خورگوس چین، فرماندار استان ای لی که خورگوس یکی از شهرهای آن است به همراه رئیس اتاق خورگوس به پاویون اتاق تهران آمدند و با رئیس و دبیرکل اتاق تهران گفت‌وگو کردند. محمود نجفی عرب با اشاره به اینکه سفر به خورگوس یکی از سفرهای پربار اقتصادی برای او بوده است، گفت: امیدوارم از مدل همکاری‌های مشترک با خورگوس بتوان برای توسعه روابط با دیگر مناطق و استان‌های چین هم بهره برد. در این دیدار شیمینگ لی فرماندار استان ای لی هم گفت: اتاق تهران و خورگوس می‌توانند پلی ارتباطی برای توسعه روابط بین تهران و ای لی باشند. در پایان این دیدار فرماندار ای لی رسماً از رئیس اتاق تهران برای سفر به این منطقه دعوت کرد.

ایران در سال‌های اخیر با چالش‌های جدی در زمینه کمبود آب مواجه بوده و همکاری با شرکت‌های چینی در زمینه هوشمندسازی فرآیندهای کشاورزی، می‌تواند راهکار موثری برای کاهش مصرف آب و افزایش بهره‌وری باشد.

مسیر باز توسعه همکاری‌های اقتصادی ایران و چین

رئیس و دبیرکل اتاق تهران با روسای اتحادیه‌ها و تشکل‌های بخش‌خصوصی چین دیدار کردند

هیئت اعزامی اتاق تهران در طول سفر ۵ روزه خود به شانگهای علاوه بر حضور فعال در نمایشگاه واردات با تعدادی از روسای اتحادیه‌ها، تشکل‌ها و اتاق‌های بازرگانی استان‌های مختلف چین هم دیدار کرد و چند تفاهم‌نامه برای همکاری‌های مشترک هم به امضا رساند.

تفاهم‌نامه اتاق تهران و اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای

در جریان دیدار رئیس و دبیرکل اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با معاون اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای، تفاهم‌نامه‌ای به‌منظور گسترش همکاری‌های اقتصادی و صنعتی میان دو طرف منعقد شد. در این نشست، طرفین بر ضرورت تمرکز بر پروژه‌های عملیاتی و پرهیز از رویکردهای کلی در همکاری‌های اقتصادی تاکید کردند. محمود نجفی‌عرب، رئیس و فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق تهران با مسئولان اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای چین دیدار و گفت‌وگو کردند. در پایان این جلسه تفاهم‌نامه مشترکی میان اتاق تهران و اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای برای توسعه روابط اقتصادی و همکاری‌های مشترک به امضا رسید.

یانگ دونگ‌شنگ، معاون اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای در ابتدای جلسه، با بیان اینکه امضای تفاهم‌نامه‌ها تنها آغاز مسیر همکاری است و اهمیت اصلی در اجرای واقعی تعهدات، نهفته است، گفت: بهتر است همکاری‌ها با تمرکز بر چند پروژه مشخص و مورد نیاز ایران آغاز شود. وی افزود: شرکت‌های چینی عضو اتحادیه، آمادگی دارند فناوری‌ها و تجهیزات خود را به ایران منتقل کرده و همکاری‌های مشترک تولیدی را ابتدا در بازار ایران و سپس در بازارهای منطقه‌ای گسترش دهند.

در ادامه این جلسه، محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران، با تاکید بر نگاه عملیاتی به توافقات، ایجاد یک شهرک صنعتی هوشمند در تهران را نخستین گام عملی برای آغاز همکاری‌های دو طرف عنوان کرد. او با اشاره به تجربه موفق چین در ایجاد شهرک‌های صنعتی پیشرفته گفت: اتاق تهران آمادگی دارد، زمین و زیرساخت‌های لازم را برای احداث این شهرک فراهم کند و شرکت‌های چینی نیز طراحی، انتقال فناوری و اجرای پروژه را بر عهده گیرند.

نجفی‌عرب افزود: این شهرک می‌تواند به محلی برای فعالیت شرکت‌های کوچک و متوسط در حوزه‌های نوآورانه از جمله هوش مصنوعی، کشاورزی هوشمند و فناوری بلاک‌چین تبدیل شود و زمینه‌ای برای رشد شرکت‌های دانش‌بنیان ایرانی و ارتقای سطح فناوری در صنایع تولیدی فراهم آورد.

رئیس اتاق تهران در بخش دیگری از سخنان خود، به موضوع کشاورزی هوشمند و مدیریت منابع آب اشاره کرد و گفت: ایران در سال‌های اخیر با چالش‌های جدی در زمینه کمبود آب مواجه بوده و همکاری با شرکت‌های چینی در زمینه هوشمندسازی فرآیندهای کشاورزی، می‌تواند راهکار موثری برای کاهش مصرف آب و افزایش بهره‌وری باشد.



وی افزود: توسعه صنایع گلخانه‌ای و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین چینی در حوزه آب و کشاورزی، می‌تواند به افزایش تولید و بهبود کیفیت محصولات کشاورزی درکشور منجر شود. نجفی‌عرب همچنین از انرژی‌های تجدیدپذیر به‌عنوان یکی از زمینه‌های مورد علاقه طرف ایرانی برای همکاری یاد کرد و گفت: در حال حاضر حدود ۳۰ تا ۳۵ هزار مگاوات پروژه انرژی خورشیدی در کشور تعریف شده است و ما از سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در این حوزه استقبال می‌کنیم. وی تاکید کرد: هرچند تولید پنل‌های خورشیدی در ایران انجام می‌شود، اما انتقال فناوری‌های جدید چینی برای تولید پنل‌های با راندمان بالا، به‌ویژه برای استفاده در واحدهای کوچک و متوسط، اهمیت فراوان دارد. رئیس اتاق تهران در ادامه با اشاره به ظرفیت‌های ایران در صنعت داروسازی گفت: ایران از کشورهای پیشرو منطقه در تولید دارو است و همکاری مشترک با شرکت‌های چینی در تولید مواد اولیه دارویی و تجهیزات پزشکی می‌تواند زمینه توسعه صادرات به کشورهای منطقه و اروپا را فراهم کند. او افزود: در حال حاضر بخش زیادی از مواد اولیه داروهای شیمیایی از چین وارد می‌شود، در حالی که پایه تولید این مواد از مشتقات نفتی ایران تامین شده‌است. با راه‌اندازی واحدهای مشترک تولید در ایران، می‌توان علاوه بر کاهش هزینه‌ها، به بازارهای جدید منطقه‌ای نیز دست یافت.

آمادگی چینی‌ها برای سرمایه‌گذاری و انتقال فناوری

در ادامه این نشست، یانگ دونگ‌شنگ، معاون اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای با ابراز تمایل نسبت به آغاز همکاری‌های گسترده با ایران گفت: شرکت‌های عضو اتحادیه ما در زمینه تولید کودهای با استاندارد جهانی، داروسازی، هوش مصنوعی و دیجیتال‌سازی فرآیندهای تولید، تجربه‌های قابل توجهی دارند و آماده انتقال دانش فنی و اجرای پروژه‌های مشترک در ایران هستند. برای مثال ما این آمادگی را داریم که با شرکت‌های داروسازی ایرانی انواع آنتی بیوتیک‌ها را تولید کنیم.

او با اشاره به فعالیت شرکت‌های چینی در پروژه‌های انرژی خورشیدی در کشورهای مختلف از جمله مصر افزود: تعجب می‌کنم که تاکنون همکاری گسترده‌ای در این زمینه میان دو کشور شکل نگرفته است. ما آمادگی داریم در ایران نیز مزرعه تولید برق خورشیدی ایجاد کنیم و به رفع بخشی از نیاز انرژی ایران کمک کنیم. معاون اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای همچنین از برنامه خود برای سفر به تهران در اوایل سال آینده میلادی خبر داد و گفت: هیئتی از شرکت‌های چینی با هدف بررسی دقیق فرصت‌های همکاری و برگزاری نشست‌های B2B با فعالان اقتصادی ایرانی به ایران سفر خواهند کرد.

در بخش پایانی این دیدار، یانگ دونگ‌شنگ به موضوع مشکلات نقل‌وانتقال مالی در شرایط تحریم اشاره کرد و رئیس اتاق تهران در این‌باره توضیح داد: بخش قابل توجهی از آورده شرکت‌های چینی می‌تواند به‌صورت ماشین‌آلات، تجهیزات و فناوری تامین شود و این روش نیازی به جابه‌جایی پول ندارد. به بیان دیگر، ماشین‌آلات، تجهیزات و تکنولوژی، قیمت‌گذاری و به عنوان سرمایه و آورده شرکت‌های چینی در نظر گرفته می‌شوند. همچنین بخشی از مبادلات مالی میان دو طرف می‌تواند به شکل تهاتر انجام گیرد. در ادامه این جلسه، تفاهم‌نامه مشترکی میان اتاق تهران و اتحادیه بین‌المللی صنایع کوچک و متوسط شانگهای برای توسعه روابط اقتصادی و همکاری‌های مشترک به امضا رسید. به گفته رئیس اتاق تهران، امضای این تفاهم‌نامه می‌تواند زمینه‌ساز مرحله جدیدی از همکاری‌های صنعتی و فناورانه میان بخش خصوصی ایران و چین باشد و مسیر تازه‌ای را برای توسعه صنایع کوچک و متوسط، انتقال فناوری و گسترش سرمایه‌گذاری خارجی در کشور هموار کند.



امضای تفاهم‌نامه مشترک بین اتاق تهران و شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو

رئیس اتاق تهران و هیئت همراه او در ادامه برنامه کاری خود در شانگهای، ضمن ملاقات با معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو، یک تفاهم‌نامه همکاری برای ارتقای سطح مناسبات اقتصادی و تجاری تهران و هانجو به ویژه در حوزه تبادل کالا و انتقال دانش در حوزه فناوری‌های نوین منعقد کردند.

محمود نجفی عرب، رئیس اتاق تهران که به همراه یک هیئت عالی‌رتبه با حضور فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق تهران و دو تن از نمایندگان مجلس برای حضور در هشتمین نمایشگاه واردات چین به شانگهای سفر کرده است، با معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو چین دیدار و گفت‌وگو کرد. این نشست در پاویون اختصاصی اتاق تهران در نمایشگاه واردات چین برگزار شد و در آن تفاهم‌نامه همکاری‌های مشترک میان اتاق تهران و شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو به امضا رسید. نجفی‌عرب در ابتدای این نشست با اشاره به اقدامات اتاق تهران در جهت توسعه روابط تجاری کشور، ابراز امیدواری کرد که دیدارها و مذاکرات صورت گرفته در این سفر، دروازه‌های جدیدی از روابط اقتصادی با چین را برای فعالان بخش‌خصوصی ایران بگشاید.

او گفت: با بهره‌گیری از توانمندی‌های اقتصادی که در تهران و منطقه هانجو وجود دارد، می‌توان در جهت توسعه مناسبات اقتصادی مشترک در حوزه‌های مختلف به ویژه فناوری‌های نوین گام برداشت. رئیس اتاق تهران در ادامه گفت: بر اساس اطلاعات موجود، هانجو پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های بسیار زیادی در حوزه الکترونیک و همچنین زیرساخت‌های دانش‌بنیان و فناوری‌های نوین دارد و باتوجه به وجود این ظرفیت‌ها، می‌توان همکاری‌های مشترکی را در این بخش‌ها از جمله، توسعه فناوری‌های نوین، اقتصاد دیجیتال، ایجاد پلتفرم‌های اقتصادی و ایجاد شهرک‌های فناوری آغاز کرد

نجفی‌عرب از حوزه آموزش به عنوان یکی از بسترهای همکاری مشترک نام برد و گفت: ایجاد ارتباط میان مرکز نوآوری و تحول دیجیتال اتاق تهران و مراکز متناظر در هانجو برای تبادل اطلاعات نوآورانه میان دو طرف قابل پیگیری است. اتاق تهران و شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو با توسعه روابط دوجانبه می‌توانند در جهت انتقال کالا و دانش فنی و در نهایت ایجاد یک شهرک صنعتی هوشمند گام بردارند. در ادامه، معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو نیز ضمن خوشامدگویی به مسئولان اتاق تهران به روابط دوستانه و تاریخی دو کشور اشاره کرد و گفت: هانجو یکی از شهرهای زیبای چین است که فاصله چندانی با شانگهای ندارد و در حوزه فناوری‌های نوین بسیار توسعه‌یافته محسوب می‌شود.

معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو با دعوت رسمی از رئیس اتاق تهران برای سفر به این شهر گفت: هانجو ۱۲ میلیون نفر جمعیت دارد و تولید ناخالص داخلی آن به ۳۰ میلیارد دلار می‌رسد. هانجو از لحاظ سیاسی، اقتصادی، فناوری‌های نوین و تکنولوژی جزو شهرهای سرآمد کشور چین محسوب می‌شود و بسیاری از مقامات چینی از شهر هانجو به دولت مرکزی راه یافته‌اند و مشغول به کار هستند. او با بیان اینکه «هانجو علاوه بر فناوری‌های نوین انرژی در حوزه‌هایی چون انرژی‌های تجدیدپذیر و سبز هم مشهور است» ابراز امیدواری کرد که از طریق امضای تفاهم‌نامه و برگزاری نشست‌های B2B روابط دوجانبه توسعه یافته و هیئتی از اتاق تهران به شهر هانجو نیز سفر کند. در ادامه این جلسه تفاهم‌نامه همکاری‌های مشترک بین رئیس اتاق تهران و معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی استانی هانجو امضا شد.



ملاقات رئیس و دبیرکل اتاق تهران با معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی شانگهای

در ادامه سفر هیئت اعزامی به شانگهای، رئیس و دبیرکل اتاق تهران با معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی استان شانگهای دیدار کردند و درباره شکل‌گیری کارگروهی مشترک میان اتاق تهران و این شورا برای توسعه مناسبات تجاری و اقتصادی گفت‌وگو کردند. رئیس اتاق تهران در این جلسه با اشاره به اینکه روابط اقتصادی بین ایران و چین بسیار مستحکم است و دو کشور سند همکاری‌های مشترک ۲۵ ساله امضا کرده‌اند، گفت: چین جزو شرکای بسیار مهم تجاری ایران محسوب می‌شود و ما امیدواریم بتوانیم این مسیر را توسعه دهیم. در حال حاضر عمده صادرات ایران به چین نفت، فرآورده‌های نفتی و برخی کالاهای دیگر مانند خشکبار و فرش بوده و ما علاقه‌مندیم بتوانیم این همکاری را در زمینه‌های دیگر هم گسترش دهیم و حجم مبادلات تجاری با چین را به رغم مشکلاتی که آمریکا با اعمال تحریم‌های ظالمانه ایجاد کرده، افزایش دهیم.

محمود نجفی‌عرب گفت: ما اطمینان داریم از مسیرهای جدید مانند بستر سازمان همکاری‌های شانگهای و بریکس و همچنین مدل‌های متفاوت مانند تهاتر کالا، می‌توانیم گام‌های موثری برای گسترش روابط اقتصادی دو کشور برداریم. نجفی‌عرب با اشاره به اینکه سال گذشته اتاق تهران و شورای توسعه تجارت بین‌المللی استان شانگهای تفاهم‌نامه‌ای به امضا رساندند، گفت: امیدواریم این تفاهم‌نامه وارد فاز عملیاتی شود و پیشنهاد می‌کنم اگر شما موافق باشید یک کارگروه مشترک جهت اجرایی کردن بندهای تفاهم‌نامه و شروع همکاری‌های مشترک، تشکیل شود.

بر اساس آنچه که رئیس اتاق تهران مطرح کرد، این کارگروه می‌تواند به منظور عرضه کالاهای ایرانی و چینی یک پلتفرم مشترک تجارت الکترونیک طراحی و راه‌اندازی کند و تبادل کالا مانند صنایع غذایی، خشکبار، فرش، محصولات دانش‌بنیان و... در این پلتفرم صورت گیرد. او با دعوت رسمی از معاون شورای توسعه تجارت بین‌المللی استان شانگهای و اعضای این شورا برای سفر به تهران گفت: پیشنهاد می‌کنم اگر شما هم موافق باشید یک رویداد مشترک با هدف توسعه همکاری‌های فی مابین و سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در حوزه‌های انرژی، نفت و گاز و پتروشیمی، صنایع غذایی، زیرساخت‌های صنعتی و ریلی و... در جهت معرفی پروژه‌ها، حجم پروژه‌ها و شروع همکاری‌ها تشکیل دهیم.

در ادامه این جلسه، یانگ دونگ شنگ، معاون رئیس شورای توسعه تجارت بین‌المللی استان شانگهای با اشاره به تفاهم‌نامه مشترکی که میان این شورا و اتاق تهران در سال گذشته منعقد شد، نسبت به تشکیل کارگروه و برگزاری جلسه مشترک بین تجار و فعالان اقتصادی شانگهای و تهران اعلام آمادگی کرد. به گفته او، این اقدامات می‌تواند سکوی ارتباطی برای توسعه روابط اقتصادی و تجاری میان تجار دو کشور باشد. یانگ دونگ شنگ سپس پیشنهاد کرد که دبیران کل شورا و اتاق تهران با یکدیگر مذاکراتی را برای شکل‌گیری کارگروه مشترک داشته باشند و بسترها را برای همکاری مشترک فراهم کنند. او افزود: در زمینه موضوعاتی چون توسعه ساخت‌ها، انرژی‌های پاک، تجدیدپذیر، پتروشیمی نیز می‌توانیم از اعضای شورای توسعه تجارت بین‌المللی استان شانگهای دعوت کنیم که با طرف‌های ایرانی وارد مذاکرات دوجانبه شوند. محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران نیز در نشستی مشترک با فعالان اقتصادی ایرانی ساکن شرق چین از ضرورت تشویق فعالان اقتصادی چین به سرمایه‌گذاری در ایران سخن گفت.

رئیس اتاق تهران: از ایرانیان خارج از کشور که کسب و کار دارند انتظار می‌رود که در داخل کشور نیز سرمایه‌گذاری و حضور پیدا کنند. ما در اتاق تهران نیز این آمادگی را داریم که با استفاده از قوانین داخل کشور به روند جذب سرمایه‌گذاری خارجی کمک کنیم و حتی شرکای مناسب ایرانی برای انجام همکاری‌های مشترک را معرفی کنیم.

تشویق فعالان اقتصادی چین به سرمایه‌گذاری در ایران

اتاق تهران میزبان قائم‌مقام وزارت صمت، سفیر ایران در چین و فعالان اقتصادی ایرانی شرق چین بود



نشست هم‌اندیشی اتاق بازرگانی تهران و وزارت صمت با جمعی از فعالان اقتصادی ایرانی ساکن شرق چین با حضور رئیس و دبیرکل اتاق تهران، قائم مقام وزارت صمت، سفیر ایران در چین، سه تن از نمایندگان مجلس و سرکنسول ایران در شانگهای به میزبانی اتاق تهران در این شهر برگزار شد. محمود نجفی عرب، رئیس اتاق تهران در ابتدای این نشست، طی سخنانی با اشاره به اقلامی که از ایران به چین صادر می‌شود، گفت: به صورت سنتی کالاهایی مانند خشکبار، زعفران، فرش، صنایع دستی و نظیر آن و همچنین نفت و گاز و پتروشیمی که بحث آن‌ها متفاوت است به چین صادر می‌شود، اما ما باید تلاش کنیم که در کنار این کالاها، تولیدات صنعتی و «های تک» ایران هم به چین صادر شود و حجم صادراتمان به چین افزایش پیدا کند.

او افزود: ظرفیت‌های بالایی برای صادرات کالا به چین وجود دارد و ما در اتاق بازرگانی تهران این آمادگی را داریم که با ایجاد بسترهای مناسب در شهرهای مختلف چین مانند شانگهای زمینه‌های رشد صادرات غیرنفتی به این مناطق را فراهم کنیم. نجفی‌عرب در ادامه از تصویب راه‌اندازی یک دفتر تجاری و اقتصادی در چین در هیئت رئیسه اتاق تهران خبر داد و گفت که این اقدام با هدف ارائه خدماتی در جهت توسعه صادرات به مجموعه تولیدکنندگان در ایران صورت گرفته است. در حال حاضر در منطقه خورگوس در شمال غرب چین هم به منظور تولید و بسته‌بندی برخی از کالاهای ایرانی، راه‌اندازی چنین تشکیلاتی را در دستور کار قرار داده‌ایم.

رئیس اتاق تهران در ادامه از آمادگی اتاق تهران برای ایجاد یک پلتفرم برای برقراری ارتباطات مستقیم با فعالان اقتصادی چین سخن گفت و افزود: ما می‌توانیم فضایی را در تهران در اختیار اعضای اتاق بازرگانی ایرانیان شرق چین قرار دهیم و در جهت تبادل اطلاعات و همکاری‌های مشترک گام برداریم. او با اشاره به اینکه اتاق تهران برای حمایت از فعالان بخش‌خصوصی در میانه میدان ایستاده و این وظیفه اتاق بازرگانی است که فضا را برای فعالیت کسب‌وکارها تسهیل کند، ادامه داد: از سفارت ایران در چین نیز درخواست می‌کنیم که چالش‌های حوزه نقل و انتقال پول، بحث‌های بانکی و تسهیل شرایط دریافت ویزای چین را پیگیری کنند. نجفی‌عرب به برپایی پاویون اتاق تهران در نمایشگاه واردات چین هم اشاره کرد و علاوه بر دعوت از فعالان بخش‌خصوصی و مقامات حاضر در جلسه برای حضور در پاویون اتاق تهران، گفت: اتاق تهران برای دومین سال با هدف معرفی ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های خود و اعضا در این نمایشگاه شرکت کرده و همچنین زمینه حضور تعدادی از تشکل‌ها و فعالان اقتصادی را هم در نمایشگاه فراهم ساخته است.

او گفت: متاسفانه نرخ تشکیل سرمایه و سرمایه‌گذاری به خصوص سرمایه‌گذاری خارجی در کشور منفی شده و نرخ استهلاک سرمایه از سرمایه‌گذاری پیشی گرفته است. از ایرانیان خارج از کشور که کسب و کار دارند انتظار می‌رود که در داخل کشور نیز سرمایه‌گذاری و حضور پیدا کنند. ما در اتاق تهران نیز این آمادگی را داریم که با استفاده از قوانین داخل کشور به روند جذب سرمایه‌گذاری خارجی کمک کنیم و حتی شرکای مناسب ایرانی برای انجام همکاری‌های مشترک را معرفی کنیم. او با بیان اینکه «چینی‌ها در حال حاضر در بسیاری از کشورها مانند کشورهای حوزه خلیج فارس میلیاردها یوان سرمایه‌گذاری کرده‌اند» گفت: متاسفانه ما در این زمینه، موفقیت چندانی به دست نیاورده‌ایم. شما فعالان اقتصادی ایرانی که خارج از کشور هستید، می‌توانید در جذب سرمایه‌گذاری‌های جدید برای کشور نقش بسیار مهمی داشته باشید؛ آن هم در شرایطی که اقتصاد ایران تشنه جذب سرمایه است؛ هم‌اکنون در حوزه زیرساخت‌ها از صنعت ریلی گرفته تا ساخت جاده، حوزه انرژی، آب، کشاورزی هوشمند و... ظرفیت‌های بسیار زیادی برای سرمایه‌گذاری در ایران وجود دارد.

مشکل صدور ویزای چین باید حل شود

در ادامه این جلسه، علاءالدین بروجردی، سفیر اسبق ایران در چین و رئیس انجمن دوستی ایران و چین به ضرورت راه‌اندازی اتاق‌های بازرگانی فعالان اقتصادی ایرانی ساکن چین دراستان‌های مختلف این کشور و حمایت سفارت ایران از این رویکرد اشاره کرد و گفت: این اقدام با رویکرد حمایتی رئیس اتاق تهران می‌تواند به رشد و توسعه روابط اقتصادی دو کشور و گسترش صادرات غیرنفتی ایران به چین کمک کند. او یکی از چالش‌های پیش روی فعالان اقتصادی ایرانی در ارتباط با چین را مشکل صدور ویزا عنوان کرد و گفت: روند صدور ویزا برای ایرانیان از سوی سفارت چین در تهران بسیار کند است و ما چندین بار این موضوع را با سفیر چین مطرح کرده‌ایم و ایشان وعده رفع این مسئله را داده‌اند اما هنوز اتفاقی در این زمینه رخ نداده‌است. او سپس از سفیر ایران درخواست کرد که موضوع صدور ویزا را از طریق مقامات کشور چین مورد پیگیری قرار دهد تا روند صدور ویزا تسهیل شود.

رایزنان بازرگانی به استان‌های مختلف چین اعزام شوند

در ادامه نشست، روح‌الله نجابت، رئیس گروه دوستی پارلمانی ایران و چین و از اعضای هیئت اعزامی اتاق تهران به شانگهای گفت: ما به صورت پیوسته در یک سال گذشته موضوعات مرتبط با چین را پیگیری کرده‌ایم. برای دستیابی به اهداف مشخص شده در چین باید فعالیت همه دستگاه‌ها و فعالان بخش‌خصوصی با یکدیگر هم‌افق شود. در عین حال، نیازمند یک نقشه راه عملیاتی برای توسعه روابط اقتصادی با چین هستیم. او گفت: ظرفیت ایرانیان در چنین بسیار بالاست اما باید یکپارچه و هماهنگ عمل کنند تا آورده تجمیعی برای کشور داشته باشد. در این زمینه، سفارت ایران در چین و همچنین اتاق تهران به عنوان نماینده فعالان بخش‌خصوصی می‌توانند در این یکپارچه‌سازی نقش اساسی ایفا کنند. رئیس گروه دوستی پارلمانی ایران و چین همچنین به نقش رایزنان بازرگانی در توسعه تجارت اشاره کرد و ادامه داد: باید چند رایزن بازرگانی متناسب با تخصص‌های مورد نیاز در استان‌های مختلف چین فعال و مستقر شوند تا تصویر بهتری از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های اقتصادی و تجاری این مناطق در دست داشته و نقشه راه دقیق‌تری را ترسیم کنیم؛ در این میان، وظیفه مجلس هم پیگیری، نظارت و مطالبه‌گری است تا این امر به نتیجه

مطلوب برسد. تمام این اقدامات زمانی به نتیجه مطلوب می‌رسد که اهداف قابل سنجش، پیگیری و زمان‌بندی برای آن تعیین شده باشد.

باید از ظرفیت بلاک‌چین استفاده کنیم

پیمان فلسفی، عضو کمیسیون کشاورزی مجلس و عضو هیئت اعزامی اتاق تهران به شانگهای در ادامه این جلسه، گفت: خوشبختانه هماهنگی خوبی میان ارکان و دستگاه‌های دولت، مجلس، اتاق بازرگانی و فعالان بخش‌خصوصی و اقتصادی در خصوص موضوع توسعه روابط اقتصادی و تجاری با چین شکل گرفته و باید از این فرصت به بهترین شکل بهره‌برداری شود. او با اشاره به سند همکاری‌های ۲۵ ساله ایران و چین، گفت: برای تحقق اهداف این سند باید یک تقسیم کار میان دستگاه‌های مختلف صورت بگیرد. در حال حاضر براساس مفاد این سند وظایف هر دستگاه مشخص بوده و باید طبق این سند پیگیری و مطالبه‌گری انجام گیرد و ما هم در مجلس شورای اسلامی می‌توانیم بر این امر نظارت کنیم. رئیس فراکسیون کشاورزی مجلس با اشاره به نقش اتاق تهران در توسعه روابط اقتصادی میان ایران و چین گفت: اتاق تهران به عنوان نماینده فعالان بخش‌خصوصی در کشور می‌تواند در این زمینه پیشرو باشد و امکانات خود را در جهت توسعه روابط اقتصادی میان ایران و چین در اختیار بازرگانان و فعالان اقتصادی علاقه‌مند به حضور در بازار چین قرار دهد. او به تجربه موفق کشور چین در حوزه بلاک‌چین هم اشاره کرد و گفت: باتوجه به تجربه موفق کشور چین در ارتباط با بلاک‌چین و توکنیزه کردن ارز ملی، امروز شاهدیم که ارز دیجیتال در این کشور مقابل دلار قرار گرفته و بخشی از مشکل چینی‌ها را حل کرده است؛ ایران نیز باید از این ظرفیت استفاده کند. وقتی از ارز دیجیتال صحبت به میان می‌آید همه ذهن‌ها به سمت بیت‌کوین می‌رود؛ اما چینی‌ها با یک روش خاص سوئیفت را کنار زده‌اند و مسائل اقتصادی و تجاری خود را حل کرده‌اند. او در ادامه بر ضرورت بهره‌گیری از این تجربه و اتصال ایران به شبکه‌ای که چینی‌ها ایجاد کرده‌اند، تاکید کرد.

فعالان بخش خصوصی به مثابه مجاهدان اقتصادی

عبدالرضا رحمانی فضلی، سفیر ایران در چین نیز که در این نشست حضور یافته بود، گفت: باید بپذیریم که کشور در شرایط تحریم قرار گرفته و از جهت انتقال پول، مسائل بانکی، فروش نفت و... شرایط خاصی ایجاد شده است. در این وضعیت، برای شما فعالان اقتصادی که با چین مراوده دارید، باید از عنوان مجاهد اقتصادی استفاده کرد. در این شرایط، نهادهای دولتی، بخش‌خصوصی و تشکل‌های بخش‌خصوصی مانند اتاق بازرگانی نیز برای فعالیت اقتصادی با چین زحمات بسیاری را متحمل می‌شوند. او با اشاره به اینکه برای توسعه روابط اقتصادی با چین باید موانع پیش روی تجار و فعالان اقتصادی برطرف شود، ادامه داد: بخشی از مشکلات ساختاری است و تنها منحصر به تجارت میان ایران و چین هم نمی‌شود. یعنی فعالان اقتصادی در داخل کشور نیز با این مشکلات مواجه بوده و باید از ۲۰ خوان عبور کنند. در چنین شرایطی، تحریم‌ها نیز اضافه شده است و فعال اقتصادی هم می‌خواهد با کشور چین که بسیار دور بوده و رقابت اقتصادی در آن بسیار سخت و پیچیده است، مراودات داشته باشد. او با اشاره به اینکه کار با چین درشرایط کنونی از همیشه سخت‌تر شده است گفت: متاسفانه بانک اطلاعاتی از تجار ایران که در چین فعال هستند وجود ندارد و در مقابل اطلاعاتی از فعالان اقتصادی چین هم که با ایران همکاری دارند، در دست نیست و باید سازوکار ویژه‌ای برای تهیه این بانک اطلاعاتی ایجاد شود. سفیر ایران در چین با اشاره به اینکه برخی تصور می‌کنند رابطه ایران و چین منحصر به رفع نیازهای ایران از چین است، ادامه داد: روابط دو کشور چنین نبوده و طرف چینی هم از نظر استراتژیک به ایران نیاز دارد. نکته حائز اهمیت این است که در روابط با این کشور باید تعادل برقرار شود. او افزود: در دکترین و استراتژی کلان آمریکا از چین به عنوان یک ابر قدرت و دشمن اصلی آمریکا، نام برده می‌شود و در این شرایط چین به ما به عنوان کشوری در جنوب غرب آسیا که می‌توانیم با همکاری یکدیگر شر آمریکا را دفع کنیم، نیاز دارد. البته کشور چین هم برای ارتباط با ایران و توسعه روابط خود با ما در شرایط تحریمی، هزینه زیادی می‌پردازد و شرکت‌ها و بانک‌های این کشور از سوی آمریکا همواره در معرض تحریم و تهدید هستند. در بخش ابتدایی این جلسه، تعدادی از فعالان اقتصادی ایرانی مقیم شرق چین به بیان نقطه نظرات و چالش‌هایی که با آن‌ها رو در حوزه‌های گمرکی، بانکی، نقل و انتقال مالی، گردشگری، ویزا، ثبت سفارش و... رو به رو هستند، اشاره کردند و در ادامه محمدصادق مفتح قائم‌مقام وزیر صمت به این موضوعات پاسخ و قول پیگیری داد.

دبیرکل اتاق تهران در مراسم افتتاح مرکز توسعه تجارت ایران در شانگهای مطرح کرد

الویت اجرای سندهمکاری ۲۵ ساله با چین

در مراسم افتتاحیه مرکز توسعه تجارت ایران در شانگهای که با حضور رئیس و دبیرکل اتاق تهران برگزار شد، از تلاش‌های فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق تهران برای تقویت روابط ایران و چین تجلیل شد. مرکز توسعه تجارت ایران در شانگهای با حضور محمود نجفی عرب، رئیس و فریدون وردی‌نژاد دبیرکل اتاق تهران آغاز به کار کرد. در این مراسم علاءالدین بروجردی، سفیر سابق ایران در چین و رئیس گروه دوستی ایران و چین، علی محمدی سرکنسول ایران در شانگهای و جمعی از فعالان اقتصادی ایرانی و چینی هم حضور داشتند. در این مراسم، دبیرکل اتاق تهران، طی سخنانی از ضرورت تقویت مناسبات اقتصادی بخش‌خصوصی ایران و چین سخن گفت.

فریدون وردی‌نژاد دبیرکل اتاق تهران که پیش از این سفیر ایران در چین بوده است، در این مراسم، گفت: با توجه به رقابت‌های فشرده جهانی و تلاش غرب و به‌ویژه آمریکا برای کم‌اثر کردن نقش و جایگاه شرق و آسیا در معادلات بین‌المللی و جریان زنجیره‌های ارزش جهانی، مشارکت چین و ایران در ایمن‌سازی زنجیره‌های تامین منطقه‌ای و جهانی ضروری می‌شود.

او در ادامه گفت: جمهوری اسلامی ایران باید در شرایط امروز با تعریف پروژه‌های مشترک درحوزه‌هایی نظیر صنایع غذایی، کشاورزی پیشرفته، مخابرات، داروسازی و معادن و زیرساخت‌های نوین، خود را در موقعیت یک همکاری فناورانه با چین قرار دهد و با تکیه بر مزیت‌های لجستیکی، ترانزیتی و ذخایر بکر، نقش فعال‌تری در پروژه‌هایی نظیر «ابتکار کمربند - راه» و «سازمان همکاری‌های شانگهای» ایفا کند. دبیرکل اتاق تهران در ادامه چند پیشنهاد و راهکار نیز در جهت توسعه روابط اقتصادی و تجاری بین ایران و چین و استفاده از ظرفیت و پتانسیل‌های بالای دو کشور ارائه داد. او گفت: حضور و مشارکت ایران و چین در ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی برای مقابله با تحریم‌های یکجانبه و یا خارج از چارچوب‌های حقوقی سازمان ملل متحد بسیار مهم است. همچنین گروه‌بندی‌های بین‌المللی به منظور حمایت از تجارت آزاد مبتنی بر چندجانبه‌گرایی، توافق و قانون از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. وردی‌نژاد بر ضرورت تلاش مشترک ایران و چین برای ابتکار تشکیل مجمع گفت‌وگوهای منطقه‌ای با هدف تامین امنیت تولید و عرضه انرژی و تقویت گذرگاه‌های ترانزینی در داد و ستد کالا در سطح منطقه تاکید کرد و ادامه داد: باید کارگروه مشترک عملیاتی برای اطمینان از اجرای متوازن توافقات در تحقق سند همکاری ۲۵ ساله و تهیه جدول زمانی مشخص جهت اجرای پروژه‌های همکاری و گزارش دوره‌ای پیشرفت همکاری‌ها شکل بگیرد. او پیشنهاد ایجاد یک پلتفرم دیجیتال برای رصد همکاری‌های دو و چندجانبه را مطرح کرد و گفت: راه‌اندازی یک پلتفرم تهاتر دیجیتال برای تجارت کالا با استفاده از یوان و ریال با حمایت بانک‌های مرکزی دو کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سفیر اسبق ایران در چین گفت که همکاری علمی و عملی دو و چندجانبه برای مقابله قانونی با تحریم، حملات سازمان‌یافته سایبری و فیزیکی به دارایی‌های مولد اقتصادی کشورها در سازمان همکاری شانگهای موضوع مهمی است که باید در دستور کار قرار گیرد. وردی‌نژاد ادامه داد: جذب سرمایه‌گذاری چین در انرژی‌های تجدیدپذیر با «بیزنس مدل توافقی» و برقراری تعرفه‌های حمایتی و ترجیحی بین دو کشور موضوع مهمی است؛ البته منظورم از تعرفه‌های ترجیحی و حمایتی، برداشتن مشکلات از سر راه صادرکنندگان و واردکنندگان است که قدرت رقابت را در بازارهای یکدیگر داشته باشند.

وردی‌نژاد گفت: تلاش برای ایجاد موسسات مالی مشترک و بیمه‌های دوجانبه و اتکایی برای حمایت از همکاری‌های دوکشور و ایجاد تسهیلات تجاری، پولی و مالی برای بازرگانان دو طرف، نکته بسیار مهم دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. همچنین تشکیل شرکت‌های مشترک حمل و نقل بین ایران و چین در حوزه‌های جاده‌ای و ریلی و با اتصال مناطقی در غرب چین به ایران و از خاک ایران به سمت اروپا تا هلند در قالب ابتکار کمربند – راه می‌تواند در توسعه روابط



اقتصادی دو کشور بسیار راهگشا باشد. دبیرکل اتاق تهران با تاکید بر تقویت مناسبات بخش‌های خصوصی و تقویت اتاق‌های بازرگانی دو کشـــور گفت: برای تحقق این امر و برای برای مشارکت در زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای، ایران می‌تواند با ایجاد زیرساخت‌های حقوقی، تجاری و حمل و نقل و پویایی تعرفه‌ای، برای تقویت زیربسترهای حقوقی، سیاسی و اقتصادی «کمربند-راه» اقدام عاجل انجام دهد و ضمن حضور فعالانه بخش خصوصی در سازمان همکاری‌های شانگهای و گفت‌وگوهای آسیایی و اورآسیایی، حضور فعالان اقتصادی را در این عرصه‌ها و نیز در «اجلاس آسیایی و اقتصادی بوآو» بیش از پیش تحکیم ببخشد.

او گفت: تلاش مشترک سازمان توسعه تجارت و اتاق‌های بازرگانی و بخش خصوصی، زمینه‌ساز حرکت‌های نوین دو کشور در شرایط نوین بین‌المللی و رقابت‌های پیچیده امروز قلمداد می‌شود. در بخش دیگری از این مراسم علاءالدین بروجردی سفیر سابق ایران در چین، رئیس کنونی گروه دوستی ایران و چین و نماینده کنونی مجلس نیز سخنرانی کرد. او گفت: جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشوری که یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و دارندگان ذخایر نفت و گاز جهان است، از ظرفیت بالقوه بسیار بالایی برخوردار است که امیدواریم هرچه زودتر بالفعل شود. بروجردی گفت: سند همکاری‌های ۲۵ ساله بین دو کشور نقشه راه بسیار مهمی است که مسئولیت ما و مسئولین از جمله سفیر و سرکنسول‌های ایران در چین، عملیاتی کردن آن است.

رئیس گروه دوستی ایران و چین گفت: مردم ایران در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در حل مشکلات کشور نقش اساسی را ایفا کرده‌اند و در عرصه اقتصاد و توسعه تجارت نیز راه حل بهبود شرایط کنونی، مردم هستند و اتاق بازرگانی به عنوان نماینده فعالان بخش‌خصوصی نقش بسزایی در توسعه اقتصادی کشـــور دارد. او در ادامه از ضرورت حمایت دولت از بخش خصوصی ســـخن گفت و افزود: دولت باید عملاً این نقش را پررنگ‌تر کند و مســـئولیت‌های عملیاتی امور بازرگانی و اقتصادی را به بخش خصوصی بسپارد

همچنیـــن در این مراســـم علـــی محمدی سرکنسول ایران در شانگهای گفت: روابط میان ایران و چین ریشه در تاریخ کهن و جاده ابریشم دارد، روابطی که فراتر از منافع اقتصادی بوده و برپایه‌های احترام متقابل و همکاری‌های راهبردی بنا شده است. امروز این روابط در زمینه‌های گوناگون از جمله انرژی، فناوری، صنعت و کشاورزی در حال گسترش است. او گفت: افتتاح مرکز توسعه تجارت ایران در شانگهای که به عنوان یکی از قطب‌های اصلی صنعتی و تجاری چین محسوب می‌شود، می‌تواند به تقویت همکاری در حوزه‌هایی مانند فناوری‌های نوین، تولید محصولات دانش بنیان و مواد اولیه صنعتی کمک کند.

سرکنسول ایران در شانگهای با اشاره به اهمیت نقش فعالان اقتصادی و بخش خصوصی گفت: ما آماده‌ایم تا از طریق همکاری با فعالان اقتصادی، تمامی ظرفیت‌های دیپلماتیک و اجرایی خود را برای حل مشکلات فعالان بخش خصوصی دو کشور در تسریع فرایندها و ایجاد یک بستر امن و مطمئن برای همکاری‌های اقتصادی به کار گیریم. درهای سرکنسول‌گری ایران در شانگهای برای هرگونه همکاری و همفکری با فعالان اقتصادی ایرانی و چینی باز است و من به نمایندگی از دولت ایران به شما اطمینان می‌دهم از هیچ تلاشی برای پشتیبانی از فعالیت‌های شما دریغ نخواهیم کرد

در ادامه این مراسم ابراهیم یوسفنژاد، رئیس مرکز توسعه تجارت ایران در شانگهای با اهدای لوح و هدیه از تلاش‌های فریدون وردی‌نژاد و علاءالدین بروجردی ســـفرای سابق ایران در چین و علی محمدی سرکنسول کنونی ایران در شانگهای برای تقویت روابط بین ایران و چین تجلیل کرد. همچنین در حاشیه این مراسم محمود نجفی عرب رئیس و فریدون وردی‌نژاد دبیرکل اتاق تهران پوستر یادبود مراسم را امضا کردند.

هیئت اعزامی اتاق تهران روی نقشه شهر شانگهای ایستاد

محمود نجفی عرب رئیس و فریدون وردی‌نژاد دبیرکل اتاق تهران به همراه پیمان فلســـفی و روح‌الله نجابت نمایندگان مجلس از نمایشگاه توسعه شهری شانگهای بازدید کردند. در این بازدید دو ساعته هیئت بلندپایه اعزامی اتاق تهران با تاریخ و روند شکل‌گیری و توسعه شهری شهر شانگهای آشنا شدند. شانگهای شهری است که به خاطر بافت ویژه شهری و برج‌های مرتفع به نیویورک شرق مشهور است. این شـــهر با ۶ هزار و ۳۴۰ کیلومتر مربع (حدود ۱۰ برابر تهران) وســـعت و حدود ۲۵ میلیون نفر جمعیت، یکی از ابرشهرهای جهان محسوب می‌شود. نمایشگاه توسعه شـــهری شانگهای با اســـتفاده از فناوری‌های نوین طراحی شده و با بهره گرفتن از تصاویر چندبعدی، فیلم، ماکت‌های فراوان و نقشه تلاش می‌کند به بهترین شکل قصه دیروز، امروز و حتی فردای شانگهای را تعریف کند.



حضور هیئت اعزامی اتاق تهران در قلب فناوری شانگهای

در جریان سفر هیئت اعزامی اتاق تهران به نمایشگاه واردات چین، دبیرکل اتاق تهران فریدون وردی‌نژاد و رئیس فراکسیون کشاورزی مجلس پیمان فلســـفی به همراه تعدادی از اعضای هیئـــت اعزامی اتاق تهران از پارک فناوری جانگ جیانگ بازدید کردند. در این بازدید هیئت ایرانی از شوروم اصلی پارک در حوزه صنعت دارو و دستاوردهای شرکت‌های این مجموعه در حوزه سلامت مانند تولید انواع داروهای های تک و تجهیزات پزشکی از جملـــه باتری قلب، دیدن کرد. پارک فنـــاوری جانگ جیانگ با ۲۲۰ کیلومتر مربع یکی از بزرگ‌ترین پارک‌های فناوری در کشور چین و حتی جهان محسوب می‌شود که با صدها شرکت در حوزه‌های مختلف های‌تک همکاری دارد.



فرصت بازنگری در روابط ایران و چین

ضرورت تعمیق همکاری‌های ایران و چین در پرتو تحولات جدید منطقه‌ای و جهانی



حسام‌الدین عباس‌حلاج

معاون امور بین‌الملل و توسعه تجارت
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

تحولات سریع اقتصاد جهانی، تغییر نسبی قدرت میان اقتصادهای سنتی و نوظهور، و رشد نقش اقتصادهای آسیایی، فرصتی تازه برای بازنگری و تعمیق روابط ایران و چین فراهم کرده است. در جهانی که زنجیره‌های تأمین در حال تغییر و مسیرهای تجارت در حال بازتعریف است، همکاری میان کشورهایی با جایگاه جغرافیایی استراتژیک، ظرفیت صنعتی بالا و چشم‌انداز راهبردی مکمل، اهمیت ویژه‌ای یافته است. از این منظر، روابط ایران و چین نه‌تنها تداوم تاریخی یک تعامل دوستانه است، بلکه به ضرورتی ژئواکونومیک تبدیل شده که می‌تواند روند توسعه تجارت و همکاری‌های منطقه‌ای را شکل دهد.

پیگیری سیاست «نگاه به شرق» در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی ایران نیز بر همین واقعیات استوار است. چین به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی تجارت جهانی، و ایران با موقعیت استراتژیک در پیوند آسیای مرکزی، قفقاز، خلیج فارس و مدیترانه، ظرفیت ایجاد نقش پررنگ‌تر در معماری نوین اقتصاد آسیا را دارا هستند

در این چارچوب، عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای نقطه عطفی کلیدی است. این سازمان، که اکنون فراتر از مسائل امنیتی، به محوری برای همگرایی تجاری، حمل‌ونقل و هماهنگی‌های مالی تبدیل شده، فرصت‌هایی برای پروژه‌های مشترک زیرساختی و تجاری فراهم می‌آورد. این ظرفیت‌ها می‌تواند با ابتکار «یک پهنه-یک راه» پیوند یابد و جایگاه ایران در مسیرهای حمل‌ونقل شرق به غرب را تقویت کند.

«برنامه جامع همکاری‌های ۲۵ ساله ایران و چین» چارچوبی است که فرصت تبدیل اهداف کلان به پروژه‌های عملی و قابل سنجش را فراهم می‌کند. با این حال، تجربه روابط اقتصادی نشان داده است که هیچ توافقی، حتی بسیار جامع، به‌تنهایی موفقیت را تضمین نمی‌کند. این سند تنها زمانی ثمر خواهد داد که به پروژه‌های مشخص در حوزه‌های انرژی، زیرساخت، صنعت، فناوری و تجارت تبدیل شود و ذی‌نفعان مختلف اقتصادی در اجرای آن مشارکت واقعی داشته باشند. از این رو، تعمیق همکاری‌ها باید هم‌زمان در چند سطح پیش رود: سطح سیاست‌گذاری، سطح نهادهای تخصصی، سطح استان‌ها، و سطح شرکت‌ها و بنگاه‌های فعال.

نقش بخش خصوصی واقعی در این مسیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چین نمونه‌ای از اقتصادی است که توسعه آن به حرکت فعال شرکت‌ها، کنسرسیوم‌ها و انجمن‌های بازارمحور وابسته است. در ایران نیز ظرفیت‌های مشابه وجود دارد، اما برای دستیابی به «درهم‌تنیدگی اقتصادی» همکاری‌های مستقیم میان شرکت‌ها و انجمن‌های دو کشور ضروری است. توسعه تجارت، انتقال فناوری، شکل‌گیری شرکت‌های مشترک، ایجاد زنجیره‌های ارزش مکمل و جذب سرمایه‌گذاری تنها زمانی محقق خواهد شد که بخش خصوصی نقش محوری داشته باشد و نهادهای ملی صرفاً تسهیلگر فعالیت‌ها باشند، نه جایگزین آن‌ها.

در کنار بخش خصوصی، همکاری‌های استانی یکی از کلیدهای طلایی توسعه روابط است که هنوز به اندازه کافی مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است. ایران دارای استان‌هایی با ظرفیت‌های متفاوت و مکمل است؛ از خراسان رضوی با موقعیت ترانزیتی و پیوندهای تاریخی با آسیای مرکزی، تا هرمزگان با ظرفیت‌های بندری و نقش آن در مسیرهای ابتکار «کمربند-جاده». استان‌های اصفهان، فارس، یزد، آذربایجان شرقی، البرز، گیلان و همچنین بوشهر و گلستان هرکدام مزیت‌هایی در صنایع غذایی، پتروشیمی، فناوری، فلزات، ماشین‌آلات و کشاورزی دارند که می‌تواند در همکاری با استان‌های متناظر چینی مورد استفاده قرار گیرد.

در چین نیز ظرفیت‌های استانی گسترده است و انتخاب مقصد همکاری اهمیت تعیین‌کننده دارد. استان‌های ساحلی مانند فوجیان، گوانگ‌دونگ، شاندونگ و جیانگسو از مهم‌ترین ورودی‌های زنجیره وارداتی چین هستند و هرکدام بازارهای بزرگی برای محصولات غذایی، کشاورزی، معدنی و کالاهای مصرفی دارند. استان سیچوان به‌عنوان یکی از قطب‌های اقتصاد داخلی چین ظرفیت بالایی در صنایع سبک و فناوری‌های نو دارد. منطقه خودمختار سین‌کیانگ در مرزهای شمال غربی چین با جمعیت قابل‌توجه مسلمان، می‌تواند در حوزه کالاها و خدمات حلال به شریک طبیعی ایران تبدیل شود. همچنین استان ژجیانگ و مرکز آن هانگ‌ژو با پیشینه قوی در تجارت دیجیتال و اقتصاد پلتفرمی، مسیرهایی بکر برای همکاری فناورانه و توسعه رویکردهای نوین صادراتی ارائه می‌دهد. این پهنه وسیع از ظرفیت‌ها نشان می‌دهد که روابط استانی می‌تواند به‌مراتب سریع‌تر از روابط سطح ملی به نتایج ملموس برسد.

یکی از مؤثرترین ابزارهای فعال‌سازی این ظرفیت‌ها، حضور برنامه‌ریزی‌شده در نمایشگاه‌های تخصصی دو کشور است. نمایشگاه‌ها صرفاً محل عرضه محصول نیستند؛ میدان شناخت مستقیم از رفتار مصرف‌کننده، درک استانداردهای بازار میزبان، گفت‌وگو با واردکنندگان و بررسی نیازهای واقعی صنایع به شمار می‌آیند. در همین چارچوب، اتاق بازرگانی تهران می‌تواند با همکاری یکی از شوراهای توسعه تجارت بین‌المللی استانی در چین (CCPIT) نمایشگاه‌هایی تک‌محصولی یا تک‌محوری، برای نمونه در حوزه‌هایی مانند زعفران، خرما یا پسته، و در قالبی منسجم و کاملاً تخصصی برگزار کند تا بیشترین اثر گذاری را بر بازدیدکنندگان هدفمند داشته باشد. تجربه اخیر حضور در نمایشگاه واردات چین (CIIE) در شانگهای، نمونه روشن این واقعیت بود. استقبال فعالان چینی از محصولات ایرانی، پرسش‌های دقیق آنان درباره کیفیت، بسته‌بندی و قابلیت رقابت محصولات، و همچنین علاقه‌مندی آنان به مدل‌های جدید همکاری، نشان داد که ظرفیت صادرات ایران در بازار چین نه یک امکان نظری، بلکه یک فرصت عملی و قابل پیگیری است.

در این میان، نقش اتاق بازرگانی تهران بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. اتاق، به‌عنوان نهادی که مأموریت آن توسعه تجارت خارجی، ایجاد ارتباطات سازنده میان بخش‌های خصوصی دو کشور، انتقال اطلاعات معتبر و حمایت از حضور بین‌المللی بنگاه‌ها است، می‌تواند با طراحی رویدادهای تخصصی، برگزاری نشست‌های رودررو، اعزام و پذیرش هیئت‌های استانی، و ترویج استانداردهای صادراتی، نقشی واقعی در پیشبرد همکاری‌های ایران و چین ایفا کند. حضور هدفمند اتاق تهران در نمایشگاه‌های چین، از جمله CIIE، و نیز تلاش برای جذب هیئت‌های چینی به تهران، نمونه‌هایی از نقش تسهیلگرانه اتاق است که می‌تواند در سال‌های پیش رو گسترده‌تر و اثربخش‌تر شود.

در مجموع، همکاری‌های ایران و چین در دوره جدید تنها زمانی به سطح راهبردی واقعی خواهد رسید که پیوند میان سیاست‌گذاری، همکاری‌های نهادی، تعاملات استانی و مشارکت گسترده بخش خصوصی در یک مسیر هماهنگ قرار گیرد. آینده اقتصاد منطقه در تعامل میان قدرت‌های تثبیت‌شده و اقتصادهای رو به ظهور شکل می‌گیرد. جایگاه ایران در این روند، به میزان توانایی کشور در استفاده متوازن و هوشمندانه از فرصت‌های همکاری با شرکای مختلف، از جمله چین، و هم‌راستا کردن آن با اهداف توسعه‌ای بلندمدت مبتنی خواهد بود. حرکت هماهنگ در این مسیر می‌تواند سهم ایران را در بازارهای آسیایی افزایش دهد، پایه‌های صادرات غیرنفتی را تقویت کند و مسیر توسعه پایدار کشور را امکان‌پذیرتر سازد.

کمیک استریپ

بانکدار یا بنگاه‌دار

نظام بانکداری ایران نیازمند اصلاح اساسی است





ادغام بانک آینده در بانک ملی از سوی بانک مرکزی در سطح جامعه بازتاب گسترده‌ای داشت و این سوال جدی را ایجاد کرد که چرا باید میزان زیان این بانک به بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسید تا از سوی بانک مرکزی تعطیل و ادغام شود؟ بعد از اتفاقی که برای بانک آینده افتاد و با توجه به چالش‌های زیادی که فعالان بخش خصوصی با نظام بانکی دارند؛ سردبیر مجله آینده‌نگر به خبرنگار تحقیقی مجله سفارش داد تا گزارشی از مهم‌ترین چالش‌های نظام بانکی کشور تهیه کند و راهکارهایی با نظر کارشناسان و فعالان اقتصادی ارائه دهد.



ساناز سهیلی
کمیک‌آرتیست

خبرنگار آینده نگر با مراجعه به گزارش‌های بانک مرکزی به دنبال آمار و ارقام وضعیت بانک‌ها رفت.



خبرنگار در همایش سالانه چالش‌های بانکداری در کشور شرکت می‌کند تا به این سوال پاسخ دهد؛
مهم‌ترین مشکلات نظام و سیستم بانکداری ایران چیست؟

رئیس بانک مرکزی: در نظام بانکداری با ضعف نظارت بر بانک‌ها روبه‌رو هستیم.
ناترازی مشکل اصلی بانک‌هاست؛ بیشتر تامین ملی در کشور توسط بانک‌ها انجام می‌شود
و حتی تامین مالی دولت هم بردوش بانک‌هاست. دولت یکی از مهمترین عوامل ناترازی بانک‌هاست.

کارشناس بانکداری: عدم درآمدزایی،
وجود تسهیلات معوق و فریزشده، عدم فروش دارایی‌های تملیکی و
دارایی‌های بانک‌هاکه بازاری برای فروش ندارند، مهم‌ترین چالش‌های
بانکداری در حال حاضر است.

کارشناس بانکداری: نظام بانکداری ایران
از نظر ساختاری مشکلات اساسی دارد که شامل: عدم استقرار حاکمیت شرکتی،
مدل کسب‌وکار زیان ساز، قوانین ناکارآمد، اعتبارسنجی نامناسب مشتریان
و بنگاه‌داری بانک‌ها می‌شود.



فعال اقتصادی: سیستم بانک‌ها از نظر فناوری چه به‌صورت حضوری
و چه آنلاین بسیارکند است و هر روز چند ساعتی به صورت پی‌درپی قطع می‌شوند
که باعث کلافگی و بلاتکلیفی مشتری‌ها شده است.

فعال اقتصادی: بانک‌ها باید دست از بنگاه‌داری بردارند
و دارائی‌های مازاد خود را بفروشند؛ سرهرکوچه‌ای شعبه یک بانک وجود دارد و هرروز هم
می‌بینیم که بانک‌ها با سرمایه مشتریان در حال نوسازی شعب هستند.



یوسفی عضو هیات رئیسه مجلس: ۸۰ درصد تسهیلات بانکی به افراد با نفوذ و شرکت‌های واسطه‌ای اختصاص پیدا می‌کند.

همچنین در سال ۱۴۰۲ طبق آمار بانک مرکزی ۸۰ درصد مردم هیچ وام و تسهیلاتی دریافت نکرده‌اند

و همه تسهیلات تنها به ۲۰ درصد جامعه پرداخت شده است.



یکی از چالش‌های جدی بانک‌ها درکشور تسهیلات تکلیفی است که هر سال دولت و مجلس به نظام بانکی کشور تحمیل می‌کند. در سال ۱۴۰۴ طبق قانون، بانک‌ها باید **۲۷۰ همت** از منابع خود را به صورت قرض الحسنه به پرداخت وام‌های ازدواج، فرزندآوری، ودیعه مسکن، حمایت از خانواده ایثارگران، اشتغال، خرید خودرو داخلی و... اختصاص دهند. وام‌های حمایتی که به‌جای تحمیل به بانک‌ها باید دولت منابع آن را تخصیص دهد.

خبرنگار آینده نگر به شهرک صنعتی می رود و با تعدادی از فعالان اقتصادی و تولیدی درباره سنگ اندازی‌های نظام بانکی در مسیر تولید گفت وگو می کند.




بانک مرکزی لیستی از بزرگ‌ترین بدهکاران بانکی و میزان بدهی آن‌ها را منتشرکرد و خبرنگار آینده‌نگر نگاهی به این فهرست انداخته است.
سازمان تامین اجتماعی
۱۹,۱ همت
به بانک توسعه صادرات
انرژی گستر جم
۲۰,۷ همت
به بانک صادرات
گروه توسعه اقتصادی ملل
۲۷,۴ همت
موسسه ملل
تولید برق مهتاب کهنوج
۴۸,۱ همت
به بانک صنعت و معدن
شرکت توسعه نفت و گاز صبای کنگان
۸۶,۳ همت
به بانک پاسارگاد
رستمی صفا
۱۴,۴۴ همت
به بانک پارسیان
ایران مال
۵۶,۷۸ همت
به بانک آینده (ادغام شده در بانک ملی)
گل گهر
۱۰,۳ همت
به بانک تجارت
مادر تخصصی بازرگانی دولتی
۱۰,۴ همت
به بانک ملت
مادر تخصصی بازرگانی دولتی
۱۱,۵ همت
به بانک ملی

خبرنگار آینده نگر بعد از بررسی تحقیقی، مصاحبه با کارشناسان، فعالان اقتصادی و مسئولان بانکی و همچنین نگاه آماری به دنبال راهکارهای حل چالش‌های کنونی نظام بانکی کشور هم رفت و به نتایج زیر رسید:

نظارت دقیق بر عملکرد بانک‌ها

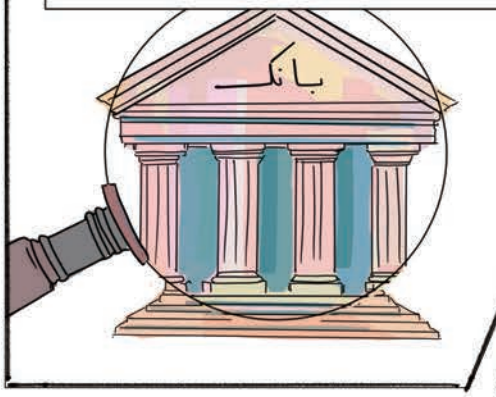

واگذاری و فروش شعب و ساختمان‌های مازاد بانک‌ها



اصلاح قوانین بانکی

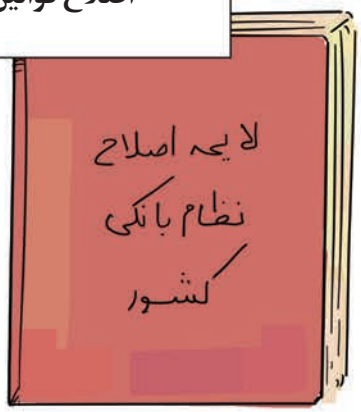



پایان دادن به نگاه غلط به بانک مرکزی به‌عنوان دستگاه چاپ و قرض پول



اصلاح نظام ارزی و پایان دادن به چند نرخی بودن دلار

روح گفت‌وگو در اقتصاد جهان

داووس ۲۰۲۶ چه خوابی برای اقتصاد جهانی دیده؟

نگار رنجبریان
خبرنگار بخش فرهنگ

«نشست سالانه مجمع جهانی اقتصاد» که به «Davos» (داووس)، شهری در سوئیس که محل اصلی برگزاری این نشست است نیز شناخته می‌شود، مجمعی از دولت‌ها، کسب‌وکارها و جوامع مدنی است که در کنار هم دستور کار هر سال را برای اینکه جهان را چگونه جای بهتری برای همه بکنیم، برای رهبران و صاحب‌منصبان تدوین می‌کنند. این گردهمایی بیش از ۵۰ سال پیش تاسیس شد و همواره در تلاش بوده تا «روح داووس» را که شاکله اصلی آن نگرش مبتنی بر گشودگی فکری و همکاری بوده‌است مجسم کند. در گذر سال‌ها، برنامه نشست مجمع جهانی اقتصاد بر چالش‌های در حال تحول، که جهان با آن‌ها روبه‌رو است، تمرکز کرده‌است. تغییرات اقلیمی همواره از محورهای ثابت بوده، همچنین فراگیری، تنوع و این پرسش که اقتصادها چگونه می‌توانند پاسخگوی نیاز همه باشند. اما دستور کار هرساله و با توجه به مسائل حیاتی و مهم جهان، از آمادگی و مهارت‌آموزی مجدد برای مقابله با بیماری‌های همه‌گیر تا وضعیت اقتصاد جهانی و گذار انرژی، تغییر می‌کند.

امروزه برنامه این نشست شامل بیش از ۳۰۰ جلسه می‌شود که ۲۰۰ جلسه به صورت زنده برای مخاطبان جهانی قابل مشاهده است و هدف آن‌ها تسریع پیشرفت و رسیدگی به چالش‌های جهانی است. داووس رویدادی است که فقط با دعوت‌نامه می‌توان در آن شرکت کرد و سران کشورها و رهبران بخش خصوصی و همچنین بسیاری از چهره‌های جامعه مدنی و دانشگاهیان را گرد هم می‌آورد. لیست مهمانان تقریباً دو هفته پیش از برگزاری رویداد مشخص می‌شود.

داووس ۲۰۲۶ از ۱۹ تا ۲۳ ژانویه در داووس کلوسترز سوئیس برگزار می‌شود. شعار امسال «روح گفت‌وگو» است؛ این یعنی تلاش برای ساخت فضایی که در آن رهبران، سیاست‌گذاران، نخبگان علمی و نمایندگان جوامع مدنی بتوانند در میانه شکاف‌های ژئواقتصادی، درباره رشد، ریسک‌ها و مسیرهای همکاری، گفت‌وگوهای صریح و عملی داشته باشند. پس از چند سال که تنش‌های تجاری و فناورانه و نااطمینانی‌های ژئواقتصادی افزایش یافته‌است، مجمع می‌خواهد بر گفت‌وگوی سازنده میان بلوک‌ها و ذی‌نفعان تاکید کند. گفت‌وگو نه از سرِ رقابتِ صرف؛ بلکه با هدف رسیدن به قواعد عملی قابل اجرا. مقصود از روح گفت‌وگو، تمرکز بر توافق‌ها در دل اختلاف‌ها برای ایجاد یک مکالمه پایدار است. مهار تورم بدون از بین بردن رشد، تامین مالی گذار انرژی بدون شوک قیمتی به خانوار و صنعت و استانداردسازی برای هوش مصنوعی با محوریت اعتماد، از نمونه موضوعاتی هستند که می‌توانند گفت‌وگویی سازنده ایجاد کنند.

یکی از خروجی‌های ثابت داووس، انتشار گزارش‌های سالانه مجمع جهانی اقتصاد است که همزمان یا بلافاصله بعد از نشست منتشر می‌شوند و در ماه‌های پس از انتشار، به مرجع گفت‌وگوهای سیاستی و شرکتی تبدیل می‌شوند. سه گزارش محوری به این شرح‌اند؛ گزارش «ریسک‌های جهانی» که با تکیه بر نظرسنجی خبرگان و داده‌های کمی، نقشه‌ای از ریسک‌های کوتاه مدت (تا ده سال) را ترسیم می‌کنند و جلسات ریسک داووس عملاً بر پایه یافته‌های سال جاری پیش می‌رود. «بارومتر همکاری جهانی»، با پایش بیش از چهل شاخص در پنج ستون تجارت و سرمایه، نوآوری و فناوری، اقلیم و سرمایه طبیعی، سلامت و رفاه، و صلح و امنیت، روندهای همکاری را صورت‌بندی می‌کنند و به سیاست‌گذاران نشان می‌دهد و نقشه راه همکاری‌ها به کجا پیش می‌رود و کجا متوقف شده‌است. سومین گزارش، «چشم‌انداز جهانی امنیت سایبری» است که با مشارکت صنعت، ریسک‌های نوظهور، زنجیره تامین دیجیتال و کمبود مهارت شکل می‌گیرد و برای شرکت‌ها و سازمان‌های تنظیم مقررات، چک لیست اقدام می‌سازد. جمع‌بندی این گزارش‌های سه‌گانه، مواد اولیه برنامه‌ریزی سالانه را فراهم می‌کند و باعث می‌شود داووس تنها یک رویداد نمایشی نباشد، بلکه نقطه آغاز چندین مسیر تحلیلیِ قابل استناد در اقتصاد و سیاست‌گذاری باشد.



مروری بر داووس ۲۰۲۵

نشست ۲۰۲۵ با محوریت «بازسازی اعتماد» در فضایی پرتنش برگزار شد و جمع‌بندی رسمی مجمع نشان می‌داد که تمرکز برنامه بر پنج بخش است: ژئوپلیتیک و لزوم باز نگه‌داشتن کانال‌های گفت‌وگو، اقلیم و طبیعت و بازگرداندن سیاست‌ها به ریل، رشد و امور مالی با تأکید بر اینکه اعتماد پیش‌شرط سرمایه‌گذاری است، حوزه‌های شغل، سلامت و فراگیری اجتماعی برای جلوگیری از عقب‌گرد، و در نهایت فناوری و هوش مصنوعی جایی که رقابت برای نوآوری و بحث‌های تنظیم‌گری شانه‌به‌شانه پیش می‌روند. برآورد غالب این بود که رشد در ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ پایین‌تر از میانگین بلندمدت می‌ماند و عبور از رکود سرمایه‌گذاری بدون اطمینان‌سازی و ثبات قواعد ممکن نیست.

در بخش اقلیم، ائتلاف‌ها و ابتکارهای متعددی معرفی شد، اما پرسشِ اصلی بی‌پاسخ ماند؛ منابع پایدار تأمین مالی از کجا و با چه سازوکار کاهش ریسکی فراهم می‌شود تا شعار «میلیاردها به تریلیون‌ها» به قراردادهای بانکی واقعی تبدیل شود؟ در فناوری، هوش مصنوعی کانون بحث‌ها بود. از فرصت‌های بهره‌وری و ارائه خدمات عمومی تا چالش‌های اعتماد، امنیت و حقوق مالکیت فکری. برداشت عملی که در گزارش‌های مشاوران و بانک‌ها برجسته شد این بود: مدیران هم‌زمان باید تاب‌آوری زنجیره تأمین را بالا ببرند، روی راه‌حل‌های داده‌محور کار کنند و سرمایه‌گذاری‌های افزایش‌دهنده بهره‌وری را جلو ببرند. برخی مرورهای مستقل نیز نشان دادند، با وجود شکاف‌های سیاسی، شاخص‌های همکاری جهانی در حوزه‌هایی چون اقلیم و طبیعت، نوآوری و فناوری، و سلامت نسبت به سال قبل بهبود داشته است؛ روندی که پیش‌بینی می‌شد که اگر دوام بیاورد، می‌تواند در ۲۰۲۶ پرمیوم ریسک را پایین بیاورد و دست سیاست‌گذاران را برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت بازتر کند.



بدهی

پنج‌هزار سال نخست

نویسنده: دیوید گریبر

تاریخ انتشار: ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۵

بدهـــی یکی از قدیمی‌تریـــن نهادهای زندگی جمعی است و بسیار پیش‌تر از رواج سکه و اسکناس، به‌صورت حساب‌های اعتباری و تعهدات متقابل در جوامع کهن شکل گرفت؛ از لوح‌های سومری و بدهکاری کشاورزان تا بخشودگی‌های دوره‌ای برای جلوگیری از فروغلتیدن بدهکاران به بردگی، که بعدها در سنت یوبیل نیز بازتاب یافت. با گسترش دولت‌های جنگاورِ عصرهای محوری، سکه‌زنی برای پرداخت دستمزد ســربازان و واداشتن مردم به مالیات نقدی رواج گرفت و بدهی به ابزاری برای سازمان‌دهی اقتصاد، انضباط اجتماعی و توسعه بازارها بدل شـــد. در دوره‌های پسین نیز نوسان میان اقتصاد اعتباری و پول فلزی نشان می‌دهد که بدهی پیوندی تنگاتنگ با اخلاق، قانون و قدرت دارد و همچنان شالوده بسیاری از نهادهای اقتصادی معاصر است.

کتـــاب «Debt: The First 5,000 Years» اثـــر انسان‌شـــناس آمریکایی، دیوید گریبـــر، یکی از مباحث تاثیرگذار دهه گذشته درباره پول، بازار و اخلاق بدهی است. گریبر از زاویه‌ای میان‌رشـــته‌ای به پرسش قدیمی «پول از کجا آمده و چه می‌کند؟» نزدیک می‌شود و نشان می‌دهد آنچه ساختارهای اقتصادی و سیاسی را شکل داده، پیش از هر چیز «بدهی» بوده اســـت؛ نه صرفاً پولِ ســـکه‌ای یا مبادله پایاپای. گریبر در روایت بلند تاریخی خود، از «عصر محورها» به نقش ضرب سکه برای تأمین مالی ارتش‌ها و مالیات‌گیری می‌رسد. از اقتصادهای اعتباری قرون وسطی ســـخن می‌گوید و نشـــان می‌دهد چگونه واژگان اخلاقی «گناه» و «رستگاری» ریشه‌هایی بدهی‌محور پیدا می‌کنند. او کشمکش‌های اجتماعی درباره بدهی و طلب‌بخشی را نه حاشیه، بلکه موتور تغییرات حقوقی و دینی می‌بیند. همین چارچوب، خواننده امروز را به پرســـش از نسبت بانکداری، اعتبار مصرفی و نابرابری ساختاری فرامی‌خواند؛ چارچوبی که به ســـمع و نظر منتقدان و تحســـین‌گران پرشماری در مطبوعـــات و محافل دانشـــگاهی رســـیده و به تعبیر برخی، روایت آشـــنایی درباره چرایی وجود پول را واژگون کرده‌است. اهمیت عملی کتاب در پیوند با زمانه ماست؛ از بحران‌های بدهی دولتی و خانوار تا جنبش‌های اجتماعی قرن بیست‌ویکم. «بدهی» به خواننده می‌آموزد اقتصاد را نه مجموعه‌ای از فرمول‌ها، که شـــبکه‌ای از روابط قدرت، اخلاق و تعهدات متقابل ببیند؛ از این زاویه، ایده‌هایی چون بخشودگی هدفمند بدهی‌ها را به بحث عمومی بازمی‌گرداند. نفوذ این اثر در محافل اقتصادی و فکری نیز چشمگیر بوده و آن را در کنار آثار مؤثر دهه گذشته نشانده است.

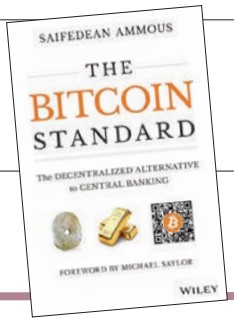

استاندارد بیت‌کوین

نویسنده: صیف‌الدین آموس

تاریخ انتشار: ۲۴ آوریل ۲۰۱۸

بیت‌کویـــن در ســـاده‌ترین توصیف، یک پـــول دیجیتال غیرمتمرکز است که در بستر بلاک‌چین، که یک فناوری ثبت دیجیتالی اســـت، وجود دارد. مقـــدار کل بیت‌کوین محدود است و به طور دقیق ۲۱ میلیون واحد است. سرعت خلق واحدهای جدید، هر چهار ســـال یک‌بار با رویدادی به نام «هاوینگ» (نصفشـــدن پاداش اســـتخراج) کمتر می‌شـــود؛ بنابراین عرضه در گذر زمان کندتر می‌گردد و کمیابی افزایش می‌یابد. این ویژگی‌ها باعث شده بسیاری آن را بیشتر «ذخیره ارزش» بدانند تا ابزار پرداخت روزمره. ناشرانی که کتاب‌های پایه‌ای این حوزه را منتشر کرده‌اند نیز بر همین خصیصه «پولِ سختِ دیجیتالِ غیرمتمرکز» تأکید دارند.

کتاب «The Bitcoin Standard» با روایتی تاریخی آغاز می‌کند؛ نخست مبانی پول، کارکردهای آن و چرایی موفقیت و شکست اشکال مختلف پول را شرح می‌دهد و سپس، پس از چند فصل، به معرفی سازوکار بیت‌کوین و ربط آن به پرسش‌های پولی می‌رسد. در این چارچوب، بیت‌کوین به‌مثابه «پول سخت دیجیتال» صورت‌بندی می‌شود؛ پولی که نهاد مرکزی صادرکننده ندارد، قوانین عرضه‌اش از پیش مشخص است و کم‌وبیش آن مهندسی‌شده و قابل پیش‌بینی است. این ساختار فصل‌بندی و صورت‌بندی نظری، شالوده استدلال‌های بعدی نویسنده را فراهم می‌کند.

اســـتدلال اصلی کتاب این است که وقتی پول، سخت باشد، به این معنا که نتوان آن را بی‌محابا افزایش داد، مردم و دیگر بنگاه‌های اقتصادی، بیشتر آینده‌نگرانه فکر می‌کنند، پس‌انداز می‌کنند و در نتیجه سرمایه‌گذاری بلندمدت رونق می‌گیرد. در مقابل، پول فیات، بی‌پشتوانه و متکی بر انبساط اعتباری و سیاســـت‌های پولی دلخواه، انگیزه مصرف کوتاه مدت را افزایش داده و به فرســـایش پس‌انداز، چرخه‌های تجاری پرنوســـان و تخصیص نابهینه منابع منجر می‌شود. نویســـنده در این کتـــاب، بیت‌کوین را گزینـــه‌ای می‌داند که به‌دلیل قواعد عرضه ثابت، مقاومت در برابر سانســـور و هزینه بالای تغییر قواعد، می‌تواند نقش «استاندارد پولی» تازه‌ای را بر عهده گیرد. نقشـــی کـــه از نظر او پیش‌تر طلا ایفا می‌کرد. این اثر هم در محافل فکری نزدیک به اقتصاد اتریشی بازتاب یافته و هم از سوی نهادها و منتقدان بیرون از جامعه رمزارز خوانده و نقد شده‌است؛ از مرورهای دانشگاهی و اندیشکده‌ای که چارچوب آن را جدی می‌گیرند تا نقدهایی که به جانب‌داری ایدئولوژیک یا دقت تاریخی می‌تازند. چنین طیفی از واکنش‌ها، فارغ از موضع خواننده، نشـــان می‌دهد کتاب پنجره‌ای غیررســـمی اما اثرگـــذار برای فهم جایگاه بیت‌کوین در اقتصاد سیاسی معاصر گشوده است.



نبرد تراشه

نویسنده: کریس میلر

تاریخ انتشار: ۴ اکتبر ۲۰۲۲

تراشه‌ها، زیرســـاخت نامرئی اقتصاد دیجیتال‌اند. از تلفن و خودرو تا شبکه‌های مالی و سامانه‌های دفاعی، به وجود آن‌ها وابسته‌اند. کمیابی فناوری ساخت تراشه، طولانی‌بودن زنجیره تأمین و تمرکز ظرفیت پیشـــرفته در چند کنشگر محدود، آن‌ها را به منبعی راهبردی بدل کرده‌است؛ آن‌قدر که برخی آن را «منبع حیاتی قرن بیســـت‌ویکم» و یا «نفت جدید» وصف کرده‌اند و هشدار داده‌اند وابستگی جهان به شمار اندکی از تولیدکنندگان عظیم، شکنندگی سیستم را بالا می‌برد. این نقطه عزیمت برای فهم این اســـت که چرا رقابت صنعتی و امنیتی قدرت‌ها، هر روز بیش‌تر حول چیپ‌ها می‌چرخد.

روایـــت تاریخی-تحلیلی کتاب «Chip War» نشـــان می‌دهد که صنعت نیمه‌رســـانا چگونه بـــا پیوند نیروهای اقتصادی، ژئوپولیتیک و جهش‌های فناورانه شـــکل گرفت. میلر از سرچشمه‌های سیلیکون ولی آغاز می‌کند و قدم به قدم، به تقسیم کار جهانی امروز که به صورت عمده، طراحی و نرم‌افزار در ایالات متحده آمریکا، ساخت و تولید پیشرفته در آسیای شرقی و ســـاخت دستگاه‌های لیتوگرافی مدرن توسط شـــرکت بی‌رقیب ASML هلندی را در بر می‌گیرد، می‌پردازد. این تاکید بر «زنجیـــره ارزش تکه‌تکه اما به هم متصل» بیانگر آن است که چرا یک تکه از این زنجیره مانند تجهیزات لیتوگرافی، می‌تواند بر کل این سیستم اثر بگذارد. روند دقیق و فشرده کتاب، صنعت پیچیده‌ای را برای خواننده غیرفنی روشـــن می‌کند و نشان می‌دهد چگونه مهندسی، سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی و رقابت ژئوپولیتیک، هر موج فناوری را پیش رانده‌اند.

طبق استدلال کتاب، قدرت اقتصادی و نظامی امروز تا حد زیادی به کنتـــرل گلوگاه‌های این زنجیره، از طراحی و نرم‌افزار تا تولید ویفرهای پیشرفته و ماشین‌های EUV، گره خورده‌است. در همین زمینه، تشدید رقابت آمریکا و چین و ابزارهایـــی مانند حمایت‌های صنعتـــی و محدودیت‌های صادراتی مطرح می‌شود و دلیل این که چرا سیاست‌گذاران به دنبال تاب‌آوری تامین و تنوع‌بخشی جغرافیایی هستند، نشان داده می‌شود. نبرد تراشه، تصویرسازی مشخص و روشنی از ریسک تمرکز و وابستگی به چند شرکت یا جغرافیای محدود ایجاد می‌کند. همچنین به نقش بازیگران کلیدی این صنعت می‌پردازد که چطور از یک ســـو با «نـــوآوری درون مرزی» ارزش می‌سازند و از سوی دیگر با انحصار این نوآوری، به اهرم فشار قدرتمندی در سیاست اقتصادی و بین‌المللی تبدیل می‌شوند. استقبال گسترده و دریافت جایزه «کتاب تجاری سال فایننشال تایمز» نیز نشان می‌دهد این روایت، فراتر از یک تاریخ فناوری، به متنی مرجع برای بحث‌های سیاست صنعتی و امنیت اقتصادی تبدیل شده‌است.

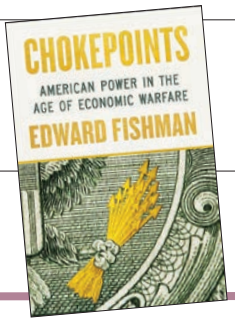

گلوگاه‌ها

نویسنده: ادوارد فیشمن

تاریخ انتشار: ۲۵ فوریه ۲۰۲۵

در اقتصاد جهانی، گلوگاه‌ها نقاطی‌اند که اگر بر آن‌ها فشار وارد شود، جریان‌های بزرگ متوقف یا منحرف می‌شود؛ نقاطی مانند نظام دلاری و شبکه‌های پرداخت، تجهیزات پیشرفته ساخت نیمه‌رسانا و حلقه‌های حساس زنجیره انرژی. در دنیایی که جنگ‌های پرهزینه جای خود را به فشارهای اقتصادی داده‌اند، کنترل گلوگاه‌ها بیش از هر زمان به اهرم قدرت بدل شده‌اند. کشوری که بتواند تاثیری روی این نقاط بگذارد، می‌تواند بدون ایجاد هیچ جنگ و گلوله‌ای، رفتار رقبایش را تغییر دهد. البته که دست گذاشتن بر روی این گلوگاه‌ها، هزینه‌ها و واکنش‌های متقابل را نیز به همراه دارد. این همان مفهومی است که ادبیات امروزه آن را با عنوان «Weaponization of the economy» که به معنی استفاده سلاح‌گونه از اقتصاد است، بیان می‌کند.

کتاب «Chokepoints» نوشته ادوارد فیشمن، دیپلمات سابق و کارشناس تحریم‌ها، روایت پشت‌پرده و پژوهش‌محور از این تغییر منطق حاکم را ارائه می‌کند و با طرح این پرسش که چگونه ایالات متحده و شرکای کلیدی‌اش در دو دهه اخیر از تحریم‌های مالی، کنترل صادرات فناوری و محدودیت‌های سرمایه‌گذاری، سیستمی یکپارچه از جنگ اقتصادی ساخته‌اند، به تفصیل این بحث می‌پردازد. فیشمن با تکیه بر تجربه دولت و مصاحبه با بازیگران کلیدی، نشان می‌دهد که چگونه تسلط بر زیرساخت‌های دلاری، بیمه دریایی و فناوری‌های مرزی، به واشنگتن امکان داده‌است تا علیه ایران، روسیه و چین کارزارهایی مؤثر اما پرپیامد به راه اندازد. لحن کتاب روایی است اما بر داده‌های مستند و خط سیر تاریخی روشن متکی است.

داستان کتاب از تاریخچه موج ادغام اقتصادی جهان بعد از جنگ جهانی دوم و جنگ مالی پس از ۱۱ سپتامبر آغاز شده، به کارزار ایران و تجربه روسیه پس از الحاق کریمه می‌رسد و سپس مهار خیزش فناورانه چین را بررسی می‌کند. در نهایت، اقدامات گسترده ۲۰۲۲ علیه روسیه را به عنوان نقطه اوج به بحث می‌گذارد. ایده محوری کتاب، گسترش مفهوم «گلوگاه» از تنگه‌های جغرافیایی مثل بسفر و هرمز، به گره‌های اقتصادی مانند دلار، ماشین‌های لیتوگرافی پیشرفته و حلقه‌های حساس انرژی است. فیشمن هم‌زمان هشدار می‌دهد که بهره‌گیری مفرط از این اهرم‌ها، رقبا را به ساخت «نسخه‌های جایگزین» و «خودبسندگی فناورانه/مالی» سوق می‌دهد و خطر تکه‌تکه‌شدن نظم جهانی را بالا می‌برد. نتیجه روشن است؛ در جهانی که گره‌های اقتصادی به جای مرزها تعیین‌کننده‌اند، شناخت این گلوگاه‌ها و سنجش هزینه-فایده به‌کارگیری‌شان، شرط سیاست‌گذاریِ محتاطانه و تاب‌آورانه است.



رونق، رکود، رونق

کارگردانان: بیل جونز، بنجامین تیملِت، تری جونز

محصول سال: ۲۰۱۵

مستند «رونق، رکود، رونق» (Boom Bust Boom) محصول سال ۲۰۱۵، از آن دسته آثاری است که سعی می‌کند اقتصاد را از انحصار کلاس‌های دانشگاهی بیرون بکشد و برای همه توضیح دهد که چرا سقوط‌های مالی مدام تکرار می‌شوند. فیلم با اجرای تری جونز و فیلمنامه مشترک او و اقتصاددان هلندی، تئو کوکن، ساخته شده و در ۷۲ دقیقه، تاریخ بحران‌های مالی و علت تداوم آنها را برای عموم روایت می‌کند.

فرم روایت فیلم، برگ برنده اصلی آن است. «Boom Bust Boom» ترکیبی از لایو اکشن، انیمیشن، عروسک‌گردانی و ترانه است؛ روایتی چندرسانه‌ای که هم‌زمان سرگرم‌کننده و آموزشی است. فیلم با استفاده از انیمیشن، عروسک‌ها و موسیقی، بحران مالی ۲۰۰۸ و سازوکار فروپاشی را توضیح می‌دهد و در عین حال لحن طنز و بازیگوشی خود را حفظ می‌کند؛ منتقدان آن را مستندی «بامزه و گاهی بسیار خنده‌دار درباره موضوعی ترسناک» توصیف کرده‌اند.

در سطح محتوایی، فیلم از یک سؤال ساده شروع می‌کند: چرا تاریخ اقتصادی مملو از حباب و سقوط است؟ در نقدهای مفصلی مثل Village Voice و Flick Filosopher توضیح داده می‌شود که جونز، با تکیه بر ایده‌های هایمن مینسکی، فرض رایج «ثبات به‌معنای امنیت» را زیر سؤال می‌برد و نشان می‌دهد چگونه دوره‌های طولانی ثبات، خود بذر بحران بعدی را می‌کارند. مستند با زبانی ساده بین حباب لاله در قرن هفدهم، سقوط ۱۹۲۹ و بحران وام‌های مسکن ۲۰۰۸ پل می‌زند و این پیام را تکرار می‌کند که الگوی رفتاری انسان‌ها از اعتماد افراطی تا سرخوشی سفته‌بازانه در همه این موارد حضور دارد. فیلم فقط به نقد بازارها بسنده نمی‌کند، بلکه به سراغ خود علم اقتصاد و شیوه آموزش آن می‌رود. در یادداشت «Reteaching Economics» از سوی انجمن اقتصاد جهانی، این مستند به‌عنوان ترکیبی از «طنز سبک‌بال و نقد جدی» توصیف شده که بی‌ثباتی ساختاری نظام اقتصادی را نشان می‌دهد و به‌صراحت می‌گوید بخشی از مشکل، به اقتصادی برمی‌گردد که در دانشگاه‌ها به‌صورت تک‌صدایی و نئوکلاسیک تدریس می‌شود. در همان‌جا نیز تأکید می‌شود که فیلم دو راه‌حل محوری پیشنهاد می‌کند: بازطراحی نظام مالی و بازآموزی اقتصاددانان با رویکرد مسئولانه‌تر و چندنظریه‌ای. «رونق، رکود، رونق» نمونه‌ای جالب از پیوند روایت سینمایی و تحلیل اقتصادی است؛ اثری که هم می‌تواند برای دانشجویان اقتصاد و مالی ابزاری کمک‌آموزشی باشد، و هم برای سیاست‌گذاران و فعالان بازار، یادآور این نکته که بدون اصلاح ساختارها و بازاندیشی در شیوه آموزش اقتصاد، چرخه «رونق-سقوط» همچنان تکرار خواهد شد.



رختشوی‌خانه

کارگردان: استیون سودربرگ

محصول سال: ۲۰۱۹

فیلم «رختشوی‌خانه» (The Laundromat) ساخته استیون سودربرگ، روایتی طنزآلود، چندلایه و آگاهانه از دنیای پیچیده پول‌شویی، شرکت‌های صوری و فساد مالی جهانی است؛ روایتی که بر پایه Panama Papers بنا شده و با الهام از کتاب «پول‌شویان» جیک برنستین، ساختاری اپیزودیک و روایت‌محور پیدا کرده است. سودربرگ با بهره‌گیری از سبک بصری آشنا و ریتمی سریع، موضوعی خشک و حقوقی را به زبانی سرگرم‌کننده تبدیل می‌کند، بدون آنکه از پیام اصلی فاصله بگیرد؛ اینکه چگونه شبکه‌ای از شرکت‌های پوششی و وکلا توانسته‌اند برای دهه‌ها سیستم مالی جهانی را دور بزنند. در هسته داستان، زوج وکلای پانامایی، یورگن موساک (با بازی گری اولدمن) و رامون فونسه‌کا (با بازی آنتونیو بانداراس)، به‌عنوان راهنمایان ماجرا ظاهر می‌شوند، افرادی که پشت شرکت‌های صوری می‌ایستند و در لایه‌های پنهان سیستم مالی، ثروت و قدرت را جابه‌جا می‌کنند. روایت فیلم در قالب چند داستان موازی پیش می‌رود؛ از زنی که پس از حادثه‌ای ناگهانی با چگونگی پرداخت غرامت مواجه می‌شود تا سرمایه‌دارانی در آفریقا یا چین که از ساختارهای حقوقی برای پنهان‌سازی دارایی‌شان استفاده می‌کنند. سودربرگ با طنزی گزنده و ساختاری منقطع، به مخاطب می‌گوید که «مسئله فقط چند مجرم خاص نیست، بلکه سیستم در بسیاری نقاط هنوز کار می‌کند». «رختشوی‌خانه» با زبان بصری شوخ، شخصیت‌پردازی اغراق‌شده و خطاب مستقیم به مخاطب، تلاش می‌کند تا مفاهیمی پیچیده مانند شرکت‌های موسوم به «پوسته‌ای» (Shell Corporation) که روی کاغذ به‌ظاهر قانونی هستند اما کارکردی پنهان دارند را قابل‌فهم کند. نقدها از جمله نشریه گاردین به این نکته اشاره دارند که فیلم، دنیایی از شرکت‌های زیرزمینی و پول‌های درحال‌شست‌وشو را نشان می‌دهد. البته، برخی نیز مانند IndieWire نقد کرده‌اند که روایت گاه ساده‌انگارانه و در برخی قسمت‌ها سطحی است. در بعد اقتصادی، فیلم تنها به نمایش فساد نمی‌پردازد، بلکه سؤالی اساسی مطرح می‌کند که چرا با وجود افشاگری‌هایی همچون پاناما پیپرز، این ساختارها همچنان سرپا هستند؟ سودربرگ در مصاحبه‌ها تأکید کرده‌است که هدفش آگاه‌سازی درباره شرّ مالی جهانی بود، نه فقط روایت داستانی از جرمی خاص. از این منظر، «رختشوی‌خانه» اثر مهمی است برای کسانی که قصد دارند بفهمند چگونه سازوکارهای مالی-حقوقی در سطح بین‌المللی به تسهیل فرار مالیاتی، بی‌عدالتی اقتصادی و کاهش اعتماد عمومی منجر می‌شوند. در مجموع، این فیلم تجربه‌ای ترکیبی از سرگرمی و تحلیل است که مخاطب را به تأمل درباره پیامدهای ساختاری ثروت‌اندوزی و نقش نهادها در نظام مالی جهانی دعوت می‌کند.



پادکست تیمچه

فهم اقتصاد، فهم زندگی

«تیمچه» پادکستی است که اقتصاد را از قاب زندگی روزمره روایت می‌کند. ایده اصلی بر این اعتقاد است که اقتصاد فقط اعداد پیچیده نیست و می‌تواند رفتارها و تصمیم‌های ما را توضیح دهد و از این رو، هر قسمت سراغ یک موضوع مشخص می‌رود و مفاهیم را با مثال‌های ملموس قابل‌فهم می‌کند. در کنار جریان اصلی تیمچـــه، این مجموعه دو قالب مکمل هم دارد: «تیمچه پلاس» که روایت‌های بلندتر با محور توسعه و نگاه تاریخی-تحلیلی ارائه می‌دهد و «سابات» که نسخه کوتاه و فشـــرده‌ای از ایده‌ها و مقاله‌های اقتصـــادی را در چند دقیقه در اختیار شنونده می‌گذارد؛ ترکیبی که هم برای شنیدن عمیق مناسب است و هم برای مرور سریع در زمان‌های کوتاه. وبسایت رسمی، علاوه بر دسترسی مستقیم به اپیزودها، امکان عضویت خبرنامـــه را فراهم کرده تا تازه‌ترین محتواها به‌صورت منظم به مخاطبان برسد. تمرکز «تیمچه» بر تعادل میان روایت و تحلیل، توضیح روشن مفاهیم دشوار بدون ساده‌انگاری، و پیوند مداوم با کاربردهای روزمره است؛ رویکردی که طیفی از تصمیم‌های کوچک فردی تا پرسش‌های بزرگ توسعه‌ای را در بر می‌گیرد.

اپیزودهای پیشنهادی

تیمچه پلاس- جدایی دلار از طلا



اپیزود «جدایی دلار از طلا» به لحظه‌ای می‌پردازد که با یک تصمیم، ستون قدیمی نظم پولی جهان جابه‌جا شد. بعدازظهر ۱۳ اوت ۱۹۷۱، ریچارد نیکسون از بال غربی کاخ سفید بیرون آمد و به همراه چند مقام دیگر مانند وزیر خزانه داری و رئیس فدرال رزرو با هلیکوپتر ریاست‌جمهوری راهی کمپ دیوید شد؛ اندکی پیش از او، افرادی مانند معاون وزیر خزانه داری در امور پولی و دستیار رئیس جمهور در امور بین المللی اقتصاد، با پرواز جداگانه به همان مقصد رفتند. مأموریت سه‌روزه روشن بود؛ تصمیمی فوری درباره اقتصاد داخلی آمریکا و نظم پولی جهان. حاصل این نشست تاریخی در ۱۳ تا ۱۵ اوت، کنار گذاشتن پشتوانه طلا برای دلار و خروج از معاهده برتون‌وودز بود؛ رخدادی که برای نظام مالی بین‌الملل تکان‌دهنده و برای آمریکایی‌ها در کوتاه‌مدت دلگرم‌کننده تلقی شد و بعدها به «انقلاب پولی» شهرت یافت. این اپیزود با بازسازی آن صحنه و مسیر تصمیم‌سازی در کمپ دیوید، می‌پرسد چرا نیکسون چنین راهی را برگزید و چگونه بازارهای جهانی را شوکه کرد؛ پرسشی که پاسخ آن، راز تغییر پارادایم پولی نیم‌قرن اخیر را روشن‌تر می‌کند.

تیمچه- طلای جدید سعودی



این اپیزود روایتی فشرده از نقشه تحول معدنی عربستان در عصر پس از نفت است. محمد بن‌سلمان می‌خواهد جایگاه کشورش در تأمین مواد معدنی، خصوصاً مواد پیشران گذار انرژی، به جایگاه امروز در نفت برسد، و آن را نه با شعارهای ملی‌گرایانه، بلکه با جذب سرمایه و شریک‌یابی جهانی پیش ببرد. نمونه عینی، زنجیره فسفات است که با روند استخراج فسفات در منطقه وعدالشمال، تبدیل به اسید، انتقال ریلی به بندر رأس‌الخیر، فرآوری به کود شیمیایی و آمونیاک و صادرات به غرب در کشور برزیل، شرق در هند و بنگلادش، و به جنوب در آفریقا، پیش می‌رود. برای افزایش سرعت تحقق این جایگاه، وزارت تازه‌ای برای صنعت و منابع معدنی شکل گرفته، عوارض ماشین‌آلات و مواد خام برداشته شده، کارمزد مجوز و حق‌بهره‌برداری کاهش یافته و حمایت‌هایی مانند یارانه دستمزد و اجاره و نیز کوتاه‌سازی مسیر مجوزها به اجرا درآمده است؛ حتی به شرکت‌های متخصص خارجی مجوز اکتشاف داده‌اند تا با شرکای سعودی همکار شوند. با این همه، موانع داخلی و خارجی نیز بر سر راه این برنامه توسعه‌محور وجود دارد و در این قسمت از پادکست «تیمچه» به وجوه مختلف اقدامات آینده‌نگرانه عربستان پرداخته شده‌است.

تیمچه- غروب کابوی



روایتی درباره جایی که غذا به سیاست گره می‌خورد. اپیزود «غروب کابوی» با یادآوری دوره‌ای آغاز می‌شود که آمریکا قدرت بزرگ کشاورزی جهان بود و از وابستگی دیگر کشورها به غلات خود به‌عنوان اهرم سیاسی استفاده می‌کرد. سپس این مسیر تغییر می‌کند و این‌که چگونه آن تصویر یکدست از قدرت، در گذر زمان چندلایه‌تر شده و نسبتِ میان تولید، تجارت و سیاست خارجی دیگر مثل گذشته کار نمی‌کند، در مقام پرسش است. در هفت دهه گذشته، آمریکا ستون صادرات ذرت، سویا و برای دوره‌های طولانی، گندم بود؛ اما امروز با افقی متفاوت روبه‌روست؛ ثبت کسری تجاری کشاورزی و کاهش مزیت سنتی در برخی بازارها. بخشی از ماجرا به تغییر عادات غذایی برمی‌گردد؛ مصرف‌کنندگان آمریکایی امروزه سهم بیشتری از خوراک وارداتی (از میوه‌های استوایی تا فرآورده‌های دریایی و خوراک‌های آماده) می‌خرند. هم‌زمان، رقبا در دریای سیاه و آمریکای جنوبی ظرفیت و بهره‌وری را بالا برده‌اند و شبکه‌های لجستیک تازه‌ای شکل گرفته است. این اپیزود در مجموع، روند تاریخی ایالات متحده در صنعت کشاورزی و تغییر جایگاه آن را روایت می‌کند و نشان می‌دهد چگونه «غذا» از ابزار سیاست خارجی آمریکا، به میدانی با بازیگران تازه و قواعد پیچیده‌تر بدل شده‌است.

آکـادمـی

ناترازی انرژی، درد با درمان

آیا دولت می‌تواند با اجرای طرح‌های کوتاه‌مدت به کسری انرژی پایان دهد یا بحران ناترازی نیازمند سرمایه‌گذاری‌های کلان و طولانی‌مدت است؟

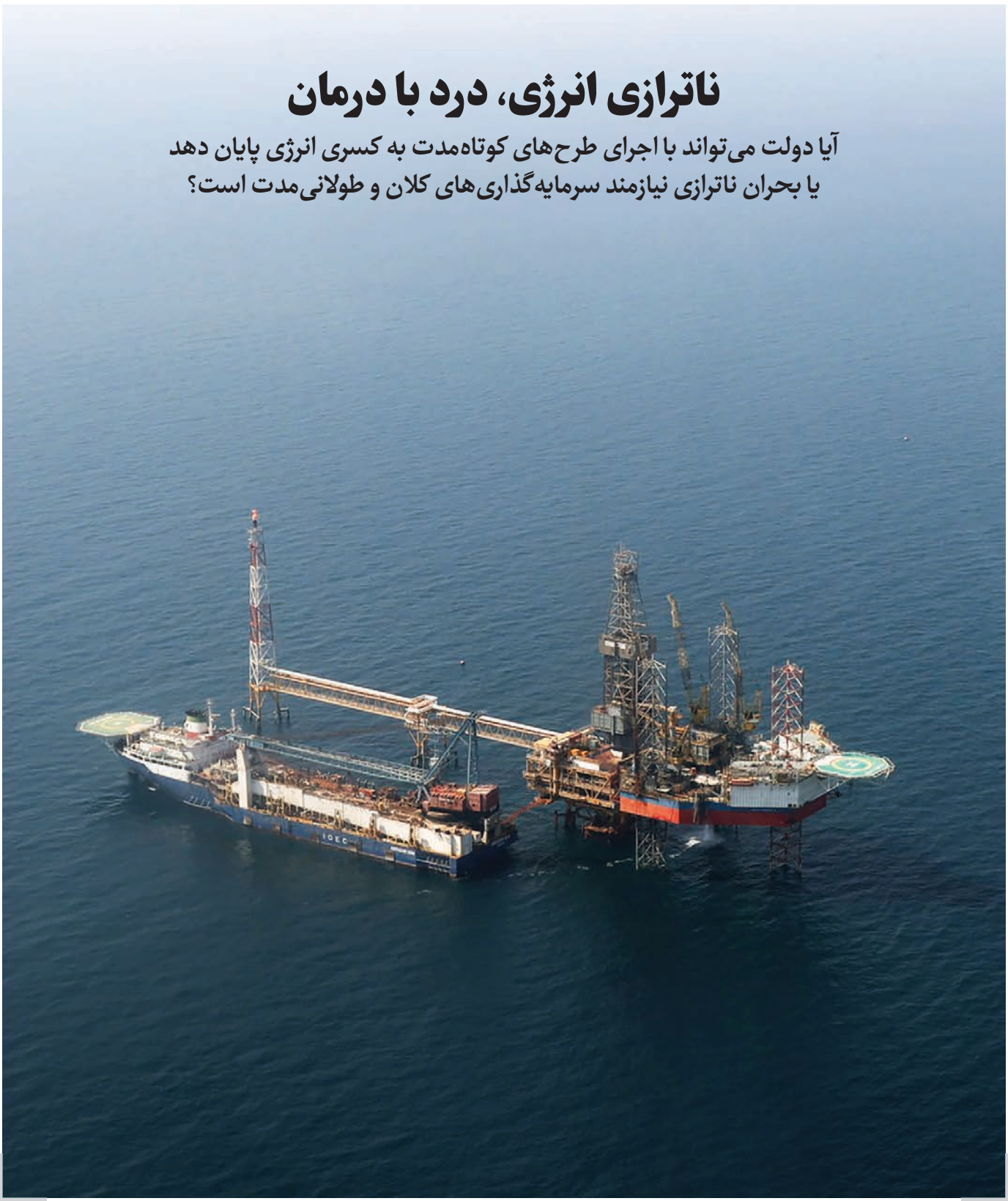

کمبود یا تخصیص بد؟

مدیریت منابع و الزامات آن

این روزها افزایش قیمت بنزین به موضوعی حساس بدل شده است، دولت معتقد است یارانه بنزین را می‌تواند در بخش تولید هزینه کند، آیا این ممکن است؟



علی سرزعیم

اقتصاددان

چرا باید خواند:
این مقاله به ناترازی انرژی می‌پردازد و راهکارهایی برای این شرایط پیشنهاد می‌دهد.

امروزه بی‌پولی صدای بلندی است که همه‌جا شنیده می‌شود. دولت می‌گوید پول ندارد تا زیرساخت بسازد و حقوق کارکنان خود را به‌زحمت می‌دهد. سازمان‌ها پولی ندارند تا کار جدیدی انجام دهند. شرکت‌ها گرفتار کمبود سرمایه در گردش هستند و پایین‌تر از ظرفیت خود کار می‌کنند. لذا ناامیدی بر کشور مستولی شده اســت. ذهنیت رایج این است که پول نداریم پس باید راهی بیابیم که از خارج پولی به اقتصاد تزریق شــود. موضــع من در مورد این دیدگاه هم مثبت و هم منفی است! وقتی توضیح دهم این تناقض بهتر روشن می‌شود.

ادعای اول من این اســت که مشــکل کشــور ما، تخصیص بد منابع است نه تخصیص کم منابع! توضیح این موضوع با چند مثال قابل‌فهم است.

آیا با کمبود برق روبرو هستیم؟ احتمالاً می‌گویید بله ولی واقعیت این است که ما با کمبود برق روبرو نیستیم بلکه با بدمصرفی شدید روبرو هستیم. مصرف غیرعادی خانوارهــا موجب می‌شــود برق برای صنایع نرســد. خانه‌های ما طوری ساخته نشده‌اند که عایق حرارتی باشند و در تابستان هوای خنک را در داخل نگهدارند و در زمستان هوای گرم را. لذا بیش‌ازحد وسایل حرارتی و برودتی را روشن می‌کنیم. عادت نداریم در زمســتان لباس گرم بپوشیم و شب‌ها دو پتو بگذاریم بلکه با مصرف بیشتر وسایل گرمایش، این ضعف خودمان را جبران می‌کنیم. وسایل مصرف‌کننده برق روزآمد نیستند و مصرف بالایی دارند و ما هم به مصرف بی‌مبالات عادت کرده‌ایم. نتیجه این وضعیت این است که با کمبود برق روبرو شده‌ایم و حالا پول نداریم تا نیروگاه بسازیم. اسمش را گذاشته‌ایم کمبود منابع.

آیا اتوبان‌ها نیاز به بازسازی ندارند؟ پاسخ این است که چرا، دارند! حجم بالای خرابی آسفالت اتوبان‌ها به هر مسافری گوشزد می‌کند که زیرساخت‌ها نیازمند نوسازی دارند. آیا دولت بابت نوســازی پول دارد؟ پاسخ این است که ندارد. پس نتیجه می‌گیریم دچار بی‌پولی هســتیم؛ اما واقعیت این است که این وضعیت مرهون سیاست خودمان است. نوسازی هر اتوبان باید از محل عوارض همان اتوبان صورت گیرد. اگر فشارهای اجتماعی موجب می‌شود تا عوارض تعطیل شود، باید منتظر چنین روزی باشیم. ما جاده‌ها را اصولی نمی‌سازیم و برای همین عمر مفید آن‌ها کمتر از استاندارد می‌شود. همچنین تعمیر و نگهداری به‌موقع انجام نمی‌دهیم به همین دلیل نرخ فرسایش آن‌ها شدید می‌شود. اگر همه این کارها را درســت انجام می‌دادیم امروز با بی‌پولی بازسازی اتوبان‌ها که نمادی از زیرساخت‌ها هستند روبرو نمی‌شدیم.

امروز با بیکاری جوانان تحصیل‌کرده روبرو هستیم و گفته می‌شود ایجاد هر شغل برای آن‌ها نیازمند منابع زیادی اســت و کشور فاقد منابع لازم برای هزینه کردن در این موارد است. در مقام ارزیابی باید گفت درست است. کشور در شرایط رکود است و حتی اگر رکود نبود رشد بالایی هم نمی‌داشت و در چنین شرایطی شغل برای این‌همه مهندس و افراد با تحصیلات بالا خلق نمی‌شد. واقعیت این است که الآن کشور با کمبود تکنیسین فنی روبروست. کافی است کولر شما خراب شده باشد. خواهید دید چقدر طول می‌کشــد تا یک تعمیرکار بیاید و چه هزینه گزافی را بابت یک ساعت دریافت می‌کند. پس درواقع با مازاد نیروی با تحصیلات بالا و کمبود نیروی با مهارت فنی روبرو هستیم. درواقع یک عدم تطابق بین عرضه و تقاضا شکل گرفته است. ریشه آن این است که در گذشته نظام دانشگاهی ما رشد شدیدی داشته است که به‌مراتب بیشتر از نیاز کشور فارغ‌التحصیلان مهندس، کارشناس ارشد و حتی دکترا تحویل داده است. اما اگر در گذشته نظام فنی حرفه‌ای به‌جای دانشگاه گسترش می‌یافت امروز با این معضل روبرو نبودیم. پس منابع زیادی در گذشته تخصیص یافته بود اما این تخصیص بهینه نبود بلکه نابهینه یا نادرست بود.

نمونه دیگر بنزین است. کشور با مصرف روزانه ۱۴۰ میلیون لیتر بنزین سازگار شده است و نرخ مصرف از تولید بیشتر شده و برای همین سالانه بیش از ۵ میلیارد دلار صرف واردات بنزین می‌شــود. غیر از اینکه بخشی از آن به خارج قاچاق می‌شود مابقی توسط خودروها سوزانده می‌شود که پیامد آن آلودگی شدید هوا و ترافیک است. از طرفی رواج سفر با خودروهای شخصی موجب تصادفات زیاد و کشته و مجروح شدن تعداد زیادی از هم‌وطنان می‌شود. این امر نمونه روشنی از تخصیص بد منابع است. حال راه بدیل این است که به‌جای صرف هزینه هنگفت بابت بنزین، حمل‌ونقل شهری غیر آلاینده توسعه یابد و راه‌آهن بین‌شــهری گسترش پیدا کند تا مردم از سفر با خودروی شخصی پرهیز کنند. بازهم در اینجا می‌بینیم که به‌جای تخصیص بهینه منابع، تخصیص بد منابع صورت گرفته است.

با توضیحاتی که داده شــد مشخص می‌شود مسئله اصلی کشور تخصیص بد منابع است. اگر تخصیص‌ها اصلاح شود شاهد بهبود وضعیت اقتصاد و کاهش مشکلات یادشده خواهیم بود. حرکت از تخصیص بد به تخصیص بهینه و حرکت از تعادل بد موجود به تعادل خوب مطلوب کار بســیار دشواری است و در بسیاری موارد نیازمند پول یا منابع جدید است. مثلاً اگر خانه‌ها بخواهند عایق شوند و دست‌کم شیشه‌ها و پنجره‌ها دوجداره شوند خانوارها باید هزینه کنند و معلوم نیست بخش‌های فقیر بتوانند از پس آن برآیند. لذا لازم است دولت حمایت‌های مالی از نصب پنجره دوجداره برای این اقشار انجام دهد. آیا دولت پولش را دارد تا این حمایت را انجام دهد؟ بعید است.

برای رفع نیاز به کارگران ماهر باید مراکز فنی حرفه‌ای گسترش و نظام دانشگاهی که با کمبود دانشجو روبرو شده کوچک شود اما آیا تبدیل یک دانشگاه به یک مرکز فنی و حرفه‌ای کار ســاده و بدون هزینه‌ای است؟ پاسخ این است که قطعاً خیر! آیا دولت پول لازم برای تبدیل مراکز دانشگاهی به مراکز فنی و حرفه‌ای را دارد؟ پاسخ منفی است. در قضیــه بنزین برای حرکت از تعادل بد به تعادل خوب نیازمند پول و منابع مالی زیادی هستیم اما فعلاً فاقد آن منابع هستیم. اگر به‌جای رشد مصرف خودروی شخصی، مردم از حمل‌ونقل عمومی اســتفاده کنند، درمجموع پول زیادی ذخیره خواهد شد و مازادی به‌وجود خواهد آمد.

پژوهش‌های انجام‌شده درباره سیاست‌های پولی برای مهار تورم و نقش نرخ مبادله ارز در آنها نشان می‌دهد که برای مهار تورم، یک بازار ارز متکی بر ارز تک‌نرخی متغیر لازم و ضروری است.

چرا ارز چندنرخی خطرناک است؟

رابطه پنهان تورم و بی‌انضباطی پولی

نشانه

چرا دولت‌ها از پذیرش ارز تک‌نرخی و انضباط پولی که می‌تواند ریشه تورم را بخشکاند، امتناع می‌کنند؟ پاسخ را در این مقاله می‌خوانید.



علی دادپی

اقتصاددان

چرا باید خواند:

این مقاله با بررسی ریشه تورم، توضیح می‌دهد ارز چندنرخی چگونه جیب مردم را خالی و جیب رانت‌خواران را پر می‌کند و برخلاف تصور عمومی، ثبت می‌کند تک‌نرخی شدن ارز لزوماً گرانی نمی‌آورد.

مـــا مردم ایران در ایران ریال خرج می‌کنیم. برخلاف تصور سیاست‌گذاران رانت‌خوار و رانت‌دوست، این نه هزینه واردات بلکه تقاضا برای کالاهاست که بهای آنها را در بازار تعیین می‌کند. در این روزهای شکســت ساختاری سیاست‌های اقتصادی، وقت آن رســیده اســت که مسبب اصلی تورم را حذف کنیم؛ و آن چیزی نیســت جز بی‌انضباطی پولی دولت‌ها. مسئله این نیست که دلار چند تومان است؛ مسئله این اســت که دولت تا چه زمانی می‌خواهد با عرضه پول و استقراض از بانک مرکزی به تورم دامن بزند. ارز تک‌نرخی لازمه انضباط پولی است.

بعــد از بیش از چهــار دهه تحمل تــورم و افزایش‌های ناگهانی قیمت‌ها، وقت آن رســیده است که از خود بپرسیم آیا دوره‌ای بوده که به واردات کالاهای اساسی و ضروری، ارز ترجیحی تعلق نگرفته باشد؟ در همه سال‌های چهل و شش سال گذشــته، دولت‌های مختلف با اختصاص منابع ارزی با نرخ‌های پایین‌تر از بازار سعی کرده‌اند بهای تمام‌شده کالاها را برای مصرف‌کننده ایرانی پایین بیاورند. و البته هر مصرف‌کننده ایرانی می‌داند تورم و روند افزایشی قیمت‌ها در بازار کالاهای مصرفی، واقعیت ثابت اقتصاد ایران است.

سیاستمدار همیشه کوشیده است به مصرف‌کننده بقبولاند که اگر کالایی در بازارهای جهانی، منطقه‌ای یا محلــی ۱۰۰ دلار قیمــت دارد، او می‌تواند آن را با معــادل ریالی پایین‌تر خریداری کند و به جای معادل ریالی ۱۰۰ دلاری، آن را با معادل ریالی ۲۰ یا ۳۰ دلار به مصرف‌کننده بفروشد. حالا اگر از سیاستمدار آرزومند مسند قدرت بپرسید اختلاف را از کجا مــی‌آورد، می‌گوید از منابع عمومی؛ یعنی همان جیب خانواده ایرانی. و البته مصرف‌کننــده هم در نهایت کالا را با معادل ریالی ۱۰۰ دلاری می‌خرد. چون حتی اگر سیاســتمدار باور کند، قیمت‌ها را دولت‌ها تعیین نمی‌کنند؛ در هر اقتصادی قیمت‌ها را بازارها تعیین می‌کنند. وقتی کالایی در بازاری ارزان است، یا تقاضا برایش آن‌قدر افزایش می‌یابد که قیمتش بالا برود، یا به بازاری می‌رود که تقاضای بالاتری دارد.

اینجاســت که باید گفت این ارز چندنرخی اســت که با تحلیل منابع ارزی کشور، افزایش استقراض از بانک مرکزی و عرضه ریال بی‌پشتوانه، باعث تورم در کشور می‌شود. ارز تک‌نرخی نیاز و لازمه انضباط پولی اســت که تورم را کنترل می‌کند. سیاســتی که برخی به بهانه رفاه مصرف‌کننده و با انگیزه منافع محلی و رانت‌های باندهای قدرت با آن مخالفند.

این در حالی است که اگر دولتی نخواهد اجازه بدهد یک هیئت ناظر مستقل بر بازار ارز، بدون دخالت سیاستبازی‌ها و سیاستزدگی‌ها، بازار ارز را اصلاح کند، باید سه‌گانه پولی را بپذیرد:

۱) ارز تک‌نرخی بر مبنای بازار

۲) هدف تورمی

۳) انضباط پولی.

برخلاف باور بسیاری از سیاست‌گذاران و ناظران، مردم ایران هم درآمدشان و هم هزینه‌شان به ریال است. این بی‌انضباطی دولت‌ها در افزایش هزینه‌هایشان و تأمین هزینه‌ها از طریق عرضه پول اســت که تورم را رقم می‌زند. پژوهش‌های انجام‌شده درباره سیاست‌های پولی برای مهار تورم و نقش نرخ مبادله ارز در آنها نشان می‌دهد که برای مهار تورم، یک بازار ارز متکی بر ارز تک‌نرخی متغیر لازم و ضروری است. در حالی که بسیاری، خانوارهای ایرانی را از این می‌ترسانند که ارز تک‌نرخی افزایش قیمت‌ها را به دنبال خواهد داشت، در واقعیت تک‌نرخی شدن ارز در کوتاه‌مدت بر قیمت کالاهای مصرفی تأثیر کمی دارد. طراحی و اجرای سیاست‌های پولی برای کنترل هدفمند تورم، همزمان با تک‌نرخی کردن ارز، باعث تعادل در قیمت‌ها و حتی کاهش نرخ تورم خواهد شد.

خانواده‌های ایرانی دو گزینه دارند:

۱. یا با پرداخت مالیات غیرمستقیم از طریق تورم، تداوم رانت‌های حکومتی محافل و هیئت‌های قدرت را تضمین کنند؛

۲. یا با پذیرفتن ارز تک‌نرخی و مطالبه یک سیاســت پولی هدفمند، منبع افزایش تورم را حذف کنند.

هر مصرف‌کننده ایرانی می‌داند در صورت ادامه وضع فعلی، تورم پابرجاست و فردا باید بهای بیشتری برای کالاهای مورد نیازش بپردازد.

آیا دستگاه‌های حکومتی و دولتی آماده‌اند که به جای ایجاد و توزیع رانت با اخلال در بازار ارز و مالیات‌بستن به مصرف‌کننده ایرانی، نظم مالی و انضباط پولی را بپذیرند؟

نکته‌هایی که باید بدانید

- **بسیاری، خانوارهای ایرانی را از این می‌ترسانند که ارز تک‌نرخی افزایش قیمت‌ها را به دنبال خواهد داشت، در واقعیت تک‌نرخی شدن ارز در کوتاه‌مدت بر قیمت کالاهای مصرفی تأثیر کمی دارد. طراحی و اجرای سیاست‌های پولی برای کنترل هدفمند تورم، همزمان با تک‌نرخی کردن ارز، باعث تعادل در قیمت‌ها و حتی کاهش نرخ تورم خواهد شد.**
- **در همه سال‌های چهل و شش سال گذشته، دولت‌های مختلف با اختصاص منابع ارزی با نرخ‌های پایین‌تر از بازار سعی کرده‌اند بهای تمام‌شده کالاها را برای مصرف‌کننده ایرانی پایین بیاورند. و البته هر مصرف‌کننده ایرانی می‌داند تورم و روند افزایشی قیمت‌ها در بازار کالاهای مصرفی، واقعیت ثابت اقتصاد ایران است.**
- **برخلاف باور بسیاری از سیاست‌گذاران و ناظران، مردم ایران هم درآمدشان و هم هزینه‌شان به ریال است. این بی‌انضباطی دولت‌ها در افزایش هزینه‌هایشان و تأمین هزینه‌ها از طریق عرضه پول است که تورم را رقم می‌زند.**

تمرکز زدایی به‌جای انتقال پایتخت

راهکارهایی برای پایان دادن به ابربحران‌های تهران



سیدعلی لاجوردی

فعال اقتصادی و کارآفرینی

۱ مقدمه

تهران طی دهه‌های اخیر به یکی از پرجمعیت‌ترین و پرتراکم‌ترین کلان‌شهرهای منطقه تبدیل شده است. مهاجرت گسترده از شهرها و روستاها به این شهر بخاطر عدم امکانات شغلی و مسائل اقلیمی، موجب فشار مضاعف بر منابع طبیعی، زیرساخت‌های شهری، و کیفیت زیست‌محیطی آن شده است. در چنین شرایطی، دولت در مقاطع مختلف پیشنهاد انتقال پایتخت را مطرح کرده است. با وجود اهمیت موضوع، این طرح از منظر اقتصادی، زیرساختی و اجتماعی با چالش‌های متعدد روبه‌روست و احتمال تحقق آن در کوتاه‌مدت اندک است. در نتیجه، ضرورت دارد سیاست‌گذاران به دنبال راه‌حل‌های واقع‌بینانه‌تر برای کاهش تمرکز و بهبود تعادل توسعه در کشور باشند.

۲ گزینه نخست: تمرکززدایی اداری و صنعتی

تمرکز بیش از اندازه وزارتخانه‌ها، سازمان‌های دولتی و شرکت‌های وابسته به دولت در تهران، از عوامل اصلی تراکم جمعیت و مهاجرت به پایتخت است. انتقال تدریجی این نهادها به مناطق مرتبط با حوزه کاری‌شان، می‌تواند در راستای سیاست تمرکززدایی اداری نقش مؤثری ایفا کند. برای نمونه:

- سازمان شیلات ایران می‌تواند به بندرعباس یا رشت منتقل شود.
- شرکت‌های کشتیرانی جمهوری اسلامی (IRISL) و ملی نفتکش (NITC) می‌توانند در بندرعباس مستقر گردند.
- شرکت نفت فلات قاره ایران می‌تواند به بوشهر، در نزدیکی میادین نفتی دریایی، انتقال یابد.
- شرکت ملی نفت ایران و شرکت ملی حفاری می‌توانند در اهواز مستقر شوند.
- سازمان میراث فرهنگی به یزد و وزارت جهاد کشاورزی به شهرهایی با محوریت کشاورزی مانند مشهد یا تبریز منتقل گردد.
- شرکت‌های بزرگ انرژی و پتروشیمی کشور، همچون شرکت ملی گاز ایران و شرکت ملی صنایع پتروشیمی، باید در مناطق جنوبی، به‌ویژه عسلویه، متمرکز شوند.
- وزارت صنعت، معدن و تجارت می‌تواند به کاشان انتقال یابد و حتی تغییر نام آن به «وزارت کارآفرینی» گامی در جهت تحول نهادی باشد.
- مجتمع‌های صنعتی و تولیدی گسترده، از جمله کارخانه‌های خودروسازی و تامین کنندگان قطعات آنها، باید از تهران خارج و به مناطق کمتر توسعه‌یافته منتقل شوند.
- انتقال پادگان‌های نظامی، زندان‌ها و دفاتر پشتیبانی سازمان‌های دولتی به خارج از محدوده شهری نیز بخشی از این برنامه تمرکززدایی است. چنین اقداماتی علاوه بر کاهش تراکم جمعیت در تهران، موجب ایجاد اشتغال و رونق اقتصادی در شهرهای کمتر توسعه‌یافته خواهد شد.
- اصفهان و شیراز به دلیل اهمیت میراث تاریخی و ایرانگردی می‌توانند از این انتقالات مستثنی باشند.

اجرای این سیاست نیازمند اراده سیاسی قوی، حمایت قانونی و مالی، برنامه‌ریزی دقیق و اجرای مرحله‌به‌مرحله است. در عین حال، اعضای هیئت مدیره و بخش صادرات می‌توانند همچنان در تهران باقی بمانند تا ارتباط سازمانی حفظ شود. با توجه به امکانات تکنولوژی فناوری ارتباطات و اطلاعات جدید، نبایستی وقفه در تماس بین بخش‌های مختلف وزارتخانه‌ها و شرکت بوجود آید. در نتیجه، تهران می‌تواند به شهری با محوریت خدمات، فناوری و مدیریت تبدیل گردد.

۳ گزینه دوم: سرمایه‌گذاری در توسعه متوازن منطقه‌ای

به موازات تمرکززدایی اداری، دولت می‌تواند بودجه پیش‌بینی‌شده برای انتقال پایتخت را صرف سرمایه‌گذاری در پروژه‌های توسعه‌ای مناطق کمترتوسعه‌یافته کند. چنین رویکردی، برخلاف هزینه‌کرد متمرکز در یک شهر جدید، موجب توزیع متوازن فرصت‌های اقتصادی، شغلی و درآمد زایی محلی در سراسر کشور بشود.

سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، صنایع کوچک و متوسط، کشاورزی نوین و پروژه‌های فناوری‌محور می‌تواند انگیزه مهاجرت معکوس را تقویت کند و از فشار جمعیتی بر تهران و سایر کلان‌شهرها بکاهد. در مقابل، ساخت یک پایتخت جدید عمدتاً به تمرکز هزینه‌ها در یک منطقه محدود منجر می‌شود و تأثیر چندانی بر توزیع فرصت‌ها ندارد.

۴ الزامات اجرایی و زیرساختی

البته در برنامه انتقال وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی از تهران به شهرهای دیگر، احتمال دارد برخی کارکنان و خانواده آنها امکان و یا علاقمندی به کوچ از تهران را نداشته باشند. این عدم تمایل می‌تواند فرصت مناسبی برای جذب نیروهای محلی باشد و به آن منطقه رونق و تحرک اقتصادی و اجتماعی بدهد. ضمناً هدف انتقال به مرکز شهر مقصد نیست، بلکه بایستی در حاشیه و خارج از محدوده شهر مقصد ایجاد شهرک‌های مناسب نزدیک به اتوبان‌ها برای این اتفاق انجام شود. چنانچه سازمان‌های فوق در حال حاضر دارای شعبه محدودی در شهر مقصد داشته باشند، آنها نیز می‌توانند به انتقال بزرگ سازمانشان بپیوندند. ناگفته نماد که چنین انتقالی می‌تواند به سازمان‌ها فرصت مناسبی برای ایجاد یک ساختار جدید، در راستای برنامه و نقشه راه نوین و آینده نگر بدهد و ساختار سازمان‌ها را از سیستم ۷۰ یا ۸۰ ساله قدیم به روز برساند.

پیش از آغاز هرگونه جابه‌جایی گسترده، دولت باید زیرساخت‌های لازم را در مناطق مقصد فراهم آورد؛ از جمله: مسکن باکیفیت، مدارس و دانشگاه‌ها، مراکز درمانی، شبکه حمل‌ونقل، امکانات فرهنگی و تفریحی و مراکز خرید، شبکه‌های آب، برق، گاز، فاضلاب، اینترنت، تلفن، آتش نشانی و امثالهم. بدون فراهم‌سازی این زیرساخت‌ها، انتقال سازمان‌ها

پیش از آغاز هرگونه جابه‌جایی گسترده، دولت باید زیرساخت‌های لازم را در مناطق مقصد فراهم آورد؛ از جمله: مسکن باکیفیت، مدارس و دانشگاه‌ها، مراکز درمانی، شبکه حمل‌ونقل، امکانات فرهنگی و تفریحی و مراکز خرید، شبکه‌های آب، برق، گاز، فاضلاب، اینترنت، تلفن، آتش نشانی و امثالهم

می‌تواند موجب بروز مشکلات اجتماعی و کاهش بهره‌وری شود. البته در هر کاری مشکلات اولیه وجود دارد، ولی چون این انتقال با زندگی مردم سروکار دارد بایستی مشکلات را پیش بینی و در جهت پیشگیری آن برنامه ریزی لازم و دقیق صورت گیرد.

همچنین تأسیس یک نهاد مستقل برای مدیریت فرآیند جابه‌جایی نهادهای دولتی و نظارت بر اجرای سیاست تمرکززدایی ضروری است. اجرای موفق این سیاست علاوه بر توزیع عادلانه‌تر فرصت‌های توسعه، خطرپذیری جمعیت در مناطق زلزله‌خیز نظیر تهران را نیز کاهش خواهد داد.

۵ اقدامات فوری برای مدیریت بحران در تهران

تا زمان اجرای کامل برنامه‌های تمرکززدایی، اتخاذ سیاست‌های فوری برای کاهش مصرف منابع در تهران ضروری است. مهم‌ترین این اقدامات عبارتند از:

- گسترش استفاده از انرژی خورشیدی با نصب پنل‌های خورشیدی بر بام ساختمان‌ها؛
- کاهش مصرف برق با افزایش فاصله تیرهای روشنایی در بزرگراه‌ها از ۲۵ به ۵۰ متر؛
- نصب سامانه‌های تصفیه آب در ساختمان‌ها به‌منظور کاهش مصرف آب بطری؛
- اصلاح مقررات ساختمانی و استفاده اجباری از شیرآلات کم‌مصرف؛
- اجرای طرح آبیاری قطره‌ای در کشاورزی پیرامون تهران، تا شعاع ۵۰ کیلومتر؛
- جایگزینی لوله‌های فرسوده انتقال آب با لوله‌های مقاوم جدید بتنی، HDPE یا PVC.
- اجرای این سیاست‌ها در کوتاه‌مدت می‌تواند بخشی از بحران آب و انرژی تهران را مهار کرده و مسیر را برای اقدامات بلندمدت هموار سازد.

۶ نتیجه‌گیری

انتقال پایتخت، هرچند در نگاه نخست جذاب به نظر می‌رسد، اما از منظر اقتصادی و اجرایی پرهزینه و پرریسک است. در مقابل، سیاست تمرکززدایی اداری و سرمایه‌گذاری منطقه‌ای، راهکاری واقع‌بینانه‌تر، پایدارتر و هم‌راستا با توسعه متوازن ملی است. تحقق این هدف مستلزم وجود اراده سیاسی جدی، تعهد بلندمدت، برنامه‌ریزی نظام‌مند و تأمین منابع مالی کافی است.

در اینجا توجه خاص دولتمردان مسئول این برنامه انتقال را به نکته مهمی بر اساس تجربه و تاریخچه اداری مملکت جلب می‌نماید. همانگونه که همه آگاهند، افراد، کمیته و سازمان‌های وجود دارند که با قدرت در برنامه‌های عمرانی و اقتصادی اعمال نفوذ و مداخله می‌نمایند و در بسیاری از مواقع منافع ملی را فدای منافع شخصی و سازمانی خود می‌نمایند. نمونه بارز آن مداخله غیر منطقی در سیاست‌هایی منابع طبیعی و انرژی مملکت است. نتیجه آن مداخلات آن‌چیزی است که امروز مشاهده می‌نماییم که مملکت را در گیر شدید عدم توازن سنگین بین عرضه و تقاضا منابع زیر زمینی نموده و انحصار طلبی را به اوج خطرناک رسانده.

چنانچه اقدامی حرفه‌ای و خردمندانه در مورد کلیه نکات ذکرشده در بالا نشود، کلیه این پیشنهادها در حد طرحی خیرخواهانه و آرمانی باقی خواهند ماند. ■

از جنگ‌های آبی گرفته تا بحران انرژی، از کاهش ذخایر فلزات کمیاب تا انباشت کوه‌های پسماندها؛ همه اینها نشانه‌هایی هستند از یک نظام اقتصادی خطی که دیگر پاسخگوی نیازهای پیچیده بشر مدرن نیست.

پایان دوران فراوانی

اهمیت اقتصاد چرخشی و بازیافت در عصر کمیابی



ابوعلی گلزاری

متخصص مدیریت پسماند و اقتصاد چرخشی
مدرس دانشگاه

چرا باید خواند:
در شرایطی که ایران با بحران تأمین منابع و چالش‌های اقتصادی روبه‌رو است، نقش بازیافت می‌تواند حیاتی‌تر باشد.

جهان در قرن بیست‌ویکم شاهد تغییرات عمیقی در نحوه مصرف منابع طبیعی است. آن دوران که مواد اولیه به‌وفور از دل زمین استخراج می‌شد و مصرف بی‌محابای انرژی، آب و مواد خام امری بدیهی به نظر می‌رسید، به پایان رسیده است. امروز ما در «عصر کمیابی» زندگی می‌کنیم؛ عصری که در آن دسترسی به منابع حیاتی محدود، رقابت برای بهره‌برداری شدیدتر، و اثرات زیست‌محیطی ناشی از تولید و مصرف بی‌رویه، از مرز هشدار گذشته است.

از جنگ‌های آبی گرفته تا بحران انرژی، از کاهش ذخایر فلزات کمیاب تا انباشت کوه‌های پسماندها؛ همه اینها نشانه‌هایی هستند از یک نظام اقتصادی خطی که دیگر پاسخگوی نیازهای پیچیده بشر مدرن نیست. عمر ۸۰ درصد از محصولات تولیدی بشر در دنیای کنونی عمری کمتر از شش ماه دارند و این یعنی اقتصاد خطی به پایان خود رسیده است. در چنین شرایطی، اقتصاد چرخشی و بازیافت نه‌تنها یک رویکرد زیست‌محیطی، بلکه یک ضرورت اقتصادی و راهبردی برای بقای بشریت به‌شمار می‌روند. این مقاله به بررسی اهمیت و نقش حیاتی اقتصاد چرخشی و بازیافت در دوران کمیابی می‌پردازد.

اقتصاد خطی؛ مسیر یک‌طرفه به سوی بحران

مدل سنتی رشد اقتصادی، مبتنی بر الگوی خطی «بردار-بساز-دور بینداز» (Take- Make- Dispose) است. در این مدل، منابع طبیعی استخراج می‌شوند، کالا تولید می‌شود، مصرف می‌گردد و سپس به شکل زباله دور ریخته می‌شود.

در ظاهر، این مدل ساده و کارآمد است؛ اما در عمل، آثار ویرانگری به‌همراه دارد:

طبق برآورد سازمان ملل، مصرف جهانی مواد اولیه از ۲۷ میلیارد تن در سال ۱۹۷۰ به بیش از ۱۰۰ میلیارد تن در سال ۲۰۲۳ رسیده است و با کاهش منابع با دسترسی آسان، هزینه استخراج و تولید بالا می‌رود

هر ساله بیش از ۲ میلیارد تن زباله شهری در جهان تولید می‌شود که تنها حدود ۱۳ درصد از آن به‌طور مؤثر بازیافت می‌شود و نزدیک به ۴۵ درصد از کل انتشار گازهای گلخانه‌ای جهان مربوط به تولید کالا و مواد است، نه فقط مصرف انرژی. نظام خطی در عصر کمیابی، نه تنها از نظر زیست‌محیطی، پایدار نیست، بلکه از نظر اقتصادی نیز پرهزینه، ناپایدار و پرریسک است.

اقتصاد چرخشی؛ بازطراحی نظام تولید و مصرف

اقتصاد چرخشی (Circular Economy) مدلی نوین است که به‌جای اتکای بی‌وقفه بر استخراج منابع جدید، تلاش می‌کند چرخه مواد و انرژی را ببندد. در این رویکرد، محصولات و فرآیندها به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که:

مصرف منابع اولیه به حداقل برسد؛ مواد و قطعات برای مدت طولانی در چرخه استفاده باقی بمانند و پسماندها دوباره به چرخه تولید بازگردند.

این مدل بر سه اصل کلیدی استوار است:

- **طراحی بدون پسماند:** طراحی محصول به‌گونه‌ای که در پایان عمر، اجزا قابل تفکیک، استفاده مجدد یا بازیافت باشند.
- **افزایش طول عمـــر محصول:** از طریق تعمیر، به‌روزرســانی، بازسازی و استفاده مجدد.
- **بازیافت مؤثر مواد:** بازگرداندن مواد اولیه به زنجیره تولید برای کاهش وابستگی به منابع طبیعی جدید.

بازیافت؛ ستون فقرات اقتصاد چرخشی

هرچند اقتصاد چرخشـــی مفهومی گسترده‌تر از بازیافت است، اما بازیافت نقش محوری در آن ایفا می‌کند. بازیافت باعث می‌شود:

- منابع ارزشمند از دل مواد دورریز بیرون کشیده شوند؛
- نیاز به استخراج مواد جدید کاهش یابد؛
- انرژی مصرفی تولید مواد اولیه کم شود؛
- انتشار گازهای گلخانه‌ای در مقیاس قابل توجهی کاهش یابد.

برای مثال، بازیافت آلومینیوم ۹۵ درصد انرژی کمتری نسبت به تولید آلومینیوم از بوکســـیت نیاز دارد. یا بازیافت یک تُن کاغذ، حدود ۱۷ درخت را از قطع شدن نجات می‌دهد و ۷۰ درصد آب کمتری مصرف می‌کند.

عصر کمیابی؛ تهدیدی برای اقتصادهای وابسته به منابع

با افزایش جمعیت جهان (پیش‌بینی ۹.۷ میلیارد نفر تا ۲۰۵۰) و رشد طبقه متوسط در کشورهای در حال توسعه، تقاضا برای مواد و انرژی به‌طور تصاعدی افزایش می‌یابد. در مقابل، دسترسی به منابع حیاتی در حال کاهش اســـت: بیش از ۲ میلیارد نفر در جهان به منابع آب سالم دسترسی ندارند. فلزاتی مانند لیتیوم، کبالت و عناصر خاکی کمیاب که در صنایع پیشرفته استفاده می‌شوند، تحت فشار تقاضای شدید قرار دارند. علاوه بر پیامدهای اقلیمی، نوسانات ژئوپلیتیکی بازار انرژی را به شدت آسیب‌پذیر کرده است. در این بستر، کشورها و شرکت‌هایی که نتوانند ساختار اقتصادی خود را از مدل خطی به مدل چرخشی تغییر دهند، در معرض افزایش هزینه‌ها، کاهش رقابت‌پذیری، و بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی قرار می‌گیرند.

مزایای اقتصادی و اجتماعی اقتصاد چرخشی

برخلاف تصور ســـنتی که بازیافت را فقط یک اقدام زیست‌محیطی می‌داند، امروزه ثابت شـــده است که اقتصاد چرخشی می‌تواند موتور محرک رشـــد اقتصادی و اشتغال باشـــد. اتحادیه اروپا تخمین زده که اجرای کامل سیاســـت‌های اقتصاد چرخشی می‌تواند سالانه ۶۰۰ میلیارد یورو صرفه‌جویی برای صنایع اروپایی به همراه داشته باشد. در حوزه‌هایی چون تعمیر، بازسازی، بازیافت و خدمات اشتراکی، مشاغل محلی و پایدار ایجاد می‌شود. طراحی محصولات قابل بازیافت یا استفاده مجدد، باعث رشد صنایع خلاق و فناورمحور می‌شود. کشورهایی که منابع کمتـــری را از خارج وارد می‌کننـــد و از منابع داخلی به‌صورت چرخشی استفاده می‌کنند، در برابر شوک‌های جهانی مقاوم‌تر هستند.

شهرها به‌عنوان مراکز مصرف و تولید زباله، نقشی کلیدی در اقتصاد چرخشـــی دارند. هر شهر می‌تواند به‌جای منبع تولید زباله، به معدن ثانویه مواد اولیه تبدیل شود.

نمونه‌های موفق در این زمینه آمستردام است که هدف‌گذاری کرده تا سال ۲۰۵۰ به شهری کاملاً چرخشی تبدیل شود؛ توکیو که سیستم تفکیک و بازیافت پیچیده‌ای دارد که باعث می‌شود بیش از ۷۰ درصد مواد بازیافتی به چرخه تولید بازگردند؛ همچنین کپنهاگ با تولید انرژی از زباله، نه تنها بازیافت می‌کند بلکه برق و گرمایش پاک تولید می‌کند

در بخـــش صنعتـــی مفاهیمـــی چـــون صنایـــع هم‌مـــکان (Industrial Symbiosis) توســـعه یافته‌اند؛ جایی که پســـماند یک صنعت، خوراک صنعت دیگر می‌شـــود. مـــثلاً در پارک صنعتی کالوندبـــورگ دانمارک، گرمای اضافی نیـــروگاه به گلخانه‌ها و صنایع غذایی منتقل می‌شود و پسماندهای یک کارخانه شیمیایی، مواد اولیه کارخانه دیگر است.

چالش‌ها و موانع گذار به اقتصاد چرخشی

با وجود مزایای فراوان، تحقق کامل اقتصاد چرخشـــی با چالش‌های مهمی روبه‌روست:

بســـیاری از کشورها فاقد سیســـتم جمع‌آوری و پردازش کارآمد پسماند هستند. سیاســـت‌گذاری مناسب می‌تواند موتور محرک گذار باشد؛ نبود آن، مانع بزرگی است. در بسیاری از جوامع، فرهنگ «دور انداختن» غالب است و ارزش بازیافت یا استفاده مجدد در ذهن مردم نهادینه نشـــده است. بسیاری از کالاها به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که تعمیر یا بازیافت آنها دشوار است. در برخی موارد، تولید مواد اولیه جدید ارزان‌تر از بازیافت است، مگر اینکه سیاست‌های قیمتی صحیح (مانند مالیات کربن) اعمال شود.

آینده اقتصاد چرخشی؛ از بازیافت تا بازطراحی

اقتصاد چرخشی صرفاً به معنای بازیافت پسماند نیست؛ بلکه بازنگری کامل در طراحی، تولید، مصرف و ارزش‌گذاری منابع است.

فناوری‌های نوین می‌توانند نقش مهمی در این مسیر داشته باشند. مانند هوش مصنوعی و بیگ دیتا که برای بهینه‌سازی زنجیره تأمین و شناسایی جریان‌های مواد استفاده می‌شود یا استفاده از بلاک‌چین برای ردیابی مواد از مبدأ تا بازیافت و افزایش شـــفافیت آن وهمچنین چاپ سه‌بعدی که برای استفاده مجدد از مواد بازیافتی در تولید قطعات جدید مورد استفاده قرار می‌گیرد و فناوری دیگر زیست‌فناوری است که در بازیافت زیستی پلاستیک‌ها یا تولید مواد زیست‌تخریب‌پذیر در حال توسعه و نقش آفرینی است. در آینده، مفهوم «پسماند» احتمالاً معنای فعلی خود را از دست خواهد داد. هر پسماندی می‌تواند به منبعی ارزشمند برای یک فرایند دیگر تبدیل شود.

اقتصاد چرخشی، انتخابی برای بقا، نه تجمل

در عصر کمیابی، گذار از اقتصاد خطی به اقتصاد چرخشی یک انتخاب لوکس یا شعار زیست‌محیطی نیســـت؛ ضرورتی حیاتی برای امنیت اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی است.

اقتصاد چرخشی نه تنها می‌تواند به کاهش فشار بر منابع طبیعی کمک کند، بلکه زمینه‌ســـاز نوآوری، اشـــتغال پایـــدار، رقابت‌پذیری اقتصادی و کاهش اثرات اقلیمی می‌شود. بازیافت به‌عنوان رکن اساسی ایـــن مدل، باید از یک فعالیت حاشـــیه‌ای به یـــک بخش مرکزی در سیاست‌گذاری‌ها، استراتژی‌های صنعتی و فرهنگ عمومی تبدیل شود. اگر بخواهیم آینده‌ای ایمن‌تر و پایدارتر برای نسل‌های بعدی بسازیم، اقتصاد چرخشـــی دیگر یک گزینه نیست؛ مسیر اجتناب‌ناپذیر پیش روست.

سیاست‌های اقتصادی چرخش سالانه

۶۰۰

میلیارد یورو

صرفه‌جویی برای اروپا به همراه دارد

سیستم تفکیک و بازیافت توکیو

٪۷۰

مواد بازیافتی را به چرخه تولید باز می‌گردانند

حدود ۲۶ درصد مصرف کشور در بخش خانگی و تجاری، ۳۶ درصد در نیروگاه‌ها، ۲۴ درصد در صنایع و مابقی در بخش حمل‌ونقل و سایر مصارف است. با این حال الگوی مصرف کشور به‌شدت فصلی است.

از توسعه تا کمبود

رفع ناترازی گاز چقدر اعتبار و زمان نیاز دارد؟

پرسمانه

با نزدیک شدن به شروع فصل زمستان نگرانی‌های مسئولان از فزایش مصرف گاز و کسری افزایش یافته است. چرا ایران با وجود ذخایر گاز با ناترازی مواجه شد؟



عرفان افاضلی

دبیرکل فدراسیون صنعت نفت ایران

چرا باید خواند:
راهکارهای عبور از شرایط ناترازی در انرژی و گاز چیست؟

مقدمه

ایران بـا در اختیار داشـتن بیش از ۱۷ درصـد از ذخایر اثبات‌شـده گاز طبیعی جهان، دومین کشور بزرگ دارنده این منبع حیاتی پس از روسـیه اسـت. در شـرایطی که چنین جایگاهی می‌توانسـت ایران را به یکی از قدرت‌های تعیین‌کننده در بازار جهانی انرژی بدل کند، کشور در چند سال اخیر با پدیده‌ای پیچیده و چندوجهی به نام ناترازی گاز طبیعی روبه‌رو شده است.

ناتـرازی گاز نه‌تنها چالش فنـی در بخش انرژی، بلکه مسـئله‌ای اقتصادی و اجتماعی است که بر تولید، اشتغال، صادرات، سرمایه‌گذاری و حتی رضایت عمومی تأثیر مستقیم دارد. بیش از ۸۰ درصد سـوخت نیروگاه‌های کشـور، گاز طبیعی اسـت؛ بنابراین هر اختلال در تأمین گاز، به‌سرعت در تأمین برق، فعالیت صنایع و حتی زندگی روزمره خانوارها نمود پیدا می‌کند.

وضعیت ذخایر گازی ایران و میزان برداشت

ایران با بیـش از ۳۲٫۵ تریلیون مترمکعب ذخایر گاز طبیعی، حدود ۱۷ درصد از کل ذخایر جهان را در اختیار دارد. در میان ۲۱ میدان فعال گازی کشور، پارس جنوبی با سهمی نزدیک به ۴۰ درصد از کل ذخایر گاز ایران، مهم‌ترین منبع تأمین گاز به شمار می‌رود. باوجود این ذخایر عظیم، تکیه سنگین کشور بر پارس جنوبی موجب آسیب‌پذیری عرضه شده است.

کاهش طبیعی فشار مخزن در این میدان طی سال‌های آینده، در صورت عدم اجرای طرح‌های فشارافزایی و توسعه زیرساخت‌های برداشت، می‌تواند ظرفیت تولید را به شکل قابل توجهی کاهش دهد. پیش بینی‌ها نشان می‌دهند که در صورت عدم اجرای طرح فشارافزایی، از سال ۱۴۰۶ تولید گاز طبیعی کشور به اندازه یک فاز پارس جنوبی سالیانه کاهش می‌یابد. در حالی که روسیه، آمریکا و قطر با سرمایه‌گذاری‌های سنگین، ظرفیت برداشت روزانه خود را متناسب با رشد تقاضا افزایش داده‌اند، روند توسعه میادین جدید گازی در ایران کند بوده و بسیاری از طرح‌های توسعه‌ای مانند کیش، فرزاد، بلال و پارس شمالی هنوز به مرحله تولید پایدار نرسیده‌اند.

وضعیت پالایش گاز

در حال حاضر، ۱۷ پالایشگاه گاز کشور با مجموع ظرفیت اسمی ۱۰۲۰ میلیون مترمکعب در روز فعالیت دارند. لیکن ظرفیت عملیاتی آنها به دلیل فرسودگی تجهیزات، تعمیرات طولانی و محدودیت در دریافت خوراک، کمتر از ظرفیت طراحی است. پالایشگاه‌های وابسته به فازهای پارس جنوبی سـتون اصلی تأمین گاز کشور محسوب می‌شوند و هرگونه کاهش در تولید این مجموعه، به‌طور مستقیم بر شبکه ملی گاز اثر می‌گذارد. از سوی دیگر، نرخ اتلاف گاز در فرآیند پالایش، انتقال و مصرف به‌طور میانگین بیش از ۶ درصد برآورد می‌شود که در مقایسه با استاندارد جهانی (حدود ۲ درصد) رقم بالایی است. سرمایه‌گذاری محدود در بازسازی و نوسازی تجهیزات، نبود فناوری‌های نوین در فرآیند شیرین‌سازی و گوگردزدایی، و تأخیر در اجرای طرح‌های بهبود راندمان، از جمله چالش‌های ساختاری در این بخش به شمار می‌رود.

وضعیت مصرف گاز طبیعی

مصرف گاز طبیعی در ایران طی دو دهه گذشـته رشـدی پرشتاب داشته و اکنون به بیش از ۲۵۰ میلیارد مترمکعب در سال رسیده است. مطابق آمارهای جهانی، سهم گاز طبیعی از سبد انرژی در ایران بیش از ۵۰ درصد است. این درحالی است که در آمریکا که اولین تولیدکننده گاز طبیعی در جهان است و بیش از ۲۳ درصد از کل تولید جهان را در اختیار دارد، تنها ۲۴ درصد از سبد انرژی این کشور را گاز تشکیل داده است. این نسبت برای ترکیه و روسیه به ترتیب ۲۴ و ۳۶ درصد است.

از طرفی حدود ۲۶ درصد مصرف کشور در بخش خانگی و تجاری، ۳۶ درصد در نیروگاه‌ها، ۲۴ درصد در صنایع و مابقی در بخش حمل‌ونقل و سایر مصارف است. با این حال الگوی مصرف کشور به‌شدت فصلی است. در ماه‌های سرد سال، مصرف بخش خانگی بیش از دو برابر میانگین فصول گرم می‌شود و در نتیجه شبکه انتقال و تأمین گاز تحت فشار قرار می‌گیرد.

از منظر بهره‌وری نیز وضعیت مطلوب نیسـت. شـدت مصرف انرژی در ایران حدود ۳ برابر متوسط جهانی است و در بخش خانگی، میانگین مصرف گاز به ازای هر خانوار نزدیک به دو برابر

شکل ۱. تولید گاز خام به تفکیک شرکت‌های تابعه وزارت نفت (میلیون مترمکعب در روز)

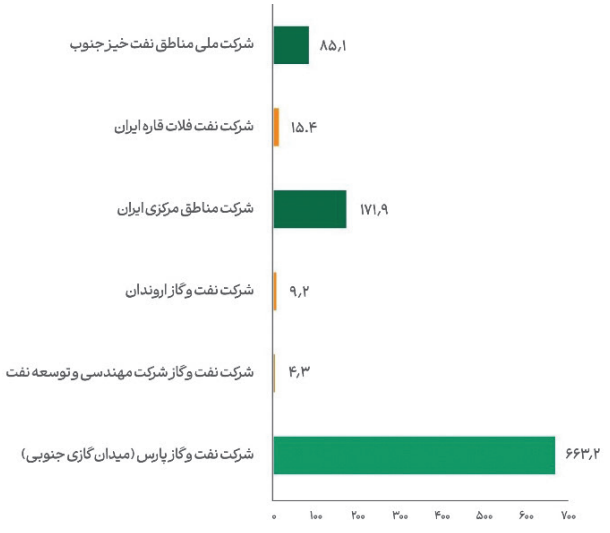

ماخذ: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۳، شماره مسلسل ۲۰۰۳۳.

شکل ۲. وضعیت زنجیره تولید تا مصرف گاز طبیعی در سال ۱۴۰۲ (میلیون متر مکعب)

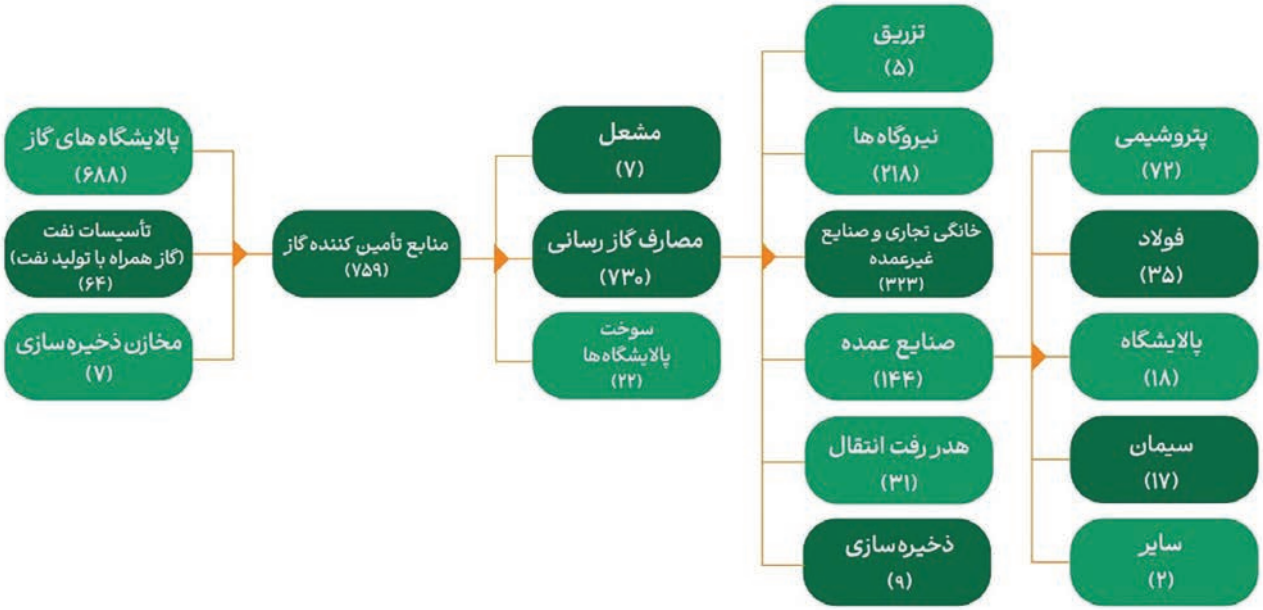

ترکیه و چهار برابر کشورهای اروپایی است. استفاده از بخاری‌های گازسوز سنتی با راندمان پایین، اتلاف حرارتی در لوله‌کشی ساختمان‌ها، عایق‌کاری نامناسب، و کنترل نامناسب دما از عوامل اصلی این بهره‌وری پایین هستند.

وضعیت ناترازی گاز و علل اصلی و مؤثر

ناترازی گاز، یعنی کسری در تأمین گاز نسبت به تقاضا، عمدتاً در فصول سرد بروز می‌کند. بر اساس گزارش‌های رسمی، در زمستان سال ۱۴۰۳، کسری روزانه گاز کشور به حدود ۳۰۰ میلیون مترمکعب رسید. این کسری در ماه‌های سرد موجب قطع یا محدودیت عرضه به صنایع، نیروگاه‌ها و گاه حتی برخی شهرها شد. علل این ناترازی پیچیده و چندگانه است:

- **افزایش سریع مصرف داخلی**

رشد شهرنشینی، افزایش تعداد خانوارها، آرایش مصرفی نامناسب، استفاده بی‌رویه از بخاری‌های گازسوز با راندمان پایین و کنترل تعرفه‌ها از عوامل تشدیدکننده مصرف است.

- **کاهش رشد تولید**

به علت افت فشار در میادین بزرگ، تأخیر در طرح‌های توسعه جدید، مشکلات فنی و مالی، و محدودیت در سرمایه‌گذاری تولید افزایش قابل ملاحظه‌ای نداشته است.

- **ضعف در زیرساخت ذخیره‌سازی**

ظرفیت ذخیره‌سازی گاز کشور در حدود ۱,۴ درصد است (مخازن سراجه، شوریجه و چند مخزن کوچک‌تر) و نمی‌تواند حجم کافی برای پشتیبانی در دوره پیک را فراهم کند. این درحالی است که ظرفیت ذخیره‌سازی در دنیا به صورت متوسط ۱۱ درصد و در کشورهای اروپایی به صورت متوسط ۲۳ درصد است. در حال حاضر، ظرفیت ذخیره‌سازی زیرزمینی گاز ایران در دو میدان سراجه قم و شوریجه خراسان مجموعاً کمتر از ۴ میلیارد مترمکعب است.

- **اتلاف و رهاسازی گاز مشعل (فلر)**

در میادین نفتی سالانه نزدیک به ۱۹ میلیارد مترمکعب گاز با ارسال به مشعل سوزانده می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهند که میزان فلرینگ کشور از گاز مصرفی همه صنایع عمده کشور (به جز پتروشیمی) بیشتر است. این مقدار گاز اگر جمع‌آوری شود، بخش مهمی از کسری قابل جبران است. در سال ۱۴۰۰ روزانه بیش از ۱۷ میلیون مترمکعب گاز مشعل در ایران سوزانده شده که معادل صادرات روزانه گاز کشور به ترکیه است. اگر این گاز جمع‌آوری و بازیافت شود و به سمت صادرات هدایت شود، می‌توان حجم صادرات گاز طبیعی کشور را بدون افزایش تولید، حدود دو برابر کرد.

بررسی نشان می‌دهند که عدم جمع آوری و استفاده از گازهای مشعل با فرض صادرات گاز طبیعی، امکان کسب درآمد حدود ۴/۶ میلیارد دلار در سال ۱۴۰۰ و دربازهای ۱۳۹۲ الی ۱۴۰۰، ۳۳/۷۹ میلیارد دلار را ازکشور سلب کرده است.

شکل ۳. مصرف ماهانه هر بخش در ۵ سال اخیر (میلیون مترمکعب در ماه)

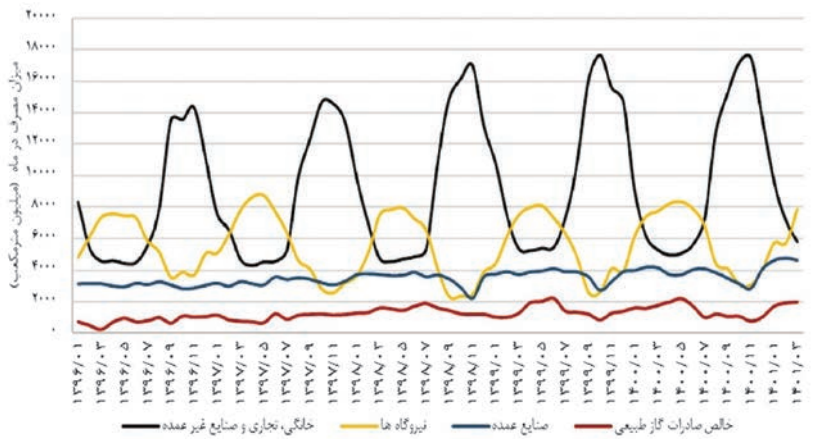

ماخذ: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۲، شماره مسلسل ۱۸۹۵۰.

ایران در حالی با ناترازی فزاینده گاز روبه‌روست که از بزرگ‌ترین دارندگان ذخایر این منبع در جهان است. علت این تناقض، نه کمبود منابع زیرزمینی، بلکه ضعف در مدیریت مصرف، ساختار نهادی پراکنده و نبود سیاست‌های مؤثر بهینه‌سازی است.

ضعف مدیریت تقاضا و عدم انگیزه بهینه‌سازی

نبود دستگاه متولی قوی، تعرفه‌های انرژی که مصرف را تشویق می‌کند، عدم وجود بازار گواهی صرفه‌جویی انرژی، و نبود انسجام در سیاست‌ها از عوامل اصلی عدم تحقق گسترده بهینه سازی در کشور است.

شایان ذکر است که پیامد ناترازی گاز تنها محدود به قطع یا افت فشار نیست. بر اساس مطالعات اقتصادی اتاق ایران، محدودیت عرضه گاز به صنعت پتروشیمی در ماه‌های سرد، موجب عدم‌النفع ارزی سالانه حدود ۱ تا ۱.۲ میلیارد دلار برای کشور می‌شود. همچنین صادرات گاز ایران به ترکیه نیز در برخی ماه‌ها کاهش یافته و به افزایش سهم بازار رقبا مانند روسیه و آذربایجان انجامیده است.

راهکارهای رفع ناترازی گاز

الف) افق کوتاه‌مدت

مدیریت هوشمند مصرف خانگی و اداری

فرهنگ‌سازی مصرف بهینه شامل کاهش دمای قابل‌قبول و استفاده از تجهیزات هوشمند برای مدیریت مصرف در ایام پیک مصرف راهکاری است که در کوتاه مدت تأثیر چشمگیری بر کاهش ناترازی خواهد داشت.

تزریق و ذخیره‌سازی گاز در مخازن زیرزمینی

افزایش ظرفیت ذخیره‌سازی با شناسایی مخازن جدید یا بهینه‌سازی ساختار مخازن فعلی از ضروریات بهره گیری از امتیاز ذخیره‌سازی گاز است. در صورت پیاده سازی طرح‌های ذخیره‌سازی، ظرفیت مخازن ذخیره‌سازی کشور به ۲۶ میلیارد مترمکعب در سال افزایش می‌یابد که انتظار برداشت روزانه ۲۲۴ میلیون مترمکعب گاز در حدود ۴ ماه سرد سال قابل دستیابی است.

جمع‌آوری گاز مشعل (فلر)

اگر در کوتاه‌مدت بتوان تنها روزانه ۲۰ الی ۳۰ میلیون مترمکعب گاز مشعل را از محل تجهیز میادین نفتی به سیستم بازیافت گاز مشعل، جمع‌آوری و به شبکه برگرداند، کسری فصلی کاهش چشمگیری خواهد داشت.

توسعه ساختار نهادی و یکپارچه‌سازی مدیریت انرژی

تأسیس «سازمان بهینه‌سازی و مدیریت راهبردی انرژی» (مطابق ماده ۴۶ قانون برنامه هفتم) از ضروریات یکپارچه سازی مدیریت انرژی کشور است. این سازمان، مسئولیت هماهنگی فرابخشی در بهینه‌سازی مصرف، مدیریت بازار گواهی صرفه‌جویی انرژی، تخصیص منابع حساب بهینه‌سازی و نظارت بر اجرای طرح‌ها را بر عهده خواهد داشت.

ب) افق میان‌مدت

نوسازی و بهینه‌سازی شبکه توزیع و تجهیزات خانگی

تشویق به جایگزینی بخاری‌های قدیمی با مدل‌های راندمان بالا؛ می‌تواند مصرف را در هر واحد تا میزان ۴۰ درصد کاهش دهد. همچنین، استفاده از بخاری‌های با راندمان بالا می‌تواند در مقیاس ملی، صرفه‌جویی چشمگیری ایجاد کند. محاسبات نشان می‌دهند که با تعویض ۱۰ میلیون بخاری مرسوم با بخاری‌های گازی راندمان بالا (گرید A) در هر فصل سرد به صورت متوسط ۴۶۶۰ میلیون مترمکعب گاز صرفه جویی خواهد شد. این مقدار گاز تنها در صورت تحویل به نیروگاه‌ها، سبب کاهش ۲/۸ میلیارد دلاری نیاز به واردات سوخت مایع برای مصرف در نیروگاه‌ها خواهد شد.

همچنین در این حوزه تعویض لوله‌های فرسوده، عایق‌کاری ساختمان‌ها، نصب شیرهای کنترلی دقیق و اجرای فناوری‌های هوشمند کنترل دما و اجرای طرح‌های بهره‌وری انرژی به صورت فراگیر در ساختمان‌های دولتی و عمومی از سایر راهکارهای مؤثر هستند.

توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر و برقی‌سازی بخش گرمایشی

افزایش سهم تولید برق از منابع تجدیدپذیر (خورشیدی، بادی) که منجر به کاهش بار گاز روی نیروگاه‌ها می‌شود از عواملی است که در میان مدت ناترازی را کاهش خواهد داد. گزارش‌ها نشان داده‌اند که ایران پتانسیل ۱۲۴ هزار مگاوات تولید برق از منابع تجدیدپذیر را دارد.

ج) افق بلندمدت

افزایش تولید و فشارافزایی میادین

ادامه پروژه فشارافزایی در میدان پارس جنوبی و توسعه میادین گازی جدید مانند فرزاد، بلال، پارس شمالی، کیش و دیگر مناطق از جمله راهکارهایی است که اگر چه مستلزم صرف هزینه و زمان زیاد است، اما در بلند مدت می‌تواند هم سبب کاهش ناترازی فصلی و هم توسعه اقتصادی کشور شود.

اصلاح ساختار قیمتی و سیاستی

حرکت به سمت قیمت‌گذاری واقعی گاز در بخش‌های پرمصرف و افزایش مشوق برای مصرف‌کنندگان بهینه، ایجاد بازار گواهی صرفه‌جویی انرژی و تسهیل معاملات آن و تأمین مالی طرح‌های بهینه‌سازی از طریق «حساب بهینه‌سازی مصرف انرژی» که در قانون برنامه هفتم پیش‌بینی شده است؛ از جمله راهکارهای قیمتی و سیاستی در این حوزه هستند.

جمع‌بندی

ایران در حالی با ناترازی فزاینده گاز روبه‌روست که از بزرگ‌ترین دارندگان ذخایر این منبع در جهان است. علت این تناقض، نه کمبود منابع زیرزمینی، بلکه ضعف در مدیریت مصرف، ساختار نهادی پراکنده و نبود سیاست‌های مؤثر بهینه‌سازی است. سال‌ها تمرکز بر توسعه تولید، بدون اصلاح الگوی مصرف، موجب شده است هر زمستان با کمبود انرژی و کاهش تولید صنعتی مواجه شویم.

رفع این چالش، نیازمند رویکردی ترکیبی است که دو محور اصلی را هم‌زمان پیش ببرد:

۱. افزایش عرضه از مسیر توسعه میادین و ذخیره‌سازی هوشمند،

۲. کاهش مصرف از طریق اصلاح ساختار، بهینه‌سازی و تغییر رفتار مصرف‌کنندگان.

برای تحقق این تعادل، ساختار نهادی یکپارچه و مؤثر، ضروری است. ماده ۴۶ قانون برنامه هفتم به‌صراحت تأسیس «سازمان بهینه‌سازی و مدیریت راهبردی انرژی» را الزامی کرده است. در این چارچوب، این سازمان وظیفه هماهنگی، مدیریت بازار گواهی صرفه‌جویی و تخصیص منابع بهینه‌سازی را بر عهده خواهد گرفت. با وجود این، موفقیت این سازمان منوط به اختیارات واقعی و فرابخشی، تخصیص پایدار منابع مالی، مشارکت بخش خصوصی از طریق بازار گواهی صرفه‌جویی انرژی و ادغام نهادی و چابکی سازمانی با تمرکز بر کارایی و نه افزایش بوروکراسی است.

شکل ۴. وضعیت شدت فلرینگ ایران در مقایسه با متوسط جهانی

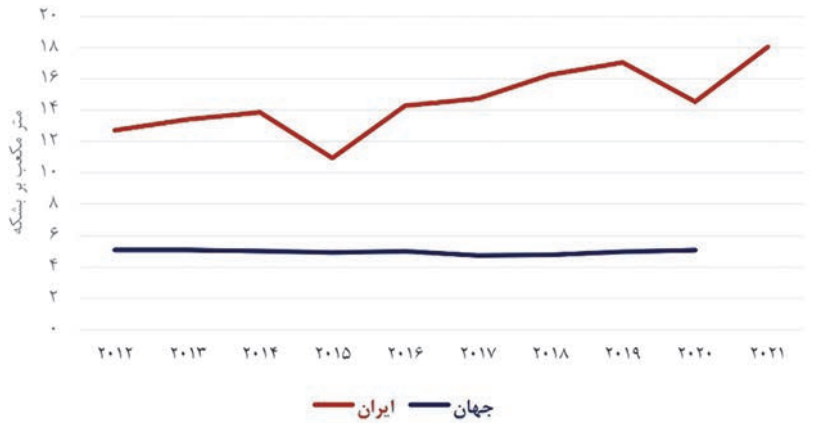

ماخذ: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۲، شماره مسلسل ۱۹۲۸۸.

تعادل منابع با کشاورزی پایدار

بررسی تجربه کانادا در تولید غلات و سیب‌زمینی؛ درس‌آموخته‌ها برای ایران



راحله ملکیان

پژوهشگر پسادکتری در دانشگاه پرنس ادوارد آیلند هماهنگ کننده اجرایی پروژه کشاورزی پایدار در منطقه آتلانتیک کانادا

کشاورزی پایدار رویکردی است که هدف آن تامین نیازهای غذایی و اقتصادی نسل حاضر است، بدون آن‌که توان نسل‌های آینده برای تأمیـــن نیازهای خود به خطر بیفتد. در این نوع کشـــاورزی، حفظ سلامت خاک، آب و اکوسیستم‌ها در کنار بهره‌وری اقتصادی و رفاه اجتماعی کشاورزان مورد توجه قرار می‌گیرد. استفاده هوشمندانه از منابع، کاهش مصرف کود و سموم شـــیمیایی، تنوع کشت و حفاظت از منابع طبیعی از اصول کلیدی این رویکرد به شمار می‌آیند.

در بعد اجتماعی این رویکرد شامل تقویت جوامع روستایی، بهبود شـــرایط کاری کشـــاورزان و افزایـــش همکاری میان پژوهشگران، سیاست‌گذاران و بهره‌برداران است.

کشـــاورزی پایدار با تلفیق سه بُعد زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی، راهکاری کلیدی برای تاب‌آوری سیستم‌های غذایی در برابر تغییرات اقلیمی و چالش‌های آینده به شمار می‌آید، این رویکرد تنها بر تولید بیشتر تمرکز ندارد، بلکه بر حفظ منابع طبیعی، ایجاد درآمد پایدار برای کشـــاورزان و تأمین امنیت غذایی جامعه و حفظ منابع نیز تأکید می‌کند. مســـئولیت اجتماعی در کشاورزی پایدار شامل رفاه کشاورزان، عدالت، شرایط کاری ایمن و نقش‌آفرینی فعال در جوامع روستایی است. نکته مهم در این رویکرد آن است که پایداری یک وضعیت ثابت نیست، بلکه فرآیندی پویا و مداوم از یادگیری و بهبود است که نیازمند همکاری میان پژوهشگران، سیاست‌گذاران و بهره‌برداران است.

پیشرفت‌های پایدار در تولید غلات: تجربه انتاریو

اســـتان انتاریو (Ontario) در شرق کانادا نقش بســـیار مهمی در تولید غلات کانادا داشته و به عنوان یکی از صادرکنندگان اصلی غلات شـــناخته شده است. این استان به‌ویژه در تولید ذرت و سویا پیشتاز است، به‌طوری‌که در سال ۲۰۲۱ بیش از ۵۹ درصد ذرت دانه‌ای کانادا در انتاریو تولید شده و سهم قابل‌توجهی از تولید سویا نیز به این استان اختصاص دارد. در سال ۲۰۲۲، ارزش کل درآمـــد نقدی مزارع مربوط به صنایع دانه‌های روغنـــی و غلات در انتاریو حدود ۵.۶ میلیارد دلار بوده که بخش چشمگیری از کل درآمد کشاورزی کانادا را تشکیل می‌دهد. انتاریو همچنین مرکز چندین کارخانه اتانول است که از ذرت محلی به‌عنوان ماده اولیه استفاده می‌کنند و با تبدیل غلات به سوخت زیستی و خوراک دام، به ایجاد یک اقتصاد چرخشی کمک می‌کنند. در سطح جهانی نیز، تولید غلات کانادا از جمله ذرت، گندم، جو و سویا نقش مهمی در امنیت غذایی جهان دارد. شرایط اقلیمی متنوع، مدیریت نوآورانه مزارع و ارتباط فعال کشاورزان با صنعت و دولت باعث شده اســـت انتاریو نه تنها موتور محرک بخش کشاورزی کانادا باشد، بلکه به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در بازار جهانی غلات شـــناخته شود. پایداری در تولید غلات در طی سال‌ها را می‌توان با داده‌ها و اقدامات عملی مشاهده کرد. در استان انتاریو، طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۳، تولید غلات به طور قابل توجهی افزایش یافته است (بین ۵۰درصد تا ۱۲۰ درصد برای محصولات مختلف)، در حالی‌که مســـاحت زیر کشت تقریباً ثابت باقی ماند. این نشان می‌دهد که افزایش بهره‌وری می‌تواند بدون گسترش زمین‌های کشاورزی رخ دهد. به عنوان مثال، ۹۷ درصد از مزارع در این استان برنامه تناوب زراعی دارند و ۹۲ درصد از کشاورزان خاک خود را برای تعیین میزان مواد مغذی آزمایش می‌کنند. همکاری کشاورزان با فروشندگان دارای گواهی 1R4 نیز در سال ۲۰۲۲ به ۴۵درصد رسیده است، رقمی که نسبت به سال ۲۰۱۹، ۱۸درصد افزایش داشته است. همچنین، ۲۷درصد از مزارع کشت پوششی انجام می‌دهند که از سال ۲۰۱۰ دو برابر شده و در سطح ملی پیشرو است.

پایداری در کشـــاورزی نیازمند همکاری و انعطاف است. مسیر رشد پایدار در تولید غلات در استان انتاریو شامل گام‌های زیر است:

توسعه راهکارهای منطقه‌ای با مشارکت کشـــاورزان: راهکارها باید متناسب با شرایط منطقه و واقعیت‌های مزارع باشند و نظرات کشاورزان به طور فعال لحاظ شود. برنامه‌هایی مانند «Farmer-Researcher Connect» در انتاریو به محققان کمک می‌کند تا ارتباط مؤثری با کشـــاورزان برقرار کنند.

اطمینـــان از علمی و داده‌محور بـــودن در انتخاب بهترین شـــیوه‌های مدیریتی (2BMPs) و اطلاع‌رسانی درباره مزایا و ریسک‌ها: اطلاعات معتبر و مبتنی بر شواهد علمی برای ایجاد اعتماد و پذیرش روش‌ها توسط کشاورزان ضروری است.

توجه به هزینه‌ها و پایداری اقتصادی کشاورز: روش‌ها باید هم از نظر محیط زیست و هم اقتصادی برای کشاورز سودمند باشند. در صورت هزینه‌زا بودن، حمایت مالی خارجی ضروری است.

انعطاف در استفاده از BMPs و رویکرد بهبود مستمر: به دلیل پیچیدگی سیستم مزرعه، BMPs به ندرت در همه شرایط به یک شکل مؤثر عمل می‌کنند. دادن آزادی به کشاورزان برای اجرای بهترین روش، اعتماد و پذیرش را افزایش می‌دهد. نمونه‌ای از این رویکرد چارچوب R4 مدیریت مواد مغذی است.

وجود منابع آموزش و ترویج متنوع و تأمین مالی: پذیرش گسترده BMPs نیازمند منابع کافی برای ترویج، آموزش و انتقال دانش است.

تعادل در سرمایه‌گذاری تحقیق و توسعه و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین: فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی، رباتیک و ویرایش ژن ابزارهایی برای بهبود عملکرد هستند و نه راه‌حل‌های جادویی

برنامه‌های پایداری برای کشاورزان و زنجیره تأمین: برنامه‌های پایداری با حمایت صنعت، نقش مهمی در افزایش پذیرش روش‌های پایدار دارند و بسیاری از شرکت‌ها آن‌ها را برای تأمین غلات خود توسعه می‌دهند.

واقعیت‌های تغییر در مزارع

کشاورزان همواره تلاش می‌کنند بهترین تصمیم را برای مدیریت کسب‌وکار کوچک خود و حفاظت از محیط زیست اتخاذ کنند، اما کشاورزی در کانادا با هزینه‌های اولیه بسیار بالایی همراه است. به عنوان مثال، حدود پنج میلیارد دلار برای مزارع غلات و دانه‌های روغنی در انتاریو سرمایه‌گذاری شده است. علاوه بر این، عوامل ناشناخته‌ای مانند تغییرات آب‌وهوایی و آفات، ریسک‌های زیادی برای کشاورزی ایجاد می‌کنند که می‌تواند مانع اعمال تغییرات بزرگ شود. به همین دلیل، کشاورزان کانادایی معمولاً تغییرات تدریجی و ارزیابی‌محور را ترجیح می‌دهند. بسیاری از کشاورزان تنها قادر به اعمال تغییرات تدریجی سالانه هستند و سپس نتایج را ارزیابی می‌کنند تا بهترین تصمیم‌ها برای سال بعد گرفته شود. هر کشاورز حرفه‌ای در طول عمر کاری خود حدود ۴۰ فصل زراعی فرصت دارد تا تصمیمات مدیریتی را بهبود دهد، از این‌رو آزمون و خطا و تجربه‌محوری بخش جدایی‌ناپذیر فرآیند پایداری است.

نمونه‌های عملی حرکت به سمت کشاورزی پایدار در سیستم کشاورزی اونتاریو شامل تغییر در سیستم‌های شخم‌زنی است. بررسی تغییرات مدیریتی نشان می‌دهد که کشاورزان برای بهبود سلامت خاک و کاهش فرســـایش، اقداماتی مانند شخم نواری یا کشت سبز را اتخاذ می‌کنند و دلایل متعددی برای این تغییر دارند. در مزرعه‌ای شخم نواری به کشاورز این امکان را داد که تنها بخشی از خاک قبل از کاشت شخم زده شود و بقیه خاک دست‌نخورده باقی بماند و به این ترتیب فرسایش کاهش یابد و ساختار خاک را بهبود می‌بخشد. در مزرعه دیگری، کشاورز با خاک سنگین و رسی و محدودیت نیروی کار، با شخم نواری توانست نیاز خود به نیروی کار را از سه نفر به یک نفر کاهش دهد.

کشاورز دیگری که سال‌ها بهترین روش‌های مراقبت از خاک را رعایت می‌کرد، با امتحان شخم

در ایران، حرکت به سمت کشاورزی پایدار زمانی محقق می‌شود که اقتصاد توانمند و پویا در کنار دانش علمی و تجربه قرار گیرد، تنها با وجود یک اقتصاد پایدار، کشاورزان انگیزه و توان اجرای روش‌های پایدار و باززاینده را خواهند داشت، منابع آب و خاک به شکل مؤثرتری مدیریت می‌شوند و مسیر کاهش بحران آب و امنیت غذایی همزمان هموار خواهد شد.

نواری و یافتن روش مناسب، تصمیم تجاری ارزشمندی گرفت. در کشت سبز، محصول بدون برداشت پوشش گیاهی قبلی کاشته می‌شود، به طوری که خاک همیشه محافظت شده باقی می‌ماند. به همین دلیل، کشاورزی که خاکش دائماً دچار فرسایش می‌شد، با کشت سبز و حفظ پوشش دائمی خاک، به‌طور پیوسته در حال یافتن روش‌های عملی برای اجرای مؤثر آن بود. این مثال‌ها نشان می‌دهند که تغییرات مدیریتی در مزارع نیازمند پذیرش ریسک و آزمایش تدریجی هستند.

رویکرد کشاورزی باززاینده در تولید سیب‌زمینی

استان پرینس ادوارد آیلند(PEI) کوچک‌ترین استان کانادا و یکی از بزرگ‌ترین تولیدکننده سیب‌زمینی کشور بوده و حدود ۲۲درصد از تولید ملی را بر عهده دارد. خاک قرمز غنی از آهن و اقلیم خاص این جزیره، شرایطی ایده‌آل برای تولید سیب‌زمینی باکیفیت ایجاد کرده است. محصولات سیب‌زمینی PEI شامل سیب‌زمینی خوراکی، سیب‌زمینی فرآوری‌شده (برای تولید محصولاتی مانند چیپس و سیب‌زمینی سرخ‌کرده) و سیب‌زمینی بذری است که با استانداردهای بالا تولید و به بیش از ۴۰ کشور از جمله ایالات متحده، ایتالیا و تایلند صادر می‌شود. علاوه بر جایگاه تولیدی و صادراتی، PEI به‌عنوان یکی از مراکز پیشرو در پژوهش و توسعه روش‌های کشاورزی پایدار شناخته می‌شود. در این استان، کشاورزی باززاینده (Regenerative Agriculture) به‌عنوان یک الگوی نوین به‌کار گرفته می‌شود. این رویکرد کل اکوسیستم زمین را در نظر می‌گیرد، از خاک و آب گرفته تا تنوع زیستی گیاهان، به گونه‌ای که هر بخش سالم باشد و با سایر بخش‌ها به خوبی کار کند. این روش سلامت خاک و کیفیت آب را بهبود می‌بخشد، تنوع زیستی را افزایش می‌دهد، مصرف آب را بهینه می‌کند و تأثیر ورودی‌های شیمیایی را کاهش می‌دهد. به علاوه، تاب‌آوری مزارع در برابر تغییرات اقلیمی افزایش می‌یابد و با ارتقای عملکرد و کیفیت محصولات، بهره‌وری اقتصادی کشاورزان نیز بهبود می‌یابد. در چارچوب این رویکرد، تمرکز بر BMPs به گونه‌ای است که همزمان برای محیط‌زیست و اقتصاد کشاورز سودآور باشند. روش‌هایی مانند کشت پوششی، حفظ ریشه‌های زنده، کاهش شخم، چرای تناوبی و تنوع کشت نمونه‌های عملی آن هستند.

کشت پوششی، حفظ ریشه‌های زنده و حداقل اختلال در خاک

یکی از اصلی‌ترین دلایل کاشت کشت پوششی، جلوگیری از فرسایش خاک است. حفظ ریشه‌های زنده در طول سال به مقابله با مشکلات خاک و آفات کمک می‌کند و ترکیب گونه‌ها و انتخاب نوع کشت باید بر اساس شرایط اقلیمی، تناوب زراعی و فشارهای آفات و بیماری‌ها انجام شود. کاهش اختلال در خاک با استفاده از شخم عمودی، ردیف‌بندی و کاشت بدون شخم، سلامت و ساختار خاک را حفظ می‌کند و فرسایش را کاهش می‌دهد.

ادغام دام و چرای تناوبی

در PEI، بسیاری از زمین‌های سیب‌زمینی با محصولات علوفه‌ای پیشین آماده می‌شوند، اما بخش زیادی از این زمین‌ها تنها شخم یا مالچ می‌شوند. پروژه Living Lab[3] در حال بررسی تأثیر چرای تناوبی با گاوهای گوشتی پیش از کشت سیب‌زمینی بر سلامت خاک، انتشار گازهای گلخانه‌ای، عملکرد محصول و نتایج اقتصادی است. این اقدام همچنین به تقویت همکاری میان تولیدکنندگان گاو و مزارع سیب‌زمینی برای بهره‌مندی متقابل و تعیین ارزش کود حیوانی، علوفه و کاه کمک می‌کند.

تنوع کشت و مدیریت دقیق مزرعه

تنوع کشت دارای ارزش عملکردی و اقتصادی است. ترکیب‌های متنوع کشت پوششی و تنوع در زمان‌بندی کشت، حفظ گرده‌افشان‌ها و تحقیقات بر کشت مخلوط نخود، خردل و کاملینا، نمونه‌هایی از این رویکرد هستند. مدیریت سایت‌محور و تلفیقی آفات با استفاده از هوش مصنوعی و پهپادها، به شناسایی به موقع ویروس‌ها، پیش‌بینی نیاز به قارچ‌کش‌ها و پایش سلامت محصول کمک می‌کند.

مشارکت دولت، دانشگاه و کشاورزان

برنامه‌های علمی، داده‌محور و مشارکتی که با کشاورزان طراحی شده‌اند، سرعت پذیرش روش‌های پایدار را افزایش می‌دهند. تمرکز بر نتایج برنده-برنده برای کشاورز و محیط زیست، استفاده از بهترین روش‌های مدیریتی که ساده و در عین حال عملی باشند و همچنین ارائه منابع آموزش و ترویج کافی، مهم‌ترین عوامل موفقیت در مسیر رشد پایدار مزارع هستند. فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی، رباتیک و مدیریت سایت-محور، ابزارهایی برای بهبود عملکرد و کاهش ریسک‌ها هستند، اما جایگزین تجربه و تصمیم‌گیری هوشمند کشاورزان نمی‌شوند.

درس‌آموخته‌هایی برای ایران

باید تأکید کرد که ایران و کانادا از نظر منابع طبیعی، به‌ویژه منابع آب، قابل مقایسه نیستند. ایران با یکی از شدیدترین بحران‌های آب در جهان روبه‌روست؛ کاهش بارندگی‌های مؤثر، برداشت بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی، افت سطح سفره‌های آب و شور شدن خاک‌ها، خشک‌شدن رودخانه‌ها پایداری تولید را به‌شدت تهدید می‌کند. از سویی دیگر، رویکرد ناپایدار در تولید محصولات کشاورزی در طی سال‌های گذشته، عدم توجه به حاصلخیزی خاک و چرخه طبیعی آب، از عوامل اصلی در ایجاد شرایط فعلی و بحران آب است. در شرایط کنونی، آب به عامل اصلی تعیین‌کننده در امنیت غذایی و توسعه تبدیل شده است و به همین دلیل، مسیر پایداری در ایران پیچیده‌تر و حساس‌تر از بسیاری کشورهای دیگر است، با این حال، باید پذیرفت که حرکت به سمت استفاده پایدار از منابع آب و کشاورزی پایدار، تنها راهکار موجود حفاظت از منابع طبیعی، مواجهه با بحران آب و افزایش تاب‌آوری در بخش کشاورزی است. بررسی عملکرد کشورهای پیشرو در پایداری نشان می‌دهد، در صورتی می‌توان این رویکرد را به کار گرفت که در کنار اصول مدیریتی و زیست‌محیطی، اقتصاد پویا، دسترسی به فناوری‌های نوین و نظام حمایتی مؤثر وجود داشته باشد.

توسعه زیرساخت‌های داده‌محور، گسترش فناوری‌های هوش مصنوعی، حسگرهای هوشمند، سامانه‌های پایش از راه دور و ماشین‌آلات دقیق می‌تواند به بهبود تصمیم‌گیری، افزایش بهره‌وری و حفاظت از منابع آب و خاک کمک کند. در کنار آن، سیاست‌های حمایتی نظیر بیمه‌های کشاورزی، تسهیلات هدفمند و بازارهای پایدار خرید محصول، انگیزه کشاورزان برای اجرای BMPs و روش‌های کشاورزی باززاینده را به‌طور قابل توجهی افزایش می‌دهد، در واقع، پایداری زمانی تحقق می‌یابد که علم، اقتصاد و فرهنگ کشاورزی هم‌راستا شوند.

در ایران، حرکت به سمت کشاورزی پایدار زمانی محقق می‌شود که اقتصاد توانمند و پویا در کنار دانش علمی و تجربه قرار گیرد، تنها با وجود یک اقتصاد پایدار، کشاورزان انگیزه و توان اجرای روش‌های پایدار و باززاینده را خواهند داشت، منابع آب و خاک به شکل مؤثرتری مدیریت می‌شوند و مسیر کاهش بحران آب و امنیت غذایی همزمان هموار خواهد شد. در چنین شرایطی، پژوهش، سیاست و تجربه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و کشاورزان به شرکای فعال در فرآیند تصمیم‌گیری و اجرای راهکارهای پایدار تبدیل می‌شوند، به گونه‌ای که هم بهره‌وری اقتصادی افزایش یابد و هم منابع طبیعی محافظت شوند.

پی‌نوشت

۱. چارچوب R4 مدیریت پایدار کوددهی، شامل چهار اصل «منبع درست، میزان درست، زمان درست و محل درست» است. هدف آن افزایش بازده محصول و کاهش اثرات منفی زیست‌محیطی کوددهاست. برای مثال، کشاورز گندم ابتدا با آزمایش خاک، نوع مناسب کود را انتخاب می‌کند، مقدار دقیق مورد نیاز محصول را اعمال می‌کند، در زمان رشد فعال گیاه کوددهی می‌کند و آن را در محل مناسب نزدیک ریشه قرار می‌دهد. این اقدام باعث برداشت محصول با کیفیت بالا، کاهش هدررفت کود و کاهش آلودگی محیط زیست می‌شود.

۲. BMPs (Best Management Practices) یا «بهترین روش‌های مدیریتی»، مجموعه‌ای از اقدامات علمی و اجرایی است که برای بهبود بهره‌وری مزرعه و کاهش اثرات منفی زیست‌محیطی طراحی می‌شود. BMPs می‌توانند شامل مدیریت مواد مغذی، کنترل فرسایش، استفاده بهینه از منابع آبی، کشت پوششی، تناوب زراعی، کاهش شخم و یا ادغام دام و گیاه باشند. هدف اصلی این روش‌ها، ایجاد توازن بین پایداری اقتصادی و حفاظت از محیط زیست است.

۳. Living Lab یک رویکرد ملی و منطقه‌ای برای کشاورزی پایدار و مشارکتی در کانادا است که توسط وزارت کشاورزی و صنایع غذایی کانادا (Agriculture and Agri-Food Canada) و شرکای محلی اجرا می‌شوند. این پروژه‌ها کشاورزان، پژوهشگران و نهادهای دولتی را گرد هم می‌آورند تا شیوه‌های مدیریتی مؤثر، کاهش اثرات زیست‌محیطی، بهبود سلامت خاک و کیفیت آب و افزایش بهره‌وری اقتصادی را در شرایط واقعی مزرعه آزمایش و توسعه دهند.

شرایط بدخیم انرژی

سیاست‌گذار برای پایان دادن به ناترازی برق چه مسیری در پیش بگیرد؟

چکیده

هنوز تابستان به پایان نرسیده مسئولان وزارت نیرو نگران هستند که نیروگاه‌ها با کسری گاز مواجه شوند و دوباره تولید برق با مشکل مواجه شود.



علیرضا اسدی

مدیر گروه پژوهشی آینده‌نگاری و سیاست‌پژوهی پژوهشگاه نیرو

چرا باید خواند:

مقصر ناترازی انرژی به خصوص برق در کشور مصرف زیاد است یا نبود سیاست‌گذاری درست، این متن پاسخ می‌دهد؟

مقدمه

شـــاید کمتر مســـئله‌ای در عرصه عمومی ایران مانند خاموشی‌ها و ناترازی برق باشد که هم برای سیاست‌گذار و هم برای شهروندان به‌عنوان یک چالش روزمره و در عین حال راهبردی تبدیل به مطالبه‌ای پایدار شده باشد. تجربه تاریخی نشـــان می‌دهد که کشور در دهه‌های گذشـــته توانایی فنی و ســـازمانی لازم برای مدیریت کمبود برق را داشته و حتی در مقاطعی به صادرکننده برق در منطقه بدل شـــده است. با این حال، بازگشت و تشـــدید پدیده ناترازی برق در ســـال‌های اخیر این پرسش را مطرح می‌ســـازد که چرا ساختار حکمرانی و سیاست‌گذاری نتوانســـته‌اند بار دیگر این مسئله را به‌صورتی پایدار پوشـــش دهند. پاسخ به این پرسش نیازمند گـــذر از چارچوب تحلیل فنی-تکنوکراتیک و پذیرش این دیدگاه است که ناترازی برق در ایران بیش از آنکه صرفاً یک مشکل مهندسی-سازمانی باشد، یک «مسئله بدخیم سیاســـتی» است که وجوه اقتصادی، نهادی، سیاســـی، اجتماعی و زیست‌محیطی را پیوند می‌دهد. این نوشـــتار در شش بخش به تبیین تئوری مرتبط با مســـائل بدخیم در سیاست‌گذاری عمومی، تحلیل مصداقی ناترازی برق در ایران، نقد راهکارهای جاری و ارائه چارچوب حل نهادی-سیاستی می‌پردازد و در نهایت مجموعه‌ای از پیشنهادهای اجرایی مبتنی بر حکمرانی شبکه‌ای و گذار تدریجی را به‌عنوان مسیر ممکن ارائه می‌کند.

مسائل بدخیم در سیاست‌گذاری عمومی

ادبیات سیاست‌گذاری عمومی مرزبندی میان مسائل «خوش‌خیم» و «بدخیم» را برای فهم تفاوت شیوه‌های مداخله ارائه کرده است. مسائل خوش‌خیم، معمولاً تعریف‌پذیرند، علل آن‌ها قابل شناســـایی است و راه‌حل‌هایی فنی یا مدیریتی مشخصی وجود دارد که می‌توان اثربخشی آن‌ها را سنجید. در مقابل، مسائل بدخیم دارای ویژگی‌هایی بنیادین‌اند که شامل ابهام در تعریف مســـئله، تعدد و تضاد ذی‌نفعان، هم‌پوشانی علل اقتصادی و اجتماعی، نبود یک راه‌حل قطعی و تولید مداوم پیامدهای جانبی در پی هر اقدام است.

این ماهیت ســـاختاری ایجاب می‌کند که راهبردهای ســـنتی مبتنی بر عقلانیت بروکراتیک و طراحی از بالا ناکارآمد شـــوند. از منظر نظری، مواجهه با مســـائل بدخیم مستلزم کاربرد رویکردهای پیچیدگی‌محور است؛ رویکردهایی که مستلزم درک مسئله در چهارچوب سیستم‌های پیچیده است و نیازمند نوعی سیاست‌گذاری تکاملی، حکمرانی شبکه‌ای و توجه به پویایی‌های اجتماعی است. درک مسئله با ویژگی‌های یک سیستم پیچیده بیانگر آن است که روبط بین متغیرها خطی نیست و عوامل متعددی باهم بصورت چند بعدی در رابطه هستند و تغییر یک عامل موجب تغییراتی در یک سامانه از متغیرها می‌شود که نهایتاً اهداف سیاست گذار را مخدوش می‌کند.

«سیاســـت‌گذاری تکاملی» فرآیندی از آزمون، پایـــش و اصلاح تدریجی را توصیه می‌کند که می‌تواند از هزینه‌های برگشـــت‌ناپذیر و ریسک سیاست‌های خطای گسترده بکاهد. «حکمرانی شـــبکه‌ای» نیز ضرورت ایجاد سازوکارهای تعاملی و مشارکتی میان بازیگران دولتی، خصوصی، علمی و جامعه مدنی را برای تولید تعریف مشترک مسئله و انسجام اقدام‌ها برجسته می‌سازد. در نهایت، توجه به عدالت و توزیع هزینه‌ها شرط لازم پذیرش اجتماعی و مشروعیت سیاست‌هاست؛ زیرا بدون جبران مؤثر خسارت‌های توزیعی، اصلاحات ساختاری صرفاً منجر به مقاومت اجتماعی و تشدید بی‌اعتمادی خواهد شد.

ناترازی برق به عنوان مسئله‌ای بدخیم

ناترازی برق در ایران نمونه‌ای بارز از مسئله بدخیم است؛ چراکه مرزهای مسئله مبهم و متغیر اســـت، ذی‌نفعان از دولت مرکزی تا شرکت‌های توزیع، صنایع بزرگ، کشاورزان، خانوارها و فعالان محیط‌زیســـت ذی‌نفعانی متفاوت با منافع گاه متضادند، و علل شامل سیاست‌های یارانه‌ای تاریخی، ساختارهای قیمتی، ضعف ســـرمایه‌گذاری بلندمدت، ناکارآمدی شبکه، محدودیت منابع گاز برای نیروگاه‌های حرارتی و تغییرات اقلیمی است (جدول ۱).

جدول ۱ - ویژگی‌های ناترازی برق به عنوان مسئله‌ای بدخیم

ناترازی برق	ویژگی مسئله بدخیم
حتی در تعریف «ناترازی» اختلاف وجود دارد: کمبود تولید؟ ناکارآیی تولید؟ رشد مصرف غیرمنطقی؟ یا قیمت‌گذاری نادرست؟	تعریف مبهم
عوامل متعددی درگیرند: یارانه انرژی، ضعف بهره‌وری، سوخت نیروگاه‌ها، سیاست صنعتی، اقلیم، تحریم، فرهنگ مصرف و ...	چندعاملی بودن
دولت، بخش خصوصی، وزارت نفت، صنایع بزرگ، کشاورزان، خانوارها و محیط‌زیست؛ هرکدام منافع و ترجیحات متفاوتی دارند.	تعارض ذی‌نفعان
هیچ راه‌حلی (مثلاً ساخت نیروگاه یا افزایش قیمت برق) به‌تنهایی پاسخ‌گو نیست؛ هرکدام پیامد سیاسی یا اجتماعی دارند.	راه‌حل قطعی ندارد
الگوهای مصرف، رشد فناوری، تغییرات اقلیمی و ساختار اقتصادی دائماً در حال تغییرند.	پویایی زمانی
هر سیاستی می‌تواند پیامد جدیدی بسازد (مثلاً افزایش تعرفه باعث نارضایتی عمومی شود، یا احداث نیروگاه با کمبود سوخت مواجه است).	پیامدهای جانبی

علاوه بر این، هر سیاست یک بعدی که بصورت یک اقدام فنی یا اقتصادی بدون در نظر گرفتن بافتار مسئله و شبکه عوامل مطرح شود می‌تواند پیامدهای جدیدی ایجاد کند؛ آنچنانکه در ســـال‌های اخیر مجموعه‌ای از این سیاست‌های مطرح و حتی به اجرا هم

اگرچه ایده بازار برای معامله «صرفه‌جویی» از نظر فنی پیشرفته است، اما اجرای موفق آن مستلزم داده‌های دقیق، شفافیت، اعتماد نهادی و نهادهای ناظر کارآمد است -شروطی که در محیط سیاستی ناپایدار یا فاقد حکمرانی شبکه‌ای به‌سختی فراهم می‌آیند. در نبود این زیرساخت‌ها، بازارها به‌جای هدایت رفتار به سمت کارایی، می‌توانند زمینه رانت و تضعیف اعتماد عمومی شوند.

درآمده است اما در دستیابی به هدف و رفع ناترازی‌ها ناکام بوده است.

برای درک بهتر، به چند نمونه از راهکارهای فنی-بوروکراتیک که در سال‌های اخیر مطرح و اجرا شده‌اند اشـــاره می‌شود. سیاست «حذف یارانه‌ها و آزادسازی قیمت برق» بر این فرض اســـتوار بود که افزایش قیمت مصرف را کاهش و سرمایه‌گذاری را تشویق می‌کند؛ اگرچه با ابلاغ قانون مانع زدایی در اجرا، تاحدی یارانه‌ها در بخش‌هایی کاهش و قیمت‌ها افزایش یافت، تقاضا همچنان رشد کرد و ناترازی پابرجا ماند. این شکست ریشه در ساده‌ســـازی مسئله دارد؛ آزادسازی قیمت بدون اصلاح نظام رفاه، تغییرات فناوری و ایجاد بازارهای مکمل مالی و ظرفیت‌ســـاز، صرفاً فشار بر اقشار آسیب‌پذیر را افزایش و اعتماد عمومی را تضعیف می‌کند.

راه‌حل «توسعه نیروگاه‌های تجدیدپذیر توسط بخش خصوصی» نیز با منطق افزایش عرضه و کاهش فشـــار بر دولت پیشنهاد شد، اما در عمل به دلیل ناپایداری سیاست‌ها، کمبود بازار مالی توسعه‌یافته، ریسک قراردادی و تحریم‌ها، جذب سرمایه پایدار محقق نشد و بخش دولتی ناگزیر به بازگشت برای سرمایه‌گذاری شد. «راه‌حل برق خودتامین صنایع» نیز در نگاه اول راهگشـــا بود، ولی این اقدام‌های موضعی انگیزه اصلاح شبکه عمومی را کاهش داده و شکاف توزیعی میان مصرف‌کنندگان صنعتی و خانگی را عمیق‌تر کرد؛ در نتیجه مسئله از ناترازی عرضه به ناترازی نهادی و توزیعی تبدیل شد.

پیشنهاد «بازار بهینه‌ســـازی و گواهی صرفه‌جویی» نمونه‌ای دیگر است: اگرچه ایده بازار برای معامله «صرفه‌جویی» از نظر فنی پیشرفته است، اما اجرای موفق آن مستلزم داده‌های دقیق، شـــفافیت، اعتماد نهادی و نهادهای ناظر کارآمد است -شروطی که در محیط سیاستی ناپایدار یا فاقد حکمرانی شبکه‌ای به‌سختی فراهم می‌آیند. در نبود این زیرساخت‌ها، بازارها به‌جای هدایت رفتار به سمت کارایی، می‌توانند زمینه رانت و تضعیف اعتماد عمومی شوند.

این مجموعه از راهکارها که در سال‌های اخیر برای مقابله با ناترازی برق به‌کار گرفته شده که عمدتاً از منطق عقلانیت اداری یا اقتصاد ساده سازی شده بازار نشأت گرفته‌اند در عمل محکوم به شکســـت بودند. تحلیل تجربی این مداخلات نشان می‌دهد که هر یک در شـــرایط بومی ایران با محدودیت‌ها و پیامدهای جانبی جدی روبه‌رو شـــده‌اند. آزادسازی تعرفه‌ها بدون جبران هدفمند و بدون توسعه بازارهای مالی مکمل نتوانسته تقاضای مصرف را به‌نحو معناداری کاهش دهد و در عین حال اعتماد عمومی و مشروعیت سیاست‌گذار را تضعیف کرده است. تکیه به بخش خصوصی برای توسعه تجدیدپذیرها در محیط سیاستی غیرقابل پیش‌بینی و با ریسک‌های قراردادی بالا و محدودیت‌های ارزی، جذب سرمایه را محدود ساخته و دولت را وادار به بازگشت به سرمایه‌گذاری مستقیم کرده است. برق خودتأمین صنایع اگرچه فشار لحظه‌ای بر شبکه را کاهش می‌دهد اما انگیزه اصلاحات ساختاری را تضعیف کرده و موجب تشدید نابرابری توزیعی شده است. طراحی بازار بهینه ســـازی و گواهی صرفه‌جویی در نبود نهادهای صحه‌گذار قدرتمند، شفافیت اطلاعاتـــی و اندازه‌گیری دقیق، به‌جای ایجاد بهره‌وری، زمینه‌های رانت و کاهش اعتماد عمومی را فراهم آورده است. به‌عبارت کلان، ناکامی این راهکارها را باید در فقدان نهادها و بازارهای مکمل، کوتاه‌مدت‌نگری سیاست‌گذاران، افق‌های زمانی سیاسی محدود و ناتوانی در ایجاد پذیرش اجتماعی جست‌وجو کرد؛ چرا که بسیاری از این اقدامات بر فرض وجود پیش‌نیازهای نهادی و بازار استوارند که در عمل فراهم نبوده‌اند.

رویکرد مورد نیاز حل مسائل بدخیم سیاستی

برای مواجهه مؤثر با مسائل بدخیم باید چارچوبی تلفیقی پذیرفته شود که عناصر تفکر سیستمی، سیاست‌گذاری تکاملی، حکمرانی شبکه‌ای و عدالت‌محوری را با هم ترکیب کند. در سطح تحلیلی، نخستین گام بازشناسی رسمی مشکل به‌عنوان مسئله بدخیم و ایجاد توافق میان نهادهای حکمرانی و گروه‌های ذینفع در جامعه بر سر تعریف مشترک مســـئله است. بدون این توافق، اقدامات پراکنده و نامنسجم خواهند ماند. دوم، طراحی سیاست‌ها باید مبتنی بر پایلوت‌های منطقه‌ای و آزمایش‌های کنترل‌شده باشد تا شواهد محلی تولید و مبنای تصمیم‌گیری فراهم آید؛ این رویکرد هزینه‌های سیاست‌های کلان و برگشت‌ناپذیر را کاهش می‌دهد و امکان یادگیری نهادی را فراهم می‌آورد. سوم، توسعه نهادهای میانی و بازارهای مکمل از جمله بازار ظرفیت، ابزارهای تأمین مالی بلندمدت و سازوکارهای پوشش ریسک قراردادی ضروری است، زیرا بدون بازارهای مکمل، اصلاحات قیمتی یا تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی محقق نخواهد شد. چهارم، حکمرانی شبکه‌ای به‌معنای ایجاد هســـته‌های مشارکتی متشکل از نخبگان فنی، اقتصاددانان، نمایندگان بخش خصوصی و مدنی است که مسئولیت طراحی، پایش و تعدیل سیاست‌ها را به‌عهده گیرند. پنجم، هر سیاست باید با مکانیسم‌های شفاف پاسخ‌گویی و تضمین عدالت توأم باشـــد تا هزینه‌های گذار به صورت عادلانه توزیع گردد و پذیرش اجتماعی تأمین شود. سرانجام، سرمایه‌گذاری در زیرساخت داده‌محور، از جمله کنتورهای هوشمند و سامانه‌های MRV، شرط لازم برای بازارهای کارایی و طراحی سیاست‌های مبتنی بر شواهد است.

حل مسئله ناترازی برق از منظر حکمرانی مسائل بدخیم

حل ناترازی برق در ایران مستلزم یک راهبرد جامع، مرحله‌ای و مبتنی بر یادگیری است که ابتدا بازشناسی رسمی مسئله به‌عنوان یک مسئله بدخیم را دنبال کند تا زمینه اجماع نهادی فراهم آید و نقش‌ها و مسئولیت‌ها شفاف شوند. در ادامه، در چهارچوب حکمرانی شبکه‌ای، تشکیل یک «هسته مشارکتی» شامل گروه‌های ذی‌نفع کلیدی، دولت، بخش خصوصی، نهادهای پژوهشی و جامعه مدنی ضروری است تا برنامه‌ریزی‌های سیاستی را بر مبنای شواهد و سناریوهای مختلف هدایت کند. سیاست‌های تعرفه‌ای باید به‌صورت مرحله‌ای و مشروط اجرا شوند؛ یعنی افزایش تعرفه‌ها تنها در مناطقی و گروه‌هایی اعمال شـــود که ســـازوکارهای حمایتی و ظرفیت‌های اندازه‌گیری فراهم است، و برای اقشار آسیب‌پذیر جبران هدفمند و شفاف فراهم شود تا پذیرش اجتماعی از بین نرود. هم‌زمان باید بازارهای مکمل طراحی و راه‌اندازی شوند؛ بازار ظرفیت برای تضمین سرمایه‌گذاری در توان پیک، ابزارهای مالی و صندوق جبران شکاف (VGF) انرژی برای جبران شکاف درآمد وهزینه‌های ســـرمایه‌ای جذب منابع خصوصی، و مکانیسم‌های پوشش ریسک قراردادی برای کاهش عدم قطعیت‌های سرمایه‌گذاران از جمله این موارد است. تقویت استقلال و ظرفیت رگولاتوری، شفاف‌سازی قراردادها و اعلان داده‌های شبکه به‌صورت عمومی از دیگر الزامات اســـت که ریسک سیاستی را کاهش و سرمایه‌گذاری را تسهیل می‌کند. در بعد فناوری و داده، استقرار گسترده کنتورهای هوشمند و پلتفرم‌های مدیریت انرژی، همراه با توسعه استانداردهای MRV، پیش‌شرط هر بازار کارایی و طراحی مبتنی بر شواهد است. اجرای پایلوت‌های منطقه‌ای در حوزه‌های مدیریت تقاضا، خوشه‌های انرژی تجدیدپذیر و بازار گواهی صرفه‌جویی باید با چارچوب‌های ارزیابی مستقل همراه باشد تا نتایج قابل تعمیم و مقیاس‌پذیر استخراج شود. عدالت‌محوری باید محور سیاست‌ها باشد؛ برنامه‌های جبران هدفمند، پروژه‌های بازتوانی ساختمان‌ها و حمایت از دسترسی اقشار کم‌درآمـــد به تکنولوژی‌های بهینه‌کننده مصرف باید هم‌زمان با اصلاحات تعرفه‌ای اجرا شود تا گذار اجتماعی‌پذیر شود. نهایتاً، کاهش ریسک‌های بین‌المللی از طریق بهبود روابط دیپلماتیک، استفاده از نهادهای چندجانبه مالی و انعقاد قراردادهای فناوری با تضمین‌های مالی می‌تواند هزینه سرمایه را کاهش و دسترسی به فناوری‌های نوین را تسهیل کند.

جمع‌بندی

ناترازی برق در ایران چالشی فراگیر و چندبعدی است که راه‌حل‌های ساده و تک‌بعدی قادر به حل آن نیستند. ضرورت تغییر نگاه سیاست‌گذاری از عقلانیت خطی بروکراتیک به چارچوب‌های پیچیدگی‌محور و پذیرش حکمرانی شبکه‌ای و سیاست‌گذاری تکاملی امری بدیهی اســـت. برنامه‌ریزی موفق برای کاهش ناترازی مستلزم ایجاد وفاق نهادی، طراحی پایلوت‌ها و یادگیری مســـتمر، تقویت نهادهای حکمرانـــی و بازارهای مکمل، اســـتقرار زیرساخت داده‌محور و تضمین عدالت توزیعی است. این مسیر نه سریع است و نه بی‌هزینه، اما تنها چارچوبی اســـت که می‌تواند امکان گذار تدریجی به سامانه‌ای با اطمینان تأمین بالاتر، عدالت اجتماعی بیشـــتر و تحمل کمتر ناپایداری را فراهم آورد. سیاست‌گذاران باید آماده پذیرش پیچیدگی، به‌کارگیری ابزارهای نوین سیاستی و تعهد به فرایند یادگیری نهادی باشند تا از این طریق بتوان امید به کاهش خاموشی‌ها و احیای توان تولید و توزیع برق کشور را بازیابید.

آبخوان‌ها فریاد می‌زنند

چشم‌اندازی برای تغییر؛ از مدیریت تا عدالت آبی



سروش طالبی اسکندری

پژوهشگر آب

۴۷۰ دشت از ۶۰۹ دشت کشور که تقریباً شامل تمامی دشت‌های دارای آبخوان قابل‌توجه است، ممنوعه شده‌اند. اغلب رودها و تالاب‌ها با معضل کم‌آبی و آلودگی مواجه شده‌اند و فرونشست نیز خطری رو به گسترش برای مناطق مسکونی و زیرساخت‌ها است. امسال این وضعیت با کاهش فشار و قطعی آب شرب در شهرهای بزرگ و به ویژه تهران حس‌پذیرتر از سالیان قبل شده است

«وضعیت آب چگونه است؟»، «چه اتفاقی قرار است بیفتد؟» و «چه کارهایی باید کرد؟»؛ این‌ها سؤالاتی است که جامعه ایران به‌طور روزمره با آن سروکار دارد. یکی دو دهه قبل، مواجهه با کم‌آبی در گوشه و کنار ایران امری آشنا بود؛ اگرچه شاید برای شهرهای بزرگ یا مناطق پرآب کشور، دور از ذهن تلقی می‌شد. اما اکنون این بحران، به‌صورت خزشی و آرام، هرچه بیشتر برای بخش‌های گسترده‌تری از کشور، چالش‌آفرین شده است. آبخوان‌ها با سرعت رو به تخلیه هستند و بر آب‌های سطحی نیز اغلب بیش از متوسط آورد سالانه‌شان بارگذاری شده است.

۴۷۰ دشت از ۶۰۹ دشت کشور که تقریباً شامل تمامی دشت‌های دارای آبخوان قابل‌توجه است، ممنوعه شده‌اند. اغلب رودها و تالاب‌ها با معضل کم‌آبی و آلودگی مواجه شده‌اند و فرونشست نیز خطری رو به گسترش برای مناطق مسکونی و زیرساخت‌ها است. امسال این وضعیت با کاهش فشار و قطعی آب شرب در شهرهای بزرگ و به ویژه تهران حس‌پذیرتر از سالیان قبل شده است. با گسترش و تشدید بحران آب، متخصصان بیش از پیش پاسخ‌هایی به سؤالات جامعه می‌دهند. جامعه‌ای که مسأله آب برایش غیرقابل کتمان شده، مخاطب این پاسخ‌ها است و جدی‌تر از هر زمان دیگری آن را دنبال می‌کند. حال می‌توان ارزیابی کرد که این دست پاسخ‌ها که با تکرار مکرر، گاهی تبدیل به کلیشه شده‌اند، چقدر توانسته‌اند در فراهم آوردن راه‌هایی جدید برای مدیریت منابع آب موفق باشند؟

پاسخ به پرسش‌های بالا، متأثر از این است که پیش از آن نحوه رسیدن به وضعیت کنونی چگونه صورت‌بندی و ترسیم شده باشد. موضوعی که پای تاریخ را در توضیح وضعیت باز می‌کند. موضوع قابل نقد، این است که پاسخ‌های پیشین به این مساله، موضوع را به عاملیت نخبگان و اراده‌گرایی آن‌ها محدود کرده‌اند. طبق این نگرش به تاریخ، نخبگان، سیاست‌گذاران و متخصصان، اراده آن‌ها برای تصمیم‌گیری و محقق کردن آن و پیامدهای تصمیمات و اقداماتشان (همچون سیاست‌ها، قوانین و هزینه‌کرد بودجه‌ها) وضعیت را به این شکل کنونی درآورده‌اند. گویی اراده‌ای در بالا و در خلاء ناشی از آرزوها یا منافع شکل گرفته و همان به لایه‌های زیرین تحمیل شده و به شکلی که بوده به اجرا درآمده است. سیاست‌هایی مثل حفر چاه، سدسازی، انتقال آب، خودکفایی و بارگذاری صنایع بزرگ و کشاورزی پرآب‌بر در مرکز کشور مبتنی بر تصمیمات نخبگان توضیح داده می‌شود. جنبه‌ای دیگر از این روایت، گذشته پیشامدرن را وضعیتی ثابت و بی‌مناقشه توصیف می‌کند. به نحوی که، وضعیت بهره‌برداری از آب تا دهه ۱۳۴۰ به‌صورت دموکراتیک، عادلانه و پایدار بود تا اینکه از این زمان با ورود دولت به آن، شرایط دگرگون شد و نهایتاً با تصمیمات اشتباه بعدی پس از انقلاب، کار به این جایی رسید که اکنون هستیم. این نگاه محدود به عاملیت نیروها در رسیدن به وضعیت فعلی موجب می‌شود که مسیرهای تغییر نیز منحصراً به کنش نخبگان، تصمیم‌گیری از بالا و ابلاغ آن به پایین، تغییر قوانین و سیاست‌ها، تغییر ساختار سازمانی ادارات متولی آب و... واگذار شود. رویکردی که در احیای دریاچه ارومیه نیز به‌طور کامل تجربه شد.

اما اگر نیروهای مؤثر بر رسیدن به وضعیت کنونی را متکثرتر از نخبگان بدانیم، تاریخ چگونه روایت خواهد شد و چه امکان‌هایی برای تغییر وضعیت کنونی برای آینده‌ای پایدارتر و عادلانه‌تر پیش رویمان باز می‌شود؟ در این تاریخ جای جدیدی برای دیدن شرایط مادی خلق و تحقق ایده‌ها، پیش‌آمدها، روندهای جهانی، جبرهای سیاسی و نحوه کنشگری مادیت‌هایی همچون تکنولوژی باز می‌شود. تصمیمات سیاستی در بستری معین و در شرایط مادی زمانه خود ممکن شده‌اند؛ حتی شاید گریزناپذیر بوده‌اند. این تصمیمات برای اجرایی شدن با وساطت‌هایی مواجه بوده‌اند که آن‌ها را به شکل‌هایی که در ابتدا قصدنشده بودند، ترجمه کرده‌اند، پیش برده‌اند و اجرایی کرده‌اند. دستیابی به چنین شناختی مستلزم فرا رفتن از مدل‌هایی جهان‌شمول برای توصیف واقعیت خودمان است. ما نیازمند تحلیلی انضمامی، لایه‌لایه، تاریخی و بسترمند هستیم. بدین شکل می‌توان تاریخ آب و نحوه رسیدن به وضعیت کنونی را به شکلی پیچیده‌تر توضیح داد و جزئیات بیشتری را وارد آن کرد. جزئیاتی که شیطان در آن خفته است و اکنون در برابر طرح‌های ساده‌اندیشانه ما بیدار و مانع می‌شود.

تاریخ تمدن در سرزمین ایران با چالش و منازعه برای دستیابی به آب همراه بوده است. کم‌آبی از یک سو قحطی و گرفتاری به بار می‌آورد و از سویی دیگر تکاپو و نزاع برای دنبال آب رفتن و دستیابی به آن. مالکان و زارعان برای کشت‌وکار و آبیاری هم باید به جنگ طبیعت می‌رفتند و هم سایر رقیبانی که آن‌ها نیز به دنبال آب مورد نیازشان، راه آن را بر سایرین سد می‌کردند. آرشیوهای تاریخی به خوبی این زحمت‌ها و منازعات را در سال‌های پیش از دهه ۱۳۴۰ در رودخانه‌های مختلفی همچون زاینده‌رود، سفیدرود، قمرود، کر، کرج، جاجرود، حبله‌رود، قره‌چای و... نشان می‌دهد. این آرشیوها همچنین نشان‌دهنده نقش‌هایی است که بسته به زمانه و شرایط هر رودخانه، ادارات مربوط به آب (وزارت مالیه و داخله تا پیش از ۱۳۲۰ و پس از آن وزارت کشاورزی و بنگاه مستقل آبیاری) برای برقراری نظم در برابر شورش‌ها، خراجستانی و ترقی ثروت ملی به کمک استحصال و توزیع بهتر آب عمل می‌کردند.

از اواخر قاجار، آشنایی جامعه و دولت ایران با تکنولوژی‌های جدیدی که در مستعمراتی همچون هندوستان، عراق، مصر و ترکستان، آب سطحی و زیرزمینی را استحصال می‌کرد، تخیل دسترسی به تکنولوژی برای حل مشکلات کم‌آبی را فراهم آورد. اما تحقق همه جانبه تکنولوژیک شدن آب، چند دهه به تعویق افتاد. از دهه ۱۳۴۰ تکنولوژی‌های جدید همچون تلمبه، چاه و سدهای بزرگ شرایط جدیدی را برای فائق آمدن بر گرفتاری بزرگ گذشته فراهم می‌کرد.

به مدد این تکنولوژی‌ها تصور شد که دیگر نیاز نیست با مصائب

چندصدایی شدن مطالبات آبی، به ویژه صدادار شدن گروه‌هایی که پیش از این ناشنیده بوده‌اند، همچنین یافتن راه‌هایی برای به صدا درآمدن و شنیده شدن محیط‌زیست، دستیابی به نظریه‌هایی چندصدایی برای تغییر را فراهم می‌کند.

گذشته سروکله زد. با نوید دوران جدید، آن‌چه از نظم گذشته باقی مانده بود (همانند سازه‌های قدیمی بهره‌برداری آب، قواعد قدیمی تقسیم آب، نظام ارباب رعیتی و...) کهنه دانسته می‌شد و تمایل و امکان کنار گذاشتن آن به وجود آمد. به نظر می‌رسید انسان بر طبیعت چیره شده است. در همین زمان نیز این پرسش وجود داشت که در شرایط جدید سهولت دسترسی به آب، چه کسانی حق دارند آب مصرف کنند؟ دولت موظف بود برای این امر قواعد نظارتی را تنظیم کند. اما نیرویی که در جهت دسترسی عمومی به آب فراهم شده بود خودش پاسخ این سؤال را با حفر چاه‌های متعدد و شیوه‌های استحصال متنوع از آب‌های سطحی ارائه می‌داد. به ویژه در مقطع انقلاب اسلامی که مستقر نشدن بوروکراسی جدید موجب کاهش نظارت‌ها شده بود و همچنین وعده‌های زدودن مقررات دست‌وپاگیر و توسعه کشت‌وکار برای محرومیت‌زدایی و خودکفایی داده می‌شد، دستیابی به آب بیشتر محقق می‌شد.

عمده نوستالژی‌ها درباره دشت‌های همه سبز و نهرهای همه جاری مربوط به سال‌های دهه ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۰ است که با کمک تکنولوژی دسترسی به آب گسترده شده بود. از اواخر دهه ۱۳۷۰ به تدریج در مناطقی از کشور مشخص شد که تصور وجود آب کافی برای هر گونه مصرفی، اشتباه بوده است و سرزمین نمی‌تواند به این میزان آب برای ما فراهم کند. اکنون با استمرار و تشدید مواجهه دوباره با کم‌آبی، مجدداً با شرایطی مواجه شده‌ایم که نظم قبلی امکان ادامه‌دار بودن ندارد و ضرورت تغییر به خوبی حس شده است. اگر زودتر از اکنون راه‌هایی برای این تغییر یافت شده بود، شاید می‌توانست با درد کمتری صورت گیرد. جای تأسف است که راهی برای تغییر، شیوه‌هایی بدیل برای توسعه کم‌آب و امکان‌هایی برای اعمال کنترل بر مصارف آب به نفع محیط‌زیست، فراهم نیاوردیم. اضطرار می‌تواند لحظه‌ای برای ذکر مصیبت باشد؛ اما همچنان فرصتی است برای تلاش جمعی و سخت‌کوشانه نظری و اجرایی برای یافتن بدیل.

تأمین آب جدید (با طرح‌هایی ژول‌ورنی همچون انتقال از دریا یا آب ژرف) حداقل با چشم‌انداز تکنولوژیک امروز توهمی است و تنها برای دلخوش کردن یا منافع اقتصادی و سیاسی کاربرد دارد. آن‌چه قطعی است این است که ما آب کمتری برای مصرف داریم و باید کمتر مصرف کنیم. موکول کردن تغییراتی خودآگاه در مصرف آب به آینده‌ای نامعلوم، به این معنی خواهد بود که خود طبیعت کم‌آبی را به ما تحمیل خواهد کرد. جبر طبیعت ما را ناچار خواهد کرد که به سرعت مصارفمان را به میزان تجدیدپذیری منابع آبی تعدیل کنیم. اما اگر این تعدیل را صرفاً به جبر طبیعت واگذار کنیم، هیچ تضمینی وجود ندارد که شیوه‌های دسترسی و بهره‌برداری از آب عادلانه، بهره‌ور و پایدار باشد. بنابراین ما نیاز به نظریه‌ای برای تغییر داریم که توسعه‌مان را مبتنی بر درک این کمبود در نظر بگیرد، مشخص کند چه گروه‌هایی و چگونه قرار است کمتر مصرف کند و در ازای آن چه راه‌هایی برای رفاه و توسعه پیش‌رویشان قرار می‌گیرد و چه شیوه‌های پایداری برای تأمین نیازهای ضروری و اولویت‌دار جمعیت امکان‌پذیر است. بدین معنا نظریه بیش از آن که صرفاً فعالیتی آکادمیک باشد، توافقی نسبی برآمده از صداهای متکثری است که امکان نمایان شدن زاویه دیدهای مختلف را فراهم می‌کند.

تغییر عامدانه و خودآگاه در مسیر به جریان درآمدن آب همراه با دردهای بسیار و هزینه‌های سیاسی و اجتماعی فراوان است. این دردها و هزینه‌ها، نیروهای اجتماعی زیادی در برابر تغییر ایجاد می‌کند.

اکنون نیز آب عرصه اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی متعددی شده است که باید با کمال میل آن‌ها را به فال نیک گرفت. اهمیت این جنبش‌ها و قدرت آن‌ها را نباید دست‌کم گرفت. نحوه به مصرف در آمدن آب به ویژه در کشاورزی، شکل‌های بسیار متنوعی از دانش و قدرت در مقیاس‌های بسیار خرد دارد که امکان مقاومت در برابر تصمیمات دولت را فراهم می‌آورد.

جنبش‌های اجتماعی چشم‌های جامعه برای هرچه‌بیشتر دیده شدن ریزه‌کاری‌هایی هستند که بر نحوه به‌جریان در آمدن آب تأثیر می‌گذارد و فرصت‌هایی را برای شفافیت فراهم می‌آورند. از سویی دیگر چندصدایی شدن مطالبات آبی، به ویژه صدادار شدن گروه‌هایی که پیش از این ناشنیده بوده‌اند، همچنین یافتن راه‌هایی برای به صدا درآمدن و شنیده شدن محیط‌زیست، دستیابی به نظریه‌هایی چندصدایی برای تغییر را فراهم می‌کند. به این امید که هرچه بیشتر پیچیدگی‌ها و فرصت‌های برابری گشوده شود. دفاع از جنبش‌های کشاورزی، محیط‌زیستی و به‌طور کلی حقوق آب، به این معنی نیست که چنین مطالبات و خواسته‌هایی تماماً حق و منزه از هر تبعیض و ناپایداری هستند. بلکه هر گروهی از منظر خود مطالبه مربوط به آب را مطرح می‌کند. هیچ گروه محلی، تخصصی، علمی، دولتی و... نیز نمی‌تواند ادعای بی‌طرفی را درباره موضوع چندوجهی آب مطرح کند. دستیابی به مسیری برای حرکت به سوی پایداری و عدالت در آب تنها از خلال باز گذاشتن امکان طرح صداهای مختلف در جامعه ممکن می‌شود. این موضوع مستلزم پرهیز از نگاه امنیتی به مطالبه‌گری‌های آبی و تلاش برای مولد کردن آن‌ها در مسیر دستیابی به راهکار و صورت‌بندی نظری آن‌ها برای چنین هدفی است.

تأمین آب جدید (با طرح‌هایی ژول‌ورنی همچون انتقال از دریا یا آب ژرف) حداقل با چشم‌انداز تکنولوژیک امروز توهمی است و تنها برای دلخوش کردن یا منافع اقتصادی و سیاسی کاربرد دارد. آن‌چه قطعی است این است که ما آب کمتری برای مصرف داریم و باید کمتر مصرف کنیم. موکول کردن تغییراتی خودآگاه در مصرف آب به آینده‌ای نامعلوم، به این معنی خواهد بود که خود طبیعت کم‌آبی را به ما تحمیل خواهد کرد



بریکس، از نماد سیاسی تا فرصت واقعی توسعه

فرصت‌ها و الزامات همگرایی اقتصادی



آیدا ابونبی

پژوهشگر اقتصادی

چرا باید خواند:
عضویت ایران در بریکس تنها یک تصمیم نمادین نیست؛ بلکه گامی استراتژیک برای ورود فعال‌تر به شبکه قدرت‌های نوظهور اقتصادی است. شناخت سازوکارها و نهادهای بریکس، به‌ویژه بانک توسعه و شورای کسب‌وکار، برای درک فرصت‌های واقعی ایران در حوزه مالی، انرژی، فناوری و کشاورزی ضروری است.

اهمیت بریکس (BRICS؛ کشـــورهای برزیل، روسیه، هند، چیـــن و آفریقای جنوبی که با پیوســـتن ایران، امارات، مصر، اتیوپی و عربســـتان سعودی به بریکس پلاس گسترش یافته است) در اقتصاد سیاسی بین‌الملل فزاینده است. این نهاد که دربرگیرنده طیفی از قدرت‌های کلیدی نوظهور است به تدریج به سوی همگرایی پیش می‌رود. تأســـیس نهادهای مالی را می‌توان مهم‌ترین موفقیت بریکس در پیشـــبرد همگرایـــی و مهم‌ترین مزیت آن در شرایط کنونی برای کشورهایی دانست که درخواست عضویت در آن را مطرح کرده‌اند. چند دسته پیامد احتمالی ژئواکونومیک ناشی از عضویت ایران در بریکس را می‌توان به شرح زیر تشریح کرد:

الف) تقویت همکاری‌های اقتصـــادی: ایران به عنوان عضو دائمی بریکس روابط اقتصادی نزدیک‌تری با سایر کشورهای عضو خواهد داشت که می‌تواند به تدریج به افزایش فرصت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری منجر شود. این همکاری می‌تواند بخش‌های مختلفی از جمله انرژی، تولید، کشاورزی و فناوری را شامل شود. مشارکت ایران در بریکس می‌تواند دسترسی به بازارهای جدید و منابع بالقوه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را فراهم کند.

ب) تنوع‌بخشی به شرکای اقتصادی: پیوستن به بریکس به ایران این امکان را می‌دهد که شرکای اقتصادی خود را فراتر از شرکای فعلی متنوع کند. کشورهای بریکس مجموعاً بیش از ۳ میلیارد نفر جمعیت دارند که بالقوه بازار مصرف گسترده‌ای را برای کالاها و خدمات ایرانی فراهم می‌کند. این تنوع وابســـتگی ایران به مجموعه محدودی از شرکای تجاری را کاهش داده و تاب آوری اقتصادی آن را افزایش می‌دهد.

پ) تقویت نفـــوذ منطقه‌ای: عضویت ایران در بریکس باعث ارتقای نفوذ منطقه‌ای و جایگاه ژئوپلیتیکی آن می‌شود. این امر زمینه‌ای را برای ایران فراهم می‌کند تا با اقتصادهای نوظهور تعامل داشته باشد و در شکل دادن به امور اقتصادی و سیاســـی جهانی اعمال نفوذ کند. علاوه بر این، ایران به عنوان یکی از اعضای بریکس می‌تواند فعالانه در طرح‌های منطقه‌ای شرکت و به توسعه همگرایی منطقه‌ای کمک کند

ت) دسترسی به منابع تأمین مالی: بانک توسعه جدید (NDB) و ترتیبات ذخیره احتمالی (CRA) بریکس راه‌هایی را برای تأمین مالی پروژه‌های توسعه‌ای فراهم می‌کند. با عضویت در بریکس، ایران به منابع مالی این نهادها برای حمایت از توسعه زیرساخت‌ها، پروژه‌های انرژی و سایر بخش‌های اولویت‌دار بالقوه دسترسی پیدا می‌کند. این حمایت مالی می‌تواند به رفع بخشـــی از نیازهای توسعه‌ای ایران و به رشد اقتصادی بلندمدت آن کمک کند. البته دسترســـی ایران به منابع این نهادها در شرایط تحریمی دشوار خواهد بود. پیش شرط منتفع شدن ایران از منابع مالی این نهاد که مهم‌ترین مزیت عینی عضویت در آن محسوب می‌شود کاهش تحریم‌های مالی علیه کشور و پذیرش استانداردهای تعاملات مالی بین‌المللی در قالب سازوکارهای FATF است.

ث) همکاری و امنیت انرژی: ایران یک تولیدکننده بزرگ نفت و گاز است و عضویت آن در بریکس می‌تواند همکاری نزدیک‌تر در حوزه انرژی و ابتکارات امنیت انرژی را تقویت کند. کشورهای بریکس، به ویژه چین و روسیه، نیازهای انرژی قابل توجهی دارند و به طور بالقوه می‌توانند با ایران در زمینه‌هایی مانند اکتشاف انرژی، تولید و توسعه زیرساخت‌ها همکاری کنند. این همکاری بخش انرژی ایران را ارتقاء می‌بخشد و راه‌هایی را برای تنوع صادرات فراهم می‌کند.

ج) پیشرفت‌های فناوری: کشورهای بریکس به پیشرفت‌های خود در فناوری و نوآوری در پهنه جهان در حال توسعه شهره‌اند. مشارکت ایران در بریکس می‌تواند تبادل دانش، انجام پروژه‌های تحقیقاتی مشترک و انتقال فناوری را تسهیل کند و ایران را قادر می‌سازد تا قابلیت‌های فناورانه و رقابت‌پذیری خود را در بخش‌های مختلف افزایش دهد. این امر می‌تواند به نوسازی اقتصادی ایران و کاهش شکاف‌های تکنولوژیک با سایر کشورها کمک کند

چ) تجارت و رفع تحریم‌ها: ایران با تحریم‌های شـــدید ایالات متحده مواجه اســـت که دسترسی این کشور به بازارهای جهانی و سیستم‌های مالی را محدود کرده است. در عین حال با فعال شـــدن مکانیسم ماشه این روند پیچیده‌تر نیز می‌شود. عضویت در بریکس می‌تواند اهرم‌های بیشتری را در مذاکرات بین‌المللی به ایران بدهد و به طور بالقوه منجر به کاهش اثرات برخی تحریم‌ها شود. قدرت و نفوذ جمعی کشورهای بریکس ممکن است بستری برای دفاع از منافع اقتصادی ایران و کاهش محدودیت‌های تجاری فراهم کند.

ح) دسترســـی به ابتکارات کشاورزی و امنیت غذایی: کشـــورهای بریکس همکاری فزاینده‌ای را در زمینه کشاورزی و امنیت غذایی صورت داده‌اند. ایران با بخش کشاورزی متنوع خود می‌تواند در پرتو تبادل دانش، از بهترین شیوه‌ها و ابتکارات مشترک با هدف افزایش بهره‌وری کشاورزی، تولید و توزیع مواد غذایی بهره‌مند شود. این همکاری می‌تواند به اهداف امنیت غذایی ایران و تقویت بخش کشاورزی آن کمک کند.

در ادامه سه نهاد کلیدی بریکس که بستر مناسبی برای بهره‌برداری در اختیار ایران قرار می‌دهند بررسی می‌شود:

ترتیبات ذخیره مشروط (احتمالی) بریکس*

یکی از نهادهای کلیدی که همگرایی مالی میان کشورهای عضو را توسعه داده، ترتیبات ذخیره احتمالی بریکس است. قرارداد ذخیره مشروط بریکس در سال ۲۰۱۴ به منظور ارائه کمک‌های مالی به کشورهای بریکس که با مشکلات تراز پرداخت‌ها مواجه می‌شوند، ایجاد شـــد. منابع این توافق در مجموع ۱۰۰ میلیارد دلار اســـت و بودجه آن توســـط کشورهای عضو بریکس تأمین می‌شود. هر کشور عضو مقدار توافق شده‌ای از ارز خود را به صندوق کمک می‌کند، که مجموعاً منابع CRA را تشکیل می‌دهد.

هدف اولیه CRA ارائه یک شبکه ایمنی مالی برای کشورهای بریکس در مواقع استرس اقتصادی است. هدف کلیدی آن حفظ ثبات مالی اعضا و تقویت انعطاف پذیری آنها در برابر شوک‌های خارجی است. در صورت بروز مشکلات در تراز پرداخت‌ها یا بحران‌های مالی، کشور عضو می‌تواند از CRA درخواست کمک مالی کند. CRA پشتیبانی نقدینگی را از طریق صدور وام‌های کوتاه‌مدت، عمدتاً به دلار آمریکا به کشور درخواست‌کننده ارائه می‌کند. شرایط و ضوابط وام‌های ارائه‌شده توسط CRA از طریق توافق متقابل بین کشور درخواست کننده و CRA تعیین می‌شود. شرایط وام معمولاً شامل شرایط بازپرداخت، نرخ بهره و هرگونه شرایط سیاست مرتبط یا اقدامات اصلاحی است.

CRA دارای دو دســـته تسهیلات برای رفع نیازهای مختلف کشورهای عضو است.

شورای کسب و کار بریکس بستری را برای فعالان حوزه کسب و کار کشورهای بریکس فراهم می‌کند تا بتوانند شبکه‌سازی، تبادل نظر و زمینه‌های مشارکت‌های بالقوه را بررسی کنند. این سازمان رویدادهای مختلفی مانند کنفرانس‌ها، سمینارها و انجمن‌های تجاری را سازماندهی می‌کند که در آن کارآفرینان و نمایندگان صنعت می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار و فرصت‌های تجاری را کشف کنند

تســـهیلات احتیاطی به کشورها این امکان را می‌دهد که به عنوان یک اقدام پیشگیرانه به منابع مالی دسترســـی داشته باشند، حتی اگر در حال حاضر با مشکلات مالی فوری روبرو نباشند. تسهیلات غیر احتیاطی به کشورهایی که در حال حاضر با مشکلات تراز پرداخت‌ها مواجه هستند، ارائه می‌شود. هر کشور عضو بر اساس سهم خود در CRA دارای حداکثر حد وام مورد توافق اســـت. این میزان از طریق فرمولی تعیین می‌شود که اندازه اقتصاد کشور و ذخایر آن را در نظر می‌گیرد. ساختار حاکمیتی CRA شامل یک شورای حکام است که متشکل از وزرای دارایی و روسای بانک مرکزی کشورهای بریکس است. شورای حکام بر عملیات CRA نظارت می‌کند و در مورد کمک‌های مالی تصمیم می‌گیرد. CRA برای تکمیل ترتیبات مالی بین‌المللی موجود، مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) طراحی شده است. هدف آن ارائه سطح جدیدی از حمایت مالی برای کشورهای عضو، به ویژه اقتصادهای نوظهور و کاهش اتکای آنها به مؤسسات مالی خارجی در طول بحران اســـت. ایجاد قرارداد ذخیره مشـــروط بریکس نشان دهنده تعهد کشورهای بریکس به افزایش همکاری‌های مالی و کمک‌های متقابل است.

بانک توسعه بریکس

تأسیس بانک توسعه بریکس بی شک مهم‌ترین اقدام این گروه در راستای نقش‌آفرینی مشترک و همگرای این کشورها در اقتصاد جهانی به شمار می‌آید. بانک توسعه بریکس در سال ۲۰۱۴ برای تأمین مالی پروژه‌های زیرساختی در کشورهای بریکس و سایر بازارهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه تأسیس شد. این بانک دارای سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلاری است و دفتر مرکزی آن در شانگهای چین قرار دارد. بانک دارای پنج عضو مؤسس است که هر کدام ۲۰ درصد سهام بانک را در اختیار دارند. بانک توسعه جدید همچنین عضویت بنگلادش، امارات متحده عربی و مصر را تأیید کرده است. عملیات وام دهی بانک توســـعه جدید بر پروژه‌های زیربنایی در بخش‌های حمل و نقل، انرژی، آب و فاضلاب، فن آوری اطلاعات و ارتباطات و زیرساخت‌های اجتماعی متمرکز است. شرایط وام بانک توسعه جدید عموماً نسبت به شرایط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انعطاف‌پذیرتر است. این بانک همچنین به کشورهای در حال توسعه با سطح درآمد پایین وام‌های آسان ارائه می‌دهد. بانک توسعه بریکس یک موسسه نسبتاً جدید است، اما بالقوه می‌تواند نقش مهمی در توسعه همگرایی کشورهای بریکس و سایر کشورهای در حال توسعه ایفا کند. تمرکز بانک بر پروژه‌های زیربنایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا این پروژه‌ها برای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه ضروری هستند.

شورای کسب و کار بریکس

شـــورای کسب و کار بریکس در ســـال ۲۰۱۲ برای ارتقای تجارت و سرمایه‌گذاری بین کشـــورهای بریکس راه‌اندازی شد. این شورا متشـــکل از نمایندگانی از جوامع تجاری کشورهای بریکس است. شورای کســـب و کار بریکس انجمنی برای رهبران تجاری از کشـــورهای بریکس برای بحث و تبادل نظر و ترویج تجارت و ســـرمایه‌گذاری بین این کشورها است. این شورا در سال ۲۰۱۲ تأسیس شد و متشکل از ۲۵ کارآفرین برجسته اســـت که سهم هر یک از کشـــورهای عضو ۵ نفر است. این نهاد دو بار در سال تشکیل جلسه می‌دهد و گزارش نهایی در اجلاس سران به رهبران بریکس ارائه می‌شود. وظایف کلیدی این شورا عبارتند از:

- **ارتقای تجارت و سرمایه‌گذاری:** هدف شورای کسب و کار بریکس افزایش تجارت و جریان ســـرمایه‌گذاری در میان کشـــورهای بریکس با شناسایی و رفع موانع و تنگناهایی است که مانع همکاری اقتصادی می‌شوند. این شورا کشورهای عضو را تشویق می‌کند تا محیط کسب و کار مطلوبی ایجاد کنند و دسترسی به بازار را برای فعالان اقتصادی بهبود بخشند.
- **شبکه‌سازی کسب و کار:** این شورای کسب و کار بریکس بستری را برای فعالان حوزه کسب و کار کشورهای بریکس فراهم می‌کند تا بتوانند شبکه‌سازی، تبادل نظر و زمینه‌های مشارکت‌های بالقوه را بررســـی کنند. این سازمان رویدادهای مختلفی مانند کنفرانس‌ها، سمینارها و انجمن‌های تجاری را سازماندهی می‌کند کـــه در آن کارآفرینان و نمایندگان صنعـــت می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار و فرصت‌های تجاری را کشف کنند.
- **حمایت از سیاست‌ها:** شـــورا با ارائـــه توصیه‌هایی به دولت‌های عضو بریکس، به حمایت از سیاســـت‌ها می‌پردازد. حوزه‌های اولویت‌دار برای همکاری و اقدامات سیاستی را پیشنهاد می‌کند که می‌تواند تجارت و سرمایه‌گذاری را تسهیل کند. تصمیمات این شورا نشان‌دهنده منافع جامعه کسب و کار است و پیشنهادهایی را در چارچوب‌های نظارتی و سیاستی برای تقویت رشد اقتصادی ارائه می‌دهد.
- **توسعه پروژه‌های مشترک:** شورا فعالانه از توسعه پروژه‌ها و ابتکارات مشترک در میان کشورهای بریکس حمایت، حوزه‌های بالقوه همکاری را شناسایی و پروژه‌های تجاری در بخش‌هایی مانند توسعه زیرساخت، انرژی، تولید، کشاورزی، فناوری و نوآوری را ترویج می‌کند. این شـــورا به اهالی کسب و کار در اجرای پروژه کمک می‌کند.
- **به اشتراک گذاری دانش:** شورا به‌اشتراک‌گذاری دانش و تبادل بهترین تجربیات در بین کشورهای عضو را تسهیل و انتشار اطلاعات در مورد روندهای بازار، فرصت‌های سرمایه‌گذاری و مقررات تجاری را ترویج می‌کند. این شورا همچنین با مؤسسات تحقیقاتی و اندیشـــکده‌ها برای انجام تحقیقات در مورد همگرایی اقتصادی در کشورهای بریکس همکاری می‌کند.
- **کارگروه‌های بخشی:** شورا گروه‌های کاری بخشی را برای تمرکز بر صنایع خاص یا بخش‌های مورد علاقه دوجانبه ایجاد می‌کند. این گروه‌ها در بحث‌ها، تحقیقات و ابتکارات مشـــترک برای تعمیق همکاری در بخش‌هایـــی مانند مالی، تولید، کشاورزی، انرژی، فناوری و غیره شرکت و توصیه‌ها و پیشنهادهایی را برای تقویت همکاری‌های بخش خاص ارائه می‌کنند.

به طور کلی، شورای کســـب و کار بریکس نقش مهمی در تسهیل همکاری اقتصادی بین کشورهای عضو دارد. هدف آن تقویت روابط اقتصادی و ترویج رشد پایدار در بلوک بریکس با تقویت تجارت، سرمایه‌گذاری و مشارکت‌های تجاری است. پیوستن به این نهاد فرصت‌های مهمی برای تعامل اعضای اتاق ایران با بخش خصوصی کشورهای عضو فراهم می‌آورد. مشارکت فعال در نشست‌های شورای کسب و کار بریکس مسیر بهینه بهره‌گیری از ظرفیت‌های بریکس برای توسعه تعاملات بین‌المللی اتاق ایران است.

* Contingent Reserve Arrangement

نکته‌هایی که باید بدانید

- **شورای کسب و کار بریکس نقش مهمی در تسهیل همکاری اقتصادی بین کشورهای عضو دارد. هدف آن تقویت روابط اقتصادی و ترویج رشد پایدار در بلوک بریکس با تقویت تجارت، سرمایه‌گذاری و مشارکت‌های تجاری است. پیوستن به این نهاد فرصت‌های مهمی برای تعامل اعضای اتاق ایران با بخش خصوصی کشورهای عضو فراهم می‌آورد.**
- **هدف شورای کسب و کار بریکس افزایش تجارت و جریان سرمایه‌گذاری در میان کشورهای بریکس با شناسایی و رفع موانع و تنگناهایی است که مانع همکاری اقتصادی می‌شوند. این شورا کشورهای عضو را تشویق می‌کند تا محیط کسب و کار مطلوبی ایجاد کنند و دسترسی به بازار را برای فعالان اقتصادی بهبود بخشند.**
- **شورای کسب و کار بریکس فعالانه از توسعه پروژه‌ها و ابتکارات مشترک در میان کشورهای بریکس حمایت، حوزه‌های بالقوه همکاری را شناسایی و پروژه‌های تجاری در بخش‌هایی مانند توسعه زیرساخت، انرژی، تولید، کشاورزی، فناوری و نوآوری را ترویج می‌کند. این شورا به اهالی کسب و کار در اجرای پروژه کمک می‌کند.**

ایزو و آینده حکمرانی سازمانی*

بررسی نقش کمیته ISO/TC 309 سازمان ایزو در همگرایی استانداردهای جهانی حکمرانی، تطابق و گزارش‌دهی پایداری



ندا کردونی
مشاور مسئولیت اجتماعی
اتاق بازرگانی تهران

چکیده

در سال‌های اخیر، با گسترش چشمگیر استانداردها، چارچوب‌های گزارش‌دهی و مقررات ملی در حوزه پایداری، سازمان بین‌المللی استانداردسازی (ایزو)[1] خود را در مواجهه با محیطی پیچیده و چندلایه دید، محیطی که استاندارد و چارچوب‌های فراوان دارد و البته همراه با این واقعیت که ایزو تا حد زیادی جایگاه خود را به عنوان سازمان مرجع استانداردسازی در حوزه پایداری و ESG از دست داده بود. در این فضای مملو از الزامات و استانداردهای مختلف که هماهنگی میان نهادهای گوناگون و جلوگیری از موازی‌کاری به چالشی اساسی بدل شده است، ایزو در تلاش است تا در مسیر تعهدات خود به توسعه پایدار و جایابی دقیق الزامات و استانداردهایی برای این حوزه، ضمن تسهیل فرآیندهای مرتبط با پایداری و گزارش‌دهیESG، نقش کلیدی و محوری خود را به‌عنوان مرجع بین‌المللی استانداردسازی در حوزه پایداری و تجارت مسئولانه تقویت و احیا کند.

کمیته فنی ISO/TC ۳۰۹ نقش راهبری و هدایت این فرآیند را از منظر حکمرانی سازمانی بر عهده دارد. این کمیته با تمرکز بر اصول شفافیت، پاسخ‌گویی، اخلاق و مدیریت ریسک، تلاش می‌کند چارچوب‌هایی را توسعه دهد که به سازمان‌ها در یکپارچه‌سازی الزامات پایداری در ساختار حکمرانی و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک کمک کند.

تجارت پایدار و مسئولانه: حکمرانی، پاسخگویی، مدیریت آثار

در سطح جهانی، نظام گزارش‌دهی و افشا (به اشتراک گذاری)[2] اطلاعات مرتبط با پایداری و یا ESG (ابعاد زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی) وارد مرحله‌ای تازه از استانداردسازی، همگرایی و الزام‌آور شدن شده است. در این مسیر، الزام به ممیزی بیرونی گزارش‌ها و انتشار داده‌ها به‌صورت دیجیتالی نیز به‌سرعت در حال گسترش است. نهادهای بین‌المللی متعددی در شکل‌دهی به این نظام نوین نقش محوری دارند؛ از جمله هیئت بین‌المللی استانداردهای پایداری[3]، گروه مشورتی گزارشگری مالی اروپا[4]، کمیسیون بورس و اوراق بهادار آمریکا[5]، کارگروه افشای مالی مرتبط با طبیعت[6]، کارگروه افشای مالی مرتبط با اقلیم[7] و ابتکار جهانی گزارش‌دهی.[8] هر یک از این چارچوب‌ها، بسته به نوع مخاطب خود، اعم از سرمایه‌گذاران یا ذی‌نفعان چندگانه، اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند، اما همگی در جهت افزایش شفافیت، پاسخ‌گویی و پایداری بنگاه‌ها حرکت می‌کنند.

در پنج سال گذشته و با توجه به تنوع فراوان استانداردها، چارچوب‌ها و الزامات ملی و بین المللی، تلاش‌هایی صورت گرفته است تا با ادغام و یکپارچگی سریع مقررات و استانداردهای پایداری از سردرگمی و پیچیدگی مسیر پایداری برای سازمان‌ها کاسته شود. تأسیس هیئت ISSB توسط بنیاد IFRS، تدوین استانداردهایESRS توسط EFRAG در اروپا نمونه‌هایی از این تحول‌اند. ویژگی‌های کلیدی نظام جدید گزارش‌دهی شامل هم‌پوشانی مقررات، دیجیتالی‌شدن فرآیند افشا، و حسابرسی/ راستی آزمایی اجباری اطلاعات پایداری است. این روند، نشان‌دهنده حرکت به‌سوی ساختاری بین المللی است که در آن، اطلاعات زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی با همان دقت و اعتبار اطلاعات مالی مدیریت و افشا می‌شود.

در سطح سیاست‌گذاری و تنظیم‌گری نیز، مفهوم پایداری، فراتر از گزارش‌دهی و افشا، به‌تدریج و در پیوند با اصول حکمرانی جهانی نهادینه می‌شود. نهادهایی مانند، G20،OECD، IFC، IOSCO و FSB اصول جدیدی در زمینه تاب‌آوری و پایداری سازمانی تدوین کرده‌اند. هم‌زمان، کشورهایی همچون بریتانیا، اتحادیه اروپا، نیوزیلند و چین الزامات افشای مبتنی بر چارچوب‌های TCFD و TNFD را به‌صورت اجباری در قوانین خود گنجانده‌اند. در اروپا، دستورالعمل گزارشگری پایداری شرکتی[9] پیشرفته‌ترین نمونه از این الزامات است و دامنه مسئولیت شرکت‌ها را به کل زنجیره ارزش گسترش داده است. این روند قانون‌گذاری در حال حاضر به گسترش مسئولیت نهادهای حاکم و مدیران شرکت‌ها برای تضمین پایداری، شفافیت و ارزیابی بایسته[10] در تمام مراحل فعالیت‌های اقتصادی بنگاه منجر شده است. نمونه‌های آن شامل الزام به افشای انتشار گازهای گلخانه‌ای در سه دامنه (Scope ۱, ۲, ۳) و تدوین مقررات مربوط به ارزیابی بایسته در پایداری شرکتی[11] در کمیسیون اروپاست.

شتاب این تحولات بیش از هر چیز ناشی از وضعیت بحرانی محیط‌زیست و جدی شدن شکاف‌های اجتماعی، فقر و بحران‌های انسانی است. بر اساس گزارش‌های علمی بین‌المللی، فعالیت‌های انسانی از مرزهای چندین آستانه اکولوژیکی فراتر رفته و تلاش‌ها برای کاهش آثار منفی هنوز کافی نیست. با این حال، بسیاری از چارچوب‌ها و استانداردهای کنونی صرفاً داده‌های کمی ارائه می‌دهند و فاقد تحلیل‌های هنجاری و زمینه‌ای‌اند که نشان دهد آیا یک فعالیت واقعاً پایدار است یا خیر و آیا اقدامات مدیریتی در یک چشم‌انداز گسترده‌تر به درستی در مسیر توسعه پایدار قرار دارد یا خیر؟ ازاین‌رو، آینده گزارش‌دهی پایداری نیازمند تلفیق داده‌های کمی با تحلیل‌های کیفی و تفسیری خواهد بود. امری که نیاز به یکپارچگی روندها و فرآیندها، اجماع بر واژگان و مفاهیم و البته شیوه‌های مشخص ارزیابی و صحت سنجی دارد.

این تحولات در محیط حاکم بر کسب و کار و فعالیت سازمانی سبب شده است که ارزیابی عملکرد سازمان‌ها به‌طور فزاینده‌ای بر اساس مدل‌های خلق ارزش یکپارچه انجام می‌شود که فراتر از بازده‌های مالی سنتی شود، شکلی از سنجش که تنها بر محور بررسی و ارزیابی صورت‌های مالی بود. این روند فرا-مالی شدن رصد و سنجش فعالیت‌های سازمانی که با تغییر انتظارات ذی‌نفعان و افزایش داده‌های دیجیتال درون و میان سازمان‌ها و زنجیره‌های ارزش آن‌ها تقویت شده است نیاز به همگرایی‌های جدی‌تر حول محور حکمرانی خوب سازمانی، رفتار اخلاقی در کسب و کار و سرپرستی مسئولانه[12] مدیران و راهبران سازمانی را در سازمان‌ها و بنگاه‌های اقتصادی جدی‌تر کرده است. این نیازهای جدی و اهمیت تعهدات سازمانی به توسعه پایدار سبب شده است که سازمان ایزو با بازنگری در بخشی از فعالیت‌های خود، به ویژه حول فعالیت‌های مجزایی که در گذشته انجام داده است، مانند استاندارد سازی در حوزه مسئولیت اجتماعی سازمانی، استانداردهای محیط زیست و...، در پی ایجاد ساختاری منسجم، همگرا و یکپارچه باشد که نه تنها رقیبی برای استانداردها و چارچوب‌های تخصصی این حوزه نیست بلکه در تلاش است به عنوان مکمل، پیاده سازی آن استانداردها، ارزیابی اطلاعات افشا شده و ادغام ESG در فرآیندهای سازمانی را تسهیل کند.

در چنین فضایی است که حکمرانی سازمانی در محور توجه سازمان ایزو قرار گرفته است:: شکل ویژه‌ای از حکمرانی که به مدیریت، استفاده و ارتباط مؤثر داده‌ها و اطلاعات عظیم سازمانی متکی است. در جایی که سرمایه‌گذاران، نهادهای تنظیم‌گر و سایر ذی‌نفعان خواهان افزایش مستمر سطح افشای داده‌های مرتبط با عملکرد پایدار و ESG[13] هستند و در محیطی که ریسک‌ها و اهمیت تطابق در آن وارد مرحله‌ای تازه شده است، یک سازمان تنها در صورت یک مدیریت و راهبری یکپارچه، تصمیم‌گیری‌های مشارکتی و ذی نفع محور و حکمرانی آگاهانه‌تر در کل زنجیره ارزش می‌تواند فعالیتی موفق و رو به رشد داشته باشد.

بدیهی است که تصمیم سازی در این محیط نیاز به جمع‌آوری، کنترل و ممیزی داده‌های متنوعی دارد. به دلیل تنوع و فرا-مالی شدن، مدیریت و راهبری در سازمان نیازمند رویکردهای نوین در ساختار سازمانی و فناوری اطلاعات است تا از شفافیت و یکپارچگی

ایزو اما تنها به استاندارد سازی در خصوص مفاهیم و اصول حکمرانی و زمینه سازی برای پاسخگویی سازمانی بسنده نکرده است. این سازمان به هدفی فراتر از پاسخگو کردن سازمان‌ها می‌اندیشد. چرا که شواهد علمی نشان می‌دهد که پیامدهای منفی شیوه‌های متعارف و ناپایدار حکمرانی سازمانی برای مدت‌ها بدون نظارت و راهبری رها شده بود.

داده‌هایی دارد که برآمده از ریسک‌ها و فرصت‌های محیط زیستی، اجتماعی و حکمرانی است و تأثیر مالی معناداری بر سازمان‌ها دارند. به همین دلیل ما با گسترش دامنه وظایف مدیران برای پوشش ابعاد مختلف زنجیره ارزش سازمانی روبرو هستیم.

در این میان، نقش استانداردهای ایزو -به‌ویژه استانداردهای مرتبط با کمیته فنی- TC309 این است که به شرکت‌ها، سازمان‌ها و به شکل خاص مدیران و راهبران در پیاده‌سازی و نظارت بر چارچوب‌های حکمرانی سازمانی کمک کند تا بتوانند الزامات قانونی، نظارتی و داوطلبانه را برآورده کنند. کمیته TC309 در فضایی که در آن انتظارات از سازمان‌ها و مسئولیت مدیران سازمانی، بیش از پیش بر پایه سه محور کلیدی:ESG شاخص‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی، GRC حکمرانی، مدیریت ریسک و تطابق، و اهداف توسعه پایدار سازمان ملل متحد[۱۴] قراردارد، مأموریت یافته است که دستورالعمل‌ها، چارچوب‌ها و ابزارهای عملیاتی‌ای را توسعه دهد تا به سازمان‌ها در انطباق با الزامات نوظهور افشای ESG و هماهنگی با روندهای جهانی در این زمینه کمک کند.

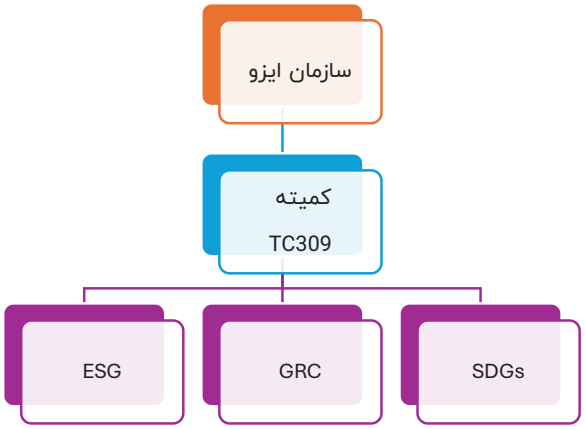

هدف سازمان، سرآغاز تحول در حکمرانی سازمانی

از منظر سازمان بین‌المللی استانداردسازی (ایزو)، هدف سازمان که در استاندارد ایزو ۳۷۰۰۰ به‌عنوان ارزش نهایی خلق‌شده توسط سازمان تعریف شده است، در مرکز حکمرانی سازمانی قرار دارد. در سال‌های اخیر، رویکردها نسبت به این هدف دستخوش تحول اساسی شده‌اند. در گذشته، دیدگاه غالب ــ که با نظریات فریدمن شناخته می‌شود ــ بر بی‌طرفی هنجاری تأکید داشت؛ یعنی تا زمانی که فعالیت‌های شرکت قانونی بود، آثار مثبت یا منفی آن بر جامعه و محیط‌زیست موضوعیتی نداشت. اما امروزه انتظار از سازمان‌ها فراتر رفته است. اکنون از آن‌ها خواسته می‌شود که به‌طور فعال در جهت ایجاد اثرات مثبت برای تمامی ذی‌نفعان گام بردارند و اطمینان دهند که فعالیت‌هایشان، حتی به‌صورت ناخواسته، موجب آسیب به جامعه یا محیط‌زیست نشود. بر اساس چنین رویکردی و از آنجا که حکمرانی سازمانی مستلزم کار آگاهانه و هدفمند بر روی ارزش نهایی سازمان است، این ارزش (هدف سازمان) باید در ارتباطی مستقیم با انتظارات جامعه و حفظ سلامت محیط‌زیست تعریف شود. اینگونه است که سازمان ایزو در تلاش است که توسعه پایدار و مؤلفه‌های ESG (محیط‌زیستی، اجتماعی و حکمرانی) را در قلب استانداردهای حکمرانی سازمانی قرار گیرند و به‌عنوان عناصر بنیادین در راهبری و ارزیابی عملکرد سازمان‌ها نهادینه شوند.

نسبت استانداردهای بین‌المللی حکمرانی سازمانی با سایر قوانین و مقررات

استانداردهای بین‌المللی در حوزه حکمرانی سازمانی در رقابت با کدهای ملی یا بخشی[۱۵] (Sectoral Codes) قرار ندارند. این استانداردها به‌عنوان مقررات داوطلبانه خارجی[۱۶] در نظر گرفته می‌شوند که می‌توانند برای تدوین مقررات داوطلبانه داخلی در سازمان‌ها مورد استفاده قرار گیرند؛ و سازمان را قادر سازند تا از طریق به‌کارگیری رویه‌های مبتنی بر اجماع جهانی و «عملکرد خوب مورد توافق عمومی[۱۷]» با مقررات اجباری ملی یا فراملی نیز همسو شود.

فراتر رفتن از اصول و مفاهیم، به سوی پیاده سازی، پاسخگویی و مدیریت آثار

سازمان بین‌المللی استانداردسازی با تشکیل کمیته تخصصی TC309، در گام نخست تلاش کرد تا مفاهیم و اصول حکمرانی خوب سازمانی را در قالب استاندارد ایزو ۳۷۰۰۰ تدوین و نظام‌مند کند. در ادامه، از طریق این کمیته فنی، ایزو در پی آن است که تا این چارچوب‌ها را توسعه داده و جنبه‌های عملی، اجرایی و نظارتی در حکمرانی سازمانی نیز پوشش دهد. از دیدگاه ایزو، اجرای مؤثر حکمرانی خوب سازمانی، نیازمند نوعی حکمرانی یکپارچه است؛ حکمرانی که بر پایه ساختارهای نیرومند مدیریتی و راهبری بنا شده و حوزه‌های ریسک، انطباق و پاسخ‌گویی را نیز دربر گیرد. چنین ساختاری می‌تواند پاسخ‌گویی مؤثر به الزامات ESG و انتظارات ذی‌نفعان را تضمین کند. به بیان دیگر، ایزو به تبیین صرف مفاهیم و اصول بسنده نکرده، بلکه می‌کوشد با بهره‌گیری از ابزارهای مکملی چون ارزیابی انطباق، اعتبارسنجی و چارچوب‌های عملیاتی، زمینه را برای پیاده‌سازی کارآمد و اثربخش نظام حکمرانی خوب و یکپارچه در سازمان‌ها فراهم سازد تا از این طریق نقش سازمان در توسعه پایدار به شکل مؤثری بهبود یابد. چراکه سازمان‌ها امروزه بایستی نه‌تنها فعالیت‌های روزمره‌ی خود، بلکه نتایج نهایی ارزش‌آفرینی و تأثیرشان بر نظام‌های اجتماعی و طبیعی را نیز بایستی حکمرانی کنند. با محور قرادادن حکمرانی سازمانی، زمینه پاسخگویی سازمانی در برابر دو هدف ایجاد می‌شود: توسعه پایدار و هدف و ارزش محوری سازمان. دو هدفی که از منظر ایزو، دیگر از یکدیگر جدا و مستقل نیستند و بایستی با یکدیگر ادغام شوند.

ایزو اما تنها به استاندارد سازی در خصوص مفاهیم و اصول حکمرانی و زمینه سازی برای پاسخگویی سازمانی بسنده نکرده است. این سازمان به هدفی فراتر از پاسخگو کردن سازمان‌ها می‌اندیشد، چرا که شواهد علمی نشان می‌دهد که پیامدهای منفی شیوه‌های متعارف و ناپایدار حکمرانی سازمانی برای مدت‌ها بدون نظارت و راهبری رها شده بود. این غفلت از پیامدهای منفی حکمرانی در جامعه و محیط زیست و البته نادیده گرفته تحولات بیرونی (اشاره شده در بالا) و تأثیر آن بر فضای ریسک و رقابت سازمانی که موجب تغییر بنیادین در انتظارات ذی‌نفعان نهادی، سرمایه‌گذاران، نهادهای ناظر و قانون‌گذاران شده است، ضرورت فراتر رفتن از شکلی از حکمرانی که تنها در پی «پاسخ‌گویی صرف» است به «مدیریت فعال برای حفظ و بازسازی سرمایه‌های طبیعی و اجتماعی» را ایجاد کرده است.

ابزارها و روش‌های مورد توجه ایزو در زمینه حکمرانی سازمانی به منظور تحقق پاسخ‌گویی همراه با مدیریت آثار فعالیت‌ها، بر اخلاق، خلق ارزش، مدیریت ریسک و تطابق متمرکز است. به بیان دیگر، ایزو تأکید دارد که هیچ‌یک از این مؤلفه‌ها به‌تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه تحقق حکمرانی مؤثر و پایدار مستلزم تعامل نظام‌مند میان آن‌هاست. از منظر ایزو، پاسخ‌گویی واقعی و مدیریت آثار از سوی یک سازمان، تنها زمانی محقق می‌شود که ابزارهای اخلاق، ایجاد ارزش، مدیریت ریسک و تطابق در کنار یکدیگر و در قالب یک حکمرانی یکپارچه مورد توجه قرار گیرند. بر این اساس، سازمان ایزو دو پایه اساسی نقش آفرینی مؤثر سازمان‌ها در مسیر توسعه پایدار را محیط زیست، اجتماع و حکمرانی (ESG) و حکمرانی، ریسک و تطابق (GRC) می‌داند.

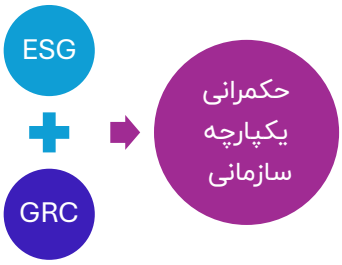

کمیته فنی TC309: ابتکار ایزو برای ساماندهی حکمرانی سازمانی در مسیر توسعه پایدار

کمیته فنی TC309 در سـازمان ایزو یکی از کمیته‌های کلیدی در پیوند میان حکمرانی، تطابق، اخلاق و توسـعه پایدار است. کمیته ایزو/TC 309 با عنوان «حکمرانی سازمان‌ها» مسئول استانداردسازی در حوزه حکمرانی در ارتباط با جنبه‌های راهبری، نظارت (از جمله سیسـتم‌های کنترل داخلی)، و پاسخگویی سازمان‌ها اسـت، تا از این طریق به آینده‌ای پایدار در تمامی حوزه‌های تجارت جهانی، رشد فراگیر و عادلانه، نوآوری، و سلامت و ایمنی دست یابد.

یکی از مهم‌ترین اسـناد منتشر شده توسـط این کمیته، استاندارد حکمرانی سازمانی ایزو ۳۷۰۰/ ۲۰۲۱ است. استانداردی که پایه و اساس فعالیت‌های این کمیته را شکل می‌دهد. این استاندارد تلاش کرده است تا مفاهیم و اصطلاحات را به دقت تعریف کرده و انسجام و تمایز لازم میان مفاهیم و رویه‌ها را در یک چارچوب یکپارچه حکمرانی سازمانی فراهم کند. هدف این استاندارد، تقویت فرهنگ سازمانی، افزایش تاب‌آوری و ارزش‌آفرینی برای پیشبرد تحقق مأموریت سازمان و توسعه پایدار است.

کمیته مذکور در سـال ۲۰۲۳ برنامه راهبردی[18] خود را منتشـر کرده است. این برنامه راهبردی نقشه راه برای تدوین استانداردهایی است که در راستای هدف ایزو/TC 309 یعنی ایجاد اجماع جهانی در مورد حکمرانی برای تحقق توسعه پایدار عمل می‌کنند. بر اساس این برنامه، کمیته TC309 ایزو، سـه محور اصلی را برای اولویت‌بندی فعالیت‌های آینده خود تعیین کرده است:

- **حکمرانی یکپارچه**[19]: بررسـی پیوند آن با انواع مختلف حکمرانی سازمانی از جمله حکمرانی شرکتی و ارتباط آن با کدها و مقررات ملی و بین‌المللی؛
- **سازمان‌های مأموریت‌محور**:[20] تمرکز بر سازمان‌هایی که مأموریت آن‌ها فراتر از منافع درونی است و شامل تاب‌آوری و امکان‌پذیری[21] بلندمدت نیز می‌شود؛
- **تطابق، ریسک و اطمینان‌بخشی**[22]: توسعه حوزه‌های استانداردسازی مرتبط با این سه بُعد و پیوند آن‌ها با ESG برای اطمینان از تصمیم‌گیری اخلاقی، شفاف و پایدار در سازمان‌ها.

حوزه‌های فعالیت کمیته فنی ISO/TC 309

سـاختار فعالیت‌های کمیته را می‌توان در دو حوزه اصلی خلاصه کرد: حکمرانی و مدیریت تطابق.

۱ حکمرانی

در این بخش، محور اصلی استاندارد ایزو ۳۷۰۰۰ است که اصول بنیادین حکمرانی سازمانی را تعیین می‌کند و به‌عنوان چارچوب مرجع برای سایر استانداردها عمل می‌نماید. فعالیت‌های این حوزه در سه سطح متمایز دنبال می‌شود:

- **بخش‌بندی‌هـای موضوعـی و بخشـی**(Sector-Specific Plugins): ارائه دستورالعمل‌های ویژه برای بخش‌های خاص مانند دولت و شرکت‌های دولتی.
- **رویه‌ها و عملکردهای حکمرانی**(Practices): شامل استانداردهایی در زمینه کارایی سازمانی، تعارض منافع، مشارکت ذی‌نفعان، و پیوند حکمرانی با مسئولیت اجتماعی و حقوق بشر.
- **سازوکارهای حکمرانی**(Governance Mechanisms) : شامل استانداردهایی برای مدل بلوغ حکمرانی (ISO 37004)، شاخص‌های انتخابی (ISO 37005)، و شـاخص‌های اثربخشی حکمرانی (ISO 37006) که ابزارهای عملی برای پایش کیفیت حکمرانی فراهم می‌کنند.



۱ مدیریت تطابق

بخش دوم به نظام‌های مدیریتی اختصاص دارد که از حکمرانی مسـئولانه پشتیبانی می‌کنند. اسـتاندارد ایزو ۳۷۳۰۱ هسته اصلی این بخش اسـت و راهنمای طراحی، اسـتقرار و ارزیابی سیسـتم‌های مدیریت تطابق در سازمان‌ها محسوب می‌شود زیرمجموعه‌های کلیدی این حوزه عبارت‌اند از:

- **دامنه‌های ریسک تطابق**: شامل استانداردهای ضد رشـوه (ISO 37001)، مقابله با تقلب، فرار مالیاتی، رقابت غیرمنصفانه، اخلاق حرفه‌ای، و حفاظت از سرمایه‌گذاران.
- **سازوکارهای تطابق**: استانداردهای مرتبط با گزارش‌دهی تخلفات (ISO 37002) و تحقیقات داخلی (ISO 37008) که به تقویت شفافیت و پاسخ‌گویی کمک می‌کنند.
- **کنترل‌های داخلی**: به‌عنوان بخش پشتیبان، ابزارهای کنترل داخلی و نظارت مستمر را برای حفظ یکپارچگی سیستم حکمرانی فراهم می‌کنند.

در نهایت بایستی بر این مهم تأکید کرد که ایزو با رویه و رویکرد برنامه‌ریزی‌شده در کمیته ۳۰۹، نه در رقابت با سایر نهادهای استانداردساز، بلکه در تعامل و هم‌افزایی با آن‌ها حرکت می‌کند. هدف آن، تقویت هم‌گرایی جهانی در اسـتانداردهای پایداری، کاهش سردرگمی کاربران (نظام‌های حقوقی / سیاست‌گذار، سازمان‌ها و شرکت‌ها) میان استانداردهای متعدد، و فراهم‌سازی بستری است که در آن سازمان‌ها بتوانند با تکیه بر زبان مشترک استانداردهای ایزو، الزامات ملی و بین‌المللی پایداری را به‌صورت مؤثر و هماهنگ اجرا کنند.

*** بخش اصلی این نوشتار برگرفته از برنامه راهبردی کمیته ISO/TC309 است که در سال ۲۰۲۳ توسط سازمان ایزو منتشر شده است.**

پی‌نوشت‌ها

1. ISO
2. Disclosure
3. ISSB
4. EFRAG
5. SEC
6. TNFD
7. TCFD
8. GRI
9. CSRD
10. Due Diligence
11. CSDDD
12. Responsible Stewardship

۱۳. اصطلاح ESG نخسـتین‌بار در سال ۲۰۰۴ توسـط برنامه ابتکار مالی محیط‌زیست سازمان ملل متحد (UNEP FI) مطرح شد، با هدف آن‌که سرمایه‌گذاران نهادی بتوانند عوامل زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی را به‌صورت نظام‌مند در تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری خود لحاظ کنند. این مفهوم در ابتدا ابزاری برای ارزیابی ریسک‌های غیرمالی بود، اما به تدریج به یکی از مؤلفه‌های اصلی درک پایداری بنگاه‌ها و نظام‌های اقتصادی تبدیل شد.

14. SDGs
15. Sectoral Codes
16. External Voluntary Regulations
17. Generally Agreed Good Practice
18. ایزو/TC309 STRATEGIC PLAN
19. Integrated Governance
20. Purpose-driven Organizations
21. viability
22. Compliance, Risk, and Assurance

آینده ما

خبردار به بازار پول

**با انحلال بانک آینده،
هشداری جدی به نظام پولی مالی
داده شده است**



فرآیند انحلال بانک‌های ناتراز، مرز جدید حکمرانی پولی ایران است. بانک مرکزی با هدف قطع شریان خلق نقدینگی و مهار تورم، ناگزیر به استفاده از ابزار گزیر شد تا با انتقال دارایی‌ها و بدهی‌های سمی، اعتبار سیاست‌های انقباضی را بازسازی کند

پایان مماشات بانکی

انحلال بانک‌های ناتراز، مرز جدید نظارت و سیاست پولی برای مهار پایه پولی است

پارسا آبادی
خبرنگار بخش آینده‌ما

چرا باید خواند:
انحلال بانک آینده پس از چند سال اخلال در نظام پولی، رویکرد جدیدی را در مدیریت بازار پول نشان می‌دهد. ایجاد نظم و انضباط در نظام پولی و مالی می‌تواند یکی از راه‌های کنترل تورم را تقویت کند.

طی سال‌های اخیر، ناترازی‌های مزمن در شبکه بانکی ایران به چالشی سیستمیک بدل شده که نه تنها ثبات مالی کشور را تهدید می‌کند، بلکه اثربخشی سیاست پولی را نیز به طور کامل مختل کرده است. انباشت زیان، کاهش شدید کفایت سرمایه و خلق نقدینگی خارج از کنترل توسط بانک‌های ناتراز، در نهایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران را وادار به اتخاذ تدابیر رادیکال کرد. این تدابیر که با فرآیند «گزیر» یا انحلال کنترل‌شده بانک‌ها (نظیر آنچه در مورد بانک آینده به عنوان یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های خصوصی کشور با زیان انباشته چشمگیر به اجرا درآمد) شناخته می‌شوند، نشان‌دهنده یک تحول بزرگ در نحوه حکمرانی و نظارت بانک مرکزی است. این اقدام، در حقیقت، بازتعریف صریح و قاطع از نقش بانک مرکزی است: گذر از مماشات و مصلحت‌اندیشی به سوی اِعمال قدرت قانونی و مدیریت فعال ریسک سیستمیک.

ابعاد کمی بحران ناترازی و ضرورت گزیر

تجربه چندین دهه‌ای ایران در برخورد با موسسات مالی ناسالم، عمدتاً بر پایه سیاست «نجات بانک توسط دولت» (Bailout) استوار بوده است. با این حال، حجم ناترازی‌ها در سال‌های اخیر به حدی رسید که دیگر امکان مدیریت آن از طریق تزریق منابع عمومی فراهم نبود. بر اساس داده‌های غیررسمی منتشر شده، ناترازی ترازنامه‌ای بانک آینده در اواخر سال ۱۴۰۳ به سطحی رسیده بود که زیان انباشته آن حدود ۴۵۰ هزار میلیارد تومان تخمین زده می‌شد، در حالی که سرمایه ثبت‌شده آن بسیار ناچیز بود. این میزان زیان، معادل تقریبی ۱۵ تا ۲۰ درصد از کل نقدینگی کشور در همان مقطع بوده است. حجم کل بدهی‌های غیرجاری (NPLs) در شبکه بانکی نیز یک شاخص حیاتی دیگر است. اگرچه آمار رسمی دولتی تلاش بر حفظ این نسبت در محدوده پایین (حدود ۱۰ تا ۱۱ درصد) را دارد، اما در صورت لحاظ کردن تسهیلات تجدید شده و املاک تحت تملک (ملک/دارایی‌های منجمد)، نسبت NPL واقعی برخی بانک‌های ناتراز به بیش از ۵۰ درصد دارایی‌های آن‌ها نیز می‌رسد. این حجم عظیم از ناترازی، بانک مرکزی را مجبور کرد که از طریق ابزار گزیر، که در قانون اصلاح قانون پولی و بانکی پیش‌بینی شده، عمل کند. هدف از این اقدام، جلوگیری از سرایت ریسک به سایر اجزای سیستم و حفاظت از منافع سپرده‌گذاران با کمترین شوک به بازار است. در فرآیند گزیر، بانک مرکزی به عنوان مرجع حل‌وفصل، مسئولیت می‌یابد تا با ارزیابی دقیق دارایی‌ها و بدهی‌ها، تضمین کند که بار مالی ناترازی‌ها مستقیم بر دوش سهامداران مقصر و در صورت لزوم، از طریق فروش دارایی‌های تحت تملک آن‌ها تامین شود، نه از منابع عمومی و تزریق پول پرقدرت.

تاثیر بر رشد نقدینگی و پایه پولی

تصمیم به انحلال بانک‌های ناتراز یک پیوند مستقیم و حیاتی با سیاست پولی و تلاش برای کنترل تورم دارد. یکی از بزرگ‌ترین موانع در برابر موفقیت سیاست‌های انقباضی بانک مرکزی، وجود بانک‌های ناتراز است. این بانک‌ها، به دلیل کسری مزمن، به شکل مستمر نیازمند استقراض از بانک مرکزی یا بازارهای بین‌بانکی هستند که به طور مستقیم بر رشد پایه پولی تاثیر می‌گذارد. بانک‌های ناتراز، در شرایط اوج ناترازی، سهم قابل توجهی در رشد ماهانه پایه پولی از محل خالص مطالبات بانک مرکزی از بانک‌ها داشتند. بر اساس تحلیل‌های رسمی و کارشناسی، در سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۲، سهم مطالبات بانک مرکزی از بانک‌ها در رشد پایه پولی، در برخی مقاطع تا ۴۰ تا ۵۰ درصد نیز افزایش یافته بود. این رقم نشان می‌دهد که بیش از نیمی از خلق پول پرقدرت کشور، نه از طریق عملیات بازار باز و سیاست‌های متعارف، بلکه برای پوشش کسری بانک‌های ناتراز صرف می‌شده است. حذف منبع خلق نقدینگی مازاد از سیستم بانکی از طریق گزیر، به بانک مرکزی امکان می‌دهد تا با اطمینان بیشتری بر ابزارهای متعارف خود، مانند عملیات بازار باز (OMO) تکیه کند. حجم معاملات در عملیات بازار باز در سال ۱۴۰۳ به طور هفتگی به ده‌ها هزار میلیارد تومان می‌رسد، اما اثربخشی این عملیات مشروط به آن است که بانک‌های ناتراز به طور پیوسته، این تلاش‌ها را از طریق استقراض اضطراری خنثی نکنند.

چالش‌های کمّی پسا-گزیر

موفقیت نهایی گزیر، به مدیریت کارآمد دارایی‌های پرریسک بانک منحل‌شده بستگی دارد. در مورد نمونه‌ای مانند بانک آینده، بخش قابل توجهی از دارایی‌ها، شامل املاک و پروژه‌های بزرگ با ارقام بالا بوده است. برای نمونه، ارزش‌گذاری دارایی‌های بزرگ تحت تملک این بانک، نیاز به نقد کردن سریع برای پوشش ۴۵۰ همت زیان انباشته دارد. اجرای موفق گزیر مستلزم آن است که بانک مرکزی و بانک عامل (نظیر بانک ملی) بتوانند این دارایی‌ها را به طور کارآمد و با حداقل تخفیف (Discount) در بازار نقد کنند تا بدهی‌ها به طور کامل و بدون اتکا به منابع مالی عمومی تسویه شود. هرگونه قصور در این زمینه، مجدد به فشار پولی و شکست اصلاحات بانکی منجر خواهد شد. در این میان، انحلال بانک‌های ناتراز، یک گام حیاتی و آماری-محور برای اصلاح سیاست پولی و بانکی ایران است. این اقدام، نه تنها به تقویت نظارت بانک مرکزی در حوزه بانکی می‌انجامد، بلکه با قطع شریان خلق نقدینگی بی‌رویه، به طور مستقیم، کارایی ابزارهای سیاست پولی در مهار تورم و کنترل رشد نقدینگی که به طور میانگین در سال‌های اخیر بالای ۳۵ درصد بوده است را افزایش می‌دهد.

چشم‌انداز حکمرانی بانکی: تقویت ابزارهای پیشگیرانه

انحلال بانک‌ها نه تنها یک اقدام درمانی، بلکه باید زمینه‌ساز تقویت ابزارهای پیشگیرانه در سیاست‌گذاری بانکی و پولی باشد. هدف بلندمدت باید گذر از پاسخ‌دهی به بحران به سوی حکمرانی پیشگیرانه ریسک (Proactive Risk Governance) باشد. این امر مستلزم بازنگری در شیوه اعطای مجوزها، اِعمال قاطعانه و بدون تبعیض نسبت‌های نظارتی مانند کفایت سرمایه (که در ایران ۸ درصد تعیین شده) و الزام بانک‌ها به شفافیت بیشتر در ترازنامه و افشای ریسک‌های ارزی و اعتباری است. تنها با نهادینه کردن قوانین سختگیرانه نظارتی، می‌توان اطمینان یافت که موفقیت حاصل از عملیات پرهزینه گزیر، دائمی خواهد بود و سیستم بانکی دیگر به منبع اصلی خلق تورم و نوسان در اقتصاد کلان تبدیل نخواهد شد. نتیجه‌گیری این است که انحلال بانک‌های ناتراز، یک گام حیاتی و آماری-محور برای اصلاح سیاست پولی و بانکی ایران است. این اقدام، نه تنها به تقویت نظارت بانک مرکزی در حوزه بانکی می‌انجامد، بلکه با قطع شریان خلق نقدینگی بی‌رویه، به طور مستقیم، کارایی ابزارهای سیاست پولی در مهار تورم و کنترل رشد نقدینگی که به طور میانگین در سال‌های اخیر بالای ۳۵ درصد بوده است را افزایش می‌دهد.

جدول: مقایسه اثرات پولی و شاخص‌های کمی رویکردهای نجات مالی و حل‌وفصل بانکی

ویژگی‌های کمی کلیدی	رویکرد سنتی: نجات مالی (Bailout)	رویکرد نوین: حل‌وفصل (Resolution/گزیر)
سهم در رشد پایه پولی	بالا (تا ۵۰ درصد در برخی مقاطع)	هدف: حداقل‌سازی (نزدیک به صفر)
نسبت کفایت سرمایه	پایین‌تر از حد قانونی (۸ درصد)، اغلب منفی	هدف: بازگرداندن سیستم به حد قانونی (۸٪+)
تخمین زیان انباشته	انتقال به ترازنامه دولت و تحمیل تورم (برای نمونه زیان ۴۵۰ همت)	تصفیه از دارایی‌های بانک و سهم سهامداران
نرخ موثر استقراض شبانه	بالا و متلاطم به دلیل تقاضای اضطراری	هدف: ثبات‌بخشی و مدیریت توسط عملیات بازار باز
اهرم مالی (Leverage)	بسیار بالا و غیرایمن	هدف: کاهش اهرم و تقویت شفافیت ترازنامه

سایه سنگین کسری بودجه دولت بر سکه سیاست پولی ایران سنگینی می‌کند. این ناترازی ساختاری که تا ۷۰ درصد رشد پایه پولی را رقم می‌زند، ابزارهای بانک مرکزی را ناکارآمد ساخته و مسیر را برای خلق پول تورم‌زا هموار کرده است.

بمب تورم دولتی

مهار تورم در سایه کسری بودجه غیرممکن است

چالش مزمن تامین مالی کسری بودجه دولت در ایران، حیاتی‌ترین گلوگاه سیاست پولی و عامل اصلی ناکارآمدی تلاش‌های بانک مرکزی برای مهار تورم مزمن است. این پدیده، که در ادبیات اقتصادی با عنوان «تسلط مالی» (Fiscal Dominance) شناخته می‌شود، به وضعیتی اطلاق می‌گردد که تصمیمات پولی بانک مرکزی تحت‌الشعاع نیازهای مالی دولت قرار می‌گیرد. در سال‌های اخیر، با وجود تلاش بانک مرکزی برای استفاده از ابزارهای متعارف (مانند عملیات بازار باز)، وجود یک کسری ساختاری در بودجه دولت، مسیر را برای خلقِ پولی غیرقابل کنترل و تداوم نرخ‌های تورم بالا (بالای ۴۰ درصد در سال‌های اخیر) هموار کرده است.

ابعاد کمی و ساختاری کسری بودجه دولت

کسری بودجه در ایران، اغلب یک پدیده چرخه‌ای نیست، بلکه یک مشکل ساختاری و مزمن است. وابستگی شدید به درآمدهای ناپایدار نفتی، ناکارآمدی در نظام مالیاتی، و حجم بالای هزینه‌های جاری و تعهدات دولتی، شکافی دائمی بین درآمدها و هزینه‌ها ایجاد می‌کند. بر اساس آمارهای رسمی و تحلیل‌های غیررسمی، کسری تراز عملیاتی و سرمایه‌ای دولت (بدون احتساب درآمدهای نفتی) در سال‌های اخیر رقمی معادل ۴ تا ۶ درصد از تولید ناخالص داخلی (GDP) را شامل شده است. این کسری هنگفت، دولت را به سمت یافتن منابع تامین مالی سوق می‌دهد که اغلب دارای پیامدهای پولی (تورم‌زا) هستند.

منابع تامین مالی کسری، به طورعمده، از سه کانال اصلی عبور می‌کنند که هر سه کانال به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر پایه پولی و نقدینگی تأثیر می‌گذارند:

۱. استقراض مستقیم از بانک مرکزی (ممنوعیت صوری): اگرچه استقراض مستقیم قانونی از بانک مرکزی ممنوع است، اما در عمل، این امر از طریق برداشت از صندوق توسعه ملی و یا اوراق تضمین‌شده دولتی که در نهایت به حساب بانک مرکزی واریز می‌شود، انجام می‌گیرد.

۲. فروش اوراق بدهی به بانک‌ها: دولت با انتشار گسترده اوراق، بانک‌ها را به خرید این اوراق تشویق یا وادار می‌کند. این امر، نقدینگی بانک‌ها را قفل کرده و در صورت‌عدم توانایی آن‌ها در یافتن منابع، به استقراض از بانک مرکزی (اضافه برداشت) منجر می‌شود.

۳. تاخیر در پرداخت تعهدات: عدم پرداخت بدهی‌های دولت به پیمانکاران، تامین‌کنندگان و بانک‌ها، فشار مالی را به سیستم‌های دیگر منتقل می‌کند که به طور غیرمستقیم، نیاز به منابع پولی را افزایش می‌دهد.

عملیات بازار باز (OMO): مرز میان ابزار پولی و تامین مالی دولت

بانک مرکزی ایران از سال ۱۳۹۹، به طوررسمی عملیات بازار باز (OMO) را به عنوان ابزار اصلی سیاست پولی برای مدیریت نرخ سود کوتاه‌مدت و کنترل نقدینگی آغاز کرد. در تئوری، OMO به بانک مرکزی اجازه می‌دهد تا با خرید و فروش اوراق بدهی دولتی، مازاد یا کسری نقدینگی در بازار بین‌بانکی را مدیریت کند. اما در عمل، در شرایط تسلط مالی، OMO به ابزاری دومنظوره تبدیل شده است که کارایی آن در کنترل تورم را تضعیف می‌کند:

تامین مالی پنهان: حجم عظیمی از اوراق بدهی منتشرشده توسط دولت، باید توسط بازار جذب شود. وقتی نقدینگی کافی در بازار وجود ندارد، بانک‌ها برای خرید اوراق، به استقراض از بانک مرکزی متوسل می‌شوند. این استقراض (هرچند با سازوکار ریپو انجام شود) در نهایت، به افزایش پایه پولی منجر می‌شود تا دولت بتواند کسری خود را تامین کند.

برهم خوردن توازن هدف: هدف اصلی OMO مدیریت نقدینگی است، اما با تبدیل شدن آن به کانالی برای جذب بدهی‌های دولتی، بانک مرکزی ناچار است نرخ سود را در سطحی نگه دارد که جذابیت کافی برای فروش اوراق را فراهم کند. این امر، استقلال بانک مرکزی در تعیین نرخ سود بهینه برای مهار تورم را محدود می‌کند.

همان‌طور که جدول ۱ نشان می‌دهد، بخش عمده‌ای از رشد پایه پولی، ریشه در نیازهای مالی دولت دارد. مجموع سهم کانال‌های مستقیم دولتی و غیرمستقیم بانکی (که غالباً به دلیل فشارهای دولتی و خرید اوراق ایجاد شده) می‌تواند تا ۷۰ درصد از رشد پایه پولی را توضیح دهد. این یک نشانه قاطع از تسلط مالی دولت بر سیاست پولی است.

سازوکار انتقال کسری بودجه به تورم (Fiscal Dominance)

تسلط مالی دولت، از طریق دو مکانیسم اصلی، به تورم منجر می‌شود:

۱ خلق پول با هدف تامین مالی (Monetization of Deficit)

زمانی که دولت قادر به تامین کسری خود از طریق منابع غیرتورم‌زا (مانند فروش نفت یا مالیات پایدار) نیست، به ناچار مسیر خلق پول را انتخاب می‌کند. این مسیر می‌تواند مستقیم (استقراض از بانک مرکزی) یا غیرمستقیم باشد. در مسیر غیرمستقیم، دولت اوراق بدهی را منتشر می‌کند، بانک‌ها به دلیل نقدینگی ناکافی یا ناترازی، برای خرید این اوراق به اضافه برداشت از بانک مرکزی متوسل می‌شوند. این اضافه برداشت، به طور مستقیم، به افزایش خالص مطالبات بانک مرکزی از بانک‌ها تبدیل شده و مهم‌ترین عامل در رشد پایه پولی ایران است. افزایش پایه پولی، با ضریب فزاینده بالا، منجر به رشد نقدینگی و در نهایت، تورم می‌شود.

۲ اثر انتظارات تورمی (Ex-pectations Channel)

حتی اگر دولت در یک دوره خاص، از استقراض مستقیم خودداری کند، تداوم کسری بودجه ساختاری، انتظارات تورمی را در اقتصاد تقویت می‌کند. فعالان اقتصادی می‌دانند که دولت در نهایت، ناچار به خلق پول خواهد بود.

جدول ۱: مقایسه سهم کانال‌های مختلف در رشد پایه پولی (تخمین سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۲)

توضیحات	ماهیت پولی یا مالی	سهم تخمینی از کل رشد (درصد)	کانال اثرگذار بر رشد پایه پولی
استقراض مستقیم و غیرمستقیم (برداشت از صندوق توسعه)	مالی	۱۵ - ۲۰	خالص مطالبات بانک مرکزی از دولت
ناشی از کسری نقدینگی بانک‌ها برای خرید اوراق دولتی و NPLها	ترکیبی (مالی و بانکی)	۴۰ - ۵۰	خالص مطالبات بانک مرکزی از بانک‌ها (اضافه برداشت)
تبدیل درآمدهای ارزی دولت به ریال توسط بانک مرکزی	مالی و ارزی	۲۰ - ۳۰	خالص دارایی‌های خارجی (بیشتر ارزی)
شامل عملیات متعارف بانک مرکزی و سایر عوامل	پولی	۱۰ - ۱۵	سایر اقلام (مانند حساب سرمایه بانک مرکزی)

جدول ۲: ابزارهای تامین مالی کسری و پیامد مستقیم پولی و مالی

پیامد بانکی/مالی	پیامد پولی مستقیم	ابزار تامین مالی دولت
فشار بر منابع ارزی و تبدیل آن به ریال	افزایش خالص مطالبات بانک مرکزی از دولت (پایه پولی)	برداشت از صندوق توسعه ملی
کاهش شدید نقدینگی در بازار بین‌بانکی، افزایش نرخ سود کوتاه‌مدت	افزایش اضافه برداشت بانک‌ها (پایه پولی)	فروش اوراق به بانک‌های ناتراز
تضعیف ترازنامه بانک مرکزی، کاهش توان اجرای سیاست‌های انقباضی	عدم کاهش بدهی دولت به بانک مرکزی (حفظ پایه پولی)	تاخیر در بازپرداخت بدهی‌های بانک مرکزی
افزایش حجم بدهی عمومی دولت	تزریق نقدینگی جدید به بازار (نقدینگی کل)	فروش اوراق به بازنشستگی و سازمان‌ها

این انتظار، منجر به افزایش تقاضای فعلی و کاهش تقاضای نگهداری پول می‌شـود، که خود به تداوم نرخ تورم بالا کمک می‌کند. سیاسـت‌گذاری پولی برای هدف‌گذاری تورم (Inflation Targeting) در شـرایط تسـلط مالی، درعمل ناممکن است، زیرا هرگونه تلاش انقباضی بانک مرکزی، می‌تواند با تهدید بی‌ثباتی مالی دولت (ناتوانی در بازپرداخت بدهی) مواجه شود.

راهکارهای خروج از تسلط مالی: اصلاحات بودجه‌ای و تقویت استقلال پولی

مهار تورم در ایران، بدون مهار کسری بودجه، یک آرزوی دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند. راهکار خروج از تسلط مالی، نیازمند یک برنامه جامع مالی-پولی است:

۱. اصلاح ساختار بودجه و افزایش پایداری درآمدها: دولت باید با کاهش وابستگی بودجه بـه نفت، تقویت نظام مالیاتی (به ویژه مالیات بر مجموع دارایی و ثروت) و کاهش حجم دولت و هزینه‌های جاری غیرضروری، کسـری بودجه سـاختاری را به کمتر از ۲ درصد GDP کاهش دهد.

۲. تثبیت استقلال قانونی و عملی بانک مرکزی: قانون‌گذار باید استقلال بانک مرکزی را نه تنها در تعیین نرخ سود، بلکه درعدم پذیرش هرگونه تعهد یا تضمین دولتی بدون پشتوانه شـفاف، تثبیت کند. بانک مرکزی باید قادر باشد بدون واهمه از بی‌ثباتی مالی دولت، در صورت لزوم، نرخ سود را برای مهار تورم افزایش دهد.

۳. مدیریـت بدهی از طریق بازارهای ثانویه: دولت باید تلاش کند اوراق بدهی خود را از طریق جذب منابع غیربانکی (مانند صندوق‌های سرمایه‌گذاری و عموم مردم) تامین کند تا فشار خرید از دوش بانک‌ها برداشته شود. همچنین، ایجاد یک بازار ثانویه قوی و نقدشونده برای اوراق بدهی ضروری است تا بانک‌ها بتوانند در صورت نیاز به نقدینگی، اوراق خود را بدون اتکا به بانک مرکزی بفروشند.

۴. توقف تسهیلات تکلیفی با نرخ‌های یارانه‌ای: اجرای سیاست‌های حمایتی دولت باید از طریق ابزارهای بودجه‌ای (مانند پرداخت یارانه مستقیم) صورت گیرد، نه از طریق تحمیل هزینه‌های ناترازی به سیستم بانکی و سیاست پولی.

فرجام حکمرانی پولی

تسـلط مالی دولت و تامین مالی کسری بودجه از طریق کانال‌های تورم‌زا، ریشه اصلی ناپایداری‌های پولی و تورم مزمن در ایران است. با وجود معرفی ابزارهایی چون عملیات بازار باز، تا زمانی که بخش عمده‌ای از رشد پایه پولی از طریق نیازهای مالی دولت و اضافه برداشت بانک‌های خریدار اوراق تأمین شود (تا ۷۰ درصد رشد پایه پولی)، مهار تورم به دستاویزی برای سیاست‌مداران تبدیل خواهد شد.

تنها از طریق اصلاح سـاختار کسری بودجه، تقویت استقلال عملی بانک مرکزی و انتقال کامل بار تامین مالی به بازارهای سرمایه غیربانکی، می‌توان امید داشت که سیاست پولی ایران از سـایه سنگین تسـلط مالی رها شده و بتواند نقشی واقعی در ایجاد ثبات اقتصادی ایفا کند. مبارزه با تسلط مالی نیازمند درک این نکته است که بحران تورم در ایران، یک معادله دو مجهولی است که با یک متغیر (سیاست پولی) حل نمی‌شود.

هرگونه تلاشی برای کاهش نرخ رشد نقدینگی بدون کنترل کسری بودجه، به طور ناگزیر، فشـار را به سمت افزایش نرخ بهره و کاهش شدید رشد اقتصادی سوق خواهد داد. از منظر بین‌المللی، تجارب کشـورهایی مانند ترکیه یا برزیل در دهه‌های گذشته نشان می‌دهد که موفقیت در مهار تورم مزمن، تنها زمانی حاصل شد که دولت‌ها قاطعانه متعهد به انضباط مالی شده و با اصلاحات ساختاری، استقلال بانک مرکزی را به رسمیت شناختند.

در این چارچوب، ایران نیز چاره‌ای جز اجرای همزمان اصلاحات مالی در بودجه (کاهش کسـری) و اصلاحات پولی در بانک مرکزی (افزایش اسـتقلال و کارایی OMO) ندارد تا بتواند چرخه معیوب خلق پول برای تامین کسری مالی را شکسته و انتظارات تورمی را به طور جدی تعدیل کند. شکست در این همگام‌سازی، به معنای ادامه نرخ‌های بالای تورم و افزایش هزینه‌های اقتصادی بر دوش مردم و تولیدکنندگان خواهد بود.

جراحی دارایی‌های سمی

ابرچالش بدهی‌های منجمد (NPLs) و پیامدهای آن بر سیاست پولی ایران

بدهی‌های غیرجاری (Non-Performing Loans یا NPLs)، یکی از پایدارترین و عمیق‌ترین چالش‌های ساختاری اقتصاد و نظام بانکی ایران به شمار می‌رود. این پدیده، که در ترازنامه بانک‌ها به عنوان دارایی‌های سمی انباشته شده، نه تنها سلامت مالی تک‌تک موسسات را به شدت تحت تاثیر قرار داده، بلکه به طور مستقیم، کانال انتقال سیاست پولی را مسدود کرده و اثربخشی تلاش‌های بانک مرکزی برای کنترل تورم و نقدینگی را به حداقل رسانده است. ریشه‌یابی این ابرچالش نیازمند موشکافی سه‌گانه در سیاست‌های پولی، بانکی و مالی است که در دهه‌های گذشته به هم تنیده شده‌اند.

ابعاد کمی و ناترازی سیستمی NPLs

بر اساس آمار رسمی بانک مرکزی، نسبت NPL کل سیستم بانکی در سال‌های اخیر در محدوده‌ای ثابت و نگران‌کننده (اغلب بین ۱۰ تا ۱۱ درصد) باقی مانده است. این نسبت در مقایسه با میانگین جهانی (که در بسیاری از اقتصادهای توسعه‌یافته زیر ۳ درصد است) بسیار بالاست. با این حال، تحلیلگران اقتصادی و نهادهای بین‌المللی معتقدند که نسبت واقعی NPL در ایران بسیار بیشتر از آمار رسمی است. دلیل این امر، دو پدیده است:

۱. تسهیلات تجدیدشده: بانک‌ها برای جلوگیری از ثبت بدهی به عنوان غیرجاری، آن‌ها را به طور مکرر تجدید و استمهال می‌کنند. بر اساس برآوردهای داخلی، حجم این تسهیلات تجدیدشده در برخی مقاطع، معادل ۱.۵ تا ۲ برابر NPLهای رسمی بوده است.

۲. املاک و دارایی‌های تحت تملک: بسـیاری از مطالبات معوق، در نهایت به تملک دارایی‌های غیرمرتبط (مانند پروژه‌های ساختمانی، زمین و سهام شرکت‌ها) توسط بانک‌ها منجر شده است. این دارایی‌ها، تحت عنوان دارایی‌های ثابت یا سرمایه‌گذاری‌ها در ترازنامه ثبت می‌شوند، اما در حقیقت، دارایی‌های منجمدی هستند که نقدشوندگی بسیار پایینی دارند و موجب پدیده بنگاه‌داری بانکی شده‌اند.

اگر این عوامل لحاظ شوند، نسبت مطالبات مشکل‌دار (Problematic Loans) در کل شبکه بانکی ایران در سـال ۱۴۰۲ احتمالاً از ۲۵ درصد کل تسهیلات اعطایی نیز فراتر رفته است. این حجم عظیم از منابع مسدود شده، که بر اساس برآوردها ممکن است به بیش از ۱۸۰۰ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۳ بالغ شود، به معنای قفل شدن بخش قابل توجهی از سرمایه در گردش اقتصاد و کاهش ظرفیت بانک‌ها برای تأمین مالی پروژه‌های مولد است.

عوامل ساختاری ریشه‌زایی NPLs: پولی، بانکی و مالی

۱. عوامل پولی: تورم بالا و نوسانات نرخ ارز

تـورم مزمن و بالای ایران (که در دهه گذشـته به طور میانگین بـالای ۳۰ درصد بوده و در سال‌های اخیر از ۴۰ درصد نیز فراتر رفته است) و همچنین نوسانات شدید نرخ ارز، دو عامل اصلی در تضعیف توان بازپرداخت وام‌گیرندگان بوده‌اند.

تورم و هزینه سـرمایه: در شرایط تورمی، اگرچه ارزش اسـمی دارایی‌های وام‌گیرنده افزایش می‌یابد، اماعدم قطعیت در هزینه‌های تولید و نوسان شدید در نرخ سود واقعی، برنامه‌ریزی مالی شرکت‌ها را مختل می‌کند. بسـیاری از طرح‌های تولیدی با نرخ تورمی بسیار پایین‌تر از واقعیت طراحی شـده‌اند که به محض جهش نرخ تورم (برای نمونـه از ۲۰ درصد به ۴۵ درصد)، قابلیت بازپرداخت خود را از دست می‌دهند.

شوک‌های ارزی: جهش‌های ناگهانی نرخ ارز (مانند جهش ۳۰۰ درصدی بین سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۸ و افزایش مجدد در سـال‌های ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۲) برای شـرکت‌هایی که تسهیلات ارزی دریافت کرده‌اند یا برای تامین مواد اولیه خود به واردات وابسته هستند، به معنای چند برابر شدن ناگهانی بدهی اسمی آن‌ها بوده است. این شوک‌ها، موج‌های جدید و بزرگ ناتوانی در بازپرداخت را

فشار کوه عظیم بدهی‌های منجمد (NPLs) ستون فقرات نظام بانکی ایران را شکسته است. این توده سمی، نه‌تنها توان وام‌دهی را بلعیده، بلکه با تزریق نقدینگی ناترازها به اقتصاد، تلاش‌های بانک مرکزی برای مهار تورم بیش از ۴۰ درصد را به‌کلی خنثی کرده است.

به سیستم بانکی تزریق کرده‌اند.

۲. عوامل بانکی: ضعف در اعتبارسنجی و نظارت

ضعف عمیق در ساختار اعتبارسنجی و حکمرانی بانک‌ها، بستر مناسبی برای رشد NPLs فراهم کرده است.

- **تسهیلات کلان به ذینفعان واحد:** بخش قابل توجهی از مطالبات مشکوک‌الوصول در اختیار تعداد محدودی از اشخاص حقیقی و حقوقی مرتبط با سهامداران یا هیئت مدیره بانک‌ها قرار دارد. این تسهیلات که اغلب بدون وثایق کافی یا با ارزش‌گذاری غیرواقعی اعطا شده‌اند، نشان‌دهنده ضعف حکمرانی شرکتی (Corporate Governance) وعدم رعایت قوانین حدود مجاز تسهیلات به ذینفعان واحد است.
- **ضعف نظارتی بانک مرکزی:** ناکارآمدی در نظارت پیشینی و پایش مستمر ترازنامه‌ها، به بانک‌های ناتراز اجازه داده است که با استمهال‌های صوری وعدم شناسایی به موقع زیان‌ها، صورت‌های مالی خود را بزک کنند.

۳. عوامل مالی: تسهیلات تکلیفی و تسلط مالی دولت

تسهیلات تکلیفی، یکی از مهم‌ترین ریشه‌های ساختاری در افزایش NPLs و تضعیف استقلال سیاست پولی است. دولت‌ها، برای اجرای سیاست‌های حمایتی یا اشتغال‌زایی، بانک‌ها را موظف به پرداخت تسهیلات در بخش‌های خاص (مانند مسکن، کشاورزی یا صنایع کوچک) با نرخ‌های ترجیحی می‌کنند.

- **عدم تطابق ریسک و نرخ بهره:** این تسهیلات، اغلب با نرخ‌های دستوری پایین‌تر از نرخ تورم یا هزینه تجهیز منابع بانک اعطا می‌شوند. در نتیجه، انگیزه وام‌گیرندگان برای بازپرداخت کاهش یافته و ریسک نکول افزایش می‌یابد.
- **بار مالی بر دوش بانک‌ها:** در صورتی که دولت مکلف به جبران مابه‌التفاوت نرخ سود این تسهیلات شود، اغلب پرداخت‌ها با تاخیر یا به صورت ناقص انجام می‌شود و بار مالی آن به ترازنامه بانک‌ها منتقل می‌گردد. بر اساس گزارش‌های غیررسمی، مجموع مطالبات بانک‌ها از دولت (ناشی از تسهیلات تکلیفی و تعهدات دولت) در سال‌های اخیر از ۳۰۰ هزار میلیارد تومان فراتر رفته است.

اثرات NPLs بر سیاست پولی: انسداد کانال انتقال

وجود حجم عظیم NPLs، اثربخشی سیاست پولی انقباضی بانک مرکزی را به شدت کاهش می‌دهد. این پدیده به نام «ناترازی سیستمی» شناخته می‌شود که در آن، بانک‌های ناتراز، محرک اصلی خلق نقدینگی و تورم می‌شوند.

۱. کاهش کانال اعتبار (Credit Channel): وقتی بانک‌ها بخش بزرگی از سرمایه خود را به دلیل مطالبات سوخت‌شده از دست می‌دهند، توانایی آن‌ها برای اعطای وام جدید به پروژه‌های مولد به شدت کاهش می‌یابد. این امر موجب رکود اقتصادی و کاهش اثر محرک‌های پولی می‌شود.

۲. افزایش پایه پولی از طریق بانک مرکزی: بانک‌های ناتراز برای پوشش کسری نقدینگی ناشی از NPLها، به استقراض از بانک مرکزی متوسل می‌شوند. این استقراض (تحت عنوان اضافه برداشت) به طور مستقیم به افزایش پایه پولی منجر شده و تلاش‌های بانک مرکزی برای کنترل نقدینگی از طریق ابزارهای متعارف (مانند نرخ سود یا عملیات بازار باز) را خنثی می‌کند. بر اساس تحلیل‌های پولی، سهم مطالبات بانک مرکزی از بانک‌ها در رشد پایه پولی در برخی سال‌ها از ۴۰ درصد نیز فراتر رفته است.

راهکارهای جراحی ساختاری: از دارایی‌های سمی تا بازسازی ترازنامه

جراحی ابرچالش NPLs نیازمند یک برنامه جامع و زمان‌بندی‌شده است که فراتر از اصلاحات نظارتی صرف باشد و شامل اقدامات پولی و مالی ساختاری شود.

۱. تاسیس شرکت مدیریت دارایی (AMC) **/ بانک بد** (Bad Bank)

یکی از موثرترین راهکارها برای تفکیک دارایی‌های سمی، تاسیس یک نهاد مرکزی تحت نظارت بانک مرکزی یا دولت با ماموریت تخصصی مدیریت و تصفیه NPLها است. این نهاد می‌تواند دارایی‌های سمی را به قیمت واقعی (احتمالاً با تخفیف) از بانک‌ها خریداری کرده و در مقابل، اوراق بهادار تضمین‌شده دولتی (مانند اوراق با تضمین بانک مرکزی) به بانک‌ها واگذار کند. این اقدام، ترازنامه بانک‌ها را به سرعت پاکسازی کرده و آن‌ها را قادر می‌سازد تا منابع خود را بر اعطای تسهیلات مولد متمرکز کنند.

۲. الزام به افزایش کفایت سرمایه و شفافیت

بانک مرکزی باید با قاطعیت، اجرای کامل مقررات کمیته بال (کمیته نظارت بر بانکداری بازل) ۳ (Basel III) و حداقل نسبت کفایت سرمایه ۸ درصد را برای همه بانک‌ها الزامی کند. بانک‌هایی که زیر این حد هستند، باید تحت نظارت شدید قرار گرفته و وادار به افزایش سرمایه از طریق منابع خارجی یا ادغام شوند. همچنین، بانک مرکزی باید تعریف سختگیرانه‌تری از NPLها ارائه دهد که شامل تسهیلات تجدید شده بیش از یکبار و دارایی‌های تحت تملک غیرمرتبط باشد.

۳. انضباط مالی دولت و محدود کردن تسهیلات تکلیفی

تا زمانی که دولت به طور مداوم از طریق ابزارهای بانکی به تامین مالی اهداف خود ادامه دهد، ریشه NPLها خشک نخواهد شد. دولت باید متعهد شود که کلیه بدهی‌های خود به بانک‌ها را در یک برنامه ۵ساله با انتشار اوراق دولتی قابل معامله تسویه کند و از ابزار تسهیلات تکلیفی جز در موارد ضروری و با تامین مالی شفاف از محل بودجه عمومی، اجتناب ورزد. این اقدام، به تدریج، تسلط مالی دولت بر سیاست پولی را کاهش می‌دهد.

نتیجه‌گیری و چشم‌انداز

بدهی‌های منجمد، ریشه در یک بیماری مزمن نهادی دارند که در آن، ضعف حکمرانی بانکی، مداخلات مالی دولت و شوک‌های پولی (تورم و ارز) به هم آمیخته‌اند. تا زمانی که این ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ هزار میلیارد تومان دارایی سمی در ترازنامه‌های بانکی قفل شده باشند، انتظار موفقیت کامل از عملیات بازار باز و سیاست‌های متعارف بانک مرکزی برای مهار تورم بی‌معناست.

اتخاذ تدابیر قاطعانه نظیر تاسیس بانک بد، الزام به افزایش کفایت سرمایه و قطع شریان تسهیلات تکلیفی، جراحی‌های دردناکی هستند که برای بازگرداندن سلامت به نظام بانکی و احیای اثربخشی سیاست پولی ایران ضروری به نظر می‌رسند. این اقدامات نه تنها پایداری بانکی را تضمین می‌کنند، بلکه به طور مستقیم، به کاهش فشار تورمی و ثبات اقتصادی کلان منجر خواهند شد.

جدول شماره ۱: شاخص‌های کلیدی ناترازی در سیستم بانکی (تخمین سال ۱۴۰۳)

اهمیت در سیاست‌گذاری پولی	نسبت به کل تسهیلات اعطایی (درصد)	مقدار برآوردی (هزار میلیارد تومان)	شاخص کمی
بر اساس تعریف رسمی بانک مرکزی	۱۰ - ۱۱	۶۰۰ - ۷۰۰	NPL رسمی (مطالبات معوق)
ریسک پنهان ناشی از پنهان‌کاری NPL	۱۵ - ۲۰	۹۰۰ - ۱۱۰۰	تسهیلات تجدیدشده/استمهالی
انسداد جدی در کانال اعتبار	۲۵ - ۳۰	۱۵۰۰ - ۱۸۰۰	مطالبات مشکل‌دار واقعی (جمع دو مورد بالا)
عامل تسلط مالی دولت	۵ - ۷	۳۰۰ - ۴۰۰	مطالبات بانک‌ها از دولت (تقریبی)

جدول شماره ۲: راهکارهای مقابله با NPL و شاخص‌های مورد انتظار

تاثیر مستقیم بر سیاست پولی	هدف کمی مورد انتظار	راهکار جراحی ساختاری
آزادسازی کانال اعتبار و افزایش نقدشوندگی دارایی‌های بانکی	کاهش نسبت NPL واقعی از ۲۵ به زیر ۱۰ درصد در ۳ سال	تاسیس شرکت مدیریت دارایی (AMC)
تقویت ثبات مالی و کاهش نیاز به استقراض از بانک مرکزی	رساندن میانگین کفایت سرمایه سیستم به حداقل ۸ درصد	افزایش کفایت سرمایه (سختگیرانه)
بهبود کارایی نظارت پیشگیرانه و اعتباردهی دقیق‌تر	حذف یا شفاف‌سازی ۹۰۰ تا ۱۱۰۰ همت ریسک پنهان	الزام به افشای تسهیلات تجدیدشده
کاهش فشار بر پایه پولی و افزایش استقلال بانک مرکزی	کاهش مطالبات دولت از ۳۰۰ همت به زیر ۱۰۰ همت	تسویه بدهی‌های دولت به بانک‌ها

گسترش سریع فین‌تک و عبور حجم تراکنش‌های الکترونیکی از مرز ۴ میلیارد در ماه، مرزهای پول سنتی را محو کرده است. این تحول دیجیتال، چالش کنترل نقدینگی و سرعت گردش پول را برای بانک مرکزی ایران جدی‌تر ساخته و ناگزیری از تنظیم‌گری هوشمند را فریاد می‌زند.

فرار دیجیتالی پول

چالش کنترل نقدینگی و سرعت گردش پول در مواجهه با نوآوری‌های فین‌تک

ظهور و گسترش سریع فناوری‌های نوین مالی (FinTech) در ایران، با وجود محدودیت‌های بین‌المللی و ساختاری، تحولی بنیادین در سیستم پرداخت و اعتبارات ایجاد کرده است. این تحول، نه تنها فرصت‌هایی برای افزایش کارایی، شمول مالی و کاهش هزینه‌های مبادله ایجاد کرده، بلکه چالش‌های عمیقی را نیز در برابر سیاست‌گذاری پولی و بانکی کشور قرار داده است. در عصری که حجم تراکنش‌های دیجیتال به سرعت رشد می‌کند، بانک مرکزی ناگزیر است تا مدل‌های نظارتی و ابزارهای سیاست پولی خود را برای مدیریت ریسک‌های جدید و بهره‌گیری از پتانسیل‌های اقتصاد دیجیتال بازتعریف کند.

ابعاد کمی و گسترش نفوذ فین‌تک در اقتصاد ایران

نفوذ فین‌تک در ایران، به طورعمده از طریق دو حوزه اصلی (پرداخت و اعتبارات) مشهود است. سیستم پرداخت دیجیتال مانند شبکه‌های پرداخت الکترونیکی (شاپرک و شرکت‌های پرداخت‌یار)، حجم عظیمی از تراکنش‌های روزانه را به خود اختصاص داده‌اند. آمارها نشان می‌دهد که تعداد تراکنش‌های الکترونیکی ماهانه شاپرک در سال‌های اخیر به طور پیوسته رشد کرده و از مرز ۴ میلیارد تراکنش در ماه عبور کرده است. این امر نشان‌دهنده کاهش چشمگیر استفاده از پول نقد و افزایش سرعت گردش پول در اقتصاد است. همچنین، پلتفرم‌های اعتبارسنجی و اعطای وام‌های خرد آنلاین (مانند اعتباردهی مبتنی بر سفته الکترونیک یا کارت اعتباری)، بخش جدیدی از بازار را هدف قرار داده‌اند. هرچند حجم این اعتبارات در مقایسه با کل تسهیلات بانکی هنوز کوچک است، اما سرعت رشد آن بسیار بالاست و نشانگر پتانسیل بالای آن در تأمین مالی خرد است. این تحولات، به طور مستقیم، بر یکی از مفاهیم کلیدی سیاست پولی یعنی سرعت گردش پول (Velocity of Money) تاثیر می‌گذارد. دسترسی سریع و آسان به ابزارهای پرداخت دیجیتال، نیاز افراد به نگهداری حجم زیادی از پول نقد یا سپرده‌های دیداری را کاهش می‌دهد که به طور بالقوه، سرعت گردش پول را افزایش داده و در شرایط ثابت بودن نقدینگی، می‌تواند فشار تورمی را تشدید کند.

چالش‌های فین‌تک در برابر سیاست پولی سنتی

گسترش فین‌تک، به‌ویژه در حوزه‌هایی که خارج از نظارت مستقیم بانک مرکزی فعالیت می‌کنند (مانند برخی پلتفرم‌های رمزارز یا تأمین مالی جمعی)، سه چالش اصلی را برای سیاست‌گذاری پولی ایجاد کرده است:

۱ کاهش کنترل بر نقدینگی و نرخ بهره: عملیات بازار باز (OMO) و تعیین نرخ ذخیره قانونی، ابزارهای سنتی بانک مرکزی برای مدیریت نقدینگی از طریق سیستم بانکی است. اما فین‌تک‌ها با ایجاد مسیرهای موازی برای جریان وجوه، می‌توانند از کانال انتقال پولی عبور کرده یا آن را تضعیف کنند. برای نمونه، هرگونه انتقال دارایی و ایجاد ارزش در فضای رمزارزها، خارج از دید و کنترل بانک مرکزی است. اگر حجم این تراکنش‌ها به سطح قابل توجهی برسد، توانایی بانک مرکزی در اندازه‌گیری دقیق حجم واقعی نقدینگی و تاثیرگذاری بر آن کاهش می‌یابد.

۲ ریسک‌های نظارتی و ثبات مالی: فعالیت فین‌تک‌ها، ریسک‌های جدیدی را متوجه ثبات مالی می‌کند. ریسک نقدشوندگی (Liquidity Risk) مطرح است؛ پلتفرم‌های لندتک یا اعتبارسنجی، ممکن است با مدل‌های ریسکی پیچیده‌ای کار کنند که در صورت بروز شوک اقتصادی، قادر به وصول مطالبات خود نباشند. عدم کفایت سرمایه یا نظارت ضعیف بر این پلتفرم‌ها می‌تواند به سرعت به بی‌ثباتی‌های مالی منجر شود.

۳ چالش آماری در تعریف پول: تنوع ابزارهای مالی (مانند دارایی‌های رمزارز، کیف پول‌های الکترونیک و توکن‌های پولی) تعریف سنتی از «پول» (M1 و M2) را با چالش مواجه کرده است. برای اعمال سیاست پولی موثر، بانک مرکزی نیازمند تعیین دقیق مرز میان دارایی‌های نقد و شبه‌پول است؛ امری که با ظهور فین‌تک‌ها و دارایی‌های بسیار نقدشونده دیجیتال، به طور فزاینده‌ای دشوار شده است.

راهکار تنظیم‌گری پولی برای انطباق با فین‌تک

بانک مرکزی برای حفظ استقلال و اثربخشی سیاست پولی در برابر فین‌تک، باید دو رویکرد موازی را دنبال کند: نوآوری نهادی و تنظیم‌گری هوشمند.

۱ نوآوری نهادی: توسعه ارز دیجیتال بانک مرکزی (CBDC): یکی از مهم‌ترین راهکارهای بانک مرکزی برای رقابت با رمزارزهای خصوصی و حفظ کنترل بر پایه پولی، توسعه ارز دیجیتال بانک مرکزی (CBDC) است. هدف پولی CBDC این است که یک شکل دیجیتال از پول پرقدرت باشد که به طور مستقیم توسط بانک مرکزی منتشر می‌شود. این امر به بانک مرکزی اجازه می‌دهد تا کنترل کامل بر پایه پولی را حفظ کرده و در تئوری، ابزارهای جدیدی برای اجرای سیاست پولی داشته باشد. هدف بانکی آن نیز این است که CBDC می‌تواند به عنوان یک ابزار پرداخت امن و کم‌هزینه عمل کرده و ریسک اعتباری را حذف کند.

۲ تنظیم‌گری هوشمند: سندباکس و رویکرد مبتنی بر ریسک: به جای ممنوعیت مطلق، بانک مرکزی باید رویکرد تنظیم‌گری مبتنی بر ریسک و انعطاف‌پذیر را در پیش بگیرد. ایجاد یک محیط آزمایشی کنترل‌شده که شرکت‌های فین‌تک بتوانند محصولات نوآورانه خود را تحت نظارت و با ریسک محدود به صورت آزمایشی عرضه کنند، که با عنوان سندباکس نظارتی (Regulatory Sandbox) شناخته می‌شود، ضمن تشویق نوآوری، به بانک مرکزی فرصت می‌دهد تا ریسک‌های جدید را بشناسد و قوانین مناسب را تدوین کند. همچنین، اصل «تنظیم‌گری متناسب» حکم می‌کند که قوانین نظارتی باید متناسب با حجم فعالیت، نوع ریسک و میزان اهمیت سیستمی فین‌تک‌ها باشند.

ناگزیری از تنظیم‌گری هوشمند در فضای پولی دیجیتال

فناوری‌های نوین مالی، با سرعت بخشیدن به مبادلات و ایجاد ابزارهای موازی مالی، مرزهای سنتی سیاست پولی را در ایران به چالش کشیده‌اند. اگرچه فین‌تک‌ها می‌توانند کارایی اقتصادی را افزایش داده و شمول مالی را تا ۹۰ درصد جمعیت کشور گسترش دهند، اما ریسک‌های ناشی از کاهش کنترل بر نقدینگی و افزایش ریسک‌های نظارتی را نیز به همراه دارند. بانک مرکزی ایران باید با درک این واقعیت که نوآوری مالی قابل توقف نیست، از ابزارهای هوشمندی مانند سندباکس نظارتی، توسعه زیرساخت‌های ملی و در نهایت، بررسی جدی انتشار CBDC استفاده کند تا از تسلط مالی دولت به سمت تسلط نظارتی در فضای دیجیتال حرکت کرده و اثربخشی سیاست پولی را در عصر اقتصاد دیجیتال حفظ کند.

جدول: چالش‌ها و پاسخ‌های سیاست پولی به تحولات فین‌تک

شاخص کلیدی پولی متأثر	پاسخ پیشنهادی بانک مرکزی	چالش اصلی برای سیاست‌گذاری پولی	حوزه فین‌تک
سرعت گردش پول	توسعه زیرساخت‌های ملی پرداخت، تنظیم کیف پول‌های الکترونیکی	افزایش سرعت گردش پول، پیچیدگی در اندازه‌گیری M۱	پرداخت‌های دیجیتال/کیف پول
کیفیت دارایی‌های سیستم بانکی	الزام به اعتبارسنجی جامع، مقررات کفایت سرمایه متناسب با ریسک	ریسک اعتباری کنترل‌نشده، شفافیت پایین در اعتبارسنجی	اعطای اعتبار
حجم واقعی نقدینگی (M۲) و پایه پولی	توسعه ارز دیجیتال بانک مرکزی (CBDC) یا ممنوعیت و نظارت سختگیرانه	خروج نقدینگی از سیستم رسمی، کاهش کنترل بر پایه پولی	رمزارزها و دارایی‌های دیجیتال
ثبات مالی و ریسک عملیاتی	ایجاد سندباکس نظارتی، تعریف استاندارد برای حفاظت از داده‌ها	ریسک‌های عملیاتی و سایبری	فناوری بلاکچین در امور مالی

شکاف نرخ‌های ارزی، شریان حیاتی اقتصاد ایران را مسدود کرده است. این چندگانگی، نه‌تنها به منبع اصلی رانت و فساد تبدیل شده، بلکه با تضعیف ترازنامه بانک‌ها و فلج کردن ابزارهای سیاست پولی، مهار تورم را ناممکن ساخته است.

سم مهلک نرخ ارز

چگونگی فلج‌شدن ابزارهای سیاست پولی و تضعیف سلامت بانک‌ها

سیاست‌های ارزی چندگانه (Multiple Exchange Rate Regimes) یکی از مزمن‌ترین و مخرب‌ترین مداخلات در اقتصاد ایران است که نه‌تنها انحراف‌های جدی در تخصیص منابع ایجاد کرده، بلکه به طور مستقیم بر ثبات پولی و سلامت ترازنامه سیستم بانکی کشور تاثیر می‌گذارد. وجود همزمان نرخ‌های متفاوت برای ارز (مانند نرخ ترجیحی، نرخ سامانه نیما و نرخ بازار آزاد) به جای یک نرخ تعادلی واحد، به یک ابزار رانت‌زا تبدیل شده و کارایی هرگونه سیاست‌گذاری پولی را برای مهار تورم و مدیریت نقدینگی، تضعیف می‌کند. تحلیل این پدیده، نشان می‌دهد که‌عدم وحدت نرخ ارز، تنها یک مشکل ارزی نیست، بلکه یک عامل کلیدی در ناپایداری‌های کلان مالی و پولی است.

ابعاد کمی شکاف ارزی و اثرات تخصیصی

از لحاظ کمی، شکاف میان نرخ‌های ارزی در ایران در دوره‌های مختلف به سطوح نگران‌کننده‌ای رسیده است. برای نمونه، در شرایطی که نرخ ارز ترجیحی (مانند نرخ ۴۲۰۰ تومانی سابق یا نرخ‌های یارانه‌ای کنونی برای برخی کالاها و دارو) اعمال می‌شد، تفاوت آن با نرخ بازار آزاد و حتی نرخ سامانه نیما (که در سال ۱۴۰۳ غالباً در محدوده ۴۰ تا ۴۳ هزار تومان بوده است) یک اختلاف حداقل ۱۰ برابری ایجاد می‌کرد.

این شکاف شدید، سه اثر مخرب فوری دارد: تشکیل رانت و فساد، تخصیص ناکارآمد منابع و افزایش نااطمینانی. تخصیص ارز ارزان (با نرخ ترجیحی) به عده‌ای خاص برای واردات، به معنای انتقال مستقیم ثروت از منابع ملی به جیب عده‌ای محدود است. این واردکنندگان کالا را با هزینه پایین تامین می‌کنند اما آن را با نرخ‌های نزدیک به بازار آزاد یا نیما به فروش می‌رسانند. همچنین سیگنال قیمتی غلط، انگیزه برای تولید داخلی را کاهش می‌دهد و به واردات کالاهای غیرضروری یا لوکس با نرخ ارزان دامن می‌زند.

قاچاق کالا (به صورت خروج کالای واردشده با ارز ترجیحی) به بازارهای همسایه افزایش می‌یابد. در نهایت، چندگانگی نرخ‌ها، نااطمینانی کلان را افزایش می‌دهد، سرمایه‌گذاری مولد را مختل می‌کند و سرمایه را به سمت فعالیت‌های سفته‌بازانه (مانند خرید دلار و طلا در بازار آزاد) سوق می‌دهد که به طور مستقیم بر انتظارات تورمی اثر می‌گذارد.

پیامدهای سیاست ارزی چندگانه بر ابزارهای پولی‌عدم وحدت نرخ ارز، به طور مستقیم، ابزارهای سیاست پولی بانک مرکزی را فلج می‌کند و کانال انتقال آن را مسدود می‌سازد. این امر به دو شکل عمده خود را نشان می‌دهد: ناممکنی هدف‌گذاری تورمی و فشار بر پایه پولی از کانال بانک مرکزی. هدف‌گذاری تورمی یکی از موثرترین رویکردهای سیاست پولی است که در آن بانک مرکزی نرخ تورم را هدف قرار می‌دهد، اما در شرایط چندنرخی، قیمت‌گذاری کالاها و خدمات در اقتصاد داخلی با نرخ‌های مختلفی انجام می‌شود که برآورد دقیق تورم را پیچیده می‌سازد.

از سوی دیگر، هرگونه تلاش برای کنترل نقدینگی، با نوسانات نرخ ارز آزاد خنثی می‌شود. جهش نرخ ارز آزاد (برای نمونه ۲۰ تا ۳۰ درصدی در یک دوره کوتاه) به سرعت از طریق انتظارات و هزینه‌های وارداتی (حتی با نرخ نیما) به تورم داخلی منتقل می‌شود، که این امر، تلاش‌های انقباضی بانک مرکزی برای کنترل نقدینگی (برای نمونه کاهش رشد نقدینگی از ۳۵ درصد به ۲۵ درصد) را به طور کامل بی‌اثر می‌کند. همچنین، بانک مرکزی در شرایط چندنرخی ناچار است که وظیفه تامین ارز ترجیحی یا دولتی را بر عهده بگیرد. در عمل، بانک مرکزی برای تامین این ارز، منابع ریالی مورد نیاز را به بانک‌ها یا نهادهای دولتی اختصاص می‌دهد. حتی اگر این منابع ریالی از طریق تبدیل درآمدهای ارزی نفتی به ریال انجام شود، حجم این عملیات تامین مالی، در مقایسه با ابزارهای متعارف بازار باز، بسیار بزرگ‌تر است و به طور غیرقابل کنترل بر رشد پایه پولی تاثیر می‌گذارد. این امر استقلال بانک مرکزی در مدیریت نقدینگی را به طور کامل از بین می‌برد و ابزارهای پولی را در خدمت تأمین مالی ارزی دولت قرار می‌دهد.

تاثیر مخرب بر ترازنامه بانک‌ها و ریسک‌های ارزی پنهان

سیاست ارزی چندگانه، به طور مستقیم و غیرمستقیم، سلامت ترازنامه بانک‌های تجاری را تضعیف می‌کند و ریسک‌های بزرگی را پنهان می‌سازد. این شامل تسهیلات ارزی با ریسک تبدیل و ریسک حسابداری دارایی‌های ارزی است. بسیاری از بانک‌ها تسهیلات ارزی به شرکت‌ها برای واردات با نرخ ترجیحی یا نیما اعطا کرده‌اند. در صورت ناتوانی این شرکت‌ها در بازپرداخت به دلیل ورشکستگی، بانک ناچار است بدهی را با نرخ ترجیحی وصول کند، در حالی که ارزش واقعی تسهیلات (با نرخ آزاد) بسیار بالاتر است.

اگر شرکت به مشکل بخورد، بانک مجبور به تملک دارایی‌هایی می‌شود که با نرخ آزاد ارزش‌گذاری می‌شوند، اما ناترازی ناشی از ریسک تبدیل نرخ ارز در ترازنامه ایجاد می‌شود. همچنین، بانک‌ها برای رعایت استانداردهای حسابداری، دارایی‌ها و بدهی‌های ارزی خود را با نرخ‌های مختلف ثبت می‌کنند. هرگونه تغییر ناگهانی در سیاست ارزی دولت (مانند حذف نرخ ترجیحی یا تغییر نرخ نیما)، به طور ناگهانی منجر به تغییر در ارزش دارایی‌ها و بدهی‌های ارزی ثبت‌شده در ترازنامه می‌شود که پایداری سودآوری و کفایت سرمایه (Capital Adequacy) بانک‌ها را متاثر می‌سازد. در واقع، ریسک ناشی از تصمیمات سیاسی ارزی، بزرگ‌ترین ریسک پنهان ترازنامه بانکی است.

وحدت نرخ ارز به‌مثابه پیش‌شرط سیاست پولی مستقل

سیاست‌های ارزی چندگانه در ایران، به یک بیماری مزمن تبدیل شده که سلامت مالی بانک‌ها را فرسایش داده و هرگونه تلاش سیاست پولی برای کنترل تورم را بی‌اثر می‌سازد. تا زمانی که شکاف قیمتی میان نرخ‌های ارزی وجود دارد، رانت، فساد و نااطمینانی بر اقتصاد حاکم خواهد بود و بانک مرکزی ناچار به پذیرش تسلط مالی دولت در حوزه ارزی خواهد بود.

تجربه موفقیت‌آمیز در مهار تورم در دیگر اقتصادهای دچار بی‌ثباتی، همواره با گام‌های قاطع در جهت وحدت نرخ ارز آغاز شده است. اجرای یک برنامه جامع برای حذف کامل نرخ‌های ترجیحی و حرکت به سوی یک نرخ ارز واحد و انعطاف‌پذیر، نه تنها یک اصلاح ارزی، بلکه یک پیش‌شرط حیاتی برای بازگرداندن اعتبار به سیاست پولی، افزایش کارایی اقتصادی و بهبود سلامت ترازنامه سیستم بانکی ایران است. این اصلاحات باید با قاطعیت و در یک چارچوب زمانی مشخص اجرا شود تا بتواند انتظارات تورمی را به طور پایدار مهار کند.

جدول: ابعاد کمی و کیفی تاثیر سیاست‌های ارزی چندگانه بر ثبات مالی و پولی

تاثیر بر کلان پولی	نرخ بازار آزاد	نرخ نیما (میانگین)	نرخ ترجیحی/یارانه‌ای	شاخص
ایجاد انتظارات تورمی و سفته‌بازی	نرخ تعیین‌کننده انتظارات	حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد کمتر از نرخ آزاد	حداقل ۱۰ برابر نرخ آزاد	شکاف قیمتی (سال ۱۴۰۳)
تضعیف انگیزه تولید داخلی و تخصیص ناکارآمد	صفر	متوسط (اختصاص به صادرکنندگان و واردکنندگان رسمی)	بالا (اختصاص به واردکنندگان خاص)	حجم رانت تولیدی
کاهش استقلال بانک مرکزی و افزایش تورم	کمترین تاثیر مستقیم	غیرمستقیم (از طریق تعهدات ارزی دولت)	مستقیم و زیاد (تامین مالی ارزی از بانک مرکزی)	تاثیر بر پایه پولی
تضعیف کفایت سرمایه و افزایش مطالبات مشکوک	ریسک نوسانات ناگهانی بازار	ریسک نقدشوندگی و تغییرات ناگهانی نرخ	ریسک تبدیل و زیان در وصول مطالبات	ریسک ترازنامه بانکی

راه گذار از بحران ناترازی بانکی

راهبردهای حیاتی برای تثبیت مالی و پولی چیست؟



علیرضا حیدری
کارشناس اقتصادی

فروپاشی و انتقال اضطراری دارایی‌ها و تعهدات بانک آینده بـــه بانک ملی ایران، نه یک اختلال ســـاده در ترازنامه، بلکه گواهی بر شکســـت یکپارچگی سه‌گانه «نظـــارت، حاکمیت و مـــدل کســـب‌وکار» در نظام مالی کشـــور بود. در حالی که تحلیل‌های متداول بر موضوعاتـــی چون بدهی‌های غیرجـــاری (NPLs) یا کســـری بودجه دولتی تمرکز دارند، ریشه اصلی زوال این نهاد، در انحراف عمیق استراتژیک از مدل بانکداری تجاری نهفته بود. انتقال این شـــوک عظیم مالی به ترازنامه یک بانک دولتی بـــزرگ، زنگ خطر را برای تاب‌آوری کلی نظام بانکی به صدا درآورد و اکنون، پاسخ به این بحران باید فراتر از تدابیر مرسوم باشد.

۱ ریشه‌یابی: بیماری مدل کسب‌وکار مبتنی بر «همجوشی خطر»

فروپاشی بانک آینده ناشی از «همجوشی خطر» بود؛ وضعیتی که در آن یک نهاد مالی، وظایف بانکداری (ســـپرده‌پذیری و وام‌دهی) را با وظایف هلدینگ‌های توسعه‌ای (توسعه املاک و مستغلات در مقیاس بسیار بزرگ) درهم آمیخت. این بانک با استفاده از سپرده‌های کوتاه‌مدت و با نرخ بالا، به جای سرمایه‌گذاری در اوراق مطمئن و اعتبارات خرد، اقدام به توسعه پروژه‌های کلان زیرساختی و تجاری کرد.

انحراف از قانون دارایی-بدهی: این مدل، قانون طلایی تطابق سررســـید دارایی‌ها و بدهی‌ها را به کلی نقض کرد. بانک، بدهی‌های کوتاه‌مدت (ســـپرده‌های مردمی) را برای تامین مالی دارایی‌های بلندمدت و بسیار غیرنقدشونده (مانند پروژه‌های ساختمانی) به کار برد.

ثبت کاذب ارزش: ارزش‌گذاری دارایی‌های تحت تملک، اغلب به صورت داخلی و بر اســـاس ارزش‌های اسمی یا انتظاری (و نه بازار واقعی) انجام می‌شد که به «ثبت کاذب سود» منجر شده و کفایت سرمایه را به صورت صوری بالا نگه می‌داشت. با فروپاشی این ارزش‌های متورم‌شده، حفره‌ای عظیم در ترازنامه نمایان شد که انتقال آن به بانک ملی، یک آسیب ناشی از انتقال را به ساختار دولتی وارد کرد.

۲ راهبرد: جداسازی عملیات و تاسیس «دیوار آتش اطلاعاتی»

در واکنش به این «همجوشی خطر»، راهکارهای نظارتی باید بر جداسازی کامل عملیات و ایجاد شفافیت افشاگرانه متمرکز شوند.

توصیه سیاستی ۱: ایجاد مانع حقوقی «هلدینگ و بانک»

بانک مرکزی باید به جای تمرکز صرف بر نسبت‌های کفایت سرمایه، یک مانع حقوقی بین عملیات اصلی بانکداری تجاری و شرکت‌های تابعه توسعه‌ای و سرمایه‌گذاری ایجاد کند. این به معنای الزام بانک‌ها به واگذاری سهام کنترلی در شرکت‌های غیربانکی و محدود کردن شدید تراکنش‌های درون گروهی به قیمت‌های بازار آزاد است. بانک‌ها تنها باید به طور محدود، سرمایه مازاد خود را در اوراق با ریسک بسیار پایین سرمایه‌گذاری کنند.

توصیه سیاستی ۲: پروتکل «دیوار آتش اطلاعاتی»

بـــرای جلوگیری از ثبـــت کاذب ارزش، باید یک پروتکل «دیوار آتـــش اطلاعاتی» در بانک‌های بزرگ اجرا شـــود. این پروتکل باید دسترسی مدیران ارشد بانک به اطلاعات محرمانه ارزش‌گذاری دارایی‌های شرکت‌های تابعه را محدود کند. ارزش‌گذاری دارایی‌های غیرنقدشونده که در ترازنامه نگهداری می‌شوند (مانند زمین یا ساختمان)، باید منحصراً توسط نهادهای ارزیاب مستقل و مورد تایید مکرر بانک مرکزی انجام گیرد و نتایج آن به طور عمومی افشا شود، حتی اگر منجر به شناسایی زیان شود. این اقدام، انگیزه مدیران برای دستکاری حسابداری دارایی‌ها را از بین می‌برد.

۳ اصلاح حاکمیت و مسئولیت‌پذیری: «بیمه مدیران در قبال زیان»

انتقال بحران آینده نشان داد که نهادهای نظارتی موجود در پیشگیری از سوءاستفاده‌های حاکمیتی موفق نبوده‌اند. ساختار مجازات‌ها باید از جریمه نهادی به مسئولیت‌پذیری شخصی و مالی مدیران تغییر یابد.

توصیه سیاستی ۳: نظام «تضمین شخصی مدیران»

به جای توقیف صرف دارایی‌های شرکت، باید یک قانون نظارتی جدید به نام «تضمین شخصی مدیران در قبال زیان سیستمیک» وضع شود. بر اساس این قانون، مدیران ارشد و اعضای هیئت مدیره بانک‌هایی که به دلیل نقض قواعد نظارتی به مرحله گزیر می‌رسند، موظف به تامین یک ودیعه مالی بزرگ در قالب اوراق تضمین‌شده برای پوشش بخشی از زیان نهایی بانک باشند.

این ودیعه به عنوان یک «پوشش ریسک مالی شخصی» عمل می‌کند و در صورت‌عدم نیاز، پس از ۵ سال عملکرد موفق، به آن‌ها بازگردانده می‌شود. در صورت شکست و آغاز فرآیند گزیر، این ودیعه برای کاهش بار انتقال به بانک دولتی مصادره خواهد شـــد. این مکانیسم، تصمیم‌گیری مدیران را به طور قاطع به سمت احتیاط و انطباق نظارتی سوق می‌دهد.

۴ تاب‌آوری پولی: تقویت مکانیسم «جذب شوک» در بازار بین‌بانکی

شکست بانک آینده، نه تنها یک شوک بانکی، بلکه یک شوک پولی بود که ثبات بازار بین‌بانکی و کانال اعتبار را تهدید کرد. سیاست پولی باید با تقویت مکانیسم‌های جذب شوک در خود سیستم بانکی، به این بحران پاسخ دهد.

توصیه سیاستی ۴: اوراق تعهد نقدینگی تضمین‌شده (TLBs)

برای کاهش وابســـتگی بانک‌ها به اضافه برداشـــت از بانک مرکـــزی در زمان تنگنای نقدینگی، بانک مرکزی باید ابزار جدیدی به نام «اوراق تعهد نقدینگی تضمین‌شـــده» (Total Liquidity Bonds - TLBs) را معرفی کند. این اوراق، توسط بانک‌های تجاری با ریسک پایین منتشر شده و بانک مرکزی (یا یک نهاد مالی دولتی) خریدار نهایی آن‌ها با تضمین است. هدف این اوراق، ایجاد یک بافر (منبع جذب شوک) نقدینگی دوم است که بانک‌ها می‌توانند در کوتاه‌ترین زمان، بدون نیاز به بازار بین‌بانکی متلاطم یا درخواست مستقیم از بانک مرکزی، آن را فعال کنند.

وجود این بافر، ریســـک سرایت ناترازی‌های لحظه‌ای یک بانک به کل بازار را کاهش داده و به بانک مرکزی امکان می‌دهد تا با تمرکز بیشتر، صرفاً بر هدف نهایی خود یعنی مهار تورم و ثبات پولی متمرکز شود، نه بر مدیریت بحران‌های نقدینگی لحظه‌ای بانک‌ها. این راهکار به افزایش اعتماد به سیستم در شرایط بحران کمک شایانی خواهد کرد.

موتور خاموش رشد

چرا نیروی اقتصادی که می‌توانست عامل توسعه و دموکراسی باشد، در حاشیه مانده است؟



بخش خصوصی در ایران چه جایگاهی دارد و در جهان چگونه عمل می‌کند؟ در کشورهای توسعه‌یافته، بخش خصوصی موتور رشد اقتصادی، خلاقیت و نوآوری است و نقشی کلیدی در تقویت دموکراسی ایفا می‌کند. اما در ایران، تاریخ طولانی دخالت دولت، اقتصاد رانتی و فقدان بورژوازی ملی، این بخش را به حاشیه رانده است. آنچه مشخص است اینکه بدون نهادهای مدنی توانمند، حاکمیت قانون و بخش خصوصی مستقل، رؤیای توسعه و دموکراسی‌خواهی در ایران همچنان دست‌نیافتنی باقی می‌ماند و فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی کشور به‌خوبی محقق نمی‌شوند.

بخش خصوصی ایرانی در برابر خصوصی‌سازی ناکام

وعده‌ای که به ناکجاآباد رسید

لیلا ابراهیمیان
دبیر بخش توسعه

خلقتش کج بود، ناکارآمد شـد و مقصد شد ناکجاآباد؛ این سرنوشت خصوصی‌سازی در ایران است. اما قرار بود نوشداروی تن رنجوری باشد که دنبال معجون شفابخشی برای حیات می‌گشت. بیش از سه دهه باید می‌گذشت تا نگاه‌های متفاوت سیاست‌گذارهای ایرانی و مردان سیاست به «نگاه یک» تبدیل شود و این نگاه در سال ۸۴ با اعلام سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی در ۵ بند اصلی (الف، ب، ج، د، ه) علنی شد؛ زمانی به درازای عیان شدن نگاه پر اشک و آه اقتصاد ایران در چنبره همه آزمون‌ها و خطاها. مسیرِ طولانی طی شده بود، مسیری سخت و پرسنگلاخ. از مصادره کارخانه‌های خصوصی شـروع شـده بود تا روزگاران سپری بر اقتصاد دولتی در روزهای سخت جنگ؛ و تدبیری که اقتصاد ره به سلامت برده بود با تنی بیمار از زمان آتش‌باران، تا شروع سیاست ملی‌زدایی در سال ۱۳۶۸ و در نهایت سیاست تعدیل اقتصادی که خود منتقدان زیادی دارد. اما هیچ‌کدام نتوانسـته بود تن رنجور اقتصاد ایران را شـفا بخشد. عده‌ای به‌دنبال معجزه بودند و دم مسیحایی و هر کس در پی نسخه‌ای و تدبیری. قانون اساسی اقتصاد را به سه‌حوزه تقسیم کرده بود: دولتی، تعاونی و خصوصی؛ اما تا عمل فاصله بسیار بود. سیاست کلی اصل ۴۴ که ابلاغ شد، فکر می‌کردند حتماً راه نجاتی یافت شد برای فربه‌شدن کودک نحیف بخش خصوصی. حالا حدود یک‌دهه از آن زمان می‌گذرد و هیولای اقتصاد ایران به پشتسر نگاهی می‌اندازد. گفته وزیر راه و شهرسازی دولت یازدهم، شـاید همان راز سربه‌مهر اقتصاد ایران باشد که می‌گوید «خصوصی‌سازی در ایران کج و ناکارآمد متولد و توسط سیاستمداران مصادره شد.»

اما هدف روشن بود: «افزایش بهره‌وری عوامل انسانی در بنگاه‌های اقتصادی»؛ «افزایش کیفیت کالای تولید شده»؛ «بهبود سرمایه‌گذاری و سرمایه‌گذاری مجدد در بنگاه‌ها» و «بهبود وضع مدیریت بنگاه‌ها». نقشـه راه همین بود و مقصد معلوم. ولی یک پرسـش همچنان بی‌جواب مانده است. فاصله امروز ما با این اهداف معین شده تابه‌کجاست؟ یک دهه زمان خوبی برای بازخوانی سرگذشت خصوصی‌سازی در ایران است. شاید در کنش و واکنش سیاست و اجرا، باید به قضاوت و تصمیم دیگر رسید؛ تصمیمی بی‌پروا.

گذشت آنچه گذشت

زمانی علی‌اصغر یوسفنژاد، عضو کمیسیون ویژه اصل ۴۴ گفته بود: «با ادامه این رویه‌ها، درحال تبدیل کردن اقتصاد دولتی به اقتصاد شبه‌دولتی هستیم.» اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی، در دولت نهم و دهم شروع شد به چند روش؛ انتقال سهام یا دارایی به اشخاص حقیقی یا حقوقی طلبکار از دولت که بعداً به رد دیون شهره شد، انتقال مستقیم سهام یا دارایی بابت سـهام عدالت، عرضه یا فروش سهام یا دارایی به عموم متقاضیان. واگذاری بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی، کوچک‌ترین هدف خصوصی‌سـازی بود؛ اما هدف اصلی چیز دیگری بود. اقتصاد باید مسـیر رقابتی‌شـدن را طی می‌کرد. هدف نهایی شـکل‌گیری بازار بود که خود جان‌مایه رقابت است و رقابت‌پذیری؛ اگرچه عده‌ای شکل‌گیری بازار را مقدم بر خصوصی‌سازی می‌دانند و دلیل عدم‌موفقیت خصوصی‌سازی ایران را شـکل نگرفتن بازار قبل از شروع روند خصوصی‌سازی عنوان می‌کنند. اما دولت نهم و دهم به درآمدزایی بیشـتر اندیشه می‌کرد تا رقابت؛ هر شخص حقیقی یا حقوقی پول بیشـتری به اموال دولت در زمان واگذاری می‌داد، سند به نام او می‌خورد. زمانی که اقتصاد بخش خصوصی سرمایه اندکی داشت و تحریم‌ها رمقی در تن‌اش باقی نگذاشته بود، گروهی دیگر به‌میدان رقابت یا رقابت‌ناپذیری قدم گذاشـتند. آنها نهادهای عمومی غیردولتی بودند که بعدها به زبان عامه «خصولتی» نام‌گذاری شـدند. این‌چنین بود که مرحله اول خصوصی‌سـازی در ایران کج بنیان گرفت و هشدار یوسفنژاد به شکل‌گیری نطفه یا تولد این اقتصاد شبه‌دولتی در ایران همین است؛ رنجنامه‌ای که هر روز از دل بخش خصوصی بیرون می‌آید. اقتصادی که رقابت بر مناسبات آن حاکم نیست و حضور عده‌ای با رانت قدرت و سیاسـت گره خورده بود. نحوه تولدشـان و البته سهم‌گیری آنها از این واگذاری‌ها که آمار سازمان خصوصی‌سازی در ایران خود نمایان‌گر آن است. آمار سازمان خصوصی‌سازی نشان می‌دهد که تا پایان سال ۱۴۰۳، مجموع واگذاری‌ها حدود ۲۵۰ هزار میلیارد تومان بوده است که تنها حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان در فضای رقابتی و بورس انجام شده و بخش عمده آن (حدود ۱۸۰ هزار میلیارد تومان) از طریق رد دیون و واگذاری بلوکی صورت گرفته است. سهم بخش خصوصی واقعی که با سرمایه خود سهام خریده، کمتر از ۱۰ درصد است.

خصوصی‌سازی ایرانی به کجا می‌رود؟

خصوصی‌سازی در ایران همیشه پرحاشیه بود و در این حاشیه هر کس نقش خود را بازی می‌کند. سیاستمداران محلی و ملی در کنار هم مهره بازی شطرنج سیاست هستند و اقتصاد. در سـال‌های ۸۶ تا ۹۲ قانون‌گذار و دولت هر دو در این حاشـیه و متن کنار هم هستند وتسهیل‌گر کار هم، در واگذاری‌ها با حجم بالا هم در شروع سهام عدالت و هم در اجرای رد دیون‌ها. عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی آن را به بار کجی تعبیر می‌کند که هرگز به منزل نمی‌رسد. مثل واگذاری که در پتروشیمی، بنگاه انحصاری که سال‌ها در اختیار دولت بوده، انجام می‌شود. این واگذاری در بازار رقابتی انجام نمی‌شود. انحصار از دولت به بخش دیگری منتقل می‌شود مثل نیروگاهی که از مالکیت آن از وزارت نیرو به وزارت دفاع منتقل می‌شود. یا خصوصی‌سازی شرکت صدرا همان مشت نمونه خروار اسـت؛ معامله‌ای که هر دو طرف آن زیان بود و شکست. هم صدرا صدمه دید هم بانک ملی به‌عنوان خریدار آن. صدرا شرکت بزرگی بود که در بازارهای جهانی حضور داشت ولی سرنوشت امروز آن محکوم به شکست است. چرا فرجام خصوصی‌سازی صدرا این‌قدر تلخ بود؟ صدرا جزو معدود شرکت‌های مهندسی ایران بود که در سطح بازار جهانی کار می‌کرد با مشتریانی از سراسر جهان. این شرکت باید در بازارهای جهانی واگذار می‌شد نه اینکه در بازار ایران. باید برای صدرا در سطح بین‌المللی برنامه‌ریزی می‌شد و واگذارکننده‌ها باید مطمئن می‌شدند شرکتی که صدرا را می‌خرد یک برنامه توسعه بازار جهانی برای آن دارد. بانک ملی شرایط خرید و توسعه صدرا را نداشت و قادر نبود برنامه‌ای برای توسعه بازارهای جهانی داشته باشد. اما سرنوشت صدرا طور دیگری رقم خورد و شد آنچه باید نمی‌شد.

نقشه راه کدام است؟

راهی به عمر حدود سـه‌دهه طی شـده اسـت، و حـالا می‌گویند مـوج دومی برای خصوصی‌سازی باید در راه باشد. از همان زمان شروع خصوصی‌سازی در ایران، این دولت بود که چنین وظیفه‌ای را برعهده گرفته بود. باید مدیران دولتی بر شاخه‌ای از خوان نعمت می‌نشستند و ریشه آن را می‌بریدند. شاید برای همین است که امروز از نبود عزم کافی و جدی مدیران دولتی در خصوصی‌سازی سخن می‌گویند. راستی اگر روزی، دولت این وظیفه را محول کند چه کسی از طرف دولت می‌تواند این وظیفه مهم را برعهده گیرد و خصوصی‌سازی را انجام دهد؟ یک نهاد متعلق به دولت می‌تواند این نقش را ایفا کند یا یک نهاد یا سازمان خارج از دولت باید متصدی خصوصی‌سازی باشد؟ آنچه مشخص است این است‌که متصدی واگذاری‌ها باید از دستگاه‌های بهره‌بردار جدا باشد. آیا دولت می‌تواند واگذاری را با تمام فرآیندها به صـورت بوروکراتیک انجام دهد یا برای واگذاری نیاز به

سیاست بر اقتصاد سایه افکنده، سایه‌ای سخت و سنگین. این را در لحظه‌لحظه روزهای واگذاری مالکیت دولتی می‌توان شاهد بود. حالا برای رهایی از مشکلات درهم تنیده اقتصاد، اقتصاددان‌ها از سهم قدرت و حاکمیت می‌گویند.

استفاده از نهاد بازاردارد؟ یعنی در انجام روند واگذاری، فرآیند واگذاری یک اقدام اقتصادی است که در محیط بازار باید توسط عوامل بازار صورت گیرد. اجرای فرآیند واگذاری توسط بوروکراسی دولتی منجر به موفقیت نمی‌شود. این آموزه در ایران شنیده نشده است. هنوز هم واگذاری بنگاه‌های دولتی توسط دولت صورت می‌گیرد. پرسش دیگر اما به روش خصوصی‌سازی برمی‌گردد؛ آیا بنگاه‌های بزرگ مثل مخابرات، فولاد مبارکه و فولاد اهواز را می‌توان یک‌شبه واگذار کرد؟ آیا این بنگاه‌های بسیار بزرگ را می‌توان از طریق مزایده به چند نفر فروخت؟ خصوصی‌سازی‌های گذشته ذهن را به نتایج خوبی نزدیک نمی‌کند. برای شکل‌گیری بنگاه‌های بزرگ‌مقیاس، باید مالکیت این‌بنگاه‌ها را به صورت گسترده میان مردم توزیع کرد. این سیاست هم با عدالت اجتماعی سازگارتر است، و همین‌طور مقاومت در شکل‌گیری و انباشت سرمایه را از بین می‌برد. در سیاست‌های ابلاغی مقام معظم رهبری یکی از اهداف خصوصی‌سازی، گسترش مالکیت و عرضه سهام به عموم مردم است. در قانون اجرای اصل۴۴ هم بسیار به این موضوع تاکید شده است. اما آنچه عمل شد ضد قانون بود. قانون از فروش بنگاه از طریق عرضه عمومی سهام در بورس‌های داخلی یا خارجی می‌گوید. بنابراین اگر قرار است شرکت‌های بزرگ‌مقیاس عرضه شود، باید در واقع این سهام به عموم مردم عرضه شود. عرضه بلوکی سهام، باید در اولویت دوم باشد نه اولویت اول. اما آنچه اتفاق افتاد، برعکس بود. با عرضه بلوکی، سهام نمی‌توانست خریدار مردمی داشته باشد، تنها خریدار این بازار شبه‌دولتی‌ها بودند این‌چنین بود که اقتصاد شبه‌دولتی متولد شد.

اقتصاد در بن‌بست سیاست

سیاست بر اقتصاد سایه افکنده، سایه‌ای سخت و سنگین. این را در لحظه‌لحظه روزهای واگذاری مالکیت دولتی می‌توان شاهد بود. حالا برای رهایی از مشکلات درهم تنیده اقتصاد، اقتصاددان‌ها از سهم قدرت و حاکمیت می‌گویند. محسن رنانی، در کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران»، برای تبیین اقتصاد و سیاست در ایران، اصطلاح «دولت نفوذهای ناهمگن» را به‌کار می‌برد؛ «نهادهای مختلف در درون دولت‌ها، در جهت‌های مخالف هم حرکت می‌کنند و انرژی ذخیره شده در سیستم را هدر می‌دهند.» او به اهداف تئوری اقتصاد نوکلاسیک، که خیلی از تئوری‌های توسعه هم بر همان تئوری‌های نوکلاسیک هستند اشاره می‌کند: آزادسازی قیمت‌ها، انباشت سرمایه، خیز اقتصادی، کوچک کردن دولت، گسترش طبقه‌ی متوسط و نظایر این‌ها به نوعی بر بستر و با پیش فرض وجود یک اقتصاد بازاری مطرح شده‌اند. اما مفروضات این تئوری برای جامعه نرمال و عادی در نظر گرفته شده است که مناسبات آنها با عقل تعریف می‌شود. اجزای حکومت state در آنجا، باهم در ربط عقلانی هستند و حکومت یک کل یکپارچه است و همکاری و مشارکت سازگار اجزا برای تحقق یک هدف واحد یا تعدادی هدف معین وجود دارد. اما حکومتی که هر پاره‌ای از قدرت سیاسی یا قانونی یا اقتصادی‌اش را یک گروه یا یک طبقه یا یک جناح در اختیار گرفته است و قدرت بین گروه‌های مختلف پاره‌پاره شده است «حکومت نفوذهای ناهمگن» است که در آن هر بخش دنبال تحقق اهداف مورد نظر خودش است. در این گسل ناهمگن، عملکردهای متنافر باعث عدم موفقیت برنامه‌های اقتصادی و حتی اجتماعی دولت می‌شود. اقتصاد ما در تله سیاست به دام افتاده است و سیاست ما هم در بن‌بست فقدان عزم سیاسی برای ایجاد تحولات اساسی و اتخاذ تصمیمات بزرگ، زمین‌گیر شده. برای همین رنانی معتقد است که مشکلات اقتصادی ما، راه حل اقتصادی ندارد. تصمیمات بزرگ سیاسی تنها راه‌حل این مشکلات است و کلید گشایش اقتصاد در دست سیاستمداران است؛ شاید کلید سیاستمداران، بر قفل خصوصی‌سازی در ایران بچرخد.

شروعی نادرست؛ در انتظار فرجامی درست

شروع خصوصی‌سازی شروع نادرستی بود؛ هم در روش و هم در نوع واگذاری‌ها. اگر خصوصی‌سازی از بازارهایی که از ابتدا غیرانحصاری بود شروع می‌شد، سپس سراغ بازارهایی که بنگاه‌های دولتی در آنها قدرت انحصاری داشت اما ماهیت بازار رقابتی بود نتیجه متفاوت از امروز می‌شد. اگر سهام بانک‌ها، بیمه‌ها، صنایع سنگین، صنایع فولاد و... به تدریج در بازار عرضه می‌شد و مرحله آخر نوبت بازارهای انحصار طبیعی نظیر مخابرات، راه‌آهن، زیرساخت‌های حمل و نقل، آب، برق و گاز می‌رسید؛ شاید نتیجه بهتر از امروز بود. اما در واگذاری‌هایی که دولت انجام داد نظم و ترتیبی حاکم نبود و فرآیندها وارونه طی شد. این مسیری است که خصوصی‌سازی از آن سر درآورده است. اگر عده‌ای از عدم نظارت ناظران بر برخی از بنگاه‌های واگذار شده می‌گویند، برخی دیگر در انتظار موج دوم خصوصی‌سازی به انتظار نشسته‌اند تا این پروژه به تقویت شهروندان بینجامد نه هسته سخت قدرت در نظام سیاسی مستقر. فرجامی که از شروع نادرست انتظار می‌رود با چرخشی درست در مسیر. ذائقه اقتصاد ایرانی با شروع خصوصی‌سازی دچار تغییر شد؛ خصوصی سازی سیاست اقتصادی جهت تعادل بخشیدن بین دولت و بازار و البته بیشتر به نفع بازار است. این حرکت با هدف افزایش کارایی فعالیت‌های اقتصادی صورت می‌گیرد زیرا به لحاظ تئوریک خصوصی‌سازی متکی بر این اندیشه است که محیط بازار زمانی برقرار می‌شود که رقابت کامل برقرار باشد و بخش خصوصی طوری عمل می‌کند که کارایی اقتصادی حاصل شود. خصوصی‌سازی اقداماتی است که در قالب آن سطوح مختلف کنترل، مالکیت و مدیریت از دست بخش دولتی خارج و به دست بخش خصوصی سپرده می‌شود. این حرکت به سمت تعادل بازار و دولت با روش‌های متفاوتی صورت می‌گیرد که از جمله می‌توان به تقویت مالکیت بخش خصوصی، ابزارهای مالی و نهادهای قانونی مالی، آزاد سازی و انتخاب سیاست‌های مختلف توسط دولت مثلاً طراحی سیاستی که موجب توسعه بخش خصوصی می‌شود، اشاره کرد. راه‌هایی که می‌توان خصوصی سازی را از طریق آن انجام داد شامل: تدابیر سازمانی، تدابیر عملیاتی و تدابیر مالکیتی است.

حالا این تغییر ذائقه پس از دو دهه به‌دنبال تعادل‌بخشی دوباره بر روابط اقتصادی دولت، مردم و بنگاه‌های خصوصی است؛ راهی که دورنمای آن در قانون اساسی نمایان شده است.



منابع

سازمان خصوصی‌سازی ایران، گزارش سالانه ۱۴۰۳
روزنامه‌های اقتصادی داخلی (دنیای اقتصاد، ۱۴۰۳-۱۴۰۴)
رنانی، محسن، «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران»، نشر نی، ۱۳۹۹

در غیاب بورژوازی ملی

چرا بخش خصوصی ایران، قادر به ایفای نقش تعیین‌کننده در دموکراسی نیست؟



حسین جمالی

عضو (بازنشسته) هیئت علمی دانشگاه مازندران (بابلسر)

چرا باید خواند:
این مقاله به بررسی چرایی ناکامی دموکراسی‌خواهی بخش خصوصی در ایران می‌پردازد و نشان می‌دهد که فقدان بورژوازی ملی، جامعه اتمیزه، دولت ناکارآمد چگونه امکان شکل‌گیری طبقه‌ای مستقل و توانمند برای مطالبه دموکراسی را محدود کرده است.

دموکراسی‌خواهی گرچه تمنایی جذاب، پُرآوازه و مهیج اســت، اما از آن آرزوها و رؤیاهایی است که به سختی و برای مردمانی اندک در جهان، لباس واقعیت پوشیده است. این رؤیا برای ایرانیان، در تاریخ معاصرشــان، به گوهری نایاب و سرابی در دوردست تبدیل شده است که کوشش و کنش هر چه بیشتر، آنها را به جای نزدیک شدن، دورتر و دورتر از آن کرده اســت. چندوچون این روند، با تمرکز بر بخش خصوصی و دموکراسی‌خواهی آن، در کانون این نوشتار قرار دارد. ایده اصلیِ به آزمون گذاشته در این متن، این است که دموکراسی‌خواهی بخش خصوصی، در غیاب بورژوازی ملی، به عنوان نیروی اصلی و تعیین‌کننده این بخش، همان تمنا و رؤیایی است که ایرنیان طی بیش از صد سال، در سر دارند، ولی ره به جایی نبرده‌اند. مهم‌ترین عامل این امر، حسب بررسی تحلیلی این نوشتار، فقدان پایگاه اجتماعی مقتضی، با زمینه‌ها و شرایط عینی، برای دموکراسی‌خواهی در ایران است.

مقدمه

بخش خصوصی در ایران معاصر، به ویژه از دوران مشروطه به بعد(۱۲۸۵- ۱۴۰۴)، به مدت حدود ۱۱۰ ســال، در ائتلاف با دیگر نیروهــای اجتماعی، نیرویی نقش‌آفرین و تاثیرگذار در تحولات سیاســی و اجتماعی بوده است. بخش خصوصی، در جریان این دوران طولانی، پرتلاطم و بنیان‌برافکــن، هم از نظر نیروهای درونی، هم از جهت اتحادهــا و ائتلاف‌ها با دیگر طبقــات اجتماعی و هم از منظــر رویکردهای فکری و سیاســی، دچار تغییرات و دگردیسی‌های جدی شــده است. این بخش در جامعه ایــران، عمدتاً شــامل بازاریان (تحت عنوان طبقــه خردبورژوازی و بــورژوازی تجاری)، سرمایه‌داران صنعتی، مالی و کشــاورزی (تحت عنوان بورژوازی ملی و بورژوازی دولتی) و خردبورژوازی بخش کشاورزی است که نمایندگان آنها در اتاق‌های بازرگانی، در هم‌کنشی با دولت و سایر طبقات اجتماعی (شامل طبقات فرودست و پایین و طبقه متوسط)، فعالیت و نقش‌آفرینی می‌کند. ناگفته پیداست که پیچیدگی این نیروی عظیم اجتماعی، نیازمند بررسی عینی و پیمایشی فراگیر است تا بتواند همه وجوه آن را بازنمایاند. از این رو، در اینجا، تنهــا با تکیه بر تحلیل‌های کلی از این بخش، می‌توان برخی از وجوه کنش‌گری، ظرفیت، نقش‌آفرینی و اتحاد و ائتلاف‌های آن را آشکار کرد.

کنش‌گــری و تعامل بخش خصوصی ایــران در رقابت با بخش دولتی، در یک نظام «رانتی مافیایــی»، در غیاب بورژوازی ملی، فقدان دولت توســعه‌گرا، بلوک‌های قدرت خردبورژوازی، بورژوازی تجاری و بورژوازی دولتی، قابل بررسی است که نقش‌آفرینی آن برای استقرار دموکراسی را نه به مثابه یک راه‌حل که خود به مسأله تبدیل کرده است. اگر بخش خصوصی، به‌ویژه نیرومندترین بخش آن، یعنی بورژوازی ملی، فاقد جایگاه و توانمندی لازم، به لحاظ اســتقلال است که بتواند آرمان‌های سیاسی خود را پیگیری و محقق کند، دیگر نمی‌توان از نقش و نسبت بخش خصوصی با دموکراسی سخن گفت. اگر بخش خصوصی در ایران می‌خواست یا بخواهد مطالبه‌گر دموکراسی باشد، بر اساس تجربیات تاریخی در تمدن مغرب زمین و نقش‌آفرینی بوژوازی ملی در محدود و مشروط کردن قدرت دولت و اســتقرار دموکراسی، لازمه آن، داشتن برخی ویژگی‌ها و امتیازات بنیادین است که در عمل، یا فاقد آن است یا به نحو بسیار ضعیفی آن را داراست. نوشتار حاضر، عهده‌دار بررسی چندوچون این امر است.

۱

فقدان بخش خصوصی مستقل، منسجم و مطالبه‌گر دموکراسی: در روند تاریخی دوره معاصر، تنها در دوره پهلوی دوم(محمدرضاشــاه)، بورژوازی ملی به یکی از نیروهای مهم پیشبرد اقتصاد ایران تبدیل شد که با وقوع انقلاب ۵۷، شیرازه اصلی آن با مصادره‌هایی که صورت گرفت، از هم پاشید. از آن پس، این خردبورژوازی، بورژوازی تجاری و بورژوازی دولتی بودند که هم شاکله اصلی اقتصاد ایران را شکل می‌دادند و هم نقش تعیین‌کننده در سیاست و حکومت جمهوری اسلامی داشته و دارند.

بر اســاس تحلیل موثقی، «در غیاب بورژوازی ملی، خردبورژوازی که به قول هشام شرابی، طبقه‌ای دورگه و فاقد اصالت و استواری برای استقرار دموکراسی و توسعه است، در پوشش بنیادگرایی اسلامی، به تدریج، بر کل روند تصمیم‌سازی و هدایت و مدیریت کشور در قالب جمهوری اسلامی ایران حاکم شد. در این زمینه، طبقه سیاسی جدیدی شکل گرفت که هسته اصلی آن، به قول بشیریه، روحانیون، روحانی‌زادگان و بازاریان بودند و لایه بیرونی آن، متشکل از نسل اول تحصیل‌کرده طبقات پایین و روستایی و شهری بودند» (موثقی، نوسازی و اصلاحات در ایران[از اندیشه تا عمل]، صص ۲۶۹-۲۷۰). هم‌چنین، بنابر نظر بشیریه، دولت ایدئولوژیک و اسلامی در ایران، «در پرتو سه عنصر اساسی یعنی گرایش به جامعه توده‌ای، قدرت روحانیت به عنوان طبقه و ایدئولوژی سنت‌گرایی صورت پذیرفته و درون‌مایه آن است ولی ساختار سیاسی نظام، از لحاظ حقوق اساسی متضمن عناصر مختلفی از حکومت اشرافی، تئوکراسی و دموکراسی است» که میان آنها تعارض پدید می‌آید(بشیریه، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی، ص ۸۱). با روندهای طی شــده پس از انقلاب، به ویژه از دوران تحریم‌های بین‌المللی و تحریم‌های یک‌جانبه امریکا، اندک رمق باقی‌مانده در بخش خصوصی و طبقه بورژوا هم از دست رفت؛ به گونه‌ای که اکنون، در حاشیه اقتصاد و سیاست ایران قرار دارد. بعید است از این نیروی حاشیه‌ای و پیرامونی، بتوان انتظار نقش تعیین‌کننده برای دموکراسی در ایران داشت. نکته کلیدی و جذاب در این میان، مداخلات دولت در انتخابات اتاق‌های بازرگانی اســت که آن را به جای بازیگر مستقل و منسجم، به نیروی در انتظار حمایت دولت از خود، تبدیل کرده است.

۲

جامعه توده‌ای و جامعه اتمیزه (فقدان جامعه مدنی): بخش خصوصی، در متن کلان‌تر جامعه می‌تواند ایفای نقش کند. جامعه ایران، علی‌رغم تمنای دولت اصلاحات برای جامعه مدنی(به معنای جامعه‌ای با نهادهای مستقل و منسجم)، هم‌چنان در مسیر «جامعه توده‌ای» و «جامعه اتمیزه» قرار دارد. دولت‌های پساانقلاب ۵۷، تمام همت خود را بر جلوگیری از سازمان‌یابی و انسجام گروه‌های اجتماعی و سیاسی به کار گرفتند. با نظرداشت چنین بستر، شرایط و زمینه‌ای، بخش خصوصی و به ویژه بخش نیرومند آن یعنی بورژوازی، علاوه بر این‌که فاقد خصلت استقلال است، با

همان به که به جای آرزوهای ناممکن، به ممکنات تن دهیم تا دوباره و چندباره، مسیری را طی نکنیم که تاکنون بهره‌ای از آن، نصیبمان نشده است. البته، راه‌های طی شده از مشروطه تاکنون، تحربه زیسته گران‌سنگی برای ماست که اگر به درستی، از آن بیاموزیم، مسیر و نتیجه مطمئن‌تری را پیش پایمان می‌گذارد.

کنترل شدید دولت هم مواجه است که از این رو، دیگر انتظار نقشی تعیین‌کننده از آن نمی‌توان داشت.

۳

فقدان، ضعف و ناکارآمدی دولت توسعه‌گرا: دولت‌های پسانقلاب، یا اساساً شرایط مناسب برای توسعه‌گرایی نداشتند(دولت موقت و دولت در زمان جنگ)، یا توسعه را در کانون اهداف خود قرار دادند (دولت سازندگی و اصلاحات)، یا با توسعه، سر ستیزش و ناسازگاری داشتند (دولت احمدی‌نژاد و دولت مرحوم رئیسی) و یا علی‌رغم تمنای آن، امکان و شرایط توسعه‌ای، به دلیل تحریم‌های بین‌المللی و تحریم‌های یک‌جانبه امریکا، وجود نداشته و ندارد (دولت تدبیر و امید و دولت وفاق ملی پزشکیان). در چنین شرایطی، سخن از دموکراسی‌خواهی بخش خصوصی، آب در هاون کوبیدن است؛ چرا که در وضعیت رشد و رونق اقتصادی که همه طبقات، در حال فربه شدن هستند، شاید جهت‌گیری فکری برای دموکراسی هم رشد و نمو کند، اما در جامعه‌ای که بیشتر طبقات، روز به روز در حال فقیرتر شدن هستند، تقاضا برای نان، بیش از تقاضای برای آزادی، غلبه می‌کند.

۴

وجود نظام رانتی مافیایی (اقتصاد نفتی و طبقات نوظهور و نوکیسه یا پدیده «آقازاده‌ها»): اقتصاد نفتی، تا حد زیادی، ماهیتاً رانتی و فسادزاست. در جمهوری اسلامی، این پدیده، به روند اصلی اقتصاد ایران تبدیل شده است. رانت، به تدریج، ممکن است زمینه‌ساز تشکیل مافیا هم بشود؛ چرا که برخورداران از رانت، به تدریج، گسترش فعالیت‌های خود را در همکاری‌های همه‌جانبه و سازمان‌یافته می‌بینند. در حالی که در یک اقتصاد نفتی، نیروهای رانتی مافیایی، به طبقه موثر و تعیین‌کننده تبدیل شده‌اند، بخش خصوصی اگر بخواهد به بقای خود ادامه دهد، ناچار به هم‌پیوندی با آنهاست. در این صورت، این بخش، از یک سو، استقلال خود را از دست می‌دهد و از سوی دیگر، تنها در حاشیه آن طبقه نوظهور و نوکیسه (مشهور به «آقازاده‌ها») می‌تواند فعالیت کند و به بقای خود ادامه دهد. در هر صورت، در چنین وضعیت و شرایطی، امکان در کانون قرار گرفتن طبقه بورژوازی وجود ندارد تا بتواند نقشی تعیین‌کننده در ساختار و جهت‌گیری نظام سیاسی ایفا کند.

۵

دولت با رویکرد توزیعی (نظام یارانه و سیاست‌های اجتماعی): نظام جمهوری اسلامی، از همان فردای انقلاب ۵۷، جهت‌گیری شدید توزیعی داشت و این امر، کم‌وبیش، در همه دولت‌ها ادامه یافته است. اگرچه در دولت سازندگی و اصلاحات، با سیاست‌های تعدیل اقتصادی، از تمرکز و گسترش سیاست‌های اجتماعی کاسته شد، اما دولت احمدی‌نژاد مجدداً وضعیت را به روند پیشین بازگرداند. مهم‌ترین وجه این روند، نسبت بخش خصوصی و رویکرد توزیعی دولت‌هاست که موجب جلوگیری از انباشت سرمایه و ظهور طبقه بورژوازی مستقل و ملی می‌شود. بنابراین، در پرتو رویکرد توزیعی و سیاست‌های اجتماعی، اساساً امکان شکل‌گیری بورژوازی نیرومند و مستقل وجود نمی‌یابد تا بتواند برای دموکراسی‌خواهی، ایفای نقش کند.

۶

پیروز و غالب شدن سرمایه‌داری تجاری و دولتی بر سرمایه‌داری صنعتی: انقلابی که با نیروی تعیین‌کننده طبقات خرده‌بورژوازی و توده‌های حاشیه‌نشین، فرودست و آسیب‌دیده شهری، در ائتلاف با دانشجویانی که عمدتاً دارای پایگاه اجتماعی روستایی بودند، به پیروزی دست یافت، در مسیر تحول خود، به صورت‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی متفاوتی رسید. به تدریج، خرده‌بورژوازی و طبقات اجتماعی پایین، از کانون قدرت به حاشیه رانده شدند و بورژوازی تجاری و دولتی، صحنه‌گردان اصلی شدند. این دو طبقه، در نظام رانتی مافیایی، فاقد خصلت‌های متناسب برای دموکراسی‌خواهی هستند؛ چرا که شفافیت و حاکمیت قانون در چنین نظامی، در تعارض با منافع آنهاست. از این رو، در غیاب بورژوازی ملی، پایگاه اجتماعی مناسبی برای دموکراسی‌خواهی وجود ندارد. تنها این بورژوازی با جهت‌گیری‌های ملی‌گرایانه و نه فقط سوداگرانه است که در ائتلاف با طبقه متوسط، هم تمایل به دموکراسی دارد و هم توانایی و ظرفیت تحقق آن را دارد.

۷

اولویت ایران اکنون: توسعه؟ آزادی؟ حاکمیت قانون؟: درون‌مایه توسعه، رفاه و درون‌مایه دموکراسی، آزادی است. اما بدون حاکمیت قانون، نه رفاه پایدار می‌ماند و نه آزادی که متضمن حق انتخاب شهروندان است، اثربخش می‌گردد. بنابر نظر فرید ذکریا، در میانه انتخاب توسعه و دموکراسی، کنش‌گران مدنی، شایسته است بر حاکمیت قانون تمرکز و پافشاری کنند که از قِبَل آن، شاید بستر مناسب برای رفاه و آزادی فراهم شود. شرایط کنونی ایران، با شرح و بسطی که گذشت، به نظر، با ایده حاکمیت قانون، سازگاری و تناسب بیشتری دارد. اکنون که نه نیروی اجتماعیِ نیرومند دموکراسی‌خواه، به لحاظ ویژگی‌ها و خصلت‌های عینی، موجود است و نه دولت توسعه‌گرایی که رفاه را پی‌جویی کند، تمرکز کنش‌گران مدنی بر «حاکمیت قانون»، شاید بتواند حداقل‌های رفاه و آزادی را برای آنان به ارمغان آورد.

نتیجه‌گیری

به نظر، در ایران، چه در گذشته و چه اکنون، دموکراسی، واجد حاملان و عاملان اجتماعی مناسب نبوده و نیست. آن طبقه یا طبقات اجتماعی مستقل و نیرومند که تمنای دموکراسی داشته باشند، هیچگاه در ایران، موجود نبوده است. این امر، به‌ویژه، از آن جهت، درست می‌نمایاند که همه تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران، با اتحاد و ائتلاف‌های فراگیر تمامی طبقات صورت پذیرفته است. روندی که به تعبیر نویسنده کتاب مقاومت شکننده، «جان فوران»، خود به ناکامی این تحولات انجامیده است؛ چرا که در فردای پیروزی، شکاف‌های منافع، تضاد باورها و تمایز خصلت‌ها و جهت‌گیری‌ها، خود سرآغاز جدایی‌ها و فروپاشی ائتلاف‌ها شده که در نهایت، به غلبه یک گروه نیرومندتر انجامیده است. در این میان، سرشت و سرنوشت بخش خصوصی در پیوند با دموکراسی، از این وضعیت و شرایط ایران، مستثنا نیست. بخش خصوصی، آن هم طبقه اجتماعی قوی و توانمند درون آن، یعنی بورژوازی ملی، با تکیه بر ظرفیت‌ها و توانمندی‌های درونی خود و در ائتلاف با طبقه متوسط قوی و بزرگ، امکان تمنا و تحقق دموکراسی خواهد داشت که جای خالی آن در ایران کنونی، محرز است. پس، همان به که به جای آرزوهای ناممکن، به ممکنات تن دهیم تا دوباره و چندباره، مسیری را طی نکنیم که تاکنون بهره‌ای از آن، نصیبمان نشده است. البته، راه‌های طی شده از مشروطه تاکنون، تحربه زیسته گران‌سنگی برای ماست که اگر به درستی، از آن بیاموزیم، مسیر و نتیجه مطمئن‌تری را پیش پایمان می‌گذارد.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **بخش خصوصی، در متن کلان‌تر جامعه می‌تواند ایفای نقش کند. جامعه ایران، علی‌رغم تمنای دولت اصلاحات برای جامعه مدنی (به معنای جامعه‌ای با نهادهای مستقل و منسجم)، هم‌چنان در مسیر «جامعه توده‌ای» و «جامعه اتمیزه» قرار دارد.**
- **اقتصاد نفتی تا حد زیادی، ماهیتاً رانتی و فسادزاست. در جمهوری اسلامی، این پدیده، به روند اصلی اقتصاد ایران تبدیل شده است. رانت، به تدریج، ممکن است زمینه‌ساز تشکیل مافیا هم بشود؛ چراکه برخورداران از رانت، به تدریج، گسترش فعالیت‌های خود را در همکاری‌های همه‌جانبه و سازمان‌یافته می‌بینند.**
- **در یک اقتصاد نفتی، نیروهای رانتی مافیایی، به طبقه موثر و تعیین‌کننده تبدیل شده‌اند، بخش خصوصی اگر بخواهد به بقای خود ادامه دهد، ناچار به هم‌پیوندی با آنهاست. در این صورت، این بخش، از یک سو، استقلال خود را از دست می‌دهد و از سوی دیگر، تنها در حاشیه آن طبقه نوظهور و نوکیسه می‌تواند فعالیت کند و به بقای خود ادامه دهد.**

از امید تا واقعیت‌های تلخ: بررسی تجربه ایران

آیا بخش خصوصی می‌تواند موجب تثبیت دموکراسی شود؟



خالد توکلی

جامعه‌شناس توسعه

چرا باید خواند:
رابطه میان بخش خصوصی و دموکراسی، فقط یک موضوع دانشگاهی نیست؛ بلکه گره‌گاه اصلی تحولات سیاسی و اقتصادی در کشورهای درحال توسعه است. خواندن این مقاله برای کسانی که دغدغه «گذار به دموکراسی»، «نقش ساختار اقتصادی در توسعه سیاسی» و «پیامدهای خصوصی‌سازی» را دارند، ضروری است.

گذار به دموکراسی، تحقق و تثبیت آن همواره یکی از دغدغه‌های اصلی جامعه‌شناسان و عالمان علوم سیاسی بوده است. به همین دلیل، از سوی دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی، رابطه آن با عوامل مختلفی چون فرهنگ، دین، توسعه اقتصادی و... مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است که اغلب به نتایج ضد و نقیضی دست یافته‌اند. مسئله و موضوعی که در این نوشتار مورد کندوکاو قرار می‌گیرد این است که آیا «بخش خصوصی» می‌تواند موجبات تحقق و ثبات دموکراسی را فراهم نماید؟

۱

تردیدی نیست پرسش در مورد رابطه میان دموکراسی و بخش خصوصی، پیچیده و چندبعدی است و به‌سادگی نمی‌توان به آن پاسخ داد؛ اما در کل می‌توان از دو منظر به این پرسش پرداخته شود: اول این‌که رابطه میان دموکراسی و بخش خصوصی از کانال و به واسطه توسعه اقتصادی تعریف و تبیین شود و دوم، نقش بخش خصوصی به عنوان یک متغیر مستقل در تقویت دموکراسی بررسی شود.

در مورد نکته اول که بسیار مناقشه‌آمیز نیز است، تحقیقات و تحلیل‌های گوناگونی وجود دارد: به‌طور خلاصه، برخی نگاهی مثبت به این رابطه دارند و بر این باورند که توسعه اقتصادی -البته در یک فرآیند پیچیده - لازمه دموکراسی است و به تقویت و تثبیت آن مدد می‌رساند. برای نمونه، به کشورهایی مانند کره جنوبی، سنگاپور و ... اشاره می‌شود که پس از دستیابی به توسعه اقتصادی، اکنون در مسیر دموکراسی و تقویت مبانی و نهادهای مرتبط با آن گام نهاده‌اند و به پیش می‌روند. طرفداران بخش خصوصی و کاهش تصدی‌گری دولت، در توجیه خصوصی‌سازی و کوچک کردن دولت، به دلایل ایجابی و سلبی متعدد این راهبرد استناد می‌کنند. کاهش زیان انباشته شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی دولتی، کاهش هزینه‌های دولت، پایین بودن کمیت و کیفیت کالاهایی که در کارگاه‌های صنعتی و ... از دلایل سلبی توجیه خصوصی‌سازی هستند و تقویت طبقه متوسط، چالاک شدن دولت، ارتقای کمیت و کیفیت کالا و خدمات، افزایش درآمدهای دولتی و ... از دلایل ایجابی آن هستند.

در مقابل، برخی دیگر با اشاره به تجربه کشورهایی مانند چین، مالزی و ... معتقدند، مسیر توسعه اقتصادی لزوماً به دموکراسی و توسعه سیاسی منتهی نخواهد شد. آن‌ها بر این باورند، چین الگوی توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و همچنین ساختاری خاص برای رابطه میان دولت، بازار و جامعه را دارد و توسعه اقتصادی آن به دموکراسی منجر نشده است، در نتیجه تحولات اجتماعی این کشور از الگوی توسعه در کشورهای دموکراتیک، پیروی نمی‌کند.

با این اوصاف، نمی‌توان از الگوی مشخص و یگانه برای تبیین رابطه میان بخش خصوصی و دموکراسی سخن گفت. در برخی از کشورها، بخش خصوصی، توسعه اقتصادی و سیاسی را میسر ساخته است و از این رهگذر به دموکراسی مدد رسانده است. در برخی از کشورهای دیگر، وضعیت به‌گونه‌ای دیگر رقم خورده است و عملکرد بخش خصوصی، در راستای تقویت نهادهای دموکراتیک نبوده است.

در مورد نکته دوم نیز باید گفت که نقش بخش خصوصی در گسترش و توسعه دموکراسی با تردیدهایی مواجه است. اندیشمندان چپ، اعتقاد دارند فرآیند خصوصی‌سازی، حربه‌ای سیاسی است برای انتقال منابع اقتصادی به رفقای سیاسی و کمترین پیامد این حربه و سیاست، برآمدن طبقه‌ای نوکیسه است که از طریق وابستگی سیاسی به منافع اقتصادی دست یافته است. ظهور این طبقه یکی از موانع اصلی گسترش دموکراسی است چرا که بیش از آن‌که با کارآفرینی و تولید اقتصادی به ثروت رسیده باشد از طریق باند و رانت، منابع اقتصادی را تصاحب کرده است. علاوه بر این، بخش فراوانی از منابع مالی اقتدارگرایان از سوی نوکیسه‌ها تأمین می‌شود و بدین‌ترتیب مانع از تغییر در ساختار قدرت می‌شوند.

۲

کاهش دخالت دولت در اقتصاد، همواره یکی از مطالبات دموکراسی‌خواهان در سراسر جهان بوده است. شکل ساده این مطالبه بدین شکل است که خصوصی‌سازی قبل از هر چیز دولت را کوچک می‌کند و این برای دموکراسی ضرورتی انکارناپذیر دارد. علاوه بر این، از یک سو، خصوصی‌سازی به ارتقای بهره‌وری و توسعه اقتصادی می‌انجامد و توسعه اقتصادی نیز توسعه سیاسی و دموکراسی را ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، خصوصی‌سازی، تقویت طبقه متوسط که عمدتاً ارزش‌های دموکراتیک را پاس می‌دارند را به همراه خواهد داشت و از آنجایی که بخش خصوصی به دولت مالیات می‌دهد، مانع از تکروی دولت در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شود و بدین‌ترتیب، دولت مجبور به پاسخگویی و اتخاذ روش‌های دموکراتیک خواهد شد.

در عمل اما، گذار به دموکراسی از مسیر خصوصی‌سازی به این سادگی نیست. تجربه بسیاری از کشورهای دنیا مؤید این نکته است، در مواردی که بستر مناسب برای خصوصی‌سازی فراهم نیست، فساد سیستماتیک در حکومت وجود دارد و آرمان توسعه در صدر برنامه‌ریزی‌های دولت وجود ندارد، خصوصی‌سازی، منجر به بهبود مالی دولت، دموکراتیزاسیون و افزایش بهره‌وری اقتصاد و تولید نمی‌شود. در برخی از کشورهای آفریقایی، سیاست‌های خصوصی‌سازی بیش از آن‌که به کاهش تصدی‌گری دولت و دستیابی به محیط کسب و کار سالم و مساعد بیانجامد، حاصل آن، رانت‌جویی و برخورداری از امتیازهای اقتصادی یک‌شبه برای بخشی از نیروهای دولتی بوده است.

۳

مورد ایران، تجربه خوبی است که چگونه برنامه‌های خصوصی‌سازی - بدون داشتن بستر نهادی مناسب و بدون به رسمیت شناختن بخش خصوصی واقعی - می‌تواند در جهت عکس دموکراتیزاسیون حرکت و به تقویت دولت اقتدارگرا و حتی ویرانی جامعه کمک کند. بعد از جنگ و با افزایش مطالبات دموکراتیک، شورش‌ها و اعتراض‌های توده‌ای، بالارفتن هزینه‌های دولت، زیان‌دهی و ورشکستگی بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی دولتی، بخشی از حاکمیت به این نتیجه رسید که باید میزان مداخله دولت در اقتصاد کاهش یابد و سیاست‌های مبتنی بر خصوصی‌سازی در کشور اجرا شود. برنامه‌های خصوصی‌سازی در ایران صرفاً علل داخلی ندارد بلکه برنامه تعدیل

در این سال‌ها نه بخش خصوصی تقویت یافته، نه هزینه تولید کالاها کاهش یافته است، نه اقتدار دولت بیشتر شده و نه وضعیت جامعه عادلانه‌تر شده است. گسترش شرکت‌های خصولتی، رواج فساد و رانت، ظهور طبقه نوکیسه انحصارطلب و همدست با شرکت‌های خارجی از پیامدها و نتایج عمده اجرای سیاست خصوصی‌سازی است که در سال‌های گذشته به‌مرحله اجرا درآمده است.



ساختاری نهادهای اقتصادی بین‌المللی نیز آن را تأیید و تشویق می‌کردند به همین دلیل، همزمان، مورد انتقاد گروه‌های چپ و اقتدارگرا قرار گرفت که این سیاست‌ها در نهایت منجر به جنبش‌های اجتماعی، گسترش فقر و شکاف طبقاتی خواهد شد.

از اوایل دهه هشتاد که اراده حکومت بر خصوصی‌سازی قرار گرفت، بخش خصوصی نه تنها قدرت و موقعیت بهتری نیافته است، بلکه اکنون با رقیبان سرسختی باید دست‌وپنجه نرم کند و به رقابت بپردازد. در واقع، در این سال‌ها نه بخش خصوصی تقویت یافته، نه هزینه تولید کالاها کاهش یافته است، نه اقتدار دولت بیشتر شده و نه وضعیت جامعه عادلانه‌تر شده است. گسترش شرکت‌های خصولتی، رواج فساد و رانت، ظهور طبقه نوکیسه انحصارطلب و همدست با شرکت‌های خارجی از پیامدها و نتایج عمده اجرای سیاست خصوصی‌سازی است که در سال‌های گذشته به‌مرحله اجرا درآمده است.

برای نمونه می‌توان به انحصارطلبی طبقه نوکیسه اشاره کرد که چگونه علیه بخش خصوصی عمل می‌کند. این انحصارطلبی بیش از هر چیز به درهم‌تنیدگی اقتصاد و سیاست منجر می‌شود و از این‌طریق، افرادی که در مناصب بالای قدرت حضور داشته و در معرض از دست دادن مقام خود هستند، با برخورداری از امتیازات رانتی و انحصاری در مدت زمان کوتاهی به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند. این افراد، برای تداوم وضعیت خویش نیاز دارند نظم جامعه را حفظ نمایند و به‌همین دلیل، انگیزه تام و تمام دارند تا در سرکوب اعتراض و بی‌نظمی مشارکت داشته باشند و امنیت را مهم‌ترین مزیت کشور و حاکمیت بنامند.

علاوه بر این، این طبقه جدید، با استفاده از روش‌های غیر اخلاقی و غیر اقتصادی، بخش خصوصی را با تنگنا و مشکلات عدیده‌ای مواجه کرده است. در ظاهر، کالای داخلی تولید می‌کند و به نام آن اعتبارات و وام‌های کلان می‌گیرد اما در عمل، تولیدات کارخانه‌های کشورهای دیگر را وارد و در بازار عرضه می‌کند. بدین‌ترتیب، بخش خصوصی واقعی در حوزه‌های مختلفی چون نساجی و لوازم خانگی که برندهای قابل اعتماد، معتبر و اصیلی داشتند، به‌تدریج از گردونه رقابت حذف شدند، پایان تلخی برایشان رقم خورد و اقتصاد مبتنی بر شارلاتانیسم و بی‌شرمی جایگزین آن شد.

۴

تجربه اجرای سیاست خصوصی‌سازی در کشورهای توسعه‌یافته و حتی در کشورهایی مانند چین که با اندیشه لیبرالیسم و دموکراسی سر ناسازگاری دارند، از موفقیت و دستاوردهای مثبت آن حکایت دارد. در مقابل، در بخش عمده‌ای از کشورهای توسعه‌نیافته، این برنامه نتایج قابل قبولی در پی نداشته و در برخی حوزه‌ها شرایط را بدتر نیز کرده است.

این بدان معناست که اراده معطوف به خصوصی‌سازی و کوچک‌شدن دولت که هم برای توسعه و هم برای دموکراسی ضرورت دارد، زمانی می‌تواند به اهداف و آرمان‌های خود نائل آید که قبل از هر چیز بستر مناسب برای آن فراهم شود. انضباط مالی، نظم دسترسی باز و ایجاد امکان رقابت سیاسی و اقتصادی برای گروه‌های مختلف، برنامه مشخص و شفاف برای توزیع مجدد درآمدها و مسئله عدالت، جداسازی اقتصاد و سیاست از یکدیگر و ... از جمله عواملی هستند که امکان فعالیت رقابتی و سالم را برای بخش خصوصی فراهم می‌آورند. اگر این بستر فراهم باشد، احتمال دستیابی به توسعه و دموکراسی از طریق اجرای برنامه و سیاست خصوصی‌سازی بسیار است؛ در غیر این صورت، جامعه گرفتار دست کسانی خواهد شد که اهمیت چندانی برای این دو مقوله قائل نیستند. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- **نقش بخش خصوصی در گسترش و توسعه دموکراسی با تردیدهایی مواجه است. اندیشمندان چپ اعتقاد دارند فرآیند خصوصی‌سازی، حربه‌ای سیاسی است برای انتقال منابع اقتصادی به رفقای سیاسی و کمترین پیامد این حربه و سیاست، برآمدن طبقه‌ای نوکیسه است که از طریق وابستگی سیاسی به منافع اقتصادی دست یافته است.**
- **خصوصی‌سازی به ارتقای بهره‌وری و توسعه اقتصادی می‌انجامد و توسعه اقتصادی نیز توسعه سیاسی و دموکراسی را ایجاد می‌کند. خصوصی‌سازی، تقویت طبقه متوسط که عمدتاً ارزش‌های دموکراتیک را پاس می‌دارند را به همراه خواهد داشت و از آنجایی که بخش خصوصی به دولت مالیات می‌دهد، مانع از تک‌روی دولت در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شود و بدین‌ترتیب، دولت مجبور به پاسخگویی و اتخاذ روش‌های دموکراتیک خواهد شد.**
- **بخش خصوصی واقعی در حوزه‌های مختلفی چون نساجی و لوازم خانگی که برندهای قابل اعتماد، معتبر و اصیلی داشتند، به‌تدریج از گردونه رقابت حذف شدند، پایان تلخی برایشان رقم خورد و اقتصاد مبتنی بر شارلاتانیسم و بی‌شرمی جایگزین آن شد.**

اقتصاد ایران فقر تولید می‌کند

اقتصاد خلاقیت می‌خواهد و خلاقیت آزادی



حسین حقگو

کارشناس اقتصادی

چرا باید خواند:
در این مقاله، رابطه پیچیده و چندوجهی میان بخش خصوصی و دموکراسی بررسی می‌شود؛ موضوعی که نه تنها اقتصاددانان و سیاست‌گذاران، بلکه هر شهروندی که به آینده کشور و توسعه اجتماعی علاقه‌مند است، باید آن را بفهمد. از تعریف مبهم بخش خصوصی و چالش‌های اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ گرفته تا پیامدهای رانت، انحصار و ناکارآمدی دولت، این نوشته نشان می‌دهد که چگونه دولت و بازار می‌توانند یا باید با هم تعامل کنند تا توسعه و عدالت تحقق یابد.

«رشد اقتصادی پایدار نه‌فقط مستلزم حقوق مالکیت، تجارت و سرمایه‌گذاری مطمئن است، بلکه از این‌ها مهم‌تر نیازمند نـــوآوری و بهبود مداوم در بهره‌وری است... نوآوری اما منوط به خلاقیت است و خلاقیت محتاج «آزادی». اینکه اشـــخاصی بدون ترس کار کنند، دســـت به آزمایش بزنند و مسیر حرکتشان را با ایده‌های خود بگشـــایند، ولو دیگران این کار را نپســـندند... وقتی گروهی بر بقیه جامعه مسلط می‌شود، فرصت‌ها در اختیار همگان قرار نمی‌گیرد و در جامعه‌ای محروم از آزادی، مدارای چندانی برای طی مسیرهای متفاوت و انجام آزمایش‌های مختلف وجود ندارد.»

«راه باریک آزادی»، عجم‌اوغلو و رابینسون

۱

درباره اندازه بخش خصوصی در اقتصاد کشـــور حرف و حدیث بسیار است؛ از وزیر اقتصادی که از سهم ۱۵ درصدی این بخش و رســـاندن آن به ۲۵ تا ۳۰ درصد سخن می‌گوید و مشـــاور اقتصادی اتاق ایران نیز این رقم را تأیید می‌کند، تـــا برآوردی که همیـــن نهاد بخش خصوصی در همکاری با پژوهشکده آمار سال‌ها قبل انجام داده و از سهم ارزش افزوده ۴۷.۳ درصدی این بخش ســـخن گفته و مابقی را سهم بخش عمومی دانسته است [۱].

بخش عمده مشکل در تعریف «بخش خصوصی» اســـت. چنان‌که در همـــان گـــزارش از دو گروه که تابلوی بخش خصوصی را در دســـت دارند یاد شـــده اســـت: «گروه اول، کارآفرینان، تجار و کاسبان واقعی هســـتند که کسب‌وکارشان را بر پایه سرمایه خود بنا کرده و به دنبال رانت‌جویی نیستند. گروه دوم، بخش خصوصی نوپایی اســـت که در ســـایه سوءاستفاده از سیاســـت‌گذاری‌های دوره تحریم و با ســـود بردن از رانت‌های بزرگ شکل گرفته و برای تداوم حیات رانتی خود شریک سیاستمداران شده است» [۲].

اما تعریف فوق، تعریفی سلیقه‌ای است و نمی‌تواند چارچوبی قانونی برای بخش خصوصی تعریف و تعیین کند. متأســـفانه قانون (قانون محاسبات عمومی و اصل ۴۴ قانون اساسی) نیز در تعریف بخش خصوصی ابهام‌آمیز است و تعریف واحد و دقیقی از این بخش و بخش عمومی ارائه نمی‌دهد. چنان‌که در اصل ۴۴، قانون‌گذار از یک‌ســـو «وظایف» و از سوی دیگر «مالکیت» را مبنای تعریف بخش خصوصی عنوان کرده است. بر این اساس، یکی از ملاک‌های تشخیص بخش دولتی از خصوصی در اصل ۴۴، «وظایف و کارکرد» است که در صدر اصل مذکور نام برده شده است. ملاک دوم تمایز، «مالکیت عمومی» و نه مالکیت دولتی است. بدین ترتیب از نگاه اصل یاد شده، به‌عنوان مثال بانکداری یکی از «وظایف و کارکردهای» بخش دولتی اســـت و سازمان ارائه‌دهنده این وظیفه، به‌صورت «مالکیت عمومی» در اختیار دولت است [۳].

این ابهام در تعریف بخش خصوصی با ابلاغ و اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ و زاده شدن بخشی معروف به «خصولتی» که نه دولتی است و نه خصوصی و در عین حال هم این است و هم آن، دو صد چندان شد.

اصل ۴۴ در شرایط خاص انقلاب و وجود و نفوذ گرایش‌های چپ و بدبینی به بخش خصوصی و سرمایه‌داری تصویب شد و در دوران جنگ به دلیل ضرورت حضور دولت در اقتصاد و توزیع منابع تداوم یافت. اما با خاتمه جنگ و آغاز بازســـازی‌ها و «دوران ســـازندگی» و ضرورت مشـــارکت بخش خصوصی در فرآیند توسعه و جلب‌وجذب ســـرمایه‌های داخلی و خارجی، تغییر غیررســـمی و «نانوشـــته» اصل ۴۴ در قالب «سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی» مصوب و ابلاغ شد. هرچند به دلیل همراه نشدن این تغییر «نانوشته» با تغییرات در سایر عرصه‌ها، به‌ویژه حول محور «آزادی و رقابت»، به مقصود خود نرسید.

در واقع، فقدان یک تعریف مشـــخص، مورد قبول و اجماعی از «بخش خصوصی» عاملی شد تا در شرایطی که به سبب تحولات مختلف در وضعیت سیاسی و اقتصادی و ساختار اجتماعی و برهم خوردن توازن منافع و قوا و روابط داخلی و خارجی، قانون اساسی موجود توان پاسخ‌گویی به این تحولات ضروری را نداشت و «روح قانون از جسم آن کوچ کرده بود» و امکان تغییر قانون اساسی نیز وجود نداشت یا هزینه آن بسیار سنگین بود، از روش «نانوشته» برای ایجاد تغییرات ماهوی در قانون اساسی استفاده شود و تا حدی توازن را بین قوا و نیروهای مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایجاد کند [۴]. اما چنان‌که اشاره شـــد، نه‌تنها این خواست محقق نشد بلکه به‌قول معروف «از قضا سرکنگبین صفرا فزود».

۲

اگر یک سوی ماجرا ابهام در تعریف «بخش خصوصی» و درهم‌ریختگی مرزهای آن با بخش عمومی و دولتی است، سویه اصلی مسئله و چالش عمده در تعریف نهاد «دولت» و چگونگی و حدود و ثغور آن اســـت. در واقع، بیش از یک قرن اســـت که جامعه ایران فاقد نظریه‌ای مشـــخص و منسجم از «دولت» و کارکردهای آن است و در تکاپوی «دولت‌سازی» به سر می‌برد. بیش از یک قرن است که مشخص نیست اصولاً تعریف «دولت» چیست و وظایف آن کدام است.

چنان‌که میرزا ملکم‌خان در نامه‌ای به مشیرالدوله می‌نویسد:

«ما وقتی به فرنگستان می‌آییم تلغراف، راه‌آهن، کوچه‌های مزین، لشکر منتظم، کشتی‌های آتشی، تماشاخانه‌های عجیب، کارخانجات وسیع و اقسام عمارات آبادی می‌بینیم و اغلب را به میل و به تحسین سیر می‌کنیم. ولیکن غریب‌تر از همه این‌ها یک عمارت و یک کارخانه دیگری هست که آن را هیچ نمی‌بینیم. سبب این است که همه کارخانجات و عموم عمارات و تماشاها مرکب‌اند از سنگ و آهن و چرخ و آتش و صنایع ظاهری که جاذب دقت ما می‌شـــوند؛ اما کارخانه خود «دولت» مرکب است فقط از اطاق‌های توی‌درهم و چند دسته آدم ساده‌لباس که اغلب به واسطه نداشتن ریش و سبیل، میمون‌مکروه به نظر می‌آیند و اگر بر حسب اتفاق از نزدیک این اطاق‌ها عبور می‌کنیم، هیچ به خیال ما نمی‌رسد که در میان آن اطاق‌ها و آن اشخاص عوام، صورت معنای قابلی باشد... حال آنکه ترتیب این کارخانه مرکزی، اعظم کرامت‌های قدرت انســـانی است... ما اهل آسیا از این علوم «دولت‌سازی» از اول تا آخر، به کلی و

تجربه تاریخی نشان داده که دیپلماسی، هرچند پرهزینه و دشوار، بهترین ابزار در مواجهه با فشارها و تحریم‌هاست. کنارگذاشتن این ابزار، نه‌تنها موجب افزایش هزینه‌ها در آینده خواهد شد، بلکه زمینه تشدید بحران و محدود شدن اهرم‌های سیاسی را فراهم می‌کند. ایران با عقلانیت و مدیریت هوشمندانه می‌تواند از فرصت‌های موجود بهره برده و فشارهای خارجی را کاهش دهد.

بالمره بری و عاری مانده‌ایم... وزرای سابق ما از این علوم دولت‌سازی که هزار بار بالاتر از علوم دیگرند، به طریق اولی بعید و بی‌خبر ماندند و به واسطه این بی‌خبری در تقلید تنظیمات فرنگی آنچه کرده‌اند همه غلط بود و همه از اول تا آخر اسباب خرابی‌های تازه شد... به علت اینکه آن کارخانه اصلی که می‌بایست محرک این کارهای تازه شود، در میان نبود». [۵]

همین متفکر مشروطه، درک خود را از وظایف دولت مدرن -که به‌نظر امروز نیز کاربرد دارد و در نوع خود بسیار مدرن است - چنین شرح می‌دهد:

«تکلیف دولت ایران چیست؟ تکلیف عامه دول سه چیز است: اول ـ حفظ استقلال ملی؛ دویم ـ حفظ حقوق جانی؛ سیم ـ حفظ حقوق مالی. خارج از این سه عامل هیچ تکلیفی بر دولت وارد نیست. ملت انگلیس از دولت خود متوقع نیست که فلان کارخانه را بسازد یا فلان کوه را سوراخ کند، یا فلان معدن را در بیاورد... اما می‌بینیم اغلب اوقات دولت ایران مشغول کارهایی است که هیچ ربطی به تکالیف دولت ندارد و از آن طرف ملت نیز از دولت چنان توقعاتی می‌نماید که بکلی خارج از حقوق ملی است... در ایران دولت مشغول همه چیز می‌شود مگر آنکه سه تکلیفی که لازمه وجود دولت است». [۶]

اتفاق ناگواری که در طی حدود یک قرن اخیر در این سرزمین رخ داده آن بوده که «دولت» به‌عنوان راه‌حل مشکل توسعه‌نیافتگی و رهایی از عقب‌ماندگی معنا شده است؛ دولتی همه‌کاره و جامعه‌ای ضعیف و هیچ‌کاره. نگرش و رفتاری که به لحاظ تاریخی به دیدگاه‌ها و اقدامات علی‌اکبر داور، وزیر مالیه (و پیش‌تر وزیر عدلیه) پهلوی اول بازمی‌گردد. او از یک سو بسیار دغدغه‌مند نسبت به عقب‌ماندگی جامعه و مصر به پیشرفت و توسعه کشور بوده است «از نظام و مدرسه صرف نظر نمی‌شود کرد، برای فقرا باید مریض‌خانه ساخت، ایتام محتاج به مواظبت هستند، به کور و شل‌های جامعه باید توجه داشت، خل و دیوانه‌ها را باید به دارالمجانین برد. خلاصه هزار مؤسسه و اداره و دردِ بی‌درمان برای مملکت لازم است که هیچ کدام بی‌خرج و بدون سرمایه صورت‌پذیر نخواهد شد».

و از سوی دیگر، راه‌حل را هم در دولت می‌دید و معتقد بود:

«در حال فعلی مملکت، جز دولت هیچ قوه‌ای قادر به رفع بحران نیست. بله، دولت باید این اوضاع پُر نکبتِ امروزِ ما را عوض کند». [۷]

بر مبنای همین طرز تفکر، ده‌ها شرکت انحصاری دولتی در حوزه‌های قند و شکر، حمل‌ونقل، نساجی، آبیاری، بیمه، ساختمان و... تأسیس کرد و اقتصاد کشور را در اختیار دولت نهاد. رویه و منشی که حکمرانی اقتصادی را در طی حدود یک قرن در این کشور شکل داد.

۳

اقتصاد ایران به‌جای ثروت، «فقر» تولید می‌کند و آنگاه دولت مانند رابین‌هود ظاهر می‌شود و بین فقرا «یارانه» و «کالابرگ» و... توزیع می‌کند. این قاعده، قاعده نه امروز و دیروز بلکه حدیث سالیان این سرزمین است

قاعده‌ای که البته به مدد منابع عظیم نفتی و گازی و... و قدری عقلانیت در دوره‌هایی از تاریخ و باور نسبی به علم و آرمان ترقی و توسعه، از شدت آن کاسته؛ اما با افول درآمدهای نفتی و کاهش عقلانیت اقتصادی و سیاسی، همان قاعده دوباره حاکم شده و اقتصاد هرچه بیشتر «فقر» زائیده و دولت در مقام منجی به توزیع فقر در قالب «کوپن» و «کالابرگ» و... پرداخته است.

(سرانه محصول ناخالص داخلی کشور در سال ۱۴۰۳ حدود ۵۰ درصدِ سرانه محصول ناخالص داخلی کشور در سال ۱۳۵۵ است). [۸]

تا جایی که جمعیت محتاج، فقیر و یارانه‌بگیر، تقریباً تمامیت جامعه را دربرگرفته و جدا کردن بخش «دارا» از «ندارها» به کاری نشدنی تبدیل شده است[۹] و «خط فقر» غیرقابل محاسبه شده.[۱۰] همچنین هزینه سبد خوراکی‌ها به حداقل دستمزد یک خانوار چهار نفره رسیده و حدود ۷۰ درصد آن را دربرمی‌گیرد.

این وضعیتی بس وخیم است که با اقتصادی دولتی و دولت‌مدار و بدون کمک و همراهی بخش خصوصی بهبود آن ممکن نیست. بر همین اساس، رییس قوه قضاییه در نشست هم‌اندیشی با جمعی از کارآفرینان که با حضور رییس‌جمهور برگزار شد، ضمن تأکید بر حمایت همه‌جانبه از بخش خصوصی سالم و مولد عنوان نمود:

«در حاکمیت باید تکلیف خود را با بخش خصوصی مشخص کنیم. باید مکرر یادآوری کنیم که تولید ثروت مشروع قطعاً یک ارزش دینی است، اگرچه در مقطعی این مقوله ضدّ ارزش تلقی می‌شد». [۱۱]

این بالاترین مقام قضایی کشور تا جایی پیش رفت که گفت:

«باید فراتر از سندنویسی و قانون‌گذاری، حمایت از بخش خصوصی سالم و مولد را به یک تعهد اخلاقی برای خود تبدیل کنیم». [۱۲]

اما روزی نیست که خلاف این وعده را در رفتار بالاترین مقامات مسئول مشاهده نکنیم. چنانکه درست در همان روزها که خبر این اظهارات آقای محسنی‌اژه‌ای در رسانه‌ها منتشر شد، در خبر دیگری معاون اول رییس‌جمهور از ناگزیری مداخله دولت در بازار سخن می‌گوید و عنوان می‌کند:

«دولت از مداخله غیرضروری در بازار ناراضی است، اما برای جلوگیری از سوءاستفاده برخی افراد ناگزیر از ورود بوده‌ایم». [۱۳]

به‌نظر می‌رسد تا وقتی حقوق مالکیت -در بهترین حالت- تنها به مالکیت بر بنگاه خلاصه می‌شود و این دولت است که قیمت کالا و محصول کارخانه را تعیین می‌کند، بازار و نظام عرضه و تقاضا به امری بی‌معنا تبدیل می‌شود.

وقتی غیر از فضای کلان اقتصادی و تعیین مؤلفه‌هایی همچون نرخ ارز، سود بانکی، قیمت حامل‌های انرژی، تعرفه‌ها و... توسط دولت، قیمت کالاها و محصولات نیز توسط دولت تعیین می‌شود و انواع سازمان‌های تعزیراتی و ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های تجاری لحظه‌ای و ناگهانی بر فضای تولید حاکم می‌شود، آیا می‌توان از «مشروع بودن کسب ثروت» و «حمایت از بخش خصوصی» و... سخن گفت؟!

۴

سوی دیگر ماجرا هم البته «بخش خصوصی» است؛ بخشی از اقتصاد که بعضاً به رانت و انحصار و... خو کرده و میل به آزادی و رقابت در آن گوهری کمیاب است. چنانکه «جیمز بوکانان» این دیریابی و دشواری انتخاب و مستقل‌بودن بخش خصوصی را در قالب این عبارت بیان می‌کند: «مراقبت از لانه مرغان را به روباه نسپارید.» عبارتی که این اقتصاددان برجسته پس از دریافت جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۸۶، در توضیح «نظریه انتخاب عمومی» و به‌عنوان توصیه‌ای به فعالان بخش خصوصی -و اینکه اختیار خود را به دولت‌ها نسپارند- بیان کرد.

نظریه انتخاب عمومی به گفته بوکانان نشان می‌دهد که افرادی که عضو نظام سیاسی هستند، دقیقاً مانند اعضای خانوار یا بنگاه، عمدتاً بر اساس منافع شخصی خود عمل می‌کنند. وی مشکل «بزرگ شدن دولت‌ها» را مشکل بزرگ دوران ما می‌داند و معتقد است باید قوانین و ساختارها را در جهت حل این مشکل تغییر داد. اینکه چرا دولت‌ها کمتر تن به کارویژه‌های اصلی خود می‌دهند و میل دارند تا در حوزه کالاهای خصوصی نیز وارد شوند، به روایت هابز از دولت و «لویاتان» هابزی بازمی‌گردد؛ اینکه دولت‌ها اصولاً میل به سیطره و در اختیار گرفتن تمامی امور جامعه و اشغال همه فضای اقتصادی و اجتماعی را دارند مگر اینکه با مقاومت جامعه مواجه شوند. چنانکه به باور عجم‌اوغلو و رابینسون نیز، راه باریک آزادی یا به تعبیری قرار گرفتن دولت در جای خود نیازمند آن است که: «جامعه هم برای پاسداری از آزادی‌های خود تلاش کند و بسیج شود». [۱۴]

بر این اساس، چگونگی رابطه دولت با بازار از مهم‌ترین پیچیدگی‌ها و ابهامات -به‌خصوص از منظر اقتصاد سیاسی- است؛ اینکه دولت (در معنای نظام حکمرانی) تا چه حد حاضر است بخش‌هایی از قدرت خود را به جامعه و نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مستقل واگذار کند و آن را نه رقیب بلکه شریک و همراه خود در مسیر توسعه و پیشرفت و رستگاری ملی بپندارد. اینکه در روزهایی و بنا به ملاحظاتی، بخش‌هایی از قدرت خود را به‌صورت موقت به بخش خصوصی تعارف نماید اما حضور و مشارکت آن را در عرصه‌های مختلف جامعه به رسمیت نشناسد و آحاد اجتماعی را صغیر و -به‌قول بوکانان- زنبورها یا جانورانی درنده و... بپندارد[۱۵]، گرهی از گره‌های

فروبسته نظام حکمرانی این سرزمین نمی‌گشاید.

چنانکه در تجربه اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ که قرار بود به قدرت‌گیری بخش خصوصی بیانجامد، به «بحران دولت» و تسخیر شدن آن توسط گروه‌های ذی‌نفوذ منجر شد؛ بحرانی که سبب شده تا منابع عمومی نه در خدمت خیر عمومی بلکه در جهت منافع افراد و گروه‌های خاص قرار گیرد. گروه‌ها و افرادی که با ناکارآمد کردن هرچه بیشتر بوروکراسی و کنترل نهادها و ایجاد ساختارهای موازی یا «دولت سایه»، آگاهی، آزادی و حق انتخاب شهروندان را محدود و دولت مستقر را ضعیف و ناتوان و اسیر روزمرگی می‌کنند. این مجموعه اما فاقد برنامه و راهبرد مشخص و علمی برای اداره کشورند و جز تصورات ماورایی و ارزش‌های ایدئولوژیک و انداختن گناه مشکلات به گردن «غرب‌گراها» و «قدرت‌های استکباری» و... راهکاری برای حل اربحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کنونی ندارند.

واقعیت آن است که بخش عمده قدرت نه در دولت، نه در تشکل‌های بخش خصوصی و نه در جامعه و نهادهای مدنی، بلکه در نهادها و بنیادها و مراکزی است که کمتر دیده می‌شوند و مسئولیتی را متوجه خود نمی‌دانند. این در شرایطی است که اقتصاد کشور در وضعیتی سخت، شکننده و درگیر با دو چالش بزرگ ناترازی‌های درونی و فشارهای بین‌المللی است؛ راهی که ادامه آن جز به پرتگاهی مرگبار ختم نمی‌شود (تورم بالای ۴۰ درصد، رشد اقتصادی صفر و منفی، خط فقر ۲۰ میلیون، حداقل حقوق ۱۲ میلیون تومانی و...).

گذر از اقتصادی «فقرزا» (و نه «فقیر»؛ که ایران کشور ثروتمندی است)، جز با ایجاد دولت مدرن، دولتی کارآمد و پاسخگو و احزاب سیاسی مستقل، نهادهای مدنی توانمند و بخش خصوصی خلاق و مسئول ممکن نیست.

«توازن میان حکومت و بازار فقط در مورد اقتصاد نیست؛ این توازنی در زمینه سیاست نیز هست. چالش حیاتی، کسب اطمینان از این امر است که حکومت ضمن افزودن بر ظرفیت خود جهت پاسخگویی به نیازهای جامعه، همچنان مقید باقی بماند. نیل به چنان اطمینانی مستلزم شیوه‌هایی جدید است تا جامعه توانمند شود و با نظارت بر حکومت و فرادستان، آنان را لجام بزند».[۱۶]

توضیحات و منابع

۱. روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۴۰۴/۵/۲۷؛ روزنامه شرق، ۱۴۰۴/۲/۱۶
۲. سایت اتاق ایران، ۱۳۹۷/۱۲/۶
۳. نجفی‌خواه، محسن (۱۳۹۶)، مرز میان بخش عمومی و بخش خصوصی در حقوق ایران
۴. سلطانی، سید ناصر، اصول نانوشته قانون اساسی؛ آن‌سوی متن؛ همچنین کتاب درآمدی بر حقوق اساسی نانوشته در ایران
۵. نامه‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، در: رساله‌ها، میرزا ملکم‌خان (۱۳۹۶)
۶. همان
۷. اول اصلاح اقتصادی، مجموعه مقالات علی‌اکبر داور، انتشارات شیرازه کتاب ما
۸. اقتصادنیوز، ۱۴۰۴/۳/۱۹
۹. گزارش «مشاجره رئیس مجلس و وزیر رفاه بر سر حذف سه دهک جامعه از صف یارانه‌بگیرها»، ۱۴۰۴/۸/۷
۱۰. نقدها بر خط فقر ۶ میلیونی اعلام‌شده توسط سخنگوی دولت، معیار درآمد ۳۰ میلیونی و خانه‌دار بودن افراد برخوردار در محاسبات وزیر رفاه (همان)
۱۱. روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۴۰۴/۷/۲۳
۱۲. همان
۱۳. اظهارات محمدرضا عارف، ۱۴۰۴/۷/۲۱
۱۴. عجم‌اوغلو و رابینسون، راه باریک آزادی
۱۵. گزیده‌ای از اندیشه‌های مربوط به کنش انسانی:
۱۶. عجم‌اوغلو و رابینسون، راه باریک آزادی.

درس‌هایی از تاریخ معاصر اقتصاد

آیا نظام بوروکراسی ایران توان حل مشکلات اقتصاد خصوصی را دارد؟



میکائیل عظیمی

اقتصاددان

چرا باید خواند:
این مقاله شما را به دنیای پیچیده و کمترشناخته‌شده دیوان‌سالاری ایران می‌برد و نشان می‌دهد چرا ساختار بوروکراتیک کشور در بیش از هفت دهه نتوانسته مسائل اقتصادی را به‌طور پایدار حل کند. اگر علاقه‌مند به درک محدودیت‌های ساختاری، تجربه تاریخی حضور مستشاران خارجی و سناریوهای پیش روی اقتصاد ایران هستید، این مقاله راهنمای روشنی برای شماست. با مطالعه آن، نه‌تنها ریشه‌های مزمن بحران‌ها را می‌شناسید، بلکه دیدی واقع‌بینانه و تحلیلی نسبت به ظرفیت‌های داخلی و فرصت‌های بین‌المللی خواهید یافت.

مدت‌هاست که کارشناسان و تحلیلگران اقتصادی درباره همزمانی و هم‌آیندی مشکلات اقتصادی در ایران هشدار می‌دهند. در شرایطی که جامعه با بحران‌های ساختاری و مزمن روبه‌روست، این پرسش مطرح می‌شود که آیا نظام بوروکراتیک کشور توان مدیریت و حل مسائل توسعه‌ای را دارد یا نه. برخی معتقدند، به دلیل محدودیت‌های ساختاری، باید از مشاوران و مستشاران خارجی بهره گرفت تا کمبود توان داخلی جبران شود. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که آیا دیوان‌سالاری ایران می‌تواند مسیر توسعه را هدایت کند و در غیر این صورت، چرا از ظرفیت کارشناسان خارجی استفاده نمی‌شود.

وضعیت موجود دیوان‌سالاری ایران

پاسخ به این پرسش نیازمند بررسی دقیق وضعیت دیوان‌سالاری و تجربه تاریخی ایران است. اگر بخواهیم به صورت کلی قضاوت کنیم، پاسخ منفی است: دستگاه دیوان‌سالاری ایران توان حل مشکلات اقتصادی را ندارد. این قضاوت نه بر اساس یک مقطع زمانی کوتاه، بلکه بر اساس تحلیل شرایط مزمن و تکرار شونده بیش از چند دهه استوار است. از آغاز برنامه‌ریزی توسعه در ایران بیش از ۷۰ سال گذشته و طی این مدت، دیوان‌سالاری کشور نتوانسته است مسائل اقتصادی را به طور مؤثر مدیریت کند.

با این حال، این بدان معنا نیست که افراد توانمند و متخصص در این سیستم وجود ندارند. در لابه‌لای این دستگاه عظیم، چهره‌هایی هستند که هم مسائل اقتصادی را می‌فهمند و هم مسیرهای بهبود را می‌شناسند. مشکل اصلی این است که سیستم بوروکراسی به دلیل ساختار خود، مانع از تأثیرگذاری این افراد می‌شود و تلاش‌های فردی اغلب در «باتلاق» دیوان‌سالاری فرومی‌رود.

چرا توان افراد داخلی کافی نیست؟

یکی از پرسش‌های اساسی این است که چرا با وجود حضور افراد توانمند، سیستم قادر به استفاده مؤثر از آن‌ها نیست؟ پاسخ به این سؤال پیچیده است و عوامل متعددی در آن دخیل‌اند:

- ساختار غیرچابک دیوان‌سالاری: روندهای تصمیم‌گیری طولانی و سلسله‌مراتبی باعث می‌شود تغییرات کند و ناکارآمد باشد.
- تعارض منافع و فشارهای سیاسی: تصمیمات اقتصادی اغلب تحت تأثیر منافع گروه‌های مختلف قرار می‌گیرد و از منطق تخصصی فاصله می‌گیرد.
- ضعف ارزیابی و پایش سیاست‌ها: سیستم بوروکراسی ایران فاقد مکانیسم‌های ارزیابی مستمر و علمی است که بتواند اثر سیاست‌ها را به موقع رصد و اصلاح کند.

سناریوهای پیش رو

در تحلیل شرایط موجود، می‌توان دو سناریوی کلان را در نظر گرفت:

- **سناریوی بدبینانه:** ادامه وضعیت فعلی و تلاش‌های ناکارآمد، می‌تواند منجر به وخامت بیشتر اوضاع و حرکت به سوی قهقرا و

ارزیابی اثرگذاری مستشاران خارجی نیازمند نگاه علمی و جامع است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که حضور آن‌ها گاه توانست نظم و توسعه را بهبود بخشد، و گاه به دلیل محدودیت زمان، فشارهای سیاسی و پیچیدگی‌های اجتماعی، تأثیر محدود داشت.

انحطاط اقتصادی شود.

- **سناریوی خوشبینانه:** اســتفاده از ظرفیت‌های موجود در داخل سیستم و بهره‌گیری از فرصت‌های بین‌المللی می‌تواند وضعیت را بهبود دهد و راهکارهای عملیاتی برای خروج از بحران ارائه کند.

این دو سناریو نشان می‌دهد که آینده اقتصادی کشور نه قطعی است و نه از پیش تعیین شده؛ بلکه به میزان توانایی سیستم برای اصلاح ساختارها و استفاده بهینه از منابع بستگی دارد.

تجربه تاریخی حضور مستشاران خارجی

تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که حضور مستشاران خارجی سابقه‌ای طولانی دارد. از مجلس بعد از مشروطه تا دوران پهلوی، دولت‌های ایران همواره از تجربه کارشناسان خارجی در حوزه‌های مالی، صنعتی و نفتی بهره‌مند بوده‌اند.

- **مورگان شوســـتر و انتظام مالیه:** پس از مشروطه، مجلس ایران پنج مستشار آمریکایی را به استخدام دولت درآورد که یکی از آنها مورگان شوستر بود. شوستر تنها هشت ماه در ایران ماند، اما تجربه او در نظم‌بخشی به مالیه عمومی اهمیت تاریخی دارد.
- **میلسپو و سازمان برنامه:** میلسپو در سال ۱۳۰۵ و مجدداً پس از شهریور ۱۳۲۰ برای انتظام مالیه و برنامه‌ریزی اقتصادی به ایران آمد و تجربه‌های خود را منتشر کرد.
- **دوران دهه ۳۰ و ۴۰:** گروه‌هایی از مشــاوران هاروارد برای سازمان برنامه ایران اعزام شــدند و در توسعه صنایع، تأسیس واحدهای صنعتی و بهبود سیستم بودجه و مالیه نقش داشتند.
- **صنایع نفت و پتروشــیمی:** بخش نفت همــواره تحت مدیریت و مشــاوره خارجی بــوده و در دوره‌های مختلــف، قراردادهای کنسرسیوم نقش مهمی در اداره صنعت نفت داشته است.

با وجود این ســابقه غنی، نکته مهم این است که ایرانیان تجربه حضور مستشاران خارجی را به‌طور علمی و مستند ارزیابی نکرده‌اند. بسیاری از قضاوت‌ها مبتنی بر خاطرات فردی یا برداشت‌های غیرعلمی است و نه بر داده‌ها و شواهد تاریخی. این خلأ باعث شده است که تجربه‌های مفید از بین برود و فرصت یادگیری و اصلاح از دست برود.

ارزیابی تأثیر مستشاران خارجی

ارزیابی اثرگذاری مستشــاران خارجی نیازمند نگاه علمی و جامع است. تجربه تاریخی نشــان می‌دهد که حضور آن‌ها گاه توانست نظم و توسعه را بهبود بخشــد، و گاه به دلیل محدودیت زمان، فشــارهای سیاسی و پیچیدگی‌های اجتماعی، تأثیر محدود داشت. به طور مثال:

- شوســتر در زمان کوتاه حضور خود موفق به ایجاد ساختار مالی منظم شــد، اما فشارهای خارجی و داخلی مانع تداوم برنامه‌های او شد.
- میلسپو توانست در برخی حوزه‌ها برنامه‌ریزی اقتصادی را بهبود دهد، اما ساختار بوروکراتیک ایران مانع اجرای کامل توصیه‌های او شد.
- در دوران دهه ۳۰ و ۴۰، حضور گروه‌های هاروارد به توسعه صنایع و بهبود برنامه‌ریزی کمک کرد، اما تحلیل نهایی از اثرگذاری آن‌ها به دلیل فقدان مستندات علمی قابل اتکا نیست.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که اثرگذاری مستشاران خارجی به خودی خود تضمین‌کننده موفقیت نیست؛ بلکه بستگی به ظرفیت داخلی و توانایی سیستم برای جذب و اجرای توصیه‌ها دارد.

درس‌های تاریخی برای امروز

تجربه تاریخی ایران نشان می‌دهد که دو عامل برای موفقیت یا شکست استفاده از مشاوران خارجی تعیین‌کننده است:

- **ظرفیت داخلی برای اجرا:** هرگونه توصیه خارجی تنها زمانی مؤثر خواهد بود که سیستم داخلی توان پذیرش و اجرای آن را داشته باشد.
- **ارزیابی علمی و مستمر:** بدون جمع‌آوری داده‌ها، ارزیابی دقیق و تحلیل مستند، تجربه حضور مستشاران خارجی صرفاً به خاطره و برداشت شخصی تبدیل می‌شود و امکان یادگیری از آن از بین می‌رود.

ایــن دو عامل، امــروز نیز به همان اندازه اهمیت دارنــد و باید به عنوان پیش‌شرط هرگونه اصلاح اقتصادی در نظر گرفته شوند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل وضعیت دیوان‌سالاری، تجربه تاریخی مستشاران خارجی و سناریوهای پیش رو، چند نکته کلیدی قابل ذکر است:

- دســتگاه دیوان‌ســالاری ایران به تنهایی قادر به حل مشکلات اقتصادی نیست. ساختار طولانی، سلسله‌مراتبی و غیرچابک آن مانع از تصمیم‌گیری سریع و مؤثر می‌شود.
- افراد توانمند در سیســتم وجود دارند، اما ظرفیت کلی ساختاری محدود اســت. تلاش‌های فردی اغلب در «باتلاق» دیوان‌سالاری فرومی‌رود و تأثیر کمی دارد.
- حضور مشاوران خارجی می‌تواند مفید باشد، اما بدون ظرفیت داخلی و ارزیابی علمی، تأثیــر آن محدود خواهد بود. تجربه تاریخی نشــان داده اســت که حضور مستشاران تنها زمانی اثرگذار است که سیستم داخلی بتواند توصیه‌ها را اجرا کند و آن‌ها را در ساختارهای عملیاتی بگنجاند.
- سناریوهای پیش روی ایران می‌تواند بدبینانه یا خوشبینانه باشد. بدبینانه آن است که وضعیت فعلی ادامه یابد و خوشبینانه آن است که ظرفیت‌های موجود داخلی و فرصت‌های بین‌المللی به نحو مؤثر استفاده شوند.

در نهایت، راهکار پایدار برای ایران نه تنها نیازمند اصلاحات ساختاری در دیوان‌ســالاری است، بلکه بهره‌گیری هوشمندانه از تجربیات خارجی و توســعه ظرفیت‌های داخلی را نیز ضروری می‌سازد. بدون این ترکیب، مشکلات اقتصادی کشور همچنان مزمن و تکرارشونده باقی خواهند ماند و سناریوی بدبینانه بیش از پیش محتمل خواهد بود.

بخش نفت همواره تحت مدیریت و مشاوره خارجی بوده و در دوره‌های مختلف، قراردادهای کنسرسیوم نقش مهمی در اداره صنعت نفت داشته است



بخش خصوصی، کلید توسعه پایدار ایران

نقش نهادهای مدنی در توسعه اقتصادی چیست؟



مسعود سپهر

جامعه‌شناس سیاسی

چرا باید خواند:
این مقاله نشان می‌دهد چرا تمرکز بر پروژه‌های نمایشی و سیاست‌های کوتاه‌مدت، ایران را از مسیر توسعه بازمی‌دارد و چگونه ساختارهای مدنی مستقل می‌توانند نقش کلیدی در پایداری اقتصادی و اجتماعی کشور ایفا کنند. با بررسی نمونه‌های جهانی، مقاله درس‌های ملموسی برای برنامه‌ریزان، سیاستمداران و کنشگران اقتصادی ارائه می‌دهد.

همه نام توماس ادیسون را به عنوان مخترع لامپ الکتریکی می‌دانند حتی امروز که دیگر کمتر نشانی از آن لامپ‌ها در زندگی ما وجود دارد. اما مخترع انواع لامپ‌های کم‌مصرف کیست؟ نام گراهام بل به عنوان مخترع تلفن برای همه آشناست اما تلفن‌های همراه و هوشمند توسط چه کسی اختراع شده است؟ واقعیت آن است که تلاش برای حرکت در مسیر پرشتاب توسعه که امروز مسئله اول همه ملت‌های جهان و از جمله ما ایرانیان است از دوش افراد و قهرمانان و رهبران برداشته شده و بر دوش نهادها و مجموعه‌های انسانی قرار گرفته است. عرصه‌های مختلف از چنان پیچیدگی و وسعتی برخوردار شده که جز با هم‌افزایی عقول انسانی و سازماندهی هماهنگی گروه‌های بزرگ افراد در قالب نهادها ممکن نیست. سازنده لامپ‌های کم‌مصرف و تلفن‌های هوشمند و هزاران محصول پیچیده کوچک و بزرگ که هر روز از آن بهره می‌بریم چه کسانی هستند چون محصول کار و فکر مشترک هماهنگ هزاران انسان در سراسر جهان است. در همه کشورهایی که امر توسعه به هر شکل و شیوه رخ داده حتماً محصول این هماهنگی و نهادسازی و هم‌افزایی مجموعه‌های بزرگ انسانی بوده است. این امر در طول تاریخ به دو شیوه آمرانه از بالا یا خودجوش و مدنی از پایین رخ داده است. از کاخ‌ها و معابد و مقبره‌های باشکوه باستانی که بیشتر با ضربه تازیانه بر پیکر بردگان ساخته شد تا توسعه چشمگیر عصر کمونیستی شوروی استالین و دوران فاشیستی هیتلر همه نمونه‌های موفق سازماندهی آمرانه است که در مرکز آن یک فرد نیمه خدا قرار دارد. اشاره من به تمام شدن دوره امثال ادیسون و گراهام بل توجه به این نکته ظریف است که امروز دوران فرعون و استالین و هیتلر هم به پایان رسیده است. زیرا ابعاد مختلف اجتماعی اقتصادی فناوری و خلاقیت در دنیای جدید به چنان پیچیدگی و ظرافتی رسیده که هماهنگی مورچه‌وار و از سر اطاعت و تعبد گروه‌های انسانی جوابگو نیست. اگر انگیزه‌های درونی همه اعضای یک تیم نباشد و همه خلاقیت‌ها با هم جمع نشود محصولی پیچیده مثل یک تلفن همراه هوشمند یا مریخ‌نورد به دست نمی‌آید. در دنیای پر رقابت امروز که بهره‌وری حرف اول را می‌زند، با ترس و شلاق نمی‌توان به نهایت آن رسید. برای بهره‌وری نیاز به نیروی خودجوش و خلاق از جنس عشق است. پایان کمونیسم دقیقاً به همین دلیل بود. تا قبل از فروپاشی شوروی، در ادبیات توسعه راه رشد غیر سرمایه‌داری کاملاً معقول و مورد توصیه بود اما امروز هیچ صاحب‌نظری در محدودیت و بن‌بست نهایی آن تردیدی ندارد. توسعه همه‌جانبه و پایدار جز با مشارکت همه مردم در قالب نهادهای غیر اجباری و خودجوش و مستقل مدنی امکان‌پذیر نیست. آدم‌ها باید عاشق باشند تا همه وجود خود را وقف چیزی کنند و عشق با زور نمی‌آید. مهم نیست موضوع عشق چه باشد. می‌تواند مثل یک سرمایه‌دار عاشق پول باشد یا مثل یک دانشمند عاشق علم شود یا هر چیز دیگر، مهم آن است که عاشقان به میل خود دور هم جمع شوند و برای عشق خود درانجام کاری همسو باشند. البته در نظام‌های اقتدارگرا هم عشق به یک فرمانروای فرهمند، همان کارهای کوچک و بزرگی که در تاریخ به جا مانده است را رقم زده، اما مگر بیش از گروهی محدود از ملت می‌شود عاشق و مطیع فرمانروا بود؟ آن هم در عصری که توسعه فضای مجازی و ارتباطات بتشکن شده و برای همین است که دستاوردهای نظام‌های اقتدارگرا، اگر هم باشد تداوم و پایداری ندارد.

متاسفانه نظام‌های سیاسی متمرکز و اقتدارگرا، هر نهاد مدنی را رقیب بالقوه و تهدیدی برای بقای قدرت خود می‌دانند. جامعه توده‌ای مقابل جامعه مدنی و خاستگاه سیاسی نظام‌های اقتدارگرا است. در جامعه توده‌ای هر فرد به شکل یک ذره معلق در میان ذره‌ها، هیچ وابستگی ارگانیک بر اساس علایق و منافع خود با دیگر افراد ندارد. فرد یا ذوب در مرکز قدرت است یا مرعوب آن. به همین دلیل قدرت حاکم از هیچ چیز به اندازه تشکل افراد در احزاب مستقل، اتحادیه‌ها و سندیکاها، مجامع صنفی هنری، فرهنگی، علمی، دانشجویی و حتی مراکز تولیدی بزرگ بخش خصوصی واقعی و کارآفرین واهمه ندارد. اما تا زمانی که قدرت سیاسی اقتدارگرا نفهمد دیگر دوران توسعه آمرانه از بالا و بدون مشارکت آزادانه و اخلاق همه مردم در قالب نهادهای مدنی، سپری شده است، توسعه همه‌جانبه و پایدار امکان ندارد. از همان زمان که لامپ ادیسون و تلفن گراهام بل جای خود را به لامپ کم‌مصرف و تلفن هوشمند داد دیگر کمتر خبری از اعتصابات سراسری کارگران برای افزایش دستمزد در کشورهای غربی می‌شنویم. اتحادیه‌های کارگری فهمیده‌اند افزایش دستمزد در گرو افزایش بهره‌وری و رقابت بیشتر است و برای همین اعتصاب نمی‌کنند. کارفرما هم می‌داند با زور و فشار قادر به تولید محصول بهتر و بیشتر نیست و باید به انگیزه‌ها و نیازهای درونی کارگران خود توجه کند.

برای آنکه نقش نهادهای مدنی مستقل را در عرصه توسعه اقتصادی بهتر درک کنیم نمونه‌های زیر قابل تامل است:

در حوزه فناوری پیشرفته شرکت‌هایی چون گوگل پیشتاز هستند. هرچند اینگونه شرکت‌ها بر اساس هوش و نبوغ افراد خاصی بنیان یافته‌اند، اما به سرعت تبدیل به نهادهایی بزرگ و مجموعه‌ای از افراد عاشق شده‌اند که شرکت را مثل خانواده خود و حتی فراتر از آن دوست می‌دارند و شرکت هم بیشترین امتیازات و آزادی‌ها و امکانات را در اختیار آنها قرار داده است. در عین حال دولت آزادی عمل آنها را به رسمیت شناخته و اجازه داده است هر روز بزرگ‌تر و نیرومندتر شوند. مسیر اصلی توسعه اقتصادی در جهان امروز از درون چنین شرکت‌هایی می‌جوشد.

در حوزه پیشرفت‌های علمی دانشگاه‌های برتر جهان مثال‌زدنی است. همه آنها مستقل از دولت‌ها و برخوردار از آزادی‌های علمی سیاسی و اقتصادی هستند. این دانشگاه‌ها برای خود هیچ رسالتی جز فراهم ساختن زمینه شکوفایی استعدادها و توانایی‌های خلاقانه و آزادانه استاد و دانشجو در همه زمینه‌ها، قائل نیستند. البته کسی می‌تواند وارد این دانشگاه‌ها شود که حقیقتاً عاشق باشد و بر عشق خود استوار بماند اما در عشق و رسیدن محدودیتی ندارد.

نمونه دیگر، احزاب سیاسی مستقل و متکثر است. مشارکت همه مردم به صورت آزادانه در قالب احزاب سیاسی متفاوت، اجازه نمی‌دهد قدرت غیر پاسخگو و نقدناپذیر و مادام‌العمر و درنتیجه فاسد شود. در همه متون توسعه، ثابت شده است که فساد فراگیر مهم‌ترین مانع توسعه است و احزاب سیاسی در رقابت با یکدیگر مهم‌ترین منبع جلوگیری از فساد هستند. طبعا می‌توان در جامعه توده‌ای نمایش مشارکت سیاسی را به صحنه آورد اما حاصل این نمایش جز وعده‌های توخالی عوام‌پسند و گسترش فساد و رانت در

در همه کشورهایی که امر توسعه به هر شکل و شیوه رخ داده حتماً محصول این هماهنگی و نهادسازی و هم‌افزایی مجموعه‌های بزرگ انسانی بوده است. این امر در طول تاریخ به دو شیوه آمرانه از بالا یا خودجوش و مدنی از پایین رخ داده است.

اعماق قدرت نیست.

از این مثال‌ها فراوان اســت. حاصل کلام آنکه فناوری اطلاعات و ارتباطات و به هم پیوستگی در دنیای ما، شرایطی به وجود آورده است که حتی اگر تا چند سال پیش رقابت و توسعه با شیوه‌ای متمرکز و آمرانه شدنی بود، امروز از محالات است. دیگر نمی‌توان با تبلیغات انحصاری، همه مردم را مجذوب کرد و نه با سرکوب، مرعوب. رسیدن به نهایت بهروری و بهرمندی از همه خلاقیت‌ها و توانایی‌های جامعه، تنها با مشارکت آزاد تک‌تک آنها در نهادهای خودجوش و مستقل مدنی امکان‌پذیر است و بدون این شرایط همچنان توسعه، ناموزون و ناپایدار و برگشت‌پذیر خواهد بود.

اگر وضعیت نیم قرن پیش همه کشورهای دنیا را با امروزشان مقایسه کنیم، حتماً در بسیاری شاخص‌ها پیشرفت‌های زیادی در همه آنها خواهیم دید و این یک پویش جهانی است. به همین دلیل در ادبیات توسعه، مطالعات تطبیقی نقش درجه اول را دارد. مقایسه کشورها و مناطق جغرافیایی دارای شباهت این بینش را ایجاد می‌کند که مهم نیست یک کشــور یا منطقه از کجا به کجا رسیده است بلکه مهم آن است که به کجاها می‌توانست برســد که نرسیده اســت و اکنون باید برای جبران فرصت‌هایی از دست رفته، هزینه‌ها و تلاش‌های بیشتری را صرف کند. در ادبیات توسعه دو صفت همه‌جانبه و پایدار از واژگان کلیدی است. اگر توسعه جوامع را به فرایند رشد یک موجود زنده تشبیه کنیم همه‌جانبه بودن آن ترجمان رشد موزون است. اگر در یک پیکر زنده یک اندام بیش از حد رشد کند در واقع می‌تواند سرطانی باشد که نه تنها سودی ندارد بلکه می‌تواند بدکارکردی یا مرگ اندام‌های دیگر را هم در پی داشــته باشد. تاریخ توســعه ایران آموزه‌ای عبرت‌آموز از این رشــدهای ناموزون است. یکی از تلخ‌ترین این عبرت‌ها، رشد شتابان اقتصادی در دهه ۴۰ شمسی است که توانست با سرعت بالا تغییرات چشمگیری در همه سطوح ایجاد کند و متعاقب آن با گسترش شهرنشینی و تحصیلات عمومی و عالی و افزایش طبقه متوسط، از سوی همه مشاوران ایرانی و خارجی توسعه، توجه به ابعاد دیگر توسعه به ویژه در حوزه فرهنگ و مشارکت سیاســی و زیرساخت‌ها و گسترش ظرفیت جامعه تاکید گردید که همه نه تنها مورد بی‌توجهی قرار گرفت بلکه با اقداماتی چون تشدید سرکوب سیاسی و تشــکیل حزب واحد و دو برابر کردن بودجه‌های برنامه‌های عمرانی و واردات بدون فراهم ساختن زیرساخت‌های لازم همراه با نظامی‌گری جاه‌طلبانه، موجب انقلاب و متعاقب آن جنگ و یک توقف حداقل ۱۰ ســاله در فرایند توسعه ایران گردید. منطق جامع‌نگری در توسعه ساده است. نمی‌توان تعداد خودروها را افزایش داد بدون آنکه راننده خوب و آشنا به فرهنگ رانندگی تربیت شده باشد، ظرفیت جاده‌ها و پارکینگ‌ها متناسب باشد، امکان تأمین سوخت وجود داشته باشد، برای آلودگی هوا و مصائب زیست محیطی فکری شده باشد و بالاخره این خودروها ارزش افزوده مناسب در رقابت با سایر حوزه‌های سرمایه‌گذاری داشته باشند. سیاستمداران عوام‌گرا و کوته‌بین قادر به چنین جامع‌نگری نیستند. فقط یک مسئله را می‌بینند و بر آن تمرکز می‌کنند. مثلاً وقتی که گروه زیادی از مردم نیازمند مسکن مناسب هستند به امید زمانی که در میان کف زدن‌های ممتد در زیر برق فلاش دوربین‌ها، روبان‌های افتتاح مجتمع‌های ساختمانی بزرگ را قیچی کنند پروژه ساختمان‌سازی‌های بزرگ را کلید می‌زنند. این کار انجام می‌شود اما هیچکس به مشکلات بلند مدت چون تورم کمرشکن ناشی از خلق پول برای تأمین اعتبار، فقدان زیرساخت‌های کافی چون آب و برق و فاضلاب و گاز و جاده و مدرسه و درمانگاه و پارک و اشتغال نزدیک به آن محل و سازمان حمل و نقل و از همه این‌ها مهم‌تر مسائل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حاصل از ایجاد کلونی‌های مسکونی بحران‌زا توجهی نکرده است. توسعه همه‌جانبه با سیاستمداران عوام‌زده و کوته‌بین میسر نمی‌شود.

پایدار بودن توســعه به معنای تداوم یک رشد منطقی در طول زمان است. مطالعات تطبیقی توسعه تجربیات بســیاری را نشان می‌دهد که چگونه دستاوردهای توسعه در مدت کوتاهی از دســت می‌رود و برای جبران آن به ســال‌ها زمان نیاز اســت. بسیاری مواقع وقتی رشد موزون و همه‌جانبه نباشد، عقب‌ماندگی در یکی از زمینه‌ها تبدیل به عامل بازدارنده کل فرایند توسعه در طول زمان می‌شود. به عنوان مثال اگر تولید ملی را یکی از شاخص‌های توسعه بدانیم، مقایسه آن در طول زمان بین سه کشور ایران و ترکیه و عربستان که شباهت‌های قابل توجهی دارند، درس‌آموز است. در حالی که ترکیه در این شاخص از هر دو کشور دیگر جلوتر بود، از سال ۲۰۰۳ شد ایران آغاز می‌شود و برای اولین باردر ســال ۲۰۱۰ ایران از دو کشور دیگر در این شاخص جلوتر می‌افتد. اما معجزه هزاره سوم و تحریم‌ها و فساد گسترده و عدم استفاده بهینه از منابع حاصل از افزایش قیمت نفت همگی باعث می‌شوند که امروز تولید ملی ایران نصف ترکیه و ۶۰ درصد عربستان باشد. اینجاست که باید گفت فرایند توسعه بدون داشتن یک برنامه مشخص و رهبری سیاسی منسجم که در طول زمان یک خط و برنامه را تعقیب کند پایدار نمی‌ماند. از دریچه دیگر بسیاری پیامدهای توسعه مانند رشد جمعیت، نیازمند آموزش‌های خاص در بلندمدت، حفظ محیط زیست، ایجاد صندوق ذخیره برای ثروت‌های بین نسلی و مانند این‌هاست که پایداری توسعه را تضمین می‌کند و نیازمند برنامه‌ریزی‌های بلندمدت با ضمانت اجرایی قوی و پشتوانه سیاسی و فرهنگی پایدار است.

توسعه همه‌جانبه و پایدار حتماً با برنامه‌های نمایشی در تضاد است. نمایش‌ها به صحنه می‌آیند و می‌روند اما از خود اثری ماندگار به جا نمی‌گذارند. حال این نمایش چه برگزاری جشن تاجگذاری و ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی باشد یا راهپیمایی میلیونی یا چند کیلومتر سفره خیابانی یا بزرگ‌ترین تشییع جنازه تاریخ، که اذهان را از مسیر واقعی توسعه منحرف می‌کند و موجب خودفریبی رهبران سیاسی می‌شود. اصولاً از ابتدای تاریخ، ساختن بلندترین ساختمان یا باشکوه‌ترین معبد یا بزرگ‌ترین توپ وسیله‌ای برای شهرت و عظمت بوده است اما کاربرد عملی این‌ها مثل بنای اهرام مصر برای حفظ تابوتی بوده است یا بزرگ‌ترین توپ جهان که هرگز شلیک نشد و هنوز هم در محوطه کاخ کرملین آرمیده است.

توســعه همه‌جانبه و پایدار خیلی دور و خیلی نزدیک است. در یک بینش وسیع با ذهنیت برنامه‌ریز خیلی نزدیک است اما برای آنکه افق دیدش از نوک بینی و محدوده تعصباتش فراتر نمی‌رود، بسیار دور به نظر می‌رسد.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **سیاستمداران عوام‌گرا و کوته‌بین قادر به جامع‌نگری نیستند. فقط یک مسئله را می‌بینند و بر آن تمرکز می‌کنند. مثلاً وقتی که گروه زیادی از مردم نیازمند مسکن مناسب هستند به امید زمانی که در میان کف زدن‌های ممتد در زیر برق فلاش دوربین‌ها، روبان‌های افتتاح مجتمع‌های ساختمانی بزرگ را قیچی کنند پروژه ساختمان‌سازی‌های بزرگ را کلید می‌زنند.**
- **هیچکس به مشکلات بلندمدت چون تورم کمرشکن ناشی از خلق پول برای تأمین اعتبار، فقدان زیرساخت‌های کافی چون آب و برق و فاضلاب و گاز و جاده و مدرسه و درمانگاه و پارک و اشتغال نزدیک به آن محل و سازمان حمل و نقل و از همه این‌ها مهم‌تر مسائل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حاصل از ایجاد کلونی‌های مسکونی بحران‌زا توجهی نکرده است. توسعه همه‌جانبه با سیاستمداران عوام‌زده و کوته‌بین میسر نمی‌شود.**
- **توسعه همه‌جانبه و پایدار خیلی دور و خیلی نزدیک است. در یک بینش وسیع با ذهنیت برنامه‌ریز خیلی نزدیک است اما برای آنکه افق دیدش از نوک بینی و محدوده تعصباتش فراتر نمی‌رود، بسیار دور به نظر می‌رسد.**
- **فناوری اطلاعات و ارتباطات و به هم پیوستگی در دنیای ما، شرایطی به وجود آورده است که حتی اگر تا چند سال پیش رقابت و توسعه با شیوه‌ای متمرکز و آمرانه شدنی بود، امروز از محالات است**

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

مشاوره امور گمرکی

آیا می‌دانید برای ورود به تجارت خارجی در ایران علاوه‌بر مقررات صادرات و واردات، قانون امور گمرکی و بخشنامه‌هایی که هرروزه صادر میشوند، باید حداقل با ۳۵ سامانه کمابیش آشنایی داشته باشید؟

به این دلیل اتاق بازرگانی تهران به اعضای خود در حوزه تجارت خارجی و امور گمرکی مشاوره رایگان ارائه می‌دهد.

مهم‌ترین سرفصل‌های مشاوره گمرکی اتاق تهران شامل قانون امور گمرکی با ۱۶۵ ماده و آیین‌نامه اجرایی آن با ۲۲۱ ماده، مقررات صادرات و واردات و قانون مبارزه با قاچاق کالا می‌شود.

(قانون امور گمرکی شامل حقوق ورودی، تضمین و تشریفات گمرکی، ارزش کالای ورودی، قواعد مبدأ، تشریفات قبل‌از اظهار کالا به گمرک، انبارهای گمرکی، تخلفات گمرکی و قاچاق، معافیت‌ها، ممنوعیت‌ها و مراجع رسیدگی به اختلافات گمرکی می‌شود.

مقررات صادرات و واردات شامل گرفتن کارت بازرگانی، قانون مبادلات مرزی، شرایط ورود کالا و کدهای HS، اخذ کد ساتا برای ترخیص و عوارض صادراتی می‌شود.

مقررات مبارزه با قاچاق کالا و ارز هم شامل مصادیق قاچاق کالا و ارز، ضبط کالا و جرایم آن است.) بخش قرمز رنگ قابل حذف شدن است.

این مشاوره را می‌توانید به صورت حضوری یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران یا با شماره گیری ۱۸۶۶ دریافت کنید.



اطلاع از خدمات اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران:
توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

پرونده



پلیس بازی

آینده‌نگر قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز را بررسی می‌کند و از چرایی ضرورت تغییر آن می‌گوید

تجارت شفاف و قانون‌مدار چگونه محقق می‌شود؟

ایرادات اساسی قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز چیست؟

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز در حالی با هدف حمایت از تولید داخلی و جلوگیری از واردات غیرقانونی تدوین و اجرایی شـد که بررسی‌ها حاکی از این است که این قانون، به دلیل ابهامات و تناقض‌های جدی، تبدیل به مانع قانونی تجارت از جنس تحریم‌های داخلی شده و تجارت و اعتبار فعالان اقتصادی قانونی، شفاف و باسابقه را هدف قرار داده است. این قانون علاوه بر رویکرد سخت‌گیرانه و نگاهی بسته و امنیتی به تجارت، با گستردگی مصادیق قاچاق، تعاریف مبهم مواد قانونی و تبصره‌ها، همپوشانی با سایر قوانین از جمله قوانین امور گمرگی و تعزیرات، تجار را درگیر مشکلات ناشی از ناهماهنگی دستگاه‌های تصمیم‌گیر و سامانه‌های اجرایی ناقص، متعدد و دست و پاگیری کرده که اغلب اوقات با اختلال نیز مواجه‌اند. در حال حاضر افراط مقنن در جرم‌انگاری و کیفر، رویکرد کیفری به‌جای اصلاح سازوکار اقتصادی، تعدد و پراکندگی مراجع ذیصلاح در امر قاچاق، وجود تناقضات بین این قانون و مقررات گمرکی، غلبه جنبه امنیتی بر جنبه قانونی، عدم توجه قانونگذار به عنصر روانی جرم قاچاق، آسیب به اعتبار فعالان اقتصادی از جمله ایرادات اساسی این قانون از نظر کارشناسان است.

سخت‌گیری و اتهام قاچاق به بسـیاری از فعالان اقتصادی براساس تعاریف، مواد و تبصره‌های این قانون در کنار ناهماهنگی دستگاه‌ها و مشکلات ارزی کشور در شرایطی است که بررسی‌ها حاکی از این است که قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز نه تنها دستاوردی در کاهش آمار قاچاق نداشـته، بلکه تبدیل به مانع جدی تجارت شـده و به بی‌ثباتی فضای اقتصادی دامن زده اسـت. به عنوان نمونـه امنیتی کردن ایفای تعهدات ارزی و اینکه صادرکنندگان در صورت عدم ایفای تعهد ارزی، مشـمول قانون قاچاق کالا و ارز هستند و قاچاقچی نامیده می‌شوند، مشکلات بسیاری را برای صادرکنندگان ایجاد کرده و باعث شده صادرکنندگان به نام و باسابقه دست از صادرات بردارند. این در حالی است که کارشناسان معتقدند ریشه قاچاق، در نظام چندنرخی ارز، تفاوت شدید تعرفه‌ها، نبود شفافیت تجاری و بوروکراسی سنگین واردات و... نهفته است و تا زمانی که واردات رسمی پرهزینه و پرریسک باشد، بازار به‌صورت طبیعی به سمت مسیرهای غیررسمی گرایش پیدا می‌کند. از طرف دیگر نزولی بـودن آمارهای صادراتی ضرورت اصلاح این قانون را بیشتر کرده است.

رویکرد بخش خصوصی

در حال حاضر مطالبه جدی بخش خصوصی توقف اجرای قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز و اصلاح آن است. فعالان اقتصادی معتقدند این قانون منشا مشکلات تجاری است و به اصلاح نیاز دارد چراکه تجار را با تحریم‌های داخلی مواجه کرده و برعکس نیت اصلی خود تجارت را به سمت فعالیت‌های غیرقانونی سوق می‌دهد و مشوق قاچاق است به گفته آنها این قانون ریسک صادرات را چند برابر کرده است و از منظر آن همه صادرکنندگان متهم هستند. به گفته آنها بحث امنیتی کردن ایفای تعهدات ارزی و اینکه صادرکنندگان در صورت عدم ایفای تعهد ارزی، مشمول قانون قاچاق کالا و ارز هستند و قاچاقچی نامیده می‌شوند، مشکلات بسیاری را برای صادرکنندگان ایجاد کرده و باعث شده صادرکنندگان به نام و باسابقه دست از صادرات بردارند. فعالان اقتصادی همچنین می‌گویند قانون قاچاق کالا و ارز برای تجارت تصمیم گرفته در حالی که تجارت اصل است و نه قاچاق. این در حالی اسـت که براساس گفته فعالان اقتصادی، ۸۰ درصد پرونده‌های قاچاق در مرحله نهایی تبرئه می‌شوند اما این زمانی است که فعال اقتصادی متضرر شده است. در همین راستا به تازگی سیدعلی مدنی‌زاده وزیر اقتصاد عنوان کرده وضعیت تجارت کشور ناشی از اعمال سیاست‌های تخصیص ارز و قانون قاچاق کالا و ارز است و به دلیل ضرورتی که وجود دارد برای اصلاح آن شخصاً لایحه آن را به دولت پیشنهاد خواهم داد.

شوک‌های ارزی و الزام بازگشت ارز

بررسی سـابقه این موضوع نشان می‌دهد یکی از اقدامات سیاسـت‌گذار در مواجهه با شـوک‌های ارزی سال ۱۳۹۷ و سال‌های بعد از آن الزام صادرکننده به بازگشت ارز بوده اسـت. الزام به بازگشت ارز حاصل از صادرات که در تبصره ۶ بند ح ماده ۲ مکرر قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز تبدیل به قانون شده است، اختصاص تمام یا بخشی از ارزهای حاصل از صادرات به میزان ارزش ثبت شـده در گمرگ به مصارف رسمی (واردات کالا و خدمات، سرمایه‌گذاری، ایفای تعهدات ارزی) از طریق روش‌های معین در مدت زمان مشخص است. در نتیجه هر نوع تخطی از اظهار گمرکی، میزان، روش و زمان بازگشت به معنای تخلف از قوانین و مقررات ناظر به بازگشت ارز است.

پس از تلاطمات اواخر سـال ۱۳۹۶ هیئت وزیران طی مصوبه‌ای در فروردین سـال ۱۳۹۷ بازگشت ارز را الزامی اعمال کرد. الزام به بازگشت ارز در ۲۳ مهر سال ۱۳۹۷ در قالب مصوبه چهاردهمین جلسه شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا، شکل قانونی یافته و عدم التزام به آن مصداق جرم قاچاق معرفی شـد. در نهایت در بهمن ۱۴۰۰ در قالب اصلاح قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، طبق تبصره ۶ بند ماده ۲ مکرر عدم بازگشت ارز جرم‌انگاری شد و در راستای اجرای قانون آیین‌نامه اجرایی این تبصره در سال ۱۴۰۱ به تصویب رسـید. پس از تصویب قانون، کارگروه ارزی موضوع آیین‌نامه، متولی تعیین تکلیف تعهدات ارز بوده است.

بررسـی مرکز پژوهش‌های مجلس در این زمینه نشـان می‌دهد عدم بازگشت ارز به معنای تخلف از قانون حجم قابل ملاحظه‌ای نداشـته و مسـئله مهم‌تر از تخطی از قانون رفتار صادرکننده در مواردی همچون زمان بازگشـت ارز در دوره نوسانات ارزی و دگراظهاری در گمرک است. کاهش انگیزه بازگشت ارز به دلیل مداخله دستوری قیمتی در فروش ارز صادراتی، بالا بودن نرخ غیررسـمی ارز برای مصارف مانند خروج سرمایه و قاچاق، وجود انواع اسـتثنائات تجاری و قابلیت استفاده از کارت‌های بازرگانی یک بار مصرف، عدم اعمال محدودیت‌های موثر فوری مانند محدودیت در اسـتفاده از خدمات بانکی برای متخلفین، دگر اظهاری در گمرک، بروکراسـی ناشی از الزام به بازگشت ارز، اتکای مبادلات ارزی تجاری بین‌المللی به نظام تراستی از جمله عوامل عدم بازگشت ارز و دیگر تخلفات در این زمینه است.



ابهام در مفاهیم قانونی و دامنه شمول «مصادیق قاچاق» موجب گردیده بسیاری از فعالان اقتصادی، به‌ویژه واردکنندگان و صادرکنندگان با حسن نیت، ناخواسته در مظان اتهام قرار گیرند و در موارد متعدد، مشکلاتی همچون عدم امکان اصلاح یا تمدید ثبت سفارش، اختلال در سامانه جامع تجارت، تأخیر در تخصیص ارز و عدم صدور کد رهگیری بانکی موجب گردیده کالای دارای مجوز رسمی نیز قاچاق تلقی شود.

اتهام زنی به فعالان بخش خصوصی

ضرورت اصلاح قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز



پیام باقری
نایب‌رئیس اتاق بازرگانی ایران

قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز به‌دلیل گستره اثرات آن بر جریان رسمی تجارت، تولید، و حتی صادرات کشور، از جمله قوانینی است که بی‌توجهی به آثار آن بر بخش خصوصی موجب آسیب جدی به بدنه مولد اقتصاد ملی می‌شود. از این‌رو، بررسی و اعمال نقطه‌نظرات کارشناسی در روند بازنگری و اصلاح این قانون امری ضروری به نظر می‌رسد.

تداوم اجرای نسخه فعلی قانون بدون اصلاح مورد نظر، عملاً تعارض‌های حقوقی و اجرایی را تشدید خواهد کرد و امنیت فعالیت اقتصادی و روندهای تجاری بنگاه‌های خصوصی را با تهدید مواجه می‌کند. قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز در حالی با هدف جلوگیری از ورود غیرقانونی کالا و حمایت از تولید داخلی تدوین شد که تجربه چند سال اجرای آن نشان می‌دهد مشکلات عدیده‌ای را برای فعالان اقتصادی ایجاد کرده است. این قانون با رویکردی سخت‌گیرانه، بسیاری از فعالان قانونی را در معرض اتهام قاچاق قرار داده و در حالی که هدف اصلی می‌بایست برخورد با شبکه‌های سازمان‌یافته و قاچاق تجاری باشد، گستردگی مصادیق و تعریف مبهم قاچاق در مواد و تبصره‌های متعدد، موجب گردیده حتی تخلفات جزئی ناشی از مشکلات اجرایی یا اختلال در سامانه‌ها، عنوان مجرمانه پیدا کنند.

در حال حاضر، نظام مجازات در این قانون متنوع و نامتناسب است. از حبس تا مصادره اموال، انفصال از خدمت و جریمه‌های نقدی، در حالی اعمال می‌شوند که چنین برخوردهایی نتوانسته مانع ارتکاب قاچاق شود. در واقع، شدت مجازات‌ها بدون آنکه متناسب با نوع تخلف یا قصد مرتکب باشد، خود به مانعی در مسیر تجارت رسمی تبدیل شده است. ابهام در مفاهیم قانونی و دامنه شمول «مصادیق قاچاق» موجب گردیده بسیاری از فعالان اقتصادی، به‌ویژه واردکنندگان و صادرکنندگان با حسن نیت، ناخواسته در مظان اتهام قرار گیرند و در موارد متعدد، مشکلاتی همچون عدم امکان اصلاح یا تمدید ثبت سفارش، اختلال در سامانه جامع تجارت، تأخیر در تخصیص ارز و عدم صدور کد رهگیری بانکی موجب گردیده کالای دارای مجوز رسمی نیز قاچاق تلقی شود. تعارض میان قوانین مختلف نیز از دیگر چالش‌های اساسی است. هم‌پوشانی قانون مبارزه با قاچاق با قوانین امور گمرکی و تعزیرات، موجب سردرگمی فعالان اقتصادی و تداخل وظایف دستگاه‌ها شده است.

تعدد مراجع تصمیم‌گیر اعم از ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز گرفته تا گمرک، بانک مرکزی، وزارت صمت و سازمان تعزیرات سبب گردیده وحدت رویه در تصمیم‌گیری تحت‌الشعاع این امر قرار گیرد. مشکلات عملیاتی قانون در حوزه صادرات نیز قابل توجه است. الزام صادرکنندگان به رفع تعهد ارزی با سازوکار فعلی، بسیاری از فعالان کوچک و متوسط را در معرض اتهام قرار داده است. در موارد متعدد، صادرکننده به‌دلیل نوسانات بازار، محدودیت‌های بانکی یا کاهش ارزش کالا، قادر به ایفای کامل تعهد خود نبوده، اما با برخورد قضایی و محرومیت از فعالیت مواجه شده و این وضعیت فضای صادرات کشور را غیرقابل پیش‌بینی کرده است. از سوی دیگر، اجرای ناقص سامانه‌ها و ناهماهنگی میان بانک مرکزی، گمرک، وزارت صمت و سامانه جامع تجارت، زمینه بروز خطا و سوءتفاهم‌های متعدد را فراهم آورده و الزام به ثبت تمام انبارها بدون آمادسازی زیرساخت فنی و آموزشی، در بسیاری از مناطق به‌ویژه در بخش کشاورزی، باعث سردرگمی و توقف فعالیت‌های عادی شده است.

فقدان پیش‌بینی برای رفع توقیف کالا در صورت محرز شدن تخلف انباردار و عدم توجه قانونگذار به عنصر روانی جرم از دیگر نقاط ضعف این قانون به شمار می‌روند که سبب گردیده صاحبان کالا در عمل امکان دفاع مؤثر از خود را در مواجهه با چنین شرایطی نداشته باشند. بر اساس شواهد میدانی و شکایات فعالان اقتصادی، قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز در شکل فعلی، نه‌تنها موجب تسهیل تجارت نشده بلکه موانع جدیدی برای واردات، صادرات و تولید ایجاد نموده و در عین حال مجازات‌های غیرمنعطف، عدم تناسب جرم و کیفر و رویکرد کیفری گسترده، فضای رسمی تجارت را نامطمئن جلوه داده است. از این رو، بازنگری قانون بر محور کاهش جرم‌انگاری‌های غیرضرور، تفکیک خطا از جرم، هماهنگی نهادهای اجرایی و پرهیز از موازی‌کاری، تقویت زیرساخت‌های سامانه‌ای، رفع ابهام در مصادیق قاچاق و تناسب جرم و مجازات در این برهه ضروری به نظر رسیده و تنها با چنین اصلاحی می‌توان ضمن حفظ اقتدار در مبارزه با قاچاق سازمان‌یافته، امنیت و اعتماد را به فعالان اقتصادی بازگرداند.

بررسی وضعیت صادرات و قاچاق

براساس بررسی بازوی پژوهشی مجلس به لحاظ روندهای بلندمدت از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ تراز تجاری گمرکی کشور روند صعودی طی کرده است. به گونه‌ای که در سال‌های ۱۳۹۵و ۱۳۹۷ تراز گمرکی مثبت بوده اما از سال ۱۳۹۷ به بعد روندی نزولی داشته است به گونه‌ای که در سال ۱۴۰۲ به ۱۷ میلیارد دلار کسری رسیده است. این در حالی است که حجم قاچاق ورودی و قاچاق خروجی کشور نیز هر دو از سال ۱۳۹۷ به بعد صعودی بوده است.

این در حالی است که در صادرات مجموع سیاست‌های ارزی بر انگیزه صادرات اثرگذار بوده است. به طور معمول افزایش نرخ ارز صادرات برخی کالاها را امکان‌پذیرتر می‌کند و از این رو انگیزه برای افزایش تولید و صادرات این کالاها افزایش می‌یابد. در فاصله سالهای ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۲ و به طور جدی‌تر در فاصله سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۲ (پس از اصلاح قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز) سیاست الزام به بازگشت ارز حاصل از صادرات نیز اجرا شد. اجرای این سیاست در حالی که نرخ ارز در بازار آزاد با نرخ رسمی (نیما) فاصله قابل توجهی داشت هم انگیزه صادرات را کاهش داده و هم انگیزه برای کمتر نشان دادن ارزش صادرات را تقویت کرده است. از این رو به طور همزمان واردات انگیزه برای بیش اظهاری و صادرات انگیزه برای کم اظهاری داشته است. این موضوع بر مقدار صادرات و واردات اثرگذار بوده است

تجارت زیر سایه سیاست‌های ارزی

در سال‌های اخیر سیاست‌های ارزی بر سیاست تجاری سایه انداخته است. به نحوی که عملاً کشور دارای سیاست تجاری نیست. بلکه این تغییرات سیاست ارزی از قبیل تخصیص و تامین ارز است که روندهای واردات صادرات را جهت‌دهی می‌کند. برای مثال سیاست‌های ارزی در سال‌های اخیر مانند تخصیص ارز ارزان به واردات کالاهای اساسی موجب رشد قابل توجه واردات کالاهای اساسی شده است. همچنین الزام به رفع تعهد ارزی موجب کم‌اظهاری صادرات و تخصیص ارز ارزان به واردات موجب بیش‌اظهاری واردات شده است. در این زمینه مرکز پژوهش‌های مجلس در بررسی پیشنهاد داده تا سیاست‌های ارزی کشور به گونه‌ای تنظیم شود که مانع از هرگونه توزیع رانت در واردات و صادرات شود. همچنین لازم است تا واردات کالاها بر حسب نیاز کشور صورت گیرد. به این معنی که تخصیص‌های رانتی موجب افزایش تمایل برای واردات یک کالا نشود. لذا تهیه سیاست تجاری باید در اولویت سیاست‌گذاری قرار گیرد.

راهکار عملی مبارزه با قاچاق

در حال حاضر کارشناسان با تاکید بر اینکه مبارزه با قاچاق کالا و ارز، نیازمند نگاه مبتنی بر علم اقتصاد است، با رویکردی راهکارمحور، معتقدند در مختصات تجارت جهانی، مبارزه واقعی با قاچاق از مسیر دیجیتال و داده می‌گذرد، نه از مسیر کاغذ و از همین رو نظارت هوشمند به جای برخورد فیزیکی برای مبارزه با قاچاق سازمان یافته باید در دستور کار قرار گیرد. از همین رو ساختن سیستم دیده‌بان تجارت دیجیتال، یکپارچه‌سازی نظام تجارت خارجی و گمرکات با استفاده از سامانه‌های هوشمند و داده‌محور در کنار اصلاح نظام ارزی، حذف چندنرخی بودن ارز و تسهیل واردات رسمی و کاهش بوروکراسی به عنوان راهکار عملی برای کاهش قاچاق باید در دستور کار سیاست‌گذار قرار گیرد.

تهدید قضایی به‌جای تشویق

چرا قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز به مانعی برای فعالان اقتصادی بدل شده است؟



داود رنگی

عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران

در ابتدا و قبل از نـــگارش به عنوان فردی که چندین بار متن قانون را خوانده و در جلســـات متعدد اصلاح قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز که با حضور حقوقدانان و کارشناســـان خبره تشکیل شـــده حضور داشته‌ام، همچنین به عنوان تولیدکننده و بازرگانی که درگیر آن بوده‌ام، اعلام مـــی‌دارم این قانون در کوتاه‌مدت قابلیت اصلاح ندارد. به منظور حفظ کرامت انسانی مدیران و کارآفرینان که در دادگاه‌های تعزیراتی به نحو ناشایسته با آنان برخورد شـــود و همچنین تسهیل کسب وکار و کاهـــش هزینه‌های تولید اجـــرای آن متوقف و امور گمرکی و بازرگانی با قانون امور گمرکی و قانون تجارت قبل از تصویب آن اداره شود. اغلب بخشنامه‌ها و آیین‌نامه‌های محدودکننده و تنبیهی بخصوص آنها که از جانب بانک مرکزی دیکته و ابلاغ می‌شود تکلیف این قانون است.

و اما اصل مطلب: این روزها واژه خودتحریمی را زیاد می‌شـــنویم. می‌دانید این افت اقتصاد ایران از کجا آمد؛ از قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز. بسیار جالب است خودتحریمی در کشور ما قانون دارد.

قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز (به ویژه نسخه مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحیه‌های بعدی آن)، علی‌رغم هدف اصلی که مبارزه با قاچاق ســـازمان‌یافته اســـت، به دلیل ابهامات و تناقض‌ها، چالش‌های جدی برای بازرگانان و فعالان اقتصاد قانونی و شفاف ایجاد کرده است:

- ســـخت‌گیری‌های بیش از حد در فرآیند واردات و صادرات قانونی، هزینه و زمان تجارت رســـمی را به قدری بالا می‌برد که عملاً انگیزه برای انجام فعالیت قانونی کاهش یافته و مسیر به سمت قاچاق و روش‌های غیررسمی منحرف می‌شود.
- در شـــرایطی که برای واردات مواد غذایی و کالاهای اساسی ارز نایاب است شاهد وفور کالاهای غیر ضروری از پارچه و پوشـــاک گرفته تا لوازم صوتی و تصویری و میوه‌های لوکس در ســـطح کشور هستیم. سری به بازار تهران و تیمچه و میدان شوش و خیابان جمهوری بزنید؛ از وفور این قبیل اجناس متعجب خواهید شد. قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز دامنه جرم‌انگاری را به گونه‌ای گسترش داده که برخی قصورها یا تخلفات ســـاده در عرف تجاری نیز می‌تواند تحت عنوان قاچاق تفسیر شده و برای فعالان اقتصادی قانونی و شناسنامه‌دار ایجاد خطر کند (مانند عدم تفکیک بین خطای عمدی و سهوی).
- وجـــود تناقضات بین ایـــن قانون و مقررات گمرکی یا ســـایر بخش‌های فضای کسب‌وکار باعث سردرگمی و ایجاد چالش در عمل می‌شود.
- مواردی مانند تأخیر در صدور کد منشـــأ ارز توســـط بانک مرکزی یا ابهامات در سامانه‌های مرتبط، موجب دپو شدن کالاها در بنادر و ایجاد زیان برای واردکنندگان شده است (آتش‌سوزی گمرک بندرعباس و از بین رفتن میلیاردها تومان کالا از پیامدهای اجرای این قانون بود).
- این قانون با نگاهی بسته و امنیتی به فضای تجارت، فرآیندهای تجاری را کند کرده و موانع غیرمعقولی را ایجاد می‌کند که با اهداف توسعه صادرات و تسهیل فضای کسب‌وکار در تضاد است.
- در شرایطی که سیاست‌های کلان کشور بر تنش‌زدایی و توسعه صادرات غیرنفتی تأکید دارد، اجرای این قانون می‌تواند به توقف فعالیت‌های اقتصادی بازرگانان و تولیدکنندگان منجر شود. مشکل اصلی این است که در عمل، سخت‌گیری‌های این قانون بیش از آنکه متوجه قاچاقچیان سازمان‌یافته باشد، دامن فعالان اقتصادی شفاف و رسمی را می‌گیرد و کار را برای آنها دشوار می‌سازد، که نتیجه عکس در پی دارد.

چند مورد از مشـــکلاتی که تولیدکنندگان و بازرگانان روزانه با آن مواجه هستند به شرح ذیل بیان می‌شود:

۱

افراط مقنن در جرم‌انگاری و کیفر. هرچند در ابتدای امر به نظر می‌رســـد گستردگی و ازدیاد جرم‌انگاری مقنن در قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز در ارتبـــاط با ورود، صـــدور، حمل، نگهداری، عرضـــه و... کالا و ارز در جهت سالم‌ســـازی اقتصاد و عملکرد مطلوب تجارت داخلی صورت پذیرفته است، اما در عمل ملاحظه می‌گردد که آثار زیان‌بار این گستردگی در برخورد با تجار و واردکنندگان، باعث نتیجه معکوس در اقتصاد شـــده است. با مداقه در قانون قاچاق مصوب ۱۳۹۲ مشاهده می‌گردد که حدود ۱۰۰ رفتار مجرمانه یا تخلف احصاء شده است.

بنابراین پیشـــنهاد می‌گردد در کنار وضع قوانین ســـخت که صبغه امنیتی نیز پیدا کرده اســـت به رفتارهای کشورهای پیشـــرفته در مقابله با قاچاق نیز توجه و از تجارب آنها بهره‌برداری گردد. چه اینکه اهتمام ویژه به تنظیم قوانین تجاری و گمرکی و تبیین مسیری مبتنی بر اصول و بایسته‌های اقتصادی امری ضروری است که مغفول مانده است

۲

تعدد و پراکندگی مراجع ذیصلاح در امر قاچاق که بعضاً برخی از این مراجع در دسترس صاحبین کالا نیستند. مطابق ماده ۳ اصلاحی قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز متشکل از ۳۱ نهاد و سازمان است. صرف‌نظر از تعدد مراجع ذیصلاح و سردرگمی صاحبین کالا در مراجعه به این نهادها، در دســـترس نبودن برخی از مراجع موصوف چون سازمان‌های امنیتی و نظامی معضل دیگری اســـت که صاحبین کالا، تجار و واردکنندگان جهت ارائه اسناد و مدارک و توضیحات تکمیلی مرتبط با آن روبرو می‌گردند، عدم پاسخ‌گویی، در دسترس نبودن و منوط کردن امور مربوط به پرونده به تصمیم سایر مراجع موجد ظهور بوروکراسی سرسام‌آور و ایراد خسارات فراوان برای صاحبین کالا است.

۳

عدم رعایت اصل تناظر در تشـــکیل پرونده اولیه. هرچند برخلاف قواعد حقوقـــی، در ماده ۲۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، قانونگذار صلاحیت تشخیصی به دستگاه کاشف اعطا نموده است، لکن عدم دعوت از صاحبین کالای توقیف شده در جلسه بدوی و اولیه و تشخیص جرم قاچاق و مصادیق آن برخلاف اصل تناظر است. چه بسا که با استماع دفاعیات مالک و رویت مستندات وی اصلاً پرونده مشمول قاچاق نگردد و یا نهایتاً مصادیق آن تبیین گردد.

در راستای این مدعی می‌توان به پرونده اخیر بازرسی انبارهای شهرری اشاره کرد که در آن جلسه‌ای با حضور نهادهای ذیصلاح با میزبانی پلیس امنیت اقتصادی و بدون دعوت از مالکین کالا و انبارداران تشکیل و با نظر حاکمیت تبصره ۴ ماده ۱۸، پرونده تنظیم و به تعزیرات حکومتی ارسال شده است، در حالی که متعاقباً با ارائه مستندات محموله، محرز گردیده اعمال تبصره ۴ ماده ۱۸ در پرونده موضوعیت ندارد. بنابراین چنانچه تمهیدات لازم اندیشیده گردد تا در جلسه تشخیصی اولیه مالک یا انبارداران فرصت کافی برای ارائه مستندات و اظهار دفاعیات داشته باشد، پرونده یا تشکیل نخواهد شد و یا به درستی و بر

به هر میزان که قوانین مربوط به تجارت خارجی سختگیرانه‌تر تدوین و تصویب شود و رویکرد علمی در مدیریت واردات کنار گذاشته شود، زمینه‌ای برای افزایش قاچاق و رقابت‌ناپذیرکردن تولیدات داخلی فراهم می‌شود.

اساس موازین تنظیم و از اطاله دادرسی جلوگیری خواهد شد.

۴ عدم پیش‌بینی قانونگـــذار در خصوص رفع توقیف از کالای مالکین زمانی که تخلف انباردار محرز گردیده است. همان‌گونه که مستحضرید چنانچه مالک کالا از انجام وظایف قانونی خود استنکاف ورزد و پرونده تحت تبصره ۴ ماده ۱۸ قرار گیرد، کالا ضبط و بســـته بـــه نوع آن مالک به جزای نقدی محکوم می‌گردد. لکن آنجایی که انباردار طبق ماده ۶ مکرر ۲ از ثبت ورود و خـــروج کالا به انبار و از انبار خـــودداری نماید، صرفاً انباردار مرتکب تخلف گردیده و از ۱۰ میلیون تومان تا یک‌چهارم قیمت کالا به جزای نقدی محکوم می‌گردد. حال سوال این است که ماده ۶ مکرر ۲ که به تخلف انباردار پرداخته است هیچ‌گونه اشارتی به رفع توقیف کالا نکرده است و در پرونده‌های متعددی کالا تا زمان قطعی شدن محکومیت انباردار و اخذ جزای نقدی توقیف می‌ماند که صرف‌نظر از تحمیل خسارات فراوان به مالک کالا موجبات فساد و خرابی کالا نیز فراهم شده است. بنابراین ضروری است در خصوص رفع توقیف کالا در چنین مواقعی پیش‌بینی لازم را نمود.

۵ عدم توجه قانونگـــذار به عنصر روانی جرم قاچاق. مبهم گذاردن رکن روانی جرم قاچاق و عدم توجه مقنن به علم، ســـوءنیت عام (عمد) و سوءنیت خاص (قصد نتیجه) از دیگر نواقص مقنن است که مشکلات متعددی را فراهم آورده است. در موضوع اخیر صاحب کالا نسبت به ثبت کالا در سامانه گمرک و صمت اقدام نموده است لکن به هر دلیلی از جمله اهمال، قصور، فراهم نبودن زیرســـاخت‌های لازم و نقص فنی، انباردار اقـــدام به ثبت ورود کالا در ســـامانه جامع انبارها نکرده اســـت (شـــمول ماده ۶ مکرر۲). بنابراین هیچگونه عمد و قصدی از سوی مالک مشاهده نمی‌گردد و حتی انباردار نیز عمدی در عدم ثبت نداشته است اما قانونگذار بدون توجه به عنصر روانی، موضوع را در حکم قاچاق دانسته و قواعد قاچاق را اعمال می‌نماید

۶ غلبه جنبه امنیتی بر جنبه قانونی. متاسفانه در عمل مشـــاهده می‌گردد که جنبه امنیتی بر جنبه قانونی پرونده‌ها غلبه دارد و تحت این نگاه نه‌تنها مباحث قانونی و مجریان آن در حاشیه قرار می‌گیرند بلکه پیگیری‌های صاحبین کالا و ادله ایشان به دلیل پیش‌گفته ابتر می‌ماند.

در جمع‌بندی، «در شرایط فعلی اقتصاد ایران، تجارت رسمی به خودی خود با موانع تحریم، نوسانات نرخ ارز و بوروکراسی سنگین مواجه است؛ قانون قاچاق کالا و ارز نیز به جای حمایت از تجارت شفاف، با گســـترش دامنه جرم و سخت‌گیری‌های غیرمنطقی، تبدیل به یک مانع مضاعف و تهدید قضایی برای فعالان اقتصادی شده است.»

قانونی با نگاه جرم‌انگاری

مبارزه با قاچاق کالا و ارز، نیازمند نگاه مبتنی بر علم اقتصاد است



ولی‌الله افخمی

رئیس اسبق سازمان توسعه تجارت

قانـــون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با لایحه یک‌فوریتی دولت آقای روحانی در ســـوم دی‌ماه ۱۳۹۲ از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت و پس از تایید شورای نگهبان برای اجرا به دولت ابلاغ شد. این قانون یک بار در تاریخ بیست و یکم مهرماه ۱۳۹۴ با طرح پیشنهادی نمایندگان و برای بار دوم در تاریخ اول دی‌ماه ۱۴۰۰ مشمول اصلاحاتی شد.

در ســـال ۱۳۹۴ مواد ۶۴ و۷۶ از قانون اولیه حذف شد. در سال ۱۴۰۰ یعنی با اصلاحات انجام شده در بار دوم، ۱۰ ماده جدید و تبصره‌های متعدد ذیل آنها و همچنین تبصره‌های دیگری به ســـایر مواد قبلی اضافه شدند (ماده ۲ مکرر- ماده ۶ مکرر یـــک- ماده ۶ مکرر۲- ماده ۲۵ مکرر- ماده ۳۳ مکـــرر یک- ماده ۳۳ مکرر ۲- مـــاده ۴۲ مکرر-مواد ۵۰ مکرر ۱، ۲، ۳؛ برگرفتـــه از کتاب قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با آخرین اصلاحات ۱۴۰۰/۱۰/۱۱، گردآوری و تدوین سیدعبدالحمید اجتهادی، داود کیانی و رضا سلامت). اصلاحات انجام شده در قانون مورد بررسی به طور طبیعی متاثر از شرایط اقتصادی و نوع نگاه مسئولین اجرایی ذیربط به پدیده قاچاق کالا و ارز در سال‌های ۹۴ و ۱۴۰۰، تفاوت‌های محسوسی داشته است.

در مقطع اصلاحات اولیه در سال ۱۳۹۴، رویکرد دولت وقت در تنش‌زدایی هرچه بیشتر در روابط خارجی و پیشرفت قابل توجه مذاکرات برجام، به امیدواری بیشتر فعالان اقتصادی در رفع تحریم‌ها و کاهش انتظارات تورمی انجامیده بود و تبلور مجموع اقدامات به عمل آمده را در ثبات نسبی نرخ ارز و فاصله نه چندان معنادار قیمت ارز مبادله‌ای با بازار آزاد، افزایش تولید ناخالص داخلی، کاهش بیکاری و سایر شاخص‌های تعیین‌کننده شاهد بودیم. مدیریت واردات کشور مبتنی بر قوانین بالادستی به گونه‌ای ساماندهی شده بود که به طور طبیعی به کاهش تدریجی حجم قاچاق کالا منتهی می‌شد.

پشـــتیبانی هدفمند از تولیدات داخلی و تلاش برای ایجاد فضای رقابتـــی در تولید کالا و خدمات از طریق رفع موانع غیرفنی و غیرتعرفه‌ای در واردات کالا در کنار استمرار نظاماتی که به ثبات نسبی نرخ ارز انجامیده بود، موجب شد تا دستگاه‌های اجرایی ذیربط و من جمله ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز بر درستی تصمیمات و اقدامات مرتبط مبنی بر جایگزین ساختن نگاه علمی و کارشناسانه به جای پرداختن به اقدامات پلیسی و امنیتی در موضوع قاچاق کالا و ارز مصمم‌تر شده و از اقدامات اصلاحی در راستای مقررات‌زدایی در امر تجارت خارجی و تسهیل صادرات و واردات حمایت کنند.

تحلیل آنچه در جریان اصلاحات دوم به عمل آمده روی قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز از ابتدای سال ۱۴۰۱، حکایت از تفاوت اساسی با مورد قبل از خود دارد. افزودن بند و تبصره و ماده‌های متعدد در قانون مزبور نشان از شناخت ناکافی از فضای مطلوب و مورد نیاز برای رشد و توسعه فعالیت‌های تجاری داشته و بیشتر با نگاه امنیتی به رشته تحریر درآمده است.

گویی فعالان حوزه تجارت و تولید به خصوص آن بخشی که به تجارت خارجی مربوط می‌شود به منظور صحت عملکرد و انجام صحیح یکایک فعالیت‌های مرتبط با تجارت خارجی فاقد نظامات مبتنی بر صحت و سلامت بوده و به قول معروف بنا را بر این گذاشته‌اند که هر کسی و هر شخصیت حقیقی و حقوقی که در این میدان فعالیت می‌کنند، الزاماً به خطا و اشتباه می‌رود مگر آنکه عکس آن را بتواند اثبات کند و لذا اقدام به افزودن موارد متعددی به قانون قبلی و با تصور جلوگیری از قاچاق کالا و ارز نموده‌اند. مواردی از قبیل مفاد بند ز از ماده یک و تبصره‌های یک تا سه آن، گسترده کردن دامنه تعاریف کالایی قاچاق و منجمله آنچه در بند دو از تبصره ذیل بند پ ماده ۲ آمده که با انقضای زمان ثبت سفارش حتی اگر کالای وارده در گمرک باشد، تلقی قاچاق می‌شود و همچنین برخی جرم‌انگاری‌های غیرضرور که در ماده دو مکرر در قانون اصلاحی آمده از جمله مواردی اســـت که ضرورت بازنگری هرچه سریع‌تر اصلاحیه دوم را یادآور می‌شود. یادمان باشد به هر میزان که قوانین مربوط به تجارت خارجی سختگیرانه‌تر تدوین و تصویب شود و رویکرد علمی در مدیریت واردات کنار گذاشـــته شود، زمینه‌ای برای افزایش قاچاق و رقابت‌ناپذیرکردن تولیدات داخلی فراهم می‌شود.

قانونِ مانع تولید

اصلاحات پیشنهادی شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی تهران درخصوص قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز



هومن حاجی‌پور

سرپرست دبیرخانه شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی تهران

اتاق تهران با بـــررسی تحلیلی قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز که در ماه‌های گذشته برای فعالان اقتصادی چالش‌های جدی ایجاد کرده اســـت؛ پیشـــنهادها و راهکارهایی را ارائه داده:

شرح ماده: بند (الف) ماده (۱): «هر فعل یا ترک فعلی است که موجب نقض تشـــریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا و ارز گردد و بر اساس این قانون و یا سایر قوانین، قاچاق محســـوب و برای آن مجازات تعیین شده باشد، در مبادی ورودی یا هر نقطه از کشـــور حتی محل عرضه آن در بازار داخلی کشف شود.»

شرح مشکل

۱. این بند تعریف بسیار موسع و گسترده‌ای از قاچاق ارائه می‌دهد که حتی تخلفاتی مثل اشتباه در اظهار یا اظهار خلاف واقع غیرعمدی را هم مشمول قاچاق می‌داند و مرز بین «تخلف گمرکی» و «جرم قاچاق» را مخدوش می‌کند.

۲. تعارض با ماده (۴) قانون آیین دادرسی کیفری (اصل برائت و بار اثبات جرم): در ماده (۱) صرف عدم رعایت تشریفات گمرکی یا اظهار خلاف واقع، بدون احراز سوءنیت خاص، قاچاق تلقی می‌شود در حالی‌که مطابق ماده (۴) قانون آیین دادرسی کیفری اصل بر برائت است و احراز سوءنیت خاص برای تحقق جرم ضروری است. فارغ از انتساب یا عدم انتساب عنوان مجرمانه به قاچاق، این لفظ با القاء بار منفی به عملکرد فعال اقتصادی موجبات اطاله وقت و تحمیل هزینه هنگفت و عواقب بسیار برای متهم، دولت و قوه قضاییه خواهد بود. شایان توضیح است که یک بازنگری کارشناسی مستند به پرونده‌های منتهی به صدور آرای برائت توسط سازمان تعزیرات حکومتی بیانگر این واقعیت است که در بسیاری از موارد، در پایان مراحل رسیدگی قضایی اثبات می‌شود که موضوع صرفاً یک اشتباه سیستمی یا تخلف اجرایی بوده است. شایان توجه است که در بسیاری از موارد، تخلف براساس سوء نیت خاص متخلف صورت نگرفته بلکه بواسطه عللی خارج از اراده متخلف واقع گردیده است

۳. مطابق قوانین و مقررات ارزی، بخش عمده‌ای از نقض تشـــریفات قانونی، تحت عنوان تخلف شناسایی شده و با پرداخت جرایمی نظیر مابه‌التفاوت مرتفع می‌گردند ولیکن طبق این بند، قاچاق تلقی می‌شوند.

پیشنهاد: قانون و مقررات مربوطه بنحوی اصلاح گردند که ضمن دسته‌بندی و تفکیک موضوع در دو عنوان «جرم قاچاق» و «تخلفات» و آموزش صحیح ضابطین و کاشفین، تخلفات در ابتدای فرآیند شناسایی گردیده و از تشکیل پرونده‌های مربوط به جرم قاچاق احتراز گردد.

شرح ماده: تبصره (۱) بند (ز) ماده (۱): علاوه بر مواردی که در بندهای «ج» و «ح» ماده (۱۱۳) قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۹۰/۸/۲۲ و اصلاحات بعدی آن، قاچاق محســـوب می‌شود، وجود هرگونه کالای اضافی هم‌نام یا هم‌نوع به میزان بیش از پانزده درصد (۱۵درصد) در واحد کالا از قبیل تعداد یا وزن یا حجم همراه کالای اظهار شده نیز قاچاق محسوب می‌شود. مغایرت پانزده درصد (۱۵درصد) یا کمتر از آن قبل از ترخیص، در صورتی که کالا ممنوع نبوده و به موجب این قانون یا قوانین دیگر قاچاق محسوب نشود، حسب مورد مشمول حداکثر ضمانت اجرای مقرر در ماده (۱۰۸) یا ماده (۱۱۰) قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۹۰/۸/۲۲ و اصلاحات بعدی آن است.

شرح مشکل

۱. صرفاً عنصر سوء نیت عام مدنظر قرار گرفته و هیچگونه توجهی به عنصر سوء نیت خاص نشده است و به هر شکلی جرم محسوب است.

۲. عدم توجه به کالاهای جاذب و دافع رطوبت

۳. عدم توجه به تلورانس عملکردی باسکول‌های توزین که حدود ۵ الی ۸ درصد است.

پیشنهاد

۱. تلورانس عملکردی باسکول‌های توزین گمرک مشخص شده و در دامنه تعیین شده (۱۵درصد) لحاظ گردد.

۲. کالاهای جاذب و دافع رطوبت به تشخیص گمرک جمهوری اسلامی ایران و فهرستی که بطور سالیانه منتشر می‌گردد، بایستی از شمول این تبصره قانونی مستثنی شوند.

۳. متن تبصره قانونی به شرح ذیل اصلاح گردد: علاوه بر مواردی که در بندهای «ج» و «ح» ماده (۱۱۳) قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۹۰/۸/۲۲ و اصلاحات بعدی آن، قاچاق محسوب می‌شود، وجود هرگونه کالای اضافی هم نام یا هم نوع به میزان بیش از پانزده درصد (۱۵درصد) در واحد کالا از قبیل تعداد یا وزن یا حجم همراه کالای اظهار شده نیز به شرط احراز علم و سوء نیت خاص در مراجع ذی صلاح با استناد به قرائن و امارات موجود، قاچاق محسوب می‌شود. مغایرت پانزده درصد (۱۵درصد) یا کمتر از آن قبل از ترخیص، در صورتی که کالا ممنوع نبوده و به موجب این قانون یا قوانین دیگر قاچاق محسوب نشود، حسب مورد مشمول حداکثر ضمانت اجرای مقرر در ماده (۱۰۸) یا ماده (۱۱۰) قانون امور گمرکی مصوب ۱۳۹۰/۸/۲۲ و اصلاحات بعدی آن است.

شـــرح ماده: تبصره بند (الف) ماده (۲): مصادیق موارد قوه قهریه (فـــورس ماژور) و مواردی که عدم ورود کالا عمدی نیســـت، با پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی و ظرف سه ماه از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون به تصویب هیأت وزیران می‌رسد.

شرح مشکل: از آنجایی که احراز قوه قهریه و غیرعمدبودن عدم ورود کالا، در مفاد مواد (۲۲۷) و (۲۲۹) قانون مدنی آمده است، تصویب مصادیق موارد قوه قهریه و مواردی که خارج از اراده و اختیار مرتکب باشد، در صلاحیت هیأت وزیران نیست

پیشنهاد: حذف تبصره بند (الف) ماده (۲) و اصلاح بند (الف) ماده (۲) به شرح ذیل: «برنگرداندن کالای اظهار شده به عنوان خروج موقت یا کران بری به کشور به ترتیب مقرر در قانون امور گمرکی با رعایت مواد (۲۲۷) و (۲۲۹) قانون مدنی».

شرح ماده: بند (پ) ماده (۲): علاوه بر مصادیقی که در قانون امور گمرکی ذکر شده است، اظهار کالا به گمرک و یا ترخیص یا خروج کالا از اماکن گمرکی با ارائه مجوزها یا اســـناد جعلی و یا مجوزهای باطل یا منقضی یا تکراری یا خلاف واقع یا متعلق به غیر یا تحصیل شده از طریق تبانی و یا تقلب، نیز قاچاق محسوب می‌شود.

شرح مشکل: در اجرای این بند قانونی، پذیرش اظهار کالاهایی که در زمان اظهار دارای ثبت‌سفارش منقضی یا باطل شده هستند، ممنوع بوده و گمرکات اجرایی انجام فرآیند ترخیص را نیز مستلزم اعتبار ثبت‌سفارش تلقی می‌کنند که هزینه مالی و زمانی چشمگیری را به فعالان اقتصادی تحمیل می‌نماید. شایان توضیح است، براساس مفاد تبصره (۳) ماده (۴۰) آیین‌نامه اجرایی قانون مقررات صادرات و واردات: «چنانچه ثبت ســـفارش در زمان اظهار کالا معتبر باشد، ترخیص بدون تمدید اعتبار ثبت سفارش، مجاز است.»

پیشنهاد: متن زیر به عنوان تبصره ذیل این بند قانونی الحاق گردد: «مجوزها یا اسناد مذکور در این بند، مشمول ثبت سفارش‌هایی که در زمان اظهار معتبر بوده‌اند، نمی‌گردد.»

شرح ماده: تبصره (۶) ماده (۲) مکرر: در صورتی که عدم رفع تعهد موضوع این تبصره و تبصره‌های (۵) و (۷) با تشـــخیص مرجع رســـیدگی به علت قوه قاهره (حادثه خارجی غیرقابل پیش‌بینی و

تعیین یک میزان ثابت (مبلغ صد میلیارد ریال) و عدم تعدیل این معیار براساس شاخص تورم در سنوات آتی، موجب مجازات سنگین برای رفع تعهدات ارزی در مبالغ پایین می‌گردد. به‌عنوان مثال، با ده میلیارد و صد میلیون تومان، علاوه بر جزای نقدی مشمول مجازات حبس نیز می‌گردد. موضوعی که باید اصلاح شود.

غیرقابل دفع) باشد، محکومیت موضوع این تبصره‌ها اعمال نمی‌شود. آیین‌نامه اجرائی این تبصره شامل مواردی از قبیل مهلت رفع تعهد که بیش از یک سال نیست و شرایط تمدید آن تا حداکثر سه ماه، موارد مشمول معافیت تا سقف ســی هزار (۳۰/۰۰۰) یورو یا معادل آن به سایر ارزها در سال و معافیت کالای موضوع ماده (۶۵) قانون امور گمرکی، میزان تعهد که کمتر از شصت درصد (۶۰درصد) ارزش ارزی صادرات نیست، اولویت‌بندی و نحوه انتخاب یک یا ترکیبی از روش‌های رفع تعهد و تعیین سامانه‌های اجرائی این تبصره، توسط بانک مرکزی با همکاری وزارت صنعت، معدن و تجارت تهیه و ظرف یک ماه از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون به تصویب هیأت وزیران می‌رسد.

شرح مشکل

۱. اختیار دولت در تدوین و تصویب آیین‌نامه اجرایی این ماده قانونی باعث می‌شود مهلت ۱۵ ماهه قانونی که با هدف توسعه صادرات وضع شده مورد استفاده قرار نگیرد. همچنین مطابق تمدیدهای اعمال شده از سوی مراجع دولتی (معمولاً در تیرماه هر سال، مهلت رفع تعهد ارزی سال گذشته تا پایان مهرماه تمدید می‌گردد)، تمدیدهای اعمال شده برخلاف نص صریح ماده (۵۲) قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی بصورت تبعیض‌آمیز تخصیص یافته و مهلت رفع تعهد ارزی برخی صادرکنندگان ۱۵ ماهه و برخی نیز کمتر از این میزان تعیین می‌گردد

۲. اگرچه قانون‌گذار ضمن توجه به قوه قاهره (حادثه خارجی غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل دفع)، عدم رفع تعهد موضوع این تبصره و تبصره‌های (۵) و (۷) را با تشخیص مرجع رسیدگی به علت قوه قاهره مستثنی نموده است، ولیکن در بسیاری از موارد عدم رفع تعهد بدلایلی خارج از کنترل فعال اقتصادی واقع شده و مجازات ایشان در اینگونه موارد مصداق تحمیل تکلیف مالایطاق خواهد بود

۳. صرفاً عنصر سوء نیت عام مدنظر قرار گرفته و هیچگونه توجهی به عنصر سوء نیت خاص نشده است و به هر شکلی جرم محسوب است.

پیشنهاد

۱. قانون‌گذار رأساً و به صراحت در متن قانون مهلت قانون را مشخص نماید.

۲. متن تبصره قانونی به شرح ذیل اصلاح گردد: در صورتی که عدم رفع تعهد موضوع این تبصره و تبصره‌های (۵) و (۷) با تشــخیص مرجع رسیدگی به علت قوه قاهره (حادثه خارجی غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل دفع) یا دلایل خارج از اراده فعال اقتصادی باشد یا در شرایط عدم احراز علم و سوء نیت خاص توسط مراجع رسیدگی، محکومیت موضوع این تبصره‌ها اعمال نمی‌شود.

شــرح ماده: تبصره (۷) ماده (۲) مکرر: درخصوص عدم رفع تعهد ارزی موضوع ماده (۱۰) قانون تعزیرات حکومتی در صورتی که تا مبلغ صد میلیارد (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال بر اساس بالاترین نرخ اعلامی بانک مرکزی در زمان دریافت ارز باشد، مرتکب علاوه بر اعاده ارز به میزان رفع تعهد نشده و محرومیت از فعالیت بازرگانی از شش ماه تا یک سال، به جریمه نقدی معادل دوبرابر کسری یا عدم رفع تعهد بر اساس بالاترین نرخ اعلامی بانک مرکزی از زمان دریافت ارز، محکوم می‌شود. در صورتی که مبلغ عدم رفع تعهد ارزی معادل صد میلیارد (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال یا بیش از آن بر اساس بالاترین نرخ اعلامی بانک مرکزی در زمان دریافت ارز باشد، مرتکب علاوه بر اعاده ارز به میزان رفع تعهد نشده و محرومیت از فعالیت بازرگانی از یک تا ده سال، به حبس تعزیری درجه پنج موضوع ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ و جزای نقدی به میزان معادل دوبرابر کسری یا عدم رفع تعهد بر اساس بالاترین نرخ اعلامی بانک مرکزی از زمان دریافت ارز، محکوم می‌شود. شاخص مبلغ صد میلیارد (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال براساس نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی، بصورت سالیانه تعدیل خواهد شد.

تبصره (۷) ماده (۲) مکرر

در صورتی که رفع تعهد ارزی و یا هرگونه اقدام به این منظور، با استفاده از اسناد جعلی یا خلاف واقع باشد و یا از طریق بیش بود ارزش اظهاری کالا و یا بیش‌اظهاری در تعداد یا مقدار کالا به گمرک و یا مغایرت در کالای اظهار شده یا مکشوفه با کالای موضوع تعهد باشد، مرتکب علاوه بر اعاده ارز به میزان رفع تعهد نشده و ابطال دائم کارت بازرگانی، به حبس تعزیری درجه چهار موضوع ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی و جزای نقدی به میزان معادل سه برابر کسری یا عدم رفع تعهد بر اساس بالاترین نرخ اعلامی بانک مرکزی از زمان دریافت ارز، محکوم می‌شــود. در موارد تعدد عدم رفع تعهد، ملاک برای شمول این تبصره جمع مبالغ است و تعدد جرم مانع از حرفه‌ای محسوب شدن مرتکب نیست. شخصی که جهت واردات کالا، ارز موضوع تبصره (۶) این ماده را دریافت کرده و یا از روش «تأمین ارز واردات کالای خود» استفاده نموده است نیز مشمول احکام این تبصره است.

پیشنهاد: در صورتی که رفع تعهد ارزی و یا هرگونه اقدام به این منظور، با استفاده از اسناد جعلی یا خلاف واقع باشد و یا از طریق بیش‌بود ارزش اظهاری کالا و یا بیش‌اظهاری در تعداد یا مقدار کالا به گمرک و یا مغایرت در کالای اظهار شده یا مکشوفه با کالای موضوع تعهد باشد، در صورت احراز سوء نیت و علم و عمد مرتکب در مراجع ذی‌صلاح با استناد به قرائن و امارات موجود، مرتکب علاوه بر اعاده ارز به میزان رفع تعهد نشده و ابطال دائم کارت بازرگانی، به حبس تعزیری درجه چهار موضوع ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی و جزای نقدی به میزان معادل سه برابر کسری یا عدم رفع تعهد بر اساس بالاترین نرخ اعلامی بانک مرکزی از زمان دریافت ارز، محکوم می‌شود. در موارد تعدد عدم رفع تعهد، ملاک برای شمول این تبصره جمع مبالغ است و تعدد جرم مانع از حرفه‌ای محسوب شدن مرتکب نیست.

شخصی که جهت واردات کالا، ارز موضوع تبصره (۶) این ماده را دریافت کرده و یا از روش «تأمین ارز واردات کالای خود» استفاده نموده است نیز مشمول احکام این تبصره است.

شرح ماده: ماده (۶) مکرر ۲: ورود کالا به انبارها و مراکز نگهداری کالا و خروج کالا از آنها بدون قبض انبار و حواله انبار موضوع این ماده، مستوجب محکومیت نگهداری کننده به جریمه نقدی به میزان یکصد میلیون (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال یا معادل یک چهارم ارزش کالای موضوع تخلف، هر کدام که بیشتر باشد، است. استنکاف عمدی از ثبت آنی اطلاعات کالاهای ضروری و ارائه و دریافت قبض و حواله آنها مستوجب ضمانت اجراهای مقرر در تبصره (۴) ماده (۱۸) این قانون است.

تبصره (۴) ماده (۱۸): خرید، فروش، حمل یا نگهداری کالاهایی که موضوع قاچاق قرار می‌گیرند به صورت تجاری مانند فرآورده‌های نفتی و دارویی خارج از ضوابط تعیینی دولت تخلف محسوب و مرتکب علاوه بر ضبط کالای مزبور حســب مورد بــه حداقل جریمه نقدی مقرر در این ماده محکوم می‌شود.

شرح مشکل

۱. تعلیق فعالیت بدون اثبات علم یا عمد: در متن این تبصره توجهی به احراز سوءنیت خاص یا عمد وجود ندارد. حتی در موارد خطای ســهوی در اســناد یا اظهار، ممکن است مجازات شدید اعمال شود.

۲. تخلفات جزئی تحت عنوان اسناد خلاف واقع هم مشمول مجازات شدید قرار می‌گیرد. حتی اشتباه در فاکتور یا اظهار برای کالاهای مشابه، ممکن است در عمل به‌صورت اسناد خلاف واقع تعبیر شود.

۳. تعیین یک میزان ثابت (مبلغ صد میلیارد ریال) و عدم تعدیل این معیار براساس شاخص تورم در سنوات آتی، موجب مجازات سنگین برای رفع تعهدات ارزی در مبالغ پایین می‌گردد. به‌عنوان مثال، با ده میلیارد و صد میلیون تومان، علاوه بر جزای نقدی مشــمول مجازات حبس

شرح مشکل

عــدم پیش بینی قانونگذار درخصوص رفع توقیف از کالای مالکین زمانیکه تخلف انباردار محرز

گردیده است: همانگونه که مستحضرید چنانچه مالک از انجام وظایف قانون خود استنکاف ورزد و پرونـده تحـت تبصره (۴) ماده (۱۸) قرار گیرد کالا ضبط و بسـته به نوع آن مالک به جزای نقـدی محکوم می‌گردد، لیکن آنجایی که انبادار طبق مـاده (۶) مکرر ۲ از ثبت ورود و خروج کالا به انبار و از انبار خودداری نماید، صرفاً انبادار مرتکب تخلف گردیده و از ۱۰ میلیون تومان تا یک چهارم قیمت کالا به جزای نقدی محکوم می‌گردد. حال سوال این است که در ماده (۶) مکرر ۲ که به تخلف انبادار پرداخته است هیچگونه اشارتی به رفع توقیف کالا نکرده است و در پرونده‌های متعددی کالا تا زمان قطعی شدن محکومیت انبادار و اخذ جرایم نقدی توقیف می‌ماند که صرفنظر از تحمیل خسارات فراوان به مالک کالا موجبات فساد و خرابی کالا نیز فراهم شده است. بنابراین ضروری است درخصوص رفع توقیف کالا در چنین مواقعی پیش‌بینی لازم را نمود

پیشنهاد: متن زیر به عنوان تبصره ذیل ماده (۶) مکرر ۲ یا ماده (۱۸) الحاق گردد:

«در صورت احراز تخلف انبادار در ثبت اطلاعات در سـامانه جامع انبارها و در صورتی‌که مالک کالای مدنظر شخصی غیر از انبادار باشد، کالای مدنظر رفع توقیف خواهد شد.»

تبصره (۳) بند (ب) ماده (۷): به منظور مقابله با قاچاق ارز و مدیریت منابع و مصارف ارزی جز در مواردی که به تشخیص شورای امنیت کشور یا شورای عالی امنیت ملی ضرورت یا مصالح کشور اقتضاء نماید، کلیه واردکنندگان کالا موظفند منشأ ارز کالای وارداتی خود را پس از ثبت سفارش و قبل از ترخیص، در سـامانه موضوع بند «الف» ماده (۶) این قانون اظهار نمایند. بانک مرکزی موظف اسـت پس از دریافت اطلاعات منشـأ ارز، بلافاصله و در خصوص کالاهای سریع‌الفساد، سریع‌الاشتعال یا مورد نیاز فوری حداکثر ظرف بیست و چهار ساعت نسبت به بررسی آن اقدام نموده و در صورت صحت اطلاعات ابرازی، شناسه رهگیری معتبر به اطلاعات مذکور اختصاص دهد. مجوز ثبت سفارش تا قبل از دریافت شناسه رهگیری موضوع این تبصره قابل استناد جهت ترخیص در گمرک نیسـت. حکم این ماده مانع از اجرای مقررات ماده (۴۲) قانون امور گمرکی نیست.

شرح مشکل: بدلیـل فرآیند طولانی صدور شناسه رهگیری معتبر توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به احتمال انقضای ثبت سفارش و متعاقباً الزام تمدید آن، اجرای این تبصره بدون در نظر گرفتن محدودیت زمانی برای بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، واردکنندگان را دچار چالش خواهد کرد.

پیشنهاد: متن تبصره قانونی به شرح ذیل اصلاح گردد: به منظور مقابله با قاچاق ارز و مدیریت منابع و مصارف ارزی جز در مواردی که به تشخیص شورای امنیت کشور یا شورای عالی امنیت ملی ضرورت یا مصالح کشور اقتضاء نماید، کلیه واردکنندگان کالا موظفند منشأ ارز کالای وارداتی خود را پس از ثبت سفارش و قبل از ترخیص، در سامانه موضوع بند «الف» ماده (۶) این قانون اظهار نمایند. بانک مرکزی موظف است پس از دریافت اطلاعات منشأ ارز، بلافاصله و در خصوص کالاهای سریع‌الفساد، سریع‌الاشتعال یا مورد نیاز فوری حداکثر ظرف بیست و چهار ساعت و در مورد سایر کالاها تا ۱۰ روز کاری، نسبت به بررسی آن اقدام نموده و در صورت صحت اطلاعات ابرازی، شناسه رهگیری معتبر به اطلاعات مذکور اختصاص دهد. مجوز ثبت سفارش تا قبل از دریافت شناسه رهگیری موضوع این تبصره قابل استناد جهت ترخیص در گمرک نیست. حکم این ماده مانع از اجرای مقررات ماده (۴۲) قانون امور گمرکی نیست.

شـــرح ماده: ماده قانونی: ماده (۱۹) در صورتی که کالای قاچـاق موضوع ماده (۱۸) این قانون با کالای دیگر مخلوط شـود و امکان تفکیک وجود نداشته باشد تمام کالا ضبط و پس از کسر جریمه‌های ماده مذکور و سایر هزینه‌های قانونی به نسبت کالای غیرقاچاق از حاصل فروش به مالک مسترد می‌شود.

شرح مشکل

۱. نبود امکان تفکیک و اشتباه در تعیین درصد: تشخیص عدم امکان تفکیک و نسبت صحیح بین بخش قاچاق و قانونی برعهده مأموران یا کارشناسان قرار داده شده و در عمل ممکن است بدون استناد کارشناسی، کالای مخلوط ضبط شود. بنابراین اصل برائت و عدالت نقض می‌گردد.

۲. بار اثبات معکوس و سلب اختیار از مالک: در عمل، ابتدا کالا ضبط شده و سپس مالک کالا ملزم به اثبات قانونی بودن و حتی نسبت صحیح بین بخش قاچاق و قانونی، است (رفتاری مشابه مجازات پیش از اثبات جرم). شایان توجه است که در بسیاری موارد، مدارک ناقص یا مفقود شده‌اند.

۳. در صورت فاسد شدن کالای مخلوط شده پس از ضبط، مالک کالا مستحق وصول هیچ چیزی نیست، اما مکلف به پرداخت هزینه توقیف خواهد بود.

۴. ضبط کل کالا به رغم نسبت جزئی قاچاق: حتی درصورتی‌که صرفاً یک درصد از کالای مخلوط شده، مربوط به کالای قاچاق باشد، کل محموله مشمول پرونده قاچاق گردیده و امتیاز کارشناسی تخصصی، نادیده انگاشته خواهد شد.

پیشنهاد: مضمون زیر به عنوان تبصره ذیل ماده (۱۹) الحاق گردد:

«در صورتی‌که کالای قاچاق مدنظر در زمره کالاهای مجاز باشد، کالای مخلوط صرفاً تا حدی که ارزش ریالی آن معادل ارزش ریالی کالای قاچاق باشد، ضبط خواهد شد. چنانچه کالای قاچاق مدنظر در زمره کالای مجاز مشـروط باشـد، به دلیل نیاز به مجوزهای خاص، توقیف کل کالا اجتناب‌ناپذیر است.»

(شایان توضیح است که این پیشنهاد به هیچ عنوان مروج قاچاق نیست، زیرا کماکان جرایم مصرح در ماده (۱۸) به قوت خویش باقی است.)

شرح ماده: ماده (۲۱): در صورتی که ارزش کالای قاچاق و یا ارز مکشوفه موضوع ماده (۱۸) این قانون، برابر تشخیص اولیه دستگاه کاشف معادل پنجاه میلیون (۵۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال یا کمتر باشد با قید در صورتجلسه کشف به امضای متهم می‌رسد و در صورت استنکاف، مراتب در صورتجلسه کشف قید و حسب مورد، کالا ضبط و به همراه صورتجلسه به سازمان جمع آوری و فروش اموال تملیکی تحویل می‌شـود و ارز مکشوفه به حساب مشخص شده توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران واریز و رونوشتی از اوراق به متهم ابلاغ می‌گردد.

شـــرح مشکل: در این ماده قانونی، قانونگذار صلاحیت تشخیصی به دستگاه کاشف اعطا نموده اسـت لیکن عدم دعوت از صاحبین کالای توقیف شده در مراحل اولیه تشخیص جرم قاچاق و مصادیق آن برخلاف اصل تناظر است. چه بسا که با استماع دفاعیات مالک و رویت مستندات وی اصلاً پرونده مشمول قاچاق نگردد و یا نهایتاً مصادیق آن تبیین گردد. لازم به ذکر است تشکیل پرونده قاچاق در سازمان تعزیرات حکومتی، باعث اعمال محدودیت برای فعالان اقتصادی می‌گردد

پیشنهاد: الزام حضور مالکین کالا و انبارداران در مراحل اولیه تشخیص جرم و تشکیل پرونده‌های قاچاق به منظور رعایت اصل تناظر جهت اجتناب از رشد ناصواب تشکیل پرونده‌های قاچاق.

شـــرح ماده: ماده (۳۶): دسـتگاه‌های زیر در حدود وظایف محوله قانونی، کاشف در امر قاچاق محسوب می‌شوند:

الف - وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

ب - وزارت جهاد کشاورزی

پ - گمرک جمهوری اسلامی ایران در محدوده اماکن گمرکی

ت - سازمان حمایت مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان

ث - سازمان حفاظت محیط زیست

ج - سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی

چ - بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

ح - شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران

خ - شرکت سهامی شیلات ایران

د - شرکت دخانیات ایران.

شرح مشکل

۱. ابهام در شمول و تعیین دقیق دستگاه‌ها: نتیجه: تفسیرهای گسترده و فقدان وضوح درباره اینکه کدام نهادها ضابط قانونی محسوب می‌شوند.

۲. هم‌پوشانی وظایف بین نهادها: هم گمرک، هم نیروی انتظامی، و بقیه سازمان‌های مصرح در ماده (۳۶) ممکن است در یک پرونده «کاشف» باشند. این موضوع باعث هم‌پوشانی در ضمیمه مأموریت‌ها، تشدید تداخل و ایجاد تعارض می‌گردد. همچنین اختیار تعداد زیادی از دستگاه‌ها در کشف باعث می‌شود، محموله‌ای که توسط یکی از دستگاه‌ها مورد تأیید قرار گرفته، توسط دستگاه دیگری تحت عنوان قاچاق تلقی گردد.

وقتی فعال اقتصادی بر اساس مجوزهای قانونی اقدام به صادرات یا واردات کرده است، ممنوعیت ناگهانی عملاً حقوق مکتسبه او را مخدوش می‌کند. اگر اجرای قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز بدون احاطه بر قوانین باشد، ممکن است فردی که عمل او تا دیروز مجاز بوده، ناگهان با اتهام قاچاق به محاکم معرفی گردد.

۳. مشکل در تضمین حقوق متهم: برخی ضابطان ممکن است بدلیل عدم احاطه بر قوانین و به صرف اختیار، مبادرت به توقیف کالا یا مدارک کنند. ضمناً از آن‌جا که عنوان دستگاه کاشف وسعت‌یافته، امکان سوءاستفاده و نقض اصول دادرسی افزایش می‌یابد. مضافاً این اختیار نامحدود قانونی به طور طبیعی موجبات گسترش فساد اداری را فراهم خواهد آورد. به‌عنوان نمونه، در کشف و ضبط کالاهای ممنوع قاچاق بدون رعایت اصول و قواعد حقوقی ذیل در اثر عدم تخصص کاشفین و ضابطین، پرونده‌های قاچاق تشکیل شده و بی دلیل مراحل رسیدگی قضایی را طی کند که در نهایت محاکم قضایی رای برائت صادر خواهند کرد.

۳,۱. اصل قانونی بودن جرم و مجازات: بر اساس قانون هیچ فعل یا ترک فعلی جرم نیست مگر آن‌که پیش‌تر به موجب قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد. اگر فردی پیش از تاریخ تصویب ممنوعیت، عملیات اجرایی صادرات یا واردات را آغاز کرده باشد، نمی‌توان او را به استناد ممنوعیت جدید تحت عنوان قاچاق تعقیب کرد. مشکل اینجاست که در عمل ممکن است کالا در مسیر صادرات یا واردات باشد و مصوبه جدید صادر شود؛ در این حالت امکان ضبط کالا بدون در نظر گرفتن زمان ایجاد می‌شود.

۳,۲. اصل عطف بماسبق نشدن قوانین کیفری: قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز ذاتاً کیفری است. به‌موجب ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی، قوانین جزایی به گذشته سرایت نمی‌کنند، مگر آن‌که به نفع متهم باشند. بنابراین ممنوعیت‌های جدید از تاریخ لازم‌الاجرا شدن به بعد اثر دارد. با این حال، در رویه اجرایی بعضاً گمرک یا ضابطان، پرونده‌های مربوط به کالاهایی را که قبل از ممنوعیت اظهار یا حمل شده‌اند، به‌عنوان قاچاق تلقی می‌کنند که این موضوع برخلاف اصل عطف بماسبق نشدن قوانین است و موجب اختلاف بین فعالان اقتصادی و مراجع اجرایی می‌شود.

۳,۳. ابهام در زمان شمول ممنوعیت: وفق ماده ۲ قانون مدنی، یک ممنوعیت از ۱۵ روز پس از انتشار لازم‌الاجراست، مگر آن‌که تاریخ اجرای دیگری در متن مصوبه ذکر شده باشد. ولی در عمل، دستگاه‌های اجرایی اغلب بلافاصله پس از صدور بخشنامه یا حتی اعلام شفاهی، اقدام به جلوگیری از صادرات یا واردات می‌کنند. این اختلاف میان «تاریخ تصویب»، «تاریخ انتشار» و «تاریخ ابلاغ» باعث تعارض می‌شود و فعال اقتصادی نمی‌داند از چه لحظه‌ای فعالیت تجاری ایشان مشمول قاچاق تلقی می‌گردد.

۳,۴. تضییع حقوق مکتسبه تجار: وقتی فعال اقتصادی بر اساس مجوزهای قانونی اقدام به صادرات یا واردات کرده است، ممنوعیت ناگهانی عملاً حقوق مکتسبه او را مخدوش می‌کند. اگر اجرای قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز بدون احاطه بر قوانین باشد، ممکن است فردی که عمل او تا دیروز مجاز بوده، ناگهان با اتهام قاچاق به محاکم معرفی گردد.

۴. عدم الزام به شفافیت یا آموزش تخصصی: هیچ الزامی به آموزش تخصصی و رعایت استانداردهای تحقیقاتی (مانند اصول اصل تناظر یا حق دفاع) نشده است در نتیجه شاهد افزایش پرونده‌های رد شده یا لغو شده به دلیل خطاهای رویه‌ای هستیم.

۵. ابهام در چارچوب هماهنگی بین دستگاهی: هیچ اشاره‌ای به مکانیسم هماهنگ‌سازی میان دستگاه‌های اجرایی نشده است. بنابراین، نظم و رویه واحدی برای شناسایی و اقدام علیه قاچاق وجود ندارد.

پیشنهاد: جهت اصلاح این ماده بهتر است، بدون حذف هیچیک از دستگاه‌ها، وظایف و عملکرد ایشان بگونه‌ای اجرایی گردد که مشکلات مطروحه در ستون شرح مشکل به‌نحو مقتضی مرتفع گردند.

شرح ماده: تبصره ماده (۳۶): ضابطین نیز در حدود وظایف محوله قانونی خود کاشف محسوب می‌شوند.

شرح مشکل: عدم تحدید این تعریف و مشخص نمودن ضابطین مورد نظر قطعاً ضمن افزایش متغیرهای اجرایی قانون باعث آشفتگی خواهد شد.

پیشنهاد: شفاف‌سازی وظایف، آموزش تخصصی ضابطین و احاطه ایشان بر قوانین مرتبط می‌تواند تأثیر بسزایی بر کاهش آشفتگی داشته باشد.

شرح ماده: ماده (۴۲) مکرر: متوقف نمودن و بازرسی وسایل نقلیه‌ای که ظن قوی به حمل کالا یا ارز قاچاق یا ارتکاب قاچاق کالا یا ارز در مورد آنها وجود دارد، از سوی ضابطین نیاز به إذن موردی مقام رسیدگی کننده ندارد.

شرح مشکل: این ماده برای کشف قاچاق براساس ظن قوی، تفسیری موسع ارائه داده است که به کاشفین و ضابطین مجوز بازرسی و در پی آن توقف و تشکیل پرونده و ارسال پرونده به مراجع قانونی را می‌دهد که در بسیاری از موارد این روند در اثر ناآگاهی و عدم احاطه ایشان بر قوانین و به صرف اختیار، رخ داده است. مضافاً این اختیار نامحدود قانونی به طور طبیعی موجبات گسترش فساد اداری را فراهم خواهد آورد.

پیشنهاد: متن ماده قانونی به شرح ذیل اصلاح گردد:

متوقف نمودن و بازرسی وسایل نقلیه‌ای که ظن قوی به حمل کالا یا ارز قاچاق یا ارتکاب قاچاق کالا یا ارز در مورد آنها وجود دارد، از سوی ضابطین نیاز به إذن موردی مقام رسیدگی کننده ندارد، اما ضبط کالا، تشکیل و ارسال پرونده به مرجع قضایی می‌بایست براساس مدارک و مستندات قانونی باشد نه ظن قوی.

(شایان ذکر است که ضمانت اجرایی این پیشنهاد در وهله اول آموزش صحیح قوانین و مقررات مرتبط به شناسایی کالای قاچاق و در وهله دوم تعیین توبیخ ضابط یا کاشف در صورت ضبط کالا، تشکیل و ارسال پرونده بدون مدارک و مستندات قانونی است.)

شرح ماده: ماده (۴۴): رسیدگی به جرائم قاچاق کالا و ارز سازمان یافته و حرفه‌ای، قاچاق کالاهای ممنوع و قاچاق کالا و ارز مستلزم حبس و یا انفصال از خدمات دولتی در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب است. سایر پرونده‌های قاچاق کالا و ارز، تخلف محسوب و رسیدگی به آن در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی است. چنانچه پرونده‌ای، متهمان متعدد داشته و رسیدگی به اتهام یکی از آنان در صلاحیت مرجع قضائی باشد، به اتهامات سایر اشخاص نیز در این مراجع رسیدگی می‌شود.

شرح مشکل: اگرچه قاچاق سازمان‌یافته و حرفه‌ای و قاچاق کالاهای ممنوع حدود مشخصی در این قانون دارد، ولیکن عنوان «قاچاق کالا و ارز مستلزم حبس و یا انفصال از خدمات دولتی»، بطور دقیق جرم‌انگاری نشده است. این موضوع ضمن افزایش پیچیدگی موضوع و افزایش نگرانی فعالان اقتصادی، بواسطه وارد کردن قضاوت شخصی، موجبات فساد اداری را ایجاد خواهد کرد.

پیشنهاد

۱. به منظور رعایت حرمت و شأن فعالان اقتصادی، کلیه مکشوفات در مرحله اول در چارچوب تخلف شناسایی شده و درصورت احراز جرم توسط مرجع صالح رسیدگی (سازمان تعزیرات حکومتی)، موضوع به دادسرا و دادگاه انقلاب ارجاع گردد.

در همین راستا پیشنهاد می‌گردد، این ماده قانونی به شرح ذیل اصلاح گردد: «کلیه پرونده‌های قاچاق کالا و ارز، در مرحله اول تخلف محسوب و رسیدگی به آن در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی است. رسیدگی به جرائم قاچاق کالا و ارز سازمان‌یافته و حرفه‌ای، قاچاق کالاهای ممنوع و قاچاق کالا و ارز مستلزم حبس و یا انفصال از خدمات دولتی در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب است و درصورت احراز وقوع این جرایم در فرآیند رسیدگی توسط سازمان تعزیرات حکومتی، سازمان مذکور مکلف است، پرونده را به دادسرا و دادگاه انقلاب ارجاع نماید. چنانچه پرونده‌ای، متهمان متعدد داشته و رسیدگی به اتهام یکی از آنان در صلاحیت مرجع قضائی باشد، به اتهامات سایر اشخاص نیز در این مراجع رسیدگی می‌شود.»

۲. عنوان «قاچاق کالا و ارز مستلزم حبس و یا انفصال از خدمات دولتی»، بطور دقیق در این ماده قانونی جرم‌انگاری شود.

شرح ماده: تبصره (۱) ماده (۶۳): در تخلفات و جرائم موضوع این قانون ملاک تعیین میزان جریمه یا جزای نقدی یا ضبط کالا یا ارز یا وسیله حمل یا محل نگهداری یا أخذ معادل آنها، مجموع ارزش مربوط به دفعات متعدد ارتکاب جرم یا تخلف ارتکابی است که منتج به صدور رأی محکومیت قطعی نشده است.

شرح مشکل: به دلیل آن‌که احتمال صدور آرای برائت برای تخلفات و جرایم شناسایی‌شده وجود دارد، بنابراین احتساب جریمه یا جزای نقدی براساس محکومیت‌های قطعی نشده، عادلانه نیست.

پیشنهاد: متن ماده قانونی به شرح ذیل اصلاح گردد: در تخلفات و جرائم موضوع این قانون ملاک تعیین میزان جریمه یا جزای نقدی یا ضبط کالا یا ارز یا وسیله حمل یا محل نگهداری یا أخذ معادل آنها، مجموع ارزش مربوط به دفعات متعدد ارتکاب جرم یا تخلف ارتکابی است که منتج به صدور رأی محکومیت قطعی شده است.

قانونی امنیتی و ضد تولید

دلایل مخالفت با قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز چیست؟



فرشید شکرخدایی

رئیس کمیسیون سرمایه‌گذاری اتاق بازرگانی ایران

سال‌هاست که همواره بر ضرورت مقابله جدی با پدیده قاچاق کالا و ارز تأکید داشـــته‌ام، زیرا این معضل نه‌تنها به اقتصاد ملی آسیب می‌رســاند، بلکه تولید داخلی را تضعیف و فرصت‌های شغلی را از بین می‌برد. بـــا این حال، قانون فعلی مبارزه با قاچاق کالا و ارز که در سال ۱۳۹۲ تصویب و در سال ۱۴۰۰ اصلاح شد، علی‌رغم نیت خیرخواهانه‌اش، با ایرادات ساختاری و اجرایی مواجه است که تجارت رسمی را مختل کرده و به جای کاهش قاچاق، مسیر آن را هموارتر ساخته است.

آمارهای رســمی نشـــان می‌دهد که حجم قاچاق در کشور طی سال‌های اخیر نه‌تنها کنترل نشده، بلکه روندی صعودی داشته؛ برای نمونه، بر اســـاس گزارش‌های ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز و مرکز پژوهش‌های مجلس، حجم اقتصاد غیررسمی و قاچاق در سال ۱۴۰۳ به حدود ۳۱ تا ۳۲ میلیارد دلار رسیده، در حالی که در سال ۱۳۹۵ این رقم به کمترین سطح خود یعنی ۱۲.۶ میلیارد دلار کاهش یافته بود و در ســـال‌های اخیر به طور میانگین بین ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار نوسان داشته است. این افزایش چشمگیر، که طبق برآوردها حدود ۲۵ درصد از تجارت خارجی کشور را به صورت غیررسمی در بر می‌گیرد، نتیجه مستقیم سیاســـت‌های دستوری و عدم توجه به واقعیت‌های اقتصادی است که قانون فعلی بر آن‌ها تکیه دارد.

بخش خصوصـــی، به عنوان موتـــور محرک اقتصـــاد، معتقد اســـت که این قانون با رویکرد غالب امنیتی‌اش، به جای تمرکز بر پیشگیری اقتصادی، بر مجازات‌های سنگین تأکید کرده و این امر فعالان اقتصادی قانونی را درگیر چالش‌های اداری پیچیده می‌کند، که در نهایت به ضرر تولید داخلی و اشـــتغال عمل می‌نماید. یکی از اصلی‌ترین ایرادات قانون، حاکمیت نگاه امنیتی بر آن اســـت که اقدامات ناخواسته یا ناشـــی از پیچیدگی‌های اداری را جرم‌انگاری می‌کند؛ برای مثال، اشتباهات در ثبت سفارش کالا یا عدم بازگشت به‌موقع ارز صادراتی، حتی اگر بر اثر نوســـانات ارزی یا موانع بانکی باشد، مشمول جرایم سنگین می‌شود و این رویکرد، تجارت رسمی را پرهزینه و غیرجذاب می‌سازد. ادعا می‌شود، از مجموع حدود ۲۷۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی در سال‌های گذشته، نزدیک به ۹۵ میلیارد دلار ارز صادراتی به کشور بازنگشته که بخش عمده آن نه به دلیل تخلف عمدی، بلکه به خاطر سیاست‌های ناکارآمد ارزی مانند الزام پیمان‌ســـپاری و نرخ‌های دستوری است، که صادرکنندگان را مجبور به فروش ارز در بازارهای غیررسمی می‌کند و چرخه قاچاق را تقویت می‌نماید.

علاوه بر این، قانون فاقد شـــفافیت لازم در سامانه‌های هوشمند است و عدم هماهنگی بین دستگاه‌های اجرایی مانند گمرک، وزارت اقتصاد و بانک مرکزی، منجر به مســـتثنی شدن مناطق آزاد و ویژه اقتصادی از مقررات دقیق قاچاق ارز شـــده، که این خود منشأ ورود غیررســـمی کالاها و خروج ارز می‌گـــردد. ایراد دیگر، نادیده گرفتن عوامل ریشـــه‌ای قاچاق مانند بیکاری بـــالا در مناطق مرزی، عدم سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های بازرگانی و کهنه بودن قوانین تجاری است، که طبق تحلیل‌های جرم‌شناختی، حمایت ضمنی دولت‌های همجوار و نوسانات ارزی را تشدید می‌کند و در نتیجه، سالانه بیش از ۳ میلیون فرصت شغلی به دلیل رقابت ناعادلانه با کالاهای قاچاقی از دست می‌رود. همچنین، ابهامات ماهوی در تعریف قاچاق، مانند تفسیر مضیق از بزه و عدم آشنایی کاشفین با شاخصه‌های تشخیص، اجرای قانون را ناکارآمد کرده و به جای کاهش قاچاق، موانع بیشتری برای تجارت قانونی ایجاد نموده است. این مشکلات اجرایی، که در اصلاح سال ۱۴۰۰ نیز به طور کامل برطرف نشده، نشان‌دهنده آن است که قانون فعلی نه تنها نتوانسته قاچاق را کنترل کند، بلکه با افزایش هزینه‌های تجارت رســـمی، مسیر انحراف به سمت اقتصاد غیررسمی را هموار ساخته و اعتماد بخش خصوصی به سیاست‌های دولتی را خدشه‌دار کرده است.

با توجه به این ایرادات، بخش خصوصی پیشـــنهاد می‌شـــود که قانون با تمرکز بر چابک‌سازی دولت و کاهش دخالت‌های تصدی‌گری بازنگری شود؛ برای نمونه، اصلاح الزامات پیمان‌سپاری ارزی به گونه‌ای کـــه صادرکنندگان بتوانند ارز خود را در بازار آزاد مدیریت کنند و از جرم‌انگاری غیرضروری پرهیز گردد، می‌تواند تجارت رسمی را تقویت کند. همچنین، ارتقای سامانه‌های هوشمند مانند سامانه جامع تجارت با هماهنگی کامل بین دستگاه‌ها ضروری است تا شفافیت افزایش یابد و مناطق آزاد تحت نظارت دقیق‌تری قرار گیرند، که این اقدام می‌تواند حجم قاچاق را تا ۵۰ درصد کاهش دهد.

بر اساس تجربیات کشورهای موفق مانند ترکیه، پیشنهاد دیگر، تمرکز بر پیشـــگیری اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری در مناطق مرزی برای ایجاد اشـــتغال و توسعه زیرساخت‌های صادراتی است، همراه با فرهنگ‌ســـازی در زمینه مبارزه با قاچاق و اصلاح تعرفه‌ها و عوارض برای کاهش سخت‌گیری‌های بیهوده. علاوه بر این، رتبه‌بندی غیرشـــفاف و رانتی در سامانه جامع تجارت به مسیر درست قبلی که توســـط اتاق بازرگانی ایران پایه‌گذاری شـــده بود برگردد. از ســـوی دیگر بانک مرکزی باید طرح‌های تشویقی صادراتی را با مشورت بخش خصوصی اصلاح کند تا صادرکنندگان تشویق شوند نه تنبیه، و فهرست بدهکاران ارزی تنها پس از بررسی دقیق و مهلت قانونی منتشر شود، زیرا بخش قابل توجهی از تعهدات ارزی مربوط به سال ۱۴۰۳ هنوز در مهلت بازگشت قرار دارد. در نهایت، تشکیل کمیته‌های مشـــترک بین دولت و بخش خصوصی برای نظارت بر اجرای قانون و جلوگیری از نوســـانات ارزی که توسط وزارت صمت و سیاست‌های واردات غیراساسی تشدید می‌شود، می‌تواند همکاری واقعی را تضمین کند و هدف صادرات ۱۰۰ میلیارد دلاری غیرنفتی را قابل دسترس سازد. بدون پذیرش این حقایق اقتصادی و تغییرات اساسی، قانون نه‌تنها مؤثر نخواهد بود، بلکه به ضرر آینده اقتصاد ایران عمل خواهد کرد و بخش خصوصی را از مشـــارکت فعال بازخواهد داشت.

بانک مرکزی باید طرح‌های تشویقی صادراتی را با مشورت بخش خصوصی اصلاح کند تا صادرکنندگان تشویق شوند نه تنبیه

قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز اگرچه در نیت و ماهیت، دفاع از اقتصاد ملی را دنبال می‌کند، اما در شکل و عمل با رویکردی پلیسی و کیفری، فضای اعتماد و همکاری میان دولت و بخش خصوصی را تضعیف کرده است.

تضعیف همکاری دولت و بخش خصوص

چارچوب دفاع از تجارت شفاف و قانون‌مدار چیست؟



عادل طاهرخانی

عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی ایران

قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، در ظاهر با هدف سالم‌سازی فضای اقتصادی، حمایت از تولید داخلی و جلوگیری از خروج ارز از کشور تصویب شده است، اما در عمل، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین قوانین اقتصادی بدل شده و انتقادات گسترده‌ای را از سوی فعالان بخش خصوصی برانگیخته است. این انتقادات نه از سر مخالفت با اصل مبارزه با قاچاق، بلکه به سبب نحوه تدوین و اجرای این قانون و پیامدهای اقتصادی و حقوقی آن است.

۱ **مرز باریک میان تخلف اداری و جرم کیفری.** بزرگ‌ترین ایراد این قانون، تلقی بسیاری از خطاهای تجاری و اداری به عنوان جرم قاچاق است. در فضای پیچیده تجارت خارجی، اختلاف در ارزش‌گذاری کالا، اشتباه در اظهارنامه گمرکی، یا تغییر نرخ ارز، می‌تواند ناشی از نوسانات بازار یا سوءتفاهم اداری باشد، اما قانون فعلی همه را ذیل عنوان "قاچاق" قرار می‌دهد. به تعبیر فعالان اقتصادی، «قانون قاچاق، تاجر را پیش از هر دادگاهی مجرم می‌داند» و این رویکرد، امنیت روانی و حقوقی فعالان اقتصادی را به‌شدت تضعیف کرده است.

۲ **چندگانگی نهادهای تصمیم‌گیر.** در اجرای قانون، نهادهای متعددی از جمله ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، گمرک، سازمان تعزیرات، نیروی انتظامی و دستگاه قضایی نقش دارند. این تعدد مراکز تصمیم‌گیری موجب تداخل صلاحیت‌ها، صدور احکام متناقض و اطاله رسیدگی شده است. بخش خصوصی معتقد است که چنین ساختاری، به‌جای مقابله با قاچاق سازمان‌یافته، به بی‌ثباتی در تجارت رسمی دامن می‌زند.

۳ **رویکرد کیفری به‌جای اصلاح سازوکار اقتصادی.** قانون فعلی بیش از آنکه به ریشه‌های اقتصادی قاچاق بپردازد، بر مجازات و برخورد قضایی متمرکز است. در حالی‌که ریشه قاچاق، در نظام چندنرخی ارز، تفاوت شدید تعرفه‌ها، نبود شفافیت تجاری و بوروکراسی سنگین واردات نهفته است. به بیان دیگر، تا زمانی که واردات رسمی پرهزینه و پرریسک باشد، بازار به‌صورت طبیعی به سمت مسیرهای غیررسمی گرایش پیدا می‌کند.

۴ **آسیب به اعتبار فعالان اقتصادی.** اجرای این قانون، بدون تفکیک میان تاجر خوش‌سابقه و متخلف واقعی، موجب لطمه به اعتبار بنگاه‌ها و فعالان اقتصادی سالم شده است. بسیاری از پرونده‌های قاچاق، بعدها با صدور رأی تبرئه مختومه می‌شوند، اما خسارت اقتصادی و اعتباری آن برای بخش خصوصی جبران‌ناپذیر است. بخش خصوصی، در کنار نقد این قانون، بر اصلاح ساختاری و اقتصادی به جای تشدید مجازات‌ها تأکید دارد.

پیشنهادهای اصلی عبارتند از: ۱. یکپارچه‌سازی نظام تجارت خارجی و گمرکات با استفاده از سامانه‌های هوشمند و داده‌محور؛ ۲. اصلاح نظام ارزی و حذف چندنرخی بودن ارز به‌عنوان اصلی‌ترین محرک قاچاق؛ ۳. تسهیل واردات رسمی و کاهش بوروکراسی؛ ۴. تقویت شفافیت و ردیابی زنجیره کالا از مبدا تا مقصد، به‌جای تمرکز بر مجازات تاجر؛ ۵. تفکیک میان تخلفات اداری و جرائم سازمان‌یافته و واگذاری رسیدگی به موارد کوچک به کمیسیون‌های تخصصی غیرقضایی؛ ۶. اجتناب از نگاه امنیتی به تجارت خارجی.

قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز اگرچه در نیت و ماهیت، دفاع از اقتصاد ملی را دنبال می‌کند، اما در شکل و عمل با رویکردی پلیسی و کیفری، فضای اعتماد و همکاری میان دولت و بخش خصوصی را تضعیف کرده است. اقتصاد سالم، با حکمرانی هوشمند و تسهیل تجارت رسمی به دست می‌آید، نه با مجازات‌های فزاینده. بازنگری در این قانون، ضرورتی است که بخش خصوصی سال‌هاست بر آن اصرار دارد؛ نه برای حمایت از متخلفان، بلکه برای دفاع از تجارت شفاف و قانون‌مدار.

ضرورت یک‌پارچه‌سازی سامانه‌های اقتصادی

نقش فناوری در مبارزه با قاچاق فراموش شده



سادینا آبایی

رئیس کمیسیون فناوری اطلاعات و ارتباطات اتاق بازرگانی ایران

قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با نیت و فکر درست وضع شد، اما مسیر فعلی آن به جای بستن راه قاچاق سازمان‌یافته، مسیر فعالیت رسمی و نوآورانه را سخت کرده است. اگر هدف کاهش قاچاق و حمایت از تولید است، امروز ابزار اصلی، نه بازرسی و برخورد گسترده، بلکه داده، اتصال سامانه‌ها، شفافیت دیجیتال و تحلیل هوشمنداست.

اقتصاد مدرن نشان داده مبارزه مؤثر با قاچاق اقتصادی با فناوری شروع می‌شود، نه با تعلیق فعالیت شفاف. مشکل اصلی این است که قانون از نگاه امنیتی و فیزیکی به تخلف نوشته شده، درحالی‌که بخش عمده قاچاق امروز از مسیرهای مالی، تجاری و داده‌ای می‌گذرد.

بخش خصوصی دقیقاً همین نقطه را هدف نقد قرار می‌دهد: مبارزه با قاچاق زمانی موفق است که زیرساخت داده، تشخیص هوشمند و رصد زنجیره تجارت کامل باشد. فشار روی فعال رسمی، نشانه ضعف سیستم نظارت است، نه قدرت آن. رویکرد درست این است که دولت به جای متهم‌پنداری پیشینی، اعتماد را بر مبنای داده و رفتار واقعی بسازد.

مسیر اصلاح روشن و قابل اجراست: یکپارچگی داده‌ها به جای تعدد سامانه‌ها. سامانه جامع تجارت، گمرک، بانک مرکزی، مالیات، پلیس و پلتفرم‌های لجستیک باید روی یک نقشه داده استاندارد صحبت کنند. امروز هر نهاد بخشی از پازل را دارد و نتیجه آن هم خطای اداری برای شفاف‌هاست و میدان باز برای قاچاقچیان حرفه‌ای. تعریف هویت واحد فعال اقتصادی و مسیر سبز. فعال خوش‌سابقه باید مسیر سریع و کم‌اصطکاک داشته باشد و قانون بر ریسک واقعی تمرکز کند.

این همان تجارت مورد اعتماد در تجارت جهانی است. امروز ایران دقیقاً به چنین مدل اعتماد هوشمندی نیاز دارد. نظارت هوشمند به جای برخورد فیزیکی. الگوریتم‌های کشف تقلب، تحلیل الگوهای واردات، رصد تراکنش‌های مشکوک ارزی، و پایش زنجیره حمل‌ونقل با داده، ابزارهای استاندارد دنیا هستند. وقتی داده کار را انجام دهد، هزینه نظارت کم می‌شود و نتیجه واقعی دیده می‌شود. تفکیک خطای دیجیتال از جرم. سامانه‌ها خطا دارند و فعال اقتصادی هم ممکن است اشتباه کند.

خطای ثبت نباید جرم تلقی شود. این موضوع مثل سیستم بانکی است؛ خطای تراکنش با پولشویی فرق دارد. ساده و بدیهی است، ولی هنوز در اجرا دیده نمی‌شود. جایگزینی ضمانت اجراهای هوشمند. به جای توقیف و توقف فعالیت رسمی، می‌توان از جریمه مرحله‌ای، رتبه اعتباری تجاری، و محدودیت تدریجی دسترسی در سامانه‌ها استفاده کرد. برخورد صفر و صدی ناامن‌ترین نوع حکمرانی است. این مسیرها نه ایده‌آل‌گرایی است و نه هزینه بر. زیرساخت اصلی در کشور وجود دارد، مسئله در معماری و نگاه است. توسعه اقتصاد دیجیتال با قانون سنتی ممکن نیست.

امروز مبارزه مؤثر با قاچاق یعنی ساختن سیستم دیده‌بان تجارت دیجیتال، نه تکرار روش‌های دهه قبل. بخش خصوصی نشان داده فقط منتقد نیست بلکه شریک راه‌حل است. پیشنهاد روشن است: از برخورد فیزیکی و بوروکراتیک، به سمت حکمرانی داده‌محور، اعتماد هوشمند و کنترل مبتنی بر ریسک حرکت کنیم. اگر این نگاه جایگزین نشود، همچنان فعالیت رسمی تنبیه می‌شود و اقتصاد زیرزمینی رشد می‌کند. مبارزه واقعی با قاچاق از مسیر دیجیتال و داده می‌گذرد، نه از مسیر کاغذ.

قانون قاچاقچی‌ساز

بحرانی خودساخته به نام قاچاق کالا و ارز: از ناکارایی تا مالکیت بربادرفته



مجتبی قاسمی

استادیار حقوق و اقتصاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی



نرگس مرادی

پژوهشگر اقتصادی

مقدمه

پدیده «قاچاق کالا و ارز» سال‌هاست که به‌عنوان یکی از چالش‌های مزمن اقتصاد ایران مطرح است. پدیده‌ای که گاه با شدت بیشتری بروز کرده و گاه در مقاطعی کاهش یافته[1]، اما هیچ‌گاه به‌طور کامل مهار نشده است. در راستای مبارزه با این معضل پرسابقه در کشور، مجموعه‌ای از تلاش‌ها از قبیل تدوین «چارچوب حقوقی مبارزه با قاچاق کالا و ارز» توسط قانون‌گذار به شکل تصویب قوانینی همچون «قانون انحصار تجارت خارجی مصوب ۱۳۰۹»، «قانون مجازات مرتکبین قاچاق مصوب ۱۳۱۲»، و در نهایت «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب سال ۱۳۹۲ و اصلاحات بعدی»؛ و طراحی و به‌کارگیری مجموعه‌ای از ابزارها، نهادها و سازوکارها توسط قوای مجریه و قضاییه برای عملیاتی نمودن قوانین مصوب، صورت پذیرفته است. بااین‌حال، بررسی روندها و آمارهای رسمی[2] حاکی از آن است که علی‌رغم اقدامات مورد اشاره و تحمیل هزینه‌های سنگین اجرایی، ستادی، نظارتی و کیفری مختلف، توفیق چندانی در مهار قاچاق کالا و ارز حاصل نشده است و به نظر می‌رسد حتی در برخی موارد بخشی از سیاست‌های ارزی و تجاری، با ایجاد نارضایتی، خود به شکلی ناخواسته انگیزه‌های قاچاق را تقویت کرده‌اند. دراین‌خصوص می‌توان به‌عنوان نمونه به فرایندهای اداری و بروکراسی‌های پیچیده مرتبط با رفع تعهدات ارزی به‌ویژه در سال‌های اخیر اشاره نمود که موجب نارضایتی فعالان اقتصادی و حتی تشدید برخی مصادیق قاچاق غیرمستقیم شده‌اند.

با توجه به آنچه مطرح شد، یادداشت حاضر در ادامه، ابتدا زمینه‌های اقتصادی وقوع قاچاق کالا و ارز در کشور را بررسی می‌کند و سپس به ارائه تحلیل حقوقی مبارزه با این پدیده می‌پردازد. در پایان نیز جمع‌بندی و پیشنهادها ارائه خواهد شد.

وقوع قاچاق کالا و ارز از منظر اقتصادی

در این قسمت از یادداشت به زمینه‌های اقتصادی وقوع قاچاق کالا و ارز پرداخته می‌شود. شناخت و بررسی این زمینه‌ها از آنجایی مهم است که بدون لحاظ و واکاوی آنها، امکان برخورد مؤثر و کارا با این پدیده وجود نخواهد داشت. اگر نیک بنگریم، پدیده قاچاق اساساً ریشه در سیاست‌هایی دارد که توسط خود دولت اتخاذ می‌شود؛ سیاست‌هایی که با توجیهات مختلف اتخاذ می‌شوند و در برخی موارد از پایگاه‌های اجتماعی و سیاسی نسبتاً قوی نیز برخوردارند. سیاست‌هایی که البته در بسیاری از موارد ناشی از پیگیری منافع گروه‌هایی خاص بوده و با چاشنی استدلال‌های پوپولیستی از منظر اجتماعی و اقتصادی، ممکن است کارا جلوه نمایند. اما همان‌طور که در قسمت‌های پیش‌رو خواهیم دید، اساساً پیگیری این سیاست‌ها در طول دهه‌های گذشته نه‌تنها منجر به افزایش رشد اقتصادی و اشتغال کارا نشده است، بلکه با تخصیص بخشی دیگر از منابع کمیاب جامعه در قالب پیگیری این سیاست‌ها یا برخوردهای قانونی با انحراف از آنها (از جمله انحراف‌های پیش‌بینی‌شده در «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز»)، درنهایت منجر به کاهش رفاه اجتماعی نیز شده است. در واقع، کارآفرینان سیاسی در طول چند دهه گذشته در حال ایجاد ساختار نهادی بوده‌اند که جزء قانونی آن «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» بوده است؛ ساختار نهادی که درنهایت به گواه آمارهای اقتصادی در ایجاد اشتغال کارا و رفاه اجتماعی ناکام مانده است.

۱-۲- سیاست‌های تجاری

بخشی از قاچاق کالا، ریشه در سیاست‌های تجاری دارد. منظور از سیاست‌های تجاری، آن دسته از سیاست‌هایی هستند که ناظر بر ترتیبات ورود (واردات) و خروج (صادرات) کالاها از کشورند. این سیاست‌ها طیفی از تشریفات قانونی (از جمله تشریفات گمرکی) تا حتی ممنوعیت واردات یا صادرات و اعمال تعرفه‌های تجاری را در برمی‌گیرند. سیاست‌های تجاری اتخاذشده در ایران طی دهه‌های گذشته به‌شدت متأثر از اندیشه‌های جریان حمایت‌گرایی[3] بوده است. به‌طور خلاصه این جریان فکری به دنبال حمایت از تولیدکنندگان داخلی باهدف افزایش اشتغال، تشویق صادرات به‌منظور ارزآوری و جایگزینی واردات جهت صرفه‌جویی ارزی یا خودکفایی برای ارتقای امنیت ملی است. مهم‌ترین ابزارهای به‌کارگرفته‌شده در این سیاست نیز اعمال تعرفه‌های تجاری بالا یا حتی ممنوعیت واردات است. در برخی موارد نیز جهت تنظیم بازار و حمایت از مصرف‌کنندگان داخلی، ممنوعیت صادرات بر بخشی از کالاها (به‌ویژه کالاهای کشاورزی) وضع می‌شود. بررسی تفصیلی میزان توفیق این سیاست‌ها در تحقق اهداف ادعایی یا بررسی آثار اقتصادی آنها علی‌رغم اهمیتی که دارند در این مقال نمی‌گنجد. بااین‌حال، تجربه زیسته مصرف‌کنندگان ایرانی حاکی از آن است که صنایعی که با دیوار تعرفه یا ممنوعیت‌های وارداتی طی دهه‌های گذشته مورد حمایت دولت بوده‌اند، توفیقی در ایجاد اشتغال کارا و رفاه اجتماعی نداشته‌اند. از منظر اقتصاد سیاسی نیز، این سیاست‌ها به‌جای تمرکز بر کارایی صرفاً سازوکاری برای بازتوزیع منابع به نفع تولیدکننده داخلی ناکارا[4] و در بهترین حالت گروه‌های خاص و اندکی از مصرف‌کنندگان بوده است.

آنچه در این مقال و بحث مهم می‌نماید، تأثیر سازوکار انگیزشی این سیاست‌های تجاری بر قاچاق کالا و ارز است. زمانی که دولت با دیوار بلند تعرفه یا بدتر از آن با ممنوعیت به دنبال ایجاد بازار برای تولیدکننده داخلی ناکارا است که به دلیل نبود رقابت، انگیزه‌ای برای کاراتر شدن نیز ندارد، مصرف‌کنندگانی هستند که حاضرند قیمت‌های بالاتری را برای کالاهای باکیفیت خارجی ممنوعه بپردازند. همین تمایل به پرداخت مصرف‌کنندگان ناراضی از کالاهای بی‌کیفیت داخلی، کافی است تا کنشگرانی در اقتصاد نیز اقدام به عرضه این کالاها نمایند. با این حال، دولت در اقدامی ناکارا در ادامه سیاست غلط قبلی در قالب قانون سعی می‌کند تا این تلاش مشروع مصرف‌کنندگان برای دستیابی به کالاهای باکیفیت‌تر و تلاش عرضه‌کنندگان این کالاها برای کسب سود را جرم‌انگاری کند که در قالب «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» به منصه ظهور می‌رسد. به طرز جالبی و از منظر اقتصاد سیاسی، نظام قضایی کشور نیز در خدمت تولیدکنندگان داخلی ناکارا خواهد بود تا از انحصار نامطلوب و نامشروع آنها مراقبت کامل به عمل آید. درواقع، در پدیده‌ای عجیب شاهد آن هستیم که در اتحادی نامبارک نظام اجرایی، تقنینی و قضایی کشور در خدمت ناکارایی و مراقبت از تولیدکنندگان ناکارا هستند. امری که خلاف آموزه‌های علم اقتصاد است که بر کارایی و مراقبت از مصرف‌کنندگان تأکید دارد، چرا که درنهایت هدف غایی

ممنوعیت صادرات محصولات کشاورزی آشکارا حقوق مالکیت کشاورزان را نقض می‌کند. درواقع، در اینجا کشاورزان به‌جای صادرات محصولات خود و دریافت سودهای بالاتر، مجبورند کالاهای خود را به قیمتی پایین‌تر در بازارهای داخلی بفروشند در غیر این صورت طبق قانون قاچاقچی محسوب خواهند شد.

در اقتصاد نه تولید و اشتغال، بلکه مصرف است. به‌عبارت‌دیگر، در یک فضای رقابتی، اشتغال و تولیدی بقا خواهد داشت که در خدمت مصرف و رفاه جامعه باشد. در سوی دیگر ماجرا نیز ممنوعیت‌های صادراتی (که نقض آشکار حقوق مالکیت است و در انتهای یادداشت به آن پرداخته خواهد شد)، انگیزه برای قاچاق کالا به‌صورت خروج کالا (بخوانید صادرات ممنوعه) را افزایش خواهد داد؛ زیرا در این صورت سود بیشتری نصیب تولیدکننده مزبور خواهد شد. حال‌آنکه این ممنوعیت‌ها به هر دلیلی (تنظیم بازار، نظم عمومی و امثالهم) به هزینه ازدست‌رفتن رفاه گروهی از تولیدکنندگان که صادرات کالاهایشان ممنوع شده است تمام خواهد شد.

به‌این‌ترتیب، همان‌طور که مشاهده می‌شود بخشی از قاچاق کالا و ارز (ارز موردنیاز برای واردات ممنوعه و ارز حاصل از صادرات ممنوعه) ریشه در سیاست‌های تجاری دارد که در طول دهه‌های گذشته علی‌رغم صرف هزینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قابل‌توجه، توفیق معناداری در ایجاد اشتغال کارا و رفاه اجتماعی نداشته است. هر چه میزان تعرفه‌های اعمالی بیشتر باشد انگیزه ارتکاب قاچاق کالا و به‌تبع آن ارز نیز بیشتر خواهد بود. ناگفته پیداست بدترین نوع سیاست نیز ممنوعیت است که نه‌تنها به انحصارگرایی تولیدکننده داخلی ناکارا دامن می‌زند؛ بلکه انگیزه‌ها برای قاچاق را نیز افزایش خواهد داد.

۲-۲- سیاست‌های ارزی

سیاست‌های ارزی دولت یکی دیگر از سیاست‌هایی است که زمینه قاچاق کالا و ارز را فراهم کرده است. سیاست چندنرخی ارز، تخصیص ارز ترجیحی به کالاهایی خاص و الزام قانونی صادرکنندگان به بازگرداندن ارز به کشور با قیمت مبادله‌ای، دست‌به‌دست یکدیگر داده‌اند تا انگیزه‌های قاچاق ارز و کالا به کشور بیش‌ازپیش افزایش یابد. نخست آنکه موجب شگفتی است که دولتی سیاست‌های رفاهی خود را در قالب تخصیص ارز ارزان‌قیمت به کالاهایی خاص و ارائه آن به عموم مردم دنبال کند. اختلاط سیاست ارزی با سیاست‌های رفاهی که قاعدتاً باید در قالب دولت رفاه و به‌صورت هدفمند دنبال شود، نه‌تنها زمینه فساد را در تخصیص ارز ایجاد کرده است؛ بلکه زمینه تأمین ارز برای واردات کالاهای دیگر را نیز پدید آورده که در قانون به دلیل عدم تخصیص درست به‌عنوان مصداقی از قاچاق کالا شناسایی شده است. درواقع، به دلیل اختلاف معنادار قیمت ارز ترجیحی و قیمت ارز در بازار آزاد (به‌عنوان بازاری جهت تأمین ارز موردنیاز برای واردات سایر کالاها)، همواره این انگیزه قوی در برخورداران از ارز ترجیحی وجود دارد که بخشی از آن را به طرق مختلف از جمله بیش‌اظهاری در واردات در این بازار عرضه‌نمایند.

در مورد صادرکنندگان نیز الزام قانونی آنها به بازگرداندن ارز به قیمت مبادله‌ای که اختلافی معنادار با قیمت ارز در بازار آزاد دارد، همواره این انگیزه قوی را در آنها ایجاد خواهد کرد که به طرق مختلف از بازگرداندن ارز حاصل از صادرات امتناع ورزند. در این مورد نیز شاهد کم‌اظهاری یا در صورت بازگرداندن ارز در قالب واردات توسط خود، شاهد بیش‌اظهاری خواهیم بود. به‌این‌ترتیب، بخش مهمی از قاچاق ارز ناشی از سیاست‌های ارزی اشتباه دولت بوده است که به باور خود از طریق آن به دنبال کنترل تورم یا پیگیری سیاست‌های رفاهی بوده است؛ سیاست‌های غلط و اشتباهی که قواعد حقوقی را نیز با خود همراه کرده است و در موادی از «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» به منصه ظهور رسیده است.

۲-۳- سیاست‌های یارانه‌ای

سیاست‌های یارانه‌ای ناکارای دولت یکی دیگر از مبادی قاچاق کالا و ارز است. مثال بارز در این خصوص، پرداخت یارانه‌های گسترده به بنزین است که با توجه به اختلاف بسیار معنادار قیمت آن با کشورهای همسایه، انگیزه قاچاق این فرآورده نفتی را به آن کشورها ایجاد کرده است. فارغ از سایر آثار اجتماعی و اقتصادی مخرب این سیاست یارانه‌ای غلط که نه از نظر توزیعی و نه از منظر تخصیصی قابل‌دفاع است، به روایت آمارهای رسمی و غیررسمی، قاچاق این کالا به کشورهای همسایه را به امری مرسوم و متداول تبدیل نموده است. درآمد حاصل از قاچاق این کالا (صادرات غیرقانونی) نیز یا به‌صورت ارز غیرقانونی یا به‌صورت تهاتر با کالاهای دیگر وارد کشور می‌شود که به معنای قاچاق بیشتر کالا و ارز به کشور است. سیاست‌گذار و مقنن ایرانی نیز با ساده‌انگاری مفرط و نفی انگیزه‌های مادی قاچاق بنزین، بر این تصور و باور غلط بوده است که با تصویب قانون، می‌تواند مانع از قاچاق این کالا شود. امری که به گواه شواهد رسمی و غیررسمی تاکنون محقق نشده است.

تحلیل حقوقی مبارزه با قاچاق کالا و ارز

در این قسمت، پدیده قاچاق کالا و ارز از منظر حقوقی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. به‌طور مشخص، ابتدا نسبت «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» با حقوق مالکیت، به‌عنوان شالوده اصلی و بنیان حقوقی هر بازاری، بررسی می‌شود و در ادامه نسبت این قانون با پدیده فساد مورد واکاوی قرار می‌گیرد.



۳-۱- مالکیت برباد رفته

مالکیت خصوصی، رکن اصلی اقتصاد بازار است که در شرع مقدس و فقه اسلامی نیز به رسمیت شناخته شده و مراقبت از آن همواره موردتأکید بوده است. درواقع، ترتیبات نهادی در اقتصاد بازار همواره به دنبال مراقبت حداکثری از مالکیت خصوصی بوده است؛ زیرا رشد و توسعه اقتصادی درنهایت در گرو ارج‌نهادن و مراقبت از این نهاد مهم است. نهاد به تعبیر داگلاس نورث به‌مثابه قاعده بازی است که تعاملات میان کنشگران اقتصادی را سامان می‌دهد و مهم‌ترین کارکرد آن کاهش نااطمینانی در اقتصاد و جامعه است. بااین‌حال، آنچه که در اقتصاد ایران طی دهه‌های اخیر در جریان بوده است، نقض مالکیت خصوصی به شکل‌های مختلف است که برخی از مصادیق آن نیز در سیاست‌های تجاری و ارزی پیش‌گفته و در ادامه آنها در «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» به انعکاس یافته است که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

یکی از شـــقوق مالکیت خصوصی، حق بر انتقال مال (کالا) است که متضمن آن است تا دارنده کالا بتواند آن را به هر کسی و به هر قیمتی که می‌خواهد منتقل کند. این حق مسلم صراحتاً در «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز»، نقض شده است. برای مثـــال، الزام به بازگرداندن ارز صادراتی به کشـــور و انتقال آن طبق ضوابط و قیمت اعلامی توســـط دولت چیزی نیست جز نقض آشـــکار حق بر انتقال مال یا دارایی. توجیهاتی ازاین‌دســـت که صادرکننده از امکانات کشور برای تولید و صادرات بهره برده اســـت و باید ما به‌ازای آن تعهد کند که ارز صادراتی را به کشـــور بازمی‌گرداند اصولاً قابل‌دفاع نیست. زیرا صادرکننده ما به‌ازای برخورداری از عوامل تولید یا خدمات عمومی، قیمت یا عوارض آنها را پرداخته است و به‌عنوان مودی مالیاتی نیز تعهدات مالیاتی خود را ایفا کرده اســـت. به‌این‌ترتیب، ســـود حاصل از تولید که به شکل ارز صادراتی درآمده است در ید اختیار وی بوده و هرگونه الزامی به بازگشت آن یا فروش آن به قیمتی کمتر از قیمت آزاد، نقض آشکار حقوق مالکیت خصوصی است. ممکن است گفته شود صادرکننده مزبور از یارانه‌های تولیدی استفاده کرده و باید ما به‌ازای آنها ارز حاصل از صادرات خود را بازگردانده و به قیمت مبادله (و نه آزاد) بفروشـــد. در این صورت، اولاً این امر به منزله اعطای یارانه به شهروندان خارجی است (کسانی که در کشورهای مقصد صادراتی از کالای صادراتی استفاده می‌کنند) و هیچ توجیه و دلیلی وجود ندارد که دولت به آنها یارانه اعطا کند؛ بنابراین، دولت به‌جای الزام بازگشت ارز حاصل از صادرات باید بلافاصله در سیاست‌های یارانه‌ای خود به تولید و صادرات تجدیدنظر کند. بسیار مایه شگفتی است کشوری که خود با کسری بودجه‌های شدید دست‌وپنجه نرم می‌کند، رفاه شهروندان سایر کشورها را در قالب یارانه‌ی تولید، افزایش دهد. ازاین‌رو، با اصلاح این سیاست غلط و ناکارا، بازگشت ارز حاصل از صادرات هیچ توجیه منطقی و حقوقی نخواهد داشت و صرفاً تعرض به مالکیت خصوصی است.

مثال دیگر، ممنوعیت صادرات محصولات کشاورزی است که آشکارا حقوق مالکیت کشاورزان را نقض می‌کند. درواقع، در اینجا کشاورزان به‌جای صادرات محصولات خود و دریافت سودهای بالاتر، مجبورند کالاهای خود را به قیمتی پایین‌تر در بازارهای داخلی بفروشـــند در غیر این صورت طبق قانون قاچاقچی محســـوب خواهند شد. بسیار مایه شگفتی است که نه‌تنها حقوق مالکیت این افراد آشکارا نقض شده است؛ بلکه پیگیری حقوق مالکانه به هر شکل ممکن، جرم‌انگاری نیز شده است. به طور معمول این اقدامات مخّل مالکیت خصوصی با توجیه برقراری نظم عمومی و تنظیم بازارهای داخلی صورت می‌گیرد که نتیجه آن بازتوزیع منابع از کشاورزان به مصرف‌کنندگان این محصولات است که از نظر حقوقی نوعی برخورداری ناروا است. ضمن آنکه گزینه دیگر برای برقراری نظم عمومی می‌تواند این باشد که مصرف‌کنندگان دست از مصرف این محصول بکشند یا آن را کمتر مصرف کنند. اما از منظر اقتصاد سیاسی، باتوجه به قدرت چانه‌زنی بیشتر جامعه گسترده مصرف‌کنندگان و اهمیت نسبی رضایت بالاتر آنها در مقایسه با جامعه کشاورزان، دولت‌ها معمولاً با توجیهاتی نظیر برقراری نظم عمومی دســـت به اقدامات این‌چنینی می‌زنند که با نقض آشکار حقوق مالکیت همراه است.

۲-۳- فساد

یکی دیگر از معضلات حقوقی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، فساد احتمالی در فرایندهای اجرای قوانین موضوعه اســـت. بـــه بیان دیگر، «قانون مبارزه با قاچـــاق کالا و ارز»، صلاحیت‌های قانونی را برای مجریان و ضابطین قانون مشخص کرده است. صلاحیت به تعبیر دیگر به معنای وجود قدرت برای این بازیگران است که ممکن است منجر به سوءاستفاده از آن شود که شکلی از فساد است. به‌ویژه مادامی که بازدهی ناشی از فساد بیشتر باشد، احتمال وقوع آن نیز محتمل‌تر خواهد بود. در مورد پرونده‌های مربوط به قاچاق کالا و ارز نیز با توجه به ارزش بالای این پرونده‌ها، می‌توان انتظار داشـــت که احتمال وقوع فســـاد به طور نسبی بیشتر باشد که خود به معنای ناکامی بیشتر مقنن ایرانی در مبارزه با پدیده‌ای است که خود برآمده از مجموعه‌ای از سیاست‌های اشتباه و ناکارا بوده است. ناگفته پیداست که خود مبارزه با پدیده فساد در اجرای این قانون مستلزم صرف هزینه است و مجدداً هیچ تضمینی نیز وجود ندارد که خود این رسیدگی‌ها از فسادهای احتمالی در امان بمانند. نتیجه صرفاً اتلاف بخش قابل‌توجهی از منابع کمیاب کشور در این فرایند است بدون آنکه دستاورد قابل اتکایی داشته باشد. دلیل آن نیز مشـــخص است، خشت اول ماجرا (سیاست‌های مورد اشاره در قسمت دومیادداشت) کج گذاشته شده است و این دیوار را انتظار راستی نمی‌توان داشت.

جمع‌بندی و پیشنهادها

پدیده قاچاق کالا و ارز در ایران بحرانی خودساخته برآمده از مجموعه‌ای از سیاست‌های غلط در حوزه‌های ارزی، تجاری و رفاهی اســـت؛ سیاست‌هایی که در مجموع در جهت ناکارایی در تولید و برخورداری ناروا در توزیع بوده‌اند و ســـاختار انگیزشی آنها با تشویق قاچاق کالا و ارز به پدیده قاچاق دامن زده اســـت بر همین اساس، مقنن ایرانی جهت رفع این معضل و بحران خودســـاخته به قانون متوسل شده است تا با جرم‌انگاری و کیفرگـــذاری به‌زعم خود به مبارزه با معضلی برود که ابتدا خودش آن را ایجاد کرده است. به نظر می‌رسد کارآفرینان سیاسی در ایران در طول دهه‌های گذشته در خدمت تولید ناکارا و توزیع ناروا بوده‌اند و در ادامه این مسیر سعی کرده‌اند از ابزارهای کیفری نیز استفاده کنند. «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» نمونه‌ای از همین تلاش‌هاست که به دلیل عدم توجه به ریشه‌های پدیده قاچاق، توفیق چندانی در این مسیر نداشته و صرفاً در کنار تحریم‌های بین‌المللی و سایر مداخلات بودجه‌ای و غیربودجه‌ای دیگر، هزینه‌های مبادله را در اقتصاد ایران بیش‌ازپیش افزایش داده اســـت تا باری دیگر بر دوش تولیدکنندگان کارای ایرانی باشـــند. علاوه بر این، ایـــن قانون در مواردی که صادرکنندگان را ملزم به بازگشت ارز صادراتی و فروش آن به قیمت مبادله‌ای می‌کند یا صادرات محصولاتی را ممنوع می‌نماید، آشکارا به حقوق مالکیت خصوصی به‌عنوان اصیل‌ترین رکن بازار، تعرض و دست‌اندازی می‌کند. به‌این‌ترتیب، بسیار ساده‌انگارانه است که از یک سو با سیاست‌گذاری‌های غلط بستر قاچاق را آماده کنیم و از سوی دیگر فرض کنیم با قانون‌گذاری می‌توانیم مانع از آن شویم.

تا زمانی که بستر قاچاق آماده و مهیاست و کنشگران از انگیزه کافی برای ارتکاب به آن برخوردارند، قانونگذاری برای مبارزه با آن نه تنها انگیزه ســـایر کنشـــگران را بـــرای تولید رقابتی و کارا از میـــان خواهد برد بلکه با اتلاف منابع کمیاب جامعه در قالب رسیدگی‌های قضایی، فسادهای احتمالی و مبارزه با آنها، گامی دیگر در مسیر ناکارایی خواهد بود. به‌این‌ترتیب، پیشنهاد می‌شود به جای قانونگذاری و برخورد ناکارا و قهری با این پدیده خودساخته، زمینه‌های بروز این پدیده با اصلاح سیاست‌گذاری در عرصه‌های ارزی، تجاری و رفاهی برچیده شـــود. به طور مشخص، یکسان‌سازی نرخ ارز، آزادسازی تجاری و ایجاد یک دولت رفاه هدفمند و منسجم باید در دستور کار دولت قرار گیرد. در این صورت، دیگر قاچاقی شـــکل نخواهد گرفت که بخواهیم با تقنین به سوی مبارزه ناکارا و پرهزینه با آن برویم. و چه زیبا استاد سخن، سعدی گرانقدر،فرموده‌اند:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل
چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

پی‌نوشت‌ها

۱. پژویان، جمشـــید و مداح، مجید (۱۳۸۵)، «بررســـی اقتصادی قاچاق در ایران»، پژوهشنامه اقتصادی، شـــماره ۲۰؛ خندان، عباس (۱۳۹۷)، واردات قاچاق در ایران: «برآورد شـــاخص، بررسی علل و آثار»، نشریه پژوهش‌های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)، شماره ۲؛ حداد، میثم و صالحی، سارا (۱۴۰۳)، «مدل‌سازی عوامل اقتصادی موثر بر ارزش قاچاق کالا: رهیافت روند ضمنی و ســـری زمانی ساختاری»، فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، شماره ۱۰۹.

۲. همان

3. Protectionism

۴. اساسا تولیدکننده داخلی کارا نیاز به حمایتی از جانب دولت ندارد و از رقابتپذیری کامل در بازار (اعم از داخلی و خارجی) برخوردار است.

قانون فعلی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، بیش از آنکه سازوکاری برای مهار قاچاق باشد، بازتابی از رویکرد امنیتی به مسئله‌ای اقتصادی است. مخالفت بخش خصوصی با این قانون، دفاع از قاچاق نیست؛ دفاع از اعتبار قواعد بازی است.

قاچاق، قانون و پارادوکس حکمرانی

چرا بخش خصوصی با قانون فعلی مبارزه با قاچاق کالا و ارز مخالف است؟



علیرضا عباسی
فعال اقتصادی

در نگاه نخست، مخالفت بخش خصوصی با «قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز» تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد. چه کسی می‌تواند منکر آثار مخرب قاچاق بر تولید ملی، درآمدهای مالیاتی و عدالت رقابتی شود؟ اما مسئله اینجاست که عنوان یک قانون، ضامن کارآمدی آن نیست. آنچه امروز بخش خصوصی ایران را در برابر این قانون قرار داده، مخالفت با اصل مبارزه با قاچاق نیست، بلکه اعتراض به چارچوبی معیوب است که عملاً نه قاچاق را مهار می‌کند و نه تجارت قانونی را ایمن و قابل پیش‌بینی نگه می‌دارد. اقتصاد ایران گرفتار چیزی است که اقتصاددانان آن را «پیچیدگی تقنینی در بستر ناکارآمدی ساختاری» می‌نامند: یعنی دولتی که با ممنوعیت‌ها، نرخ‌های چندگانه و انحصارات، زمینه قاچاق را ایجاد می‌کند، سپس همان نارسایی‌ها را با قوانین تنبیهی شدیدتر پاسخ می‌دهد. نتیجه، چرخه‌ای است که هم قاچاق را گسترش می‌دهد و هم انگیزه سرمایه‌گذاری مشروع را تضعیف می‌کند.

اقتصاد سیاسی قانون: وقتی مقررات جایگزین رقابت می‌شود

۱. تعریف مبهم و موسع از قاچاق نقطه آغاز بحران است. در اقتصادی که با نرخ‌های ارزی چندگانه، تعرفه‌های بالا، ممنوعیت‌های واردات، و تفاوت عمیق قیمت داخلی و جهانی مواجه است، خط تمایز میان «واردات غیرمجاز» و «تلاش برای تأمین نیاز بازار» دائماً محو می‌شود. قانون فعلی هر نوع ورود کالایی را که با فرآیند پیچیده و متغیر مجوزها سازگار نباشد در دایره قاچاق قرار می‌دهد؛ رویکردی که قاچاقچی سازمان‌یافته را در کنار تاجر رسمی قرار می‌دهد. این خطای طراحی، انگیزه اصلی نقد بخش خصوصی است.

۲. محافظت از انحصارگران، نه حمایت از رقابت ساختار قانون فعلی، عملاً به ابزاری برای تقویت انحصار شرکت‌های دولتی و شبه‌دولتی بدل شده است. هرقدر ورود قانونی دشوارتر شود، سهم بازار این بنگاه‌های فاقد رقابت‌پذیری بالاتر می‌رود. نتیجه روشن است: قیمت بالاتر، کیفیت پایین‌تر، و از دست رفتن رفاه مصرف‌کننده؛ همان سه شاخصی که اقتصادهای باز و پویا بیش از هرچیز بر آن تأکید دارند.

۳. نااطمینانی و هزینه‌های پنهان سرمایه‌گذاری. اصل بنیادین اقتصاد مدرن، قابلیت پیش‌بینی است. قانون فعلی، به دلیل ساختار تفسیری و اختیارات وسیع ضابطان، فضای کسب‌وکار را به محیطی پرریسک تبدیل می‌کند. وقتی یک تاجر نمی‌داند که محموله‌اش در مرز، گمرک یا انبار فردا به چه تفسیری «قاچاق» تلقی خواهد شد، رفتار منطقی او این است که سرمایه خود را از تولید به سمت فعالیت‌های کم‌ریسک‌تر منتقل کند. این همان نقطه‌ای است که اقتصادهای نوظهور را از جهش بازمی‌دارد.

تحلیل حقوقی: از قاعده‌گذاری تا سلب امنیت حقوق مالکیت

۱. اختیارات بدون نظارت: فضای مستعد فساد و خطا در بسیاری از کشورها، قوانین ضدقاچاق تابع سازوکارهای دقیق نظارت، اعتراض و رسیدگی مرحله‌ای هستند. اما در ایران، اختیارات گسترده و گاه نامحدود دستگاه‌های ذی‌ربط، بدون استانداردهای شفاف ارزیابی و پاسخگویی اعمال می‌شود. این خلأ نظارتی، ریسک سوءبرداشت، فشار اداری و حتی فساد را افزایش می‌دهد -ریسکی که بخش خصوصی بزرگ‌ترین قربانی آن است.

۲. نقض اصل برائت و امنیت حقوق مالکیت در ساختار قضایی مرتبط با جرائم قاچاق: در عمل این فعال اقتصادی است که باید بی‌گناهی خود را اثبات کند. توقیف کالا، انسداد حساب‌ها و مصادره دارایی‌ها می‌تواند قبل از صدور حکم انجام شود. چنین رویکردی، بنیادهای مالکیت خصوصی را فرسوده می‌کند؛ بنیادی که آدام اسمیت تا داگلاس نورث، آن را گلوگاه تحول اقتصادی دانسته‌اند

۳. تعدد مراجع و آشفتگی تفسیری: یکی از معضلات مزمن نظام اجرایی ایران، همپوشانی نهادی است. فعال اقتصادی با ستاد مبارزه با قاچاق، گمرک، قوه قضائیه، نیروی انتظامی، تعزیرات، و گاه دستگاه‌های محلی مواجه است و البته هرکدام با تفسیر خود. در چنین سیستمی، تعریف قانونی یک رفتار ثابت نیست، بلکه تابع مرجع رسیدگی است؛ وضعیتی که با روح حکمرانی قانون‌محور ناسازگار است.

راه‌حل: از رویکرد امنیتی به رویکرد حکمرانی اقتصادی

۱. ریشه‌کنی علل قاچاق از طریق اصلاحات ساختاری: تا زمانی که انگیزه قاچاق قوی‌تر از بازده فعالیت قانونی باشد، قانون کیفری اثر بازدارنده نخواهد داشت. دو اصلاح کلیدی عبارت‌اند از:

- یکسان‌سازی نرخ ارز
- کاهش ممنوعیت‌ها و تعرفه‌های غیرکارا.

تجربه ترکیه، ویتنام و مکزیک نشان می‌دهد که با آزادسازی هوشمندانه تجارت، حجم قاچاق کاهش معنادار می‌یابد؛ زیرا مسیر رسمی، ارزان‌تر و مطمئن‌تر می‌شود.

۲. بازتعریف دقیق و محدود قاچاق: قانون باید به‌جای شمول گسترده، بر قاچاق سازمان‌یافته متمرکز شود:

- جرائم تهدیدکننده سلامت عمومی
- قاچاق کالاهای ممنوعه امنیتی
- نقض حقوق مالکیت فکری.

این موارد، ستون فقرات قوانین ضدقاچاق در اتحادیه اروپا، کره جنوبی و مالزی هستند.

۳. استقرار سازوکارهای شفاف و پاسخگو: راهکار، نه در اختیارات بیشتر برای ضابطان، بلکه در ایجاد سازوکارهای اعتمادساز است:

- سامانه‌های یکپارچه و قابل رصد
- امکان اعتراض فوری و مؤثر
- گزارش‌دهی عمومی درباره عملکرد نهادهای مسئول
- محدود کردن تفسیرهای شخصی با دستورالعمل‌های دقیق.

۴. همگرایی تجاری و انطباق با استانداردهای جهانی: پیوستن به سازمان تجارت جهانی یا توافقات منطقه‌ای، قوانین ضدقاچاق را منطبق بر استانداردهای شفاف و غیرتبعیض‌آمیز می‌کند. کشورهایی که چنین مسیرهایی را طی کرده‌اند، معمولاً هم قاچاق را کاهش داده‌اند و هم صادرات را افزایش.

جمع‌بندی

قانون فعلی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، بیش از آنکه سازوکاری برای مهار قاچاق باشد بازتابی از رویکرد امنیتی به مسئله‌ای اقتصادی است. مخالفت بخش خصوصی با این قانون، دفاع از قاچاق نیست؛ دفاع از اعتبار قواعد بازی است. قواعدی که باید مبتنی بر شفافیت، رقابت‌پذیری، حقوق مالکیت و پیش‌بینی‌پذیری باشند. اگر دولت بخواهد واقعاً قاچاق را مهار کند، باید به جای گسترش مجازات‌ها، فاصله میان قیمت داخلی و جهانی، انحصار دولتی، و پیچیدگی مجوزها را کاهش دهد. تا زمانی که ساختار انگیزشی اقتصاد اصلاح نشود، هر قانون جدیدی صرفاً لایه دیگری بر معماری از پیش ناکارآمد خواهد افزود. ایران بیش از هر زمان دیگری نیازمند «حکمرانی اقتصادی» است، نه «مقررات تنبیهی بیشتر». آینده تجارت کشور نه در شدت مجازات‌ها، بلکه در کارآمدی و شفافیت قواعد آن رقم می‌خورد.

مرزنشینی و قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز

آنچه سیاست‌گذار باید درباره قاچاق کالا بداند



غلامرضا دشتی‌منش

مدیر مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی بوشهر
پژوهشگر حوزه اکوسیستم کارآفرینی و اخلاق کسب‌وکار

سخن گفتن درباره قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، به بررسی ابعاد حقوقی این قانون محدود نمی‌شود، بلکه مطالعه نوع نگرش، باورها، رویکرد و پیش‌فرض‌های سیاست‌گذاران و تدوین‌کنندگان این قانون را هم شامل می‌شود. مگر نه این است که غایت و مطلوب سیاست‌گذاران و حکمرانان سیاسی هر کشوری آن است که نظمی در کشور شکل بگیرد که از بهینه‌ترین قواعد برخوردار باشد و بازیگران اصلی آن بتوانند با کارآمدترین و اثربخش‌ترین الگو به فعالیت بپردازند؟ مگر نه این است که مهم آن است که قواعد و قوانین به نحوی تنظیم شوند تا منابع به بهینه‌ترین شکل ممکن مصرف گردند؟ مگر نه این است که در هر شرایطی بایستی تلاش نمود تا مشارکت بیشترین تعداد ذی‌نفعان را در اجرای امور اقتصادی، سیاسی و... رقم بخورد و تا زمینه برای برخورداری از بیشترین ظرفیت‌ها و قابلیت‌های موجود فراهم گردد؟ و مگر نه این است که سیاست‌گذار بایستی تا آنجا که می‌تواند تلاش کند تا از قانون‌گذاری اجتناب نموده و تا جایی که می‌شود امور را بواسطه همان نظم قدیمی و طبیعی هدایت و ساماندهی نماید؟

اگر پاسخ به این سوالات آری است، پس این را هم باید اضافه کنیم که مداخله بیش از حد سیاست‌گذار در امور، قانون‌گذاری حداکثری، نادیده گرفتن نظم طبیعی موجود در مبادلات و بده‌بستان‌های بین مردم کشور با یکدیگر و با مردم سایر کشورها و جرم‌انگاری بیش از حد در موضوعات سیاسی و اقتصادی، پیامدی جز از کنترل خارج شدن همه امور ندارد چراکه وقتی سیاست‌گذار قصد آن کند که در امور دخالت دستوری داشته باشد، باید این امکان را داشته باشد تا سایر مولفه‌های مرتبط را در نظر آورده و برای آنها نیز نسخه‌ای جداگانه بپیچد ولی از آنجا که تعداد مولفه‌های مرتبط با هر موضوعی، بسیار متعدد و متنوع هستند، امکان تدوین یک برنامه جامع وجود نخواهد داشت. به این نکته نیز باید اشاره نمود که حتی اگر مداخله، ضروری و لازم باشد، مداخله نبایستی از جنس دستوری باشد بلکه نوع مداخله، بایستی، از دستوری به تشویقی و طراحی سازوکارهای جانبی تحول یابد.

به هر روی، درک این موضوع مهم است که آنچه سیاست‌گذاری آن را قاچاق می‌داند، ممکن است سبک زندگی مردم یک منطقه مرزی در چندین قرن بوده باشد و بنابراین، امکان مبارزه با قاچاق به این شکل که در کشور پدید آمده، ممکن نیست. ملوانان صاحب ته‌لنجی در بنادر، راننده‌های تیزرو (به اصطلاح عامیانه همان شوتی)، کوله‌بر و سایر شاغلین ذیل قانون مبارزه با قاچاق، بیش از آنکه قاچاقچی به حساب بیایند، افرادی هستند که صرفا پیگیر یک سبک زندگی محلی و بومی بوده‌اند. البته مشخص است که سیاست‌گذار در این سال‌ها، این موضوع را درک کرده و در بحث کالای ملوانی یا کوله‌بری و غیره ورود نموده تا با پرهیز از نفی مطلق این موضوعات، آنها را به رسمیت بشناسد.

برای تبیین بهتر موضوعی که در بالا اشاره شد، ذکر یک خاطره ضرورت دارد. چند سال پیش که استان بوشهر در حال تدوین سند اقتصاد دانش‌بنیان بود، برای درک بهتر وضعیت شوتی‌ها، چندین بار با ایشان مصاحبه‌های عمیق انجام شد. در یکی از این موارد، از راننده پرسیده شد که چه کاری برای شما انجام شود تا شرایط کار شما بهبود یابد؟ پاسخ داد که همین وضعیت مناسب است. پرسیده شد که درواقع چه کاری برای شما انجام شود تا از خطرات کار شما کاسته شود؟ پاسخ داد که هیچ کاری نیاز نیست. پرسیده شد که چرا؟ پاسخ داد که اگر خطرات کار کاسته شود، کامیون‌ها و انواع شرکت‌های پخش نیز در این مسیر حاضر می‌شوند و درآمد ما کم می‌شود. آن راننده با زبانی متفاوت، به ما می‌گفت که بدانید که عامل همه این گرانی‌ها، خود شما هستید که با وضع قواعد سختگیرانه، مخاطره کارها را افزایش می‌دهید و این یعنی افزایش هزینه‌ها و بالا رفتن قیمت کالاها؛ وگرنه سیاست‌گذار با وضع یک سری قواعد، نمی‌تواند در مقابل سبک زندگی و شیوه امرار معاش مردم که قرن‌ها قدمت دارد، مقابله کند.

همه اینها در حالی است که هنگامی که سبکی از امرار معاش پدید آید، قطعا الگوی مشخصی از رفع نیاز مردم شکل خواهد گرفت و این الگو به راحتی، زایل شدنی نیست چراکه برای آن تقاضا وجود دارد و ناراحتی بیشتر آن است که برخی از افراد، از این محدودیت‌های اعمال شده استفاده کرده و به صورت سازماندهی‌شده، از این قوانین سود خواهند برد و کمترین زمینه‌ای برای فساد، باعث خواهد شد که همان مبادلات مرزی صورت پذیرد ولی منافع آن به عده‌ای خاص برسد. سیاست‌گذار بایستی نسبت به همه این موضوعات هوشیار بوده و اقتضائات تاریخی، جامعه‌شناختی و نهادی آنچه که جرم‌انگاری می‌کند را بداند و ندانستن این موارد، باعث پدید آمدن فساد، رانت، تورم و بیکاری خواهد بود.

با طرح موارد پیش‌گفته، آنچه ضروری به نظر می‌رسد، آن است که برای تدوین قوانین در حوزه مبارزه با قاچاق کالا و ارز، بیش از آنکه نیاز به آرایش نهادها و قوانین باشد، ضرورت دارد تا اقدام به پیرایش نهادها و قوانین نماییم. وقتی که قانون مبارزه با قاچاق، بزرگ و بزرگ‌تر شود یعنی مبارزه با قاچاق، سخت و سخت‌تر شده است. آنچه باعث نظم‌دهی به ساختار اقتصاد کشور و مناسبات تولیدمحور خواهد شد، تدوین قوانین سختگیرانه برای مبارزه با سبک زندگی مردم محلی و بومی مرزنشین نیست، بلکه در نظر گرفتن ترتیبات نهادی محلی و بومی و همچنین اراده برای مقابله با فساد در سطوح اجرایی و اداری کشور است.

آنچه ضروری به نظر می‌رسد، آن است که برای تدوین قوانین در حوزه مبارزه با قاچاق کالا و ارز، بیش از آنکه نیاز به آرایش نهادها و قوانین باشد، ضرورت دارد تا اقدام به پیرایش نهادها و قوانین نماییم. وقتی که قانون مبارزه با قاچاق، بزرگ و بزرگ‌تر شود یعنی مبارزه با قاچاق، سخت و سخت‌تر شده است

عقلانیتی که هرگز نهادینه نشد

ریشه بحران‌های امروز ایران چیست و چه راهکارهایی برای عبور از آن‌ها وجود دارد؟

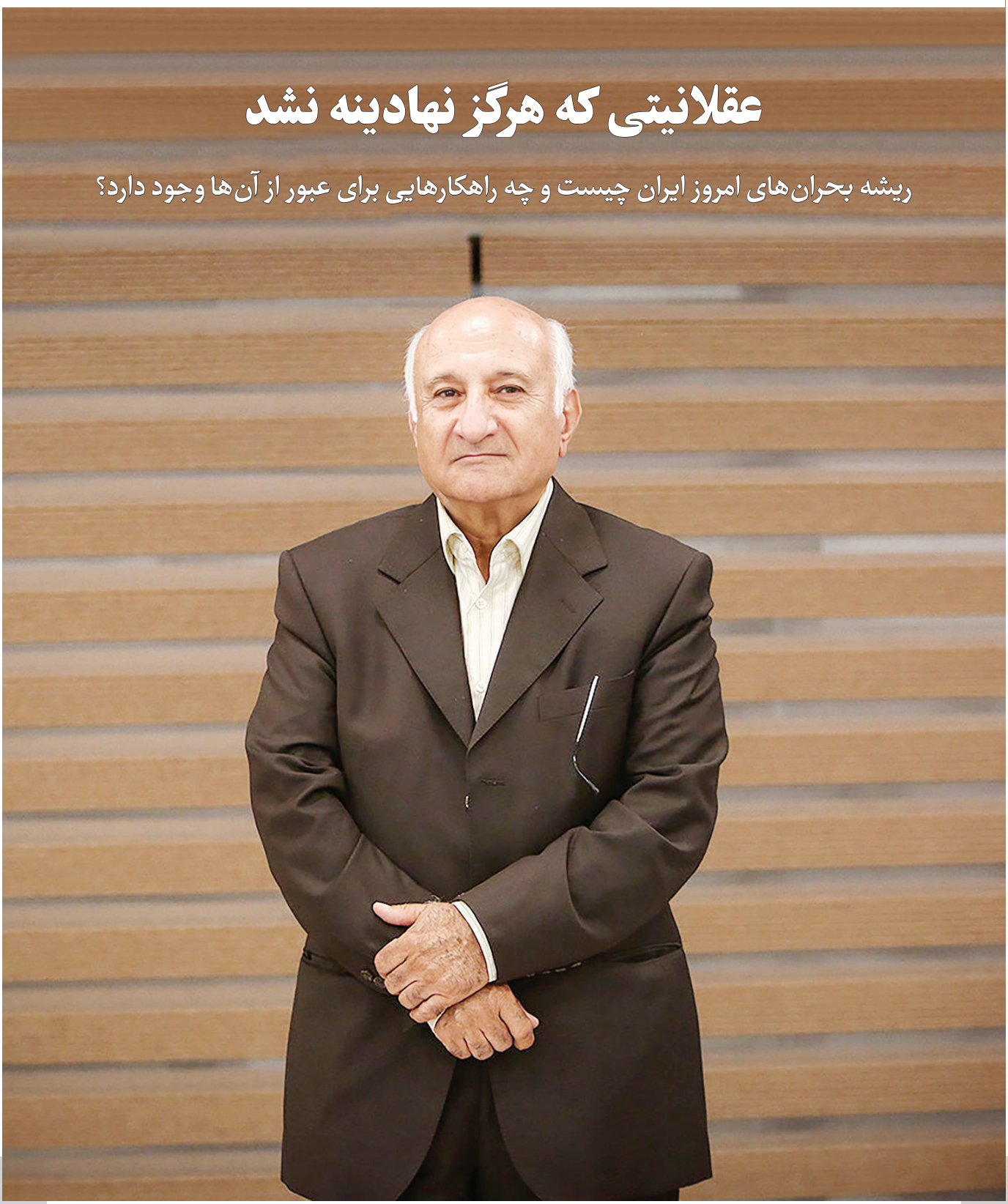

محمد طبیبیان، اقتصاددان

محمد طبیبیان

اقتصاددان، دانش‌آموخته دکتری دانشگاه دوک آمریکا
استاد مدعو سابق دانشگاه استنفورد

از غزالی تا امروز؛ چگونه عقلانیت در ایران به حاشیه رانده شد؟

ایران امروز گرفتار بحرانی چندوجهی است: در اقتصاد با تورم و رکود مزمن، در سیاست با فقدان اجماع ملی، و در اجتماع با کاهش اعتماد و مشارکت عمومی و تضعیف نهادهای بنیادین مانند خانواده، در دیپلماسی با تحریم همه‌جانبه. اما این بحران‌ها ریشه در جایی عمیق‌تر از سیاست‌های روزمره دارند. در یک مرور تاریخی، تقابل دو جهان‌بینی تاریخی -منقول و معقول- را می‌توان کلید فهم بخشی از عقب‌ماندگی ایران دانست؛ تقابلی که از دوران غزالی آغاز شد و تا روزگار ما، و مشخصاً در چهره ناکام روشنفکری ایرانی تداوم یافته است

به‌باور نگارنده، ریشه بسیاری از مسائل کنونی را باید در نقاط ضعف و تقابل دو «سنت معرفتی» جست‌وجو کرد:

- **سنتِ معقول:** تکیه بر عقل، روش علمی، تجربه بشری، سنجش و آزمون‌پذیری؛
- **سنتِ منقول:** تکیه بر روایت‌ها، متون کهن و بازگوییِ گذشته.

در تاریخ درازآهنگ ایران و جهان اسلام، این دو سنت همواره در کشاکش بوده‌اند؛ و هر جا منقول بر معقول تفوق یافته، عقلانیتِ نقاد و سیاست‌گذاریِ مبتنی بر علم به حاشیه رانده شده است. سنت معقول نیز در کشورما از نقاط ضعف اساسی بر خوردار بوده و نتوانسته در ساختن نهادهای معرفتی لازم و آموزش علم و تربیت عمومی در این شیوه توفیق کافی کسب کند. صورت‌بندی امروزینِ بحران‌ها، بیش از آن‌که صرفاً محصول خطاهای مقطعی باشد، بازتاب همین مسیر تاریخی طولانی مدت و در واقع نتیجه یک بحران معرفتی و مسیر تمدنی تاریخی است. در متن پیش رو این دیدگاه مورد کنکاش قرار خواهد گرفت.

بخش اول

۱-۱-مقدمه

ایران امروز در وضعیتی قرار دارد که می‌توان آن را با عبارت «بحران چندبعدی» توصیف کـرد؛ بحرانی که در عرصه اقتصاد با تورم و رکود، تحریم خارجی و ناترازی‌های مختلف، در عرصه سیاست با فقدان اجماع ملی پیرامون راه حل و برون‌رفت از بحران، و در عرصه اجتماعی با کاهش مشارکت و سرمایه اجتماعی و بی‌اعتمادی گسترده جلوه‌گر می‌شود. در چنین فضایی، پرسش اصلی این است که ریشه این بحران‌ها را در کجا بایستی جست‌وجو کرد؛ در سیاست‌های چند دهه اخیر یا در لایه‌های عمیق‌تر فرهنگ و تاریخ ما؟ ریشه بسیاری از مسائل کنونی را می‌توان در مقابله دو جهان‌بینی یا دو سیستم معرفتی جست‌وجو کرد. به طور خلاصه مقابله «منقول»، یعنی سیستم معرفتی مبتنی بر روایت و حدیث و نقل از گذشته با سیستم معرفتی «معقول»، آنچه مبتنی بر عقل، علم، دانش بشری و تجربه است. کنار زدن عقلانیت و جایگزینی آن با «منقول» روندی است که نه‌تنها به دوران معاصر محدود نیست، بلکه در تاریخ طولانی ایران و جهان اسلام سابقه دارد. در این گزارش تلاش می‌شـود تـا توضیحی پیرامون این تصادم دو سیستم معرفتی ارائه گردد.

۱-۲- جدال تاریخی منقول، آنچه در گذشته گفته شده و از آن نقل می‌شود با عقلانیت یا معقول

می‌توان شـواهدی ارائه کرد بر این که یک مشـکل بنیادین جامعه ایران در این است که آنچـه عقلانیت جدید گفته می‌شـود، شامل علوم جدید از جمله اقتصاد، مدیریت، دیپلماسـی و حقوق، در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جایگاه بارز و پایداری ندارد. در حالی‌که در جهان مدرن، علم و تجربه ابزار تصمیم‌گیری و اداره امور است، در ایران اغلب جهان‌بینی ناشی از روایت‌ها و منقول تعیین‌کننده بوده‌اند. در توضیح این مسأله به دو سنت معرفتی می‌توان اشاره کرد: نخست سنت معقول که مبتنی بر عقل، روش علمی و تجربه است. در این سنت، شک و پرسشگری فضیلت محسوب می‌شود و در حیطه امور بشری هیچ حقیقتی مطلق و غیرقابل تغییر نیست. علم در این معنا همواره موقت، قابل ابطال و در حال بازنگری شدن است. دوم، سنت منقول که مبتنی بر روایت‌ها و متون تاریخی و دینی است. در اینجا، مرجعیت با روایت گذشته است و جایی برای شک و پرسشگری باقی نمی‌ماند. در این حیطه، دانش امری قطعی و غیرقابل تغییر تلقی می‌شود. در جوامع مختلف این دو سنت در طول تاریخ همواره در کشاکش بوده‌اند. آنچه در جهان اسلام و ایران نیز رخ داده غلبه سنت منقول بر معقول در اکثر ادوار و خصوصاً در ایران در دوره بعد از انقلاب بوده است.

این روند نه یک اتفاق مقطعی، بلکه نتیجه یک مسـیر تاریخی طولانی اسـت که از قرون گذشـته آغاز شده و در دوران معاصر تکوین یافته است. در مقطع تاریخی انقلاب ۱۳۵۷ «منقول»، تفکر مبتنی بر روایت و حدیث با توفق معممین حوزوی و حمایت عموم و بسـیاری روشنفکران پیروز شد و «معقول» به شکست آمد. اما منقول عملاً کمتر راه حلی برای مشـکلات امروزی جامعه در دست داشت و این امر به ناکامی‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و همچنین ناکامی برای خودِ جهان‌بینی و شیوه مبتنی بر منقول نیز منجر شد.

بر اساس روش علمی، یا معقول یعنی جهان‌بینی متکی بر عقلانیت مدرن، در حیطه و میدان خاص علوم هیچ اصل مقدسی وجود ندارد. علم جدید بر مبنای فرضیه و تجربه بنا شده و هر نظریه‌ای باید همواره آماده آزمون و ابطال باشد. این ویژگی، تفاوت بنیادین علم با روایت‌های منقول است. در علوم انسانی و اجتماعی نیز همین قاعده برقرار است. اقتصاد، جامعه‌شناسی یا علوم سیاسـی همگی باید بر مبنای تئوری، مشاهده، تحلیل داده و نقـادی و آزمون‌پذیری قرار گیرند. اما در ایران، اغلب تصمیم‌های کلان اقتصادی یا سیاسی نه بر پایه این اصول، بلکه بر اساس برداشت‌های سنتی و منقول اتخاذ می‌شوند. نمونه‌هایی که می‌توان برشمرد، از سیاست‌های اقتصادی گرفته تا تصمیم‌های دیپلماتیک را شامل می‌شود؛ تصمیم‌هایی که اگر بر اساس محاسبات علمی و عقلانی اتخاذ می‌شدند، می‌توانستند شرایطی متفاوت برای کشور رقم بزنند.

در بازخوانی وقایع معاصر، می‌توان به عنوان یک نمونه به دوران پس از انقلاب اسلامی اشاره کرد؛ دوره‌ای که در آن پروژه «انقلاب فرهنگی» آغاز شد. یکی از اهداف اصلی آن، «اسلامی‌سـازی علوم» بود. این پروژه در عمل به معنای به حاشیه راندن علوم مدرن و برجسته کردن سـنت منقول و ایجاد علوم اسلامی بود. برخی اعتقاد داشتند فیزیک و ریاضی نیز بایستی اسلامی شود اقتصاد که جای خود دارد. به‌جای تقویت روش علمی و پژوهش مبتنی بر روش مدرن، گرایشی به بازنویسی علوم بر اساس روایت‌های دینی شکل گرفت. یا در دوره کرونا و مرگ و میر مردم، کسانی کتاب‌های پزشکی را آتش می‌زدند و به دنبال یافتن طب اسلامی بودند... این روش‌ها هم در تأمین اهداف خود ناکام بود.

۱-۳- نقش تاریخـی محمد غزالی و افول شـیوه عقلانیت و علم در ایـران و جهان اسلام، نقش‌آفرینی غزالی آغاز بحث است نه پایان آن

برای توضیح ریشه‌های تاریخی جدال منقول با معقول، به یکی از چهره‌های برجسته تاریخ اندیشه اسلامی، یعنی ابوحامد محمد غزالی توجه می‌کنیم. غزالی نقطه عطفی در تاریخ فکری جهان اسلام بود؛ نقطه‌ای که مسـیر عقلانیت و فلسـفه را به حاشیه راند و راه را برای غلبه روایت‌هـا و متون منقول هموار



غزالی نقطه عطفی در تاریخ فکری جهان اسلام بود؛ نقطه‌ای که مسیر عقلانیت و فلسفه را به حاشیه راند و راه را برای غلبه روایت‌ها و متون منقول هموار ساخت

وقتی سنت عقلانی و فلسفی سرکوب شد، امکان رشد علم و تکنولوژی نیز محدود شد. درحالی که علم مدرن در اروپا بر شانه‌های فلسفه عقل‌گرا بنا شد. رنه دکارت، فرانسیس بیکن و بعدتر ایمانوئل کانت، همگی در فضایی رشد کردند که عقل و شک علمی ارزشمند تلقی می‌شد.

ســـاخت. محمد غزالی در قرن پنجم و ششم هجری قمری (یازدهم میلادی) زیست. او از بزرگ‌ترین فقیهان و نظریه پردازان جهان اسلام و مبلغ فقه شافعی بود و به دلیل نفوذ عمیق فکری‌اش لقب «حجّةالاسلام» گرفت. او توسط نظام‌الملک وزیر ملک شاه به تدریس در نظامیه بغداد دعوت‌شد. آثار فراوان او در حوزه‌های مختلف فقه، کلام، اخلاق و عرفان هنوز هم در جهان اسلام مورد توجه است. اما در کنار همه این وجوه، غزالی جایگاهی ویژه در سرنوشت فلسفه در جهان اسلام دارد؛ چرا که در یکی از مهم‌ترین آثار خود یعنی کتاب «تَهافُت‌الفلاسفه» (آشفته‌گویی فیلسوفان)، به‌شدت به فیلسوفان از جمله ارسطو حمله کرد. او فیلسوفانی چون فارابی و ابن‌سینا را در برخی مواضع به کفر و الحاد متهم کرد و استدلال‌های فلسفی آنان را ناقض ایمان دانست.

غزالی با مطالعه آثار ارسطو بیست مورد را بر می‌شمرد که آراء ارسطو مغایر دین اسلام و فقه شافعی است. این خود کار غیر قابل توجیهی است که مطالب سیصد سال قبل از میلاد را با فقه هزار سال بعد مقایسه کنند. اما این کار را کرد. از بین این بیست مورد که از آراء ارسطو استخراج کرد، بر سه مورد انگشت گذارد که از نظر او غیر قابل گذشت بود. یکی ایده قدیم بودن عالم، یعنی این تصور که عالم همیشه وجود داشته و زمان خلق شدن برای آن قابل تشـــخیص نیست. دیگری این که خداوند جهان را بر اساس قوانینی خلق کرده و امور جهان به آن قوانین سپرده شده و خداوند در جزییات ورود نمی‌کند. سوم این که معاد جسمانی ممکن نیست. با توجه به این که این نکات توسط فارابی و ابو علی سینا نیز پذیرفته شده بود، بر اساس همین سه مورد غزالی، رأی به ارتداد فارابی و ابن سینا داد

با این که غزالی قبول داشت از بین بخش‌های فلسفه؛ ریاضی و منطق فی‌النفسه صحیح و بدون ایراد اســـت، طبیعیات نیز که به مطالبی مانند نجوم می‌پردازد قابل ایراد چندی نیست اما بخش مربوط به ماوراءالطبیعه دارای ایراد اساسی است. که به موارد آن در بالا اشاره شد. با وجود این، تمام فلسفه، شامل ریاضی، منطق و طبیعیات را منتفی و خلاف آموزش شرعی تلقی کرد و مطرود دانست.

بعد از این که لوح ذهن‌ها را از روش مبتنی بر پرسش، نقادی و چالش یعنی روش عقلی شست، این پرســـش را مطرح کرد که جای آن چه می‌توان قرارداد؟ به عنوان جایگزین نیز کتاب «قواعدالعقائد» (کتاب دوم از مجموعه احیاء علوم الدین) را مطرح کرد. در این کتاب اصل اســـتدلال و جدل و طرح پرسش را تضعیف کننده باور دینی مردم می‌داند. نظامیه بغداد نیز که توسط نظام‌الملک ایجاد شد، و غزالی در آنجا تدریس می‌کرد، مرکز اشاعه این شیوه و جهان‌بینی بود. این مرکز وظیه تشریح و آموزش و ترویج فقه شافعی را بعهده داشـــت. سفارش غزالی تلقین و تکرار دائمی مطالب دینی به خصوص اصول و جمع‌بندی‌های فقه شافعی بود.

به صورت گذرا سعدی شیوه کار در نظامیه را بیان کرده است:

- مرا در نظامیه ادرار بود (یعنی دریافت مستمری) / شب و روز تلقین و تکرار بود
- مَر استاد را گفتم ای پر خرد/ فلان یار بر من حسد می‌برد
- چو من داد معنی دهم در حدیث/ برآید بهم اندرون خبیث
- کار در نظامیه تلقین و تکرار و موضوع فراگیری نیز حدیث یعنی منقول بوده است.

کتاب «تهافت‌الفلاســـفه» اثری اســـت که پیامدهای آن فراتر از یک جدل علمی صرف بود. این اثـــر در واقع نوعی اعلام مخالفت با عقلانیت فلسفی محســـوب می‌شد. غزالی در این کتاب نه‌تنها فلســـفه را در تعارض با ایمان معرفی کرد، بلکه تلاش کرد فلسفه و اندیشیدن مستقل را از جامعه اسلامی بیرون براند.

ابونصر فارابی و ابوعلی ســـینا که توسط غزالی تکفیر شـــدند در زمان غزالی در قید حیات نبودند. اما عمر خیام هم‌عصر او بود و از جوّی که غزالی در نظامیه بغداد و جامعه آن زمان تحت حمایت سیاسی خواجه نظام‌الملک ایجاد کرده بود بســـیار بیم‌ناک بود. چه این که هرکسی را فلسفی می‌خواندند مترادف با تکفیر و قرار گرفتن در شرایطی خطرناک بود. دو رباعی زیر گویای احوال دانشمند بزرگ ایران، عمر خیام، است که اقرار می‌کند بیم‌ناک است که اورا فلسفی بخوانند، و نگران است که آنچه را از راه خرد کســـب کرده و دریافته بیان کند و متأسف است که باید خورشید دانش را در گل پنهان کند و اَســـرار زمانه را که از راه خرد فهمیده نمی‌تواند به مشارکت بگذارد:

دشمن به غلط گفت که من فلسفیم/ ایزد داند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم‌آشیان آمده‌ام/ آخر کم از آنم که بدانم که کی‌ام

خورشید به گِل نهفت می‌نتوانم/ و اسرار زمانه گفت می‌نتوانم
از بحر تفکرم برآورد خِرد/ دُری که ز بیم، سُفت می‌نتوانم

بســـیاری از متفکران پس از او جرأت ورود به حوزه فلســـفه را نداشتند یا آن را تنها در چارچوبی محدود و تابع روایت‌های دینی ادامه دادند. نتیجه آن شد که سنت فلسفی که در جهان اسلام با چهره‌هایی چون فارابی، ابن‌ســـینا شکوفا شده بود، به تدریج افول کرد. بعد از خیام هیچ دانشمند قابل ملاحظه‌ای در ایران ظاهر نشد و چراغ خرد خاموش ماند برای نهصد سال.

۱-۴- پاسخ ابن رشد و تلاش برای برافروختن مشعل خرد در غرب جهان اسلام

کسی که در غرب جهان اسلام یعنی آندلس جواب غزالی را با تألیف کتاب «تهافت‌التهافت» (آشفته‌گویی کتاب آشفته‌گویی) داد ابن رشد است. او نشان داد که خرد و ایمان در کنار هم می‌توانند به حیات خود ادامه داده و مکمل یکدیگر باشند. اما کتاب ابن رشد در جهان اسلام توجه چندانی جلب نکرد لیکن مشعلی شد برای بر افروختن چراغ عقلانیت در اروپا. بسیاری از فلاسفه اروپا از جمله چهره تأثیر گذاری مانند توماس اکیناس قدیس، البرتوس مگنوس (این دو از اندیشمندان قرون وسطی بودند که سعی کردند آموزه‌های فلسفی را با تعالیم مسیحی بیامیزند)، راجر بیکن، و نیکولتا ورنیا (دو نفر اخیر از اندشمندان تأثیرگذار دوره رنسانس بودند و شیوه استدلال و روش عقلی را از کتاب ابن رشد آموخته بودند) نمونه متعددی از این دست از ابن رشد درس گرفتند.

اثر غزالی تنها محدود به حوزه فلسفه نبود؛ بلکه پیامدهای تمدنی داشت. وقتی سنت عقلانی و فلسفی سرکوب شد، امکان رشد علم و تکنولوژی نیز محدود شد. درحالی که علم مدرن در اروپا بر شانه‌های فلسفه عقل‌گرا بنا شد. رنه دکارت، فرانسیس بیکن و بعدتر ایمانوئل کانت، همگی در فضایی رشد کردند که عقل و شک علمی ارزشمند تلقی می‌شد. اما در جهان اسلام، با غلبه نگاه غزالی، نه‌تنها فلسفه، بلکه علوم طبیعی و تجربی نیز در حاشیه‌ماندند.

نظام‌الملـــک به دو دلیل نظامیه بغداد را ایجاد کرد. یک دلیل سیاســـی بود. در مصر حکومت فاطمیون که شـــیعه شش امامی بودند، یک سازمان مبتنی بر خرد و انصاف ایجاد کرده بودند (مراجعه شود به سفرنامه ناصر خســـرو). افکار این حکومت به سراسر جهان اسلام سرایت کرده بود و خلیفه بنی عباس و سلطان سلجوقی نگران این رقابت بودند (ازجمله نهضت اسماعیلیه به رهبری حسن صباح، که تحت تأثیر فاطمیون مصر بودند، تهدید جدی تلقی می‌شد). دوم رواج اندیشـــه فلســـفی یونان و طرح پرسش در مـــواردی که اینان در چارچـــوب باور دینی قطعی و غیر قابل چالش می‌دانســـتند. به همین دلیـــل نیز نظام‌الملـــک غزالی را در نظامیه مأمور مبارزه با اندیشه‌ورزی آزاد کرد



افلاطون

زیرا این شیوه‌ها را موجب سست شدن باور و ایمان مردم می‌پنداشتند. یک نتیجه کار او تألیف کتاب تهافت‌الفلاسفه بود، که گفته شد.

نکته قابل مطالعه تاریخی این که چرا روحانیت شیعه دوازده امامی ایران از عهد صفویه بجای توجه به آموزه‌های فاطمیون، که علی‌الاصول شـــیعه بودند، شیوه‌های مشابه آنچه در کتاب قواعدالعقائد، و در سنت فقه شافعی بود، را در جهان‌بینی خود جایگیر کردند؟

دوره صفویه (قرن دهم هجری) نقطه عطفی در تاریخ ایران به‌شمار می‌آید. پیش از آن، تشیع گرچه در ایران حضور داشت، اما به‌صورت پراکنده و غیرسازمان‌یافته بود. با روی کار آمدن صفویان، تشیع به‌عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد و ساختارهای تازه‌ای برای اداره امور دینی شکل گرفت این اتفاق زمینه‌ساز سازمان‌یافتگی روحانیت شیعه شد. دولت صفوی برای تثبیت قدرت خود به علمای دینی نیاز داشـــت و در نتیجه، جایگاه آنان در جامعه تقویت شد. به‌مرور، روحانیت به نهادی منسجم با سلسله‌مراتب مشخص تبدیل شد؛ نهادی که نفوذش تنها به امور دینی محدود نبود و در سیاســـت، آموزش و حتی اقتصاد نیز نقش‌آفرینی کرد.

سازمان‌یافتگی روحانیت نه‌تنها یک تحول نهادی، بلکه یک تحول فرهنگی نیز بود. با تثبیت جایگاه روحانیت، سنت روش‌شناسی منقول بیش از پیش تقویت شد. علوم دینی و حوزوی که بر اساس تفسیر و منقول بنا شده بودند، به جریان غالب در عرصه فکری کشور بدل شدند. در مقابل، علوم عقلی و تجربی یا در حاشیه ماندند یا صرفاً در چارچوبی محدود و تابع روایت‌های دینی رشد کردند. این وضعیت سبب شد که پرسشگری علمی و عقلانی در جامعه ایرانی به‌طور مواثر نهادینه نشود.

۱-۵- شکست روشنفکری ایرانی؛ از مشروطه تا انقلاب اسلامی

پدیده‌ای دیگری که در وضعیت فعلی کشور اثرگذار بوده است، روشنفکری ایرانی است. روشنفکران در ایران، با وجود تلاش‌های فراوان و نقش‌آفرینی در بزنگاه‌های تاریخی، هرگز نتوانستند پروژه‌ای پایدار و مؤثر برای نهادینه کردن عقلانیت و علم در جامعه ایجاد کنند. این شکست، یکی از دلایل اصلی تداوم وضعیت بحرانی ایران است.

روشنفکری ایرانی عملاً با انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ خورشیدی) وارد عرصه عمومی شد. نسلی از متفکران و فعالان اجتماعی در آن دوره کوشیدند تا با الگو گرفتن از اروپا، مفاهیم نوینی چون قانون، آزادی، برابری، توسعه و رفاه را به جامعه ایران بیاورند. این نسل با همه تلاش‌هایش، دچار چند مشکل اساسی بود؛ نخست، بسیاری از روشنفکران مشروطه‌خواه به‌طور کامل با فلسفه سیاسی مدرن آشنا نبودند. آن‌ها مفاهیم را بیشتر از طریق ترجمه و نقل‌قول دریافت کرده بودند تا از راه مطالعه، پژوهش و درک عمیق. دوم، برخلاف اروپا که روشنفکران بر یک بستر نهادی شامل دانشگاه‌ها، انجمن‌های علمی، چاپخانه‌ها و مطبوعات آزاد رشد کردند، در ایران این زیرساخت‌ها ضعیف بود و مانع از نهادینه شدن جریان فکری نو شد. سوم، روحانیت و نیروهای سنتی با نفوذ گسترده خود میدان گفتمان اجتماعی را در کنترل داشتند. نتیجه این شد که هرچند انقلاب مشروطه دستاوردهایی چون قانون اساسی و مجلس شورای ملی به ارمغان آورد، اما در سطح فرهنگ عمومی نتوانست سنت معقول، یعنی جهان‌بینی خردگرا، را لااقل در کنار سنت منقول، یعنی جهان‌بینی مبتنی بر روایت، قرار دهد.

پس از مشروطه، موج تازه‌ای از روشنفکری در ایران پدید آمد. دانشـــگاه تهران تأسیس شـــد، مطبوعـــات رونق گرفت و نســـلی از تحصیل‌کردگان به اروپا رفتند و با اندیشه‌های نوین آشنا شدند. این نسل نیز با مشکلاتی مشابه مواجه بود. بســـیاری از روشنفکران دهه‌هـــای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ به جای تمرکز بر عقلانیت و علم، درگیر ایدئولوژی‌های سیاسی شدند. مارکسیســـم، ناسیونالیسم و اسلام سیاسی هرکدام بخشی از این نسل را به خود مشغول کردند. این گرایش‌های ایدئولوژیک به‌جای تقویت عقلانیت علمی، جامعه را بیشتر به سمت جدال‌های سیاسی و شعاری سوق داد. در نتیجه، پروژه روشنفکری باز هم نتوانست به تحول پایدار منجر شود.

در دوره پهلوی ایران در مسیر مدرنیزاسیون شتاب گرفت و هم‌زمان شکاف میان دولت و جامعه عمیق‌تر شـــد. در این فضا، روشنفکران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بیش از پیش به ایدئولوژی‌های انقلابی گرایش پیدا کردند. شـــخصیت‌هایی چون جلال آل‌احمد، علی شریعتی و دیگران، در حالی که نقدهای تندی بر غرب‌زدگی و استبداد داخلی داشتند، اما به‌جای دفاع از عقلانیت و علم، بیش‌تر به سمت نوعی بازسازی سنت در قالبی ایدئولوژیک رفتند. برای مثال در سال‌های اول انقلاب، پس از بازدید از یک نمایشگاه علم و تکنولوژی در خارج از کشـــور یک فیلسوف مشـــهور داخلی این ابیات از مولوی را به عنوان دریافت خویش مطرح کرد:

این همه علم بنای آخورست/ که عماد بود گاو و اشتر است
بهر استبقای حیوان چند روز/ نام آن کردند این گیجان رموز

یعنی پیشرفت علم و تکنولوژی مانند تدارک آخور برای تغذیه و تداوم حیات حیوانات است. بازگشت به سنت و فرار از شیوه مرسوم عقلانیت، توسط برخی روشنفکران به‌عنوان یک برنامه حرفه‌ای پیگیری می‌شد.

این جریان‌ها عملاً به تضعیف بیشتر عقلانیت منجر شدند. زیرا به‌جای تأکید بر روش علمی و تجربه، نوعی بازگشت به روایت‌های تاریخی و دینی را ترویج کردند؛ بازگشتی که نهایتاً در انقلاب ۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

انقلاب ۱۳۵۷ نقطه شکست قطعی روشنفکری ایرانی بود. آن گروه روشنفکران دینی نیز که می‌کوشیدند سنت را با مدرنیته آشتی دهند، عملاً به قدرت‌یابی روحانیت کمک کردند. روشـــنفکران سکولار و ملی‌گرا نیز نتوانســـتند یک پارادایم فکری منسجم و نیز برنامه‌ای برای اداره کشور ارائه دهند. در نتیجه، سنت منقول بار دیگر بر شیوه مبتنی بر عقلانیت غلبه کرد و پروژه روشنفکری به حاشیه رانده شد. بسیاری از روشنفکران یا به تبعید رفتند، یا سکوت کردند، یا در ساختار جدید جذب شدند.

چند دلیل اساســـی را برای شکست روشـــنفکری ایرانی می‌توان بر شمرد: نخست، روشـــنفکران بیشتر چپ‌گرا و سطحی و شعارزده بودند. کمتر افرادی یافت می‌شدند که آثار توماس هابز، ژان‌ژاک روسو، جان لاک، مونتسکیو، کانت، آدام اسمیت، مارکس، بنتام و دیگران را خوانده باشـــند. دوم، فرهنگ منقول بر نظام آموزش جدید نیز مسلط بود و فاصله روشنفکران با توده مردم زیاد و در نتیجه ایده‌های آنان (اگر ایده منسجم و پارادایم مشخصی می‌داشتند) نمی‌توانست به فرهنگ عمومی راه پیدا کند. سوم، در هر مرحله‌ای، جریان سنتی توانست با نفوذ اجتماعی و فرهنگی خود، روشنفکران را به حاشیه براند. و در آخر، تمرکز بر ایدئولوژی‌های سیاسی مبتنی بر منقول (چه ایدئولوژی‌های کهن و چه ایدئولوژی‌های جدید) امکان میدان داری عقلانیت و شیوه‌های مبتنی بر خِرد را محدود کرد.

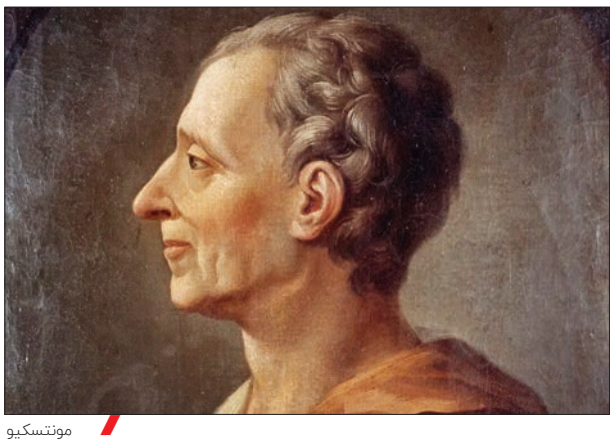
مونتسکیو

۱-۶- عقب‌ماندن از سه واقعه بزرگ تجدد

اروپای مدرن و غرب از دلِ ســـه دگرگونی عظیم برآمد:

- **رنســـانس:** بازگشـــت بـــه انســـان‌محوری و احیای عقلانیت یونانی-رومـــی (که بخش بزرگی از آن را از مســـیر ترجمه‌های اسلامی بازشناخت)، تقویت هنر و اندیشه و رواج چاپ؛
- **عصر روشنگری:** اعتلای عقل نقاد، حقوق فردی و حکومت قانون؛
- **انقلاب صنعتـــی:** پیوند علم و فناوری با تولید، شکل‌گیری طبقه متوسط و گسترش آموزش عمومی.

در درجه اول لازم است تعارض فعلی بین منقول سنتی و معقول مدرن به مکمل تبدیل شود. پرسش این است که اگر قرار باشد تعارض فعلی به مکمل بودن تبدیل شود چه تدارک سازمانی برای این کار لازم است؟

در جهان اسلام، و ایران، از جمله به‌واسطه غلبه منقول و ضعف نهادهای علمی، این امواج به نهاد اجتماعی-سیاسی تبدیل نشد. فاصله تمدنی، از همین نقطه دائماً بازتولید گردید.

ایران و جهان اسلام چگونه از تحولات بزرگ تاریخ غرب، یعنی عصر رنسانس، عصر روشنگری و عصر انقلاب صنعتی عقب ماندند؟ درک این پرسش برای فهم وضعیت امروز ایران ضروری است؛ زیرا این سه تحول بنیادین مسیر تمدن غرب را به سوی پیشرفت علمی، اقتصادی و سیاسی و نظامی تغییر دادند، در حالی‌که ایران و جهان اسلام همچنان در دایره سنت منقول باقی ماندند.

رنسانس در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی در اروپا شکل گرفت. این جنبش فرهنگی و هنری، در اصل بازگشتی به عقلانیت و انسان‌محوری بود. متفکران رنسانس کوشیدند تا اندیشه‌های یونان و روم باستان را دوباره زنده کنند و در برابر سلطه فکری کلیسا بایستند. جالب این که اروپاییان از طریق تالیفات جهان اسلام فلسفه یونان را بازشناختند. رنسانس نقطه آغاز شکوفایی اندیشه انسان‌گرائی، علمی و فکری اروپا بود. در این دوره، پرسشگری و آزادی اندیشه ارزشمند شد و هنر، ادبیات و فلسفه رونق گرفت. اختراع چاپ به گسترش دانش کمک کرد و زمینه برای تحولات بعدی آماده شد.

عصر روشنگری در قرن هفدهم و هجدهم اروپا، ادامه رنسانس بود. در این دوره، متفکرانی چون دکارت، امانوئل کانت، لاک، ولتر و روسو بر اهمیت عقل، آزادی فردی و حکومت قانون تأکید کردند. آنان معتقد بودند که نبایستی در حیطه محسوسات و امور انسانی هیچ موضوعی را ورای حیطه نقد عقلانی دانست و انسان باید سرنوشت خود را با دانش و خرد تعیین کند. عصر روشنگری بنیان‌های سیاسی و اجتماعی جدیدی را پدید آورد؛ از جمله شکل‌گیری دموکراسی‌های مدرن، نهادهای به رسمیت شناختن حقوق بشر و نظام‌های حقوقی مبتنی بر قانون. در مقابل، در ایران و جهان اسلام، چنین تحولی رخ نداد. در حالی‌که اروپا با سرعت در مسیر عقلانیت و علم حرکت می‌کرد، ایران همچنان درگیر نزاع‌های سنتی بود. روحانیت، در مقام مرجع اصلی جامعه، سعی نکرد حیطه ایمان را جدا از حیطه علم تعریف کند و برای هردو جایگاهی درخور به رسمیت بشناسد. و تا آنجا که مقدور بود و با مبانی ایمانی در تعارض قرار نمی‌گرفت، از ظرفیت فکری و آموزشی خود به حیطه علوم جدید نیز وارد شود. این تفاوت سرنوشت، فاصله ایران و اروپا را هرچه بیشتر کرد.

انقلاب صنعتی در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی، نقطه عطف دیگری در تاریخ بشر بود. کشورهای اروپایی و سپس آمریکا توانستند با بهره‌گیری از علم و فناوری، قدرت اقتصادی و نظامی بی‌سابقه‌ای به دست آورند. انقلاب صنعتی نه‌تنها اقتصاد، بلکه فرهنگ و سیاست غرب را نیز تغییر داد. شهرها رشد کردند، طبقه متوسط شکل گرفت و آموزش عمومی گسترش یافت. اما ایران، به دلیل فقدان زیرساخت فکری و علمی، از این تحولات بازماند. نهاد روحانیت نیز در طی مسیر تاریخی خود طی این نهصد سال بعد از غزالی، از کنار این سه تحول تاریخی عبور کرد و به آن نیم نگاهی هم نیانداخت.

بخش دوم- چرا ایران در مسیر تاریخی خود فاقد نهاد معرفتی کارساز شد

۲-۱- مقدمه بخش دوم

در بخش اول استدلال شد که یک عامل تداوم مشکلات چندبعدی جامعه ما، مشکل مکرر انتخاب‌های بی‌نتیجه یا دارای نتیجه زیان‌بار است. دلیل عمده این امر را نیز در جهان‌بینی یا معرفت‌شناسی بازیگران اصلی حیطه سیاست و اجتماع می‌توان جست‌وجو کرد. یعنی وجود حوضچه‌هائی از شبکه اندیشه که از آن نمی‌توان راه حل برای مشکلات امروز استخراج نمود. این مشکل را در تجربه ایران در هر دو حوزه منقول و معقول می‌توان ردیابی کرد. با توجه به تقسیم‌بندی دو حوزه مهم جهان‌بینی یا معرفت شناسی تحت عنوان «منقول» و «معقول» استدلال شد که از یک طرف حوزه منقول به حیطه‌هایی وارد شده که در آن‌ها برای چاره‌سازی کارآمد نیست. این حیطه به نحو بارزی تحت نفوذ فکری امام محمد غزالی از قرن ششم هجری حساب خود را از مقوله عقلانی، فلسفه، نقادی، تشکیک و گفتمان علمی جدا کرد و حتی اگر بعضاً این شیوه‌ها را پذیرفت خارج از حیطه منقول موجه و مشروع ندانست. گرچه بارِ همه مشکلات معرفت‌شناسی تاریخی را نباید به دوش غزالی قرار داد اما اندیشه او را می‌توان یک شاخص برای بحران تمدنی که نهصد سال تداوم داشته معرفی کرد و در اطراف نقش تاریخی او بحث را پی گرفت. به این معنی که می‌توان نقد نقش غزالی را از سطح تاریخی یا اعتقادی، به سطح معرفت‌شناسی و تمدنی تغییر داد. این حیطه معرفت‌شناسی دامنه نفوذ و فعالیت بخش سنتی جامعه است که روحانیت سیاسی از آن ریشه گرفته.

از طرف دیگر حوزه معقول نیز که بایستی بر دوش روشنفکری ایرانی می‌بود حامل‌ها و حامی کارآمد و کارسازی نداشته است. این امر نیز در شکست‌های مکرر روشنفکری ایرانی خود را نشان داده است. روشنفکری ایرانی، از زمان مشروط تا کنون، بعضاً خود را به عنوان سرسخت‌ترین مبارز با خردورزی مدرن نیز معرفی کرده و با این لباس در صحنه ظاهر شده است (به عنوان دلیل این امر به آثار شریعتی، و آل‌احمد، فردید و بسیاری از اندیشه پردازان بعد از انقلاب و نسخه پردازی سازمان‌های کمونیستی و چپ‌گرا توجه کنیم). مرور آثار روشنفکری ایران در سال‌های بعد از انقلاب مشروطه نشان می‌دهد هر چه بیشتر تحت تأثیر افکار و شیوه‌های افراطی راست و چپ قرار گرفته بیشتر نیز شبیه شیوه منقول بوده تا معقول. به‌زبان ساده کشور ما از نظر تاریخی فاقد یک زیرساخت معرفتی خردگرای مواثر و بادوام بوده است.

۲-۲- نقشه راه سیاستی

در درجه اول لازم است تعارض فعلی بین منقول سنتی و معقول مدرن به مکمل تبدیل شود. پرسش این است که اگر قرار باشد تعارض فعلی به مکمل بودن تبدیل شود چه تدارک سازمانی[1] برای این کار لازم است؟

مرزبندی کارکردی دو ساحت؛ «آنچه سنجیده می‌شود بهبود می‌یابد»

این نقل قول از پیتر دراکر[2]، نظریه‌پرداز مدیریت، کاملاً مصداق دارد. می‌توان اضافه کرد که به احتمال قوی هر رویکرد سیاستی که سنجیده نشد نیز به ضایعه و خسارت و آسیب منجر می‌شود. این نکته در مورد تصمیم‌های مبتنی بر جهان‌بینی منقول و معقول هردو مصداق دارد.

مبنا و کانون قرار دادن این اصل لازم است: ایمان و اخلاق برای معنا و هنجار ضروری است؛ همچنین علم و عقلانیت برای طراحی و اجرای سیاست عمومی و ایجاد ثمرات عمومی از نتیجه علم، تخصص و فن‌آوری، اجتناب‌ناپذیر است. تصحیح و تکمیل و ادامه دست آورد در هر دو جهان‌بینی نیز نیازمند بررسی پیشانه و تعریف دقیق گام‌های پیش رو، بررسی و تعیین هزینه هر گام و فایده آن و نتیجه مورد انتظار از آن تصمیم است. همچنین مطالعه مابعد از آنچه حاصل آمده و تصحیح مسیر به دور از تعصب‌ورزی ضروری است.

ابزار کار: آنچه که در کشور ما در امر سیاست‌گذاری مغفول بوده است از جمله مبنای اثرسنجی تصمیم‌ها، قوانین و مقررات بوده است. به این معنی که بسیاری تصمیم‌ها بر اساس مبانی هنجاری اتخاذ می‌گردد با اهداف آرمانی مبهم. اما زمانی که اثر



متفکران رنسانس کوشیدند تا اندیشه‌های یونان و روم باستان را دوباره زنده کنند و در برابر سلطه فکری کلیسا بایستند. جالب این که اروپاییان از طریق تالیفات جهان اسلام فلسفه یونان را بازشناختند. رنسانس نقطه آغاز شکوفایی اندیشه انسان‌گرائی، علمی و فکری اروپا بود.

عمل‌کرد نامطلوب آن در سطح جامعه ظاهر می‌شود به آن آثار توجهی معطوف نمی‌گردد و تأثیرانگیزی آن سنجیده نمی‌شود. به این معنی که اسناد بالادستیِ حکمرانی (قوانین، مقرارات، مصوبه‌ها) بایســتی مبتنی بر شواهد مشخص و دلائل معتبر و دارای پشتبند تنظیم شود[۳] و شرح شواهد به صورت گزارش همراه اسناد باشد.

ارزیابی تاثیرانگیزی قوانین و مقررات (RIA)[۴]

کمتر ملاحظه می‌شود که برای هر تصمیم سیاستی بررسی شده باشد که بایستی چه نتیجه‌ای فرادست آید و این امر از قبل تبیین شود که انتظار می‌رود یک تصمیم چه نتیجه‌ای دربر داشته باشد. به همین دلیل نیز وقتی اثر یک تصمیم مورد پسند تصمیم‌سازها نبوده همان شیوه‌های ناموفق با شدت و حدت بیشتری پیگیری شده تا جائی که هزینه فزاینده سبب می‌شود آن شیوه علی‌الحساب به کناری نهاده شود (مبارزه با تملک دستگاه ویدئو، مبارزه با آنتن ماهواره، مبارزه برای حجاب، مبارزه برای باز اندیشــی علوم، جستوجوی شیوه‌های جایگزین مدیریت، اقتصاد و بانکداری... نمونه‌های قابل ذکر هستند).

نــه در قبل از انقلاب نه بعد از آن نمی‌توان هیچ موردی را یافت که چنین مرحله‌ای، یعنی تعیین نتایج مورد نظر از یک تصمیم به صورت مدون و بخشی از اسناد بالادستی، انجام شده باشد. مثلاً پروژه اصلاحات ارضی برای سی‌سال باعث بلاتکلیفی در امر مالکیت در کشــاورزی ایران شد. پروژه هسته‌ای از زمان شروع در ســال‌های قبل از انقلاب و تا کنون بدون تعریف هدف مشخص و دست آورد و بدون انجام مطالعه نیاز و هزینه فایده پیگیری گردید، همین ایراد به برخی از سایر پروژه‌های بزرگ مانند فولاد نیز وارد است. هیچ یادداشــت سیاستی، همراه با تجزیه و تحلیل هزینه فایده، یادداشت هدف و انتظار تاثیرانگیزی به پیوست هیچ پروژه یا تصمیم کلان نبوده یا در اختیار عموم قرار نگرفته است. این امر در مورد تصمیم‌های مبتنی بر منقول و معقول هردو مصداق داشته است.

بــا توجه به این کــه ادبیات و مآخذ فراوانی در مورد بررســی اثرانگیزی تصمیم‌ها و مقررات(RIA) وجود دارد، از شــرح چگونگی انجام این شیوه اجتناب و فقط بر ضرورت انجام آن تاکید می‌نماییم.

شاخص‌های کلیدی تعیین عملکرد سازمان‌ها، شرکت‌ها و دولت‌ها KPI[5]

در صورتی که یک چنین گزارش‌ها و ســنجه‌هائی از اثر انتظاری ناشی از اجرای یک قانون یا مقررات و یا هرگونه مصوبه و تصمیم و یا درجه موفقیت سازمان‌ها و دستگاه‌های حکومتی وجود می‌داشت، ازجمله ممکن بود ارزیابی کرد که کارکرد هر روش و تشکیلات متکی بر جهان‌بینی منقول و معقول، روش متکی بر هنجار یا ضابطه، روش احساسی یا عقلائی چگونه بوده و با این سنجه‌ها به‌تدریج مجموعه‌های موفقی از اقدامات ناشی از دو جهان‌بینی را سرند کرد و مبنای استنتاج قرار داد.

۲-۳-اهمیت نهادسازی معرفتی

قبلاً اشاره شد که فقدان نهاد سازی معرفتی در کشور یک عامل ناکامی در حیطه کارکرد روشنفکری و جامعه تحصیل کرده نیز بوده اســت. در این قسمت به تشریح این مطلب خواهیم پرداخت. گرچــه تداخل منقول و معقول و بیرون شدن منقول از حیطه سنتی و ورود به میدان‌های پر ریسک و نا آشنای اداره اقتصاد، سیاست، فرهنگ و علم، دیپلماسی و نظامی‌گری نتایج مبهمی به همراه داشته اما نباید نسبت به ضعف مخرب روش‌شناسی و شــیوه معقول، چنانکه در کشور ما توسط برخی روشــنفکران پیگیری شده، نیز غافل باشیم. برای مثال، مرور عملکرد برخی از این گروه، از جمله تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی، جز پرخاش، زبان‌آوری، طرح مطالب احساسی، موضع‌گیری برای جذب مرید و پیرو، بی بهره بودن از پارادایم فکری، نا مشخص بودن جایگاه در سنت علمی رشته مربوط، نتیجه‌ای بدست‌نمی‌دهد.

قبلاً به شکست‌های مکرر روشنفکری ایران اشاره شد. کاهش درجه استقلال دانشگاه‌ها و پژوهشــگاه‌ها، نبود تأمین مالی رقابتی مبتنی بر داوری همتا[۶]، و شبکه آزمایشگاه‌های ملی داده، عدم درک و به رســمیت شــناختن روش علمی و روال نبودن اندیشه ورزی سیستماتیک از نقاط ضعف و بحرانی این حیطه است. در نظام دانشگاهی به تدریج و به صورت فزاینده عامل استقلال و کیفیت، مادون سایر ملاحظات قرار گرفته و ارتقاء شغلی بر پایه تاثیرانگیزی آموزش و پژوهش در حیطه عمومی[۷] انجام نشده و کمیت بجای کیفیت و روابط، گزینش و ملاحظات سیاسی و ایدئولوژی به جای ضابطه قرار گرفته و تعیین کننده بوده اســت. آموزش و پرورشِ خردِ نقاد همراه با سلوک صلح‌آمیز و مدارا مکان و منزلت درخور و با ثبات و تقویت‌شونده نیافته است، این وجه از مطلب نیز درخور کنکاش است.

۲-۴- بحران و ضعف نهادسازی معرفتی

یکی از مغفول‌تریــن و در عین حال بنیادی‌ترین علل عقب‌ماندگی تاریخی ایران، لااقل در یک قرن اخیر، را باید در ضعف نهادســازی معرفتی جســتوجو کرد؛ یعنی ناتوانی در تبدیل «ایده» به «نهاد» و در تبدیل «دانش» به «قدرت ســازمان‌یافته». در حالی‌که تمدن‌های موفق، از اروپا تا شرق آسیا، علم و عقلانیت را در قالب نهادهایی پایدار -دانشگاه، پژوهشــگاه‌های مستقل با فعالیت مستمر، انجمن علمی، مراکز و پایگاه‌های داده و آمار، مراکز سیاست‌پژوهی، شرکت‌ها و سازمان‌های دانش بنیان و فن‌آور، به جهت تبدیل دانش به ثروت عمومی، ایجاد تدارک و ســازمان‌دهی و شــیوه‌های عقلائی و پایدار برای اشاعه دانش و ثمرات آن در سطح جامعه- نهادینه کردند، در کشور ما عمدتاً به سطح گفتمان و ترجمه بســنده شد. بی‌آن‌که حاملان نهادی لازم برای تدارک، انباشت و تداوم معرفت علمی ایجاد شود. لازم به تاکید است که پیشرفت و توسعه علم و روش علمی به تنهایی برای بهبود شرایط زندگی مردم یک جامعه کافی نیست. تجربه اروپا از قرن نوزدهم نشان می‌دهد که مراحل تبدیل علم به ثروت و بهرمندی عمومی از آن خود یک برنامه جداگانه و درخور توجه است و نهاد سازی خاص خود را می‌طلبد. روشنفکری چپ‌گرا و صوفی‌مسلک ایران در طی یک‌صد سال اخیر نه تنها به اهمیت این مرحله توجه نکرده بلکه عمدتاً در مقابله با آن قرار گرفته است. در واقع برخلاف تصور، استفاده از فن‌آوری در بهبود زندگی اجتماعی یک حرکت اجتناب‌ناپذیر و طبیعی نبوده است. این شیوه هم از قرن نوزدهم در اروپا، با تلاش و ابتکار افرادی نوآور و با استعداد، به یک نوع روال تبدیل گردید ونهادهای مربوط ایجاد شد.

۲-۵- نهاد معرفتی چیست و چرا بنیادی است؟

نهاد معرفتی، صرفاً یک ساختمان، موسسه، یا وزارتخانه نیست؛ بلکه سازوکار اجتماعی تولیــد، داوری، تصحیح، انتقال و بهرمندی عمومی از دانش معتبر نیز هســت. دانشگاه پژوهش‌محــور، نظام داوری همتــا، مراکز تحلیل داده و سیاست عمومی، انجمن‌های تخصصی مستقل، و رســانه‌های مبتنی بر حقیقت‌سنجی، شــرکت‌ها و موسساتی که نتیجه دانش را به ثروت عمومی تبدیل کنند، همگی اجزای چنین نهادی‌اند. در غیاب این سازوکار، دانش به گفتار تبدیل می‌شود، نه به عمل؛ به خطابه بدل می‌شود، نه به سیاست.



علی شریعتی

سه مسیر، یک پرسش: چرا ژاپن، آلمان و کره جنوبی نهاد معرفتی ساختند و ایران در آن حد موفق نبود؟

ژاپن در پی تقلید از فلسفه اجتماعی غرب نبود و سنت‌های اجتماعی کارساز خود را نیز انکار نکرد؛ بلکه میان آن دو پل نهاد. دانشگاه، مؤسسات آماری، و مؤسسات مهندسی تبدیل به ابزارهای دولت شدند. در کمتر از نیم قرن، ژاپن از جامعه‌ای کشاورزی به قدرت صنعتی آسیا بدل شد.

در سال ۱۸۷۱، گروهی از جوانان ژاپنی با ظاهری ساده و چهره‌هایی مصمم، از بندر یوکوهاما عازم سفری شدند که بعدها به «هیئت ایواکورا» شهرت یافت. مقصدشان جنگ نبود؛ علم بود. مأموریتشان نه فتح سرزمین، بلکه شناخت راز قدرت غرب بود. آن‌ها به لندن، برلین، واشنگتن و پاریس رفتند تا دریابند چرا ملت‌های اروپایی پیشرفت کرده‌اند. این سفر آغازگر انقلاب میجی شد؛ نه فقط در سیاست، بلکه در اندیشه و نهادسازی علمی

در همان دوران، در اروپا، بیسمارک در آلمان مشغول ساخت دولتی بود که بر ستون‌های آمار، آموزش فنی و بوروکراسی منظم استوار بود. نیم قرن بعد، در قاره‌ای دیگر، کره جنوبی ویران از جنگ، مسیر مشابهی را پیمود: از فقر و دیکتاتوری، به جامعه‌ای دانش‌بنیان با دانشگاه‌های پژوهش‌محور و دولت برنامه‌ریز تبدیل شد. در همه این مسیرها یک مؤلفه مشترک دیده می‌شود: نهادسازی معرفتی؛ تبدیل دانش به ساختار، قدرت و ثروت.

ژاپنِ میجی[۸]: از شمشیر سامورائی تا قلم دانشمند

در نیمه قرن نوزدهم، ژاپن جامعه‌ای بسته و مبتنی بر وفاداری فئودالی بود. تجارت خارجی محدود با هلندی‌ها انجام می‌شد و ورود خارجی‌ها به ژاپن ممنوع بود، ورود زورمندانه کشتی‌های جنگی آمریکا در ۱۸۵۳ به بندر توکیو، شوک تمدنی ایجاد کرد. فرمانده ماتیو پری با چهار کشتی بخار در ۸ ماه جولای آن سال وارد بندر توکیو شد و اعلام کرد یا تجارت کنید یا جنگ. مردم که کشتی بخار ندیده بودند به گمان ظهور اژدهای افسانه‌ای که از دهان آن دود و آتش بیرون می‌آمد دچار وحشت عمومی شدند. این یک شوک و تکانه تمدنی عمیق بود.

امپراتور میجی و گروهی از افسران و تکنوکرات‌های جوان، سازمان‌دهی قدرت امپراتور و کاهش اقتدار فئودال‌ها و سامورائی‌ها را وجهه همت خود قرار دادند و اصلاحاتی را به اجرا گذاردند که نقطه عطفی در تاریخ ژاپن بود، رهبران جدید ژاپن دریافتند که چاره در مقاومت نیست، در یادگیری و تطبیق عقلائی است. آنان نظام آموزشی را از نو بنا کردند، دانشگاه امپراتوری توکیو را در ۱۸۷۷ تأسیس کردند و صدها دانشجو را برای تحصیل علوم طبیعی و مهندسی به اروپا فرستادند همچنین آئین جدید تجارت آزاد را فرا گرفته در جهت منافع کشور به کار گرفتند.

در بازگشت از اروپا، آن نخبگان ژاپنی در وزارت آموزش و سپس در بنگاه‌های صنعتی و تجاری جای گرفتند. شعار دوره میجی این بود: «دانش برای قدرت ملی است» یا «کشور را ثروتمند سازیم و ارتش را قدرتمند».

(مقایسه کنید با سرنوشت بورسیه‌های ایران که از اروپا و بعداً امریکا برگشتند و موجب نگرانی حکومت‌های استبدادی بوده و اگر از استقلال و عزت نفس بارز برخوردار بودند مورد عناد نیز قرار می‌گرفتند.)

این رویکرد را مقایسه کنید با رویکرد شکست شاه اسماعیل از عثمانی، به دلیل نداشتن توپ و سلاح مدرن، عدم توفیق شاه عباس در بیرون راندن اروپائیان از خلیج فارس و خصوصاً بحرین، شکست فاجعه‌بار فتحعلی شاه به دلیل برتری فنی روس‌ها، شکست محمدشاه... که هر کدام یک تکانه تمدنی تاریخی بود اما درسی از آن‌ها آموخته نشد و در ذهن صاحبان قدرت مویرگی را نیز به لرزه درنیاورد.

ژاپن در پی تقلید از فلسفه اجتماعی غرب نبود و سنت‌های اجتماعی کارساز خود را نیز انکار نکرد؛ بلکه میان آن دو پل نهاد. دانشگاه، مؤسسات آماری، و مؤسسات مهندسی تبدیل به ابزارهای دولت شدند. در کمتر از نیم قرن، ژاپن از جامعه‌ای کشاورزی به قدرت صنعتی آسیا بدل شد.

کلید موفقیت آنان ترجمه دانش به نهاد بود: علم، نه فقط در کتاب، بلکه در وزارتخانه، سازمان، جامعه و مدرسه، شرکت و کارخانه نهادینه شد.

آلمان بیزمارک[۹]: عقلانیت در خدمت دولت

آلمان قرن نوزدهم در سایه بیزمارک به کشوری صنعتی و سازمان‌دهی و نظم بی نظیر بدل شد. اما پشت چهره آهنین آن، نهادهایی نرم و دانشی محور شکل گرفتند. مدل «دانشگاه هومبولت» با محوریت پژوهش و آزادی علمی، الگویی نو پدید آورد. با این نیت و اراده که «دانشگاه، جایی برای تولید حقیقت است، نه تکرار آن».

بیزمارک فهمید که اقتدار سیاسی بدون زیرساخت دانشی دوام ندارد. او نظام بیمه کارگران، بوروکراسی آموزش‌دیده و سازمان آمار ملی را ایجاد کرد. بدین‌ترتیب، علم از دانشگاه به دولت راه یافت و تصمیم‌گیری بر داده استوار شد.

این پیوند میان عقل و قدرت، آلمان را در پایان قرن نوزدهم به کشوری تبدیل کرد که مهندسی، شیمی، و علوم اجتماعی در آن نهادینه شدند؛ از ماکس وبر در دانشگاه‌های برلین مشغول شده تا شرکت‌های تحقیقاتی بایر و زیمنس ایجاد گردیدند.

کره جنوبی: دولت توسعه‌گرا و مغزهای متفکر

پس از جنگ کره (۱۹۵۳)، این کشور یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. اما از دهه ۱۹۶۰، دولت نظامیِ وقت دریافت که بدون علم و سازمان دانش بنیاد نمی‌توان صنعتی شد. با الهام از ژاپن و آلمان، «مؤسسه توسعه کره[۱۰]» را در ۱۹۷۱ بنیان گذاشت؛ مرکزی که نقشی مشابه یک «مغز متفکر دولت» ایفا کرد.

موسسه توسعه کره پژوهش اقتصادی و سیاستی را با استقلال نسبی انجام می‌داد، داده جمع‌آوری می‌کرد، سناریوهای رشد می‌نوشت و تصمیم‌های کلان دولتی را ارزیابی می‌نمود. دانشگاه‌های صنعتی پوهانگ[۱۱] چون و موسسه عالی علم و تکنولوژی کره[۱۲] نیز به‌عنوان دانشگاه ممتاز حلقه‌های میان علم و صنعت عمل کردند.

به زودی نتیجه این نهادسازی دانشی، تبدیل کره از یک صادرکننده برنج به صادرکننده نیمه‌رسانا بود. لازم است تاکید کنیم توسعه کره تنها با سرمایه‌گذاری یا نیروی کار منضبط و ارزان رخ نداد؛ با ایجاد نهادهایی که تصمیم‌گیری را بر پایه داده بنا کردند رخ داد.

بخش سوم- جمع‌بندی بحث و راه پیش‌رو

۳-۱- خلاصه بحث تاکنون

- چرایی اینکه جهان اسلام و ایران فاقد نهاد معرفتیِ پایدار شدند، بحثی پُرماجراست؛ غزالی به‌عنوان آغازِ بحث معرفی شد، نه پایان آن. نقش او در بیرون راندن اندیشه فلسفی- و ایستادگیِ ابن‌رشد در برابرش، که در جهان اسلام پژواکی نیافت اما در اروپا چراغ خرد را روشن‌تر کرد- صرفاً یک جدال فکری نبود، سرآغاز یک مسیر تمدنی بود.
- در غرب، عقلانیت نهادینه شد: دانشگاه، آکادمی، پژوهشکده، مؤسسات انتشاراتیِ پایدار، انجمن‌های علمی، نشریات علمیِ ادواری، تألیفات مبتنی بر داوری همتا، و شرکت‌های دانش‌بنیان.
- در شرق اسلامی، عقلانیت عمدتاً روایی شد: روایت از گذشته، بحث‌های کلامی، تلقین و تکرار. نتیجه آن، حاشیه‌نشینی روش علمی و آزمون‌پذیری در سیاست و اجتماع بود.



جلال آل احمد

۳-۲- جمع‌بندی تطبیقی از سه تجربه (ژاپن، آلمان، کره جنوبی)

تجربه این سه کشور نشان می‌دهد که توسعه، پیش از آن‌که محصول سرمایه یا منابع طبیعی باشد، نتیجه نهادسازی معرفتی

است: هنرِ تبدیل عقلانیت به ساختارهایی که خروجیِ اندیشه‌ورزی و تصمیم‌سازی را –چه در حکومت و چه در جامعه مدنی– با ضوابط علمی و عقلانی همسو می‌کند. آنان «عقل» را به «نهاد» بدل کردند؛ در تجربه ما عقل هنوز بیش از آن‌که به سازوکار تبدیل شود، در گفتار می‌ماند.

اگر ایران بخواهد از چرخه بحران و تکرار بیرون آید، باید درس‌های تجربی را با مقتضیات فرهنگ خود بازتعریف کند: از گفتار به نهاد، از روایت به پژوهش، و از شعار به دانش. آینده ایران نه در قدرت سیاسی یا منابع طبیعی، بلکه در قدرت نهادسازی علمی و تولید ثروت از علم و فناوری رقم خواهد خورد.

۳-۳- چرا مسیر ایران متفاوت شد؟

از مشروطه تا امروز، ایده «علم و عقلانیت» همواره مطرح بوده و اهمیت آن نزد اهل دانش شناخته می‌شده است، اما نهادِ پایدار برای آن ساخته نشد. نمونه راهگشا دارالفنون است: امیرکبیر –پیش از امپراتور میجی– به ایجاد نهاد علمیِ جدید همت کرد و آغازِ امیدبخشی داشـــت؛ اما پس از مرگ او، با تقلیل توقعات به «حفظ ظاهر»، دارالفنون به‌تدریج به یک دبیرستان تبدیل شد و نهایتاً فرومرد.

این پرســشِ حیاتی پابرجاست: چرا بسیاری از نهادهای نو در ایران از فردای آغاز کار یا دچار ایستائی می‌شوند یا تنزل می‌یابند؟ به سرنوشتِ دانشگاه‌ها، مؤسسات پژوهشی، راه‌آهن، هواپیمایی، کارخانه‌ها، شـــرکت‌ها، بانک‌ها و نهادهای فرهنگی بنگریم –سازوکار خلاقیتِ خودپایدار کم‌رمق است.

برای روشن‌سازی، باید میان نهاد و سازمان فرق گذاشت:

- نهاد یعنی «قاعده بازی» در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاســـی (شـــفافیت، اطلاعاتِ معتبر، صداقت، شمول، انصاف بی‌تبعیض، قانون برای صیانت از حقوق اساسی، و دادرسیِ کم‌هزینه)
- ســـازمان یعنی «تشـــکیلاتِ اجرای آن قواعد» (دانشـــگاه، دادگستری، شرکت، بازارمدرن، رسانه).

در جهـــان مدرن، روابط روزانه هر فرد با صدها و هزاران نفر گره می‌خورد؛ از تأمین نانِ روزانه (در گذشـــته برای فراهم شدن نان روزانه از تولید گندم تا پخت، خدمان یک خانوار کفایت می‌کرد، امروزه تولید، واردات، حمل‌ونقل، سیلو، نانوایی، رفت و آمد از منزل به نانوایی در محیط شـــهری، نظارت بر بهداشـــت... خدمات هزاران نفر را نیاز دارد) همچنین سایر خدمات مانند خدمات پرداخت از طریق کارت بانک و کارت اعتباری، خدمات آموزشـــی و بهداشتی، بازار کار تا دادگاه و تنظیم‌گری. نهادهایی درست هستند که این درهم‌تنیدگی را قابل اعتماد، کم‌هزینه و کارآمد کنند: دانشگاهْ مرجعِ حقیقت علمی؛ بازار ماخذ تخصیص منابع و تولیدکننده اطلاعات شفاف؛ نظام قضاییْ مجریِ انصاف حقوقی (نه تحکم سیاسی)؛ شرکت کانونِ تولید ثروت از دانش و توزیعِ منافع آن در جامعه، قانون برای حفظ حقوق و آزادی‌ها و حکومت به عنوان داور بی‌طرف، کارآمد و کم‌هزینه برای اجرای قانون، نظم و حفظ حقوق زیستی، اجتماعی و سیاسی مردم.

در ایران، به‌صورت تاریخی، جای این نهادها –به معنای قاعده بازیِ پایدار– اغلب خالی یا کم‌رمق مانده است. فرآیند عقلانیت که باید مستمر و گام‌به‌گام و از طریق آزمون، ارزیابی و تصحیح مکرر پایدار شود، مجال کافی نیافته: دانشگاه بیش از تولید پژوهشِ مسئله‌محور، به آموزشِ صرف متمایل شده؛ نظام آمار و داده استقلال کارکردیِ کافی نیافته؛ اندیشکده‌ها در سیاست‌گذاری جای مؤثر نگرفته‌اند (حتی نمونه‌های ممتازی کـــه در یک دولت ایجاد شده، در دولت دیگر از کار افتاده).

به تعبیر ساده: «دانش» داشتیم، اما «نظام دانشی» نساختیم. روایت‌گویی –چه سنتی و چه ایدئولوژیکِ چپ و راست– جایگزین تحقیق شد؛ ترجمه جایگزین تولیدِ علم؛ و شعار جایگزین روش.

۳-۴- پیامدهای فقدان نهاد معرفتی

الف) غیبت معیار حقیقت: وقتی نهاد علمیِ مستقل تعیین‌گرِ «صحت» نباشد، حقیقت به روایت، قدرت یا شعار واگذار می‌شود؛ خطا تصحیح نمی‌شود، تثبیت می‌شود.

ب) غیبـــت حافظه نهادی: هر دولت از نو آغاز می‌کنـــد؛ خطاها تکرار و تجربه‌ها فراموش می‌شوند؛ سیاست عمومی به آزمون‌وخطای پرهزینه و مکرر بدل می‌شود.

ج) غیبت گفت‌وگوی تخصصی پایدار: بازار «رأی» جای بازار «ایده» را می‌گیرد؛ خطیب و مدیرِ شعاری بر متخصص می‌چربد؛ عقلانیت از ساختِ قدرت کنار می‌رود.

د) گسست علم و ثروت: سازوکار خلق ثروت از کسب و خلق علم و فناوری و اشاعه منافع آن به جامعه ضعیف می‌ماند.

۳-۵- ریشه‌های تاریخی شکست نهادسازی معرفتی (اشارات موجز)

در برهه‌هایی حســـاس –مثلاً در عهد محمدعلی‌شاه– روشـــنفکریِ نوپا، نقد را با هتاکی درآمیخت و نزاع خیابانی بر تفکر نهادی چربید؛ سپس، با نفوذ ایدئولوژی‌های خشونت‌محور، روح آزادی‌خواهی و پیشرفت‌طلبی تحلیل رفت و نهادسازی معرفتی از کانون توجه دور شد. از مشروطه تا ۱۳۵۷، غالباً به ترجمه ایدئولوژی و خطابه سیاسی بسنده شد؛ دانشگاه، انجمن علمی، مطبوعات تحقیقی و دستگاه آمارِ مستقل به «پایگاه حاکمیت معرفت» تبدیل نشدند. به این ترتیب، سنتِ منقول –که نهاد داشت (حوزه، منبر، وجوهات)– بر سنتِ معقول –که نهاد نداشت (پژوهش، داوری، داده، سازمان، بودجه مستقل)– غلبه یافت.

۳-۶- اگر ایران بخواهد نهاد معرفتی بسازد

۱) بازتعریف انسان و حقوق او: گذار از نگاهِ صرفاً زیستی (معاش، و تولید مثل) / وصایتی به انسان، به نگاهِ صاحب‌حق، محترم، شایسته برای داشتن میدانِ بروز استعداد و مسئولیت‌پذیر؛ این مبنا، طراحی نهادها را دگرگون می‌کند.

۲) استقلال نهادی علم: دانشگاه‌ها، مراکز آمار و پژوهشگاه‌های سیاستی باید از نفوذ سیاسیِ مستقیم بیرون باشند؛ استقلال علمی/مالی شرط اعتماد و کارآمدی است.

۳) سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد(RIA): هر تصمیم ملی باید پیوستِ داده و ارزیابی اثرات مقررات داشته باشد؛ سنجش پیشینیِ هزینه–فایده و پیامدهای اجتماعی–اقتصادی، قاعده کار شود.

۴) پژوهشِ مسئله‌محور: فاصله گرفتن از مقاله‌سازیِ صوری و حرکت به سمت حل مسئله واقعی کشور؛ پیوندِ دانشگاه– حکمرانی از دل پروژه‌های مشترک شکل می‌گیرد.

۵) حرفه‌ای‌سازی دولت: مسیرهای شغلی شـــفاف، آزمون صلاحیت تخصصی، مدیریت تعارض منافع، و گزارش‌های سالانه مبتنی بر شاخص‌های عملکرد. ایجاد دبیرخانه «سیاست بر پایه شواهد» در هر وزارتخانه با دسترسی مستقیم به داده‌های ثبت شده.

۶) اقتصادِ دانش‌بنیان و داده‌محور: آزادسازی داده‌هـــای غیرحســـاس (Open Data)، استانداردسازی آماری، حساب‌های اقماری؛ قراردادهای «حل مســـئله» میان دانشگاه–صنعت و جوایز نوآوریِ مسئله‌محور.

۷) دیپلماسی واقع‌گرا: سنجش هزینه–فایده ائتلاف‌ها، تنوع‌بخشی شرکای تجاری/فناورانه، و جذب سرمایه دانشی ایرانیان خارج.

۸) ترویج فرهنگ عمومیِ نقاد: آموزش «روش علمی و تفکر نقاد» از دبیرستان؛ رسانه عمومیِ راســـتی‌آزما (Fact-check)؛ المپیادهـــای «مسئله عمومی» برای دانشجویان.

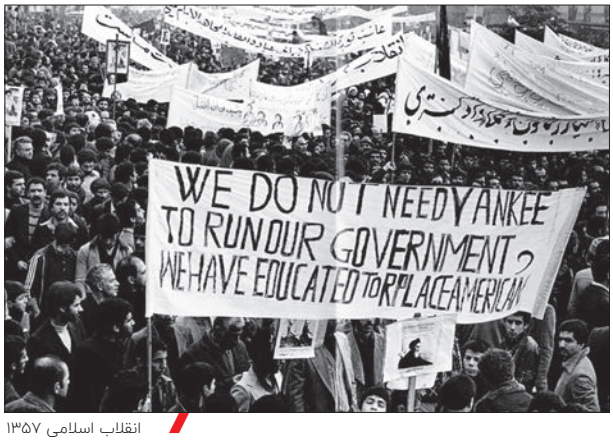

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

مسئله ایران پیش از آن‌که صرفاً اقتصادی یا سیاسی باشد، معرفتی-نهادی است. گذار موفق نه با حذف «منقول»، بلکه با قرار دادن هر سنت در جای درستِ کارکردی ممکن است: ایمان برای معنا و اخلاق؛ علم برای حل مسائل عمومی.

۳-۷- چشم‌انداز آینده

فهم دقیقِ تاریخ و عقب‌ماندگی شـــرط لازمِ هر تحول پایدار است. از قرون میانه تا دوران مدرن، سه عامل دست‌به‌دست هم دادند: تفوق سنتِ منقول بر عقلانیت نقاد، ضعف نهادهای مدنی/آموزشیِ مدرن، و سپس وابستگی اقتصادی-سیاسی ناشی از عقب‌ماندگی صنعتی. راه جبران، بازگشت سامان‌مند به عقلانیت و علم است -نه فقط در اقتصاد و تولید، بلکه در سیاست، اجتماع، مدیریت و دیپلماسی. تجربه ژاپن و کره جنوبی نشان می‌دهد که بازگشت به علم و فناوری، با نهادسازی دانشی ممکن و کارساز است.

البته نهادســـازی معرفتی به تنهائی کافی نیست؛ فرهنگ عمومی نیز باید پرسشگری و تحلیل را فضیلت بشناســـد؛ رســـانه‌ها ابزار ترویج دانش و نقد مسئولانه باشند؛ و حقوق شهروندی و آزادی اندیشه پاس داشته شود. وضعیتِ امروز تلخ است، اما امید و توان تغییر نیز موجود است. اگر نسل جدید با دانش و نهادسازیِ آگاهانه پیش برود، و سنتِ منقول در حوزه ایمان و اخلاق بماند و مدعی حل همه مسائل عمومی نباشد، می‌توان عقب‌ماندگی‌ها را جبران و مسیر اقتدار پایدار را گشود.

۳-۸- نتیجه نهایی

مسئله ایران پیش از آن‌که صرفاً اقتصادی یا سیاسی باشد، معرفتی-نهادی است. گذار موفق نه با حذف «منقول»، بلکه با قرار دادن هر ســـنت در جای درستِ کارکردی ممکن است: ایمان برای معنا و اخلاق؛ علم برای حل مســـائل عمومی. روشنفکریِ آینده، زمانی موفق است که از نقد گفتاری و جدال لفظی به نهادسازی معرفتیِ پایدار گذر کند و استانداردهای علم‌محور -از داوری همتا تا ارزیابی عینیِ تجربه- را به مطالبه اجتماعی بدل سازد.

۳-۹- پرسش‌های محتمل در مورد نکات مطرح‌شده تاکنون و پاسخ‌های کوتاه

در این مرحله بهتر است برخی نتاج مورد نظر از نکات بالا به صورت چند پرسش و پاسخی به آنان مرور شود:

■ **پرسش: منظور از عقلانیت چیست؟ مگر نه این که در ایران از قدیم بر کاربرد خرد سفارش شده؟**

پاسخ: همانند بسیاری رویکردها مفهوم عقلانیت و خرد از قرن هفدهم به بعد دچار تحول شد. ابتدا دکارت مسئله ضرورت درست راه بردن عقل را در کتابی تحت عنوان «گفتار در روش درست راه بردن عقل» مطرح کرد. منظور او اندیشیدن سیستماتیک و منظم و طـــی مراحل منطقی دقیق بود. برای همین هم ریاضیات را در چارچوب جدیدی که امروز با آن آشنا هستیم سازمان داد. نتیجه این که هیچ چیز را باور نکنید مگر این که با عقل خود به آن رسیده باشید. با این آغاز این که خرد چیست در پایان قرن هجدهم با کتاب «نقد خرد ناب» کانت جمع‌بندی شد. امروزه اگر بخواهیم خلاصه کنیم خرد در هر رشته، فیزیک، شیمی، پزشکی، اقتصاد.. دست‌آوردهای علمی آن رشته تاکنون است. از ویژگی‌های خردورزی سنجش‌پذیری، ارزیابی، تجدید نظر و تصحیح بر مبنای تجربه، سنجش و ارزیابی است.

■ **پرسش: آیا هوش همان خرد نیست؟**

پاســـخ: هوش مربوط به قدرت پردازش ذهن است. خِرد آموختنی است، ذهن انسان بالقوه می‌تواند خردمندانه پردازش کند اگر شـــیوه آن را بیاموزد. ظرفیت خرد ورزی بالقوه است لازم اســـت از طریق آموزش و تمرین بالفعل شود. دکارت گفته که افراد با هوش اگر عقل را درســـت راه نبرند در میدان خطا چه بسا مسافت‌های بلندتری طی کنند.

■ **پرسش: آیا علم خطاپذیر است؟**

پاســـخ: دقیقاً، فضیلت علم در خطاپذیری مدیریت‌شده است. ســـازوکارهای تصحیح خطا (داده، نقـــادی، داوری، بازنگری) ابزار ترقی علم هستند. مبنا در علم شک است نه باور، روش علمی بر مبنای تلاش برای ابطال است. آنچه امروز علم است گزاره‌ها و نتیجه تجربیاتی است که پیوسته سعی در ابطال آن اعمال شده اما باطل نشده. ممکن است فردا باطل شود. به همین دلیل کشش و کوشش، علم پویا و رشد یابنده است.

■ **پرسش: آیا «منقول» برای انسجام اجتماعی لازم است؟**

پاســـخ: بله، اما در ساحت خداشناســـی، ایمان واخلاق؛ حل مســـائل عمومی نیازمند سنجش‌پذیری و پاسخ‌گویی است. مرزبندی کارکردی بین دو حیطه، تعارضی که درمیان است را به مکمل یکدیگر بودن بدل می‌کند.

■ **پرسش: آیا صرفاً از طریق شیوه‌های مبتنی بر منقول می‌توان مشکلات جهان امروز را حل کرد؟**

پاسخ: هرگز، روش‌های مبتنی بر منقول معمولاً حاصل تجارب دوران‌هایی است که در بسیاری موارد با تحولات عصر حاضر همخوان نیست.

■ **پرسش: آیا مشکلات امروز عمدتاً ناشی از تحریم است؟**

پاسخ: تحریم ضربه‌زننده است؛ اما آسیب‌پذیری بالا از ناتوانی در سیاست‌گذاری علمی، تنوع‌بخشی، شفافیت و حکمرانی داده‌محور می‌آید.

■ **پرسش: یک درس عمده از بحث حاضر چیست است؟**

پاسخ: برای پیشرفت و حل مشکلات جوامع امروز نهادسازی معرفتی و گسترش فرهنگ پرســـش‌گری در ســـطح جامعه در حیطه علم، فن‌آوری، اقتصاد، مدیریت، سیاســـت، سازماندهی و حقوق اجتناب‌ناپذیر است. خصوصاً قشر تحصیل‌کرده نیازمند کسب آگاهی و مهارت در این زمینه‌ها است.



میدان انقلاب

پی‌نوشت‌ها

1. Roadmap
2. Peter Drucker
3. Evidence Acts
4-Regulatory Impact Assessment

به‌طور خلاصه منظور از «ارزیابی تأثیرانگیزی مقررات» یک فرآیند ساختارمند است که توسط دولت‌ها یا نهادهای مستقل به کار می‌رود به منظور ارزیابی آثار اقتصادی، اجتماعی، و محیط زیستی محتمل ناشی از یک قانون، مقررات یا تصمیم جدید قبل از این که آن تصمیم اتخاذ و اجرایی شود. تعیین اصابت آن تصمیم به بخش‌های مختلف جامعه از نظر فایده و هزینه، بهبود، ترمیم و یا آسیب و خسارت. هدف این کار نیز این است که اطمینان حاصل شود سیاست‌ها بر مبنای مستندات، بوده از نظر هزینه و نتیجه قابل توجیه و شفاف باشند.

5. Key performance indicators KPI

شاخص‌های کمّی هستند که درجه توفیق سازمان‌ها، تیم‌ها یا تشکیلات کلان را در مقایسه با اهداف استراتژیک تعیین شده می‌سنجند.

برخی نشانگرهای ارزیابی (KPI)) برای رصد پیشرفت:

- حکمرانی شواهدی: درصد لوایح، مقررات و تصمیم‌های عمده که دارای RIA و پیوست داده هستند؛ میانگین تأخیر زمان انتشار داده‌های آماری، درجه جزئیات در گزارش‌های آماری.
- سـرمایه دانشی: درجه تخصص و مشارکت اساتید و پژوهشگران با کیفیت در مدیریت نهادهای مربوط، سهم بودجه رقابتی پژوهش؛ نرخ همکاری دانشگاه-صنعت؛ ثبت اختراع همراه با تجاری‌سازی داخلی.
- کیفیت سیاست‌های کلان: روندناترازی‌های بودجه/بانک/انرژی؛ خطای سیستماتیک پیش‌بینی‌های رسمی نسبت به واقعیت.
- اعتماد اجتماعی: شـاخص اعتماد به نهادهای سیاسـی و تخصصی (نهادهای حفظ سلامـت، نهادهای قضاوت و حقوق، نهادهای آماری، اسـتاندارد...) و میزان عضویت در انجمن‌های حرفه‌ای.
- فرهنـگ نقـد: تعـداد و نفـوذ رسـانه‌های دارای واحـد راستی‌آزمایی، میزان سانسور.

6. Peer review
7. Policy Impact

۸. دوران میجی اشاره به دورانی است که امپراتور میجی یک برنامه پیشرفت و تحول سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در ژاپن پیاده کرد. قدرت سـامورایی‌ها و فئودال‌های محلی را محدود و نهادهای سیاسی و مدیریتی جدید و علمی ایجاد نمود. این اصلاحات به پیشـرفت سریع ژاپن بین سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۹۱۲ انجامید.

۹. بیزمارک یک دولتمرد آلمانی بود که اتحاد مجدد مناطق آلمانی‌زبان را هدایت کرد و از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ به عنوان اولین صدراعظم آن خدمت کرد.

10. KDI, Korean Development Institute
11. Pohang University of Science and Technology(POSTECH)
12. Korea Advanced Institute of Science & Technology (KAIST)

مشاوره امور کار

آیا می‌دانید یکی از اصلی‌ترین چالش‌های کسب‌وکارها چالش تامین منابع انسانی یا نیروی کار است؟

اختلافات کارگر و کارفرما، حوادث ناشی از کار، مساله مشاغل سخت و زیان‌آور، بیمه بیکاری و مشکلات محیط کار میتواند برای کارفرمایان دردسرهای پیچیده قانونی زیادی ایجاد کند.

بنابراین همه کارفرمایان باید یا با قانون کار آشنایی کامل داشته باشند یا از مشاوران خبره قانون کار استفاده کنند تا در صورت بروز مشکل قانونی، بتوانند از خودشان در مراجع قانونی دفاع کنند. اتاق بازرگانی تهران در همه این امور به اعضای خود مشاوره رایگان ارائه می‌دهد و در همه مراحل رسیدگی قانونی در کنار شماست.

این مشاوره را می‌توانید به صورت حضوری یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران یا با شماره‌گیری ۱۸۶۶ دریافت کنید.

مشاوره تامین اجتماعی

آیا می‌دانید سازمان تامین اجتماعی بنا به دلایل مختلف مانند بازرسی دفاتر قانونی شرکت‌ها، نحوه محاسبه حق بیمه قراردادهای اجتماعی، تفاوت عناوین شغلی در رابطه با مشاغل سخت و زیان‌آور یا دلایل دیگر صورت‌حساب‌هایی صادر می‌کند که بی‌قاعده و برای شما غیرقابل قبول است و به کسب‌وکار شما آسیب جدی وارد می‌کند؟

اتاق بازرگانی تهران به اعضای خود در خصوص راه‌های تعامل با سازمان تامین اجتماعی مشاوره رایگان ارائه می‌دهد، نحوه اعتراض و فرایند رسیدگی به اعتراض در مقابل جریمه‌های سازمان تامین اجتماعی را به شما آموزش می‌دهد و در همه مراحل کنار شماست. همچنین یکی از اعضای هیات بدوی و هیات تجدیدنظر نماینده اتاق تهران به طرفیت از کارفرماست

به محض دریافت صورتحساب از سوی سازمان تامین اجتماعی می‌توانید برای ثبت اعتراض خود از اتاق بازرگانی تهران مشاوره دریافت کنید تا پرونده شما به هیات بدوی تشخیص مطالبات ارجاع شود.

برای دریافت این مشاوره با شماره‌های ۸۸۷۱۴۴۷۳ و ۸۸۷۱۴۴۷۲ تماس بگیرید، به صورت حضوری مراجعه کنید یا از طریق مراجعه به سایت اتاق تهران اقدام کنید.

جهان تشنه

ایران از راهکارهای کشورهای دیگر برای رفع ناترازی آب چه درس‌هایی می‌تواند بگیرد

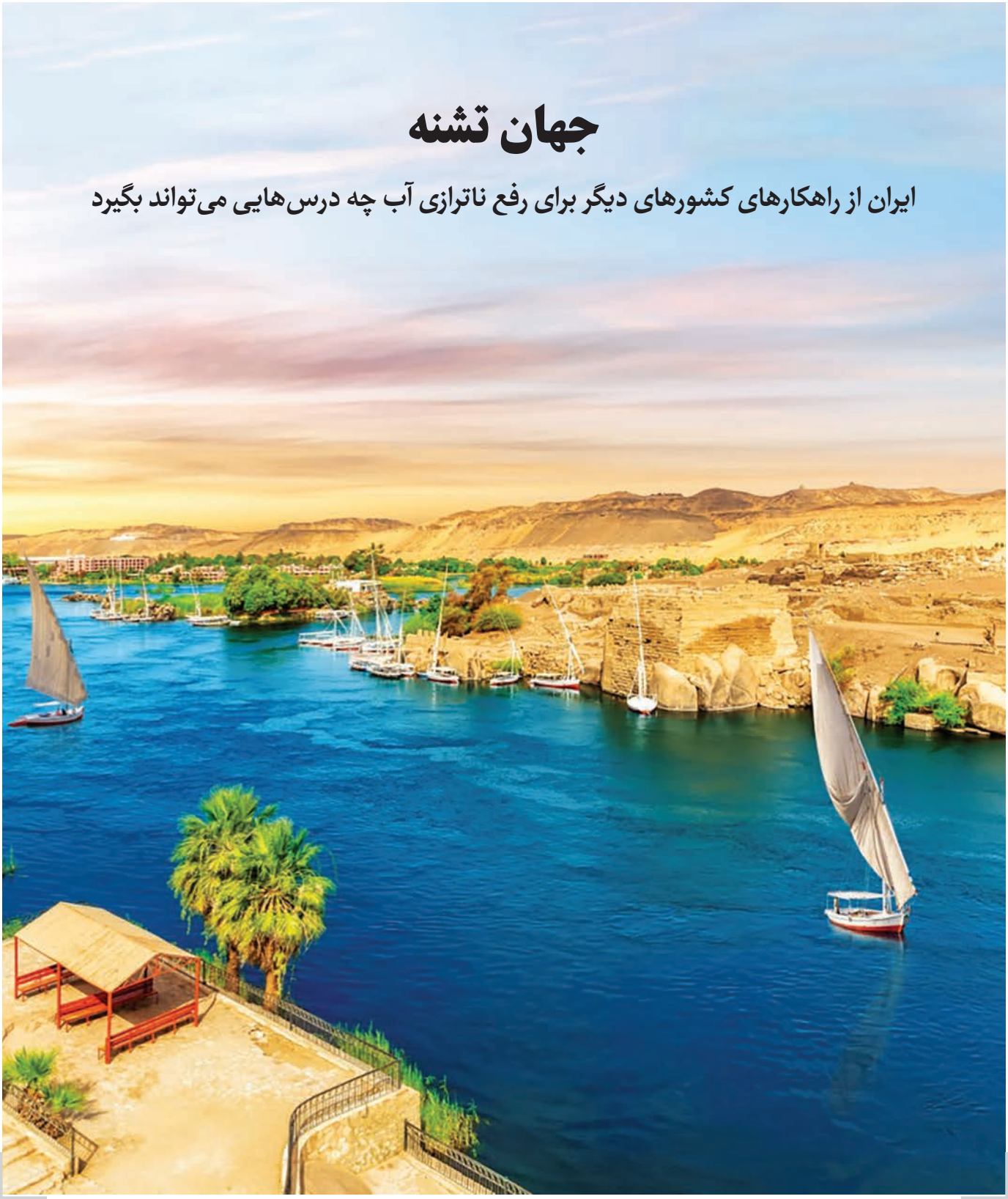

راه‌حل چهارمحوری برای افزایش تاب‌آوری منابع آب

بحران جهانی آب و تغییر معادلات توسعه

مریم رضایی
مترجم

به گزارش مجمع جهانی اقتصاد، رابطه ما با آب در حال تغییر است. کمبود آب به‌دلیل رشد جمعیت، گسترش شهرنشـــینی و افزایش تقاضا از سوی صنایع انرژی و تکنولوژی، شدت یافته است. مراکز داده مبتنی بر هوش مصنوعی، به تنهایی ممکن است تا سال ۲۰۲۷ میزان برداشت آب در جهان را بین ۴,۲ تا ۶.۶ میلیارد متر مکعب افزایش دهند که این مقدار معادل ۴ تا ۶ برابر مصرف سالانه کشور دانمارک است.

هم‌زمان با این روند، میزان دسترســـی به آب رو به کاهش اســـت. تغییرات اقلیمی الگوهـــای بارندگی را بر هم زده و از ســـال ۱۹۰۰ تاکنون منابع آب جهان را ۲۰ درصد کاهش داده است. انتظار می‌رود در سال‌های آینده این کاهش بین ۱۰ تا ۴۰ درصد دیگر ادامه یابد. مدیریت نادرســـت زمین و رخدادهای شدید جوی مانند سیل و رانش زمین، زیرساخت‌های آبی را به‌شدت تحت تاثیر قرار داده‌اند. این چالش‌ها نشان‌دهنده نیاز فوری به مدیریت پایدار منابع آب هستند.

کشورها در حال افزایش سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های آبی هستند. ایالات متحده بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار برای نوسازی و تقویت سامانه‌های آبرسانی اختصاص داده است. به‌طور مشابه، چین در سال ۲۰۲۳ برنامه‌ای بلندپروازانه به ارزش ۱۷۰ میلیارد دلار آغاز کرد که تا سال ۲۰۳۵ بر حفظ منابع آب و اجرای پروژه‌های زیرساختی تمرکز دارد. بانک سرمایه‌گذاری اروپا نیز بر نیاز به سرمایه‌گذاری قابل توجه در این بخش تاکید کرده است. این بانک تخمین زده که سالانه حدود ۶۰ میلیارد یورو برای حمایت از زیرساخت‌های آب، انرژی، حمل‌ونقل و ارتباطات مخابراتی مورد نیاز است.

این تلاش‌ها نشان‌دهنده افزایش آگاهی نسبت به اهمیت آب به‌عنوان منبعی کلیدی برای توسعه پایدار و تاب‌آوری جهانی هستند. برنامه‌های هم‌افزا برای مقابله با بحران جهانی آب در حال پیشرفت‌اند و این روند با مشارکت روزافزون جوامع بین‌المللی که ذی‌نفعان متعددی دارند، هدایت می‌شـــود که بستری مناسب برای ایجاد همکاری‌های رسمی و آغاز اقدامات ملموس فراهم کرده‌اند. این اقدامات الگویی برای هماهنگی جهانی در زمینه حکمرانی و پایداری منابع آب ایجاد می‌کنند.

اجزای کلیدی برای امنیت آبی پایدار

امنیت آب به‌زودی نقش تعیین‌کننده‌ای در پتانسیل توسعه اقتصادی کشورها ایفا خواهد کرد و به‌عنوان عامل ایجاد شرایط برابر در رقابت اقتصادی جهانی عمل می‌کند. راه‌حل‌ها باید بر پایه چهار محور مشترک طراحی شوند که با توجه به شرایط جغرافیایی، اقلیمی و ساختار طبیعی هر کشور، به‌صورت اختصاصی تنظیم شده‌اند تا اثربخشی لازم را داشته باشند.

۱ چارچوب حکمرانی یکپارچه

وجود یک چارچوب حکمرانی یکپارچه بـــرای مقابله موثر با چالش‌های مدیریت آب ضروری اســـت. این چارچوب باید تخصص‌ها و فرآیندهای تصمیم‌گیری را در سطح ملی و بین‌المللی هم‌راستا و متمرکز کند.

برای نمونه، در ایتالیا، با اینکه انتصاب یک «کمیسیونر ویژه برای کم‌آبی» گامی مثبت در این جهت به‌شمار می‌آید، اما پیچیدگی و فوریت مساله ایجاب می‌کند که یک وزارتخانه اختصاصی برای آب تعریف شـــود. در سطح اروپا نیز، کمیسیونر جدید «محیط‌زیست، تاب‌آوری آبی و اقتصاد چرخشی رقابتی»، تلاش‌ها را در میان کشورهای عضو برای تقویت تاب‌آوری منابع آب هماهنگ می‌کند.

برنامه‌ریزی یکپارچه، برای دستیابی به بیشترین اثرگذاری، باید دولت‌ها و کسب‌وکارها را با هماهنگی جوامع بین‌المللی مانند مجمع جهانی اقتصاد، اندیشکده‌ها و غیره، در کنار هـــم قرار دهد. این نهادها در تقویت همکاری برای مدیریت منابع آب نقش کلیدی ایفا می‌کنند. این همکاری می‌تواند با توافق‌های صنعتی میان اپراتورهای آب در مناطقی که با چالش‌های زیست‌محیطی و زیرساختی مشابه روبه‌رو هستند، تقویت شود و الگویی نوین برای همکاری مؤثر فرامرزی تعریف کند.



۲ راه‌حل‌های مدون

بـــرای مقابله با بحـــران آب، باید آگاهی عمومـــی افزایـــش یابد، زیرساخت‌ها نوسازی شوند و نوآوری تقویت شود. کمپین‌های عمومی باید کمبود آب را برجسته کـــرده و فرهنگ صرفه‌جویـــی را ترویج دهند.

ســـامانه‌های فرســـوده نیازمند تعمیرات فوری، نگهداری پیشگیرانه و اتصال بین‌منطقه‌ای هستند تا بتوان خشکسالی‌ها و سیلاب‌ها را مدیریت کرد. در سال ۲۰۲۱ میانگین هدررفت آب در اتحادیه اروپا حدود ۲۵ درصد از کل آب توزیع‌شده بوده است، در حالی که در برخی کشورها این رقم به ۴۰ تا ۶۰ درصد نیز رسیده است.

تفکیـــک میان مصـــارف آب آشـــامیدنی و غیرآشـــامیدنی، جمع‌آوری آب بـــاران، احیای حوزه‌هـــای آبریز، شیرین‌ســـازی آب و تصفیه

تامین امنیت آبی در سطح جهانی نیازمند رویکردی چندجانبه است که حکمرانی، سرمایه‌گذاری، آگاهی‌بخشی و نوآوری را در کنار هم قرار دهد. در این چارچوب، جامعه بین‌المللی و رویدادها، نشست‌ها و مشارکت‌هایی با ذی‌نفعان متعدد، نقش محوری در هماهنگی و تقویت همکاری میان کشورها، سازمان‌ها و سایر بازیگران ایفا می‌کنند.

فاضلاب برای استفاده مجدد در کشاورزی و صنعت می‌تواند فشار بر منابع آب آشامیدنی را کاهش دهد. یکی از اهداف کلیدی، تحقق هدف «آب خالص صفر» (Net Zero Water) است؛ به این معنا که هر ساختمان یا مجموعه‌ای، به اندازه همان مقدار آبی که مصرف می‌کند، آب را بازیافت، بازتولید یا از منابع محلی تجدیدپذیر تامین کند.

در حال حاضر، بیش از نیمی از مصرف جهانی آب به بخش کشاورزی اختصاص دارد؛ بخشی که به‌ویژه در برابر تغییرات اقلیمی و پدیده‌های شدید جوی آسیب‌پذیر است. استفاده از آبی که حاوی مواد مغذی باشد، برای آبیاری زمین‌های کشاورزی، می‌تواند نیاز به کودهای شیمیایی مصنوعی را کاهش دهد و همزمان دو هدف آبیاری و تغذیه گیاه را محقق کند.

تکنولوژی‌هایی مثل هوش مصنوعی و روباتیک هم می‌توانند با پیش‌بینی خشکسالی‌ها و پایش شبکه‌های آبی، مدیریت منابع آب را بهینه‌سازی کنند.

۳ تقویت چارچوب‌های مقرراتی

چارچوب‌های مقرراتی باید به‌گونه‌ای توسعه یابند که از رویکردی منسجم و در مقیاس صنعتی برای مدیریت آب حمایت کنند. اگر حوزه‌های مدیریتی و اجرایی دست‌کم در سطح یک منطقه گسترش پیدا کنند، انجام پروژه‌های بزرگ تامین آب و مدیریت یکپارچه و کارآمد منابع آبی آسان‌تر و موثرتر خواهد شد. وجود یک سیاست مشترک اروپایی در حوزه آب برای شکل‌گیری اپراتورهای بزرگ‌مقیاس ضروری است؛ اپراتورهایی که توان اجرای پروژه‌های زیرساختی مهم را داشته باشند. در حال حاضر، پراکندگی و تعدد اپراتورهای محلی یکی از چالش‌های اصلی است، چرا که بسیاری از آنها فاقد منابع مالی و صنعتی لازم برای مقابله با پیچیدگی‌های فزاینده هستند.

حرکت به‌سوی مدیریت متمرکزتر با پراکندگی کمتر از نظر جغرافیایی، می‌تواند بهره‌وری را افزایش داده و استفاده از منابع را بهینه کند.

۴ منابع مالی کافی

تامین منابع مالی مناسب نیازمند بازنگری در سازوکارهای تامین بودجه است. میانگین تعرفه آب در اتحادیه اروپا ۳.۲ یورو به ازای هر متر مکعب است، در حالی که این رقم در کشورهای مختلف بین ۲.۱ تا ۱۰ یورو متغیر است. برای رفع این نابرابری، تعیین تعرفه‌های ملی می‌تواند به ایجاد تعادل میان نیاز به سرمایه‌گذاری بیشتر و حفظ توان پرداخت مردم کمک کند. همچنین باید حمایت مالی هدفمند بر بخش‌های خاصی متمرکز شود؛ از جمله تشویق به استفاده از فناوری‌های کم‌مصرف در کشاورزی، ترویج استفاده چندباره از آب در راستای دستیابی به «آب خالص صفر» و تخصیص منابع مالی برای نوسازی زیرساخت‌های آبی.

همکاری جهانی برای تامین امنیت آب

تامین امنیت آبی در سطح جهانی نیازمند رویکردی چندجانبه است که حکمرانی، سرمایه‌گذاری، آگاهی‌بخشی و نوآوری را در کنار هم قرار دهد. در این چارچوب، جامعه بین‌المللی و رویدادها، نشست‌ها و مشارکت‌هایی با ذی‌نفعان متعدد، نقش محوری در هماهنگی و تقویت همکاری میان کشورها، سازمان‌ها و سایر بازیگران ایفا می‌کنند. این نهادها با تسهیل گفت‌وگو و همکاری، می‌توانند به هم‌راستا شدن سیاست‌ها و راهبردها در سطح فرامرزی کمک کرده و هم‌افزایی‌هایی ایجاد کنند که اثرگذاری تلاش‌های فردی را چند برابر می‌سازد.

علاوه بر این، جوامع بین‌المللی که ذی‌نفعان متعددی دارند، نقش کلیدی در بسیج منابع مالی، حمایت از ابتکارات آینده‌نگر و ترویج سیاست‌هایی دارند که مدیریت پایدار منابع آب را در اولویت قرار می‌دهند. در نهایت، این جوامع می‌توانند کمپین‌های آگاهی‌بخشی جهانی را هدایت کنند تا فوریت بحران آب را برجسته کرده و تغییر رفتار در همه سطوح، از خانوادها گرفته تا صنایع را مورد تشویق قرار دهند.

جوامع بین‌المللی با تعیین اهداف مشترک، می‌توانند تلاش‌های پراکنده را یکپارچه کرده و مسیر دستیابی به آینده‌ای تاب‌آور و امن در حوزه آب را هموار سازند.

منبع: مجمع جهانی اقتصاد



پرمصرف‌ترین‌ها؛ از آسیا تا آمریکا

بخش کشاورزی همچنان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده آب در دنیاست

در پایگاه داده «سیستم اطلاعات جهانی فائو در مورد منابع آب و مدیریت آب کشاورزی» یا AQUASTAT، سه روش برداشت آب توسط انسان تفکیک شده‌اند: برداشت آب از منابع طبیعی مثل چاه یا قنات توسط خود کشاورزان؛ برداشت آب از منابع طبیعی توسط فعالان صنعت؛ و برداشت آب شهری (که شامل مصرف خانگی نیز می‌شود). نوع چهارم استفاده انسانی از آب، مربوط به آبی است که از دریاچه‌ها یا مخازن مصنوعی مرتبط با سدها تبخیر می‌شود.

پایگاه داده AQUASTAT برای مناطق آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب، اطلاعات مربوط به برداشت آب را از وزارتخانه‌ها یا دیگر نهادهای دولتی دریافت می‌کند و برخی خلاءهای اطلاعاتی با کمک دیگر سازمان‌های وابسته به سازمان ملل پر می‌شوند. برای اروپا، آمریکای شمالی، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند، منابع اطلاعاتی ارزشمند دیگری مانند «یورواستات» و «سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه» (OECD) نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند و در تکمیل داده‌های ناقص نقش دارند.

اطلاعات مربوط به مصرف آب بر اساس منبع، شامل آب‌های سطحی، آب‌های زیرزمینی و استفاده مستقیم از منابع غیرمتعارف آب می‌شود؛ مانند فاضلاب شهری، آب زهکشی کشاورزی برای آبیاری، و آب شیرین‌شده.

کشاورزی، شهری، صنعتی

میزان بارندگی جهانی که بر سطح خشکی‌ها می‌بارد، حدود ۱۱۰ هزار کیلومتر مکعب در سال است. حدود ۵۶ درصد از این مقدار توسط جنگل‌ها و مناظر طبیعی تبخیر و تعرق می‌شود و ۵ درصد دیگر را کشاورزی دیم مصرف می‌کند. ۳۹ درصد باقی‌مانده، یعنی حدود ۴۳ هزار کیلومتر مکعب در سال، به روان‌آب سطحی (که رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را تغذیه می‌کند) و آب زیرزمینی (که سفره‌های آب را تغذیه

می‌کند) تبدیل می‌شود. این منابع به عنوان منابع آب شیرین تجدیدپذیر شناخته می‌شوند.

بخشی از این آب از طریق زیرساخت‌های نصب‌شده، از رودخانه‌ها یا سفره‌های آب برداشت می‌شود که به آن «برداشت آب» می‌گویند. بیشتر این آب برداشت‌شده پس از استفاده، در بازه‌ای از زمان دوباره به محیط‌زیست بازگردانده می‌شود، اما کیفیت آن ممکن است نسبت به زمانی که برداشت شده، کاهش یافته باشد.

در سطح جهانی، نسبت برداشت آب به این صورت است: ۶۹ درصد برای کشاورزی (شامل آبیاری، آب‌دهی و شست‌وشوی دام، و آبزی‌پروری)، ۱۲ درصد برای مصارف شهری، و ۱۹ درصد برای مصارف صنعتی. با این حال، این ارقام به شدت توسط چند کشور که میزان برداشت آب در آنها بسیار بالاست، تحت تاثیر قرار می‌گیرند (نمودار ۱).

اگر میانگین نسبت‌های برداشت آب را برای هر کشور به‌صورت جداگانه محاسبه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که «در هر کشور به‌طور متوسط» این نسبت‌ها به ترتیب ۵۹ درصد کشاورزی، ۲۳ درصد شهری، و ۱۸ درصد صنعتی هستند.

نمودار ۲ هم روند برداشت جهانی آب را در طول زمان نشان می‌دهد، که بر اساس سه بخش اصلی کشاورزی، صنعت و شهری تقسیم شده است.

نسبت‌های برداشت آب در مناطق مختلف جهان تفاوت زیادی دارند. برای مثال، در جنوب آسیا، ۹۱ درصد از آب برای کشاورزی، ۷ درصد برای مصارف شهری، و تنها ۲ درصد برای صنعت برداشت می‌شود. در مقابل، در اروپای غربی این نسبت‌ها به ۵ درصد کشاورزی، ۲۳ درصد شهری و ۷۳ درصد صنعتی می‌رسد.

اهمیت برداشت آب برای مصرف کشاورزی به‌شدت تحت تاثیر شرایط اقلیمی و جایگاه کشاورزی در اقتصاد هر منطقه است.

پرمصرف‌ها کدام‌اند؟

در حالی که هند هر سال بیشترین میزان آب را مصرف می‌کند (حدود ۷۶۱ میلیارد متر مکعب) این ترکمنستان است که بالاترین نرخ برداشت سالانه آب به ازای هر نفر را دارد. در ترکمنستان، به‌طور متوسط سالانه ۴ هزار و ۳۵۰ متر مکعب آب برای هر نفر برداشت می‌شود. از این مقدار، حدود ۲,۸۳ درصد در صنعت، ۴,۲۲ درصد در بخش شهری، و ۹۲,۹۵ درصد در کشاورزی مصرف می‌شود.

چین دومین کشور در فهرست برداشت کل آب است. مردم چین سالانه ۵۸۱ میلیارد متر مکعب آب برداشت می‌کنند که بخش عمده‌ای از آن، یعنی ۶۱,۳۴ درصد، در بخش کشاورزی مصرف می‌شود. صنایع ۲۶,۳۳ درصد از این آب را استفاده می‌کنند و مصرف شهری ۱۲,۳۳ درصد را به خود اختصاص می‌دهد.

کشور دیگری که بخش اعظم آب برداشت‌شده‌اش را صرف کشاورزی می‌کند، پاکستان است که در جایگاه پنجم این فهرست قرار دارد. در پاکستان، از مجموع ۱۸۳ میلیارد متر مکعب آب برداشت‌شده در سال، ۹۴,۳۳ درصد برای کشاورزی مصرف می‌شود؛ ۱,۵۷ درصد در صنعت و ۴,۱۰ درصد در مصارف شهری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ایالات متحده با برداشت سالانه ۴۴۴ میلیارد متر مکعب آب، سومین کشور در فهرست مصرف‌کنندگان بزرگ آب در جهان است. در سال ۲۰۲۰، از کل آب برداشت‌شده در آمریکا، ۳۷,۳ درصد برای کشاورزی، ۴۵,۳ درصد برای مصارف صنعتی، و ۱۷,۴ درصد برای مصارف شهری استفاده شده است.

چهارمین کشور در میان پنج کشور پرمصرف آب، اندونزی است که سالانه ۲۲۳ میلیارد متر مکعب آب برداشت می‌کند. از این مقدار، ۹۲,۱۴ درصد برای کشاورزی، ۳,۰۶ درصد برای صنعت، و ۴,۸ درصد برای بخش شهری مصرف می‌شود.

کشورهای باقی‌مانده در فهرست ده کشور اول (کل برداشت آب) شامل ایران با ۹۳,۳ میلیارد متر مکعب در سال، مکزیک با ۸۹,۵ میلیارد متر مکعب، فیلیپین با ۸۵,۹ میلیارد متر مکعب، ویتنام با ۸۲ میلیارد متر مکعب، و ژاپن با ۷۸,۴ میلیارد متر مکعب آب در سال هستند. مانند بیشتر کشورهای بالاتر در این فهرست، بخش عمده آب برداشت‌شده در این کشورها نیز صرف کشاورزی می‌شود؛ البته به جز ژاپن.

یک سری کشورها هم هستند که هر ساله مقدار بسیار کمی آب مصرف می‌کنند. برای مثال، مالدیو تنها ۱۰ میلیون متر مکعب آب در سال برداشت می‌کند. در سال ۲۰۲۰، از این مقدار، ۳,۴ درصد صرف کشاورزی شده، هیچ بخشی به صنعت اختصاص نیافته، و ۹۶,۶ درصد برای مصارف شهری استفاده شده است.

سایر کشورهایی که سالانه آب بسیار کمی مصرف می‌کنند شامل کومور، سیشل، گرنادا، سنت وینسنت و گرنادین‌ها، آنتیگوا و باربودا، موناکو، گینه استوایی و جیبوتی هستند. همه این کشورها حدود ۱۰ میلیون متر مکعب آب در سال برداشت می‌کنند.

منبع: worldpopulationreview.com

برداشت آب در سطح جهان

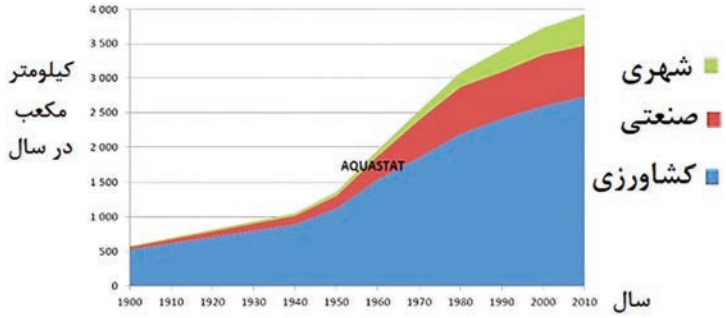

کدام کشورها بیشترین مصرف سرانه آب را دارند؟

	کشور	کل برداشت سرانه آب، ۲۰۲۰ (مترمکعب)	کل برداشت آب، ۲۰۲۰ (میلیارد مترمکعب)
۱	ترکمنستان	۴۳۵۰	۲۶,۲
۲	گویان	۱۸۴۰	۱,۴۴
۳	ازبکستان	۱۷۶۰	۵۸,۹
۴	شیلی	۱۶۹۰	۳۲,۴
۵	عراق	۱۴۱۰	۵۶,۶
۶	ایالات متحده آمریکا	۱۳۴۰	۴۴۴
۷	قزاقستان	۱۳۱۰	۲۴,۶
۸	آذربایجان	۱۲۴۰	۱۲,۶
۹	قرقیزستان	۱۱۷۰	۷,۶۶
۱۰	پرو	۱۱۷۰	۳۸,۵
۱۱	پورتو ریکو	۱۱۴۰	۳,۲۷
۱۲	ایران	۱۱۱۰	۹۳,۳
۱۳	اروگوئه	۱۰۵۰	۳,۶۶
۱۴	سورینام	۱۰۵۰	۰,۶۲
۱۵	تاجیکستان	۱۰۴۰	۹,۹

تنوع در اولویت‌های ملی و منطقه‌ای، رشد اقتصادی، تغییرات جمعیتی، الزامات زیست‌محیطی و توسعه پایدار در شرایط اقلیمی متغیر، همگی نشان می‌دهند که آب یکی از دغدغه‌های اصلی منطقه آسیای مرکزی است. با وجود گذشت ۲۰ سال، پیشرفت‌ها در حل چالش‌های آبی بسیار محدود بوده‌اند.

آب، سیاست و ژئوپلیتیک در قلب اوراسیا

مصرف و مدیریت منابع آبی در آسیای مرکزی؛ راهنمایی برای آینده

آســـیای مرکزی منطقه‌ای پهناور است که از دریای خزر در غرب تا چین در شرق، و از روسیه در شمال تا افغانستان و ایران در جنوب امتداد دارد. این منطقه را می‌توان نقطه پایانی اروپا در شرق و مرز غربی آسیا دانست. آسیای مرکزی شامل پنج کشور قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان است. این کشورها پیش‌تر بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بودند و همین پیشینه تاریخی، تاثیر زیادی بر شیوه مدیریت منابع آبی و ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی امروزی آنها گذاشته است.

پیش از فروپاشـــی شـــوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، جمعیت منطقه با نرخ بیش از ۳ درصد در سال رشد می‌کرد، اما اکنون این نرخ به حدود ۲ درصد رسیده است. جمعیت روســـتایی در آسیای مرکزی همچنان بالاست (۵۶,۲ درصد) که در مقایسه با میانگین جهانی ۴۵ درصد، رقم قابل توجهی است. نرخ اشتغال در بخش کشاورزی نیز بالا بوده و در تاجیکستان به ۶۰ درصد می‌رسد، که نشان‌دهنده اهمیت کشاورزی، به‌ویژه کشاورزی آبی، در این منطقه اســـت. با این حال، روند تنوع اقتصادی در جریان اســـت و توسعه بخش‌های صنعت و خدمات موجب رشد اشتغال در این حوزه‌ها شده است.

پس از استقلال این کشورها، تولید در آنها به شدت کاهش یافت. اما از سال ۲۰۰۰ به بعد، اقتصادهای آســـیای مرکزی دوباره شروع به رشد کردند و تولید ناخالص داخلی (GDP) و درآمد سرانه (به جز تاجیکستان) به سطح پیش از استقلال بازگشت. اگرچه کشـــاورزی همچنان در رشد اقتصادی نقش دارد، اما سهم آن در تولید ناخالص داخلی کاهش یافته و بهره‌وری در سایر صنایع رو به افزایش است. این تحولات نشان‌دهنده گذار تدریجی از اقتصاد سنتی کشاورزی به سمت اقتصاد متنوع‌تر و مدرن‌تر در منطقه است.

اگرچه کشاورزی همچنان به رشد اقتصادی منطقه کمک می‌کند، اما تولیدات کشاورزی با همان سرعتی که بخش‌های غیرکشاورزی رشد می‌کنند، افزایش نمی‌یابد. این موضوع نشان می‌دهد که آسیای مرکزی توسعه بخش‌های صنعتی و خدماتی، از جمله تولید نفت و گاز، را در اولویت قرار داده است.

آسیای مرکزی دارای چندین حوضه آبریز است که بزرگ‌ترین آن دریای آرال است. در قزاقستان حوضه‌های آبریز بین‌کشوری مانند اورال، ایرتیش، توبول، یسیل و نورا وجود دارد. در قرقیزستان نیز حوضه‌های ساری‌جاز و ایسیک‌کول قرار دارند. همچنین رودخانه ایلی و حوزه چوی-تالاس در قلمروهای مشترک قزاقستان و قرقیزستان واقع شده‌اند.

میزان منابع طبیعی موجود در هر کشور بر روند توسعه تاثیر می‌گذارد و می‌تواند باعث ایجاد تفاوت‌هایی در سطح منطقه شود، زیرا این منابع ظرفیت عرضه و تقاضا را تعیین می‌کنند. این موضوع به‌ویژه در زمینه اســـتفاده از منابع آبی برای تولیدات کشاورزی و انرژی اهمیت دارد.

کشورهای آسیای مرکزی از زمان استقلال، در تلاش بوده‌اند شکل‌های قابل قبولی از همکاری منطقه‌ای را پیدا کنند؛ از جمله تقسیم منابع آبی از طریق سازوکارهای حکمرانی بین‌کشوری مانند «کمیسیون هماهنگی آب» (ICWC) و «صندوق بین‌المللی نجات دریای آرال» (IFAS). با این حال، اجرای اصول توافق‌شده توسط کشورهای عضو ضعیف است، زیرا این توافق‌ها الزام‌آور نیستند. علاوه بر این، اقدام جمعی با چالش‌هایی مواجه



اطلاعات مربوط به برداشت و مصرف آب در حوضه دریاچه آرال (مقایسه سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۸)								
کشور	کل (کیلومتر مکعب)		مصرف آب برای آبیاری (درصد)		مصرف آب برای آشامیدنی و خانگی (درصد)		مصرف آب برای صنعت (درصد)	
	۲۰۰۲	۲۰۱۸	۲۰۰۲	۲۰۱۸	۲۰۰۲	۲۰۱۸	۲۰۰۲	۲۰۱۸
قزاقستان	۱۳۸۳۰	۱۸۷۳۲	۷۴٫۴	۶۵٫۷	۴٫۳	۴٫۸	۲۱٫۲	۲۹٫۶
قرقیزستان	۴۴۶۹	۵۵۲۶	۹۵٫۴	۹۴٫۸	۲٫۹	۳٫۷	۱٫۷	۱٫۵
تاجیکستان	۱۲۶۹۱	۱۲۳۰۱	۷۵٫۸	۸۳٫۰	۴٫۹	۶٫۲	۳٫۱	۲٫۸
ترکمنستان	۲۸۳۳۴	۲۵۳۸۰	۸۸٫۲	۸۸٫۲	۵٫۰	۵٫۶	۷٫۸	۹٫۵
ازبکستان	۶۰۵۵۴	۵۰۹۴۷	۷۸٫۳	۸۸٫۵	۵٫۰	۵٫۶	۷٫۸	۹٫۵
کل	۱۱۹۸۷۸	۱۱۲۸۸۶	۸۰٫۶	۸۴٫۴	۴٫۱	۴٫۷	۸٫۲	۱۰٫۹

است، از جمله اختلاف در اولویت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیک، پراکندگی در حوزه‌های قضایی، و نبود همکاری میان نهادهای مختلف.

منابع آب

منابع آب سطحی

اگرچه میزان منابع آب سطحی در آسیای مرکزی طی دو دهه گذشته کاهش چشمگیری نداشته، اما فشارهای مختلف باعث بروز مشکلاتی در دسترسی به آب شده‌اند. این فشارها عمدتاً ناشی از رشد جمعیت، تنوع صنعتی، برداشت‌های گسترده از منابع آبی و تقاضاهای جدید خارج از منطقه مانند چین، روسیه و افغانستان، و همچنین کاهش جزئی در جریان رودخانه‌ها هستند. با این حال، چون بخشی از رودخانه‌های حوضه دریای آرال از ذوب یخچال‌ها تغذیه می‌شوند، آثار این فشارها در حال حاضر چندان محسوس نیستند. ولی این پنهان‌سازی به معنای نبود مشکل نیست. در واقع، طی ۱۲ سال گذشته، جریان آب در رودخانه‌های اصلی این حوضه آبریز به‌طور متوسط ۱٫۲ درصد کاهش یافته و در برخی رودخانه‌های حوضه «سیردریا» این کاهش تا ۱۳٫۲ درصد هم رسیده است.

نکته مهم این است که ذوب یخچال‌ها نمی‌تواند برای همیشه منابع آبی منطقه را تقویت کند. نمودار، وضعیت بحرانی منابع آب آسیای مرکزی در آینده را به‌روشنی نشان می‌دهد.

منابع آب زیرزمینی

منابع زیرزمینی در آسیای مرکزی با فشار قابل‌توجهی مواجه هستند. توسعه صنعتی و کشاورزی طی دو دهه گذشته تاثیرات منفی زیادی بر این منابع گذاشته و باعث کاهش شدید ذخایر قابل استفاده و تخلیه برخی سفره‌های آب زیرزمینی شده است. ساخت‌وسازهای غیرمجاز برای برداشت آب و استفاده‌های کنترل‌نشده، همراه با نبود سیستم‌های نظارتی مناسب، این وضعیت را تشدید کرده‌اند.

افزون بر این، برآورد بیش از حد از میزان ذخایر منطقه‌ای نیز مشکل‌ساز شده، چراکه مرزهای سفره‌های آب زیرزمینی و ارتباط منابع آنها با این مرزها به‌طور تقریبی مشخص شده‌اند. کمبود آب برای مصرف‌کنندگان منابع زیرزمینی اغلب با استفاده از منابع آب سطحی جبران می‌شود که این کار خطر افت کیفیت آب را افزایش می‌دهد.

برای کاهش فشار بر منابع آب زیرزمینی و حفظ پایداری آنها، لازم است مدیریت دقیق منابع و مصرف هوشمندانه آب در اولویت قرار گیرد. این اقدامات می‌توانند نقش مهمی در حفظ این منابع حیاتی ایفا کنند.

آب برگشتی

آب برگشتی، با اینکه منبع آبی اضافی برای منطقه محسوب می‌شود، به دلیل شوری بالا می‌تواند آلاینده باشد. در حال حاضر حدود ۸۸ درصد از آب برگشتی شامل آب‌های جمع‌آوری‌شده از زهکش‌های کشاورزی آبیاری‌شده است و باقی‌مانده آن را فاضلاب‌های کشاورزی و صنعتی تشکیل می‌دهند. در مقایسه با دوره ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹، میزان آب برگشتی در بازه ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ حدود ۱۱ درصد افزایش یافته و مقدار تخلیه‌شده به رودخانه‌ها نیز ۸ درصد بیشتر شده است.

از مجموع ۳۵٫۷۸ کیلومتر مکعب آب برگشتی تولیدشده در حوضه‌های آمودریا و سیردریا در این دوره، حدود ۴۳ درصد مربوط به سیردریا و ۵۷ درصد به آمودریا بوده است. از این مقدار، تقریباً نیمی به رودخانه‌ها و حدود ۴۰ درصد به دریاچه‌ها و گودال‌های طبیعی تخلیه شده‌اند. تولید و مدیریت این تخلیه‌ها تاثیر مستقیمی بر کیفیت آب دارد و باعث کاهش دسترسی به منابع آب سطحی می‌شود. بنابراین، در مدیریت کلی منابع آب، ضروری است که مزایا و معایب این نوع آب به‌درستی سنجیده و اولویت‌بندی شوند.

مدیریت مصرف آب و کنترل جریان

از دهه ۲۰۰۰ میلادی تاکنون، میزان برداشت کلی آب در آسیای مرکزی تغییر چشمگیری نداشته و تنها بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۸ حدود ۶ درصد کاهش یافته است. با این حال، در کشورهای قزاقستان و قرقیزستان میزان برداشت آب افزایش داشته و تغییراتی در نوع مصرف آب نیز مشاهده شده است. در سطح منطقه‌ای، برداشت آب برای مصارف آشامیدنی و خانگی ۶ درصد و برای نیازهای صنعتی ۲۵٫۵ درصد افزایش یافته است. این روندها با رشد جمعیت و توسعه بخش‌های صنعتی در کشورهای آسیای مرکزی همراستا هستند، زیرا اقتصاد این کشورها در حال تنوع یافتن است. با این وجود، آبیاری کشاورزی همچنان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده آب در منطقه محسوب می‌شود که نشان‌دهنده اهمیت مداوم کشاورزی در این ناحیه است. تفاوت‌های روش‌شناسی در محاسبه میزان آب مصرفی می‌تواند باعث اختلاف در داده‌های برداشت آب شود. تا زمانی که این روش‌ها یکسان‌سازی نشوند، درک دقیق و مقایسه درست میزان برداشت آب در سراسر منطقه دشوار خواهد بود.

اتلاف آب در کانال‌های روباز

در حوضه دریای آرال، میزان اتلاف آب از طریق کانال‌های روباز طی ۲۰ سال گذشته حدود ۷.۹ درصد برآورد شده است. حدود ۶۸ درصد از این اتلاف سالانه، در فصل رشد محصولات کشاورزی رخ می‌دهد و ۷۷ درصد آن در مناطق پایین‌دست این حوضه مشاهده شده است. دلایل اصلی این اتلاف شامل بی‌میلی کشورهای پایین‌دست به ثبت و نگهداری اطلاعات مربوط به آب، سرقت آب، و نبود استانداردهای مشخص برای آبیاری است. اجرای پروژه‌های مشترک منطقه‌ای برای پایش و حسابداری منابع آبی می‌تواند به بهبود داده‌ها و افزایش آگاهی در این زمینه کمک کند تا دلایل این اتلاف‌ها بهتر شناخته و برطرف شوند.

نیازهای رقابتی به آب

پس از استقلال کشورهای منطقه، استفاده از آب برای آبیاری کشاورزی کاهش یافت،

اگرچه میزان منابع آب سطحی در آسیای مرکزی طی دو دهه گذشته کاهش چشمگیری نداشته، اما فشارهای مختلف باعث بروز مشکلاتی در دسترسی به آب شده‌اند. این فشارها عمدتاً ناشی از رشد جمعیت، تنوع صنعتی، برداشت‌های گسترده از منابع آبی و تقاضاهای جدید خارج از منطقه مانند چین، روسیه و افغانستان، و همچنین کاهش جزئی در جریان رودخانه‌ها هستند.

زیرا رژیم‌های تنظیم جریان آب تغییر کردند و از حالت صرفاً آبیاری به سمت ترکیبی از آبیاری و تولید انرژی یا صرفاً تولید انرژی حرکت کردند. این تغییر باعث شد کشاورزی آبی به ناچار خود را با شرایط جدید تنظیم جریان آب توسط بخش انرژی تطبیق دهد.

از سال ۲۰۰۰ تاکنون، بیشتر کشورها سطح زمین‌های آبیاری‌شده خود را حفظ کرده‌اند (به‌جز قزاقستان که کاهش داشته و ترکمنستان که افزایش داشته است). بهره‌وری آبیاری در هر هکتار دو برابر شده و بهره‌وری مصرف آب برای آبیاری نیز ۲.۵ برابر افزایش یافته است. پیش‌بینی می‌شود این بهره‌وری با استفاده از روش‌های نوین آبیاری تا ۱.۵ برابر دیگر نیز افزایش یابد.

با توجه به اهمیت کشاورزی در تولید ناخالص داخلی، اشتغال، توسعه بخش‌های وابسته و امنیت غذایی، ادامه تلاش‌ها برای بهبود آبیاری و افزایش بهره‌وری کشاورزی، همراه با مدیریت متوازن تخصیص آب میان کشاورزی و انرژی، کاملاً ضروری است.

توازن میان تولید انرژی برق‌آبی و نیازهای آبی آسیای مرکزی

تولید برق‌آبی یکی از اولویت‌های اصلی مصرف آب در کشورهای بالادست آسیای مرکزی است و ستون فقرات امنیت انرژی و توسعه اقتصادی این کشورها محسوب می‌شود. این نوع انرژی سهم قابل‌توجهی در تولید برق منطقه دارد؛ به‌طوری‌که طبق اعلام بانک جهانی، در سال ۲۰۱۵، حدود یک‌پنجم کل برق منطقه از طریق نیروگاه‌های برق‌آبی تامین شده و در کشورهای قرقیزستان و تاجیکستان به ترتیب ۸۵ درصد و ۹۸ درصد از برق تولیدی از این طریق بوده است.

اگرچه برق‌آبی آب را از جریان رودخانه‌ها برداشت نمی‌کند و مصرف‌کننده مستقیم آب نیست، اما نحوه عملکرد نیروگاه‌ها و تنظیم جریان آب تاثیر زیادی بر هماهنگی منافع سایر مصرف‌کنندگان آب و همچنین بر بهره‌وری مصرف آب دارد. بنابراین، مدیریت صحیح این توازن برای استفاده پایدار از منابع آبی و انرژی در منطقه بسیار حیاتی است.

مجموع ظرفیت نیروگاه‌های برق‌آبی در کشورهای حوضه دریای آرال حدود ۱۰،۲۴۰ مگاوات است که ۳۲ درصد آن متعلق به قرقیزستان است و ۴۸ درصد به تاجیکستان و ۱۸ درصد به ازبکستان اختصاص دارد. با این حال، پتانسیل انرژی برق‌آبی موجود در رودخانه‌های این منطقه هنوز به‌طور کامل مورد بهره‌برداری قرار نگرفته و همواره موضوع بحث میان نهادهای تامین مالی بین‌المللی و کشورهای منطقه بوده است.

برآوردها نشان می‌دهد ظرفیت بالقوه تولید برق‌آبی در این منطقه حدود ۴۶۰ تراوات ساعت در سال است، اما تنها ۳۰ درصد از آن استفاده می‌شود. بخش عمده‌ای از این ظرفیت به منابع آبی تاجیکستان (۳۱۷ تراوات‌ساعت) و قرقیزستان (۹۹ تراوات‌ساعت) مربوط می‌شود.

افزایش بهره‌برداری از این ظرفیت می‌تواند فرصت بزرگی برای منطقه باشد، به‌ویژه با توجه به رشد ۱،۶۱ برابری مصرف انرژی بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷. برق‌آبی به‌عنوان منبعی تجدیدپذیر، جایگزین مناسبی برای روش‌های پرکربن تولید انرژی است. با این حال، استفاده کامل از این ظرفیت ممکن است نیازهای آبی برای آبیاری، آشامیدن و محیط‌زیست را به خطر بیندازد.

افزایش تعداد و ظرفیت نیروگاه‌ها و مخازن مرتبط با آنها می‌تواند منجر به اتلاف‌های غیرقابل بازیابی منابع آبی، تخلیه‌های بی‌هدف از سدهای زنجیره‌ای و اختلال در برنامه‌های توزیع آب شود. با این حال، اگر این روند با مدیریت هوشمندانه و چارچوب‌های همکاری منطقه‌ای مناسب همراه باشد، می‌تواند به یک فرصت بزرگ برای توسعه پایدار تبدیل شود. تنش میان آب، انرژی و امنیت غذایی که به‌عنوان «پیوند انرژی، آب و غذا» شناخته می‌شود، در آسیای مرکزی به‌خوبی مستند شده و زمینه‌ای مهم برای اقدامات آینده فراهم می‌کند.

تنظیم جریان رودخانه‌ها

پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی، ایجاد توازن میان تولید برق‌آبی و نیازهای آبیاری دشوارتر شده است؛ زیرا اولویت‌های ملی متفاوت و گاه متضاد دارند. درک چالش‌های هر کشور برای تامین کامل نیازهای انرژی و آبیاری، نشان‌دهنده ضرورت هماهنگی منطقه‌ای مؤثرتر است.

در حال حاضر، جریان رودخانه‌ها توسط ۱۲۱ مخزن با تنظیمات فصلی و چندساله کنترل می‌شود. با این حال، این تنظیمات اغلب کارآمد نیستند؛ زیرا رژیم‌های آبیاری دوران شوروی به‌سرعت به رژیم‌های مبتنی بر تولید انرژی تغییر یافته‌اند و همکاری منطقه‌ای نیز ضعیف بوده است. فرصت‌هایی برای رسیدن به توافق در اولویت‌بندی منابع آب از طریق روش‌هایی که مورد پذیرش همه کشورهای منطقه باشد، وجود دارد. این توافق می‌تواند در قالب نهادی مشابه کنسرسیوم آب و انرژی شکل گیرد که در آن، مدل تنظیم شوروی سابق با رویکرد بازار بازسازی شود. تلاش‌هایی برای تنظیم مشترک منابع آب در توافق‌نامه سیردریا در سال ۱۹۹۸ انجام شد، اما به دلیل نبود اصول مشترک و جایگزینی توافق اصلی با پروتکل‌های سالانه متغیر، موفق نبود.

با این حال، هنوز فرصت‌هایی برای تقویت گفت‌وگوی بین‌دولتی و بین‌بخشی وجود دارد تا مدیریت مصرف آب میان بخش‌ها بهبود یابد و بهره‌وری در تولید انرژی افزایش پیدا کند. همکاری منطقه‌ای قوی‌تر می‌تواند به بهبود کارایی در هر دو حوزه تولید انرژی و استفاده از آب برای آبیاری منجر شود. هنگام تدوین راهبردهای همکاری منطقه‌ای، کشورها باید نقاط قوت و ضعف راهبردهای گذشته را مدنظر قرار دهند.

مدیریت آب در سطح ملی

مدیریت آب در آسیای مرکزی شامل مجموعه‌ای پیچیده از سازوکارهای تنظیم جریان و برداشت آب در سطح ملی و بین‌کشوری است. اگرچه ویژگی‌های مشترکی میان کشورهای منطقه وجود دارد، اما تفاوت‌هایی نیز در ساختارهای مدیریتی آب میان آنها دیده می‌شود.

به‌طور کلی، از زمان استقلال کشورهای آسیای مرکزی، نفوذ و قدرت بخش‌های مرتبط با آب کاهش یافته است. سازمان‌های ملی مدیریت آب در این کشورها جایگاه‌های متفاوتی دارند و دستخوش تغییرات سازمانی مکرر شده‌اند که همین امر روند پیشرفت را با مانع روبه‌رو کرده است. این بی‌ثباتی، کیفیت تنظیمات دولتی در حوزه آب، زیرساخت‌های مالی و فنی بخش آب سابق، و توان سرمایه‌گذاری در فناوری، نوآوری و منابع انسانی را تحت تاثیر منفی قرار داده است. با این حال، برخی کشورها تلاش کرده‌اند جایگاه نهادهای ملی آب را احیا کنند؛ مانند ازبکستان که در سال ۲۰۱۸ وزارت منابع آب را پس از تفکیک از وزارت کشاورزی و منابع آب، دوباره تاسیس کرد.

مقایسه تقاضا و دسترس‌پذیری آب در حوضه دریای آرال (میلیون مترمکعب)

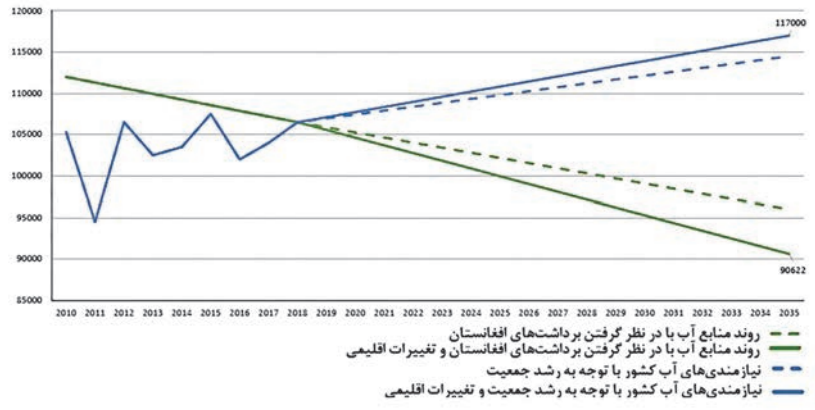

اگرچه مدیریت منابع آب در سطح حوضه‌های آبریز به‌عنوان یک روش مطلوب بین‌المللی شناخته می‌شود، این رویکرد تنها در کشورهای قرقیزستان و ازبکستان اجرا شده است و حتی در همین موارد نیز اصول آن به‌طور کامل رعایت نمی‌شود. سازمان‌های مدیریت آب که پیش‌تر در سطح استان‌ها فعالیت می‌کردند، به نهادهای حوضه‌محور تبدیل شده‌اند، اما با وجود این تغییر ساختار، بسیاری از این نهادها هنوز هم بر اساس مرزهای اداری سابق عمل می‌کنند.

راه‌اندازی شوراهای حوضه‌ای و عملکرد مؤثر آنها با چالش‌هایی همراه است. در اغلب موارد، این شوراها بیشتر نقش فنی و اجرایی دارند تا اینکه به‌عنوان نهادهای مشارکتی با حضور همه ذی‌نفعان عمل کنند. با این حال، اقدامات قابل توجهی در این زمینه در حال انجام است، از جمله در کشور تاجیکستان.

سازمان‌های مدیریت منابع آب در سطح آبیاری، به‌طور سنتی بر اساس دو اصل شکل گرفته‌اند: اصول هیدروگرافی (مانند اداره‌های سیستم آبیاری) و اصول تقسیمات اداری- منطقه‌ای (مانند اداره‌های مدیریت آب در نواحی مختلف). این سطح از مدیریت، به‌عنوان سطحی مطلوب شناخته می‌شود، زیرا از ثبات نسبی برخوردار است و سبک مدیریتی سنتی‌تری را دنبال می‌کند که توسط نهادهای ملی آب اعمال می‌شود.

این نهادها به‌طور مستقیم با ذی‌نفعان تعامل ندارند، چراکه انجمن‌های بهره‌برداران آب (WUAs) برای این منظور تشکیل شده‌اند و مسئولیت ارتباط با کاربران و مدیریت عملیاتی آب را بر عهده دارند. انجمن‌های بهره‌برداران آب همچنان ضعیف‌ترین بخش در ساختار مدیریت آب کشورهای آسیای مرکزی محسوب می‌شوند و به‌طور کلی بهره‌وری پایینی دارند. تقریباً هیچ‌یک از نهادهای داخلی این سازمان‌ها - از مجامع عمومی گرفته تا شوراها، کمیسیون‌های داوری و کمیته‌های نظارت - مطابق با اهداف اولیه خود عمل نمی‌کنند. این سازمان‌ها، با وجود اینکه بخشی از وظایف عمومی مانند رساندن آب به مصرف‌کنندگان نهایی را انجام می‌دهند، به دلیل زیرساخت‌های ضعیف، نظام ناکارآمد اعطای وام، و وضعیت حقوقی نامشخص، از حمایت دولتی برخوردار نیستند. این وضعیت منجر به بدهی‌های سنگین از سوی بهره‌برداران شده و پایداری عملکرد سازمان‌ها را با مشکل مواجه کرده است.

در اینجا یک چرخه معیوب شکل گرفته: ضعف مالی سازمان‌ها باعث کاهش دریافت هزینه خدمات آبیاری می‌شود، و این کاهش درآمد نیز ناشی از کیفیت پایین خدماتی است که خود نتیجه همان ضعف مالی است. راهکارهایی مانند حمایت موثر دولت، بازسازی سیستم‌های خوشه‌ای، یا مشارکت‌های مالی عمومی-خصوصی در حال بررسی هستند. در حال حاضر، کشورها در حال بررسی راه‌هایی برای بهبود عملکرد این سازمان‌ها از طریق ادغام یا یکپارچه‌سازی آنها هستند.

چشم‌انداز آینده: توصیه‌های سیاستی

تنوع در اولویت‌های ملی و منطقه‌ای، رشد اقتصادی، تغییرات جمعیتی، الزامات زیست‌محیطی و توسعه پایدار در شرایط اقلیمی متغیر، همگی نشان می‌دهند که آب یکی از دغدغه‌های اصلی منطقه آسیای مرکزی است. با وجود گذشت ۲۰ سال، پیشرفت‌ها در حل چالش‌های آبی بسیار محدود بوده‌اند.

مسائلی مانند نبود همکاری منطقه‌ای مؤثر، رژیم‌های نامتعادل و ناهماهنگ در تنظیم جریان آب، ضعف در ساختارهای حقوقی و نهادی، مشکلات زیست‌محیطی، نبود سیستم‌های پایش و ارزیابی، و کمبود تحقیق و توسعه، همچنان محور اصلی بحث‌های مربوط به مدیریت آب در این منطقه هستند.

علاوه بر این، آسیای مرکزی با رشد جمعیت، افزایش برداشت آب از خارج منطقه، و فشارهای ناشی از تغییرات اقلیمی مواجه است که همگی خطر کمبود آب در آینده را تشدید می‌کنند. در چنین شرایطی، همکاری منطقه‌ای، درک دقیق از سناریوهای آینده اقلیم و منابع آبی، و مدیریت منسجم و قدرتمند آب، اهمیت حیاتی دارند.

برای مدیریت مطلوب منابع آب در منطقه، شالوده لازم وجود دارد. دستاوردهای مهمی در سراسر آسیای مرکزی حاصل شده‌اند؛ از جمله افزایش بهره‌وری آبیاری و توسعه آن، اجرای موفق برنامه‌های حوضه دریای آرال، ایجاد پایگاه‌های داده منطقه‌ای مانند «سامانه پایش بهره‌وری مصرف آب» (WUEMoCA)، تلاش برای کاهش مشکلات زیست‌محیطی و شوری دریای آرال، افزایش تولید برق‌آبی، و نمونه‌هایی از همکاری‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در زمینه مدیریت و پایش منابع آب.

این دستاوردها با مطالعات موردی عملی و موفق پشتیبانی می‌شوند که می‌توانند درس‌های مهمی برای الگوبرداری در سراسر منطقه ارائه دهند. پروژه «دره فرغانه» که مدیریت یکپارچه منابع آب (IWRM) را با موفقیت در چهار استان از سه کشور اجرا کرده، نشان‌دهنده توانایی منطقه برای همکاری، صرفه‌جویی در مصرف آب، افزایش بهره‌وری و پایداری مدیریت منابع آبی، و بهره‌گیری مؤثر از کمک‌های بین‌المللی برای دستیابی به نتایج مثبت در این حوزه است.

در سراسر منطقه آسیای مرکزی فرصت‌هایی برای تقویت مدیریت منابع آب و آمادگی برای چالش‌های آینده وجود دارد. حوزه‌های اولویت‌دار برای اصلاح سیاست‌ها و ایجاد مدیریت ملی و منطقه‌ای قوی عبارتند از:

بهبود انسجام در سیستم‌های مدیریت آب در همه سطوح (مصرف‌کننده، زیرحوضه، حوضه، بخش، ملی و منطقه‌ای)؛ به‌ویژه افزایش دقت در پیش‌بینی جریان سالانه آب، رفع نبود پیش‌بینی‌های بلندمدت، اصلاح انحراف از برنامه‌های توزیع توافق‌شده، بهبود حسابداری منابع آب، جلوگیری از تخلیه‌های بی‌هدف، و هماهنگ‌سازی بهتر میان رهاسازی آب برای انرژی و آبیاری.

تقویت دقت در حسابداری آب و پیش‌بینی جریان‌ها برای حل مشکلات مربوط به برنامه‌های توزیع آب، به‌ویژه کاهش انحراف از برنامه‌های تعیین‌شده.

تقویت همکاری منطقه‌ای و چارچوب‌های حقوقی و نهادی از طریق هم‌راستا کردن اولویت‌های ملی، شناخت مزایای از دست‌رفته ناشی از ضعف همکاری منطقه‌ای، یافتن نقاط قوت مشترک، تمرکز بر اولویت‌های راهبردی توسعه، و بهره‌گیری از تجربیات موفق پروژه‌های منطقه‌ای گذشته.

استفاده از روش‌های صرفه‌جویی در مصرف آب به‌عنوان یکی از پایه‌های مدیریت پایدار منابع آبی، به‌ویژه در بخش کشاورزی که بزرگ‌ترین مصرف‌کننده آب است.

افزایش تلاش‌ها در زمینه پایش و ارزیابی و همکاری در زمینه مصرف و تامین آب، کیفیت منابع آبی، و بررسی تاثیرات و نتایج پروژه‌های آبی. پایش و ارزیابی باید اساس سامانه‌های اطلاعاتی آب در آسیای مرکزی را تشکیل دهد.

بازنگری در تنظیم جریان رودخانه‌ها و اجرای برنامه‌های چندساله تنظیم جریان، چراکه این موضوع یکی از پایه‌های اصلی مدیریت آب در منطقه است. هماهنگ‌سازی هم‌زمان با برنامه‌های آبیاری و تولید انرژی برای ایجاد توازن میان تولید برق‌آبی (که امنیت انرژی منطقه را تامین می‌کند) و تولیدات کشاورزی (که امنیت غذایی، اشتغال و معیشت روستایی را پشتیبانی می‌کند) بسیار حیاتی است.

اجرای تدابیری برای سازگاری با تغییرات اقلیمی ضروری است تا بتوان رژیم‌های جریان آب را در شرایط غیرعادی انعطاف‌پذیرتر کرد، با منابع آبی در حال تغییر هماهنگ شد، مدیریت منابع را با نوسانات دما و بارندگی تطبیق داد، و در برابر بلایای طبیعی مقاومت بیشتری ایجاد کرد. همچنین باید اقدامات اقتصادی برای صرفه‌جویی در مصرف آب و افزایش کارایی مدیریت منابع آبی به‌کار گرفته شود. ارزش‌گذاری صحیح آب و بازتاب این ارزش در تعرفه‌ها، یکی از عناصر کلیدی مدیریت پایدار آب در آینده است و موجب جذب سرمایه‌گذاری در این بخش خواهد شد.

افزایش اثربخشی کمک‌های بین‌المللی و برنامه‌های حمایتی نیز اهمیت دارد؛ از جمله هماهنگ‌سازی پروژه‌ها، جلوگیری از تکرار فعالیت‌ها، استفاده از دانش بومی برای تطبیق پروژه‌ها با نیازهای ملی، ایجاد پایگاه داده‌ای از تجربیات موفق و ناموفق گذشته، و تقویت همکاری منطقه‌ای در اجرای پروژه‌ها.

سرمایه‌گذاری در توسعه منابع انسانی نیز باید در اولویت قرار گیرد تا زمینه‌ای برای معرفی و اجرای راه‌حل‌های نوآورانه در مدیریت مؤثر و منطقی آب فراهم شود.

در نهایت، افزایش آگاهی عمومی درباره ارزش و اهمیت آب می‌تواند در دستیابی به پایداری منابع آبی و توسعه در شرایط کم‌آبی و تغییرات اقلیمی مؤثر باشد و نسل جدیدی را پرورش دهد که نسبت به بحران‌های کم‌آبی و ارزش واقعی آب آگاه‌تر و مسئول‌تر باشد.

منبع: OECD

در حالی که سیلیکون‌ولی در حال بررسی راه‌حل‌هایی برای این مساله است، فعالان حوزه آب معتقدند شرکت‌های فناوری باید در این زمینه شفاف‌تر عمل کنند. تقریباً هیچ اطلاعاتی درباره میزان مصرف آب مراکز داده در سطح هر سیستم به‌صورت عمومی منتشر نمی‌شود؛ هرچند برخی شرکت‌ها مانند گوگل ارائه جزئیات دقیق‌تری را در گزارش‌های سالانه خود شروع کرده‌اند.

تشنگی مراکز داده

هوش مصنوعی آب را در خشک‌ترین مناطق می‌بلعد!

هر بار که از یک چت‌بات هوش مصنوعی می‌خواهید یک سند حقوقی طولانی را خلاصه کند یا تصویر یک سنجاب کارتونی با عینک را برایتان بسازد، در واقع درخواستی به یک مرکز داده ارسال می‌شود و منبعی صرف می‌شود که روزبه‌روز در حال کمیاب‌ترشدن است: آب.

مراکز داده‌ای که هوش مصنوعی را پشتیبانی می‌کنند، برای خنک کردن سرورهای داغ، حجم زیادی آب مصرف می‌کنند. همچنین به طور غیرمستقیم، برقی که برای راه‌اندازی این تاسیسات استفاده می‌شود، آب مصرف می‌کند.

حتی پیش از معرفی چت‌جی‌پی‌تی در اواخر سال ۲۰۲۲، بسیاری از جوامع نسبت به مراکز داده‌ای که روزانه میلیون‌ها گالن آب شهرهایی با منابع محدود را مصرف می‌کردند، ابراز نگرانی کرده بودند. از آن زمان که چت‌جی‌پی‌تی موجی از هیجان در حوزه هوش مصنوعی به راه انداخت، این مشکل شدت بیشتری پیدا کرده است.

بر اساس تحلیل خبرگزاری بلومبرگ از داده‌های موسسه منابع جهانی (یک سازمان تحقیقاتی غیرانتفاعی) و شرکت اطلاعات بازار «دی‌سی بایت» (DC Byte)، در سه سال گذشته بیش از ۱۶۰ مرکز داده جدید مرتبط با هوش مصنوعی در سراسر ایالات متحده ایجاد شده‌اند؛ آن هم در مناطقی که رقابت برای منابع محدود آب بسیار شدید است. این رقم نسبت به دوره سه‌ساله قبل، افزایشی ۷۰ درصدی را نشان می‌دهد.

روند مشابهی در کشورهای دیگر نیز در حال شکل‌گیری است. مناطق خشکی مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی، بیش از هر زمان دیگری میزبان مراکز داده شده‌اند تا سهمی از رونق هوش مصنوعی داشته باشند. در همین حال، طبق تحلیل بلومبرگ، در چین و هند نسبت مراکز داده‌ای که در مناطق خشک قرار دارند حتی از ایالات متحده هم بیشتر است. این موضوع هم نشان‌دهنده گسترش زیرساخت‌های مراکز داده در این کشورهاست و هم بیانگر شدت یافتن بحران کم‌آبی ناشی از تغییرات اقلیمی

به گفته کارشناسان، شرکت‌های فناوری برای پشتیبانی از سیستم‌های پیشرفته هوش مصنوعی، مراکز داده جدید توسعه داده‌اند و به همین منظور بیش از پیش به ایالت‌ها و کشورهایی روی آورده‌اند که منابع انرژی فراوان و مقررات مطلوب دارند. اما آنچه در این مناطق اغلب کمیاب است، منابع کافی آب است. در نتیجه، این مراکز داده می‌توانند منابع آب محلی، کشاورزی و تولید انرژی را با تهدید جدی مواجه کنند.

نیوشا عجمی، مدیر ارشد راهبرد و توسعه تحقیقات در آزمایشگاه ملی «لارنس برکلی» و بنیان‌گذار برنامه سیاست‌گذاری آب شهری در دانشگاه استنفورد، می‌گوید: «این موضوع به‌طور جدی در حال گسترش و در همه‌جا در حال شیوع است.»

در سال‌های اخیر، اعتراض‌هایی مرتبط با بحران آب علیه مراکز داده در کشورهایی مانند هلند، اروگوئه و شیلی صورت گرفته است. در شیلی، این اعتراض‌ها به‌قدری گسترده بود که دولت به‌طور موقت مجوز ساخت تاسیسات ۲۰۰ میلیون دلاری گوگل را لغو کرد. در ایالات متحده نیز شرکت‌های فناوری، مراکز داده بزرگی را در ایالت‌هایی مانند آریزونا و تگزاس که با خشکسالی مواجه‌اند، راه‌اندازی کرده‌اند که این موضوع نگرانی‌ها را درباره منابع آب محلی افزایش داده است.

امی بوش، متخصص آب‌شناسی در شرکت RMBJ Geo مستقر در شهر کوچک ابیلین تگزاس است؛ جایی که شرکت OpenAI در حال ساخت یک پردیس عظیم مرکز داده با ظرفیت ۱,۲ گیگاوات برای یک پروژه زیرساختی ۱۰۰ میلیارد دلاری است. او می‌گوید: «تمام نقاط این ایالت با بحران پیوند آب و انرژی مواجه‌اند.»

شارلین لورینگ، عضو ارشد شرکت مشاوره آب «فلوئید ادوایزرز»، می‌گوید: «آب معمولاً آخرین چیزی است که هنگام انتخاب محل احداث مراکز داده مورد توجه قرار می‌گیرد، چون در مقایسه با هزینه زمین و برق، ارزان‌تر است.» او اضافه می‌کند: «از گذشته، برای کاربران صنعتی، آب نسبت به هزینه و دسترسی به انرژی، اهمیت کمتری داشته است.»

حداقل یک شرکت بزرگ فناوری، یعنی مایکروسافت، در حال بازنگری در سرعت گسترش مراکز داده خود است و برخی پروژه‌ها را متوقف کرده. با این حال، تعداد مراکز داده در مناطق خشک همچنان قرار است در سال‌های آینده به‌طور چشمگیری افزایش یابد. طبق گزارش دی‌سی بایت، تنها در ایالات متحده، تا سال ۲۰۲۸ دست‌کم ۵۹ مرکز داده جدید در این مناطق برنامه‌ریزی شده‌اند و به نظر می‌رسد هر چند هفته یک‌بار پروژه‌های جدیدی نیز اعلام شوند.



مشکلی رو به رشد

افزایش استفاده از هوش مصنوعی به معنای مصرف بیشتر آب است. طبق گزارش ماه آوریل آژانس بین‌المللی انرژی درباره انرژی و هوش مصنوعی، یک مرکز داده متوسط با ظرفیت ۱۰۰ مگاوات در ایالات متحده - که مصرف برق آن از مجموع برق مصرفی ۷۵ هزار خانه بیشتر است - روزانه حدود ۲ میلیون لیتر آب مصرف می‌کند. این مقدار برابر با مصرف روزانه آب حدود ۶۵۰۰ خانوار است.

این گزارش برآورد می‌کند که در سطح جهانی، مراکز داده سالانه حدود ۵۶۰ میلیارد لیتر آب مصرف می‌کنند و این رقم ممکن است تا سال ۲۰۳۰ به حدود ۱۲۰۰ میلیارد لیتر برسد،

چرا که شرکت‌های فناوری به‌دنبال ساخت تاسیسات بزرگ‌تر با تراشه‌های پیشرفته‌تر هوش مصنوعی هستند که گرمای بیشتری تولید می‌کنند.

بسیاری از مراکز داده از روش خنک‌سازی تبخیری استفاده می‌کنند که به آن «خنک‌سازی مردابی» نیز گفته می‌شود. در این روش، هوای گرم از میان پدهای مرطوب عبور داده می‌شود تا دما کاهش یابد. به گفته شائولی رن، دانشیار مهندسی برق و کامپیوتر در دانشگاه کالیفرنیا، ریورساید، مراکز داده معمولاً حدود ۸۰ درصد از آبی را که مصرف می‌کنند تبخیر می‌کنند و تنها ۲۰ درصد را به تاسیسات تصفیه فاضلاب بازمی‌گردانند.

در مقایسه، مصرف آب خانگی فقط حدود ۱۰ درصد را از طریق تبخیر از دست می‌دهد و ۹۰ درصد باقی‌مانده را تخلیه می‌کند. (سخنگوی گوگل گفته که این شرکت درصد ثابتی برای مصرف آب ندارد، زیرا میزان تبخیر در هر مرکز داده با توجه به عواملی مانند موقعیت جغرافیایی، دما و رطوبت متفاوت است.)

ردپای مصرف آب در مراکز داده فراتر از خنک‌سازی است. یک مقاله در سال ۲۰۲۱ نشان داد که تقریباً نیمی از سرورهای مراکز داده در ایالات متحده به‌طور کامل یا جزئی توسط نیروگاه‌هایی تامین می‌شوند که در مناطق دچار کم‌آبی قرار دارند و خودشان نیاز زیادی به آب دارند.

آژانس بین‌المللی انرژی برآورد کرده که ۶۰ درصد از مصرف آب مراکز داده مربوط به استفاده غیرمستقیم است؛ یعنی آبی که برای تولید برق مورد نیاز این مراکز مصرف می‌شود.

افزایش شدید تقاضا برای آب، اکنون دو اولویت مهم زیست‌محیطی شرکت‌های فناوری را با تهدید مواجه کرده است. پیش از رونق هوش مصنوعی، بزرگ‌ترین شرکت‌های رایانش ابری آمریکا از جمله آمازون، مایکروسافت و گوگل، متعهد شده بودند که در سال‌های آینده ردپای کربنی خود را کاهش دهند و تا سال ۲۰۳۰ به وضعیت «آب مثبت» برسند؛ یعنی مقدار آبی که به محیط‌زیست بازمی‌گردانند بیشتر از میزان مصرفشان باشد.

اما مناطقی که بیشترین منابع انرژی تجدیدپذیر - به‌ویژه انرژی خورشیدی - را برای پشتیبانی از مراکز داده دارند، اغلب با کمبود آب مواجه‌اند. از سوی دیگر، مراکز داده‌ای که برای مصرف کمتر آب در مناطق گرم‌تر طراحی می‌شوند، در نهایت به انرژی بیشتری برای فعالیت نیاز دارند.

«بن تاونسند»، مدیر جهانی زیرساخت و پایداری در شرکت گوگل، در یک مصاحبه گفته: «قتی آب این توانایی دارد که مصرف انرژی و انتشار گازهایی مانند دی‌اکسید کربن را کاهش دهد، باید بتوانیم درباره نقشی که می‌تواند، باید یا نباید در کاربردهای مختلف ایفا کند، گفت‌وگو کنیم.»

جست‌وجو برای راه‌حل

شرکت‌های فناوری پیش‌تر نیز با چنین اولویت‌های متضادی روبه‌رو بوده‌اند. در آغاز شکل‌گیری مراکز داده، شرکت‌ها برای خنک کردن تجهیزات به سیستم‌های تهویه مطبوع متکی بودند. این سیستم‌ها برق زیادی مصرف می‌کردند و همین موضوع باعث شد شرکت‌ها به استفاده از آب روی بیاورند تا فناوری‌های خنک‌سازی با بهره‌وری انرژی بالاتری توسعه دهند.

استیو سالومون، معاون مهندسی زیرساخت مراکز داده در شرکت مایکروسافت، می‌گوید: «همین نیاز به کاهش مصرف برق بود که شرکت‌ها را به سمت استفاده از آب سوق داد.»

اکنون شرکت‌های فناوری در حال آزمایش راه‌حل‌های جدیدی هستند، از جمله طراحی‌های تازه برای مراکز داده و تراشه‌هایی که مصرف آب را کاهش می‌دهند. برخی شرکت‌ها تراشه‌های داغ را مستقیماً روی صفحات سردی قرار می‌دهند که با آب خنک می‌شوند، یا اینکه تراشه‌ها و سرورها را در مایعات غوطه‌ور می‌کنند؛ فرآیندی که به آن «خنک‌سازی غوطه‌وری» گفته می‌شود. همچنین برخی کسب‌وکارها در حال آزمایش مایعات مصنوعی برای خنک‌سازی مراکز داده هستند. با این حال، برخی از این خنک‌کننده‌ها به‌تدریج از بازار حذف می‌شوند، زیرا حاوی مواد شیمیایی موسوم به «مواد ماندگار» هستند که به‌طور طبیعی تجزیه نمی‌شوند و می‌توانند در بدن انسان، حیوانات و محیط‌زیست باقی بمانند.

مایکروسافت اخیراً اعلام کرده که طراحی جدیدی برای مراکز داده ارائه داده است که به‌صورت بسته عمل می‌کند؛ به این معنا که آب در آن تبخیر نمی‌شود، بلکه به‌طور پیوسته بین سرورها و سیستم‌های خنک‌کننده گردش می‌کند و نیازی به پر کردن مجدد ندارد. این طراحی قرار است نخستین‌بار در تاسیسات واقع در ایالت‌های ویسکانسین و آریزونا، در سال ۲۰۲۶ اجرا شود.

شرکت «کرسو انرژی» (Crusoe Energy Systems)، که توسعه‌دهنده سایت متعلق به OpenAI در شهر ابیلین است، قصد دارد از سیستم‌های خنک‌سازی حلقه بسته استفاده کند. اما به گفته «بن کورتلنگ»، از شرکای یک شرکت سرمایه‌گذاری، در اینجا نیز «نوعی مصالحه در مصرف انرژی وجود دارد.» او می‌گوید این سیستم‌ها نسبت به روش‌های تبخیری، انرژی بیشتری مصرف می‌کنند.

با وجود تمام تحقیقات انجام‌شده درباره روش‌های جایگزین، در سال ۲۰۲۳ بیشتر مراکز داده تخصصی در حوزه هوش مصنوعی یا به صورت ۲۴ ساعته از سیستم‌های خنک‌سازی مبتنی بر تبخیر استفاده کرده‌اند و یا در طول روزهای گرم سال. طبق گزارشی از آزمایشگاه ملی لارنس برکلی که در اواخر سال گذشته منتشر شد، انتظار می‌رود تا سال ۲۰۲۸ تعداد بیشتری از مراکز داده در سراسر صنعت از روش تبخیر آب بهره ببرند. به‌عنوان نمونه، وب سرویس آمازون (AWA)اعلام کرده که به‌طور گسترده از خنک‌سازی مستقیم تبخیری استفاده می‌کند.

با توجه به اینکه در چه فصلی از سال باشد، AWS از روش‌های مختلف خنک‌سازی استفاده می‌کند و با کمک حسگرها به تغییرات آب‌وهوایی واکنش نشان می‌دهد. برای کاهش تاثیر بر منابع آب آشامیدنی، واحد رایانش ابری آمازون ۲۴ مرکز داده خود را با استفاده از فاضلاب تصفیه‌شده خنک می‌کند. این شرکت اعلام کرده که امیدوار است در سال‌های آینده با همکاری شرکت‌های خدمات‌رسان محلی، این روش را به‌طور چشمگیری گسترش دهد و به آب بازیافتی مورد نیاز خود دسترسی بیشتری پیدا کند.

شرکت‌های فعال در حوزه رایانش ابری همچنین با سازمان‌های غیرانتفاعی محلی و مسئولان دولتی همکاری می‌کنند تا پروژه‌هایی مانند احیای حوضه‌های آبخیز، بازگرداندن منابع آبی و سایر اقدامات زیست‌محیطی را اجرا کنند.

شفافیت ناکافی

در حالی که سیلیکون‌ولی در حال بررسی راه‌حل‌هایی برای این مساله است، فعالان حوزه آب معتقدند شرکت‌های فناوری باید در این زمینه شفاف‌تر عمل کنند. تقریباً هیچ اطلاعاتی درباره میزان مصرف آب مراکز داده در سطح هر سیستم به‌صورت عمومی منتشر نمی‌شود؛ هرچند برخی شرکت‌ها مانند گوگل ارائه جزئیات دقیق‌تری را در گزارش‌های سالانه خود شروع کرده‌اند.

در یک مورد، شهر دالس در ایالت اورگان، از گروه رسانه‌ای این ایالت شکایت کرد تا مانع انتشار اطلاعات مربوط به میزان مصرف آب گوگل شود. با این استدلال که این اطلاعات جزو اسرار تجاری شرکت است. اما پس از ۱۳ ماه کشمکش حقوقی، با انتشار این اطلاعات موافقت شد.

تاونسند از شرکت گوگل گفته که این شرکت با توسعه منابع آبی در محل - منابعی که پیش‌تر در دسترس نبودند - به تامین آب شهر دالس کمک کرده و بخشی از آن را به جامعه محلی بازگردانده تا «ارزش در دسترس برای همه را افزایش دهد.»

جنیفر واکر، مدیر برنامه سواحل و منابع آبی تگزاس در فدراسیون ملی حیات‌وحش، گفته که مسئولان ایالتی برای برنامه‌ریزی منابع آب به اطلاعات بیشتری نیاز دارند. اما زمانی که هیات توسعه منابع آبی تگزاس پرسش‌نامه‌ای درباره مصرف آب برای مراکز داده ارسال کرد، پاسخ‌هایی که دریافت کرد چندان رضایت‌بخش نبود.

او می‌گوید: «ما همین امسال یکی از داغ‌ترین تابستان‌های ثبت‌شده را در تگزاس تجربه کردیم و این چندمین باری است که چنین اتفاقی می‌افتد. من نگران تمام صنایعی هستم که مصرف آب بسیار بالایی دارند و قرار است وارد ایالت ما شوند.»

منبع: بلومبرگ

کـــارآفـریـن



سانیل میتال برای هند چه کرد؟

رویاپردازی روی خط

نسیم بنایی
دبیر بخش کارآفرین خارجی

او کیست؟

سانیل میتال یکی از چهره‌های مطرح در عرصه کارآفرینی هند به شمار می‌آید که توانسته نام خود را در جهان به ثبت برساند و به‌عنوان یکی از کارآفرین‌های ماندگار، شناخته شود.

در کشـــوری که تلفن زمانی لوکس بود، ســـانیل بهارتی میتال آن را به خط حیاتی تبدیـــل کرد. او بنیان‌گذار و رئیس بهارتی انترپرایز و بهارتی ایرتل، یکی از بزرگ‌ترین شـــرکت‌های مخابراتی جهان است. میتال نماد خیزش کارآفرینی هند به شـــمار می‌آید، مردی که شکاف‌های عظیم اجتماعی و فناوری را با کابل‌ها، سیگنال‌ها و ایده‌ها پر کرد. از یک کسب‌وکار کوچک قطعات دوچرخه تا یک امپراتوری مخابراتی جهانی، سفر او آینه تحول خود هند است: بی‌قرار، نوآور و مصمم برای اتصال به آینده.

از مزارع پنجاب تا اتاق‌های هیئت‌مدیره هند

سانیل بهارتی میتال در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۷ در لودیانا واقع در پنجاب، در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. پدرش، سات پال میتال، سیاستمدار و نماینده مجلس بود، اما سانیل جوان به عرصه سیاست هیچ علاقه‌ای نداشت. او مجذوب تجارت بود و به ماشین‌ها علاقه داشت، نه سخنرانی‌ها و کارزارها. تحصیلات در دوران ابتدایی‌اش را در مدرســـه وینبرگ آلن در موســـوری و مدرسه سیندیا در گوالیور گذراند. میتال از دانشگاه پنجاب با مدرک بازرگانی فارغ‌التحصیل شـــد. اما پیش از فارغ‌التحصیلی، جرقه کارآفرینی را زده بود و نزدیکانش به خوبی می‌دانســـتند که این چهره قرار اســـت به یک کارآفرین تبدیل شود. در ۱۸ ســـالگی، با وام کوچک ۲۰ هزار روپیه‌ای از پدرش، نخستین کسب‌وکار خود را آغاز کرد، مونتـــاژ و فروش قطعات دوچرخه. میتال ماموریت کوچک خود را آغاز کرد که به نام شرکت تجارت خارجی بهارتی، میل‌لنگ دوچرخه می‌فروخت، شروعی فروتنانه که منظره صنعتی لودیانا را بازتاب می‌داد. اما جاه‌طلبی‌های میتال به سرعت از محیطش فراتر رفت. او بعدها تعیف کرد: «همیشه می‌دانستم که برای کاری فراتر از مدار کسب‌وکارهای شهرهای کوچک ساخته شده‌ام». در ۱۹۷۹، به بمبئی، پایتخت مالی هند، نقل مکان کرد و به دنبال فرصت‌های بزرگ‌تر رفت. او واردات ژنراتور از ژاپن تحت برند سوزوکی موتورز را آغاز کرد که نخستین موفقیت بزرگش شد. اما در ۱۹۸۳، وقتی دولت هند واردات ژنراتور را برای حفاظت از تولیدکنندگان داخلی ممنوع کرد، کسب‌وکار میتال ناگهان فروپاشید. میتال اما به جای ناامیدی، چرخید و این تصمیم مسیر زندگی‌اش را تغییر داد.

تولد بهارتی و انقلاب مخابراتی هند

اوایل دهه ۱۹۸۰ دوره بیداری فناوری در جهان بود. میتال متوجه شد که در اروپا، به ویژه ایتالیا، تلفن‌های قابل حمل کوچک رایج شده‌اند. در سفری به تایوان در ۱۹۸۴، برای نخستین



بار تلفن‌های دکمه‌ای را دید، جرقه نوآوری‌ای در هند که هنوز تلفن‌های چرخشی غالب بودند

میتال با این احســـاس که فرصتی عظیم به دســـت آورده، مجوز تولید تلفن در هند را گرفت. بدین ترتیب، بهارتی تلکام لیمیتد (BTL) در ۱۹۸۵ متولد شد که نخستین گام او به سوی مخابرات بود. شرکت ابتدا با زیمنس ای‌جی آلمان شریک شد تا تلفن‌های دکمه‌ای الکترونیکی تولید کند. با این اقدام، خیلی زود مدل‌های چرخشـــی قدیمی در سراسر هند عوض شد. تلفن‌های بهارتی نماد مدرنیته شدند و ورود هند به عصر جدید ارتباطات را رقم زدند. اما پیشرفت واقعی در دهه ۱۹۹۰ رخ داد.

وقتی هند در ۱۹۹۱ اقتصادش را آزاد کرد، بخش مخابرات به روی بازیگران خصوصی باز شد. میتال شانس خود را دید و برای مجوز شبکه موبایل درخواست داد. در ۱۹۹۵، بهارتی ســـلولار لیمیتد خدمات خود را تحت برند ایرتل راه‌اندازی کرد، نامی که به زودی مترادف ارتباطات موبایل در هند شد. در آن زمان، داشتن تلفن موبایل یک اتفاق لوکس و مخصوص نخبگان بود. ایرتل این را تغییر داد. با قیمت‌گذاری مقرون‌به‌صرفه، بازاریابی تهاجمی و پوشش رو به گسترش، تلفن‌های موبایل را برای میلیون‌ها نفر قابل دسترس کرد. دیدگاه میتال فقط فناوری نبود؛ درباره شمول هم بود. او می‌خواست هر هندی بتواند متصل شود، در شهرها، روستاها و قاره‌ها.

ایرتل: برندی که صدای هند را بازتعریف کرد

ایرتل از آغاز فروتنانه در دهلی، به طور نمایی رشد کرد. در چند سال، در سراسر هند گسترش یافت و میلیون‌ها نفر را آنلاین کرد و به سطح تماس آورد. این شرکت تحت رهبری میتال، چندین نوآوری پیشگامانه داشت: اول از همه اینکه نخستین شرکت مخابراتی هند به شمار می‌رفت که عملیات سراسری داشت.

مدل «کارخانه دقیقه» را معرفی کرد و مدیریت شـــبکه را به شرکت‌های جهانی مانند اریکسون، نوکیا و زیمنس برون‌سپاری کرد، رویکردی که بعداً در مدارس کسب‌وکار جهانی مورد مطالعه قرار گرفت. استراتژی مشتری‌محور و مدل‌های قیمت‌گذاری ساده ایرتل به آن کمک کرد تا در میان رقابت شدید بازار را تسخیر کند.

متولد پنجاب، هند
۱۹۵۷

فارغ‌التحصیل دانشگاه پنجاب با مدرک بازرگانی
۱۹۷۶

شرکت تجارت خارجی بهارتی را راه‌اندازی می‌کند
۱۹۷۹–۱۹۷۶

بهارتی تلکام لیمیتد را تأسیس می‌کند
۱۹۸۵–۱۹۸۴

اوایل دهه ۱۹۸۰ دوره بیداری فناوری در جهان بود. میتال متوجه شد که در اروپا، به ویژه ایتالیا، تلفن‌های قابل حمل کوچک رایج شده‌اند. در سفری به تایوان در ۱۹۸۴، برای نخستین بار تلفن‌های دکمه‌ای را دید، جرقه نوآوری‌ای در هند که هنوز تلفن‌های چرخشی غالب بودند.

در اواسط دهه ۲۰۰۰، ایرتل دیگر فقط یک شرکت مخابراتی نبود، یک برند سبک زندگی به شمار می‌آمد. تبلیغات نمادین و جینگل فراموش‌نشدنی ساخته‌شده توسط ای.آر. رحمان به نمادهای فرهنگی تبدیل شـــدند. امروز، بهارتی ایرتل در ۱۸ کشور آسیا و آفریقا فعالیت می‌کند، به بیش از ۵۰۰ میلیون مشـــتری خدمت می‌رســـاند و یکی از سه ارائه‌دهنده برتر خدمات موبایل جهان از نظر مشترکان است.

امپراتوری بهارتی: تنوع‌بخشی و جاه‌طلبی‌های جهانی

در حالی که ایرتل پرچم‌دار باقی مانده، بهارتی انترپرایزز به بخش‌های متعدد تنوع بخشیده است. این بخش‌ها از این قرارند:

۱. **بهارتی اینفراتل / ایندوس تاورز** - یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های زیرساخت برج مخابراتی جهان که برج‌های اشتراکی به اپراتورهای موبایل ارائه می‌کند، هزینه‌ها را کاهش می‌دهد و تکرار را به حداقل می‌رساند.

۲. **بهارتی ریبلتی** - متمرکز بر املاک تجاری، شـــامل فضاهای اداری ممتاز و توسعه‌های خرده‌فروشی.

۳. **بهارتی آکســـا لایف اینشورنس** - سرمایه‌گذاری مشـــترک با گروه آکسا فرانسه، ارائه محصولات بیمه و مالی.

۴. **فیلدفرش فودز** - شراکت با دل مونته برای صادرات و فروش محصولات تازه و فرآوری‌شده غذایی.

۵. **بنیـــاد بهارتی** - بازوی خیریه گروه، متمرکز بر آموزش کودکان محروم از طریق ابتکار مدارس ساتیا بهارتی.

فلسفه کســـب‌وکار میتال بر پایه همکاری است. در طول سال‌ها، با غول‌های جهانی مانند والمارت، آکسا، دل مونته و سافتبانک شریک شده و مقیاس هندی را با تخصص بین‌المللی ترکیب کرده است. در ۲۰۱۰، بهارتی ایرتل با خرید عملیات مخابراتی زین آفریقا به ارزش ۱۰ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار ســـرخط خبرها شد و یکی از بزرگ‌ترین معاملات فرامرزی توسط یک شرکت هندی را رقم زد. این حرکت ایرتل را به برندی جهانی تبدیل کرد و میتال را در میان تأثیرگذارترین رهبران کسب‌وکار جهان در حال توسعه قرار داد.

رهبری، فلسفه و تصویر عمومی

سانیل بهارتی میتال اغلب به عنوان «رویاپرداز نرم‌گو» توصیف می‌شود؛ منظم، فروتن و استراتژیک. سبک رهبری‌اش ترکیبی از عمل‌گرایـــی هنـــدی و جاه‌طلبی جهانی اســـت. او اغلب بر صرفه‌جویی، ســـرعت و شراکت به عنوان مواد کلیدی موفقیت تأکیـــد دارد. میتال جوایز متعددی دریافت کرده، از جمله پادما بوشان (۲۰۰۷) - ســـومین جایزه غیرنظامی برتر هند؛ جایزه رئیس GSMA در زمینه تلفن همراه در سال ۲۰۰۸ و دکترای افتخاری از چندین دانشگاه.

ورود به دنیای قدرتمندان

سانیل همچنین رئیس کنفدراسیون صنعت هند (CII) و رئیس اتاق بازرگانی بین‌المللی (ICC) بوده است. خارج از کسب‌وکار، عمیقاً در خیریه درگیر است. از طریق بنیاد بهارتی، بیش از ۲۵۰ مدرسه در مناطق روستایی هند تأسیس کرده و بیش از ۵۰ هزار دانش‌آموز، عمدتاً از زمینه‌های محروم را آموزش می‌دهد. او معتقد است که «آموزش قدرتمندترین ابزار تغییر اجتماعی است.»

با وجود موفقیت عظیم، میتال به سادگی‌اش شناخته می‌شود. از تجمل پرهیز می‌کند و اغلب در لباس‌های متواضعانه دیده می‌شود که ریشه‌های پنجابی‌اش را بازتاب می‌دهد. همسر او نینا میتال است، سه فرزند دارند: شراوین، کاوین و راکش که به تدریج نقش‌های رهبری در کسب‌وکارهای بهارتی را بر عهده می‌گیرند. او از خواندن زندگی‌نامه‌ها، به ویژه رهبرانی که ملت‌ها یا صنایع را تحول بخشیدند، لذت می‌برد و بارها گفته از مهاتما گاندی و استیو جابز الهام می‌گیرد، سادگی همراه با نوآوری بی‌وقفه.

چالش‌ها و رقابت

صنعت مخابرات بدون تلاطم نبوده است. در دهه ۲۰۱۰، بازار هند جنگ قیمتی را تجربه کرد که توسط ریلاینس جیو با داده و تماس‌های فوق‌العاده ارزان آغاز شد. ایرتل با کاهش درآمد و فشـــار شدید روبرو شد. میتال با چابکی پاسخ داد. تمرکز بر خدمات داده، گسترش 4G، بهینه‌سازی هزینه و نوآوری دیجیتال از جمله اقدامات او بود. بقای ایرتل و احیای آن در یکی از رقابتی‌ترین بازارهای جهان، قدرت رهبری و سازگاری‌اش را ثابت کرد.

علاوه بر این، ورود اولیه بهارتی به آفریقا داســـتانی شـــنیدنی است. در حالی که حضور جهانی داشـــت، با چالش‌های مقرراتی و ســـودآوری روبرو شد. با این حال، ایرتل آفریقا در نهایت ســـودآور شد و در ۲۰۱۹ در بورس لندن هم قرار گرفت که نقطه عطف بزرگی برای گروه به شمار می‌آمد.

میراثی فراتر از کسب‌وکار

میراث ســـانیل بهارتی میتال بسیار فراتر از موفقیت کسب‌وکار اســـت. او بخشـــی از نســـل کارآفرینان هندی اســـت همراه با چهره‌هایـــی مانند عظیم پرمجی و نارایانـــا مورتی که هند را از اقتصاد درون‌گرا به قدرت کسب‌وکار جهانی تبدیل کردند. داستان او همچنین شاهدی بر آزادسازی اقتصادی هند به شمار می‌آید. بدون اصلاحات ۱۹۹۱، میتال ممکن بود تولیدکننده کوچکی بماند. با آنها، او پیشگامی شد که نخستین انقلاب موبایل انبوه هند را به ارمغان آورد. همان‌طور که زمانی گفت: «خوش‌شانس بودم که در زمان درســـت به دنیا آمدم وقتی هند باز شد، آماده دویدن بودم.»

از قطعات دوچرخه تا پهنای باند، سفر سانیل بهارتی میتال نشـــان‌دهنده تاب‌آوری عظیم اوست. او امپراتوری‌ای ساخت نه با ارث یا شـــانس، بلکه با پیش‌بینی، با دیدن فرصت‌ها پیش از دیگران. در این کار، به هند نه تنها شبکه مخابراتی، بلکه الگویی برای کارآفرینـــی در عصر جدید داد. بـــرای میلیون‌ها هندی، برقراری تماس یا اتصال آنلاین ممکن است عادی به نظر برسد. اما پشت آن عمل ساده، داستانی نهفته است، داستان مردی که باور داشت ارتباطات می‌تواند یک ملت را تغییر دهد.



سانیل میتال به همراه همسرش

۱۹۹۲ — به عنوان بخشی از آزادسازی اقتصادی هند، برای مجوز مخابرات موبایل درخواست می‌دهد

۱۹۹۵ — خدمات موبایل ایرتل را در دهلی راه‌اندازی می‌کند

۲۰۱۳ — خدمات 4G را در هند راه‌اندازی می‌کند

دهه ۲۰۲۰ — به فناوری 5G، پهنای باند ماهواره‌ای و پرداخت‌های دیجیتال گسترش می‌یابد

آدنا فریدمن چگونه مدیرعامل یک شرکت بورسی شد؟

معمار تحول نزدک

اوکیست؟

آدنا فریدمن به‌عنوان کارآموز به نزدک راه پیدا کرد و سرانجام توانست به قله آن راه پیدا کند. او یکی از مهم‌ترین چهره‌ها در عرصه بورس در آمریکا به شمار می‌آید.

در صنعتی که مدت‌ها عرصه مردان با کت‌وشلوارهای تیره بود، آدنا فریدمن به عنوان پیشگامی برجسته ظهور کرد و چهره مالی جهانی را تغییر داد. او به عنوان رئیس و مدیرعامل نزدک، نه تنها نخستین زنی شد که یکی از دفاتر بورس اوراق بهادار عمده آمریکا را رهبری کرد، بلکه یک پلتفرم معاملاتی سنتی را به یک مرکز داده‌محور و متکی به فناوری‌های پیشرفته تبدیل کرد. رهبری او نمایانگر تقاطع مالی و فناوری است و عصر جدیدی برای بازارها رقم زده، عصری بر پایه نوآوری، شفافیت و شمول.

از واشنگتن تا وال‌استریت

آدنا تستا فریدمن در سال ۱۹۶۹ در بالتیمور، مریلند به دنیا آمد و در منطقه واشنگتن دی‌سی بزرگ شد. پدرش، مایکل تستا، مدیرعامل تی. رو پرایس، یکی از معتبرترین شرکت‌های مدیریت سرمایه‌گذاری آمریکا بود. تماشای تحلیل بازار توسط پدرش، کنجکاوی او را در مورد امور مالی از سنین پایین برانگیخت. او در مدرسه کانتری رولند پارک تحلیل کرد، یک مؤسسه خصوصی دخترانه که بر رهبری و سخت‌گیری تحصیلی شهرت داشت. فریدمن بعداً آن را عامل شکل‌دهنده اعتماد به نفسش در دنیای تحت سلطه مردان دانست و از این مقوله به خوبی یاد کرد. در سال ۱۹۹۱، مدرک لیسانس علوم سیاسی را از کالج ویلیامز در ماساچوست گرفت. بعداً رشته مدیریت کسب‌وکار را از مدرسه مدیریت فارغ‌التحصیلی اوون دانشگاه وندربیلت دنبال کرد و در سال ۱۹۹۳ فارغ‌التحصیل شد. همان سال، به شرکتی پیوست که زندگی حرفه‌ای‌اش را تعریف کرد: نزدک.

حرفه اولیه: یادگیری زبان بازار

وقتی فریدمن در سال ۱۹۹۳ به عنوان کارآموز به نزدک پیوست، دنیای بورس اوراق بهادار در میان تحول دیجیتال بود. کامپیوترها شروع به جایگزینی معامله‌گرانی کرده بودند که سفارش‌ها را با فریاد در کف معامله اعلام می‌کردند. او کار در توسعه محصول و بازاریابی را آغاز کرد و آموخت که بورس چگونه کار می‌کند و معامله الکترونیکی چگونه می‌تواند امور مالی جهانی را بازسازی کند.

در طول سال‌ها، مهارت‌های تحلیلی و درک عمیق او از بازارها به کمکش آمد تا به سرعت در رتبه‌ها صعود کند. تا اوایل دهه ۲۰۰۰، بخش محصولات داده نزدک را رهبری می‌کرد و مسئول توسعه جریان‌های درآمدی جدید از داده‌های معاملاتی بورس بود. فریدمن به خاطر توانایی‌اش در ترکیب بینش مالی با استراتژی فناوری شناخته شد، یعنی دیدن نزدک نه فقط به عنوان یک بازار، بلکه به عنوان پلتفرمی برای نوآوری. کار او روی سیستم‌های معاملاتی الکترونیکی به نزدک کمک کرد تا سریع‌تر، شفاف‌تر و با هزینه کمتر از بورس‌های سنتی مانند NYSE عمل کند.



صعود به اوج

نخستین پیشرفت عمده فریدمن زمانی رخ داد که در سال ۲۰۰۹، در پی بحران مالی جهانی، به عنوان مدیر مالی (CFO) نزدک منصوب شد. در زمانی که اعتماد سرمایه‌گذاران لرزان بود، نقش کلیدی در تثبیت عملیات، کاهش هزینه‌ها و مدرن‌سازی ساختار نزدک ایفا کرد. اما شاید برجسته‌ترین دستاورد او کمک به تبدیل نزدک از یک بورس اوراق بهادار آمریکایی به یک شرکت فناوری جهانی بود. او رهبری خرید گروه OMX در سال ۲۰۰۸ را بر عهده داشت، حرکتی جسورانه که ردپای نزدک را به اروپا گسترش داد و گروه نزدک OMX را ایجاد کرد که اکنون در بیش از ۵۰ کشور فعالیت می‌کند. این معامله همچنین فناوری پیشرفته بازار را ایجاد کرد که نزدک بعداً به بورس‌های دیگر در جهان فروخت. در سال ۲۰۱۱، فریدمن نزدک را ترک کرد تا به گروه کارلایل، یک شرکت سرمایه‌گذاری خصوصی جهانی، به عنوان مدیر مالی بپیوندد. این حرکت استراتژیک بود، به او تجربه‌ای در دنیای سرمایه‌گذاری، ادغام و امور مالی جهانی فراتر از کسب‌وکار بورس داد. او نقش مرکزی در عرضه اولیه عمومی کارلایل در سال ۲۰۱۲ ایفا کرد و تجربه مستقیمی در عمومی کردن یک شرکت به دست آورد، فرآیندی که نزدک برای دیگران تسهیل می‌کرد. فریدمن پس از چهار سال در کارلایل، در سال ۲۰۱۴ به عنوان رئیس و مدیر عملیات (COO) به نزدک بازگشت، حرکتی که به برنامه‌ریزی جانشینی اشاره داشت. در ژانویه ۲۰۱۷، او به عنوان مدیرعامل نزدک منصوب شد و نخستین زنی شد که یک بورس اوراق بهادار عمده آمریکا را رهبری کرد.

رهبری در نزدک: ساخت بازار آینده

نزدک تحت رهبری فریدمن، بسیار فراتر از ریشه‌هایش به عنوان محلی برای معامله سهام فناوری تکامل یافته است. درواقع فریدمن، نزدک را به عنوان «شرکتی فناوری که به صنعت مالی خدمت می‌کند» به تصویر کشیده است. تصویر او از این قرار است:

۱ نوآوری دیجیتال و داده

او توسعه پلتفرم‌های معاملاتی مبتنی بر ابر، تحلیل‌های بازار در زمان واقعی و ابزارهای مدیریت ریسک مبتنی بر هوش مصنوعی را ترویج داد. فناوری نزدک اکنون بیش از ۱۳۰ بورس، تنظیم‌کننده و اتاق تسویه در جهان را قدرت می‌بخشد. او همچنین نزدک را عمیق‌تر به هوش

متولد بالتیمور، مریلند، آمریکا.
۱۹۶۹

فارغ‌التحصیل کالج ویلیامز با مدرک علوم سیاسی
۱۹۹۱

در رهبری نزدک صعود می‌کند و بر محصولات داده و استراتژی نظارت دارد
۱۹۹۸ – ۲۰۰۸

مدیر مالی نزدک می‌شود و آن را از طریق بازیابی پس از بحران هدایت می‌کند
۲۰۰۹

آدنا تستا فریدمن در سال ۱۹۶۹ در بالتیمور، مریلند به دنیا آمد و در منطقه واشنگتن دی‌سی بزرگ شد. پدرش، مایکل تستا، مدیرعامل تی. رو پرایس، یکی از معتبرترین شرکت‌های مدیریت سرمایه‌گذاری آمریکا بود.

داده ســوق داد و بر چگونگی اســتفاده از داده‌های بزرگ و یادگیری ماشین برای ارائه بینش‌های هوشمندانه‌تر به معامله‌گران و تنظیم‌کنندگان تمرکز کرد.

۲ ترویج تنوع و مسئولیت شرکتی

فریدمن مدافع صریح تنوع جنسیتی و استانداردهای ESG (محیط زیستی، اجتماعی و حاکمیتی) بوده است. در سال ۲۰۲۰، نزدک پیشنهادی به کمیسیون بورس و اوراق بهادار آمریکا (SEC) ارائه کرد تا شرکت‌های لیست‌شده در بورس خود را ملزم به افشای آمار هیئت‌مدیره کند و حداقل یک زن و یک عضو اقلیت در هیئت‌مدیره داشته باشد که به این بخش تنوع بدهد. این پیشنهاد نوآورانه در دنیای محافظه‌کار مالی، نقطه عطفی در پاسخگویی شرکتی بود.

۳ پذیرش آینده مالی

تحت نظارت او، نزدک ســرمایه‌گذاری سنگینی در فناوری بلاکچین، محاسبات ابری و امنیت سایبری کرده است. فریدمن معتقد است آینده بازارها در تحول دیجیتال نهفته و شرکت را به رهبری در این فضا هدایت کرده است. او همچنین گسترش نزدک به بازارهای پایداری را زیر نظر گرفته و ابزارهایی برای ردیابی انتشار کربن و سرمایه‌گذاری‌های سبز راه‌اندازی کرد تا امور مالی را با اهداف محیط زیستی هم‌راستا باشد.

شناخت و نفوذ

آدنا فریدمن به طور مداوم در فهرست قدرتمندترین زنان جهان توسط فوربز، فورچون و بلومبرگ قرار گرفته اســت. در سال ۲۰۲۱، فوربز او را در میان ۲۰ زن قدرتمند برتر جهان رتبه‌بندی کرد. او همچنین به‌عنوان رهبری اخلاقی شــناخته شده و جایزه افســانه رهبری ییل ۲۰۲۲ و ۱۰۰ زن تأثیرگذار در امور مالی آمریکا را از طرف بارونز دریافت کرده اســت. فریدمن نه تنها به عنوان مدیرعامل، بلکه به عنوان الگویی برای زنان در امور مالی و فناوری تحسین می‌شود. او اغلب درباره رهبری اصیل صحبت می‌کند و بر همدلی، شــفافیت و شــجاعت به عنوان ارزش‌های ضروری کســب‌وکار تأکید دارد. در مصاحبه‌ها، او اغلب نیاز رهبــران به «پذیرش یادگیری مادام‌العمر» را برجسته می‌کند، رویکردی که خودش با آگاه ماندن از روندهای فناوری، از بلاکچین تا اخلاق هوش مصنوعی، در حال تمرین و یادگیری مداوم آن است.

فراتر از اتاق هیئت‌مدیره

فریدمن با مایکل فریدمن ازدواج کرده و دو پســر دارد. با وجود برنامه فشرده‌اش، به حفظ زندگی متعادل شناخته می‌شــود. او همچنین مدافع سواد مالی و آموزش کســب‌وکار، به ویژه برای زنان جوان است. تحت راهنمایی او، نزدک از ابتکارات آموزشی متعددی برای تشــویق دختران به پیگیری مشاغل در علــم، ریاضی و فناوری حمایت کرده اســت. او ورزشکاری مشتاق است و از کاراته، اسکی و دویدن لذت می‌برد که ذهنیت منظمش را بازتاب می‌دهد. همــکاران اغلــب او را آرام و تحت فشــار توصیف می‌کنند، کیفیتی که در دنیایی که بازارها می‌توانند در ثانیه‌ها نوسانی شوند، به او خدمت می‌کند.

با مدیریت فریدمن، نزدک به یک بنگاه چندبعدی تبدیل شده است. درآمد آن روزبه‌روز کمتر از معامله، بلکه از راه‌حل‌های فناوری، تحلیل داده و صدور مجوز نرم‌افزار می‌آید، مدلی که خودش در خلق آن نقش داشته است. بخش‌های کلیدی کسب‌وکار از این قرارند:

- **فناوری بازار:** نزدک اکنون زیرساخت معاملاتی به بیش از ۱۰۰ بورس جهانی ارائه می‌کند.
- **تحلیل داده:** ارائه راه‌حل‌های مبتنی بر هوش مصنوعی به صندوق‌های پوشــش ریسک، مدیران دارایی و تنظیم‌کنندگان.
- **خدمات ESG:** کمک به شــرکت‌های لیست‌شــده برای اندازه‌گیری و افشای معیارهای پایداری.
- **کســب‌وکار شاخص:** شــاخص‌های نزدک، از جمله نزدک-۱۰۰، اکنون معیارهایی برای تریلیون‌ها دلار سرمایه‌گذاری جهانی هستند.

این تحول نزدک را به یکی از پیشرفته‌ترین اکوسیستم‌های مالی جهان از نظر فناوری تبدیل کرد و آن را به روح سیلیکون ولی هم نزدیک‌تر ساخت.

چالش‌ها و تاب‌آوری

دوره فریدمن هم با چالش‌هایی روبرو بوده است. همه‌گیری کووید-۱۹ بازارهای جهانی را پیچیده‌تر کرد. سیستم‌های نزدک حجم‌های معاملاتی رکورد را در حالی که از راه دور کار می‌کردند پردازش کرد؛ تست استرس فناوری که بی‌نقص گذشت! او همچنین فشارهای تنظیم‌کننده رو به افزایش، تهدیدهای امنیت سایبری و رقابت از پلتفرم‌های مالی غیرمتمرکز (DeFi) را هدایت کرد. با این حال، مدام بر سازگاری با نوآوری به جای مقاومت تمرکز می‌کرد و همین عامل موفقیتش بود. در سال ۲۰۲۳، نزدک خرید ۱۰.۵ میلیارد دلاری آدنزا، شرکت نرم‌افزار متخصص در فناوری ریسک و تنظیم‌کننده را اعلام کرد، یکی از بزرگ‌ترین معاملات در تاریخش که هویت فناوری‌محور آن را بیشتر تقویت کرد.

میراثی از مدرن‌سازی

داستان آدنا فریدمن نه تنها موفقیت شرکتی، بلکه تغییر نمادین است. رهبری او چهره جدید مالی را نشان می‌دهد، فراگیر، نوآور و دیجیتال. او نشان داد که بورس اوراق بهادار صرفاً محلی معاملاتی نیست، بلکه یک شبکه اطلاعاتی جهانی است و رهبری می‌تواند هم تحلیلی و هم دلسوز باشد.

صعود او همچنین «سقف شیشه‌ای» وال استریت را شکست و به زنان بی‌شماری در امور مالی و فناوری در جهان الهام بخشید. او زمانی گفت: «مسئله نخستین بودن نیست، مسئله اطمینان از این است که آخرین نباشید.»

حرفه آدنا فریدمن الگویی برای آینده مالی است، جایی که داده، اخلاق و فناوری به اندازه سودها موفقیت را تعریف می‌کنند. او نزدک را از یک مرکز معاملاتی به رهبر فناوری مالی جهانی تبدیل کرد، معنای مسئولیت شرکتی را تغییر داد و ثابت کرد رهبری می‌تواند بدون از دست دادن صداقت تکامــل یابد. در عصر اختلال، او آرام، تحلیلی و آینده‌نگر باقی ماند، مدیرعاملی نادر که سرتاسر داستان را می‌بینند. آدنا فریدمن نــه تنها به اوج وال اســتریت صعود کرد بلکه طرحی نو برای آن ساخت و در این مسیر، آن را کمی برابرتر، شفاف‌تر و انسانی‌تر کرد.



آدنا فریدمن اولین مدیر زن در عرصه بورس در آمریکا بود

۲۰۱۱ به گروه کارلایل به عنوان مدیر مالی می‌پیوندد

۲۰۱۴ به نزدک به عنوان رئیس و مدیر عملیات بازمی‌گردد

۲۰۱۷ مدیرعامل نزدک منصوب می‌شود، نخستین زنی که یک بورس عمده آمریکا را رهبری می‌کند

وینس مک‌ماهون کشتی را به نمایش جهانی بدل کرد

سلطان کشتی‌کچ



اوکیست؟

وینس مک‌ماهون همان کسی است که توانست از ورزش کشتی، یک نمایش حرفه‌ای بسازد و آن را به محلی برای کسب درآمد تبدیل کند.

برای دهه‌ها، هیچ‌کس مانند وینس مک‌ماهون مرز بین ورزش و سرگرمی را محو نکرد. بنیان‌گذار رویاپرداز و اغلب جنجالیِ سرگرمی جهانی کشتی کچ (WWE) نه تنها تبلیغ‌کننده کشتی بود؛ بلکه آن را از نو اختراع کرد. او ورزشکاری را با داستان‌سرایی، خشونت را با جذابیت، و رقابت را با تئاتر ترکیب کرد. مک‌ماهون یک کسب‌وکار کوچک منطقه‌ای را به امپراتوری سرگرمی جهانی به ارزش میلیاردها دلار تبدیل کرد. او کشتی را بزرگ‌تر از زندگی کرد و در این فرآیند، به یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های فرهنگ عامه مدرن تبدیل شد.

از کودکی پرمشقت تا رینگ

وینسنت کندی مک‌ماهون در ۲۴ اوت ۱۹۴۵ در پاینهورست واقع در کارولینای شمالی، آمریکا به دنیا آمد. سال‌های اولیه‌اش با سختی همراه بود. والدینش وقتی خیلی کوچک بود از هم جدا شدند. مک‌ماهون را مادر و ناپدری‌اش بزرگ کردند که البته گفته می‌شود موارد آزارگری هم علیه او رخ داده است. او تا ۱۲ سالگی پدر بیولوژیکی‌اش، وینسنت جی. مک‌ماهون، را ملاقات نکرد. آن ملاقات زندگی‌اش را تغییر داد. پدرش صاحب شرکت کشتی کاپیتول، یک شرکت کشتی کوچک منطقه‌ای در شمال شرقی ایالات متحده بود. وینس جوان بلافاصله مجذوب دنیای کشتی شد؛ نورهای درخشان، شخصیت‌ها و درام، همگی برایش جذابیت داشت.

او تجارت را در دانشگاه کارولینای شرقی خواند و در سال ۱۹۶۸ مدرک مدیریت بازرگانی گرفت. پس از فارغ‌التحصیلی، به شرکت پدرش پیوست و مصمم بود آن را فراتر از عرصه‌های دودآلود ساحل شرقی گسترش دهد.

تصاحب کسب‌وکار خانوادگی

وقتی وینس در اوایل دهه ۱۹۷۰ وارد صنعت کشتی شد، کشتی حرفه‌ای در آمریکا به مناطق جغرافیایی تقسیم شده بود که هر کدام توسط تبلیغ‌کنندگان محلی اداره می‌شدند. این تبلیغ‌کنندگان توافق غیررسمی داشتند که به قلمرو یکدیگر تجاوز نکنند. کشتی همچنین به عنوان ورزش جدی تلقی می‌شد، با پخش‌های تلویزیونی محلی و مخاطبان کوچک که البته قابل توجه هم بود. وینس رویاهای بزرگ‌تری داشت.

در سال ۱۹۸۲، شرکت کشتی کاپیتول را از پدرش خرید و نام آن را فدراسیون جهانی کشتی (WWF) گذاشت. برخلاف تبلیغ‌کنندگان سنتی، مک‌ماهون کشتی را نه به عنوان ورزش، بلکه به عنوان سرگرمی می‌دید. او تشخیص داد که مخاطبان داستان، قهرمان و شرور می‌خواهند، نه فقط مسابقه.

او فدراسیون جهانی کشتی را در سطح ملی تبلیغ کرد و قوانین نانوشته دنیای کشتی را شکست. زمان تلویزیون در مناطق دیگر را خرید، با بزرگ‌ترین ستاره‌های مناطق دیگر قرارداد بست و نمایش‌هایی با جذابیت سینمایی تولید کرد. برای تبلیغ‌کنندگان قدیمی، این کفر بود؛ برای مخاطبان، انقلابی بزرگ!

تولد سرگرمی ورزشی

مک‌ماهون اصطلاح «سرگرمی ورزشی» را ابداع کرد، عبارتی که هم شرکتش و هم یک ژانر کامل را تعریف کرد. او می‌خواست کشتی شبیه هالیوود به نظر برسد و احساس شود. شخصیت‌های رنگارنگ مانند هالک هوگان، آلتیمیت واریور و آندره د جاینت را معرفی کرد و آن‌ها را به آیکون‌های فرهنگ عامه تبدیل ساخت.

در سال ۱۹۸۵ «رسلمنیا» را راه‌اندازی کرد، یک رویداد پرداخت برای دیدن که کشتی را با حضور سلبریتی‌ها و موسیقی زنده ترکیب کرد. نخستین رسلمنیا با حضور محمد علی، آقای تی و سیندی لاپر، قماری بزرگ بود، مک‌ماهون شخصاً آن را تأمین مالی کرد و حتی خطر ورشکستگی را به جان خرید؛ اما به طور شگفت‌انگیزی جواب داد. این رویداد موفقیت عظیمی بود و تلویزیون را برای همیشه تغییر داد. رسلمنیا به سوپربول کشتی حرفه‌ای تبدیل شد، نمایش سالانه‌ای که میلیون‌ها نفر در جهان تماشا می‌کنند. مک‌ماهون نه فقط یک نمایش، بلکه یک رویداد فرهنگی خلق کرده بود.

ساخت امپراتوری کشتی

در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، مک‌ماهون شرکتش را به طور تهاجمی گسترش داد. برنامه‌های تلویزیونی هفتگی مانند «ماندی نایت راو» و «اسمکداون» را معرفی کرد و کشتی را به درام تلویزیونی سریالی تبدیل کرد. کشتی به قدرت رسانه‌ای تبدیل شد و نه فقط نمایش‌های زنده، بلکه بازی‌های ویدیویی، فیلم‌ها، کالاها و فیگورهای اکشن تولید کرد. کشتی‌گیرانش به سلبریتی‌های جهانی تبدیل شدند و خود مک‌ماهون به شخصیتی تبدیل شد که بسیار محبوبیت دارد. «آقای

۱۹۴۵ متولد پاینهورست، کارولینای شمالی

۱۹۶۸ فارغ‌التحصیل دانشگاه کارولینای شرقی با مدرک تجارت

۱۹۷۱ کار برای پدرش در شرکت کشتی کاپیتول را آغاز می‌کند

۱۹۸۲ شرکت را می‌خرد؛ آن را فدراسیون جهانی کشتی (WWF) نام می‌گذارد

وینسنت کندی مک‌ماهون در ۲۴ اوت ۱۹۴۵ در پاینهورست واقع در کارولینای شمالی، آمریکا به دنیا آمد. سال‌های اولیه‌اش با سختی همراه بود. والدینش وقتی خیلی کوچک بود از هم جدا شدند. مک‌ماهون را مادر و ناپدری‌اش بزرگ کردند.

مک‌ماهون» بی‌رحم و مغرور، رئیس شروری که با کارمندان خودش در رینگ می‌جنگید!

نبردهای روی صفحه‌اش با «اســـتون کلد» استیو آستین در اواخر دهه ۱۹۹۰ افسانه‌ای شد و روح ضداقتدار عصر را نمادین کرد. این داستان به کشتی کج کمک کرد تا رقیب اصلی‌اش، کشتی قهرمانی جهان (WCW)، را در آنچه «جنگ‌های دوشنبه شب» نامیده می‌شد، نابود کند. تا سال ۲۰۰۱، مک‌ماهون WCW را کاملاً خرید و سلطه کامل بر دنیای کشتی را به دست آورد. یک سال بعد، شـــرکت پس از اختلاف حقوقی با صندوق جهانی حیات وحش بر سر حروف «WWF»، به سرگرمی جهانی کشتی (WWE) تغییر نام داد.

کسب‌وکار سرگرمی

کشتی کج با رهبری مک‌ماهون، در سال ۱۹۹۹ به شرکت سهامی عام در بورس نیویورک تبدیل شد و مشـــروعیت جدیدی به عنوان برند سرگرمی جهانی به دست آورد. مک‌ماهون جریان‌های درآمدی متعدد ساخت: رویدادهای زنده، پخش‌های پرداخت‌برای‌دیدن، بازی‌های ویدیویی، فیلم‌ها، اسباب‌بازی‌ها، اشتراک‌های دیجیتال و استریمینگ. سوپراستارهای WWE مانند دراک، جان سینا و آندرتیکر به نام‌های آشنا در جهان تبدیل شدند و به فیلم، تلویزیون و تبلیغات راه یافتند.

در ســـال ۲۰۱۴، مک‌ماهون شـــبکه WWE را راه‌اندازی کرد، یکی از نخســـتین پلتفرم‌های استریمینگ مبتنی بر اشتراک در سرگرمی ورزشی؛ سال‌ها پیش از دیزنی‌پلاس یا اچ‌بی‌او مکس. این شبکه به طرفداران دسترسی نامحدود به دهه‌ها مسابقه، مستندها و رویدادهای پرداخت‌برای‌دیدن زنده داد. این حرکت پیش‌بینی شگفت‌انگیز مک‌ماهون در سازگاری با تحول دیجیتال را نشان داد. در سال ۲۰۲۱، WWE با سرویس استریمینگ پیکاک ان‌بی‌سی‌یونیورسال شریک شد و دسترسی جهانی‌اش را بیشتر گسترش داد.

جنجال‌ها و بازگشت‌ها

حرفه وینس مک‌ماهون به اندازه داخل رینگ، خارج از آن هم دراماتیک بوده اســـت. او با جنجال‌های متعدد روبرو شده، از جمله اتهامات توزیع استروئید در اوایل دهه ۱۹۹۰، رســـوایی‌های محل کار و انتقادهای خلاقانه برای نحوه ارائه داســـتان‌های حساس شـــرکت. در سال ۲۰۲۲، مک‌ماهون موقتاً از سمت مدیرعامل WWE کناره‌گیری کرد که عمدتا به دلیل اتهامات سوءرفتار و پرداخت‌های پول سکوت بود. این رسوایی شـــرکت را تکان داد، اما مک‌ماهون، که به تاب‌آوری‌اش معروف است ماه‌ها بعد به عنوان رئیس اجرایی بازگشت و بر تغییرات استراتژیک عمده نظارت کرد.

در ســـال ۲۰۲۳، WWE با گـــروه اندور هولدینگز، شـــرکت مادر قهرمانی نهایی مبارزه (UFC)، ادغام شد و موجودیتی جدید به نام گروه هولدینگز TKO تشکیل داد. مک‌ماهون رئیس اجرایی TKO شـــد و میراثش را به عنوان یکی از تأثیرگذارترین مدیران رسانه در تاریخ ورزش تثبیت کرد. با وجود جنجال‌ها، توانایی مک‌ماهون در بقا و بازآفرینی خودش بخشـــی از اسطوره‌اش شده است. برای طرفدارانش و حتی منتقدانش، او همچنان استاد رینگ نهایی است.

رهبری، دیدگاه و میراث

سبک رهبری وینس مک‌ماهون شدید، مطالبه‌گر و رویاپرداز است. او به اخلاق کاری ۷/۲۴، توجه به جزئیات و تمایل به ریســـک‌های بزرگ معروف است. شعارش که اغلب توسط کشتی‌گیران و کارمندان تکرار می‌شود، ساده است: «از موفقیت چیزی یاد نمی‌گیری؛ فقط از شکست». او یک ورزش مهجور را به امپراتوری رسانه‌ای جهانی به ارزش میلیاردها دلار تبدیل کرد و به تعریف حرفه صدها ورزشکار و سرگرم‌کننده کمک کرد.

تأثیر مک‌ماهون بسیار فراتر از کشتی است. او پیشگام مدل پرداخت برای دیدن است، تولید تلویزیون زنده را بازتعریف کرده و ادغام ورزش، ســـرگرمی و فناوری را دهه‌ها پیش از رایج شدن پیش‌بینی کرده است. او همچنین XFL، لیگ فوتبال حرفه‌ای، را دو بار تأسیس و دوباره راه‌اندازی کرده است؛ در سال ۲۰۰۱ و دوباره در ۲۰۲۰ این اقدامات صورت گرفته است. هرچند هر دو تلاش در نهایت شکست خوردند، اما رانش بی‌وقفه او برای نوآوری و رقابت را بازتاب می‌دادند.

زندگی شخصی و شخصیت

وینس مک‌ماهون در سال ۱۹۶۶ با لیندا مک‌ماهون ازدواج کرد. این زوج WWE را از صفر با هم ساختند؛ لیندا چندین سال مدیرعامل بود؛ به‌ویژه پیش از ورود به دنیای سیاست. آن‌ها دو فرزند دارند: شـــین مک‌ماهون و اســـتفانی مک‌ماهون، که هر دو در نقش‌های اجرایی و روی صفحه در WWE کار کرده‌اند. استفانی به چهره عمده‌ای در رهبری شرکت تبدیل شد و میراث خانوادگی را ادامه داد. مک‌ماهون به تناسب اندام معروف است. حتی در دهه هفتاد زندگی‌اش، شدید تمرین می‌کرد و گاه در برنامه‌های WWE ظاهر می‌شد. اما در پشت صحنه، همکاران او را عمیقاً منظم و شدیداً حریم‌دار توصیف می‌کنند.

کمتر فردی به اندازه وینس مک‌ماهون فرهنگ عامه جهانی را شکل داده است. او با کشتی کج، ستاره‌های بی‌شماری را به هالیوود پرتاب کرد، از دواین «د راک» جانسون تا دیو باتیستا و جان سینا. داستان‌سرایی شرکت، ساخته‌شده بر تم‌های رقابت، پیروزی، خیانت و رستگاری به مخاطبانی در بیش از ۱۸۰ کشور و ۳۰ زبان رسیده و آن را به یکی از پربیننده‌ترین برنامه‌های سرگرمی در تاریخ تبدیل کرده اســـت. نبوغ مک‌ماهون در درک این مسئله بود که کشتی فقط مبارزه نیست، درباره احساس و روایت است. او مسابقات ساده ورزشی را به نمایش‌های دراماتیک اخلاقی تبدیل کرد و به تمایلات جهانی انسان برای قهرمانان و شروران دست یافت.

داســـتان وینس مک‌ماهون داستان جاه‌طلبی آمریکایی است؛ جسور، جنجالی و فراموش‌نشدنی. او یک نمایش جانبی منطقه‌ای را گرفت و به صحنه جهانی تبدیل کرد، جایی که نمایش و داستان‌سرایی با ورزش و نمایشگری دیدار می‌کنند. برای برخی، او نابغه بازاریابی است؛ برای دیگران، تاجر بی‌رحم. اما برای همه، او مردی است که کشتی را به امپراتوری احساس تبدیل کرد. حتی با ورود نسل‌های جدید کشتی‌گیران، مدیران و طرفـــداران به رینگ، پژواک صـــدای مک‌ماهون که فریاد می‌زند «خوش آمدید به رسلمنیا!» همچنان جاذبه‌ای دیگر دارد. وینس مک‌ماهون فقط کشتی را تغییر نداد. او سرگرمی ورزشـــی را اختراع کرد و در این کار، نحوه تماشای جهان از قهرمانان و شروران را برای همیشه تغییر داد.

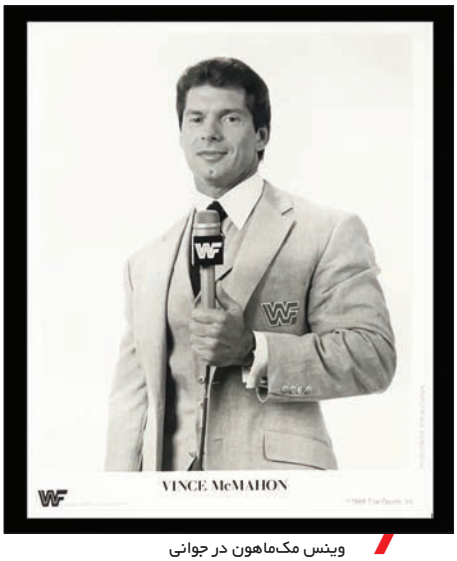

وینس مک‌ماهون در جوانی

۱۹۸۵
نخستین رسلمنیا را خلق می‌کند و سرگرمی کشتی را متحول می‌کند

۱۹۹۹
WWE را در بورس نیویورک عمومی می‌کند

۲۰۲۲
در میان جنجال کناره‌گیری می‌کند؛ بعداً به عنوان رئیس اجرایی بازمی‌گردد



او کیست؟

جین فریزر نخستین زنی است که توانست در آمریکا به مدیر عاملی یک بانک بزرگ دست پیدا کند. او ثابت کرد که ریاست بر امور مالی، امری مردانه نیست و زنان جاه‌طلب و تاب‌آوری، صرفا به فرصت نیاز دارند تا توانمندی‌شان را نشان دهند.

جین فریزر نخستین زنی بود که مدیریت بانک‌های آمریکایی را متحول کرد

نماد تغییر رهبری بانک

صعود جین فریزر به اوج سیتی‌گروپ نقطه عطف تاریخی برای وال استریت بود. در سال ۲۰۲۱، او نخستین زنی شد که یک بانک عمده آمریکایی را رهبری کرد و سقف شیشه‌ای صنعتی مالی را که مدت‌ها توسط مردان تسلط داشت، شکست. اما سفر او از تربیت متواضعانه در اسکاتلند تا رهبری یکی از پیچیده‌ترین نهادهای مالی جهان، نه تنها جاه‌طلبی و هوش، بلکه تاب‌آوری، سازگاری و دیدگاهی روشن برای آینده بانکی پایدارتر و انسان‌محور را بازتاب می‌دهد. جین فریزر در سال ۱۹۶۷ در سنت اندروز، اسکاتلند به دنیا آمد و در خانواده‌ای متوسط که به کار سخت و آموزش ارزش می‌داد، بزرگ شد. پدرش مهندس عمران بود و مادرش معلم؛ دو حرفه‌ای که به او قدردانی عمیقی از ساختار، انضباط و کنجکاوی بخشید. از سنین پایین، فریزر علاقه شدیدی به ریاضیات و حل مسئله نشان داد، ویژگی‌هایی که بعداً در دنیای تحلیلی مالی به او خدمت کرد.

او در کالج گیرتون دانشگاه کمبریج اقتصاد خواند. پس از فارغ‌التحصیلی با مدرک لیسانس، حرفه‌اش را در گلدمن ساکس در لندن در بخش ادغام و تملیک آغاز کرد. آن سال‌های اولیه، او را با فرهنگ سریع و مطالبه‌گر بانکداری سرمایه‌گذاری آشنا کرد. با این حال، پس از چند سال، تصمیم گرفت عقب‌نشینی کند و تحصیلات عالی‌تر را دنبال کند

او در سال ۱۹۹۴ مدرک مدیریت کسب‌وکار را از مدرسه کسب‌وکار هاروارد دریافت کرد؛ تجربه‌ای که اغلب آن را تحول‌آفرین توصیف کرده است. هاروارد نه تنها مهارت‌های رهبری‌اش را صیقل داد، بلکه درک او از چگونگی خدمت مالی به عنوان ابزاری برای رشد، نوآوری و شمول را گسترش داد.

حرفه اولیه و صعود در مالی

پس از هاروارد، فریزر به مک‌کینزی اند کمپانی، یکی از پیشروترین شرکت‌های مشاوره مدیریت جهان، پیوست. آنجا، نزدیک به یک دهه به نهادهای مالی عمده در استراتژی شرکتی و بهبود عملکرد مشاوره داد. ذهن تحلیلی و توانایی‌اش در هدایت محیط‌های پیچیده کسب‌وکار به سرعت او را به ستاره‌ای در حال صعود در شرکت تبدیل کرد. در سال‌های مک‌کینزی، او هم‌نویسنده کتاب «مسابقه جهانی» بود که بررسی می‌کرد شرکت‌های جهانی چگونه می‌توانند با رقابت رو به افزایش و تغییر فناوری سازگار شوند.

تا سال ۲۰۰۴، شهرتش به عنوان استراتژیست تیزبین، توجه سیتی‌گروپ را جلب کرد. او به عنوان رئیس استراتژی مشتری در بخش بانکداری شرکتی و سرمایه‌گذاری، به بانک پیوست. نقشش کمک به سیتی‌گروپ برای هدایت چالش‌های پس از بحران دات‌کام و بازسازی جهت پس از سال‌های گسترش تهاجمی بود. زمان‌بندی‌اش حیاتی بود: در چند سال، بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ ضربه زد و کل سیستم بانکی را به آشفتگی کشاند. برای فریزر، بحران هم آزمون و هم فرصتی برای نشان دادن ظرفیت رهبری تحت فشار بود.

نقش‌های رهبری در سیتی‌گروپ

در دهه بعدی، فریزر در سیتی‌گروپ از مرحله‌های پیشین عبور کرد و برخی از چالش‌برانگیزترین موقعیت‌ها در سازمان را بر عهده گرفت. توانایی‌اش در مدیریت پیچیدگی و درک عمیق از استراتژی کسب‌وکار و رفتار انسانی اعتماد مدیران ارشد را به دست آورد. می‌توان مراحل را به این شکل دید:

۱ مدیرعامل بانک خصوصی سیتی (۲۰۰۹-۲۰۱۳)

فریزر بانک خصوصی سیتی را در زمانی بر عهده گرفت که در حال بازیابی از بحران مالی بود. او مدل کسب‌وکار را بازسازی کرد، بر مشتریان کمتر اما ثروتمندتر تمرکز کرد و شیوه‌های مدیریت ریسک و مشتری‌محور بیشتری معرفی کرد. تحت رهبری او، این

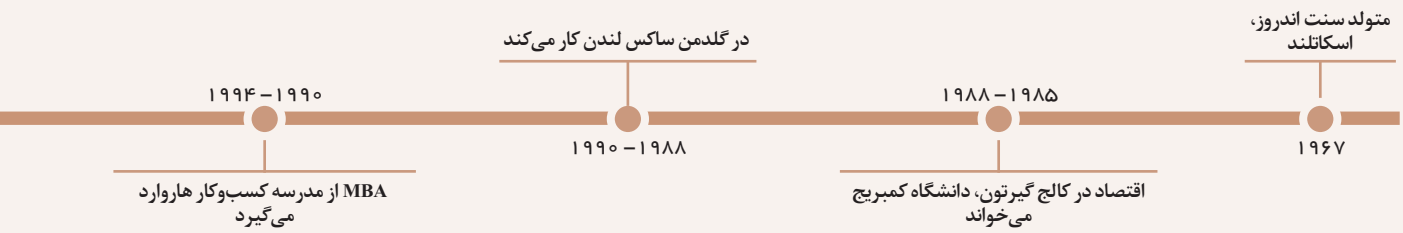

داستان جین فریزر در واقع قصه هوش، عزم و تعادل است. صعود او از شهری کوچک در اسکاتلند به قله مالی جهانی بیش از موفقیت شخصی را نمایان می‌کند؛ نماد تغییری در ظاهر رهبری در عصر مدرن است.

بخش به سودآوری بازگشت و به یکی از پایدارترین واحدهای بانک تبدیل شد.

۲ مدیرعامل سیتی‌گروپ آمریکای لاتین (۲۰۱۵-۲۰۱۹)

چالش بعدی فریزر اداره عملیات سیتی‌گروپ در سراسر آمریکای لاتین بود، منطقه‌ای که اغلب با ناپایداری سیاسی و نوسان اقتصادی شناخته می‌شود. او بر بیش از ۲۰ هزار کارمند در نزدیک به دوجین کشور نظارت داشت. رهبری او با تأکید بر مدرن‌سازی، رعایت مقررات و رشد پایدار شناخته شده بود. فریزر نقش کلیدی در ساده‌سازی عملیات، بهبود کارایی و حفظ سودآوری علی‌رغم شرایط سخت بازار ایفا کرد.

۳ رئیس سیتی‌گروپ (۲۰۱۹-۲۰۲۱)

در سال ۲۰۱۹، مدیرعامل سیتی‌گروپ مایکل کوربات فریزر را به عنوان رئیس سیتی‌گروپ و مدیرعامل بانکداری مصرف‌کننده جهانی منصوب کرد و عملاً او را جانشین خود نامید. در این دوره، فریزر بخش مصرف‌کننده بانک را از طریق تحول دیجیتال هدایت کرد و سازمان را برای آینده‌ای چابک‌تر و فناوری‌محور آماده کرد. او همچنین به سبک رهبری همدلانه‌اش شناخته شد، به ویژه در همه‌گیری کووید-۱۹، وقتی سیاست‌های کار انعطاف‌پذیر را اجرا کرد و بر سلامت روان کارمندان تاکید داشت.

تبدیل شدن به مدیرعامل سیتی‌گروپ

در مارس ۲۰۲۱، جین فریزر رسماً مدیرعامل سیتی‌گروپ شد و تاریخ‌سازی کرد. او به عنوان نخستین زنی که یک بانک عمده آمریکایی را رهبری می‌کند، نامش را در تاریخ ماندگار کرد. انتصاب او به طور گسترده جشن گرفته شد، نه فقط به عنوان دستاورد نمادین، بلکه به عنوان نشانه‌ای از تغییر زمان‌ها در دنیای مالی. وقتی فریزر قدرت را گرفت، سیتی‌گروپ با چالش‌های متعددی روبرو بود: نظارت مقرراتی، مسائل مدیریت ریسک و نیاز به مدرن‌سازی. او با راه‌اندازی برنامه چندساله برای ساده‌سازی ساختار بانک، بهبود کنترل‌ها و تمرکز بر سودآوری بلندمدت پاسخ داد. رویکرد او روشمند و منظم بود؛ تأکید بر رشد پایدار به جای سودهای کوتاه‌مدت. فریزر همچنین تلاش کرد سیتی‌گروپ را به عنوان رهبر در امور مالی مسئولانه قرار دهد. او سرمایه‌گذاری در فناوری، تحول دیجیتال و ابتکارات محیط زیستی، اجتماعی و حاکمیتی (ESG) را در اولویت قرار داده است. او اغلب درباره نیاز بانک‌ها به ایفای نقش در مقابله با چالش‌های جهانی مانند تغییر آب و هوا، نابرابری و شمول صحبت کرده است.

سبک رهبری و فلسفه

جین فریزر به سبک رهبری آرام و متفکرانه‌اش شناخته می‌شود؛ تضادی آشکار با تصویر تهاجمی و سود به هر قیمتی که سابق بر این با مدیران وال استریت مرتبط بوده است. او بر همکاری، تنوع و تفکر بلندمدت تأکید دارد. در مصاحبه‌ها، فریزر گفته هدفش این است که سیتی‌گروپ را «ساده‌تر، کوچک‌تر، ایمن‌تر و قوی‌تر» کند. تصمیم‌های او داده‌محور اما انسان‌محور هستند. او همچنین ارتباط باز در سازمان را تشویق می‌کند و اغلب درباره اهمیت اصالت در رهبری صحبت می‌کند. او زمانی گفته است: «می‌توانید به صورت همزمان سخت‌گیر و دلسوز باشید. همدلی شما را ضعیف نمی‌کند؛ قوی‌تر می‌کند، چون مردم به شما اعتماد می‌کنند.» فلسفه رهبری او در محیط شرکتی امروز، جایی که هدف و مسئولیت روزبه‌روز کنار سود ارزشمندتر می‌شوند، عمیقاً طنین‌انداز است.

تحول سیتی با فریزر

با رهبری فریزر، سیتی‌گروپ یکی از مهم‌ترین تحولات دهه‌های اخیر را آغاز کرده است. او عملیات جهانی را برای بهبود کارایی بازسازی کرده، بخش‌های کم‌عملکرد را کاهش داده و بر نقاط قوت اصلی مانند بانکداری شرکتی، مدیریت ثروت و خدمات خزانه‌داری تمرکز کرده است. یکی از جسورانه‌ترین اقدامات او تصمیم به خروج از بانکداری مصرف‌کننده در چندین بازار بین‌المللی، از جمله مکزیک، تایلند و ویتنام بود. هدف ساده‌سازی عملیات و تمرکز بر زمینه‌هایی با پتانسیل رشد بالاتر بود. در عین حال، او قابلیت‌های دیجیتال و فناوری سیتی را تقویت کرده و بانک را برای رقابت در عصری که فین‌تک و هوش مصنوعی غالب است، آماده کرده. او همچنین اصول ESG را بخش مرکزی مأموریت سیتی قرار داده و بانک را با تغییر جهانی به سوی امور مالی پایدار هم‌راستا کرده است. جین فریزر با آلبرتو پیدرا، بانکدار سابق، ازدواج کرده و دو پسر دارند. این زوج به دلیل حرفه‌های بین‌المللی‌شان در چندین کشور زندگی کرده‌اند که دیدگاه جهانی به فریزر بخشیده و عمیقاً رویکرد رهبری‌اش را تحت تأثیر قرار داده است. با وجود حرفه پرقدرتش، او اغلب بر اهمیت تعادل و خانواده تأکید کرده است. در یک مصاحبه، فاش کرد که زود در حرفه‌اش عقب‌نشینی کرد تا زمان بیشتری با فرزندانش بگذراند؛ تصمیمی که می‌گوید هم دیدگاه و هم تاب‌آوری به او داد. او همچنین به دنبال ترویج زنان در امور مالی بوده است. فریزر فعالانه رهبران زن جوان را مربیگری می‌کند و سازمان‌ها را به ایجاد محیط‌های کاری انعطاف‌پذیر تشویق می‌کند که به زنان اجازه دهد در همه مراحل حرفه‌ای شکوفا شوند.

همه افتخارات یک زن

فریزر به طور مداوم در میان قدرتمندترین زنان جهان توسط فوربس و فورچون رتبه‌بندی شده است. او به خاطر هوش، فروتنی و تعهد به رهبری فراگیر به طور گسترده مورد احترام است. در سال ۲۰۲۳، مجله تایم او را یکی از ۱۰۰ نفر تأثیرگذار جهان نامید. او همچنین سخنران مکرر در مجامع اقتصادی جهانی، از جمله مجمع جهانی اقتصاد در داووس بوده و برای امور مالی پایدار و برابری جنسیتی در رهبری دفاع می‌کند. داستان جین فریزر در واقع قصه هوش، عزم و تعادل است. صعود او از شهری کوچک در اسکاتلند به قله مالی جهانی بیش از موفقیت شخصی را نمایان می‌کند؛ نماد تغییری در ظاهر رهبری در عصر مدرن است. در صنعتی که زمانی با تهاجم و رقابت تعریف می‌شد، او همدلی، شمول و حس هدف را معرفی کرده است. در حالی که سیتی‌گروپ تحولش را تحت راهنمایی او ادامه می‌دهد، فریزر نه تنها آینده یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های جهان را شکل می‌دهد، بلکه معنای رهبری در قرن ۲۱ را از نو تعریف می‌کند.



جین فریزر دنیای مدیریت بانک‌ها را در آمریکا متحول کرد

مدیرعامل بانک خصوصی سیتی‌گروپ می‌شود
۲۰۰۹–۲۰۱۳

مدیرعامل سیتی‌گروپ منصوب می‌شود و نخستین زنی است که یک بانک عمده آمریکایی را رهبری می‌کند
مارس ۲۰۲۱

رئیس سیتی‌گروپ و مدیرعامل بانکداری مصرف‌کننده جهانی
۲۰۱۹–۲۰۲۱

این صفحه در «آینده‌نگر» به معرفی کتاب‌هایی می‌پردازد که کارآفرینان نوشته‌اند.

اشرافیت استعداد

آدریان وولدریج

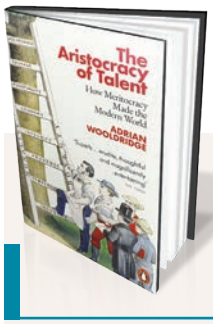



کسانی‌که به دنبال بررسی مفهوم «شایسته‌سالاری» هستند، لازم است حتما یک بار کتاب «اشرافیت استعداد» اثر آدریان وولدریج را مطالعه کنند. در این کتاب، نقش شایسته‌سالاری در شکل‌گیری جوامع مدرن مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده، که از روزنامه‌نگاران و اندیشمندان برجسته بریتانیایی است، در این کتاب تلاش می‌کند نشان دهد چگونه ایده انتخاب افراد بر اساس استعداد و توانایی، نه ثروت یا طبقه اجتماعی، یکی از مهم‌ترین نیروهای محرک تمدن غربی بوده است. وولدریج در آغاز، ریشه‌های تاریخی شایسته‌سالاری را از دوران چین باستان و نظام آزمون‌های دولتی امپراتوری تانگ و سونگ دنبال می‌کند؛ جایی که برای نخستین بار ایده انتخاب کارگزاران بر اساس دانش و شایستگی مطرح شد. سپس به قرون وسطی و رنسانس اروپا می‌پردازد و توضیح می‌دهد چگونه با ظهور علم، آموزش و انقلاب صنعتی، استعداد و کارآمدی جای خاستگاه طبقاتی را به تدریج گرفت. به باور او، نظام‌های آموزشی مدرن، دانشگاه‌ها و نهادهای علمی، مهم‌ترین ابزار تحقق این آرمان بوده‌اند. اما بخش مهمی از کتاب به تناقض‌ها و بحران‌های امروز شایسته‌سالاری اختصاص دارد. وولدریج می‌گوید هرچند شایسته‌سالاری در ظاهر منصفانه است، اما در عمل، نابرابری جدیدی پدید آورده است: نخبگانی که با آموزش و امتیازات فرهنگی، موقعیت خود را به فرزندانشان منتقل می‌کنند. در نتیجه، همان‌طور که اشرافیت قدیم مبتنی بر خون و ثروت بود، امروز نوعی «اشرافیت استعداد» شکل گرفته که مانع تحرک اجتماعی می‌شود. او به ویژه از نهادهای آموزشی غرب، به‌خصوص دانشگاه‌های نخبه‌محور آمریکا و بریتانیا، انتقاد می‌کند که به جای درهای باز، درهای بسته‌تری برای طبقات پایین ساخته‌اند.

گفت‌وگو

رابرت لیوینگستون





نژادپرستی، تبعیض و جوامع مدرن جزو مقولاتی هستند که رابرت لیوینگستون در کتاب خود با عنوان «گفت‌وگو» به آن‌ها پرداخته است. نویسنده، استاد برجسته روان‌شناسی اجتماعی در دانشگاه هاروارد، تلاش می‌کند با زبانی علمی اما قابل‌فهم، توضیح دهد چرا صحبت‌کردن درباره نژاد هنوز یکی از سخت‌ترین و ضروری‌ترین کارها در جهان امروز است. لیوینگستون در کتابش سه بخش اصلی دارد که بر پایه یک مدل تحلیلی ساده بنا شده است: درک، شناخت و اقدام. او ابتدا در بخش نخست توضیح می‌دهد که نژادپرستی چگونه شکل می‌گیرد؛ نه صرفاً از نفرت یا تعصب آشکار، بلکه از سازوکارهای ناخودآگاه ذهنی، سوگیری‌های شناختی و ساختارهای اجتماعی ناعادلانه. در بخش دوم، لیوینگستون مانند یک پزشک، بیماری جامعه را «تشخیص» می‌دهد. او نژادپرستی را نوعی بیماری اجتماعی می‌داند که علائمش را باید شناسایی کرد: تبعیض در محیط کار، فاصله اقتصادی، یا حتی سکوت در برابر بی‌عدالتی. در بخش سوم، راه‌حل‌هایی عملی برای گفت‌وگو و تغییر رفتار ارائه می‌کند. مدیران و رهبران سازمان‌ها هم باید فضاهایی امن برای گفت‌وگو ایجاد کنند تا کارمندان بتوانند بدون ترس از قضاوت یا تنبیه، از تجربه‌های خود سخن بگویند. لیوینگستون بر آموزش، تمرین و تداوم گفت‌وگو به عنوان ابزارهایی مؤثر برای مقابله با تبعیض تأکید دارد. پیام اصلی کتاب این است که راه‌حل نژادپرستی نه در احساس گناه، بلکه در گفت‌وگوی آگاهانه و اقدام جمعی نهفته است. او باور دارد که تنها از طریق گفت‌وگوهای صادقانه و شجاعانه می‌توان پلی میان تفاوت‌ها ساخت و جامعه‌ای منصفانه‌تر پدید آورد.

محدوده

دیوید اپستین

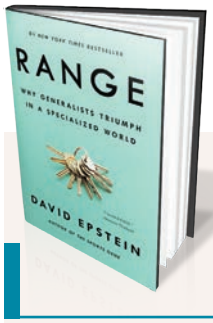



آیا موفقیت از تمرکز زودهنگام، تخصصی شدن و تمرین مداوم در یک حوزه حاصل می‌شود؟ دیوید اپستین در کتاب «محدوده» به این مقوله پرداخته است. اپستین با استفاده از شواهد علمی و مثال‌های واقعی، استدلال می‌کند که در دنیای پیچیده و متغیر امروز، کسانی موفق‌ترند که تجربه‌های متنوع دارند، در زمینه‌های گوناگون یاد گرفته‌اند و ذهنی انعطاف‌پذیر و خلاق دارند. نویسنده با بررسی زندگی ورزشکاران، دانشمندان، هنرمندان و کارآفرینان نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج، بیشتر نوآوران بزرگ، در جوانی متخصص نشده‌اند بلکه مسیرهای گوناگونی را تجربه کرده‌اند. او نمونه‌هایی چون راجر فدرر (که تا مدت‌ها انواع ورزش‌ها را امتحان کرد قبل از تمرکز بر تنیس) را در برابر تایگر وودز (که از کودکی فقط گلف بازی کرد) قرار می‌دهد تا نشان دهد موفقیت همیشه از تمرکز زودرس نمی‌آید. اپستین مفهوم «دنیای مهربان» و «دنیای بی‌رحم» را مطرح می‌کند. در دنیای مهربان (مثل شطرنج یا گلف) الگوها تکراری و قوانین ثابت‌اند، پس تمرین تخصصی مؤثر است. اما در دنیای بی‌رحم، یعنی زندگی واقعی، محیط‌ها پیچیده، متغیر و غیرقابل پیش‌بینی‌اند؛ در چنین جهانی، تفکر گسترده و مهارت در یادگیری بین‌رشته‌ای بسیار ارزشمندتر از تخصص محدود است. او می‌گوید افراد چندمهارته معمولاً توانایی بالاتری در حل مسائل جدید دارند، زیرا می‌توانند از تجربه‌های گوناگون خود الهام بگیرند و ایده‌ها را از حوزه‌ای به حوزه دیگر منتقل کنند. از دید اپستین، خلاقیت و نوآوری محصول «اتصال بین حوزه‌ها» است، نه تمرکز در یک حوزه. در پایان، اپستین بر اهمیت کنجکاوی، تجربه‌کردن و یادگیری مادام‌العمر تأکید می‌کند. او هشدار می‌دهد که جهان آینده متعلق به کسانی است که می‌توانند سریع یاد بگیرند، میان رشته‌ها پل بزنند و از شکست‌ها درس بگیرند.

استراتژی خوب، استراتژی بد

ریچارد رومِلت

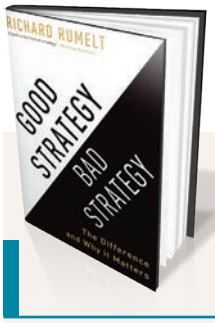



یکی از تاثیرگذارترین آثار در حوزه مدیریت و تفکر استراتژیک، کتاب «استراتژی خوب، استراتژی بد» اثر ریچارد رومِلت است. این کتاب با زبانی روشن و مثال‌های واقعی، به خواننده نشان می‌دهد که چرا بسیاری از سازمان‌ها، دولت‌ها و حتی افراد، استراتژی واقعی ندارند؛ و چگونه می‌توان یک استراتژی موثر ساخت. رومِلت در آغاز توضیح می‌دهد که استراتژی خوب با تمرکز و تشخیص شروع می‌شود. به باور او، بسیاری از مدیران فقط فهرستی از آرزوها، اهداف یا شعارهای کلی را به‌عنوان استراتژی ارائه می‌کنند، در حالی‌که استراتژی واقعی یعنی انتخاب، تمرکز و غلبه بر مشکل اصلی. به اعتقاد او ساختار یک استراتژی خوب در سه بخش تعریف می‌شود: بخش اول، تشخیص است یعنی درک دقیق از مشکل یا چالش اصلی. بخش دوم، سیاست راهنماست، یعنی انتخاب مسیر و منطق کلی برای مقابله با آن چالش و سومین بخش هم اقدامات منسجم است. یعنی مجموعه‌ای از گام‌های هماهنگ و هدفمند برای اجرا. به گفته رومِلت، بیشتر استراتژی‌های «بد» زمانی شکل می‌گیرند که رهبران از تشخیص واقعی مشکل فرار می‌کنند، به جای انتخاب‌های دشوار، شعارهای مبهم و خوش‌بینانه می‌دهند، یا تلاش می‌کنند همه‌چیز را همزمان دنبال کنند. او با مثال‌هایی از شرکت‌هایی مانند اپل، اینتل، جنرال موتورز، و حتی ارتش آمریکا نشان می‌دهد که چگونه استراتژی خوب توانست مسیر بحران را تغییر دهد - مثلاً اپل با تمرکز بر طراحی و نوآوری، نه صرفاً رقابت قیمتی، توانست از سقوط نجات یابد. رومِلت تأکید می‌کند که قدرت استراتژی در وضوح است، نه در کلمات زیبا. او رهبران را تشویق می‌کند که به جای بلندپروازی‌های توخالی، به دقت مشکل را تعریف کنند، مسیر مشخصی را در نظر بگیرند و منابع محدود را بر نقاط کلیدی متمرکز سازند.

شکست

[این صفحات به مرور شکست شرکت‌های بزرگ می‌پردازد.]

درس‌هایی از سرنگونی غول گردشگری جهان

پایان یک سفر طولانی





امیرحسین زراندوز
مشاور کسب و کار

مقدمه

در بامداد روز دوشنبه، ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۹، هنگامی که شرکت ۱۷۸ ساله توماس کوک (Thomas Cook Group) به‌طور رسمی اعلام ورشکستگی کرد، جهان صنعت گردشگری در شوکی بی‌سابقه فرو رفت. تیتر اصلی بسیاری از رسانه‌های بریتانیا و اروپا یکسان بود: «پایان سفر طولانی‌ترین برند گردشگری جهان».

در همان ساعات نخست، تصاویر هزاران مسافر سرگردان در فرودگاه‌های آنتالیا، مایورکا، هورگادا و تنریف، فضای مجازی را فراگرفت. بیش از ۱۵۰ هزار گردشگر بریتانیایی در مقاصد مختلف باقی مانده بودند و دولت بریتانیا ناچار شد بزرگ‌ترین عملیات بازگرداندن شهروندان خود در دوران صلح را اجرا کند؛ عملیاتی که با نام رمز Operation Matterhorn شناخته شد و هزینه‌ای در حدود ۱۰۰ میلیون پوند بر دوش مالیات‌دهندگان گذاشت. هم‌زمان، بیش از ۲۱ هزار نفر از کارکنان شرکت در سراسر جهان شغل خود را از دست دادند و زنجیره‌ای از آژانس‌ها، هتل‌ها و خطوط هوایی وابسته به این شرکت در سراسر اروپا و آسیا دچار بحران شدند.

اما سقوط توماس کوک صرفاً فروپاشی یک شرکت گردشگری نبود؛ بلکه فروپاشی نمادی تاریخی از اعتماد، تجربه و سفر سازمان‌یافته به‌شمار می‌رفت. شرکتی که در سال ۱۸۴۱ با ایده‌ای ساده از سوی یک مبلغ مذهبی انگلیسی آغاز به کار کرد ــ برگزاری سفرهای گروهی برای کاهش هزینه و افزایش ایمنی ــ در طول نزدیک به دو قرن، به یکی از ستون‌های اصلی صنعت گردشگری جهانی بدل شد. از نخستین تورهای راه‌آهن در قرن نوزدهم تا تورهای تفریحی مدیترانه در قرن بیستم، نام توماس کوک مترادف با مفهوم «تعطیلات برنامه‌ریزی‌شده» بود. میلیون‌ها خانواده نخستین تجربه سفر خارجی خود را با تورهایی آغاز کردند که نشان طلایی Thomas Cook بر بروشور آن‌ها نقش بسته بود. برند توماس کوک نه‌تنها یک بنگاه اقتصادی، بلکه بخشی از هویت سفر مدرن اروپایی محسوب می‌شد. در دهه ۱۹۸۰، این شرکت با بیش از شش میلیون مسافر در سال، نماد طبقه متوسط در حال صعود بریتانیا بود؛ مردمی که برای نخستین بار توانستند «آفتاب اسپانیا» را در تعطیلات خود تجربه کنند. در دهه ۲۰۰۰، این برند با شبکه‌ای متشکل از بیش از ۵۵۰ فروشگاه خرده‌فروشی، ناوگانی اختصاصی از هواپیماهای چارتر و مجموعه‌ای از هتل‌های زنجیره‌ای با برندهای فرعی نظیر Casa Cook و Cook's Club، به یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های گردشگری اروپا تبدیل شد. در سال‌های اوج فعالیت، گردش مالی این شرکت به ۹٫۶ میلیارد پوند می‌رسید.

از این‌رو، فروپاشی چنین غولی صرفاً یک رویداد اقتصادی نبود؛ بلکه به پرسشی بنیادین در ذهن تحلیل‌گران بدل شد:

چگونه برندی با چنین سابقه، دارایی و پشتوانه اعتماد عمومی، در کمتر از یک دهه مسیر صعود را به سراشیبی سقوط تبدیل کرد؟

پاسخ این پرسش در ترکیبی پیچیده از خطاهای راهبردی، ضعف در مدیریت مالی، ناتوانی در تطبیق با تحولات دیجیتال و فشارهای بیرونی نهفته است. سقوط توماس کوک را نمی‌توان صرفاً پیامد یک بحران مالی مقطعی دانست؛ بلکه نتیجه انباشتی از تصمیمات نادرست در طول زمان بود که همچون دومینو، یکی پس از دیگری فعال شدند ــ از ادغام‌های پرریسک و ساختار سرمایه سنگین گرفته تا بی‌توجهی به تغییر رفتار مشتریان در عصر اینترنت.

اهمیت بررسی این مورد در آن است که بسیاری از نشانه‌های هشداردهنده موجود در توماس کوک، در سایر صنایع و کشورها نیز قابل مشاهده است. شرکت‌هایی که زمانی پیشتاز بازار بوده‌اند، امروزه زیر فشار دیجیتالی‌شدن، دگرگونی سبک زندگی مصرف‌کنندگان و بی‌ثباتی‌های اقتصادی، با همان الگوهای خطا مواجه‌اند. این نوشتار با رویکردی تحلیلی و مستند، به مطالعه موردی سقوط توماس کوک می‌پردازد؛ از قله‌های موفقیت و دوران شکوفایی تا لحظه فروپاشی، و سپس به استخراج درس‌های مدیریتی، مالی و راهبردی از این تجربه خواهد پرداخت ــ درس‌هایی که می‌تواند برای کسب‌وکارهای ایرانی در حوزه‌های گردشگری، خرده‌فروشی، خدمات مالی و حتی صنایع تولیدی، الهام‌بخش و هشداردهنده باشد.

قله موفقیت

درک چرایی سقوط توماس کوک بدون مرور دوران طلایی و ساختار موفقیت آن ممکن نیست. نزدیک به دو قرن، این شرکت نه‌تنها «ارائه‌دهنده خدمات گردشگری»، بلکه معمار صنعت سفر سازمان‌یافته در جهان مدرن به‌شمار می‌رفت. نام «توماس کوک» در تاریخ اقتصادی بریتانیا هم‌ردیف برندهایی چون Royal Mail و British Airways قرار داشت و حتی فراتر از آن، به بخشی از فرهنگ عمومی سفر در اروپا تبدیل شده بود.

همه‌چیز در تابستان سال ۱۸۴۱ آغاز شد؛ زمانی که توماس کوک، مبلغ مذهبی انگلیسی، تصمیم گرفت گروهی از هم‌کیشان خود را از شهر لِستر به کنگره‌ای در لافبورو ببرد. او با شرکت راه‌آهن محلی مذاکره کرد تا بلیت رفت‌وبرگشت را با تخفیف ویژه تهیه کند. این سفر با موفقیت انجام شد و تجربه آن، جرقه ایده‌ای تازه را در ذهن کوک روشن کرد: می‌توان سفر را از تجربه‌ای پرهزینه و مختص نخبگان، به فعالیتی جمعی، سازمان‌یافته و مقرون‌به‌صرفه تبدیل کرد.

در دهه‌های بعد، کوک دامنه فعالیت خود را گسترش داد و تورهای داخلی و سپس بین‌المللی برگزار کرد. نخستین تور اروپایی او در سال ۱۸۵۵، هم‌زمان با برگزاری نمایشگاه جهانی پاریس، و نخستین تور به مصر در سال ۱۸۶۹، هم‌زمان با افتتاح کانال سوئز، انجام شد. این سفرها راه را برای شکل‌گیری گردشگری ماجراجویانه و فرهنگی هموار ساختند. در پایان قرن نوزدهم، «توماس کوک و پسر» به شرکتی جهانی بدل شد که در چهار قاره نمایندگی داشت و عملاً مفهوم «تور مسافرتی» را ابداع کرده بود. در قرن بیستم، توماس کوک همگام با موج گسترش سفرهای هوایی، مسیر خود را از تورهای سنتی ریلی به تورهای هوایی و دریایی بین‌المللی تغییر داد. پس از جنگ جهانی دوم و با رشد طبقه متوسط در بریتانیا، سفر خارجی از کالایی لوکس به بخشی از سبک زندگی تبدیل شد و توماس کوک بیش از هر برند دیگری از این تحول بهره برد.

در دهه ۱۹۷۰، با توسعه پروازهای چارتر، این شرکت نخستین بسته‌های کامل «پرواز + هتل + بیمه» را معرفی کرد؛ مدلی که امروزه نیز اساس صنعت گردشگری انبوه (Mass Tourism) محسوب می‌شود. شعار غیررسمی آن دوران «We'll take care of it all» بود؛ عبارتی که فلسفه وجودی برند را به‌روشنی بیان می‌کرد: مشتری تنها مقصد را انتخاب کند و سایر جزئیات سفر را به توماس کوک بسپارد.

در دهه ۱۹۹۰، توماس کوک وارد مرحله جهانی‌سازی شد. همکاری با خطوط هوایی، بانک‌ها و آژانس‌های محلی در اروپا و آسیا موجب شد سالانه میلیون‌ها مسافر از خدمات این شرکت بهره‌مند شوند. در همین دوره، با راه‌اندازی سرویس‌های مالی نظیر Traveller's Cheque و خدمات ارزی ویژه گردشگران، برند توماس کوک از یک توراپراتور صرف فراتر رفت و به نهادی مالی و خدماتی چندوجهی تبدیل شد. در دهه‌های آغازین قرن بیست‌ویکم، توماس کوک به یکی از معدود شرکت‌هایی تبدیل شد که زنجیره کامل ارزش در صنعت گردشگری را در اختیار داشت:

- طراحی تورها و بسته‌های مسافرتی
- شبکه گسترده خرده‌فروشی و فروشگاه‌های فیزیکی در سراسر بریتانیا (بیش از ۵۵۰ شعبه)
- سیستم رزرو مرکزی و خدمات آنلاین
- ناوگان هواپیمایی اختصاصی شامل بیش از ۱۰۰ هواپیما
- برندهای هتلی همچون Casa Cook و Cook's Club

این ساختار یکپارچه، در دوره‌ای که کنترل کیفیت و حفظ اعتماد



سقوط توماس کوک صرفاً فروپاشی یک شرکت گردشگری نبود؛ بلکه فروپاشی نمادی تاریخی از اعتماد، تجربه و سفر سازمان‌یافته به‌شمار می‌رفت.



سقوط «توماس کوک» نه نتیجه بحرانی ناگهانی، بلکه حاصل زنجیره‌ای از اشتباهات مدیریتی، ساختاری و محیطی بود که در طول بیش از یک دهه به‌تدریج در هم تنیده شدند. هر یک از این عوامل به‌تنهایی قابل مدیریت بود، اما در کنار یکدیگر پدیده‌ای را رقم زدند که اقتصاددانان از آن با عنوان «مارپیچ زوال برند»(Brand Decline Spiral) یاد می‌کنند.

مشتری اهمیت روزافزونی داشت، به مزیت رقابتی اصلی توماس کوک بدل شد. مشتریان احساس می‌کردند با شرکتی روبه‌رو هستند که «از لحظه رزرو تا بازگشت به خانه»، تمامی مراحل سفر را تضمین می‌کند.

در اوج فعالیت خود، گروه توماس کوک سالانه حدود ۲۰ میلیون مسافر از ۱۶ کشور را جابه‌جا می‌کرد، بیش از ۲۱ هزار نفر را در سراسر جهان به کار گرفته بود و گردش مالی آن به بیش از ۹٫۵ میلیارد پوند می‌رسید. تنها در بریتانیا، بیش از نیمی از پروازهای چارتر تابستانی توسط این شرکت انجام می‌شد. برند توماس کوک نه‌تنها با کیفیت و پیشینه طولانی خود، بلکه با القای احساس امنیت و آرامش شناخته می‌شد. در نظرسنجی مؤسسه YouGov در سال ۲۰۱۰، این شرکت در میان پنج برند محبوب بریتانیایی در حوزه خدمات قرار داشت. در ذهن نسل‌های مختلف، نام توماس کوک مترادف با «تعطیلات بدون دردسر» بود.

آگهی‌های تلویزیونی آن، خانواده‌های خندان را در کنار سواحل آفتابی نشان می‌دادند که زیر چترهای نارنجی‌رنگ، از تعطیلاتی لذت می‌برند که «توماس کوک برایشان برنامه‌ریزی کرده است». برای دهه‌ها، این برند از جایگاه اجتماعی ویژه‌ای برخوردار بود؛ خانواده‌هایی که با کوک سفر می‌کردند، در واقع خود را بخشی از سنتی ۱۸۰ ساله می‌دانستند.

در اواخر دهه ۲۰۰۰، این شرکت با انجام خریدهای استراتژیک در هند، چین و خاورمیانه، در پی تثبیت جایگاه خود در بازارهای نوظهور بود. در هند، برند «Thomas Cook India» به یکی از نام‌های معتبر در حوزه گردشگری و خدمات ارزی تبدیل شد و در چین، همکاری‌هایی با هلدینگ Fosun آغاز شد که بعدها در سناریوی نجات شرکت در سال ۲۰۱۹ نقشی مهم ایفا کرد.

در این مقطع، توماس کوک در نگاه سرمایه‌گذاران به‌عنوان شرکتی با برندی جهانی، دارایی‌های متنوع و جریان نقدی باثبات شناخته می‌شد. سهام این شرکت در بورس لندن و در شاخص FTSE ۲۵۰ معامله می‌شد و مدیران وقت از برنامه‌هایی برای توسعه دیجیتال و افزایش سودآوری سخن می‌گفتند. در ظاهر، همه‌چیز مطلوب به نظر می‌رسید: برندی تاریخی با سطح بالای وفاداری مشتریان، ساختاری کامل در زنجیره تأمین خدمات، و دسترسی گسترده به بازارهای اروپایی. با این حال، در پس این ظاهر درخشان، نشانه‌هایی از ناپایداری ساختاری به‌تدریج پدیدار می‌شدند؛ از جمله هزینه‌های سنگین نگهداری شبکه فروشگاه‌های فیزیکی، رقابت فزاینده پلتفرم‌های آنلاین نظیر Booking.com و Expedia و بدهی‌های انباشته ناشی از ادغام با شرکت MyTravel و کاهش حاشیه سود در تورهای چارتر.

این تضاد میان «درخشش بیرونی» و «فشار درونی»، همان شکاف پنهانی بود که سرانجام در بحران سال ۲۰۱۹ به‌صورت ناگهانی و ویرانگر آشکار شد.

بااین‌حال، پیش از پرداختن به سقوط، باید درک کرد که توماس کوک در نقطه اوج خود، نمونه‌ای کلاسیک از موفقیت سنتی در صنعت خدمات بود ــ مدلی که سال‌ها بی‌رقیب به نظر می‌رسید و دقیقاً به همین دلیل، در سازگاری با جهان نوین دیجیتال دچار کندی و مقاومت شد.

علل شکست

سقوط «توماس کوک» نه نتیجه بحرانی ناگهانی، بلکه حاصل زنجیره‌ای از اشتباهات مدیریتی، ساختاری و محیطی بود که در طول بیش از یک دهه به‌تدریج در هم تنیده شدند. هر یک از این عوامل به‌تنهایی قابل مدیریت بود، اما در کنار یکدیگر پدیده‌ای را رقم زدند که اقتصاددانان از آن با عنوان «مارپیچ زوال برند»(Brand Decline Spiral) یاد می‌کنند؛ فرآیندی که طی آن شرکت‌ها زیر بار بدهی، ساختار سازمانی سنگین و ناتوانی در پاسخ‌گویی به تحولات بازار، به‌تدریج از درون تحلیل می‌روند.

۱ میراث سنگین از گذشته: ساختار سرمایه شکننده و ادغام ناموفق

یکی از ریشه‌های اصلی سقوط توماس کوک، ادغام پرهزینه و ناموفق این شرکت با MyTravel در سال ۲۰۰۷ بود. این ادغام با هدف ایجاد «برگروه گردشگری اروپا» انجام شد، اما در عمل به باری سنگین بر ترازنامه شرکت تبدیل گردید. ارزش دفتری دارایی‌های نامشهود حاصل از این ادغام ــ به‌ویژه سرقفلی (Goodwill) ــ به بیش از ۱٫۸ میلیارد پوند رسید؛ رقمی که بعدها در گزارش مالی سال ۲۰۱۹ با کاهش ارزش (Impairment) چشمگیری مواجه شد و تنها در نیم‌سال نخست همان سال، زیانی معادل ۱٫۴۵ میلیارد پوند به ثبت رساند. در حالی‌که هدف اولیه این ادغام، دستیابی به هم‌افزایی عملیاتی و بهینه‌سازی هزینه‌ها بود، تفاوت فرهنگ‌های سازمانی دو شرکت، ناسازگاری سیستم‌های فناوری و پیچیدگی ساختار مدیریتی، مانع تحقق این هدف شد. مدیران بخش عمده‌ای از انرژی و زمان خود را صرف هماهنگی ساختارهای چندلایه کردند و تمرکز شرکت از نوآوری و بازطراحی مدل کسب‌وکار، به مدیریت بحران‌های ناشی از ادغام معطوف شد.

از منظر مالی نیز، این ادغام با افزایش قابل توجه بدهی‌های بلندمدت و هزینه‌های بهره همراه بود. نسبت بدهی خالص به EBITDA در برخی سال‌ها از چهار برابر فراتر رفت؛ سطحی که برای شرکتی در صنعت گردشگری ــ صنعتی با جریان نقدی فصلی و متغیر ــ بسیار خطرناک تلقی می‌شود.

در نتیجه، توماس کوک وارد چرخه‌ای شد که در آن بخش عمده‌ای از درآمد صرف بازپرداخت هزینه‌های مالی و بهره می‌گردید. سود عملیاتی پیش از بهره و مالیات (EBIT) در سال‌های پایانی فعالیت شرکت به کمتر از دو درصد از کل درآمد کاهش یافت؛ حاشیه‌ای آن‌چنان شکننده که کوچک‌ترین شوک بیرونی می‌توانست موجودیت مالی آن را متزلزل کند.

۲ مدل کسب‌وکار سنگین و بی‌انعطاف در عصر دیجیتال

توماس کوک بر پایه مدلی یکپارچه و تمام‌مالکیتی رشد کرده بود؛ مدلی که تمام زنجیره ارزش را دربر می‌گرفت: طراحی تور، فروش در فروشگاه‌های فیزیکی، حمل‌ونقل با ناوگان هوایی اختصاصی و اقامت در هتل‌های تحت برند خود. این الگو در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ مزیتی چشمگیر به شمار می‌رفت، اما با ظهور اینترنت، به زنجیری از هزینه‌های ثابت و تعهدات مالی سنگین بدل شد. در دهه ۲۰۱۰، رقبایی مانند Booking.com، Expedia و حتی استارت‌آپ‌های کوچک، با تکیه بر پلتفرم‌های دیجیتال و مدل‌های کمیسیون‌محور، امکان رزرو مستقیم و شخصی‌سازی‌شده را برای مشتریان فراهم کردند. مصرف‌کنندگان دیگر نیازی به مراجعه حضوری به فروشگاه‌های آژانس نداشتند و ترجیح می‌دادند بسته‌های سفر خود را به‌صورت آنلاین و متناسب با سلیقه و بودجه شخصی طراحی کنند.

در همین حال، توماس کوک همچنان بیش از ۵۵۰ فروشگاه خرده‌فروشی را با هزینه‌های سنگین اداره می‌کرد. در حالی‌که آمارها نشان می‌داد بیش از ۷۰ درصد از رزروهای سفر در اروپا از طریق پلتفرم‌های آنلاین انجام می‌شود، شرکت نتوانست به‌موقع خود را با واقعیت جدید بازار تطبیق دهد. این ناهماهنگی، به‌تدریج آن را در دام ساختاری گرفتار کرد که اقتصاددانان از آن با عنوان «تله هزینه ثابت» (Fixed Cost Trap) یاد می‌کنند؛ وضعیتی که در آن هزینه‌های ثابت بالا، حاشیه سود پایین و کاهش انعطاف‌پذیری رقابتی به‌طور هم‌زمان رخ می‌دهد.

در سال ۲۰۱۸، تنها هزینه اجاره و نگهداری فروشگاه‌های فیزیکی شرکت بیش از ۱۰۰ میلیون پوند در سال برآورد شد، در حالی‌که سود عملیاتی کل گروه از این رقم کمتر بود. تلاش‌هایی برای دیجیتالی‌سازی آغاز شد، اما این تلاش‌ها بیشتر در حد شعار باقی ماند. یکی از مدیران پیشین شرکت در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «توماس کوک درباره دیجیتال‌سازی بسیار صحبت می‌کرد، اما هرگز واقعاً دیجیتال نشد.»

۳ وابستگی خطرناک به فصل اوج و نقدینگی شکننده

مدل مالی توماس کوک بر جریان نقدی ناشی از پیش‌پرداخت مشتریان استوار بود؛ سیستمی که در ظاهر سالم و پایدار به نظر می‌رسید. مشتریان ماه‌ها پیش از سفر هزینه خود را پرداخت



توماس کوک بر پایه مدلی یکپارچه و تمام‌مالکیتی رشد کرده بود؛ مدلی که تمام زنجیره ارزش را دربر می‌گرفت: طراحی تور، فروش در فروشگاه‌های فیزیکی، حمل‌ونقل با ناوگان هوایی اختصاصی و اقامت در هتل‌های تحت برند خود.

می‌کردند و شرکت از این وجوه برای تأمین هزینه‌های جاری بهره می‌برد. بااین‌حال، این مدل تنها زمانی کارآمد است که تأمین‌کنندگان ــ از جمله هتل‌ها، شرکت‌های کارت اعتباری و بانک‌ها ــ به ثبات مالی شرکت اعتماد داشته باشند. در تابستان سال ۲۰۱۹، نشانه‌های بی‌اعتمادی در اکوسیستم گردشگری آشکار شد. برخی هتل‌ها از دریافت پیش‌پرداخت خودداری کردند و شرکت‌های کارت اعتباری بخشی از وجوه مشتریان را برای جلوگیری از ریسک بازپرداخت، بلوکه نمودند. در نتیجه، توماس کوک در مدت‌زمانی کوتاه با بحرانی شدید در نقدینگی روبه‌رو شد. گزارش‌ها نشان می‌دهد که در زمان فروپاشی، شرکت بیش از ۳۸۸ میلیون پوند به هتل‌ها و ۲۷۲ میلیون پوند به سایر تأمین‌کنندگان بدهکار بود. به بیان ساده، شرکتی با گردش مالی میلیاردی، در تأمین نقدینگی لازم برای گذر از چند هفته کم‌درآمد ناتوان بود.

۴ ترکیب مرگبار شوک‌های بیرونی

هرچند مشکلات ساختاری سال‌ها از درون، بنیان توماس کوک را تضعیف کرده بود، اما مجموعه‌ای از رویدادهای بیرونی، ضربات نهایی را وارد کرد. نخست، بحران برگزیت و بی‌ثباتی سیاسی بریتانیا در فاصله سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹، اعتماد مصرف‌کنندگان را به‌شدت کاهش داد. بسیاری از بریتانیایی‌ها تصمیم‌گیری برای سفرهای خارجی را به تعویق انداختند یا از آن صرف‌نظر کردند. دوم، موج گرمای بی‌سابقه تابستان ۲۰۱۸ موجب شد شمار زیادی از شهروندان، تعطیلات خود را در داخل کشور بگذرانند و تقاضا برای سفر به مقاصد جنوبی اروپا به‌طور محسوسی کاهش یابد. سوم، ناامنی در مقاصد سنتی همچون مصر و تونس، در پی حوادث تروریستی، مسیرهای محبوب و سودآور شرکت را تحت‌تأثیر قرار داد. افزون بر این، افزایش بهای سوخت هواپیما در همان سال، هزینه‌های عملیاتی شرکت را به میزان قابل توجهی بالا برد. در شرایطی که شرکت می‌بایست برای چنین شوک‌هایی ذخایر نقدی و برنامه‌های جبرانی مناسبی تدارک می‌دید، فشار بدهی‌ها و بار سنگین هزینه‌های ثابت، هیچ انعطاف‌پذیری مالی برای واکنش مؤثر باقی نگذاشته بود.

۵ شکست طرح نجات مالی در لحظه آخر

در تابستان سال ۲۰۱۹، هنوز نشانه‌هایی از امید برای نجات توماس کوک وجود داشت. طرحی با مشارکت گروه چینی Fosun Tourism Group برای تزریق ۹۰۰ میلیون پوند سرمایه جدید تدوین شد. بااین‌حال، بانک‌های وام‌دهنده در هفته‌های پایانی خواستار ارائه ۲۰۰ میلیون پوند تضمین اضافی شدند تا ریسک مالی فصل زمستان پوشش داده شود. دولت بریتانیا از مداخله مستقیم خودداری کرد و در نتیجه، شکاف نقدینگی پر نشد. در واپسین روزها، مذاکرات میان مدیران شرکت و بانک‌ها تا نیمه‌شب ادامه یافت، اما در ساعت دو بامداد روز ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۹، حسابرس رسمی اعلام ورشکستگی کرد. تنها چند ساعت بعد، وب‌سایت و سامانه‌های رزرواسیون از کار افتادند و نام «Thomas Cook» از تابلوهای فرودگاه‌ها حذف شد. این لحظه، پایانی ناگهانی برای شرکتی بود که در قرن نوزدهم متولد شده و تا آستانه قرن بیست‌ویکم، نماد اعتماد و استمرار در صنعت گردشگری به‌شمار می‌رفت.

۶ ضعف حاکمیت شرکتی و تصمیم‌گیری کوتاه‌مدت

تحلیل نهایی کمیته پارلمانی بریتانیا (BEIS) نشان داد که ساختار حاکمیت شرکتی در توماس کوک به‌شدت دچار ضعف بوده است. در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۹، مدیران اجرایی این شرکت در مجموع بیش از ۳۵ میلیون پوند پاداش دریافت کردند، در حالی‌که سود خالص در بسیاری از سال‌ها منفی بود. به گفته «ریچل ریوز»، رئیس کمیته پارلمانی: «هیئت‌مدیره به‌جای تمرکز بر بازسازی مدل کسب‌وکار، درگیر حفظ ظاهر کوتاه‌مدت و پرداخت پاداش‌های اجرایی بود. هشدارهای حسابرسان و تحلیل‌گران درباره سطح بدهی و بحران نقدینگی نادیده گرفته شد.»

نقش حسابرس شرکت (EY) نیز مورد انتقاد قرار گرفت و سازمان نظارت بر حسابرسی بریتانیا (FRC) تحقیقات رسمی درباره عملکرد آنان را آغاز کرد. این بحران یادآور آن بود که فروپاشی شرکت‌ها صرفاً از فشارهای بازار ناشی نمی‌شود؛ بلکه ضعف نظارت، تضاد منافع و فرهنگی سازمانی ناسازگار با واقعیت‌های اقتصادی نیز می‌تواند آغازگر زوال باشد.

۷ شکست در بازآفرینی برند و تجربه مشتری

در سال‌های پایانی فعالیت، تلاش‌هایی برای احیای برند توماس کوک صورت گرفت؛ از جمله راه‌اندازی هتل‌های Casa Cook و Cook's Club با طراحی مدرن و تمرکز بر نسل جوان. بااین‌حال، این اقدامات به‌صورت پروژه‌هایی پراکنده و بدون پیوند منسجم با استراتژی کلان شرکت اجرا شدند. در حالی‌که برندهایی همچون Airbnb، TUI و Jet۲ با رویکردی داده‌محور، تمرکز بر شخصی‌سازی تجربه سفر و بهره‌گیری از بازاریابی دیجیتال رشد می‌کردند، توماس کوک همچنان به تبلیغات تلویزیونی و بروشورهای چاپی متکی بود. ساختار سلسله‌مراتبی و کند تصمیم‌گیری در شرکت نیز مانعی جدی در مسیر آزمون و به‌کارگیری مدل‌های نوین کسب‌وکار ایجاد می‌کرد. به بیان دیگر، توماس کوک از نظر فرهنگی و مدیریتی همچنان در قرن بیستم زیست می‌کرد، در حالی‌که مشتریانش مدت‌ها بود به قرن بیست‌ویکم قدم گذاشته بودند.

۸ اثر ترکیبی: سقوط اعتماد

مجموعه تمامی این عوامل در نهایت به مهم‌ترین سرمایه در صنعت خدمات آسیب زد: اعتماد. اعتمادی که طی دهه‌ها به‌عنوان بنیاد اصلی برند توماس کوک شکل گرفته بود، در تابستان سال ۲۰۱۹ فروپاشید. انتشار اخبار مربوط به بحران مالی در رسانه‌ها موجی از لغو رزروها را به راه انداخت و فشار نقدینگی را بیش از پیش تشدید کرد؛ پدیده‌ای که اقتصاددانان از آن با عنوان «Run on the Company» یاد می‌کنند. زمانی که یک شرکت خدماتی اعتماد مشتریان خود را از دست می‌دهد، دارایی‌های فیزیکی دیگر ارزشی ندارند. در هفته‌های پایانی فعالیت توماس کوک، دارایی نامشهود برند که روزگاری میلیاردها پوند ارزش‌گذاری می‌شد، عملاً بی‌ارزش گردید و در نهایت تنها به مبلغی حدود ۱۱ میلیون پوند فروخته شد.

درس‌آموخته‌ها از شکست توماس کوک

سقوط توماس کوک یک رویداد صرف نیست، بلکه یک کلاس درس است؛ کلاسی درباره اینکه چگونه حتی شرکت‌هایی با برند جهانی، پیشینه‌ای تاریخی و منابعی گسترده، می‌توانند قربانی ناهماهنگی میان زمان، مدل و ذهنیت شوند. این تجربه نشان می‌دهد که «بقای برند» بیش از آنکه به شهرت یا سرمایه وابسته باشد، به میزان چابکی سازمان در تصمیم‌گیری و توانایی آن در تطبیق با تغییرات محیطی بستگی دارد. در این بخش، هشت درس کلیدی از تجربه توماس کوک استخراج می‌شود؛ درس‌هایی که هر مدیر، کارآفرین و مشاور باید در دفتر یادداشت حرفه‌ای خود ثبت کند.

۱ ادغام بدون هم‌افزایی همانند ازدواجی بدون عشق است

ادغام توماس کوک با MyTravel در سال ۲۰۰۷ قرار بود «اتحاد دو قدرت» باشد، اما در عمل به ازدواجی پرهزینه و پرتنش تبدیل شد. در ظاهر، همه‌چیز بر روی کاغذ منطقی به نظر می‌رسید ــ بازار مشترک، برندهای مکمل و صرفه‌جویی در مقیاس ــ اما در واقعیت، تفاوت‌های فرهنگی، ناکارآمدی سیستم‌های عملیاتی و ساختار مالی متورم، هرگونه هم‌افزایی مورد انتظار را از میان برد.

درس‌آموخته: ادغام نه ابزاری برای رشد، بلکه آزمونی برای بلوغ مدیریتی است. اگر پس از ادغام، نظام‌های فناوری، ارزش‌های سازمانی و فرآیندهای تصمیم‌گیری به‌درستی یکپارچه نشوند، نتیجه چیزی جز افزایش پیچیدگی، کاهش کارایی و فرسایش انرژی



سقوط توماس کوک یک رویداد صرف نیست، بلکه یک کلاس درس است؛ کلاسی درباره اینکه چگونه حتی شرکت‌هایی با برند جهانی، پیشینه‌ای تاریخی و منابعی گسترده، می‌توانند قربانی ناهماهنگی میان زمان، مدل و ذهنیت شوند.

یکی از مدیران پیشین توماس کوک در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «ما به‌جای آنکه دیجیتال شویم، یک تیم دیجیتال ساختیم.» این جمله، چکیده خطای استراتژیک شرکت بود. دیجیتالی شدن صرفاً به معنای خرید نرم‌افزار یا راه‌اندازی یک وب‌سایت نیست؛ بلکه بازتعریف تجربه مشتری بر پایه فناوری و داده است.

سازمانی نخواهد بود. ادغام زمانی موفق است که هدف آن صرفاً بزرگ‌تر شدن نباشد، بلکه هوشمندتر شدن باشد.

۲ مدل موفق دیروز تضمینی برای بقای فردا نیست

توماس کوک تجسم مدل کلاسیک «یکپارچگی عمودی» بود؛ شرکتی که خود تور را طراحی می‌کرد، می‌فروخت، جابه‌جایی مسافران را بر عهده داشت و حتی مالک محل اقامت آنان بود. این الگو در قرن بیستم مزیتی رقابتی به‌شمار می‌رفت، اما در قرن بیست‌ویکم به زنجیری سنگین تبدیل شد. تحول دیجیتال، نقش واسطه‌ها را از میان برداشت و مشتریان به‌سوی انعطاف‌پذیری بیشتر، امکان مقایسه لحظه‌ای و تجربه‌های شخصی‌تر حرکت کردند. بااین‌حال، توماس کوک همچنان با ذهنیت قرن گذشته تلاش می‌کرد قرن جدید را اداره کند؛ به‌جای سازگاری، مقاومت پیشه کرد.

درس‌آموخته: هیچ موفقیتی همیشگی نیست، مگر آنکه پیوسته بازتعریف شود. شرکت‌هایی که امروز در نقطه اوج قرار دارند، باید پیش از آنکه بازار و فناوری آن‌ها را وادار به تغییر کند، خود داوطلبانه مدل کسب‌وکارشان را بازطراحی کنند.

۳ دیجیتال پروژه نیست، تفکر است

یکی از مدیران پیشین توماس کوک در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «ما به‌جای آنکه دیجیتال شویم، یک تیم دیجیتال ساختیم.» این جمله، چکیده خطای استراتژیک شرکت بود. دیجیتالی شدن صرفاً به معنای خرید نرم‌افزار یا راه‌اندازی یک وب‌سایت نیست؛ بلکه بازتعریف تجربه مشتری بر پایه فناوری و داده است. توماس کوک میلیون‌ها پوند صرف توسعه وب‌سایت و اپلیکیشن کرد، اما تصمیمات کلیدی همچنان در اتاق‌هایی گرفته می‌شد که تفکر آن‌ها بر پایه فروش سنتی شکل گرفته بود. در همین زمان، پلتفرم‌های آنلاین با تکیه بر الگوریتم‌های هوشمند و طراحی تجربه کاربری دقیق، نه‌تنها فرایند رزرو را ساده‌تر کردند، بلکه رابطه‌ای داده‌محور و مستمر با مشتریان ایجاد نمودند ــ رابطه‌ای که توماس کوک هرگز به‌درستی درک نکرد.

درس‌آموخته: دیجیتال یعنی توانایی دیدن مشتری پیش از آن‌که او شما را ببیند. در دنیایی که تصمیم‌گیری بر مبنای داده معنا پیدا می‌کند، فقدان داده به معنای تصمیم‌گیری بر پایه حدس است، و در بازار امروز، حدس مساوی با سقوط است.

۴ بدهی زیاد خلاقیت را می‌کشد

بسیاری از مدیران مالی توماس کوک بر این باور بودند که استفاده از اهرم مالی (Leverage) نشانه‌ای از رشد و بلوغ اقتصادی است، اما در واقع همین اهرم، آزادی عمل استراتژیک شرکت را از میان برد. هنگامی‌که بخش عمده‌ای از جریان نقد صرف بازپرداخت بدهی و پرداخت بهره می‌شود، امکان سرمایه‌گذاری در نوآوری و تحول از بین می‌رود. در سال‌های پایانی، مدیران به‌خوبی می‌دانستند که مدل کسب‌وکار باید اصلاح شود، اما اجرای هر اصلاحی نیازمند سرمایه بود، و شرکت دیگر نقدینگی لازم را در اختیار نداشت. سرانجام، همان بدهی‌ای که روزگاری موتور رشد تلقی می‌شد، به طناب دار شرکت تبدیل شد.

درس‌آموخته: بدهی زمانی خطرناک می‌شود که آینده را گروگان گذشته کند. شرکت‌های هوشمند تنها تا جایی از اهرم مالی بهره می‌گیرند که همچنان جسارت تصمیم‌گیری مستقل و نوآورانه را حفظ کنند.

۵ تجربه مشتری مهم‌تر از دارایی فیزیکی است

توماس کوک ناوگانی از هواپیماها، ده‌ها هتل و صدها دفتر فروش در سراسر جهان داشت، اما در نهایت هیچ‌یک از این دارایی‌ها نتوانست مانع فروپاشی برند شود. علت روشن است: در صنعت خدمات، مهم‌ترین دارایی، احساس و ادراک مشتری است.

زمانی که اعتماد مشتری از میان می‌رود، هیچ ساختمان، هواپیما یا قراردادی قادر به احیای آن نیست. در هفته‌های پایانی فعالیت، ترس از ورشکستگی موجب شد هزاران مشتری رزروهای خود را لغو کنند. بحران اصلی، مالی نبود؛ روانی بود.

درس‌آموخته: در عصر جدید، برند به معنای «احساس مشتری از تجربه» است، نه دارایی‌های مندرج در ترازنامه. سرمایه‌گذاری بر تجربه دیجیتال، پاسخ‌گویی سریع و شفافیت ارتباطی، به‌مراتب ارزشمندتر از مالکیت هزار دارایی فیزیکی است.

۶ پیش‌بینی بحران مهم‌تر از مدیریت بحران است

بنا بر گزارش‌های متعدد پارلمانی در بریتانیا، سقوط توماس کوک کاملاً قابل پیش‌بینی بود. تمامی شاخص‌های هشداردهنده ــ از نسبت بالای بدهی به درآمد گرفته تا کاهش نرخ اشغال پروازها ــ سال‌ها پیش از فروپاشی قابل مشاهده بود، اما هیئت‌مدیره آن‌ها را نادیده گرفت. هیچ شرکت بزرگی یک‌شبه نابود نمی‌شود؛ بلکه سال‌ها پیش از سقوط، هشدارها را نمی‌شنود. سازمان‌هایی که فاقد نظام هشدار زودهنگام (Early Warning System) هستند، همواره بحران را دیر درک می‌کنند و زمانی متوجه می‌شوند که فرصت واکنش از دست رفته است.

درس‌آموخته: بهترین زمان برای مدیریت بحران، پیش از وقوع آن است. هر سازمان باید مجموعه‌ای از شاخص‌های کلیدی برای سنجش سلامت مالی، رضایت مشتری و سطح نوآوری تعریف کند و به‌صورت مستمر، دست‌کم ماهانه، آن‌ها را پایش و تحلیل نماید.

۷ حاکمیت شرکتی یعنی مسئولیت، نه مراسم

در جلسات تحقیق پارلمان بریتانیا افشا شد که مدیران توماس کوک در دهه پایانی فعالیت شرکت، بیش از ۳۵ میلیون پوند پاداش دریافت کرده‌اند، در حالی‌که سازمان عملاً در مسیر سقوط قرار داشت. هیئت‌مدیره درگیر حفظ ظاهر کوتاه‌مدت بود و حسابرسان نیز به تهیه گزارش‌های صوری بسنده می‌کردند. این تجربه نشان داد که حاکمیت شرکتی واقعی، به‌معنای حل تضاد منافع به نفع منطق بلندمدت است. هنگامی‌که مدیران برای رشد کوتاه‌مدت تشویق می‌شوند، کیفیت تصمیم‌گیری به‌تدریج فرو می‌پاشد و مسیر سازمان به فاجعه منتهی می‌شود.

درس‌آموخته هیئت‌مدیره باید وجدان سازمان باشد، نه تشریفات آن. شفافیت مالی، مسئولیت‌پذیری مدیریتی و ارتباط صادقانه با ذی‌نفعان، ستون‌های اصلی پایداری و بقای هر برند به‌شمار می‌روند.

۸ برند قوی بدون چابکی همچون درختی تنومند در برابر طوفان است

توماس کوک قرن‌ها اعتبار داشت، اما از چابکی لازم برای بقا در دنیای متغیر امروز بی‌بهره بود. در مواجهه با تحولات سریع فناوری و تغییر الگوهای رفتاری مشتریان، برندهایی توانستند دوام آورند که کوچک‌تر، سریع‌تر و منعطف‌تر بودند. شرکت‌هایی چون TUI و Jet2 با بازطراحی ساختارهای خود و تمرکز بر نوآوری و تصمیم‌گیری چابک، به‌سرعت با شرایط جدید بازار هم‌سو شدند، در حالی‌که توماس کوک در بند بوروکراسی سنگین و ساختارهای سلسله‌مراتبی گرفتار بود.

درس‌آموخته: قدرت واقعی برند در سرعت انطباق آن نهفته است. در جهان امروز، «چابکی» همان کاری را انجام می‌دهد که برندهای قرن بیستم برای تحقق آن به دهه‌ها زمان نیاز داشتند.



بسیاری از مدیران مالی توماس کوک بر این باور بودند که استفاده از اهرم مالی (Leverage) نشانه‌ای از رشد و بلوغ اقتصادی است، اما در واقع همین اهرم، آزادی عمل استراتژیک شرکت را از میان برد.

درس‌هایی برای کسب‌وکارهای ایرانی (با محوریت صنعت گردشگری)

سقوط توماس کوک برای صنعت گردشگری جهان زنگ هشداری جدی بود، اما برای ایران می‌تواند چراغ راهی روشن به‌سوی آینده‌ای پایدار باشد، زیرا بسیاری از چالش‌هایی که این برند تاریخی با آن مواجه شد ــ از تکیه بر مدل‌های سنتی و وابستگی به شبکه‌های فیزیکی گرفته

تا ضعف در مدیریت مالی و ناتوانی در بازآفرینی تجربه مشتری ــ در ابعادی مشابه در ساختار صنعت گردشگری ایران نیز مشاهده می‌شود. در این بخش، به مهم‌ترین درس‌هایی پرداخته می‌شود که می‌تواند مسیر تحول و رشد پایدار گردشگری ایران را ترسیم کند.



۱ مدل سنتی تورگردانی دیگر کارایی ندارد

برای دهه‌ها، کسب‌وکار گردشگری ایران بر پایه مدل کلاسیک تورهای گروهی، قراردادهای ثابت با هتل‌ها و فروش بلیت‌های چارتر استوار بود؛ اما امروز مشتری ایرانی و خارجی به‌دنبال «بسته آماده» نیست، بلکه تجربه‌ای شخصی‌سازی‌شده می‌خواهد. پلتفرم‌هایی مانند Airbnb، Booking و TripAdvisor این امکان را فراهم کرده‌اند که مسافر خود، اجزای سفر را انتخاب و ترکیب کند. ازاین‌رو، شرکت‌های ایرانی باید از «فروشنده تور» به «طراح تجربه» بدل شوند؛ یعنی به‌جای تمرکز بر مسیر و بلیت، بر احساس، روایت و کیفیت تجربه سفر تمرکز کنند. گردشگر امروز در پی کشف است، نه صرفاً جابه‌جایی. شرکت‌های گردشگری ایران باید تیم‌های طراحی تجربه (Experience Design Teams) ایجاد کنند تا بسته‌های سفر را با اتکا به داده‌های رفتاری، اقتضائات فصلی و ملاحظات فرهنگی، به‌صورت هدفمند و شخصی‌سازی‌شده طراحی کنند.

۲ دیجیتال‌سازی دیگر انتخاب نیست، بلکه الزام بقاست

توماس کوک زمانی سقوط کرد که جهان دیجیتال قواعد بازی را تغییر داده بود، اما او همچنان در دنیای فیزیکی زندگی می‌کرد. در ایران نیز بسیاری از شرکت‌های گردشگری هنوز رزروها را از طریق تماس تلفنی انجام می‌دهند، فایل نرخ‌ها را در کانال‌های تلگرامی ارسال می‌کنند و از سیستم‌های مدیریت ارتباط با مشتری (CRM) بی‌بهره‌اند. در حالی که مشتری امروز انتظار دارد سفر خود را از طریق تلفن همراه، در چند دقیقه و با امکان پرداخت، لغو یا تغییر فوری مدیریت کند. سرمایه‌گذاری در زیرساخت دیجیتال باید در اولویت راهبردی شرکت‌های گردشگری قرار گیرد، از جمله:

- راه‌اندازی سامانه رزرو یکپارچه با درگاه پرداخت امن
- طراحی اپلیکیشن اختصاصی یا همکاری با پلتفرم‌های معتبر رزرو
- بهره‌گیری از داده‌ها برای پیش‌بینی رفتار سفر (Predictive Analytics)
- حضور فعال و هدفمند در شبکه‌های اجتماعی با تولید محتوای اصیل و ارزش‌محور، نه صرفاً تبلیغاتی.

اگر شرکت‌های گردشگری ایران در سه سال آینده به‌صورت واقعی دیجیتال نشوند، در پنج سال آینده به‌ناچار از صحنه رقابت حذف خواهند شد.

۳ وابستگی به فصل اوج تله‌ای پنهان است

یکی از عوامل سقوط توماس کوک، وابستگی شدید آن به فصل اوج تابستان بود. در ایران نیز همین الگو تکرار می‌شود: گردشگری داخلی در ایام نوروز و تابستان به نقطه اوج می‌رسد و در سایر ماه‌های سال، تقاضا به‌شدت کاهش می‌یابد.

شرکت‌های موفق آن‌هایی هستند که می‌توانند توزیع زمانی تقاضا را مدیریت کنند؛ از طریق طراحی بسته‌های ویژه برای فصول کم‌سفر، برگزاری جشنواره‌های فرهنگی، سازمان‌دهی رویدادهای فصلی و توسعه تجربه‌های بومی همچون گردشگری کشاورزی، روستایی یا زمستانی.

برای این کار می‌بایست:

- تدوین تقویم سالانه رویدادهای گردشگری برای هر استان
- اجرای سیاست تخفیف پویا (Dynamic Pricing) در فصول کم‌سفر
- همکاری میان‌بخشی با صنایع دیگر ــ مانند گردشگری سلامت، آموزشی یا صنعتی ــ برای توزیع متعادل‌تر تقاضا در طول سال.
- مدیریت مؤثر تقاضا در فصول کم‌سفر، کلید دستیابی به پایداری مالی و تداوم فعالیت در صنعت گردشگری است.

۴ نقدینگی و جریان مالی باید مدیریت شود

تجربه توماس کوک نشان داد که حتی شرکت‌هایی با فروش میلیاردی، اگر مدیریت نقدینگی مؤثری نداشته باشند، می‌توانند در عرض چند هفته فروبپاشند. در ایران نیز بسیاری از شرکت‌های گردشگری با وجود حجم بالای فروش، از سود خالص اندک یا حتی منفی رنج می‌برند. علت اصلی این مسئله، جریان نقدی نامنظم، پیش‌پرداخت‌های فاقد برنامه‌ریزی و قراردادهای غیرشفاف یا بدون ضمانت اجرایی است. در همین راستا پیشنهادات زیر ارائه می‌گردد:

- تدوین برنامه نقدینگی هفتگی برای پیش‌بینی دقیق جریان ورودی و خروجی وجوه
- نگهداری حداقل ۱۵ درصد از کل درآمد سالانه به‌عنوان ذخیره نقد اضطراری
- شفاف‌سازی مفاد قرارداد با تأمین‌کنندگان (از جمله هتل‌ها، شرکت‌های حمل‌ونقل و راهنمایان تور) به‌منظور جلوگیری از فشارهای ناگهانی مالی
- طراحی و توسعه بیمه مالی سفر (Travel Credit Insurance) برای حمایت از مسافران و شرکت‌ها در شرایط بحرانی.
- مدیریت هوشمندانه نقدینگی، نه‌تنها از بروز بحران مالی جلوگیری می‌کند، بلکه پایداری عملیاتی و اعتماد مشتری را نیز تقویت خواهد کرد.

۵ برند گردشگری یعنی «اعتماد»، نه «آگهی»

در ایران، بسیاری از شرکت‌های گردشگری هنوز بر این باورند که تبلیغات تلویزیونی، بیلبوردی یا کمپین‌های پرهزینه معادل برندینگ است. بااین‌حال، تجربه توماس کوک نشان داد که برند واقعی نه از شعار، بلکه از اعتماد شکل می‌گیرد.

در صنعت گردشگری، اعتماد از سه مسیر اصلی ساخته می‌شود:

- شفافیت در قیمت‌گذاری و هزینه‌ها
- پاسخ‌گویی سریع و مؤثر در شرایط بحرانی
- صداقت در وعده‌ها و ارتباط با مشتری.
- زمانی که یک شرکت به‌جای تکیه بر شعارهای تبلیغاتی، با مشتریان خود شفاف، صادق و انسانی رفتار کند، آنان به‌صورت طبیعی آن برند را به دیگران توصیه می‌کنند.
- ایجاد تیم «مدیریت تجربه مشتری» (Customer Experience Management) برای رصد و بهبود مستمر رضایت مشتریان
- پاسخ‌گویی فوری و حرفه‌ای در شبکه‌های اجتماعی در مواجهه با نارضایتی‌ها
- انتشار عمومی گواهی‌های رضایت مشتریان در وب‌سایت شرکت به‌منظور افزایش شفافیت
- پرهیز از وعده‌های غیرواقعی و فریبنده.
- اعتماد، تنها سرمایه‌ای است که قابل تبلیغ نیست؛ باید با ثبات، صداقت و شفافیت ساخته شود.

نتیجه‌گیری

سقوط توماس کوک یادآور این حقیقت است که «هیچ برندی، هرقدر قدیمی و محبوب، از فرسودگی در امان نیست». موفقیت دیروز، اگر با نوآوری، چابکی و مدیریت مالی امروز همراه نشود، به میراثی شکننده بدل می‌شود. در دنیای امروز، بقا از آنِ شرکت‌هایی است که پیش از تغییر بازار، خود را تغییر می‌دهند. صنعت گردشگری ایران نیز در آستانه چنین نقطه‌ای است: گذار از مدل سنتی تورگردانی به عصر تجربه، داده و دیجیتال. توماس کوک مرد، اما درس‌هایش زنده‌اند ــ درس‌هایی درباره ضرورت تحول، صداقت، و احترام به اعتماد مشتری. اگر این درس‌ها جدی گرفته شوند، شاید شکست آن نقطه آغاز بلوغ ما باشد.





رویایی که از ایران به فضا رفت

چطور یک ایده ساده، امپراتوری ۴۶۹ میلیارد دلاری ساخت؟

فاطمه صدقی
خبرنگار بخش تجربه

سال ۱۹۹۶ است. دوران اینترنت تازه آغاز شده و جهان به اندازه امروز به رؤیاپردازها اعتماد ندارد. پیتر دیاماندیس، پزشک ۳۵ ساله یونانی‌تبار، در هتل گیتوی آرک سنت لوئیس روی صحنه ایستاده و در برابر جمعی از خبرنگاران با اعتماد به نفس می‌گوید: «ما ۱۰ میلیون دلار به کسی می‌دهیم که بتواند سفینه فضایی خصوصی بسازد.» خبرنگاری از میان جمع فریاد می‌زند: «این پول را از کجا آورده‌اید؟» و دیاماندیس، با آرامشی عجیب، لبخند می‌زند و می‌گوید: «هنوز نیاورده‌ایم.» لحظه‌ای سکوت حکم‌فرما می‌شود و سپس خنده حضار فضا را پر می‌کند. برای بسیاری از حاضران، این ایده بیشتر شبیه یک شوخی بود تا پروژه‌ای جدی

وقتی همه گفتند نمی‌شود، او گفت تماشا کنید

پیتر از همان سال‌های جوانی شیفته فضا و فناوری بود. در دانشگاه ام‌آی‌تی، باشگاه فضایی تشکیل داد و هم‌زمان با تحصیل در رشته پزشکی، هر فرصتی را صرف مطالعه درباره پرتابگرها و فضاپیماها کرد. در دهه ۱۹۹۰ متوجه شد که صنعت فضا در دهه ۱۹۹۰ دارد می‌میرد. پس از دوران طلایی آپولو که انسان را به ماه رساند، همه چیز راکد شده بود. ناسا با بودجه کم دست و پا می‌زد و دولت‌ها دیگر علاقه‌ای نداشتند. در چنین دوران سرد و بی‌روحی، دیاماندیس تصمیم گرفت شعله امید را دوباره روشن کند. او معتقد بود فضا نباید در انحصار دولت‌ها و فضانوردان حرفه‌ای باقی بماند. هدفش این بود که نشان دهد با رقابت، خلاقیت و اراده می‌توان مرزهای غیرممکن را شکست. اما سؤال اصلی هنوز باقی مانده بود: چگونه می‌توان غیرممکن را ممکن ساخت؟ سال‌ها گذشت و پیتر دیاماندیس هر روز با همان جمله‌های خسته‌کننده روبه‌رو می‌شد: «این فکر کاملاً احمقانه است»، «هیچ‌کس چنین کاری را انجام نمی‌دهد»، «اگر شدنی بود، ناسا تا حالا انجامش داده بود.» درهای زیادی به رویش بسته می‌شد، سرمایه‌گذاران با تردید نگاهش می‌کردند و او هر بار با امیدی کمتر اما اراده‌ای قوی‌تر از جلسات بیرون می‌آمد. با وجود تمام این فشارها، همچنان اطمینان داشت که مدل قدیمی صنعت فضا دیگر کارایی ندارد و باید مسیر تازه‌ای پیدا کرد. در همین مسیر بود که به تدریج به ایده اهرم مالی رسید. او با نگاه به تاریخ صنعت فضا، متوجه شد که روش‌های سنتی چقدر پرهزینه و شکننده‌اند. در مدل مرسوم، دولت‌ها میلیاردها دلار برای یک پروژه هزینه می‌کردند؛



برای نمونه، در برنامه آپولو بیش از ۲۵ میلیارد دلار صرف شد تا ۱۲ نفر به ماه برسند، و کوچک‌ترین خطا می‌توانست کل این سرمایه را هدر دهد. همین مقایسه ساده ذهن او را به پرسشی کلیدی رساند: اگر به‌جای تمرکز روی یک تیم و یک راه‌حل، رقابت را باز کنیم و ده‌ها تیم را وارد میدان کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟

قرمه‌سبزی در مدار زمین!

پاسخ این پرسش، به شکل‌گیری ایکس‌پرایز انجامید؛ مدلی که در آن یک جایزه نسبتاً کوچک، موجی از نوآوری و سرمایه خصوصی به راه می‌انداخت. در این روش، تنها برنده جایزه را می‌گیرد، اما همه تیم‌ها با پول خودشان فناوری می‌سازند و مسیرهای متفاوت را آزمایش می‌کنند. دیاماندیس باور داشت اگر مقصد مشخص باشد، کارآفرینان خودشان راه رسیدن به آن را پیدا می‌کنند. با شکل گرفتن این چارچوب، رقابت جان گرفت و تا سال ۲۰۰۴ بیست و شش تیم از هفت کشور مختلف وارد میدان شدند؛ تیم‌هایی با رویکردهای کاملاً متفاوت. برخی موشک می‌ساختند، برخی جت‌های اصلاح‌شده را آزمایش می‌کردند و بعضی دیگر راه‌حل‌های ترکیبی ارائه می‌دادند. تنوعی که در هیچ پروژه دولتی دیده نمی‌شد. وقتی دولت بودجه را تأمین می‌کند، تنها یک مسیر انتخاب می‌شود؛ اما رقابت جایزه‌محور همه راه‌ها را روی میز قرار می‌داد و بهترین ایده از دل عمل بیرون می‌آمد. همین ویژگی باعث شد ایکس‌پرایز از حد یک مسابقه فراتر برود و تبدیل به آزمایشگاهی بزرگ برای نوآوری جهانی شود. با وجود این پیشرفت‌ها، چالش مالی همچنان پابرجا بود. تا سال ۲۰۰۴ تأمین کامل مبلغ جایزه انجام نشده بود و دیاماندیس با وجود خرید بیمه همچنان نیاز به حامی مالی داشت. درست در همین مقطع حساس، داستان ورق خورد. انوشه و امیر انصاری، دو کارآفرین ایرانی‌تبار که سال‌ها رویای سفر به فضا در ذهن داشتند، تصمیم گرفتند حمایت کامل جایزه را برعهده بگیرند. این مشارکت باعث شد جایزه رسمیت پیدا کند و نام آن به «انصاری ایکس‌پرایز» تغییر یابد. انوشه انصاری بعدها خودش هم تبدیل به اولین زن توریست فضایی شد. جالب است بدانید او با خود غذایی ایرانی به فضا برد و در میان ستارگان قرمه‌سبزی خورد!

هیجان در فضا موج می‌زد!

سرانجام پس از سال‌ها تلاش و پایداری پیتر دیاماندیس و تیم‌هایش به لحظه‌ای رسید که همه منتظرش بودند. چهارم اکتبر ۲۰۰۴، در صحرای موهاوی، صدها نفر چشم به آسمان دوخته بودند و هیجان در فضا موج می‌زد. در مرکز این انتظار، سفینه خصوصی «اسپیس‌شیپ‌وان» قرار داشت؛ حاصل سال‌ها طراحی، آزمایش و نبوغ تیمی که برت روتان هدایتش می‌کرد. برایان بینی، خلبان باتجربه مأموریت، روی صندلی خود نشسته بود و می‌خواست نشان دهد رؤیای دیاماندیس می‌تواند به واقعیت بدل شود. لحظاتی پس از جدایی سفینه از هواپیمای حامل، موتور روشن شد و اسپیس‌شیپ‌وان با سرعتی سرسام‌آور اوج گرفت. لحظاتی پس از جدا شدن سفینه از هواپیمای حامل، موتور روشن شد و اسپیس‌شیپ‌وان با غرشی مهیب آسمان را شکافت. صدای فریاد جمعیت در هوا پیچید. چند دقیقه بعد، بینی مرز فضا را پشت سر گذاشت و سالم به زمین بازگشت. با این پرواز موفق، تیم روتان رسماً جایزه ۱۰ میلیون دلاری «انصاری ایکس‌پرایز» را از آن خود کرد، اما اهمیت واقعی ماجرا فراتر از رقم جایزه بود. موفقیت اسپیس‌شیپ‌وان نشان داد که رقابت جایزه‌محور می‌تواند خلاقیت و سرمایه خصوصی را به حرکت درآورد و مسیر نوآوری را سریع‌تر و مؤثرتر از روش‌های سنتی پیش ببرد. چند ماه بعد، ریچارد برانسون، میلیاردر بریتانیایی، فناوری اسپیس‌شیپ‌وان را خرید و شرکت ویرجین گالاکتیک را تأسیس کرد که امروز صدها نفر را به فضا برده است. الهام این موفقیت، مسیر اسپیس‌ایکس به رهبری ایلان ماسک، بلو اوریجین جف بزوس و ده‌ها شرکت دیگر را نیز رقم زد. جایزه ده میلیون دلاری ایکس‌پرایز بیش از صد میلیون دلار سرمایه خصوصی جذب کرد و ثابت کرد هر دلار جایزه می‌تواند ده برابر سرمایه تازه وارد صنعت کند. این همان اهرمی بود که دیاماندیس درباره‌اش حرف می‌زد؛ مدلی که می‌توانست با کمترین هزینه، بیشترین نوآوری را خلق کند.

شصت‌ساله‌ها پشت فرمان سفینه!

آنچه ایکس‌پرایز را از سایر جوایز علمی متمایز می‌کند، روش منحصر به فردش در تبدیل یک رقابت فنی به داستانی حماسی است که هر کسی می‌خواهد آن را دنبال کند. پیتر دیاماندیس و تیمش از همان ابتدا فهمیده بودند که برای جذب سرمایه، مشارکت عمومی و توجه رسانه‌ای، تنها اعلام جایزه کافی نیست. باید داستانی ساخته می‌شد که مردم در آن شریک شوند، هیجانش را حس کنند و قهرمانانش را بشناسند. این داستان‌سازی چند لایه بود و هر لایه نقش خودش را در جذب توجه و ایجاد ارتباط ایفا می‌کرد. لایه اول، داستان فردی هر تیم بود. برت روتان، طراح جسوری که همیشه خارج از چارچوب فکر می‌کرد و هواپیماهای غیرقابل باور می‌ساخت، پل آلن، میلیاردری که می‌توانست هر چیزی بخرد اما رویای سفر فضایی را انتخاب کرد، و خلبان‌هایی مثل مایک ملویل و برایان بینی که در شصت‌سالگی پشت فرمان سفینه نشستند تا رؤیایی دیرینه را محقق کنند. این چهره‌ها باعث شدند مردم با ماجرا ارتباط بگیرند. در لایه دوم، هیجان رقابت قرار داشت. تیم‌هایی از کشورهای مختلف، هرکدام با باور و روش خود، در تلاش بودند نخستین پرواز فضایی خصوصی را رقم بزنند. برخی شکست می‌خوردند، بعضی ورشکست می‌شدند، و عده‌ای با وجود حوادث و سقوط‌ها، دوباره بلند می‌شدند. این فراز و نشیب‌ها مثل نفس‌های یک



انوشه و امیر انصاری، دو کارآفرین ایرانی‌تبار که سال‌ها رویای سفر به فضا در ذهن داشتند، تصمیم گرفتند حمایت کامل جایزه را برعهده بگیرند. این مشارکت باعث شد جایزه رسمیت پیدا کند و نام آن به «انصاری ایکس‌پرایز» تغییر یابد. انوشه انصاری بعدها خودش هم تبدیل به اولین زن توریست فضایی شد. جالب است بدانید او با خود غذایی ایرانی به فضا برد و در میان ستارگان قرمه‌سبزی خورد!

یکی از جنجالی‌ترین و در عین حال جسورانه‌ترین تصمیمات تاریخ تبلیغات در سال ۲۰۱۲ رقم خورد؛ زمانی که پرایس‌لاین تصمیم گرفت محبوب‌ترین چهره تبلیغاتی خود، ویلیام شاتنر، را در یکی از تبلیغاتش بکشد. در این آگهی نمایشی و پرهیجان، شاتنر در نقش همیشگی‌اش، «مذاکره‌گر»، در حالی که سعی می‌کرد گروهی از مسافران را از خطر نجات دهد، با یک اتوبوس از روی پل سقوط می‌کند و در انفجاری بزرگ ناپدید می‌شود.

داستان پرتعلیق، مخاطب را درگیر نگه می‌داشت و هر لحظه او را مشتاق‌تر می‌کرد تا ببیند چه‌کسی موفق می‌شود.



ایکس‌پرایز علیه نوبل

در لایه سوم، پرسش‌های حماسی مطرح بودند: آیا گروهی از انسان‌های معمولی می‌توانند کاری انجام دهند که تا آن زمان فقط دولت‌ها توانایی انجامش را داشتند؟ آیا سفر فضایی می‌تواند از انحصار قدرت‌های بزرگ خارج شود؟ این پرسش‌ها ایکس‌پرایز را از یک مسابقه فنی، به جنبشی فرهنگی و الهام‌بخش تبدیل کردند؛ جنبشی که در دلش پیام آزادی، خلاقیت و ایمان به قدرت فردی انسان نهفته بود. رسانه‌ها شیفته این روایت چندلایه شدند. روایت تیم‌های رقیب، شخصیت‌های غیرمنتظره، خطرهای واقعی و لحظه‌هایی که سرنوشت پروژه به یک تصمیم یا یک پرواز وابسته بود، باعث شد مردم از سراسر دنیا این رقابت را دنبال کنند. زمانی که «اسپیس‌شیپ‌وان» در حال اوج‌گیری بود، میلیون‌ها نفر که شاید هیچ شناختی از فناوری نداشتند، آن لحظه را زنده تماشا می‌کردند و احساس می‌کردند بخشی از رؤیایی هستند که به واقعیت نزدیک می‌شود. پیتر دیاماندیس بعدها گفت: «نباید فقط به جاهای معمول نگاه کنیم و انتظار نوآوری داشته باشیم. گاهی بهترین ایده‌ها از جاهایی می‌آیند که اصلاً فکرش را نمی‌کنیم.» در جوایز سنتی مثل نوبل، معمولاً برندگان کسانی‌اند که سال‌ها در دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌های بزرگ کار کرده‌اند. اما ایکس‌پرایز نگاه دیگری داشت. اینجا مهم نبود از کجا آمده‌ای یا چه عنوانی داری، مهم این بود که بتوانی کاری را انجام دهی که دیگران ناممکن می‌دانند. همین نگاه دموکراتیک، دریچه‌ای تازه به روی دنیا باز کرد. هزاران تیم از سراسر جهان وارد رقابت شدند؛ از هند و برزیل گرفته تا کنیا و اندونزی. ایده‌هایی مطرح شد که شاید اگر چنین فرصتی وجود نداشت، هیچ‌وقت شنیده نمی‌شدند.

فرآیند طولانی یک مسابقه عادلانه

پس از موفقیت باورنکردنی «انصاری ایکس‌پرایز»، دیاماندیس و تیمش فهمیدند این مدل فقط برای فضا نیست؛ می‌توان آن را برای هر چالش بزرگی به کار گرفت. آن‌ها شروع به طراحی جوایزی در حوزه‌هایی کاملاً متفاوت کردند: انرژی، محیط‌زیست، سلامت، آموزش، اقیانوس‌ها و حتی حوزه‌هایی که در نگاه اول عجیب به نظر می‌رسید. اما طراحی یک چالش اثرگذار، کار ساده‌ای نبود. دیاماندیس همیشه تأکید می‌کند که یک مسابقه زمانی قدرت واقعی خود را نشان می‌دهد که سه ویژگی مهم در آن وجود داشته باشد. نخستین ویژگی، جسارت است؛ چالشی که در لحظه شنیدن، ناممکن به نظر برسد. همین «غیرممکن» بودن، جاذبه‌ای عجیب ایجاد می‌کند و کسانی را به میدان می‌کشد که زندگی‌شان را صرف آزمودن مرزهای ناشناخته کرده‌اند. چنین افرادی نه از دشواری می‌ترسند و نه از شکست؛ آن‌ها می‌خواهند ثابت کنند تصور عمومی همیشه درست نیست. پس از آن، نوبت به شفافیت می‌رسد. هدف چالش باید به شکلی تعریف شود که هیچ ابهامی درباره موفقیت یا شکست باقی نماند. نمی‌توان از شرکت‌کنندگان خواست «سفینه‌ای خوب» طراحی کنند؛ باید مشخص باشد سفینه باید چه کاری انجام دهد، مانند رساندن سه سرنشین به ارتفاع صد کیلومتر و بازگشت سالم به زمین. این نوع تعریف دقیق، مسابقه را شفاف و قابل داوری می‌کند. در گام بعد، اعداد و اندازه‌گیری اهمیت پیدا می‌کنند. نمونه‌هایی مانند «حذف هزار تن کربن در سال» یا «توالی‌یابی صد ژنوم انسانی در ده روز» نشان می‌دهد هدف باید دقیق، محدود و قابل اندازه‌گیری باشد. این سه اصل در کنار هم، شالوده مسابقه‌ای را می‌سازند که بتواند نوآوران واقعی را جذب کند و فرایندی عادلانه و روشن برای رقابت شکل دهد. برای رسیدن به چنین طراحی دقیقی، تیم ایکس‌پرایز ماه‌ها و گاهی سال‌ها با صدها متخصص از سراسر دنیا گفت‌وگو می‌کند تا مطمئن شود هدفی که انتخاب می‌شود نه بیش از حد آسان باشد و نه به اندازه‌ای دشوار که هیچ تیمی نتواند از پس آن برآید. این فرآیند پیچیده و طولانی را «ویژنیرینگ» می‌نامند؛ فرایندی که خود نوعی نوآوری محسوب می‌شود، زیرا جامعه علمی از همان ابتدا درگیر مسئله می‌شود و احساس مالکیت نسبت به چالش پیدا می‌کند.

پذیرش واقعیت، شاه‌کلید موفقیت

ایکس‌پرایز زمانی که احساس کند یک مسابقه دیگر اثرگذاری گذشته را ندارد، بدون تردید آن را متوقف می‌کند. این رویکرد نشان می‌دهد که هدف اصلی همیشه حل مشکل است و ادامه دادن یک رقابت تنها به خاطر تعصب یا پافشاری معنا ندارد. از منظر روانشناسی، بسیاری از مدیران و سازمان‌ها در مسیرهایی که آغاز کرده‌اند پافشاری می‌کنند، زیرا نمی‌خواهند شکست خود را بپذیرند و تغییر جهت را دشوار می‌دانند، اما ایکس‌پرایز باور دارد که شناخت زمان رها کردن مسیر، بخشی حیاتی از نوآوری



سال ۱۹۹۶ است. دوران اینترنت تازه آغاز شده و جهان به اندازه امروز به رؤیاپردازها اعتماد ندارد. پیتر دیاماندیس، پزشک ۳۵ ساله یونانی‌تبار، در هتل گیت‌وی آرک سنت لوئیس روی صحنه ایستاده و در برابر جمعی از خبرنگاران با اعتماد به نفس می‌گوید: «ما ۱۰ میلیون دلار به کسی می‌دهیم که بتواند سفینه فضایی خصوصی بسازد.» خبرنگاری از میان جمع فریاد می‌زند: «این پول را از کجا آورده‌اید؟» و دیاماندیس، با آرامشی عجیب، لبخند می‌زند و می‌گوید: «هنوز نیاورده‌ایم.» لحظه‌ای سکوت حکم‌فرما می‌شود و سپس خنده حضار فضا را پر می‌کند. برای بسیاری از حاضران، این ایده بیشتر شبیه یک شوخی بود تا پروژه‌ای جدی!



و مدیریت مؤثر چالش‌هاست. نمونه بارز این رویکرد، مسابقه ژنومیکس آرکون است. این مسابقه با بودجه ده میلیون دلار طراحی شده بود تا تیم‌ها بتوانند صد ژنوم انسانی را در ده روز و با هزینه کمتر از ده هزار دلار برای هر ژنوم توالی‌یابی کنند. اما پیشرفت‌های سریع صنعت باعث شد که هدف مسابقه زودتر از موعد محقق شود و شرکت‌های بزرگ این کار را با هزینه‌ای کمتر انجام دهند. بنابراین، بنیاد ایکس‌پرایز تصمیم گرفت مسابقه را لغو کند. دیاماندیس در این‌باره گفته است: «گاهی مسابقه‌ای به پایان نمی‌رسند، چون خیلی سخت بوده یا چون آنقدر سریع دنیا جلو افتاده که مسابقه دیگر معنا ندارد، اما این در واقع یک موفقیت محسوب می‌شود، زیرا هدف اصلی یعنی حل مشکل، تحقق یافته، حتی اگر به شکلی متفاوت از آنچه ما پیش‌بینی کرده بودیم.» این نوع شفافیت و پذیرش واقعیت، اعتماد عمومی را به ایکس‌پرایز تقویت کرده است. مردم می‌دانند که این سازمان هدفش فقط برگزاری مسابقه و جلب توجه نیست، بلکه واقعاً به دنبال حل مشکلات مهم بشریت است و اگر مسیر دیگری به نتیجه برسد، جسارت دارد که آن را دنبال کند

رساندن مهم‌تر از ساختن است

ایکس‌پرایز تنها برگزارکننده رقابت‌های فناورانه نیست و از همان ابتدا این پرسش را دنبال می‌کند که نتایج یک مسابقه چگونه باید به دست کسانی برسد که بیشترین نیاز را دارند. نمونه‌ای از این رویکرد، مسابقه سواد بزرگسالان باربارا بوش است؛ رقابتی هفت میلیون دلاری که اپلیکیشن‌هایی خلاقانه برای آموزش خواندن و نوشتن به بزرگسالان بی‌سواد ایجاد کرد. با این حال، بنیاد متوجه شد که ابزارها ساخته شده‌اند، اما مسیر رساندن آن‌ها به افراد نیازمند هنوز شکل نگرفته است. به همین دلیل مسابقه‌ای تازه با عنوان «جوامع سواد بزرگسالان» طراحی شد که تمرکز آن بر استفاده عملی از راه‌حل‌ها در محیط واقعی بود. این فلسفه می‌تواند درس مهمی برای هر کسب‌وکاری باشد. بسیاری از شرکت‌ها تمام تمرکزشان را بر توسعه محصول می‌گذارند، اما فراموش می‌کنند که نوآوری فقط در ساخت محصول نیست، بلکه در رساندن آن به دست کسانی است که بیشترین نیاز را دارند. درست مانند ایکس‌پرایز، هر کسب‌وکار می‌تواند از خود بپرسد: آیا محصول یا خدمت من واقعاً به زندگی مشتریان معنا و ارزش اضافه می‌کند؟ آیا مسیر دسترسی و استفاده از آن به‌خوبی طراحی شده است؟ پاسخ به همین پرسش‌هاست که تفاوت میان یک محصول خوب و یک تحول واقعی را رقم می‌زند.

چالش ۱۰۱ میلیون دلاری: آیا می‌توانیم ۲۰ سال جوان‌تر شویم؟

به احتمال زیاد برایتان این سوال پیش آمده که قدم بعدی چیست؟ بعد از فرستادن انسان به فضا و ساختن موتور محرک برای یک صنعت تازه، نوبت چه رؤیایی است؟ دیاماندیس و تیمش حالا به سراغ جوایزی رفته‌اند که می‌توانند زندگی انسان‌ها را از پایه تغییر دهند. یکی از هیجان‌انگیزترین آن‌ها جایزه «سلامتی سالمندان» است. در نوامبر ۲۰۲۳، ایکس‌پرایز بزرگ‌ترین جایزه تاریخ خود را اعلام کرد: ۱۰۱ میلیون دلار برای کسی که بتواند درمانی بسازد که عملکرد عضلانی، ایمنی و شناختی افراد ۶۵ تا ۸۰ ساله را دست‌کم ده سال، و در حالت ایده‌آل بیست سال جوان‌تر کند. دیاماندیس، که اکنون در دهه شصت زندگی قرار دارد، می‌گوید: «هدف من این است که خودم و نسل من بتوانیم سال‌های بیشتری از زندگی فعال و سالم را تجربه کنیم و فرصت دسترسی به فناوری‌هایی را که در حال توسعه هستند از دست ندهیم.» پیروزی در چنین چالشی می‌تواند کل مفهوم زندگی، بازنشستگی و مرگ را تغییر دهد. دنیایی را تصور کنید که در آن افراد هشتاد ساله، انرژی، سلامت و توانایی‌های جسمی و ذهنی افراد شصت ساله را داشته باشند. چنین تغییری نه تنها بر زندگی شخصی انسان‌ها اثر می‌گذارد، بلکه اقتصاد، نظام‌های اجتماعی، سیاست‌های بهداشتی و ساختار خانواده‌ها را نیز دستخوش تحول خواهد کرد و پرسش‌های بنیادین درباره مرزهای توانایی بشر را پیش روی ما می‌گذارد.

۱۰ میلیون تبدیل به میلیاردها دلار شد!

امروز صنعت فضای خصوصی ارزشی بیش از ۴۶۹ میلیارد دلار دارد، و جالب اینجاست که همه چیز از یک جایزه ۱۰ میلیون دلاری آغاز شد. داستان ایکس‌پرایز، روایت قدرت یک ایده ساده است؛ جایزه‌ای که در ابتدا حتی بودجه‌ای نداشت، اما توانست امپراتوری‌ای میلیارد دلاری بسازد. داستانِ آدم‌هایی‌ست که حاضر شدند به رؤیاهای غیرممکن باور داشته باشند. خانواده انصاری که با ایمان و سرمایه‌شان این رؤیا را ممکن کردند، مهندسانی مانند برت روتان که در کارگاه‌های کوچک خود دست به ساخت سفینه‌هایی زدند که حتی ناسا باورش نمی‌شد، و خلبان‌هایی مثل برایان بینی که در ۶۳ سالگی تاریخ را دوباره نوشتند و شاید مهم‌تر از همه، داستان این است که رقابت قدرتی شگفت‌انگیز دارد؛ انسان‌ها وقتی در رقابت قرار می‌گیرند، کارهایی انجام می‌دهند که در شرایط عادی هرگز انجام نمی‌دادند. تیم‌هایی که برای انصاری ایکس‌پرایز رقابت می‌کردند، شب و روز نمی‌شناختند. بسیاری از آن‌ها پس‌انداز عمرشان را خرج کردند، از خانواده و آسایش خود گذشتند و دست به ریسک‌هایی زدند که هر انسان عاقلی از آن پرهیز می‌کرد. اما چیزی درونشان می‌جوشید؛ میل به پیشی گرفتن، میل به اولین بودن، میل به شکستن مرزها. این همان نیرویی است که ورزشکاران المپیک را وادار می‌کند سال‌ها تمرین کنند تا فقط چند ثانیه بدرخشند. به قول پیتر دیاماندیس: رقابت، انسان‌ها را به ابرقهرمان تبدیل می‌کند.



لایه اول، داستان فردی هر تیم بود. برت روتان، طراح جسوری که همیشه خارج از چارچوب فکر می‌کرد و هواپیماهای غیرقابل باور می‌ساخت، پل آلن، میلیاردر ثروتمندی که می‌توانست هر چیزی بخرد اما رویای سفر فضایی را انتخاب کرد، و خلبان‌هایی مثل مایک ملویل و برایان بینی که در شصت‌سالگی پشت فرمان سفینه نشستند تا رؤیایی دیرینه را محقق کنند. این چهره‌ها باعث شدند مردم با ماجرا ارتباط بگیرند

برند عملاً در حالت نباتی به سر می‌برد. تیم بازاریابی می‌دانست که دست به کاری بزند، اما چه کاری؟ بودجه برای رقابت با تبلیغات تلویزیونی مک‌دونالد نداشتند. نمی‌توانستند یک سلبریتی میلیون دلاری استخدام کنند یا یک کمپین ابرقدرت راه بیندازند.

هنر «سوزاندن» رقیب

چگونه وندیز با یک تصمیم دیوانه‌وار برگشت؟



سال ۲۰۱۶، وِندیز در آستانه خاموشی کامل بود. اگر کسی هوس همبرگر می‌کرد، نام مک‌دونالد بلافاصله در ذهنش می‌درخشید. اگر دنبال طعم متفاوت‌تری بود، سراغ برگرکینگ می‌رفت. اما وِندیز؟ جایی در ذهن مردم نداشت. فروش پایین می‌رفت، کمپین‌ها یکی‌یکی شکست می‌خوردند و برند در سکوت، رنگ می‌باخت. حضورشان در شبکه‌های اجتماعی هم کمکی نمی‌کرد. پست‌ها ترکیبی از عکس‌های همبرگرهای براق با جمله‌های رسمی و چند ایموجی بودند؛ محتواهایی که توجهی جلب نمی‌کردند و واکنشی نمی‌گرفتند. برند عملاً در حالت نباتی به سر می‌برد. تیم بازاریابی می‌دانست که دست به کاری بزند، اما چه کاری؟ بودجه برای رقابت با تبلیغات تلویزیونی مک‌دونالد نداشتند. نمی‌توانستند یک سلبریتی میلیون دلاری استخدام کنند یا یک کمپین ابرقدرت راه بیندازند. پس فقط یک راه باقی مانده بود: تغییر قوانین بازی! می‌توانستند دیوانه شوند، کاری کنند که هیچ برند بزرگی جرات انجامش را نداشت. می‌توانستند صادق، بی‌پروا، و کمی بی‌ادب باشند. و این دقیقاً همان کاری بود که انجام دادند.

مک‌دونالد در تله!

وِندیز تصمیم گرفت ساختار سنگین تأیید داخلی را کنار بگذارد و اختیار شبکه‌های اجتماعی را کامل به تیم کوچک و خلاق خود بسپارد. این آزادی، نقطه آغاز شخصیتی تازه برای برند بود؛ شخصیتی شوخ‌طبع، تیزبین و جسور. صفحه توییتر وِندیز کم‌کم زنده شد و رنگ و بوی متفاوتی پیدا کرد. پاسخ‌ها بامزه بودند و همین تفاوت، توجه کاربران را جلب کرد. استراتژی وِندیز به چیزی معروف شد که در دنیای شبکه‌های اجتماعی به آن «روست» می‌گویند؛ یعنی هنر طنزآمیز و هوشمندانه سوزاندن مخاطب یا رقیب، بدون اینکه از چارچوب ارزش‌های برند خارج شود. در گام اول وِندیز رقبایش را هم هدف قرار داد و اولین قربانی بزرگ مک‌دونالد بود. زمانی که مک‌دونالد اعلام کرد قصد دارد در همبرگرهایش از گوشت تازه استفاده کند، وِندیز بلافاصله توئیت کرد: «پس قبلاً چی استفاده می‌کردید؟» مک‌دونالد مجبور شد دفاع کند، اما هر چه توضیح می‌داد، اوضاع بدتر می‌شد. وِندیز به همینجا بسنده نکرد. آنها از فرصت‌های کوچک نیز برای خلاقیت استفاده کردند؛ مثلاً اگر کسی مسیر نزدیک‌ترین مک‌دونالد را می‌پرسید، وِندیز با طنزی زیرکانه و هوشمندانه آدرسی می‌داد که مستقیم به سمت یک سطل زباله می‌رفت. بدین ترتیب وندیز بدون خرج کردن یک سنت، توانست رقیب اصلی‌اش را در یک بحث عمومی گیر بیندازد.

فرمول ویروسی شدن

یکی از جالب‌ترین بخش‌های این استراتژی، تعامل مستقیم با کاربران عادی بود. هزاران نفر هر روز توئیت می‌کردند و می‌خواستند وندیز آنها را «روست» کند. گفت‌وگوهای بامزه و خودمانی، تجربه‌ای متفاوت برای مخاطبان ساخت و وِندیز را از یک برند معمولی به شخصیتی زنده و قابل‌درک در فضای مجازی تبدیل کرد. موفقیت این ایده باعث شد وِندیز قدمی جسورانه‌تر بردارد و یک رویداد جدید خلق کند: «روز ملی روست». نخستین بار در



چهارم ژانویه ۲۰۱۸، برند از کاربران دعوت کرد تا داوطلب شوند و خودشان را در معرض شوخی‌های تند وِندیز قرار دهند. موجی از هیجان فضای توییتر را فرا گرفت؛ از مردم عادی گرفته تا برندهای معروف، همه در صف بودند تا نوبتشان برسد و پاسخ خلاقانه وِندیز را ببینند. هشتگ روز ملی روست در مدت کوتاهی میلیون‌ها بازدید جذب کرد و آن‌قدر محبوب شد که به سنتی سالانه تبدیل شد؛ روزی که کاربران با لبخند منتظرند ببینند این بار وِندیز چه کسی را هدف شوخی‌هایش قرار می‌دهد.

بازگشت از مرگ

اما جذابیت این استراتژی فقط در خنده و سرگرمی خلاصه نمی‌شد. پشت این لحن شوخ و سرزنده، تفکری عمیق درباره ارتباط با مخاطب وجود داشت. پیش از آغاز این رویکرد در سال ۲۰۱۷، وِندیز به آرامی در حال عقب‌نشینی از بازار بود و جذابیت خود را از دست می‌داد. اما تنها یک سال بعد، نتایج نشان داد که این تغییر لحن تا چه اندازه مؤثر بوده است. در سال ۲۰۱۸، فروش برند در آمریکای شمالی دو درصد رشد کرد؛ عددی که شاید در ظاهر کوچک به نظر برسد، اما برای برندی که روندی نزولی داشت، به معنای احیا بود. در همین مدت، تعامل کاربران در شبکه‌های اجتماعی بیش از ده برابر افزایش یافت و پست‌های وِندیز میلیون‌ها بازدید گرفتند. البته مسیر همیشه هم بی‌حاشیه نبود. بعضی منتقدان گفتند لحن وِندیز گاهی تند است و ممکن است بعضی کاربران را ناراحت کند. اما تیم بازاریابی به این حرف‌ها بی‌تفاوت ماند. آن‌ها می‌دانستند که در دنیای پرسرعت رسانه‌های اجتماعی، اگر همه از شما خوششان بیاید، یعنی بی‌خاصیتید. ترجیح دادند عده‌ای مخالفشان باشند، اما بقیه عاشقشان شوند. همین نگاه باعث شد وِندیز از مرز یک برند غذایی فراتر برود و به یک پدیده فرهنگی تبدیل شود؛ برندی که با شوخ‌طبعی و جسارت، به مردم یاد داد در دنیای پر از فیلتر و ظاهرسازی، صداقت و شخصیت هنوز هم برنده است.

پمپ‌بنزینی که مقصد گردشگری شد

چرا مردم برای بنزین زدن به باکایز هجوم می‌آورند؟



بیایید با یک واقعیت عجیب شروع کنیم: هزاران نفر در آمریکا حاضرند کیلومترها از مسیرشان منحرف شوند و پول بیشتری بدهند، فقط برای اینکه... بنزین بزنند! امروزه مردم سرتاسر جهان درباره باکایز صحبت می‌کنند، تی‌شرت‌هایش را می‌پوشند و عکس‌هایشان را در شبکه‌های اجتماعی با افتخار به اشتراک می‌گذارند. باکایز توانسته کاری کند که یک پمپ‌بنزین به مقصد گردشگری تبدیل شود. اما چطور چنین چیزی ممکن شده است؟ چه استراتژی‌های شگفت‌انگیزی پشت این پدیده غیرمنتظره قرار دارد؟ و مهم‌تر از همه، چه درس‌هایی می‌توانیم از باکایز بیاموزیم؟

بیایید با یک واقعیت عجیب شـــروع کنیم: هزاران نفر در آمریکا حاضرند کیلومترها از مسیرشـــان منحرف شوند و پول بیشتری بدهند، فقط برای اینکه... بنزین بزنند! امروزه مردم سرتاسر جهان درباره باکـایز صحبت می‌کنند، تی‌شرت‌هایش را می‌پوشند و عکس‌هایشان را در شبکه‌های اجتماعی با افتخار به اشتراک می‌گذارند. باکـایز توانسته کاری کند که یک پمپ‌بنزین به مقصد گردشگری تبدیل شود. اما چطور چنین چیزی ممکن شده است؟ چه اســـتراتژی‌های شگفت‌انگیزی پشت این پدیده غیرمنتظـــره قـــرار دارد؟ و مهم‌تر از همه، چـــه درس‌هایی می‌توانیم از باکـایز بیاموزیم؟ شـــروع این مســـیر چندان پیچیده نبود. رانندگان تگزاسی در آن جاده‌های طولانی همیشـــه یک نگرانی داشـــتند؛ نمی‌دانستند کجا می‌شـــود با خیال راحت توقف کرد. جایی که تمیز باشـــد و حس خوبی بدهد. آرچ اپلین همان موقع فهمید این خلأ می‌تواند به فرصتی بزرگ تبدیل شود. خودش بعدها می‌گفت: فکر می‌کردم روزی آسمان‌خراش بسازم، اما زندگی طوری پیش رفت که تصمیم گرفتم چیزی بسازم که به زمین نزدیک‌تر باشد و به درد مردم بخورد. نتیجه این تصمیم ساده امروز به پنجاه‌وچهار شعبه در سراسر آمریکا رسیده و دو رکورد جهانی را شکسته است؛ بزرگ‌ترین فروشگاه رفاهی دنیا و طولانی‌ترین کارواش جهان. امـــا هیچ‌کدام از این‌ها یک‌شـــبه اتفاق نیفتاد. پشت این برند محبوب، سال‌ها صبر، توجه به جزئیات و انتخاب‌های هوشمندانه‌ای قرار دارد که باکـایز را از یک ایده معمولی به مقصدی خاص تبدیل کرد؛ مقصدی که مسافران برای دیدنش مسیر خود را عوض می‌کنند.

آهسته رفتن بهتر از سقوط کردن است

بیست و یک ســـال طول کشید. بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۳، باکـایز تنها چند فروشگاه کوچک در جنوب شرقی تگزاس داشت. برای هر کسب‌وکاری که به دنبال رشد سریع باشـــد، این سرعت به‌شدت کند محسوب می‌شد. بسیاری از زنجیره‌های پمپ‌بنزین در همان دوره ده‌ها و حتی صدها شعبه افتتاح کردند، اما بیور اپلین مسیر دیگری انتخاب کرد. او باور داشت ساختن چیزی ماندگار به صبر، دقت و استانداردهای سختگیرانه نیاز دارد. استراتژی‌اش روشن بود: ابتدا یک فروشگاه بی‌نقص ایجاد کن، سپس الگویی قابل تکرار بساز و تنها زمانی گســـترش را آغاز کن که این الگو در عمل جواب داده باشد. این رویکرد برخلاف مسیر معمول کسب‌وکارها بود. بســـیاری از کارآفرینان وقتی نشانه‌ای از موفقیت می‌بینند، وسوسه می‌شوند هرچه سریع‌تر رشد کنند، ســـرمایه جذب کنند و به بازارهای تازه بروند. اما بیور از تجربه دیگران آموخته بود که رشد زودهنگام، اگر بر پایه محکمی بنا نشده باشد، می‌تواند همه چیز را فرو بریزد. او بارها داستان شکست برندهایی مثل واتابرگر را شنیده بود؛ همبرگرفروشی که در دهه هشتاد تصمیم گرفت از تگزاس بیرون برود و در شهرهای دیگر شعبه بزند. برای جذب مشتری‌های جدید، منویش را تغییر داد و از هویت اصلی خود فاصله گرفت. نتیجه چه شد؟ شکست. مردم در آن شـــهرها نمی‌دانستند واتابرگر چیســـت و هیچ ارتباط عاطفی با برند نداشـــتند. بیور نمی‌خواست سرنوشتی مثل واتابرگر پیدا کند. او صبور ماند و تصمیم گرفت رشد باکـایز را آرام اما حساب‌شده پیش ببرد؛ رشدی که در هر قدمش کیفیت، یکپارچگی و تجربه مشتری حرف اول را می‌زد. هر مکان جدید با وســـواس انتخاب می‌شد و خودش شخصاً به محل سر می‌زد، طرح‌ها را بررسی می‌کرد و در تمام مراسم‌های کلنگ‌زنی و افتتاح حضور داشت. حتی به کوچک‌ترین جزئیات اهمیت می‌داد؛ غذا همیشـــه تازه و باکیفیت عرضه می‌شد، کارکنان با لبخند و آموزش مناسب به استقبال مشتری‌ها می‌رفتند، و قفسه‌ها هیچ‌وقت خالی نمی‌ماندند. او می‌خواست هر مسافر در هر شهر تگزاس بدانـــد که وقتی وارد باکـایز می‌شـــود، با چه تجربه‌ای

اسکات سامرلات، کارمندی ۲۱ ساله که مسئول سرویس‌هاست، می‌گوید: «مردم خودشان را نگه می‌دارند تا بتوانند اینجا بیایند.» همین تعهد بی‌وقفه نتیجه داد و باک‌ایز جایزه «بهترین سرویس بهداشتی آمریکا» را از طرف شرکت سینتاس در سال ۲۰۱۲ به دست آورد. بله، درست خواندید؛ یک پمپ‌بنزین، جایزه بهترین سرویس بهداشتی کشور را برد، آن هم در رقابت با رستوران‌های شیک و سالن‌های کنسرت هالیوود!

روبه‌رو خواهد شد.

بهترین سرویس بهداشتی آمریکا

سرانجام در سال ۲۰۰۳، بیست‌ویک سال پس از آغاز مسیر، لحظه جهش فرا رسید. باک‌ایز فروشگاه جدیدی در شهر کوچک لولینگ افتتاح کرد که با همه قبلی‌ها فرق داشت. ساختمانی غول‌آسا با ۱۲۴ جایگاه سوخت‌گیری و حدود پنجاه هزار فوت مربع مساحت. اما چیزی که بیش از اندازه‌ها جلب توجه می‌کرد، شعار تازه برند بود: «تمیزترین سرویس‌های بهداشتی در آمریکا». این شعار در ابتدا عجیب به نظر می‌رسید. چه پمپ‌بنزینی درباره سرویس بهداشتی‌هایش تبلیغ می‌کند؟ اما بیور خوب می‌دانست مسافران در جاده چه چیزی می‌خواهند. وقتی مجبور هستی توقف کنی، تمیزی سرویس بهداشتی از هر چیز دیگری مهم‌تر است و باک‌ایز این نیاز ساده را به یک مزیت رقابتی تبدیل کرده بود. هر شعبه بین چهل تا صد کابین دارد، در حالی که یک جایگاه سوخت معمولی دو یا سه کابین دارد. این یعنی خبری از صف طولانی نیست و مسافران معطل نمی‌شوند. بالای هر کابین چراغی نصب شده که نشان می‌دهد کدام خالی است و کدام اشغال؛ مسافران فقط یک نگاه می‌کنند و مستقیم به کابین آزاد می‌روند. دقت به جزئیات تنها به طراحی سرویس‌ها محدود نمی‌شود. تیم نظافت شبانه‌روزی با دقت و تمرکز، تمام ساعات روز مشغول کار است تا کوچک‌ترین نقصی در تجربه مشتری باقی نماند. اسکات سامرلات، کارمندی ۲۱ ساله که مسئول سرویس‌هاست، می‌گوید: «مردم خودشان را نگه می‌دارند تا بتوانند اینجا بیایند.» همین تعهد بی‌وقفه نتیجه داد و باک‌ایز جایزه «بهترین سرویس بهداشتی آمریکا» را از طرف شرکت سینتاس در سال ۲۰۱۲ به دست آورد. بله، درست خواندید؛ یک پمپ‌بنزین، جایزه بهترین سرویس بهداشتی کشور را برد، آن هم در رقابت با رستوران‌های شیک و سالن‌های کنسرت هالیوود! این رویکرد برای هر کسب و کاری قابل تعمیم است. لازم نیست صد کابین توالت داشته باشید، اما باید مهم‌ترین نیاز مشتری خود را شناسایی کنید و در آن بهترین شوید. یک کافه می‌تواند بر سرعت سرویس‌دهی تمرکز کند و مطمئن شود هیچ مشتری بیش از چند دقیقه منتظر نمی‌ماند. یک فروشگاه آنلاین می‌تواند بسته‌بندی زیبا و ایمن ارائه دهد تا هنگام باز کردن بسته، مشتری احساس خوبی داشته باشد و یک رستوران می‌تواند بر تازگی مواد اولیه تمرکز کند. کلید موفقیت این است که یک چیز را انتخاب کنید و در آن استاد شوید. باک‌ایز توالت را انتخاب کرد و در آن بهترین شد. حالا نوبت شماست؛ شما چه چیزی را انتخاب می‌کنید؟



مدیران فروشگاه‌ها بین ۱۷۵ تا ۲۲۵ هزار دلار درآمد دارند؛ رقمی بالاتر از بسیاری از مهندسان، پرستاران و حتی معلمان باتجربه در تگزاس. برای مقایسه، یک معلم با ده سال سابقه در تگزاس حدود ۴۵ هزار و ۶۳۰ دلار درآمد دارد، در حالی که یک مدیر کارواش در باک‌ایز می‌تواند ۱۲۵ هزار دلار در سال دریافت کند. این سیاست پرداخت بالا باعث شده باک‌ایز در بازار کار موقعیت بسیار قدرتمندی داشته باشد. هنگام افتتاح یک فروشگاه جدید، هزاران نفر برای استخدام درخواست می‌دهند، زیرا می‌دانند اگر سخت‌کوش و متعهد باشند، فرصت پیشرفت و درآمد قابل توجهی در انتظارشان است

سنجابی که جاده‌ها را فتح کرد

اگر چیزی توانسته باک‌ایز را به اندازه سرویس‌هایش مشهور کند، بیلبوردهای جسورانه و بامزه‌اش است. هر کسی که در جاده‌های تگزاس، آلاباما یا فلوریدا رانندگی کرده باشد، این صحنه را خوب می‌شناسد. هر چند کیلومتر یک بار، تابلویی سیاه با تصویر سنجاب خندان باک‌ایز دیده می‌شود که جمله‌ای طنزآمیز را فریاد می‌زند. گاهی نوشته است: «سرویس‌هایی به تمیزی آینه که می‌توانی خودت را در آن ببینی»، گاهی هشدار می‌دهد: «۶۸۲ مایل تا باک‌ایز، می‌توانی نگهش داری؟» و گاهی با شیطنت می‌نویسد: «بهترین دلیل برای توقف، شماره یک و شماره دو». این شوخی‌های ساده و هوشمندانه باعث می‌شود رانندگان لبخند بزنند، توقف کنند، عکس بگیرند و تصویر بیلبورد را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کنند. همین رفتار، نوعی تبلیغ رایگان اما بسیار مؤثر برای برند ایجاد کرده است. راز موفقیت این استراتژی در سه اصل ساده اما کاملاً حساب‌شده نهفته است. نخست، طنز. باک‌ایز می‌داند سفرهای طولانی جاده‌ای می‌توانند خسته‌کننده باشند و یک جمله بامزه در میانه راه، حال و هوای مسافر را عوض می‌کند. همین حس خوب باعث می‌شود برند در ذهن او بماند و به خاطره‌ای مثبت تبدیل شود. اصل دوم، صداقت است. بسیاری از بیلبوردها تصویری آرمانی و اغراق‌آمیز از واقعیت نشان می‌دهند، اما باک‌ایز دقیقاً همان چیزی را تبلیغ می‌کند که در واقعیت ارائه می‌دهد: سرویس‌هایی واقعاً تمیز. وقتی مسافر وارد شعبه می‌شود و همان کیفیت وعده‌داده‌شده را می‌بیند، اعتمادش تقویت می‌شود و احتمال بازگشتش بالا می‌رود. سومین اصل، تکرار است. دیدن نام باک‌ایز در فواصل کوتاه باعث می‌شود برند در ناخودآگاه مسافر ثبت شود و زمانی که به فکر توقف می‌افتد، تنها یک گزینه در ذهنش حضور داشته باشد.



باک‌ایز در «لحظه نیاز» ظاهر می‌شود

در کنار این اصول، طراحی بصری بیلبوردها نیز نقش مهمی در موفقیت کمپین دارد. پس‌زمینه سیاه، نوشته‌های سفید و زرد، لوگوی سنجاب در سمت راست و نوار باریکی در پایین که فاصله تا باک‌ایز را نشان می‌دهد، قالبی ساده اما بسیار مؤثر ساخته است. این ترکیب

چنان آشناست که راننده از فاصله دور، حتی پیش از آن‌که بتواند جمله را بخواند، می‌داند با یک بیلبورد باکایز روبه‌رو شده است. چنین انسجامی در هویت بصری معمولاً در برندهای جهانی مانند مک‌دونالد یا کوکاکولا دیده می‌شود، اما باکایز توانسته تنها با بیلبوردهای جاده‌ای، همان میزان تشخیص‌پذیری را به دست آورد. نکته جالب‌تر اینکه باکایز هیچ تبلیغ تلویزیونی یا رادیویی ندارد. تمام بودجه بازاریابی‌اش صرف همین بیلبوردها و بهبود تجربه واقعی فروشگاه می‌شود. این تصمیم نشان می‌دهد برند دقیقاً می‌داند با چه مخاطبی سخن می‌گوید: رانندگان و مسافران جاده‌ای، نه کسانی که در خانه نشسته‌اند و رسانه‌های سنتی تماشا می‌کنند. همین تمرکز هدفمند باعث شده پیام باکایز دقیقاً در لحظه و مکانی به مخاطب برسد که بیشترین اثر را دارد؛ وسط جاده، درست زمانی که مسافر در فکر پیدا کردن محلی برای توقف است.

حقوق باکایز رکورد صنعت را شکست!

حالا بیایید درباره یکی از جسورانه‌ترین استراتژی‌های باکایز صحبت کنیم؛ موضوعی که کمتر درباره‌اش حرف زده می‌شود: دستمزد کارکنان. در صنعتی که معمولاً با حداقل دستمزد اداره می‌شود، باکایز تصمیم گرفته حقوقی بسیار بالاتر از بازار پرداخت کند. شاید در نگاه اول عجیب به نظر برسد؛ چرا یک پمپ‌بنزین باید به صندوقدار ۱۸ دلار در ساعت بدهد، وقتی می‌تواند با ۸ یا ۹ دلار کسی را استخدام کند؟ اما فلسفه بیور و تیمش چیز دیگری است. آن‌ها معتقدند وقتی بهترین کارکنان را داشته باشید، می‌توانید بهترین تجربه را برای مشتریان ایجاد کنید. وقتی مشتریان تجربه‌ای عالی دریافت می‌کنند، بازمی‌گردند و همین بازگشت درآمد را افزایش می‌دهد. این چرخه مثبت خود به خود ادامه پیدا می‌کند و همه چیز را تقویت می‌کند. اما ماجرا به همین‌جا ختم نمی‌شود. آن‌ها یک نردبان شغلی برای کارکنان طراحی کرده‌اند. صندوقداری که عملکرد خوبی نشان دهد، می‌تواند به سرپرست تیم ارتقا یابد و دستمزدش به ۲۰ تا ۲۲ دلار در ساعت برسد. سپس فرصت دارد مدیر بخش شود و وارد حقوق‌های ماهیانه شود که می‌تواند بیش از ۱۰۰ هزار دلار در سال باشد. مدیران فروشگاه‌ها نیز بین ۱۷۵ تا ۲۲۵ هزار دلار درآمد دارند؛ رقمی بالاتر از بسیاری از مهندسان، پرستاران و حتی معلمان باتجربه در تگزاس. برای مقایسه، یک معلم با ده سال سابقه در تگزاس حدود ۴۵ هزار و ۶۳۰ دلار درآمد دارد، در حالی که یک مدیر کارواش در باکایز می‌تواند ۱۲۵ هزار دلار در سال دریافت کند. این سیاست پرداخت بالا باعث شده باکایز در بازار کار موقعیت بسیار قدرتمندی داشته باشد. هنگام افتتاح یک فروشگاه جدید، هزاران نفر برای استخدام درخواست می‌دهند، زیرا می‌دانند اگر سخت‌کوش و متعهد باشند، فرصت پیشرفت و درآمد قابل توجهی در انتظارشان است.



این رویکرد برای هر کسب و کاری قابل تعمیم است. لازم نیست صد کابین توالت داشته باشید، اما باید مهم‌ترین نیاز مشتری خود را شناسایی کنید و در آن بهترین شوید. یک کافه می‌تواند بر سرعت سرویس‌دهی تمرکز کند و مطمئن شود هیچ مشتری بیش از چند دقیقه منتظر نمی‌ماند. یک فروشگاه آنلاین می‌تواند بسته‌بندی زیبا و ایمن ارائه دهد تا هنگام باز کردن بسته، مشتری احساس خوبی داشته باشد و یک رستوران می‌تواند بر تازگی مواد اولیه تمرکز کند. کلید موفقیت این است که یک چیز را انتخاب کنید و در آن استاد شوید. باکایز توالت را انتخاب کرد و در آن بهترین شد. حالا نوبت شماست؛ شما چه‌چیزی را انتخاب می‌کنید؟

بهترین یا وحشتناک؟

علاوه بر دستمزد، باکایز مزایای خوبی هم ارائه می‌دهد: بیمه درمانی، دندان‌پزشکی و بینایی، سه هفته مرخصی با حقوق در سال، دو برابر حقوق در تعطیلات رسمی و حتی دو دلار اضافی در ساعت برای شیفت‌های شبانه. این بسته مزایا در صنعت پمپ‌بنزین تقریباً بی‌سابقه است؛ بیشتر پمپ‌بنزین‌ها هیچ یک از این امکانات را فراهم نمی‌کنند. البته این سیاست‌ها چالش‌های خاص خود را دارند. محیط کار سریع و پرانرژی است و انتظار می‌رود کارکنان تمام شیفت خود فعال باشند، از گوشی استفاده نکنند و همواره با لبخند به مشتریان خدمت کنند. برخی می‌گویند مدیریت سختگیر است و گاهی جانب‌داری می‌کند. بعضی دیگر تعادل بین کار و زندگی را دشوار می‌دانند، زیرا ممکن است هشت روز پشت سر هم کار کنند و تنها یک روز تعطیل داشته باشند. با این وجود، بسیاری از کارکنان بر این باورند که حقوق بالا ارزش این سختی‌ها را دارد. یکی از کارکنان نوشته بود: «باکایز جای وحشتناکی برای کار کردن نیست، شاید بهترین هم نباشد، اما حقوق و پرداخت دوبرابری در تعطیلات فوق‌العاده است.»

مقصد جدید توریست‌ها

وقتی وارد مجتمع رفاهی باکایز می‌شوید، اولین چیزی که توجه شما را جلب می‌کند، اندازه آن است. این فروشگاه‌ها آن‌قدر بزرگ هستند که بیشتر شبیه مرکز خرید به نظر می‌رسند تا یک پمپ‌بنزین. تا چشم کار می‌کند قفسه‌ها پر از خوراکی‌ها، تنقلات و کالاهای متنوع است. در گوشه‌ای بوی کارامل و گوشت دودی فضا را پر کرده و در بخش دیگر، ویترین‌های رنگارنگی از لباس و سوغاتی برق می‌زند. مدیران باکایز می‌گویند: «ما همیشه دنبال محصولاتی هستیم که مشتریان بگویند: واو، فکرش را نمی‌کردم چنین چیزی را اینجا داشته باشند!» همین حس شگفتی، یکی از رازهای موفقیت برند است. باعث می‌شود مردم بیشتر وقت صرف کنند، محصولات بیشتری بخرند و با خاطره‌ای خوش از فروشگاه خارج شوند. به علاوه این برند دنیایی از کالاهای اختصاصی خود ساخته است؛ از تیشرت و کلاه گرفته تا لیوان، پتو، اسباب‌بازی و حتی لباس‌خواب‌های بزرگسال با لوگوی سنجاب معروفش. این محصولات به بخشی از هویت فرهنگی باکایز تبدیل شده‌اند. مردم آن‌ها را با افتخار می‌خرند، در سفرها می‌پوشند و در شبکه‌های اجتماعی به نمایش می‌گذارند. به این ترتیب، مشتریان خود به سفیران برند بدل شده‌اند و بدون آنکه شرکت هزینه‌ای برای تبلیغات بپردازد، پیام باکایز را در سراسر کشور پخش می‌کنند. تمام این موارد دست به دست هم داده‌اند تا امروز باکایز به پدیده فرهنگی تبدیل شود. خانواده‌ها مسیر سفرشان را طوری می‌چینند که حتماً توقفی در یکی از شعبه‌ها داشته باشند. گردشگران از ایالت‌های دیگر برای دیدنش می‌آیند و توریست‌ها بازدید از آن را در فهرست کارهایی می‌گذارند که باید در تگزاس انجام دهند. این سطح از محبوبیت و شهرت، جایگاهی است که هیچ پمپ‌بنزین دیگری به آن نزدیک نشده است.

[این صفحات به تحولات هوش مصنوعی و تاثیر آنها بر اقتصاد و زندگی می‌پردازد.]



توصیه‌های شغلیِ پدر چت‌جی‌پی‌تی

گفت‌وگو با سم آلتمن، قدرتمندترین فرد صنعت هوش مصنوعی

سم آلتمن نیاز به معرفی ندارد. مدیرعامل شرکت OpenAI و خالق ChatGPT که مهم‌ترین هوش مصنوعی کنونی دنیا به حساب می‌آید و با سرعتی باورنکردنی در حال متحول‌کردن بازار کار و حتی شیوه زندگی ماست. این گفت‌گو توسط نیکیل کامات انجام شده که با ۲.۵ میلیارد دلار ثروت جزو مهم‌ترین کارآفرینان هند به شمار می‌آید.

ترجمه کاوه شجاعی
گروه عصرجدید

چند هفته پیش با تو تماس داشتم و مدام درباره اینکه در دهه آینده در چه حوزه‌ها و موضوعاتی باید سرمایه‌گذاری کرد سوال می‌کردم. امروز نمی‌خواهم درباره آن زیاد حرف بزنیم. فکر کردم گفت‌وگوی امروز را به اصول بنیادین و تغییرات جهان اختصاص دهیم؛ جهانی که تو در آن نقشـــی تعیین‌کننـــده داری. بیا گفت‌وگو را این‌طوری شروع کنیم: اگر من پسر یا دختری ۲۵ ساله در بمبئی یا بنگلور هند بودم، باید چه می‌کردم؟ می‌دانم که بارها گفته‌ای دانشگاه‌ها دیگر آن جایگاه و اهمیت گذشته را ندارند؛ اما حالا چه باید کرد؟ چه باید خواند؟ اگر بخواهم شرکت تازه‌ای راه بیندازم، چه نوع شرکتی باید باشد؟ یا اگر بخواهم کاری پیدا کنم، فکر می‌کنید کدام صنعت بادِ موافق را پشت خود دارد؟ نه ده سال بعد، بلکه سه تا پنج سال آینده.

سم **آلتمن:** من فکر می‌کنم این احتمالاً هیجان‌انگیزترین دوران تاریخ برای آغاز یک مسیر شغلی است. امروز یک جوان ۲۵ ساله در بمبئی می‌تواند کارهایی انجام دهد که هیچ جوان ۲۵ ساله‌ای در طول تاریخ هرگز نمی‌توانست. واقعاً شگفت‌انگیز است که با ابزاری مانند هوش مصنوعی، انسان چه کارهایی می‌تواند بکند. وقتی خودم ۲۵ ساله بودم، حس مشابهی داشتم -هرچنـــد ابزارهای آن زمان به اندازه ابزارهای امروز حیرت‌انگیز نبودند. اما آن زمان انقلاب

رایانه‌ای در جریان بود و ما می‌توانستیم کارهایی انجام دهیم که نسل‌های پیش از ما هرگز نمی‌توانستند. حالا این اتفاق در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر تکرار شده است.

بنابراین، چه بخواهید شرکت تازه‌ای تأسیس کنید، چه برنامه‌نویس باشید، یا در صنعتی دیگر -تولید رسانه، هنر، آموزش یا هر چیز دیگر- توانایی یک نفر برای استفاده از این ابزارها و تبدیل ایده‌هایش به واقعیت، در سطحی است که قبلاً به ده‌ها سال تجربه یا تیم‌های بزرگ نیاز داشت. این واقعاً حیرت‌انگیز است. در مورد صنایع خاص، من بیش از همه از تأثیری که هوش مصنوعی بر علم خواهد گذاشت هیجان‌زده‌ام؛ از این‌که یک انسان تنها چقدر می‌تواند کشف علمی انجام دهد آن هم با چه سرعتی. به‌طور مشخص، هوش مصنوعی در حال دگرگون کردن مفهوم برنامه‌نویسی است؛ مردم خواهند توانست گونه‌های کاملاً جدیدی از نرم‌افزار را در مقیاس‌هایی بی‌سابقه خلق کنند. و برای استارت‌آپ‌ها هم این یعنی فرصت‌های بزرگ: اگر ایده‌ای برای کسب‌وکار تازه داری، حالا می‌توانی با یک تیم بسیار کوچک کارهایی عظیم انجام دهی. به نظرم ما اکنون روی بوم بسیار باز و گسترده‌ای ایستاده‌ایم. محدودیت اصلی دیگر منابع نیست، بلکه کیفیت و خلاقیتِ ایده‌هاست. ابزارهایی در دست داریم که می‌توانند رؤیاها را محقق کنند.

۱
کاربردهای عملی GPT

■ **آیا چیزی هست که امروز یک جوان ۲۵ ساله در هند بتواند روی GPT-5 بسازد -چیزهایی که به قول معروف «میوه‌های دم‌دست» باشند و حتماً باید به آن‌ها نگاه کرد؟**

آلتمن: به نظرم حالا می‌توانید کل یک استارت‌آپ را بسیار کارآمدتر از هر زمان دیگری بسازید. البته طبیعی است که من در این زمینه تعصب دارم، چون این حوزه برایم بسیار مهم است؛ اما واقعیت این است که امروز یک جوان ۲۵ ساله در هند، یا هر جای دیگر، شاید با چند دوست یا حتی به‌تنهایی، می‌تواند از GPT-5 برای این کارها استفاده کند: ۱- نوشتن نرم‌افزار محصولش، آن هم بسیار سریع‌تر و دقیق‌تر از گذشته ۲- رسیدگی به پشتیبانی مشتریان ۳- نگارش برنامه‌های بازاریابی و ارتباطات ۴- بازبینی اسناد حقوقی و قراردادی. تمام این کارهایی که پیش‌تر به گروهی بزرگ و تخصص‌های متعدد نیاز داشت حالا با کمک GPT-5 ممکن است.



می‌خواهم از خودم در ۱۹ سالگی‌ام بگویم: آن زمان تصورم این بود که مدیران شرکت‌های بزرگ فناوری همه‌چیز را می‌دانند؛ فکر می‌کردم بزرگسالانی در اتاق‌اند که برنامه‌ای دقیق دارند و شرکت‌ها بی‌دردسر پیش می‌روند. حالا که خودم قرار است «آن بزرگسال در اتاق» باشم، باید بگویم هیچ‌کس واقعاً برنامه کاملی ندارد. هیچ‌کس همه‌چیز را به‌طور کامل نمی‌داند. همه داریم در مسیر یاد می‌گیریم و تطبیق پیدا می‌کنیم.

۲
مهارت‌های کلیدی در عصر هوش مصنوعی

■ **اگر بخواهم کمی دقیق‌تر بپرسم، فرض کنیم من در رشته‌ای مثل مهندسی، بازرگانی یا هنر تحصیل کرده‌ام. برای آن‌که بتوانم با استفاده از هوش مصنوعی در زمینه علمی یا فناورانه چیزی بسازم، باید به‌صورت مشخص چه چیزی یاد بگیرم؟**

آلتمن: به نظر من مهم‌ترین چیز مشخصی که باید یاد گرفت این است که در استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی واقعاً ماهر شوید. یادگیری، به خودی خود ارزشمند است؛ و یاد گرفتنِ «یاد گرفتن» یک مهارتِ فراگیر است که در تمام عمر به کار می‌آید. فرقی ندارد در مهندسی رایانه، زیست‌شناسی، یا هر رشته دیگری باشی؛ اگر در یادگیری سریع مهارت پیدا کنی، می‌توانی هر چیز تازه‌ای را بیاموزی. اما تسلط بر ابزارهای هوش مصنوعی فوق‌العاده مهم است. وقتی من در دبیرستان یا دانشگاه بودم، به نظرم واضح بود که باید برنامه‌نویسی یاد بگیرم -نمی‌دانستم قرار است دقیقاً از آن در چه استفاده‌ای کنم، اما حس می‌کردم آن یک مرز تازه و مهم است که باید بر آن مسلط شوم. امروز هم همین وضعیت درباره هوش مصنوعی برقرار است: یاد گرفتنِ کار با ابزارهای AI احتمالاً مهم‌ترین مهارت فنی خاص برای یادگیری است.

تفاوت میان کسانی که واقعاً در این زمینه ماهرند (یعنی به‌صورت «بومیِ هوش مصنوعی» فکر می‌کنند) و کسانی که نیستند، بسیار زیاد است. در کنار آن، باید مهارت‌های عمومی‌تری را هم پرورش داد: مثلاً انطباق‌پذیری و تاب‌آوری، که به‌نظرم مهارت‌هایی آموختنی و بسیار ارزشمندند. در جهانی که این‌چنین سریع تغییر می‌کند، توانایی فهمیدن آنچه مردم می‌خواهند مهارتی بسیار حیاتی است. پیش از این‌که در OpenAI باشم سرمایه‌گذار استارت‌آپ بودم و از من می‌پرسیدند مهم‌ترین چیزی که بنیان‌گذاران باید درک کنند چیست. و همکارم پل گراهام جمله‌ای دارد که همیشه در ذهنم مانده و شعار Y Combinator هم شد: «چیزی بساز که مردم بخواهند».

به‌ظاهر دستور ساده‌ای است، اما دیده‌ام بسیاری با تمام تلاششان نتوانستند یاد بگیرند چطور بفهمند مردم چه می‌خواهند و شکست خوردند؛ در مقابل، کسانی که در طول زندگی سخت کار کردند تا این را یاد بگیرند، بسیار موفق شدند. این هم مهارتی کلیدی است. اما در مورد سؤالت که آیا باید زیست‌شناسی بخوانی یا فیزیک، راستش فکر نمی‌کنم اکنون تفاوت زیادی داشته باشد.

■ **وقتی می‌گویی باید توانایی سازگاری و یادگیری سریع ابزارهای هوش مصنوعی را پرورش داد، مسیرش چیست؟ دنبال چراغ راهی می‌گردم که کسی بتواند به‌سمتش قدم بردارد. چطور می‌شود در استفاده از ابزارهای AI بهتر شد؟**

آلتمن: یکی از بهترین کارها این است که خودت دست‌به‌کار شوی. GPT-5 برای ساخت قطعه‌های کوچک نرم‌افزار فوق‌العاده خوب عمل می‌کند -بهتر از هر مدلی که تاکنون دیده‌ام. در چند هفته اخیر خودم بارها از آن استفاده کرده‌ام تا برنامه‌های کوچکی بسازم برای حل مسائل روزمره‌ام، و از نتیجه شگفت‌زده شده‌ام. این فرایند برایم جالب و خلاقانه بوده: در ابتدا از مدل می‌خواهم پیش‌نویسی از نرم‌افزار را بنویسد، سپس شروع می‌کنم به استفاده از آن و می‌گویم «اگر این قابلیت را داشت، بهتر می‌شد» یا «اگر فلان بخش را تغییر دهیم، کارکردم راحت‌تر می‌شود.» به تدریج که کارهای بیشتری را در قالب چنین جریان کاری می‌گنجانم، تجربه من در استفاده از هوش مصنوعی عمیق‌تر می‌شود. به‌نظرم این یکی از آموزنده‌ترین و مؤثرترین روش‌هاست برای یادگیریِ استفاده از این ابزارها: کاربرد عملی و تجربه مستقیم.

من فکر می‌کنم این احتمالاً هیجان‌انگیزترین دوران تاریخ برای آغاز یک مسیر شغلی است. امروز یک جوان ۲۵ ساله در بمبئی می‌تواند کارهایی انجام دهد که هیچ جوان ۲۵ ساله‌ای در طول تاریخ هرگز نمی‌توانست

۳
رهبری در عصر هوش مصنوعی

■ **اگر جهان فردا نوعی «پادشـــاهی هوش مصنوعی» باشد، تو بدون تردید یکی از شاهزادگانش خواهی بود. چطور به اینجا رسیدی؟**

آلتمن: می‌خواهم از خودم در ۱۹ سالگی‌ام بگویم: آن زمان تصورم این بود که مدیران شـــرکت‌های بزرگ فناوری همه‌چیز را می‌دانند؛ فکر می‌کردم بزرگسالانی در اتاق‌اند که برنامه‌ای دقیق دارند، همه‌چیز را تحت کنترل گرفته‌اند، شرکت‌ها بی‌دردسر پیش می‌روند، و کسانی هستند که راه درســـت را می‌دانند. حالا که خودم قرار است «آن بزرگسال در اتاق» باشم، باید بگویم هیچ‌کس واقعاً برنامه کاملی ندارد. هیچ‌کس همه‌چیز را به‌طور کامل نمی‌داند. همه -یا دست‌کم من- داریم در مسیر، یاد می‌گیریم و با موقعیت‌ها تطبیق پیدا می‌کنیم. شما چیزهایی را می‌خواهید بسازید، اما گاهی اوضاع بر وفق مراد پیش نمی‌رود. روی افراد درست یا نادرست سرمایه‌گذاری می‌کنی، یک‌جا پیشرفت فناورانه‌ای رخ می‌دهد و جایی دیگر نه، و فقط باید قدم‌به‌قدم پیش بروی، ســـرت را پایین بیندازی و کار کنی. تاکتیک‌هایی داری که بعضی از آن‌ها به استراتژی‌های کلان تبدیل می‌شوند و بعضی نه. چیزی را امتحان می‌کنی، بازار یا رقیبان واکنش نشان می‌دهند و بعد دوباره مسیرت را تنظیم می‌کنی. امروز به این باور رسیده‌ام که همه دارند در مسیر یاد می‌گیرند؛ همه در حال تجربه‌اند. و این فروتنیِ ظاهری نیست -واقعاً ماهیت جهان همین است. هیچ‌کس نقشـــه کامل ندارد و رهبری در عصر هوش مصنوعی یعنی یاد گرفتن مداوم، نه دانستن کامل.

■ **هیچ‌کس نمی‌داند قدم بعدی چیست.**

آلتمن: و هرچه بیشـــتر این حقیقت را فراموش کنی و بیشـــتر با خودت بگویی «من از بقیه باهوش‌ترم، نقشـــه کاملی دارم، اهمیتی نمی‌دهم کاربرانم چه می‌گویند یا فناوری به کدام سو می‌رود، یا جهان چطور واکنش نشان می‌دهد، چون من بهتر می‌دانم»، تصمیم‌هایت بدتر می‌شود. داشتن ذهنی باز، کنجکاوی، و آمادگی برای سازگاری با داده‌های تازه و تغییر نظر، به‌نظرم فوق‌العاده مهم است. تعداد دفعاتی که ما فکر کردیم چیزی را می‌دانیم و واقعیت ما را «نواخته»، زیاد بوده است. و یکی از نقاط قوت شرکت ما این است که وقتی چنین می‌شود، مســـیرمان را عوض می‌کنیم. این انعطاف‌پذیری، یکی از بزرگ‌ترین دلایل موفقیت ما بوده است. شاید راه‌های دیگری هم برای موفقیت وجود داشته باشد -شاید برای برخی، نمایشِ جسارت و اعتمادبه‌نفسِ افراطی مؤثر باشد- اما بهترین بنیان‌گذارانی که در طول دوران کاری‌ام از نزدیک دیده‌ام، همه از نوعی بوده‌اند که سریع یاد می‌گیرند و سازگار می‌شوند، نه آنهایی که وانمود می‌کنند همه‌چیز را می‌دانند.

■ **فکر می‌کنی جهان مدل کنونی سرمایه‌داری و دموکراسی را حفظ خواهد کرد؟ فرض کن شرکتی مثل OpenAI به جایی برسد که ۵۰ درصد از تولید ناخالص جهان را در دست بگیرد. آیا جامعه چنین چیزی را می‌پذیرد؟**

آلتمن: بعید می‌دانم. نه، چنین اتفاقی نخواهد افتاد. فکر می‌کنم ثروت و تکنولوژی در آینده در انحصار چند شـــرکت خاص نباشد. اما اگر به هر دلیلی چنین چیزی رخ دهد، جامعه واکنش نشان خواهد داد و خواهد گفت: «نه، باید فکری بکنیم.» تشبیهی که برای هوش مصنوعی دوســـت دارم، ترانزیستور است: اختراعی علمی که در آغاز به‌نظر می‌رسید تمام ارزش اقتصادی را در خود جمع خواهد کرد، اما در نهایت تبدیل شد به جزئی از میلیون‌ها محصول و خدمت گوناگون، تا جایی که دیگر کسی حتی به‌صورت جداگانه به «ترانزیستور» فکر نمی‌کند. در عوض، صدها شرکت در سراسر جهان از آن استفاده کردند و سود بردند، در سیستمی گسترده و غیرمتمرکز. به‌گمانم سرنوشت هوش مصنوعی هم همین است: هیچ شرکتی نیمی از اقتصاد جهان نخواهد شد.

۴
چطور حذف نشویم

■ **ببین بخشـــی از دنیای من تولید محتواســـت؛ یعنی کاری که ماهی یک‌بار انجام می‌دهم. اگر یک مدل هوش مصنوعی بتواند تا حد زیادی تجربه و ســـبک من را تحلیل کند و خروجیِ پیش‌بینی‌پذیری ارائه دهد، در چنین شـــرایطی اگر رفتارم کاملاً قابل پیش‌بینی شود، ارزشم فردا کمتر خواهد بود. درست است؟ یعنی یک هوش مصنوعی می‌تواند جای من این پادکســـت را تولید کند. پس شاید راه حل من این باشـــد که بر خلاف الگوی خودم عمل کنم؛ نه لزوماً برخلاف جهان، بلکه برخلاف عادت‌های خودم. آیا فکر می‌کنی جهان آینده بیش از حد به رفتار متضاد (contrarian behavior) پاداش می‌دهد؟**

آلتمن: نکته خوبی است. بله، فکر می‌کنم همین‌طور است. سوال اصلی برای من این است که هوش‌های مصنوعی تا چه حد خواهند توانست این کار را یاد بگیرند. تو می‌خواهی «مخالف و درست» باشی؛ اغلب وقتی مخالفی، اشتباه هم هستی و آن فایده‌ای ندارد. اما توانایی یافتن ایده‌های درست غیرمتعارف -چیزی که هوش‌های مصنوعی امروزی هنوز خوب بلد نیستند- ارزش بسیار بالایی پیدا خواهد کرد. به نظر من مهارت در انجام کارهایی که مدل‌ها نمی‌توانند انجام دهند، روزبه‌روز ارزشمندتر می‌شود.

■ **غیر از مخالف‌بودن، کار دیگری هست که من بتوانم انجام دهم و هوش مصنوعی برای یاد گرفتنش به زمان بیشتری نیاز داشته باشد؟**

آلتمن: ببین، هوش‌های مصنوعی قطعاً از ما باهوش‌تر خواهند بود، اما بسیاری از چیزهایی که مردم برایشان اهمیت قائل‌اند هیچ ربطی به هوش ندارد. ممکن است روزی یک هوش مصنوعی بتواند مجری پادکستی بشود که از تو در طرح سؤال یا درگیر کردن مخاطب بهتر باشد. اما شخصاً باور ندارم آن هوش‌مصنوعی محبوب‌تر از تو شود. مردم واقعاً به انسان‌های دیگر اهمیت می‌دهند و این ریشه در زیست‌شناسی ما دارد. آدم‌ها می‌خواهند بخشی از داستان زندگی تو را بدانند، بفهمند چه چیز تو را به این‌جا رســـانده، می‌خواهند با دیگران درباره‌ات حرف بزنند و حس مشترکی از شناخت تو داشته باشند. در این میان نوعی ارزش فرهنگی و اجتماعی وجود دارد. ما انســـان‌ها شیفته انسان‌های دیگر هستیم.

■ **چرا این‌طور است؟**

آلتمن: این هم چیزی اســـت که به‌نظرم در ژرفای زیست ماست. و همان‌طور که قبلاً گفتم با چیزهایی که در ژنتیک و زیست‌شناسی ریشـــه دارند نمی‌توان جنگید. دلایل تکاملی‌اش روشن است که چرا این‌گونه تکامل یافته‌ایم. اما به‌هرحال، همین هستیم و همچنان برایمان آدم‌های واقعی مهم خواهند بود. حتی اگر این هوش مصنوعی/مجری پادکست از تو بسیار باهوش‌تر باشد، احتمال محبوب‌تر شدنش از تو بســـیار کم است. من مطمئنم که انسان واقعی بودن در جهانی مملو از محتوای تولیدشده توسط هوش مصنوعی، ارزشی روزافزون خواهد یافت.

■ **آیا انسان واقعی کسی است که اشتباه می‌کند، برخلاف هوش مصنوعی؟**

آلتمن: خب، قطعاً انسان‌ها اشتباه می‌کنند. شاید بخشی از آن‌چه ما را «انسان واقعی» می‌سازد همین باشد. نمی‌دانم دقیق، اما مطمئنم دانستن این‌که مخاطب یک انسان واقعی است یا نه، برایمان اهمیتی

یکی از تفاوت‌های کلیدی هوش مصنوعی نسبت به شیوه‌های پیشین استفاده از کامپیوتر و تکنولوژی این است که شما می‌خواهید هوش مصنوعی تا حد امکان در متن زندگی‌تان باشد، برایتان کار انجام دهد و پیش‌دستانه عمل کند. رایانه یا گوشی یا روشن است یا خاموش اما شما ممکن است بخواهید هوش مصنوعی در تمام طول روز همراهتان باشد

بسیار زیاد دارد.

■ **تفاوت میان «هوش مصنوعی عمومی» و هوش انسانی امروز چیست و فردا چه خواهد بود؟**

آلتمن: AGI یا هوش مصنوعی عمومی سامانه‌ای است که توانایی فهم، یادگیری و حل مسئله در همه حوزه‌ها را دارد، درست مثل انسان. با GPT-5 شما سامانه‌ای دارید که در بسیاری از حوزه‌ها باورنکردنی باهوش است. در کارهایی که از چند ثانیه تا چند دقیقه طول می‌کشند، از نظر دانش، تشخیص الگو و یادآوری در این بازه‌های کوتاه، به‌شدت فرابشری عمل می‌کند. اما در موضوعاتی مانند این‌که چه سؤالاتی باید پرسیده شود یا کار روی یک مسئله در افق زمانی بسیار طولانی، ما قطعاً هنوز به عملکرد انسانی نزدیک نشده‌ایم. نمونه جالبی که اخیراً یکی از پژوهشگرانمان گفت این بود: اگر به عملکردمان در ریاضیات نگاه کنید، چند سال پیش می‌توانستیم مسائلی را حل کنیم که حل آن‌ها برای یک انسان خبره چند دقیقه زمان می‌برد. اخیراً به سطح طلایی المپیاد جهانی ریاضی رسیده‌ایم. هر مسئله آن حدود یک ساعت و نیم زمان می‌برد. پس از افق فکری چند دقیقه‌ای به افق ۹۰ دقیقه رسیده‌ایم. اثبات یک قضیه مهم جدید در ریاضی شاید هزار ساعت طول بکشد. می‌توانید حدس بزنید چه زمانی قادر به حل «مسئله هزارساعته» خواهیم شد، اما مسلماً در جهان امروز هنوز اصلاً نمی‌توانیم. این هم بُعد دیگری است که در آن هوش مصنوعی هنوز ناتوان است.

۵
رباتیک و تولید

■ **در یکی دو ماه گذشته در سان‌فرانسیسکو و نیویورک بودم و با جمعی از بنیان‌گذاران هوش مصنوعی دیدار کردم. تقریباً همه متفق بودند که در حوزه هوش مصنوعی، آمریکا چند سال جلوتر از بقیه است. همچنین معتقد بودند در رباتیک، چین جلوتر است. درباره رباتیک –چه انسان‌نما و چه انواع دیگر– چه نظری داری؟**

آلتمن: فکر می‌کنم رباتیک ظرف چند سال آینده نقشی باورنکردنی در زندگی ما خواهد داشت. یکی از چیزهایی که بیش از همه شبیه AGI (هوش مصنوعی عمومی) احساس خواهد شد، این است که ربات‌ها را می‌بینید که در خیابان از کنار شما راه می‌روند و کارهای روزمره انجام می‌دهند.

■ **چرا باید شکل انسانی داشته باشند؟**

آلتمن: البته شکل‌های غیرانسان‌نما هم ممکن است؛ اما مسئله اینجاست که جهان واقعاً برای انسان‌ها ساخته شده: دستگیره در، فرمان خودرو، کارخانه‌ها... بخش زیادی از این‌ها با ریخت‌شناسی انسانی طراحی شده‌اند. پس ربات‌های تخصصی دیگر هم خواهیم داشت، اما چون جهان برای ما ساخته شده و امیدوارم همین‌طور بماند، ربات‌هایی با فرم انسانی ایده خوبی به نظر می‌رسند.

■ **فرض کن من جوانی باشم که می‌خواهم شرکت رباتیک راه بیندازم، اما مشکلم کوچک بودن شرکتم است. یعنی تولیدم در مقایسه با دیگر شرکت‌ها کم خواهد بود. چطور می‌توانم با شرکت‌های بزرگ رقابت کنم؟**

آلتمن: در بلندمدت وقتی به اندازه کافی ربات بسازی، خودشان می‌توانند نسخه‌های بیشتری از خود بسازند. اما در کوتاه‌مدت احتمالاً باید شریک‌های تولیدی بسیار خوب پیدا کنی –افرادی که تولید را عمیق می‌شناسند. ما هم به ربات‌ها علاقه‌مندیم، داریم به این موضوع فکر می‌کنیم و صادقانه بگویم این مهارتی تازه است که باید یاد بگیریم.

۶
پروژه محرمانه با طراح اولین آیفون

■ **هوش مصنوعی چه بر سر فرم و ظاهر وسایلی می‌آورد که حالا داریم از آنها استفاده می‌کنیم؟ مثلاً ما سال‌هاست از تلفن همراه استفاده می‌کنیم و به آن عادت کرده‌ایم. می‌دانم احتمالاً درباره کاری که با جانی آیو –مدیر طراحی سابق اپل– انجام می‌دهید حرفی نخواهی زد. یا شاید هم بزنی! اما به نظرت کلاً بحث فرم به کجا می‌رود؟**

آلتمن: یکی از تفاوت‌های کلیدی هوش مصنوعی نسبت به شیوه‌های پیشین استفاده از کامپیوتر و تکنولوژی این است که شما می‌خواهید هوش مصنوعی تا حد امکان در متن زندگی‌تان باشد، برایتان کار انجام دهد و پیش‌دستانه عمل کند. رایانه یا گوشی یا روشن است یا خاموش –در جیبتان است یا در دستتان و از آن استفاده می‌کنید. اما شما ممکن است بخواهید هوش مصنوعی در تمام طول روز همراهتان باشد. وقتی می‌تواند کمک کند یا وقتی چیزی واقعاً مهم است به شما هشدار بدهد، یا کارهایی را که گفته بودید باید انجام شود یادتان بیاورد. فرم فعلی کامپیوترها برای این هدف به‌اندازه کافی مناسب نیستند؛ این دوگانه «روشن/خاموش» دقیقاً همان چیزی نیست که برای رویای علمی‌تخیلی «همدم هوش مصنوعی» می‌خواهیم. فرم‌های مختلفی می‌توانند این رویا را ممکن کنند. عده‌ای از عینک‌ها، پوشیدنی‌ها، یا دستگاه‌های کوچک رومیزی حرف می‌زنند و به‌گمانم جهان همه این‌ها را تجربه خواهد کرد. اما این ایده «سخت‌افزار محیط‌آگاه» «که به صورت «محیطی» حضور دارد، به نظرم مهم خواهد بود.

■ **آن پروژه با جانی آیو هم چیزی در قالب حسگر است؟**

آلتمن: ما چند محصول مختلف را امتحان خواهیم کرد؛ اما ایده ساخت سخت‌افزاری که همدم هوش مصنوعی بتواند در آن «جسمیت» پیدا کند، مسیری مهم خواهد بود.

■ **سوال آخرم مربوط به انرژی عظیمی است که هوش مصنوعی نیاز دارد و مسئله سرمایه‌گذاری اکثر شرکت‌های هوش مصنوعی روی همجوشی هسته‌ای. می‌دانم در Helion سرمایه‌گذاری کرده‌ای و مدافع جدی‌اش هستی. آیا این مشکل تغییرات اقلیمی را حل می‌کند؟**

آلتمن: قطعاً خیلی کمک می‌کند. حدس می‌زنم ما همین حالا هم آسیب کافی به اقلیم زده‌ایم و حتی اگر فوراً به همجوشی روی بیاوریم، ممکن است نتوانیم همه خسارت را جبران کنیم. اما بله، همجوشی قدمی بسیار بزرگ رو به جلو خواهد بود.



شرکت OpenAI با انتشار این عکس خبر همکاری جاناتان آیو، مدیر طراحی سابق اپل و طراح اولین آیفون را اعلام کرد. آلتمن و آیو قرار است با طراحی دستگاهی جدید فرم تازه‌ای از موبایل یا کامپیوتر را به جهان عرضه کنند.

در حوزه هوش مصنوعی مشکل ما قدرت تراشه‌ها و کامپیوترها نیست، مشکلمان کمبود برق است که بتواند این صنعت عظیم را پشتیبانی کند.

هوش مصنوعی و آینده ژئوپلیتیک جهان

گفت‌وگو با اریک اشمیت، مدیرعامل سابق گوگل

اریک اشمیت، مدیرعامل سابق گوگل در حوزه هوش مصنوعی، فقط صاحب‌نظر نیست؛ او روی سیاست‌گذاری، بودجه و جهت‌گیری این صنعت اثر مستقیم دارد. او سرمایه‌گذاری‌های چندین شرکت مهم در هوش مصنوعی را شکل می‌دهد و پیش از این رئیس «کمیسیون ملی امنیتی هوش مصنوعی» آمریکا بوده و چندین بار در کنگره گزارش داده است. او در سال ۲۰۲۱ به همراه هنری کیسینجر وزیر خارجه اسبق آمریکا کتاب «عصر هوش مصنوعی و آینده انسانی ما» را منتشر کرد. گزیده‌ای از گفت‌وگوی پیتر دیامانتیس، کارآفرین آمریکایی با اشمیت را بخوانید که در پادکست مون‌شاتز منتشر شده است.

■ **می‌خواهم با نکته‌ای آغاز کنم که اخیراً از تو نقل شد و بازتاب زیادی پیدا کرد -این‌که گفتی «هوش مصنوعی کمتر از آن‌چه باید، مورد توجه قرار گرفته است در حالی که بخش بزرگی از جهان هنوز یا گیج است، یا نگران، یا گمان می‌کند که این اصلاً تأثیری بر زندگی ما ندارد.» بعداً بیشتر به جزئیاتش می‌پردازیم، اما فعلاً سریع بگو: مهم‌ترین نکته‌ای که مردم در مورد هوش مصنوعی درک نکرده‌اند چیست؟**

اریک اشمیت: هوش مصنوعی در اصل یک ماشینِ یادگیرنده است. و در کسب‌وکارهایی که به کمک اثر شبکه‌ای(network effect) پیش می‌روند، هرگاه این ماشینِ یادگیرنده سریع‌تر یاد بگیرد، همه‌چیز شتاب می‌گیرد. همه‌چیز تا آنجا که جا دارد شتاب می‌گیرد. و منظورم این است تا آنجا که می‌توان انرژی الکتریسته‌اش را تامین کرد! یعنی ما در حوزه هوش مصنوعی مشکلمان قدرت تراشه‌ها و کامپیوترها نیست، مشکلمان کمبود برق است که بتواند این صنعت عظیم را پشتیبانی کند.

■ **جدی می‌گویی؟ برق؟**

اشمیت: بله. بحث اصلی بحث بر سر هوش مصنوعی و انرژی مورد نیازش است.

۱
در اهمیت الکتریسته

■ **به‌تازگی دیدیم شرکت «متا» (فیسبوک سابق) قراردادی ۲۰ ساله با شرکت Constellation Energy برای تأمین برق هسته‌ای امضا کرده. گوگل، مایکروسافت و آمازون هم در حال خرید ظرفیت نیروگاه‌های هسته‌ای‌اند. عجیب نیست؟ شرکت‌های خصوصی دارند کاری را به‌دست می‌گیرند که زمانی وظیفه انحصاری نهادهای خدماتی عمومی بود.**

اشمیت: اگر بخواهم کمی بدبینانه نگاه کنم، خوشحالم که این شرکت‌ها برنامه دارند تا ۲۰ سال دیگر هم سر پا بمانند -همان زمانی که طول می‌کشد تا نیروگاه‌های هسته‌ای‌شان ساخته شوند! اخیراً در کنگره گفتم که تنها در آمریکا، انقلاب هوش مصنوعی در آینده نزدیک ۹۲ گیگاوات برقِ بیشتر نیاز خواهد داشت. اگر می‌خواهید بدانید این یعنی چه، کافی است بدانید که هر نیروگاه بزرگ هسته‌ای حدود ۱ گیگاوات تولید می‌کند و در حال حاضر تقریباً هیچ نیروگاه تازه‌ای در حال ساخت نیست.

■ **و در سی سال گذشته، فقط دو نیروگاه ساخته شده، درست است؟**

اشمیت: بله. البته امیدهایی هست -مثلاً راکتورهای کوچک ماژولار (SMR) با ظرفیت ۳۰۰ مگاوات، اما اولین راکتورهای این فرمی هم تا سال ۲۰۳۰ عملیاتی نخواهد شد. هرچند هم شکافت هسته‌ای و هم همجوشی(fusion) بسیار مهم‌اند، اما این فناوری‌ها به‌موقع به دستمان نخواهند رسید تا بتوانیم نیازهای عظیم انرژیِ جهانی را تأمین کنیم.

■ **پس اگر به افق سه‌ساله تا رسیدن به هوش مصنوعی عمومی (AGI) نگاه کنیم (هوش مصنوعی عمومی سامانه‌ای است که توانایی فهم، یادگیری و حل مسئله در همه حوزه‌ها را دارد، درست مثل انسان) به‌نظرت اگر امروز پروژه همجوشی را آغاز کنیم که مثلاً پنج، شش یا هفت سال طول بکشد تا راه بیفتد، آیا ممکن است تا آن زمان خود هوش مصنوعی عمومی با ابداعی تازه (در همجوشی یا هر فناوری دیگر) کاری کند که آن پروژه از رده خارج شود؟**

اشمیت: پرسش بسیار خوبی است. ما نمی‌دانیم هوش مصنوعی عمومی دقیقاً با خود چه خواهد آورد، و قطعاً نمی‌دانیم اَبَرهوش مصنوعی (superintelligence) چه دستاوردی خواهد داشت. اما می‌دانیم که اینها در راه هستند. پس پیش از هر چیز باید برای آن برنامه‌ریزی کنیم. در این مسیر هم مشکلات بسیاری وجود دارد و هم فرصت‌های بی‌نظیر. اما واقعیت این است که نیاز فعلی هوش مصنوعی به انرژی قرار است از منابع انرژی سنتی در کشورهایی مانند آمریکا، کشورهای عربی، کانادا و جهان غرب تأمین شود. و باید توجه داشت که چین برق فراوانی دارد و شاهد رقابتی سرسختانه و بی‌سابقه خواهیم بود.

■ **درست است. چین دارد ظرفیت خود را با سرعتی دو تا سه برابر آمریکا افزایش می‌دهد. تولید انرژی در آمریکا چه‌مدت است که تقریباً ثابت مانده؟**

اشمیت: از دید من، مدتی بسیار طولانی. در واقع، تقاضا برای برق حتی برای مدتی کاهش یافته بود. همچنین مصرف کلی انرژی هم به‌دلیل صرفه‌جویی و بهبود بازدهی کاهش پیدا کرده بود. اما داستان مراکز داده (Data Centers) همان داستان صنعت انرژی است. شاید از خودت بپرسی: «چطور ممکن است مراکز داده این‌قدر برق مصرف کنند؟» و وقتی مقایسه می‌کنی با مغز انسان که بسیار کم‌مصرف است، بیشتر تعجب می‌کنی.

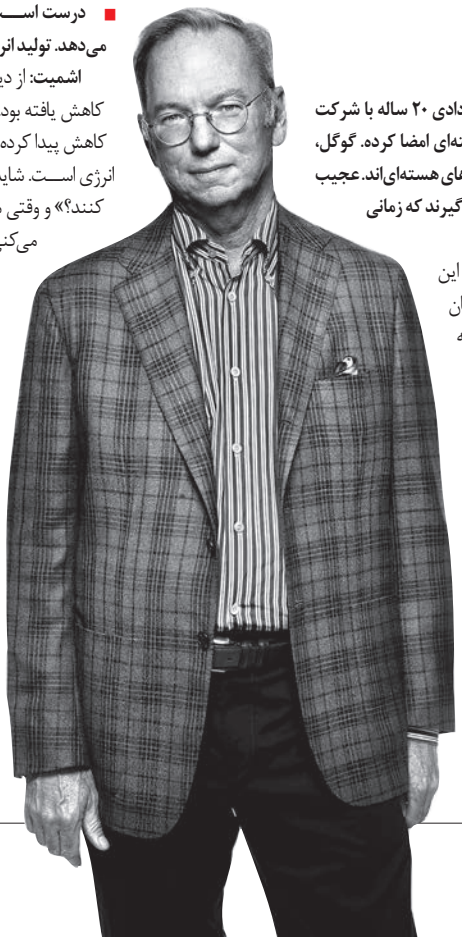

بله هر حال توجیه اقتصاد این سیستم‌های هوش مصنوعی هنوز اثبات‌نشده است. مثلاً چقدر باید درآمد داشته باشی تا بتوانی ۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری را توجیه کنی؟ اگر استهلاک را طی سه یا چهار سال حساب کنی، فقط برای حفظ زیرساخت باید سالانه ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دلار هزینه سرمایه‌ای داشته باشی. این‌ها شرکت‌هایی‌اند با هزینه و درآمدی عظیم -که هنوز در بیشتر نقاط جهان به آن سطح نرسیده‌اند.

■ **چرا هوش مصنوعی روز به روز انرژی بیشتری طلب می‌کند؟**

اشمیت: چون روز به روز کارهای سخت‌تری را انجام می‌دهد. هوش مصنوعی قبلاً تلاش می‌کرد حرف زدن انسان‌ها را تقلید کند اما حالا به مرحله استدلال و تفکر رسیده‌ایم. و کم‌کم هوش مصنوعی به مرحله برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری می‌رسد. اما هزینه محاسباتی همین برنامه‌ریزی، چندین مرتبه بیشتر از هزینه پاسخ

دادن به یک سوال ساده دکتری یا مقاله دانشگاهی است. این از نظر محاسباتی بسیار پرهزینه است. پس انرژی بیشتری نیاز دارد.

با بهترین انرژی و فناوری امروز ما تازه توانسته‌ایم نشانه‌هایی از قابلیت «برنامه‌ریزی» در ماشین‌ها نشان دهیم. بسیاری از پژوهشگران باور دارند اگر برنامه‌ریزی (planning)را با حافظه‌های عمیق و گسترده ترکیب کنیم، می‌توانیم به هوش در سطح انسان برسیم. البته در آغاز، این کار بسیار پرهزینه خواهد بود. اما فراموش نکنیم که انسان‌ها موجوداتی فوق‌العاده پرتلاش و سازگار هستند. در آینده، شرکت‌های بزرگ نه فقط انسان‌ها، بلکه دانشمندان هوش مصنوعی خواهند داشت. یعنی دانشمندانی غیرانسانی، یا برنامه‌نویسان هوش مصنوعی که در کنار انسان‌ها، سرعت نوآوری را چند برابر می‌کنند. به نظر می‌رسد اگر به برق کافی دست یابیم، می‌توانیم قدرت فکری لازم را تولید کنیم تا به سطحی از وفور و پیشرفت برسیم که پیش از این ناممکن بود.

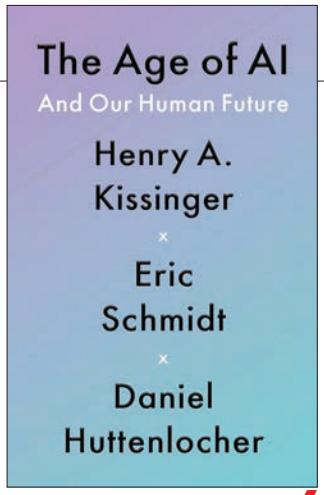

اشمیت در سال ۲۰۲۱ به همراه هنری کیسینجر کتاب «عصر هوش مصنوعی و آینده انسانی ما» را نوشت.

۲
کاربردهای واقعی و تاثیر اقتصادی هوش مصنوعی

اشمیت: اجازه بده چند عدد واقعی برایت بیاورم تا مقیاس موضوع روشن‌تر شود. در آزمایشگاه ما، چند شرکت در حال استفاده از فناوری‌های نوین هوش مصنوعی برای ارائه خدمات صوتی به مشتری و فروش تلفنی هستند. ارزش مالی هر گفت‌وگوی صوتی، بسته به نوع مشتری، از ده دلار تا هزار دلار متغیر است، در حالی که هزینه محاسباتی لازم برای آن مکالمه فقط معادل فعالیت دو یا سه GPU همزمان است؛ یعنی حدود ده تا بیست سنت. طبیعی است که این شرکت‌ها برای افزایش کیفیت مکالماتشان حاضرند حجم عظیمی از توان رایانشی بخرند. اما هنوز حتی نزدیک به ظرفیت لازم هم نیستیم -برآورد ما این است که در سال آینده، دست‌کم ده میلیون تماس تلفنی همزمان باید به سیستم‌های هوش مصنوعی منتقل شوند. از دید من، این یک راه‌حل تاکتیکی هوشمندانه و در عین حال مدل کسب‌وکار فوق‌العاده‌ای است.

۳
آینده برنامه‌نویسی و ریاضیات

اشمیت: ضمناً کم‌کم کامپیوترها خودشان بخش اعظم کد را می‌نویسند و انعطاف‌پذیری سیستم تقریباً بی‌نهایت می‌شود. البته این به‌معنای حذف کامل برنامه‌نویسان نیست. در حال حاضر، به‌روشنی می‌بینیم که برنامه‌نویسان سطح مبتدی یا میان‌رده -همان کسانی که کارهای تکراری انجام می‌دادند- در حال کناررفتن‌اند. اما هنوز سیستم‌ها به اندازه‌ای خوب نیستند که بتوانند تمام کد لازم را به‌طور خودکار بنویسند. پس دانشمندان ارشد علوم رایانه و مهندسان سطح بالا فعلاً نقش نظارتی و راهبری دارند. هرچند بعید نیست که در آینده نه‌چندان دور، همان‌ها هم جایگزین شوند. یکی از نکات جالب درباره بهره‌وری این روزها، چیزی است که من آن را «اجماع سان‌فرانسیسکو» می‌نامم چرا که دیدگاه غالب میان فعالان تکنولوژی در آن شهر است. این دیدگاه چنین می‌گوید: ما درست در آستانه لحظه‌ای هستیم که دو اتفاق شگفت‌انگیز رخ خواهد داد:

۱- بیشتر وظایف برنامه‌نویسی را می‌توان به کامپیوترها سپرد.

۲- بیشتر کارهای ریاضی را هم می‌توان به کامپیوترها سپرد.

اگر کمی دقیق‌تر فکر کنی، دلیلش روشن است: برنامه‌نویسی و ریاضیات، بر خلاف زبان انسانی، محدوده زبانی کوچک و قانون‌مندتری دارند. به همین دلیل، از نظر محاسباتی ساده‌تر و مقیاس‌پذیرتر هستند. می‌توانی بی‌وقفه آن‌ها را با افزایش توان پردازش و برق تکرار و تکرار کنی؛ آن هم بدون نیاز به داده واقعی، ورودی دنیای بیرون یا حسگرها. به همین خاطر، به باور من، در سال آینده شاهد ظهور ریاضی‌دانان در سطح جهانیِ مبتنی بر هوش مصنوعی خواهیم بود، و در یک یا دو سال آینده نیز برنامه‌نویسان هوش مصنوعی در سطح جهانی پدید خواهند آمد به شرط آن‌که این فناوری‌ها در مقیاس گسترده به‌کار گرفته شوند. فراموش نکنیم که ریاضیات و برنامه‌نویسی پایه تمام علوم دیگرند. این دو موتور محرک فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و علم مواد محسوب می‌شوند. حالا تصور کن اگر بتوانیم فرآیند کشف مواد جدید را با هوش مصنوعی شتاب دهیم، آن‌قدر که بتوانیم به‌سرعت به جهانی برسیم که مثلاً دی‌اکسیدکربن کمتری در آن تولید شود. این چشم‌انداز واقعاً هیجان‌انگیز است.

■ **نظرت درباره احتمال ظهور هوش‌های مصنوعی‌ای که بتوانند مانند پژوهشگران دکتری، هر مسئله‌ای را در هر حوزه‌ای بررسی و حل کنند؛ از ریاضیات تا فیزیک چیست؟ به‌عبارتی، آن‌چه برخی «انفجار هوش مصنوعی» می‌نامند. گروهی تخمین زده‌اند که این تحول در حدود سال‌های ۲۰۲۶ یا ۲۰۲۷ رخ می‌دهد و ما ظرف چند سال آینده به‌سوی اَبَرهوش دیجیتال می‌رویم. به‌نظرت این بازه زمانی واقع‌بینانه است؟**

اشمیت: به گمان من، تاریخ‌هایی که گفته می‌شود احتمالاً یکی‌ونیم تا دو برابر خوش‌بینانه‌اند. اما با این حال، تخمین بدی نیست. به باور من در پنج سال آینده شاهد ظهور هوش‌های مصنوعی متخصص یا نابغه در هر حوزه خواهیم بود. از دید من این تقریباً قطعی است. دلیلش ساده است: وقتی به جمع دانشمندان انسانی، یک میلیون «دانشمند هوش مصنوعی» اضافه کنی، نمودار پیشرفت تقریباً عمودی می‌شود. سرعت پیشرفت آن‌قدر زیاد خواهد بود که رسیدن به این سطح اجتناب‌ناپذیر است. اما سوال واقعی اینجاست که وقتی این «نوابغ مصنوعی» در حوزه‌های مختلف پدیدار شدند، آیا با یکدیگر ادغام می‌شوند؟ آیا در نهایت به یک اَبَرهوش واحد تبدیل خواهند شد؟ یعنی سطحی از هوش که فراتر از مجموع توانایی‌های تمام انسان‌هاست. رقابت برای رسیدن به این مرحله بسیار حیاتی است؛ زیرا باید تصور کرد ابرهوشی که از ما بسیار باهوش‌تر است، چه کارهایی می‌تواند بکند که حتی در توان تصور ما نیست. اما در کنار فرصت‌ها، تهدیدهای بسیاری نیز وجود دارد -از جمله رقابت چین و آمریکا، مسئله تأمین برق، و مهم‌تر از همه، نداشتن زبان مشترک و چارچوب نظری برای بحث درباره بازدارندگی، گسترش و امنیت این مدل‌های قدرتمند.

۴
درس‌هایی از واقع‌گرایی کیسینجر

■ **در مورد رقابت چین و آمریکا چه پیش‌بینی‌ای داری؟**

اشمیت: من دو کتاب با هنری کیسینجر، وزیر خارجه اسبق نوشتم و باید بگویم او نزدیک‌ترین دوستم بود. هنری به معنای واقعی کلمه واقع‌گرا بود. می‌توانم بگویم -صرف‌نظر از آن‌که او را دوست داشته باشید یا نه- تمام عمرش را صرف کرد تا از تکرار فاجعه‌ای مثل جنگ جهانی دوم که او شخصاً تجربه کرده بود جلوگیری کند. از دید من، باید در زبان و استراتژی سیاسی‌مان نهایت دقت را داشته باشیم، تا همان مسیر ویرانگر دوباره آغاز نشود.

دیدگاه کیسینجر درباره چین با اکثر متخصصان روابط چین متفاوت بود. او باور داشت که «نباید خرس را تحریک کرد» و نباید بیش از حد درباره تایوان سخن گفت و باید اجازه داد چین با مشکلات داخلی خودش که بسیار عمیق بودند خودش کنار بیاید. اما او نگران بود که یک اشتباه کوچک از سوی ما یا چین می‌تواند به آغاز جنگ جهانی سوم منجر شود. دقیقاً همان‌طور که جنگ جهانی اول با حادثه‌ای کوچک آغاز شد و به سرعت به فاجعه‌ای سیاسی و نظامی تبدیل گشت. آن جنگ از یک رویداد ژئوپولیتیکی محدود شروع شد و به‌خاطر سوءبرداشت‌های متقابل به «جنگی برای پایان دادن به همه جنگ‌ها» بدل شد. بنابراین وقتی درباره چین یا هر رقیب بزرگی صحبت می‌کنیم، باید با نهایت احتیاط پیش برویم. برخی افراد تندرو ممکن است بگویند «ما آمریکایی هستیم، پس برتر و مصمم‌تریم» اما من، که سال‌ها روی این موضوع کار کرده‌ام، می‌توانم بگویم چینی‌ها باهوش، محتاط، توانمند و بسیار جدی‌اند. اگر کسی در این تردید دارد فقط کافی است به ظهور هوش مصنوعی DeepSeek نگاه کند که تنها یک سال پیش معرفی شد. من خودم قبلاً گفتم آن‌ها دو سال عقب‌ترند اما اشتباه می‌کردم. چین با سرمایه و توان عظیم خود حالا به‌طور کامل وارد بازی شده است.

آینده‌پژوهی



گذشته از آنچه تصور می‌کنید از شما دورتر است

آینده تنش‌های دیپلماتیک و اقتصادی دنیا را نمی‌توان با توسل به گذشته ترسیم کرد

از زمان آغاز فعالیت تجاری خط لوله ترانس مانتن در سال گذشته، تولیدکنندگان نفت در استان آلبرتای کانادا می‌توانند سه برابر بیشتر نفت خام به سواحل اقیانوس آرامِ کانادا ارسال کنند.

[آینده آمریکای شمالی]

خط لوله‌ای که یک ابرقدرت انرژی ساخت

نفت خام از ونکوور تا بنادر آسیا می‌رود

بخش نفت و گاز کانادا سال‌ها با کمبود خط لوله مواجه بود و این مسئله به شدت ظرفیت این کشور برای صادرات را محدود کرده بود. در عین حال، تولیدکنندگان وادار به فروش نفت با تخفیف زیاد شـــده بودند، چرا که ظرفیت ذخیره‌سازی در سراسر کشور دیگر به پایان رسیده بود.

اما در اول ماه می سال ۲۰۲۴ میلادی همه چیز تغییر کرد: پروژه ترانس‌مانتن پس از سال‌ها تاخیر به طور رسمی به بهره‌برداری رسید و این باعث شد ورق برگردد. اکنون کانادا به یک رقیب بزرگ در بازارهای جهانی تبدیل شده است، به طوری که قادر است نفت خام را مستقیماً از ونکوور به بنادر آسیایی حمل کند. رونق تجاری حاصل از این تغییر، بازتابی از یک تغییر عظیم در ژئوپلیتیک جهانی است.

تا سال ۲۰۱۹، کمبود ظرفیت حمل‌ونقل به تولیدکنندگان کانادایی سالانه بیش از بیست میلیارد دلار ضرر می‌زد. اما از زمان آغاز فعالیت تجاری خط لوله ترانس مانتن در سال گذشته، تولیدکنندگان نفت در استان آلبرتای کانادا می‌توانند سه برابر بیشتر نفت خام به سواحل اقیانوس آرامِ کانادا ارسال کنند. این معادل تقریباً ششصد هزار بشکه در روز دسترسی اضافی به بازار است و این تغییر تقریباً به تنهایی این بخش را پس از سال‌ها سختی دوباره احیا کرده است.

برای نشـــان دادن چگونگی تأثیرگذاری این مسیر تجاری جدید بر بازارهای جهانی، می‌توان به بورس بالتیک توجه کرد: جایی که در زمینه داده‌های بازار دریایی کاملاً پیشرو است. بورس بالتیک حالا دو بنچمارک (معیار) جدید دارد که به‌طور خاص برای پیگیری صادرات نفت خام کانادا به آســـیا طراحی شده‌اند. بر این اساس می‌توان حمل‌ونقل‌ها از ونکوور به نینگبو (در چین) و از ونکوور به منطقه بارانداز اقیانوس آرام در سواحل غربی آمریکا را مشاهده کرد.

مت کاکس یکی از روســـای بورس بالتیک در این خصوص می‌گوید: «توســـعه این مسیرهای جدید نشـــان‌دهنده نحوه تکامل جریان‌های تجاری در پاسخ به واقعیت‌های ژئوپلیتیکی است. این مسئله اهمیت زیادی دارد زیرا امروزه جهان با مسائل ژئوپلیتیک جدیدی مانند جنگ‌ها و اختلافات تعرفه‌ای و تغییر در اتحادهای قدیمی و نیز تحریم‌ها و تغییر اولویت‌های حوزه امنیت انرژی مواجه است. بر این اساس، این نیاز وجود دارد که دینامیک‌های جدید در جهان منعکس شود و معیارهای قابل اعتمادی برای تشخیص آن وجود داشته باشد.»

تنش‌هایی که امروزه در عرصه سیاست جهانی مشاهده می‌شود حالا به خاطر تاثیرشان بر عرصه انرژی مورد توجه زیادی قرار دارد. علت اصلی‌اش این است که چین (بزرگ‌ترین واردکننده ســـوخت‌های فسیلی جهان) و آمریکا (یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان گاز طبیعی و همچنین صادرکننده بزرگ نفت) همچنان به شدت جنگ تجاری جهانی را ادامه می‌دهند و دولت دونالد ترامپ نیز آن را تشدید می‌کند. در حالی که دولت ترامپ به وضع تعرفه‌ها بر کالاهای چینی ادامه داده است و تهدید می‌کند که آن‌ها را بیشتر افزایش دهد، چین هزینه‌های خدمات بندری را به طور تلافی‌جویانه بر کشتی‌های آمریکایی بالا برده اســـت. این موضوع خودش باعث افزایش هزینه‌های حمل نفت و گاز از آمریکا به چین شده است.

منبع: بلومبرگ

چرا باید خواند: وضعیت کانادا در بازارهای جهانی نفت و گاز بهبود پیدا کرده است و در سایه جنگ‌های تجاری امریکا ممکن است باز هم تغییر کند. بخوانید تا با جنبه‌های مختلف موضوع آشنا شوید.

در حالـــی که آمریکا و چین یعنی دو اقتصاد بزرگ جهان به شدت تنش‌های خود را ادامه می‌دهند، شرکای تجاری جایگزین بدون معطلـــی در تلاش‌اند تا از خلا ایجاد شده اســـتفاده کنند و سود ببرند. مثلاً کانادا به راحتی در حال گسترش برنامه‌های خود برای افزایش صادرات نفت و گاز است، چرا که سیاست‌های تجاری آمریکا باعث شده در بازار خلا ایجاد شود.

این خلا حتی پیش از آغاز به کار دولت ترامپ هم داشت شـــکل می‌گرفت و علتش تعلیق صادرات گاز طبیعـــی مایع در دولت جو بایـــدن بود. اما حالا تحت رویکرد تجاری ترامپ و نیز تغییرات ژئوپلیتیکی ناشی از گسترش خط لوله ترانس‌مانتن، کانادا به یک بازیگر کلیدی در بازارهای جهانی نفت و گاز تبدیل شده است

تمایل چین به استفاده از نفت کانادا نیز در همین راستا بسیار زیاد است. بیش از ۷۰ درصد از تانکرهای نفتی که از اســـتان بریتیش کلمبیـــای کانادا حرکت کرده‌اند مستقیماً به چین رفته‌اند. نتیجه درواقع یک پیـــروزی دوطرفه برای کانادا و چین اســـت، زیرا پکن همچنان بـــه پر کردن ذخایر اســـتراتژیک خود ادامه می‌دهد و در حال حرکت به ســـمت کاهش تجارت با آمریکا است و همزمان، کانادا نیز بالاترین قیمت‌های نفت خام خود را از ماه ژوئیه به بعد تجربه کرده است.

البته نباید فرامـــوش کرد که دولت کانادا در عرصه داخلی با حمایت زیادی در زمینه گســـترش تجارت سوخت‌های فسیلی مواجه نیست. سیاست‌های اقلیمی در این کشـــور محدودیت‌هایی در ایـــن زمینه ایجاد می‌کننـــد و در عین حال، دولت کانادا با خصومت‌های شدید از سوی همسایه جنوبی خود یعنی آمریکا مواجه است. اما بهبود وضعیت کانادا در بازارهای جهانی نفت و گاز به وضوح قابل مشاهده است.



کسری تجاری آلمان با چین در هشت ماه اول سال ۲۰۲۵ با ۱۴۳ درصد افزایش به ۱۷.۴ میلیارد دلار (۱۴.۹۷ میلیارد یورو) رسید.

[آینده جهان]

غرب علیه غرب

نبرد غرب با صنعت چگونه به بزرگ‌ترین ضعفش بدل شد



رالف شولهامر

رئیس مرکز تاریخ کاربردی و روابط بین‌الملل

نظمی کــه در دوران پس از جنگ جهانــی دوم در عرصه تجارت آزاد در جهان ایجاد شده بود، حالا نفس‌های آخرش را می‌کشد. اما شاید این بهترین چیزی باشد که برای غرب می‌تواند اتفاق بیفتد. آنچه امروز شــاهدش هستیم چیزی مشابه یک بازآفرینی بنیادی در روابط قدرت‌های ژئوپلیتیکی اســت. در این شرایط است که کشورهایی که خود را دارای ارزش‌های دموکراتیک می‌دانستند برای حفظ موقعیت خود به شیوه‌های استبدادی در اقتصاد متوسل می‌شوند.

اما این تحول، یک مشکل فرهنگی عمیق‌تر را که دهه‌ها در حال شکل‌گیری بوده است، آشکار می‌کند: جنگ غیرقابل توضیح تمدن غرب علیه همان بنیان‌هایی که زندگی مدرن را ممکن می‌سازند. اجازه بدهید در این خصوص مثال‌هایی بزنیم.

مورد اتحادیه اروپا را در نظر بگیرید. این اتحادیه به اقداماتی دســت زده که شاید ده سال پیش هیچ کس تصور انجامشان را نمی‌کرد. در حال حاضر، شرکت‌های چینی مجبور شده‌اند برای دسترسی به بازارهای اروپا، تکنولوژی خود را به شرکت‌های اروپایی منتقل کنند. در همین راستا، ادغام‌های شــرکتی ممکن است به صورت اجباری صورت بپذیرد و سهمیه‌بندی‌های محلی اعمال شــود. درواقع اتحادیه اروپا دارد همان روش‌هایی را که ســال‌ها چین را بابتش سرزنش می‌کرد، خودش به کار می‌گیرد. به طور اصولی، این اقدامات به ضرر تمام شرکت‌های غیر اروپایی (یا غیر اتحادیه اروپایی) است. اما هدف اصلی این اقدامات خیلی مشخص است: محصولات صنعتی چین عملاً بازارهای اروپایی را فرا گرفته‌اند و از آن سو، پکن به دنبال آن است که با محدودیت‌های شدید خود روی صادرات فلزات کمیاب، تولیدکنندگان اروپایی را مجبور به تسلیم کند.

تناقضی که در این وضعیت مشــاهده می‌شود غیرقابل انکار است، اما اروپایی‌ها معتقدند که اقداماتشــان از نظر استراتژیک ضروری است. نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین تنها زمانی کار می‌کند که تمام شرکت‌کنندگان طبق همان قوانین بازی کنند؛ اما این شرایطی است که مدت‌هاســت وجود ندارد. با این حال، اروپایی‌ها نمی‌توانند یک موضوع نگران‌کننده مهم‌تر را کتمان کنند: اینکه به طور سیستماتیک بنیان‌های صنعتی خود را ضعیف کرده‌اند و حالا هم آن تصمیمات را از موضع قدرت نگرفته‌اند.

مورد هلند را در نظر بگیرید. دولت هلند به بهانه قانون دسترسی به کالا، اقدام به تصاحب یک شرکت چینی تولید نیمه‌رساناها به نام نکسپریا کرد. این مداخله عجیب واقعاً استثنایی تلقی می‌شود و مقامات هلندی مدعی‌اند نفوذ عمقی چین در زیرساخت‌های حیاتی اروپا عامل انجام این کار بوده است. نکسپریا که متعلق به شرکت چینی به نام وینگ‌تک تکنولوژی است، قطعات نیمه‌هادی‌های مهم برای صنعت خودرو و وسایل الکترونیک مصرفی را تولید می‌کند و اینها همان چیپ‌هایی هستند که شاهرگ اقتصاد صنعتی اروپا را تشکیل می‌دهند. درواقع آنچه که زمانی به عنوان فعالیت تجاری معمولی تلقی می‌شد، اکنون از نظر سیاست‌گذاران اروپایی به اهرم فشار چین تبدیل شده است.

در این میان، آمریکا دارد روشی متفاوت از اروپا را دنبال می‌کند. اروپا به بهانه و با توسل به ابزارهای قانونی سعی دارد جلوی چین را بگیرد اما آمریکا به شکل بی‌سابقه‌ای در حال بسیج ســرمایه خصوصی است. جی‌پی مورگان چیس بزرگ‌ترین بانک جهان اخیراً ابتکار امنیت و تاب‌آوری را اعلام کرد که شاید بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری خصوصــی در عرصه امنیت ملی در تاریخ مدرن باشــد. ارزش آن در یــک دهه پیش رو بالغ بر یک و نیم تریلیون دلار خواهد بود. جیمی دیمون مدیرعامل جی‌پی مورگان اذعان کرده که «آمریکا خود را به شــدت وابسته به منابع نامطمئن در عرصه معادن حیاتی، محصولات و تولید کرده است». وقتی می‌بینیم که بزرگ‌ترین بانک جهان به وضوح استراتژی سرمایه‌گذاری خود را بر اساس ملاحظات امنیت ملی مطرح می‌کند، می‌توانیم مطمئن باشــیم که دوران تخصیص سرمایه سودمحور در جهان به پایان رسیده است.

منبع: بروکسل سیگنال

چرا باید خواند: اقتصادهای غربی مثل آلمان در سال‌های اخیر در جهت خلاف منافع خود حرکت کرده‌اند. این یادداشت توضیحی است بر این پدیده

هزینه انسانی این رقابت بزرگ بین قدرت‌ها شاید بیشتر از هــر چیز در صنعت خودروی آلمان نمایان باشــد. این صنعت در سال گذشته بیش از پنجاه و یک هزار شغل را از دست داده است که برابر با هفت درصد از کل نیروی کار این کشور می‌شود. کسری تجاری آلمان با چین در هشت ماه اول سال ۲۰۲۵ با ۱۴۳ درصد افزایش به ۱۷.۴ میلیارد دلار (۱۴.۹۷ میلیارد یورو) رسید. معکوس شدن نمادین این موضوع چشمگیر است: در حال حاضر، طلا و نه خودرو به بزرگ‌ترین صادرات آلمان به چین تبدیل شــده است. فراموش نکرده‌ایم که آلمان زمانی به خاطر خودروهایش قدرت برتر صنعتی اروپا تلقی می‌شد. اما حالا که موفق‌ترین اقتصاد صنعتی اروپا دیگر نمی‌تواند مثل سابق رقابتی باقی بماند، سوالات اساسی درباره توانایی صنعت اروپا در عرصه رقابت‌های بزرگ مطرح می‌شود.

در چنین شرایطی، باید دید آیا غرب موفق می‌شود در عینِ واکنش‌نشان‌دادن به سرمایه‌داری دولتی چین، تمدن صنعتی خود را نیز بازسازی کند یا خیر. این سوالی اساسی برای آینده است.

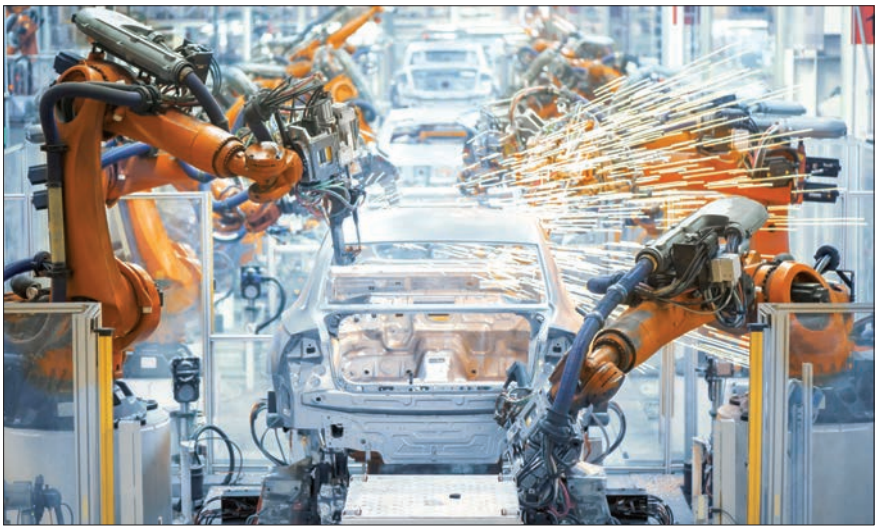

در دمشق، زنان تقریباً یک‌سوم از داوطلبان ثبت‌نامی برای کالج انتخاباتی را تشکیل می‌دادند. با این حال، هیچ زنی از پایتخت انتخاب نشد.

[آینده خاورمیانه]

سراب سوریه

درباره محدودیت حضور زنان در مجلس سوریه

شـــرکت سیاسی زنان اغلب به عنوان معیاری برای ارزیابی تعهد یک کشور به برابری و دموکراسی تلقی می‌شود. اوایل سال جاری میلادی و به دنبال سقوط حکومت بشار اسد، احمد الشرع به عنوان رئیس جمهور خودخوانده در سوریه روی کار آمد. او از همان ابتدا درباره «جهت‌گیری دموکراتیک» حکومتش حرف می‌زد و می‌گفت: «اگر دموکراسی به این معناســت که مردم تصمیم می‌گیرند که چه کسی آنها را رهبری کند و چه کسی نماینده آنها در پارلمان باشد، بله می‌توانم بگویم سوریه در این جهت حرکت می‌کند.»

با این حال، گذر زمان ثابت کرد او صادق نیست. در انتخابات پارلمانی اخیر سوریه، زنان تنها شش کرسی از مجموع ۲۱۰ کرسی پارلمان را به دست آوردند. این عدم شمول تنها در نتیجه نهایی انتخابات منعکس نمی‌شد، بلکه طی یک فرآیند مهندسی‌شده به‌دست آمد.

واقعیت این است که حضور زنان در عرصه سیاسی سوریه همواره با فراز و نشیب‌های زیادی روبرو بوده اســت و اکثر اوقات آنها در حاشیه سیاست بوده‌اند. در دوران حافظ و بشار اسد، انتخابات پارلمانی به شدت کنترل شده بودند و حزب بعث و متحدانش معمولاً پیروز تمام رای‌گیری‌ها بودند. از سال ۱۹۸۱ میلادی تا زمان سقوط حکومت بشار اسد، زنان ســوری تنها بین شش تا سیزده درصد از کرسی‌های پارلمان را به خود اختصاص می‌دادند. اگرچه پارلمان در سوریه آن دوران قدرت واقعی زیادی نداشت، اما به هر حال در چارچوب یک فرآیند دموکراتیک عمل می‌کرد.

در دسامبر سال ۲۰۲۴ میلادی، الشرع و گروه‌های مسلح تحت نفوذش حکومت بشار اسد را ساقط کردند و مجلس سوریه نیز بر همین اساس منحل شد.

در ابتدا، این طور به نظر می‌رسید که گروه‌های مختلف سیاسی در سوریه می‌خواهند به ســوی اصلاحات سیاســی و آشتی و مشارکت سیاســی حرکت کنند. با این حال، نشــانه‌های اولیه حاکی از آن است که الگوهای ریشه‌دار حاشیه‌نشینی زنان و گروه‌های اقلیت در عرصه سیاسی سوریه همچنان به قوت خود باقی هستند.

اما زنان چگونه از فرآیند سیاسی دموکراتیک در سوریه کنار گذاشته شدند؟ انتخابات پارلمانی اخیر در ســوریه در اوایل اکتبر نه‌تنها خواسته مردم را در نظر نگرفت، بلکه در چارچــوب آن به برخی گروه‌ها اجازه رأی دادن هم داده نشــد. زنان به‌هیچ‌وجه در این فرآیند دخیل نبودند.

در عوض، انتخابات توســط یک نهاد دولتی به نام کمیته عالی قضائی برای انتخابات نظارت می‌شد که توسط الشرع منصوب شده بود. ترکیب این کمیته قابل توجه بود: نه مرد و تنها دو زن.

این فرآیند پیچیده و حاشیه‌ساز بود. کمیته عالی قضائی موظف بود کمیته‌های فرعی انتخاباتی را در سراسر کشور تشکیل دهد که وظیفه‌شان بررسی داوطلبان برای انتصاب در کالج‌های انتخاباتی بود. تنها کســانی که انتخاب می‌شدند اجازه داشتند در فرآیند رأی‌گیری شرکت کنند یا نامزد معرفی کنند. شهروندان عادی هیچ نقشی مستقیم در انتخابات نداشتند.

در این چارچوب، کالج‌های انتخاباتی نمایندگان دو سوم کرسی‌های پارلمان را انتخاب کردند. الشرع هم یک سوم باقی‌مانده را منصوب می‌کند.

با این اوصاف، تعجب‌آور نیست که نمایندگی زنان در کمیته‌های فرعی بسیار محدود بود. بر اساس آمارهای منتشر شده در وب‌سایت رسمی انتخابات سوریه، زنان تنها حدود یــازده درصد از اعضای کمیته‌های فرعی را تشــکیل می‌دادند؛ یعنی ۱۸ نفر از حدود ۱۸۰ نفر در سراســر کشور.

منبع: کانورسیشن

چرا باید خواند: عدم حضور موثر زنان در عرصه سیاسی سوریه در دوران احمد الشرع به سطحی بالاتر از گذشته رسیده است. بخوانید تا ببینید در انتخابات اخیر در این کشور چه رخ داد

در دمشق، زنان تقریباً یک‌سوم از داوطلبان ثبت‌نامی (۴۴ نفر از ۱۴۵ نفر) برای کالج انتخاباتی را تشــکیل می‌دادند. با این حال، هیچ زنی از پایتخت انتخاب نشد.

مقامات سوری فوراً حذف زنان را به شرایط فرهنگی کشور نسبت دادند. محمد طه احمد، رئیس کمیته عالی قضائی برای انتخابات، در تلویزیون سوریه ظاهر شد و «تعجب» خود را از تعداد کم زنان نامزد ابراز کرد و این موضوع را به جامعه‌ای نسبت داد که به طور سنتی سیاست را قلمرو مردان می‌داند.

اگرچه چنین نگرش‌هایی بدون شک بر دینامیک‌های جنسیتی تأثیر می‌گذارند، اما نمی‌توانند به تنهایی دلیل پایین بودن مشــارکت زنان در انتخابات باشند. زنان از همان ابتدا محدود شــده بودند. اشــاره به «فرهنگ» مســئولیت را از موانع نهــادی دور می‌کند. در نهایت، نکته‌ای که آشکار شد این بود: انتخابات اخیر سوریه یک انتخابات آزاد و عادلانه نبود.

زمانی که مشــارکت زنان به شمول نمادین تحت نظارت دولت کاهش یابد، انتخابات دیگر ابزار نمایندگی نخواهند بود و به مشروعیت نمایشی تبدیل خواهند شد

برای تغییــر این الگــو، نیاز به چیزی بیشــتر از سخنرانی‌های نمایشــی در تلویزیون وجود دارد. باید اصلاحات نهادی صورت گیرد که از جمله آنها می‌توان به تخصیص سهمیه‌های جنسیتی اشاره کرد که بخشی از نامزدی‌ها یا کرسی‌ها را برای زنان محفوظ کند تا آنها بتوانند تجربه سیاسی کسب کنند.

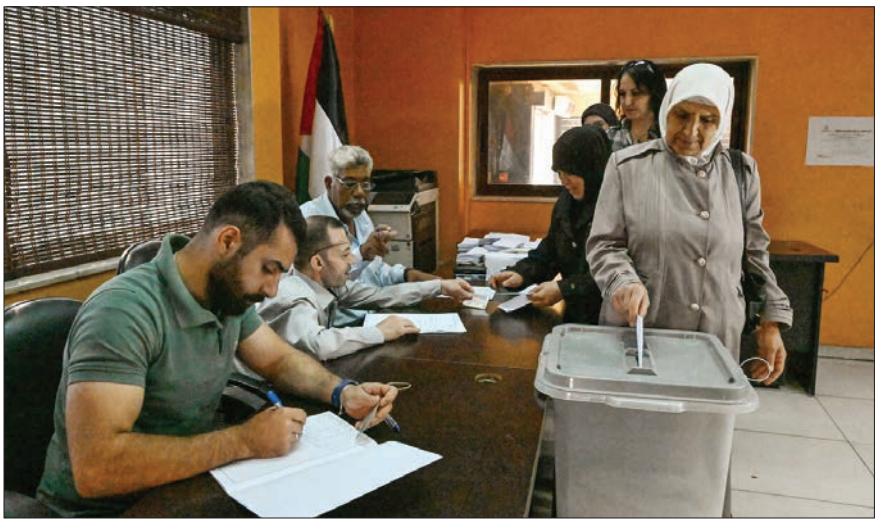

شکاف بین آنچه هوش مصنوعی درخواست می‌کند و آنچه در حال حاضر در شبکه‌های برق جهان از نظر تولید و انتقال داریم بسیار عظیم است.

[آینده جهان]

هوش مصنوعی برق را می‌خورد

نگاهی به نقش دوگانه هوش مصنوعی در مصرف و تولید انرژی

استفاده گسترده و متنوع از هوش مصنوعی در جهان این روزها افزایش شدید تقاضا برای انرژی را با خود به همراه آورده است و این مشکلی غامض برای شبکه‌های برق در سراسر دنیاست.

شـــکاف بین ظرفیت فعلی تولید انرژی و تقاضای انرژیِ دیتاسنترها (مراکز داده) آن قدر شدید است که کارشناسان اکنون می‌گویند این مشکل در طول عمر ما حل نخواهد شـــد و بنابراین مشکلی است که بر دوش نسل‌های آینده خواهد افتاد.

دیو اســـتنگیس مدیر بخش اســـتراتژی پایدار در شـــرکت مشاوره آپولو گلوبال اخیراً به نکات جالبی در این خصوص اشاره کرده است. او می‌گوید: «شکاف بین آنچه هوش مصنوعی درخواست می‌کند و آنچه در حال حاضر در شـــبکه‌های برق جهان از نظر تولید و انتقال داریم بسیار عظیم اســـت. آنچه که پیش چشم ما در سراسر جهان دارد رخ می‌دهد، چیزی است که می‌توان آن را تلاش بـــرای اضافه کردنِ انرژی نامید. جهان در حال تلاش اســـت تا هر منبعِ انرژی که می‌تواند را به عرصه بیاورد.»

تلاش برای افزایش ظرفیت تولید انرژی به منظور پشتیبانی از گسترش دیتاسنترهایی که مصرف انرژی زیادی دارند، نتایج مختلفی با خود به همراه آورده است. مثلاً اینکه ســـرمایه‌گذاری در انرژی‌های پاک و یافتن راه‌های جایگزین نوآورانه را گسترش داده است. اما این وضعیت در عین حال باعث بازگشت به سرمایه‌گذاری در سوخت‌های فسیلی شده است و نیروگاه‌های سوخت فسیلی که قرار بود بسته شوند را دوباره راه‌اندازی کرده است و حتی ساخت و احداث برخی نیروگاه‌های فسیلی دیگر را تسریع کرده است.

ســـرمایه‌گذاران اکنون با آغوش بـــاز به دنبال این هســـتند که هر گزینه‌ای برای تولید انرژی را امتحان کنند و حتی فناوری‌هایی که قبلاً در حاشیه بودند، مانند انرژی ژئوترمال (زمین‌گرمایی)، انرژی جزر و مدی (کشـــندی)، همجوشی هسته‌ای و همچنین احیای بخش هسته‌ای سنتی نیز به طرز بی‌سابقه‌ای توجه آنها را دوباره به خود جلب کرده است.

اســـتنگیس در این خصوص می‌گوید: «واقعاً اوضاع سرمایه‌گذاری در عرصه انرژی و گذار از برخی انرژی‌ها تغییر کرده است. از منظر سیاست‌گذاری، برخی از فناوری‌ها امروز محبوب‌تر از چند سال پیش هستند و برخی دیگر کمتر. اما می‌توان دید که دهها تریلیون دلار فرصت برای سرمایه‌گذاری وجود دارد. این وضعیتی رو به رشد است.»

راه‌ها برای افزودن منابع تولید انرژی و افزایش ظرفیت شبکه نیز با سرعت زیادی در حال پیشرفت است، اما نگرانی‌های جدی وجود دارد که آیا شبکه‌های انرژی قادر خواهند بود تقاضای فزاینده‌ای که به ســـرعت در حال شکل‌گیری است را مدیریت کنند یا نه. کشورهایی مانند ایرلند، عربستان سعودی و مالزی هم‌اکنون با چالش‌های جدی مواجه



منبع: اویل پرایس

چرا باید خواند:
این روزها وابستگی به هوش مصنوعی دارد امیدواری‌ها به استفاده از انرژی‌های جایگزین را کم می‌کند. بخوانید تا با جنبه‌های مختلف این موضوع آشنا شوید.

هستند، زیرا نیازهای انرژی دیتاسنترهای آن‌ها بسیار بیشتر از انرژی اضافه‌ای است که توانسته‌اند تولید کنند. یک تحقیق جدید که در آمریکا انجام شد نشان داد اگر دولت این کشور ظرف چند سال آینده میلیاردها دلار در ظرفیت تولید و انتقال انرژی سرمایه‌گذاری نکند، هزینه انرژی برای مردم تا هفتاد درصد افزایش پیدا خواهد کرد.

در حقیقت، مصرف‌کنندگان در سراسر جهان دارند همین حالا هم بار مالی استفاده همه‌جانبـــه از هوش مصنوعی را به دوش می‌کشـــند و این باعث ایجاد موجی دوجانبه از مخالفت شده اســـت. علاوه بر این، مصرف‌کنندگان هیچ کنترلی بر رویکرد پرشتاب غول‌های فناوری برای ادغام هوش مصنوعی در امور مختلف ندارند و حتی ممکن است از آن بهره‌ای نبرده باشند.

برخی سیاســـتمداران آمریکایی از همین بابت هشدار داده‌اند و گفته‌اند کشور شاهد یک انتقال عظیم ثروت از مشـــتریان خانگی خدمات عمومی به شرکت‌های بزرگ (از جمله مراکز داده و شـــرکت‌های بزرگ خدمات عمومی و شرکت‌های مادر آنها) است و آنها دارند از ســـاخت زیرســـاخت‌های اضافی انرژی سود می‌برند. این در حالی است که تغییرات در مقررات خدمات عمومی نتوانسته است پشتیبان مشتریان خانگی و کوچک باشد و به بحران قیمت انرژی دامن زده است. با این حال، در شرایطی که هوش مصنوعی تهدیدات عمـــده‌ای برای تأمین برق جهانی ایجاد کرده و نرخ فقر انرژی را افزایش داده است، ممکن است همین هوش مصنوعی راه‌حل‌هایی برای همان مشکلات فراهم کند. برخی از کارشناسان بر این باورند که نگرانی‌ها در مورد افزایش مصرف انرژیِ مراکز داده اغراق‌آمیز است. همان‌طور که هوش مصنوعیِ پیشـــرفته‌تر می‌شود، انتظار می‌رود که اتوماسیون بیشتر در بخش‌ها باعث شود تقریباً هر کاری که انجام می‌دهیم کارآمدتر شود، به طوری که مدل‌های هوش مصنوعی خود به راهکارهای صرفه‌جویی در مصرف انرژی تبدیل خواهند شد. برخی از بخش‌های پرمصرف انرژی مانند زنجیره‌های ارزش مواد و بیوتکنولوژی احتمالاً طوری با مدل‌های هوش مصنوعی تغییر خواهند کرد که قادر به یافتن راه‌حل‌های بسیار کارآمد و به قول معروف یافتن سوزن در انبار کاه خواهند شد و این موضوعی برای امیدواری به آینده است.

نروژ زمانی که صادرات گاز و برق خود به اروپا را افزایش داد متوجه شد این وضعیت باعث افزایش قیمت برق برای مصرف‌کننده داخلی شده است.

[آینده آمریکای شمالی]

رونقی که به ضرر مصرف‌کننده آمریکایی است

درباره تاثیر ال‌ان‌جی و وعده‌های ارزان‌شدن انرژی

قیمت گاز طبیعی آمریکا اخیراً کاهش داشت و علتش هم پیش‌بینی‌ها در مورد معتدل‌بودن نسبی هوا بود. البته اگر این قیمت را با اکتبر سال ۲۰۲۴ مقایسه کنیم، همچنان بالاست. افزایش صادرات گاز مایع طبیعی (LNG) ممکن است با این وضعیت مرتبط باشد و البته مجموعه این شرایط، دردسرهای بزرگی برای دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا ایجاد کرده است.

ترامپ به هنگام آغاز ریاست جمهوری‌اش وعده داد که انرژی را ارزان کند و آمریکا را در زمینه انرژی به یک قدرت جهانی تبدیل کند. در عرصه نفت، این موضوع به معنای قیمت‌های پایین‌تر در پمپ بنزین‌ها و البته افزایش صادرات است. در زمینه گاز طبیعی نیز هدف مشابه است؛ هر چند که دستیابی به این هدف دشوار است.

صادرات گاز طبیعی مایع آمریکا از ابتدای امسال رکوردهای جدیدی را شکسته است. آخرین داده‌ها که مربوط به ماه سپتامبر هستند نشان می‌دهند که ۹.۴ میلیون تن گاز طبیعی صادر شده است که از رکورد قبلی صادرات ماهانه در ماه اوت با ۹.۳ میلیون تن بیشتر است. حالا که پیش از زمستان است احتمالاً اروپایی‌ها به دنبال ذخیره گاز خواهند بود و بنابراین ممکن است دوباره رکورد صادرات ماهانه شکسته شود. حالا سوال اینجاست که آیا فعالیت‌های استخراج گاز می‌تواند همپای رشد صادرات پیش برود و آیا اصلاً تمایلی به این مسئله وجود دارد؟

واقعیت این است که تولیدکنندگان گاز طبیعی در آمریکا به مانند استخراج‌کنندگان نفت خام نسبت به تغییرات قیمت حساس هستند. زمانی که قیمت گاز برای مدت طولانی کاهش می‌یابد، استخراج‌کنندگان نیز تولید خود را کاهش می‌دهند. اما اکنون به نظر نمی‌رسد که دلیلی برای انجام این کار وجود داشته باشد. قیمت گاز در سال گذشته حدود یک دلار به ازای هر میلیون بی‌تی‌یو افزایش یافته است و پیش‌بینی‌ها در مورد تقاضای آینده کاملاً مثبت است. همچنین ساخت نیروگاه‌های جدید گاز طبیعی و نیز تمایل اروپا برای خرید انرژی بیشتر از آمریکا باعث رشد صادرات خواهد شد. اینها به سود برنامه درازمدت و کلان ترامپ برای تسلط بر عرصه انرژی است؛ اما مصرف‌کنندگان داخلی در آمریکا را دچار دردسر می‌کند.

به لطف صنعت شیل، آمریکا به یک ابرقدرت گازی تبدیل شده است. با این حال، میدان‌های شیل نیز در حال رسیدن به مرحله بلوغ هستند و بنابراین استخراج گاز طبیعی در سال‌های آینده درست مثل نفت هزینه‌بر خواهد شد و این باعث می‌شود که گاز برای مصرف‌کنندگان داخلی و خریداران خارجی گران‌تر دربیاد.

یوجین کیم تحلیلگر وود مک‌کنزی در این خصوص می‌گوید: «اگر بخواهید این گاز طبیعی مایع را صادر کنید و البته اگر می‌خواهید رشد بخش داده‌ها و رشد تقاضای برق آن را ببینید، حتماً با قیمت‌های بالاتر مواجه خواهید شد. این با آنچه ترامپ می‌خواهد (یعنی انرژی ارزان) در تضاد است.»



منبع: وال‌استریت ژورنال

چرا باید خواند:
دولت دونالد ترامپ وعده داده بود انرژی را ارزان می‌کند. اما پیش‌بینی‌ها حاکی از افزایش قیمت‌ها در آینده است. این گزارش توضیح می‌دهد که ماجرا از چه قرار است.

نروژ این موضوع را چند سال پیش درک کرد؛ زمانی که صادرات گاز و برق خود به اروپا را افزایش داده بود. نروژ متوجه شد این وضعیت باعث افزایش قیمت برق برای نروژی‌ها شده است و البته آن‌ها اصلاً از این موضوع خوشحال نبودند. نتیجه این شد که دولت نروژ به سرعت محدودیت‌هایی برای صادرات انرژی وضع کرد تا هزینه‌ها در داخل کشور منطقی باقی بماند.

تام سامرز رئیس بخش تجارت گاز طبیعی مایع در کمپانی شِل در این خصوص می‌گوید: «پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهند که جهان به گاز بیشتری برای تولید برق، گرمایش و سرمایش، صنعت و حمل‌ونقل نیاز خواهد داشت تا به اهداف توسعه‌ای خود و نیز اهداف مربوط به کاهش آزادسازی کربن دست پیدا کند.» او این سخنان را در حالی مطرح کرد که کمپانی شل پیش‌بینی کرده تقاضا برای گاز تا سال ۲۰۴۰ میلادی به میزان شصت درصد افزایش پیدا خواهد کرد.

در همین حال، اداره اطلاعات انرژی آمریکا نیز اعلام کرده که صادرات گاز طبیعی مایع این کشور در ماه ژوئیه امسال به ۱۴ میلیارد فوت مکعب رسیده است. اگر پیش‌بینی‌ها درست باشد، این میزان ممکن است به ۲۷ میلیارد فوت مکعب برسد. برای دولت ترامپ که به شدت به دنبال افزایش ظرفیت صادرات انرژی خود است و نیز برای تولیدکنندگان گاز طبیعی مایع آمریکا، این بهترین سناریوی ممکن است. اما برای مصرف‌کنندگان اصلاً این طور نیست. به هر حال از آنجا که در حال حاضر روند تخلیه نقاط «شیرین» یا به عبارت دیگر، کم‌هزینه‌ترین و پر بازده‌ترین بخش‌های مخازن در جریان است، می‌توان مطمئن بود که در آینده، هزینه‌های تولید گاز بیشتر و درنتیجه قیمت نهایی آن گران‌تر خواهد شد. در چنین شرایطی، نابودی تقاضا به خاطر نوسانات قیمت دقیقاً آن چیزی است که باید از آن اجتناب کرد. با این حال، ثبات بلندمدت در قیمت انرژی یک رویای دست‌نیافتنی است.

از بین رفتن پوشش درختی جهانی در سال ۲۰۲۴ تقریباً ۳۰ میلیون هکتار بود؛ یعنی دومین میزان بالای ثبت‌شده در تاریخ.

[آینده جهان]

علائم حیاتی زمین کم و کم‌تر می‌شود

تغییرات آب‌وهوایی را تا کجا می‌توان تحمل کرد؟

تغییرات اقلیمی دهه‌هاست که در مرکز توجه جهان قرار دارد. پیش‌بینی‌هایی که دانشمندان در اوایل دهه ۱۹۸۰ ارائه دادند، حالا درست از آب درآمده‌اند؛ به طوری که آسیب‌های ناشی از گرم‌شدن جهان دارد به وضعیتی پرهزینه و بی‌ثبات منتهی می‌شود.

با این حال، بسیاری از کشورهای جهان هنوز نتوانسته‌اند به تعهدات خود برای کاهش آزادسازی گازهای گلخانه‌ای عمل کنند و اقدامات لازم برای محدود کردن گرمایش جهانی به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد عملاً انجام نشده است. این شرایط، کره زمین را در وضعیت خطرناکی قرار داده است.

سال گذشته گرم‌ترین سال ثبت‌شده در تاریخ بود. همچنین به احتمال زیاد گرم‌ترین سال در دست‌کم ۱۲۵ هزار سال گذشته بوده است. سالانه ۳۴ شاخص حیاتی در مورد سیاره زمین مورد بررسی قرار می‌گیرد و در سال ۲۰۲۴، ۲۲ مورد از این شاخص‌ها رکورد زدند. سطح دی‌اکسیدکربن در جو زمین، گرمای اقیانوس‌ها و همچنین از دست رفتن درختان بر اثر آتش‌سوزی‌ها همگی به بالاترین حد خود رسیدند. مصرف گوشت افزایش یافت و مصرف سوخت‌های فسیلی به رکوردهای تازه‌ای رسید.

پیامدهای بی‌عملی در برابر تغییرات اقلیمی روزبه‌روز آشکارتر می‌شوند. در سال ۲۰۲۴، صخره‌های مرجانی جهان شاهد گسترده‌ترین سفیدشدگی ثبت‌شده در تاریخ بودند، به‌طوری‌که حدود ۸۴ درصد از کل مساحت صخره‌های مرجانی جهان بین ژانویه ۲۰۲۳ تا مه ۲۰۲۵ تحت تأثیر قرار گرفت. جرم یخی در مناطق گرینلند و جنوبگان به پایین‌ترین میزان ثبت‌شده رسید. همچنین فجایع مرگبار و پرهزینه افزایش یافتند؛ از جمله سیل در تگزاس که دست‌کم ۱۳۵ نفر را کشت و آتش‌سوزی‌های لس‌آنجلس که میلیاردها دلار خسارت به بار آوردند. از سال ۲۰۰۰ تاکنون، فجایع مرتبط با اقلیم در سراسر جهان بیش از ۲۷ تریلیون دلار خسارت به‌بار آورده‌اند.

چنین آمارها و روایت‌هایی متأسفانه تازگی ندارند. برای بررسی وضعیت اقلیمی جهان و اقدامات انجام شده باید بر سه حوزه سه حوزه انرژی، طبیعت و غذا تمرکز کرد.

مصرف ترکیبی انرژی خورشیدی و بادی در سال ۲۰۲۴ به رکورد جدیدی رسید، اما همچنان ۳۱ برابر کمتر از مصرف انرژی حاصل از سوخت‌های فسیلی (نفت، زغال‌سنگ و گاز) بود. این در حالی است که انرژی‌های تجدیدپذیر اکنون تقریباً در همه جا ارزان‌ترین گزینه برای تولید انرژی جدید هستند. یکی از دلایل این نابرابری، ارائه یارانه‌های مداوم برای سوخت‌های فسیلی است.

تا سال ۲۰۵۰، انرژی خورشیدی و بادی می‌توانند نزدیک به ۷۰ درصد از برق جهان را تأمین کنند. اما این گذار، مستلزم محدود کردن نفوذ صنعت سوخت‌های فسیلی و کنار گذاشتن کامل تولید و مصرف آن‌هاست.

در نتیجه افزایش مصرف سوخت‌های فسیلی، انتشار گازهای ناشی از انرژی در سال ۲۰۲۴ به میزان نزدیک به یک و نیم درصد افزایش یافت و به رکورد ۴۰.۸ گیگاتن دی‌اکسیدکربن معادل رسید. در سال ۲۰۲۴، بزرگ‌ترین تولیدکنندگان گازهای گلخانه‌ای ناشی از سوخت‌های فسیلی به ترتیب چین (سی درصد از کل)، ایالات متحده (۱۲.۵ درصد از کل)، هند (۸.۰ درصد از کل)، اتحادیه اروپا (۶.۱ درصد از کل) و روسیه (۵.۵ درصد از کل) بودند.

البته بخش زیادی از افزایش تولید برق از سوخت‌های فسیلی ممکن است ناشی از گرمای بیشتر و موج‌های گرمایی باشد.

نگرانی‌هایی در مورد اثرات زیست‌محیطی انرژی‌های تجدیدپذیر وجود دارد؛ اما به هر حال تهدید بزرگ‌تر برای تنوع زیستی، خودِ تغییرات اقلیمی است و اقدام‌های مربوط به حفاظت و کاهش اثرات می‌توانند بخشی از برنامه‌ریزی پروژه‌ها باشند.

حفاظت و بازسازی زیست‌بوم‌ها در خشکی و دریا همچنان از نیرومندترین روش‌ها برای مقابله با تغییرات اقلیمی و حمایت از تنوع زیستی و رفاه انسان است. حفاظت و احیای زیست‌بوم‌هایی مانند جنگل‌ها، تالاب‌ها، وجنگل‌های حراء می‌تواند تا سال ۲۰۵۰ حدود ۱۰ گیگاتن دی‌اکسیدکربن را در سال جذب یا از انتشار آن جلوگیری کند، که معادل تقریباً ۲۵ درصد از آزادسازی سالانه کنونی است.

اما باید از نابودیِ آنچه داریم نیز جلوگیری کنیم. از بین رفتن پوشش درختی جهانی در سال ۲۰۲۴ تقریباً ۳۰ میلیون هکتار بود؛ یعنی دومین میزان بالای ثبت‌شده در تاریخ. از دست رفتن جنگل‌ها در مناطق گرمسیری به‌ویژه چشمگیر بود، زیرا خسارات ناشی از آتش‌سوزی‌ها به رکورد ۳.۲ میلیون هکتار رسید، در حالی که در سال ۲۰۲۳ این میزان فقط ۶۹۰ هزار هکتار بود، یعنی افزایشی معادل ۳۷۰ درصد در این حوزه مشاهده شده است.

از سوی دیگر حدود ۳۰ درصد از مواد غذایی در سطح جهان از بین می‌رود یا هدر می‌رود. کاهش این هدررفت می‌تواند به میزان قابل توجهی انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش دهد، زیرا این مسئله حدود ۸ تا ۱۰ درصد از کل آزادسازی جهانی را تشکیل می‌دهد. سیاست‌هایی که از رژیم‌های غذایی غنی از گیاهان حمایت می‌کنند نیز می‌توانند به کند کردن تغییرات اقلیمی کمک کنند و در عین حال به امنیت غذایی و تنوع زیستی منجر شوند. اگر جسورانه و سریع عمل کنیم، همچنان می‌توانیم گرمایش زمین را محدود کنیم اما پنجره فرصت در حال بسته شدن است.

منبع: پرس تراست آف ایندیا

چرا باید خواند:
پیامدهای بی‌عملی در برابر تغییرات اقلیمی دارند روزبه‌روز آشکارتر می‌شوند. اینجا درباره وخامت اوضاع و اقدامات لازم برای آینده توضیح داده‌ایم.



کمیسیون اروپا «فرستادگانی» به برخی کشورها اعزام کرد تا منطق تحریم‌های خود را به بقیه جهان بفهماند، اما این فرستادگان جواب شنیدند که «چرا انتظار دارید ما به شما در حل مشکلاتتان کمک کنیم؛ در حالی که شما هرگز چنین کاری را برای ما نمی‌کنید؟»

[آینده کشتیرانی]

سایه‌روشن ناوگان سایه

تحریم دریایی علیه روسیه چه نتیجه‌ای داد؟

اگر یک کشتی روسی بدون بیمه که به شدت فرسوده است، در سواحل کشوری غرق شود و آسیب‌های محیطی وسیع و تلفات جانی به بار بیاورد، خیلی سخت نیست که انگشت اتهام را به سمت کسی نشان بگیرند.

اینکه یک کشتی با استاندارد پایین همچنان مشغول فعالیت باشد، از لحاظ حرفه‌ای و قانونی مشکل دارد اما واقعیت این است که مقصر را باید در شرایط منجر به ایجاد ناوگان سایه روسیه جستجو کرد.

پیش‌تر به کمیسیون اروپایی در این خصوص هشدار داده شده بود. اتحادیه انجمن‌های مالکین کشتی‌های اروپا (که به نوعی لابی اصلی در صنعت کشتیرانی به شمار می‌رود) پیش از اجرایی شدن تحریم‌ها علیه روسیه به مقامات بروکسل اعلام کرده بود که تحریم‌ها نتیجه معکوس خواهند داشت. اما هیچ‌کس گوش نکرد.

در آن زمان، رئیس این لابی به وضوح گفته بود چنین تحریم‌هایی باعث خواهد شد صنعت کشتیرانی به دو شقه تقسیم شود. البته تمام این پیام‌ها دور از چشم رسانه‌ها مطرح می‌شد چون هنوز هم اگر کسی در اروپا علیه تحریم‌های روسیه و تبعات تجاری آنها برای اروپا حرف بزند، برچسبِ «طرفدار پوتین» به او زده می‌شود.

حال بگذارید یک سوال دیگر مطرح کنیم. اگر شما مالک کشتی روسی بودید و ناگهان دسترسی‌تان به بازار بیمه P&I لندن قطع می‌شد، چه می‌کردید؟ آیا فقط دست از کار می‌کشیدید؟ یا اینکه به دنبال ارائه‌دهندگان بیمه جایگزین می‌گشتید؟ روس‌ها نیز همین کار را کردند و به گزینه‌هایی روی آوردند که بیمه مورد نیاز برای پوشش خطرات بالقوه و عظیم در آنها وجود نداشت.

تا پیش از تحریم‌های اتحادیه اروپا، کشتی‌هایی وجود داشتند که از تحریم‌ها فرار می‌کردند، اما مفهوم «ناوگان سایه» وجود نداشت. این اصطلاحی بود که در سال ۲۰۲۴ میلادی توسط سازمان بین‌المللی دریانوردی(IMO) به طور رسمی تایید شد. اما از زمان تحریم‌های اتحادیه اروپا، شاهد ظهور یک ناوگان سایه متشکل از صدها کشتی بوده‌ایم که بیشتر آن‌ها تانکر هستند. تعداد کشتی‌های فهرست‌شده اتحادیه اروپا در ناوگان سایه روسیه اکنون به ۵۵۷ کشتی رسیده است.

پرچم‌سازی غیرواقعی که ترفندی برای فرار از تحریم‌ها و جلب توجه به کشتی‌های کشور تحریم‌شده است، حالا به یک بازی جهانی مهم تبدیل شده است که امور قانونی در آن جایی ندارد. مثلاً کشتی‌هایی با پرچم کیوراسائو و آروبا در آب‌های هلند مشاهده شده‌اند که به ناوگان سایه روسیه تعلق داشته‌اند.

با قطع بیمه کشتی‌ها و سپس وارد کردن فشار برای حذف پرچم کشتی‌های مرتبط با روسیه، مشخص است که راهی جز توسل به ترفندهای مختلف ناوگان سایه وجود ندارد.

وضعیت آشفته امروز در دریاهای آزاد ناشی از اعتماد به نفس کاذبی است که همراه با بسته اول تحریم‌های کمیسیون اروپا مشاهده می‌شد. کمیسیون اروپایی در آوریل سال ۲۰۲۲ اعلام کرد که روسیه ناوگان تجاری متشکل از ۲۸۷۳ کشتی را تحت پرچم خود دارد و این کشتی‌ها دیگر اجازه ندارند به بنادر اتحادیه اروپا مراجعه کنند.

مقامات بروکسل پیش‌بینی کرده بودند که هر تلاشی برای دور زدن تحریم‌ها از طریق تغییر پرچم به راحتی توسط مقامات بندر از طریق بررسی شماره IMO کشتی همراه با سوابق موجود در کشتی قابل شناسایی خواهد بود. اما همان طور که می‌شد حدس زد، مالکین کشتی‌ها روش‌های دیگری را در این خصوص امتحان کرده و جواب گرفته‌اند.

منبع: بروکسل سیگنال

چرا باید خواند: با قطع بیمه کشتی‌ها و سپس وارد کردن فشار برای حذف پرچم کشتی‌های مرتبط با روسیه، وضعیت ناوگان سایه این کشور سخت‌تر از قبل شده است. این گزارش توضیح می‌دهد که چنین روندی چگونه ادامه خواهد یافت

اگر تحریم‌ها علیه ناوگان دریایی روسیه مؤثر واقع می‌شدند شاید می‌شد وضعیت آشفته دریاهای آزاد را توجیه کرد. اما حالا مقامات اروپایی می‌بینند که این اتفاق نیفتاده‌است.

موضوع دیگر این بود که مقامات بروکسل انتظار داشتند بقیه کشورهای جهان نیز تحریم‌های آنها علیه روسیه را دنبال کنند. تا پیش از آن که دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا تهدید تحریم‌های ثانویه را مطرح کند، اتحادیه اروپا و انگلیس مسئولیت آن را بر عهده داشتند. بازار بیمه P&I جهانی کاملاً تحت سلطه اروپا (درواقع لندن) بود، و با توجه به اینکه آمریکا ناوگان تجاری قابل توجهی ندارد (مگر اینکه کشتی‌های تحت پرچم جزایر مارشال را حساب کنید)، واشینگتن را نمی‌توانیم مسئول این وضعیت آشفته بدانیم.

وقتی کشورهایی مانند هند به طور مودبانه از تحمیل تحریم‌های مشابه دریایی علیه روسیه خودداری کردند، واکنش در بروکسل تعجب‌آور بود. کمیسیون اروپا «فرستادگانی» به برخی کشورها اعزام کرد تا منطق تحریم‌های خود را به بقیه جهان بفهمانند، اما این فرستادگان در آن کشورها مواخذه شده بودند و این جواب را شنیدند که «چرا انتظار دارید ما به شما در حل مشکلاتتان کمک کنیم؛ در حالی که شما هرگز چنین کاری را برای ما نمی‌کنید؟»

درنهایت، نتیجه اصلی تحریم‌های دریایی اتحادیه اروپا در واقع وابستگی بیشتر اروپا به واردات گاز طبیعی مایع بوده است. بر اساس پیش‌بینی‌ها، اروپا به شدت به واردات ال‌ان‌جی از آمریکا وابسته خواهد شد و این خود دردسرهای جدیدی را به همراه خواهد آورد.



در شهرهای روتردام، لاهه و آمستردام، کارگران مهاجر که تعدادشان تا هشتصدهزار نفر می‌رسد باید به عنوان بزرگ‌ترین قربانیان بحران مسکن شناخته شوند، نه مقصران آن.

[آینده مسکن]

هیاهوی بحران مسکن در هلند

درباره طناب‌کشی سیاسیون بر سر مسکن



کارلوس فرناندز به شـــغل فلزکاری خود بر روی قایق‌های غول‌پیکـــر هلندی که بعداً در جهـــان طی ارض می‌کنند افتخـــار می‌کند. اما این کارگر مهاجر پرتغالی از شـــنیدن اینکه احتمالاً ماهانه مجبور به پرداخت اجاره بیشتری برای آپارتمان محل سکونت خود و خانواده‌اش باشد عمیق جا خورده است.

او می‌گوید: «این خانه را پیدا کردیم و اسباب‌هایمان را آوردیم. اجاره‌اش باید بین ۸۰۰ تا ۱۱۱۵ یورو باشـــد، اما داریم ۱۳۸۰ یورو می‌پردازیم.»

او یکی از نخستین کسانی بود که در جریان یک کارزار آگاهی‌بخشی در شـــهر روتردام، موضوع افزایش اجاره‌ها را مطرح کرد. شرایط نامناســـب زندگی، قراردادهای موقت غیرقانونی و اجاره‌های استثمارگونه جزو مهم‌ترین مشکلاتی هستند که مردم ساکن روتردام پیش روی خود می‌بینند.

تامارا وانکر مدیر سیاست‌گذاری مسکن در هلند می‌گوید در همین روتردام خانه‌ای را یافته است که چهار نفر مهاجر از لهستان در آن زندگی می‌کنند و هر یک ماهی ۴۵۰ یورو می‌پردازند؛ یعنی دو برابر اجاره قانونی‌ای که مالک مجاز به دریافت آن است. او می‌گوید: «این تازه‌واردها هم مانند هر کس دیگر سزاوار خانه‌ای مناسب هستند.»

امـــا آنچه تـــازه‌واردان معمولاً در مناطـــق هلند با آن مواجه می‌شوند اجاره‌های بالا، ازدحام بیش از حد، مالکان استثمارگر و اخراج‌های ناعادلانه است. رینیر فان اوورستیگ هماهنگ‌کننـــده اجرای قوانین در حوزه مســـکن در این خصوص می‌گوید: «با خانه‌هایی مواجه می‌شـــویم که در آن چهار، پنج یا حتی شـــش نفر در فضایی بسیار کوچک زندگی می‌کنند، گاهی تعداد تخت‌ها کم است؛ به طوری که یکی بلند می‌شود و دیگری می‌خوابد. خانه‌ها در وضعیت نامناسبی نگهداری می‌شوند و دستمزد کارگران صرف اجاره می‌شود و حتی مشخص نیست مالک تا چه مدت به آنها اجازه ماندن بدهد.»

بحران مسکن ملی در هلند یکی از نگرانی‌های اصلی در بین سیاستمداران هلندی نیز بوده و طناب‌کشی‌های سختی را بین آنها برای جلب رضایت رأی‌دهندگان به همراه آورده است. احزابی مانند حزب راست افراطی آزادی(PVV) به رهبری خرت ویلدرز مهاجران و پناه‌جویان را مسئول کمبود خانه‌های مناسب و هزینه گزاف آن می‌دانند.

حتی چندین بار کار به آنجا رسیده که مردم معترض در تظاهرات ضد مهاجرت و مسکن شرکت کرده‌اند. این موضوع در شهر لاهه هلند مشاهده شد و حمله به پلیس، خبرنگاران و دفتر حزب لیبرال‌دموکرات را به همراه داشت.

کوئن هاخنس که در آمســـتردام سردبیر یک مجله اقتصادی است در این خصوص می‌گوید: «مردم از وضعیت مســـکن بســـیار ناراضی‌اند برخی احزاب می‌گویند مقصر خارجی‌ها هستند. برخی دیگر می‌گویند طرفداران محیط‌زیست باعث شدند سیاست‌های محدودکننده در زمینه ساخت و ساز اعمال شود مقصر هستند. حتی برخی مدعی‌اند که والدینی که طلاق می‌گیرند به بحران مسکن دامن زده‌اند.»

منبع: گاردین

چرا باید خواند: با مشکل مسکن در برخی کشورهای اروپایی ناشی از مهاجرت است؟ پاسخش را اینجا بخوانید.

بر اساس آمار رسمی هلند، جمعیت این کشور طی دهه گذشته عمدتاً از طریق مهاجرت خالص حدود یک میلیون نفر افزایش یافته و اکنون حدود ۱۸ میلیون نفر است. سال گذشته فقط ۱۲ درصد از مهاجران را پناه‌جویان تشکیل می‌دادند؛ و بیشتر تازه‌واردان کارگران مهاجری بودند که برای کار در بخش‌هایی چون کشاورزی، فرآوری گوشت، تولید و توزیع به هلند آمده‌اند. برای سیاستمدارانی مانند ویلدرز که می‌گویند کمبود مسکن هلند «نمی‌تواند با سیاست مرزهای باز و رشد جمعیتی عظیم همخوانی داشته باشد»، مهاجران بهانه‌ای مناسب برای سرزنش‌اند.

اما کارشناســـان می‌گویند در شـــهرهایی مثل روتردام، لاهه و آمستردام، این کارگران که تعدادشان تا هشتصد هزار نفر می‌رسد باید به عنوان بزرگ‌ترین قربانیان بحران مسکن شناخته شوند، نه مقصران آن.

پیتر بولهاوور استاد نظام‌های مسکن در دانشگاه صنعتی دلفت می‌گوید: «هزاران کارگر فصلی که در زمان برداشت محصول کار می‌کنند حتی نمی‌توانند انتظار داشته باشند که کارفرمایان برایشان مسکن محلی فراهم کنند. درنتیجه، آنها در وضعیتی اسفبار زندگی می‌کنند.»

بولهاوور می‌گوید کمبود حدود چهارصد هزار خانه در هلند دلایل متعددی دارد که از جمله آنها می‌توان به کاهش شدید ساخت‌وساز و افزایش خانوارهای تک‌نفره اشاره کرد: «افراد سالمند بیشتری و به خصوص زنان تنها زندگی می‌کنند.»

وضعیت مسکن در هلند حتی باعث شد که در سال ۲۰۲۳، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور مسکن مناسب تاکید کند که «بحران مسکن در هلند واقعی است. اما مهاجران و خارجی‌ها اغلب بی‌دلیل مقصر دانسته می‌شوند؛ هر چند که بحران مسکن، بحران مهاجرت نیست.»

اگرچه موضوع مسکن در سراسر طیف سیاسی مطرح است، اما همه رأی‌دهندگان درد آن را به یک اندازه حس نمی‌کنند. به گفته اقتصاددانان، معافیت مالیاتی برای ۵۷ درصد از خانوارهایی که صاحب خانه هستند نابرابری را افزایش می‌دهد، قیمت‌ها را بالا می‌برد و باعث کاهش تعداد خانه‌های اجاره‌ای می‌شود. همزمان، هلند بزرگ‌ترین بخش مسکن اجتماعی در اروپا را دارد و معمولاً مردم اتاق‌های بیشتری نسبت به میانگین اروپایی در اختیار دارند. این آمار، فشاری را که بر اجاره‌نشینان جوان و مهاجران وارد می‌شود پنهان می‌کند.

قیمت‌های اروپاییِ مواد غذایی کمی بیشتر از قیمت‌های آمریکایی رشد کرده‌اند. قیمت‌ها در چین در سال ۲۰۱۹ به‌سرعت بالا رفتند، اما از آن زمان نسبتاً ثابت مانده‌اند.

[آینده تورم]

جدایی سیاست از مواد غذایی

چرا اقتصاددانان به اندازه سیاستمداران نگران افزایش قیمت مواد غذایی نیستند

سیاست هرگز نمی‌تواند خود را از قیمت مواد غذایی جدا کند؛ چه زمانی که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا درباره قیمت تخم‌مرغ صحبت می‌کند، و چه آن زمانی که تاکو اتو وزیر کشاورزی ژاپن به خاطر شوخی نابجا درباره مصرف کمتر برنج استعفا می‌دهد.

موضوع غذا و قیمت آن همواره در انتظارات مردم از سیاستگذاران جایگاه ویژه‌ای دارد. اما اقتصاددانان معمولاً کمتر از بابت آن نگران هستند. قیمت مواد غذایی از نظر توزیع درآمد مهم اســت، زیرا خانواده‌های کم‌درآمد عملاً بخش بزرگ‌تری از هزینه‌هایشان را صرف خوراک می‌کنند. اما با ثروتمندتر شدن جوامع، این سهم کاهش یافته است. علاوه بر این، چون قیمت غذا شاخص ضعیفی برای پیش‌بینی تورم آینده محسوب می‌شود، بانک‌های مرکزی معمولاً آن را همراه با قیمت انرژی از شــاخص‌های تورم هسته کنار می‌گذارند.

اما این رویکرد در حال تغییر است. سیاست‌گذاران پولی اکنون نمی‌توانند از صحبت درباره تورم مواد غذایی دست بردارند. بانک ژاپن در تابستان پیش‌بینی تورم خود را عمدتاً به دلیل افزایش قیمت برنج بالا برد. بانک انگلیس نیز در ماه اوت هشدار داد که افزایش سریع قیمت مواد غذایی به پایداری تورمِ بالاتر از هدف دامن می‌زند و ممکن است موجب کند شدن روند کاهش نرخ بهره شود.

برای بررســی این موضوع اجازه دهید قیمت کالاهای اساسی را بررسی کنیم. مثلاً علاقه‌مندان به روغن زیتون و پنیر می‌دانند که قیمت روغن‌ها و لبنیات از زمان بحران کرونا به شدت افزایش یافته است.

مهم‌تر اینکه در کشــورهای عضو ســازمان همکاری اقتصادی و توسعه، قیمت‌های خرده‌فروشی مواد غذایی و در واقع قیمت‌های خرده‌فروشی کلی سریع‌تر از شاخص قیمت جهانی مواد غذایی سازمان فائو رشد کرده‌اند؛ وضعیتی که نشان می‌دهد هزینه مواد اولیه تنها عامل افزایش قیمت غذا در اقتصادهای پیشرفته نیست.

در بررســی تصویر کلی از سطح قیمت غذا در جهان می‌توان به نکات جالبی رسید.

مثلاً از آغاز سال ۲۰۱۸ تاکنون، قیمت مواد غذایی در سوئیس در مجموع تنها ۷ درصد افزایش یافته است، زیرا هزینه‌ها در این کشور بالا ولی باثبات‌اند. در نقطه مقابل، قیمت غذا در مجارستان ۹۳ درصد افزایش یافته است؛ کشوری که در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ شاهد کاهش شدید ارزش واحد پول فورینت بود، و این امر افزایش جهانی قیمت کالاهای غذایی را تشدید کرد. دولت ویکتور اوربان در این کشور با وضع قیمت‌های کنترل‌شده و مالیات‌های ویژه سعی کرد جلوی این وضع را بگیرد اما این تصمیمات ضربه سنگینی به محبوبیت او وارد کرد.

زنجیره‌های تأمین به‌سرعت جهش قیمت کالاهای اولیه در سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۲ را منتقل نکردند، به همین دلیل روند قیمت‌های خرده‌فروشی مواد غذایی در هفت سال گذشته تقریباً با قیمت کالاهای پایه هماهنگ بوده است. با وجود روندهای کلی، برخی موارد استثنایی قابل توجه‌اند.

انگلیس پس از همه‌پرســی خروج از اتحادیه اروپا (برگزیت) در سال ۲۰۱۶، از کشوری با تورم غذایی پایین به کشــوری با تورمی بالاتر از آمریکا و منطقه یورو تبدیل شد. دلیل آن هم روشن است: برگزیت. این رأی ابتدا باعث تضعیف واحد پول پوند و افزایش قیمت واردات شــد، و سپس تنش‌های تجاری را به همراه آورد. قیمت‌ها امســال نیز دوباره بالا رفتند؛ البته نه به خاطر برگزیت، بلکه به دلیل افزایش مالیات بر حقوق و دستمزد و بــالا رفتن حداقل دســتمزد که هــر دوی این موارد، هزینه‌های خرده‌فروشان مواد غذایی را افزایش داده‌اند.

در چین، تورم مواد غذایی در سال ۲۰۱۹ بالا بود اما از آن زمان کاهش یافته است. در اروپا، تورم مواد غذایی پس از بحران کرونا از نرخ مشابه در آمریکا فراتر رفت که نشان‌دهنده نقش هزینه‌های انرژی در تولید و فرآوری مواد غذایی است.

در آمریکا البته نشــانه‌ای از تأثیر تعرفه‌های ترامپ بر تورم غذایی دیده نمی‌شود. اما دلیلش این است که آمریکا بعــد از جنگ تعرفه‌ای ترامپ دارد کمتر از ۲۰ درصد غذای خود را وارد می‌کند.

در این میان باید توجه داشــت که از ســال ۲۰۱۹ تاکنون، افزایش قیمت مواد غذایی در همه کشورها (به جز جمهوری چک و چین) از تورم هسته بیشتر بوده اســت. قیمت‌های هسته‌ای الزاماً از قیمت مواد غذایی پیروی نمی‌کنند، اما میان این دو همبستگی معناداری وجود دارد. ضریب همبستگی ۰.۸۵ است.

البته همبســتگی به معنای علیت نیست. افزایش قیمت مواد غذایی می‌تواند موجب تورم هسته‌ایِ بالاتر شود؛ اما در صورتی که انتظارات تورمی خانوارها را تحت تأثیر قرار دهد. با این حال، عکس آن نیز ممکن است: افزایش قیمت‌های هسته‌ای می‌تواند دستمزدها را بالا ببرد و این افزایش دســتمزد به نوبه خود قیمت غذا را بالا بکشد.

منبع: فایننشال تایمز

چرا باید خواند: چرا در برخی کشورها تورم مواد غذایی با قدرت بیشتری خود را نمایان ساخته و تاثیر جهانی این موضوع چیست؟ اینجا به بررسی ابعاد مختلف قضیه پرداخته‌ایم.



شاخص‌های سنتی اقتصادی هنوز برای سنجش تأثیرات اقتصادِ دیجیتالِ قدیم ناتوان‌اند، چه برسد به آن‌که قادر باشند تاثیرات اقتصاد نوظهور متکی بر هوش مصنوعی را بسنجند.

[آینده جهان]

دگرگونی واقعی اقتصاد با هوش مصنوعی

آیا یک حباب فناوری جدید شکل گرفته یا هیاهوی اخیر موجه است؟



آیا هوش مصنوعی واقعاً در حال دگرگون‌کردن اقتصاد است، یا وعده رشد سریع صرفاً یک هیاهوی تبلیغاتی است؟ بازارهای سهام آمریکا قطعاً به گزینه اول باور دارند: سهام شرکت‌های فعال در حوزه هوش مصنوعی و فناوری حدود سه‌چهارم از کل رشد شاخص S&P 500 را در سال جاری رقم زده‌اند. سرمایه‌گذارانِ خطرپذیر نیز به‌همان اندازه متقاعد شده‌اند: آن‌ها فقط در سال ۲۰۲۵ حدود ۲۰۰ میلیارد دلار در بخش هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

از این رو جای تعجب نیست که تحلیل‌گران یک پرسش اساسی را مطرح کنند: آیا ما شاهد شکل‌گیری یک حباب فناوری دیگر مشابه رونق دات‌کام در دهه ۱۹۹۰ هستیم؟ آیا این حباب همانند گذشته ممکن است در نهایت بترکد و بازار سهام را به پایین بکشاند؟

با این حال، حتی حباب‌های سوداگرانه نیز می‌توانند زیرساخت‌ها و نوآوری‌هایی حیاتی بر جای بگذارند که رشد بلندمدت را تداوم می‌بخشند. اگر هوش مصنوعی از همین الگو پیروی کند، اثر آن تا چه اندازه نیرومند خواهد بود؟ رونق دات‌کام درس‌های مفیدی در این زمینه دارد. در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، فناوری‌های دیجیتال نوظهور تقریباً نرخ رشد بهره‌وری آمریکا را دو برابر کردند و به ۲.۵ درصد رساندند. اگرچه پیش‌بینی اقتصاددانان متفاوت است، اما برخی مطالعات نشان می‌دهند که موج کنونی سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی می‌تواند افزایش مشابهی در تولید ناخالص داخلی ایجاد کند. طرفداران پرشور هوش مصنوعی حتی از این هم فراتر می‌روند و استدلال می‌کنند که ظهور قریب‌الوقوع «هوش مصنوعی عمومی» می‌تواند دگرگون‌کننده کامل تمدن ما باشد. برای مثال، داریو آمودی مدیرعامل شرکت انتروپیک بر این باور است که ظرفیت هوش مصنوعی به‌طرز چشمگیری دست‌کم گرفته شده و چنین سیستم‌هایی اگر به‌صورت ایمن توسعه یابند، می‌توانند موجب پیشرفت‌های بنیادی در زیست‌شناسی، علوم اعصاب و توسعه اقتصادی شوند؛ پیشرفت‌هایی که احتمالاً به ریشه‌کنی بیماری‌ها، کاهش فقر و تقویت همکاری جهانی خواهند انجامید.

منبع: عرب نیوز

چرا باید خواند: تاثیر اقتصادی هوش مصنوعی هنوز برای ما روشن نشده است؛ همان طور که تاثیر نیروی بخار و تلگراف روی اقتصاد دوران ویکتوریا خیلی دیر مشخص شد. بخوانید تا ببینید موضوع از چه قرار است.

با این حال، شاخص‌های سنتی اقتصادی هنوز برای سنجش تأثیرات اقتصادِ دیجیتالِ قدیم ناتوان‌اند، چه برسد به آن که قادر باشند تاثیرات اقتصاد نوظهور متکی بر هوش مصنوعی را بسنجند

رشد تولید ناخالص داخلی نمونه‌ای بارز برای بررسی این موضوع است. در بهترین حالت، این شاخص معیاری پس‌نگر از تغییرات ساختاری است. تاریخ‌دانان اقتصاد نشان داده‌اند که دهه‌ها طول کشید تا فناوری‌های تحول‌آفرینی همچون نیروی بخار و برق، در آمار رسمی منعکس شوند. و حتی وقتی اثرشان آشکار شد، رشد درآمدهای اندازه‌گیری‌شده چندان چشمگیر نبود. بااین‌حال، مضحک است اگر بگوییم این فناوری‌ها تحول‌آفرین نبودند. تأثیر آن‌ها فقط در قالب‌هایی پدیدار شد که شاخص‌های متعارف قادر به ثبتشان نبودند. در مورد هوش مصنوعی، حتی ابتدایی‌ترین داده‌ها نیز ناقص یا ناشناخته‌اند. برای مثال: چند شرکت واقعاً از هوش مصنوعی مولد (جنرتیو) استفاده می‌کنند و در چه بخش‌هایی؟ از آن برای چه اهدافی بهره می‌برند؟ ابزارهای هوش مصنوعی چگونه در حوزه‌هایی چون بازاریابی، لجستیک یا خدمات مشتری به کار گرفته می‌شوند؟ کدام شرکت‌ها از کارگزاران هوشمند بهره می‌برند و چه کسانی عملاً از آن‌ها استفاده می‌کنند؟

اگرچه پژوهش درباره هوش مصنوعی به‌سرعت در حال گسترش است، اما آنچه اکنون نیاز داریم گردآوری نظام‌مند داده‌هاست. آمارهای قابل اعتماد نه‌تنها به کسب‌وکارها کمک می‌کند تا میزان تقاضا و فرصت‌ها را بسنجند، بلکه به دولت‌ها نیز امکان می‌دهد سیاست‌هایی طراحی کنند که رشد را تقویت کند و به سود مصرف‌کنندگان باشد. شرکت‌های فناوری مانند Anthropic و OpenAI به‌تازگی دریافته‌اند که خلأ اطلاعاتی کنونی به نفعشان نیست؛ به‌ویژه با توجه به اینکه محصولاتشان خود بر داده متکی‌اند. بدون درک روشن‌تری از تأثیر اقتصادی هوش مصنوعی، مباحث عمومی ناگزیر بر خطرات و نگرانی‌ها متمرکز می‌شود: از احتمال بروز «آخرالزمان شغلی» گرفته تا پیامدهای روانی چت‌بات‌هایی با رفتار شبه‌انسانی. بنابراین، ابتکارات صنعتی برای پر کردن این خلأ کاملاً حیاتی است. با این حال، شاخص‌های دیگری نیز می‌توانند افقی ارزشمند درباره اثرات تحول‌آفرین هوش مصنوعی ارائه دهند. مثلاً می‌توان استدلال کرد که هر مجموعه شاخص معناداری باید شامل ورودی‌های کلیدی برای توسعه هوش مصنوعی باشد؛ به‌ویژه در زمینه مصرف انرژی، دگرگونی‌های بازار کار و میزان استفاده از داده‌ها. شاخص مهم دیگر، میزان پذیرش خدمات مبتنی بر هوش مصنوعی موسوم به «هوش مصنوعی عاملی یا ایجنتیک است.

داده‌های مربوط به نحوه استفاده از زمان (چه در خانه و چه در محل کار) نیز می‌تواند سودمند باشد، همان‌طور که شاخص‌های ساختاری مانند تغییر در ترکیب صنایع و طراحی سازمانی نیز در نوع خودشان مفیدند. به‌طور کلی، درک کامل‌تری از تغییرات ساختاری می‌تواند به ما کمک کند تا تأثیرات اقتصادی گسترده‌تر هوش مصنوعی را (از جابه‌جایی بخش‌های اقتصادی گرفته تا دگرگونی در جریان‌های کاری) بهتر بفهمیم. اما فعلاً ما در وضعیتی مشابه دوران ویکتوریا هستیم. مردم آن دوره نیز بیش از آنکه از آمار رسمی بفهمند چگونه نیروی بخار، راه‌آهن و تلگراف جهانشان را دگرگون می‌کند، از رمان‌های چارلز دیکنز و «جورج الیوت» درباره‌اش یاد گرفتند.

چین مدعی است که قصد ندارد دلار آمریکا را جایگزین کند، بلکه در حال ایجاد سیستمی است که در آن دلار همچنان مرکزی باقی می‌ماند اما با سایر ارزها تکمیل می‌شود.

[آینده تجارت]

از مشتری تا رقیب

چین دیگر نمی‌خواهد منتظر فشار آمریکا بماند

چین دیگر منتظر نمی‌ماند تا ببیند آیا واشنگتن تصمیم به قطع روابط اقتصادی می‌گیرد یا خیر. این کشور پیش‌دستی کرده و سعی دارد به سرعت در جهت جدایی اقتصادش از آمریکا حرکت کند. در حالی که استراتژیست‌های آمریکایی هنوز در حال بحث بر سر این موضوع هستند که آیا چین منزوی شده یا خیر، پکن در حال بازسازی زیرساخت‌های اقتصادی و فناوری خود است. آنچه که یک دهه پیش با صحبت‌هایی درباره جدایی اقتصادی از آمریکا مطرح شد، حالا ضرورت و فوریت خود را نشان داده است. این بازنمایی جنگ سرد یا تلاشی برای قطع روابط نیست. بلکه راهی است برای چین تا از فشارهای آمریکا دور شود. مهم‌ترین حوزه‌ای که چین در این راستا مورد توجه قرار داده است، طبیعتاً تجارت است.



از وابستگی تا متنوع‌سازی

چین در مواجهه با جنگ تعرفه‌ای آمریکا و دنبال کردن سیاست حمایت‌گرایی از سوی واشنگتن، مسیرهای تجاری جدیدی از طریق آسیا، اروپا و کشورهای جنوب جهانی ایجاد کرده است. در سال ۲۰۱۸، آمریکا ۱۹.۳ درصد از کل تجارت خارجی چین را تشکیل می‌داد. تا هشت ماه اول سال ۲۰۲۵، این سهم به ۹.۲ درصد کاهش یافت، حتی در حالی که تجارت کلی چین ۴۵ درصد رشد کرده است. بنابراین، آمارها دارند داستان خود را بیان می‌کنند: چین بیشتر تجارت می‌کند، اما نه به اندازه گذشته. واردات و صادرات کالاهای خاص نیز در حال تغییر است. پیش از این، ۸۵ درصد از سویاهای چین از آمریکا می‌آمد؛ در حالی که امروز ۶۸ درصد آن از برزیل وارد می‌شود و واردات از آمریکا به ۲۲ درصد کاهش یافته است. صادرات کالاهای پیشرفته به آمریکا به ۲۸ درصد از کل صادرات چین کاهش یافته است، در حالی که فروش تجهیزات پیشرفته به کشورهای عضو شراکت اقتصادی جامع منطقه‌ای (RCEP) که یک بلوک تجاری در آسیا و اقیانوس آرام است، به میزان ۴۱ درصد افزایش یافته است. درواقع پکن در حال قطع ارتباط خود با بازار آمریکا نیست، بلکه می‌خواهد «کاهش ریسک» را تجربه کند.

حوزه مهم دیگر در این خصوص، حوزه علم و فن‌آوری است.

منبع: دیپلمات

چرا باید خواند:
چین در حوزه‌های خاصی به دنبال جدایی و قطع وابستگی به آمریکا است. بخوانید تا ببینید در این راه چقدر موفق شده است.

از مشتری تا رقیب

واشنگتن امیدوار بود که بتواند تحریم‌ها و کنترل‌های صادراتی چین را کند کند، اما به نظر می‌رسد که خلاف آن اتفاق افتاده است. از سال ۲۰۱۸، آمریکا بیش از ۱۷۰۰ نهاد چینی را در لیست سیاه قرار داده است تا دسترسی آن‌ها به فناوری‌های پیشرفته را مسدود کند. نتیجه این شده که نوآوری‌های تحت هدایت دولت افزایش یافته و رقابت برای ساخت گزینه‌های داخلی آغاز شده است.

چین اکنون ۴۲ درصد از پتنت‌های استاندارد فایو جی جهانی را در اختیار دارد و پیش‌بینی می‌شود که تا سپتامبر ۲۰۲۵ بیش از ۴۶ میلیون ایستگاه پایه فایو جی را راه‌اندازی کند که معادل ۶۰ درصد از مجموع ایستگاه‌های فایو جی جهان است. مقیاس این راه‌اندازی باعث شکل‌گیری صنایع جدیدی مانند اینترنت صنعتی و اینترنت خودروها شده است.

حوزه مهم دیگر، حوزه مالی است.

تنوعی فراتر از دلار

چین در تلاش است تا وابستگی خود به دلار آمریکا را کاهش دهد و یک شبکه مالی جهانی مقاوم‌تر بسازد. آسیب‌پذیری‌های چین در چارچوب یک سیستم متمرکز بر دلار قبلاً نمایان شده و به همین جهت چین به دنبال تغییر آن بوده است. سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی چین اکنون از معاملات در ۱۸۵ کشور پشتیبانی می‌کند. معاملات با استفاده از یوان برای گاز طبیعی مایع در بورس نفت و گاز شانگهای در حال رشد است، در حالی که مرکز تجاری مشترک شِن‌ژن‌چیانهی به طور منظم معاملات سویا در بازارهای خارجی را با یوان انجام می‌دهد. چین با بیش از ۴۰ کشور توافق‌نامه‌های تسویه‌حساب با ارز محلی امضا کرده است. چین مدعی است که قصد ندارد دلار آمریکا را جایگزین کند. بلکه در حال ایجاد سیستمی است که در آن دلار همچنان مرکزی باقی می‌ماند اما با سایر ارزها تکمیل می‌شود، که امنیت مالی را تقویت کرده و تاثیر تحریم‌های یک‌جانبه را کاهش می‌دهد.

حوزه مهم دیگر حوزه آموزش است.

از فرار مغزها تا بازگشت به داخل

چین تلاش کرده وابستگی خود به دانشگاه‌های آمریکایی را کاهش دهد و در داخل به آموزش متخصصین بپردازد. بسیاری از دانشگاه‌های برتر چین برنامه‌ها و سیستم‌های ارزیابی تحقیقاتی خود را بر اساس استانداردهای آمریکا طراحی کرده‌اند. همچنین قبلاً بخش قابل توجهی از فارغ‌التحصیلان علوم و مهندسی چین در آمریکا باقی می‌ماندند، که ظرفیت داخلی برای نوآوری را محدود می‌کرد. اما این روند تغییر کرد و شمار بیشتری از دانشجویان چینی بعد از تحصیل به کشور خود برمی‌گردند. مجموعه این عوامل، احتمال موثر بودن استراتژی چین در جدایی از اقتصاد آمریکا را بالا برده است. اما هنوز برای ارائه نظر قاطع زود است.

شرکت‌های رسانه‌های اجتماعی از تمایل ما به محتوای قطبی برای افزایش تعامل استفاده می‌کنند، زیرا این به افزایش درآمد تبلیغاتی برای آنها منجر می‌شود.

[آینده اینترنت]

این گروه خشمگین

آنچه باید وحدت می‌بخشید تفرقه انداخت

آن‌طور که خالق شبکه جهانی وب، تیم برنرزلی می‌گفت، قرار بود شبکه جهانی اینترنت باعث آسان‌شدن ارتباطات، دسترسی همگانی به دانش و تقویت دموکراسی و ارتباطات شـــود. اما حالا به نظر می‌رسد که این شبکه در حال تقسیم ما به گروه‌های کوچک‌تر و خشمگین‌تر است. چرا؟

ما معمولاً حس می‌کنیم الگوریتم‌ها دارند به ما محتواهای متناسب با دیدگاه‌هایمان را نشان می‌دهند و ظاهراً از این وضعیت شاکی هم هستیم.

با این حال یک مطالعه که در ســـال ۲۰۲۲ انجام شد و رفتارهای مردم در رسانه‌های اجتماعی را بررسی کرد، نشان داد که افراد معمولاً با محتوای مخالف خود تعامل می‌کنند؛ و حتی آن را جستوجو می‌کنند. وقتی فردی با یک پست مخالف نظرش در رسانه‌های اجتماعی تعامل می‌کند درواقع دارد برای آن پلتفرم درآمد به ارمغان می‌آورد. اما در مقیاس دیگر، از این اقدام نتیجه‌های ضد اجتماعی به بار می‌آید.

یکی از بدترین این نتایج «قطبی‌شدگی عاطفی» است، جایی که ما افرادی را که شبیه ما فکر می‌کنند دوست داریم و از افرادی که دیدگاه‌های متفاوتی دارند متنفر یا ناراضی می‌شویم. تحقیقات و نظرسنجی‌های جهانی نشان می‌دهند که این نوع قطبی‌شدگی در سراســـر جهان در حال رشد است. تغییر اقتصاد پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی احتمالاً باعث کاهش قطب‌شـــدگی آنلاین خواهد شـــد؛ اما این بدون مداخله دولت‌ها و هر یک از ما امکان‌پذیر نخواهد بود. واقعیت این است که استفاده از رسانه‌های اجتماعی با رشد قطب‌شدگی عاطفی ارتباط داشته است. وقتی آنلاین هستیم

می‌توانیم تحت تأثیر دیدگاه‌های افرادی که با آنها موافق یا مخالف هستیم قرار بگیریم و این حتی در موضوعاتی که قبلاً نســـبت به آنها بی‌طرف بوده‌ایم رخ می‌دهد. به عنوان مثال، اگر یک اینفلوئنسر را تحسین می‌کنید و آنها دیدگاهی در مورد یک قانون جدید که مورد توجه شـــما نبوده بیان کنند، احتمالاً دیدگاه آنهـــا را در مورد آن قانون قبول خواهید کرد. زمانی که این اتفاق در مقیاس بزرگ رخ می‌دهد، ما به تدریج به قبیله‌های ایدئولوژیکی که در مســـائل مختلف با یکدیگر اختلاف دارند، تقسیم می‌شویم؛ پدیده‌ای که به «جداســـازی حزبی» معروف است. تحقیقات نشان می‌دهند که مواجهه‌های ما در رســـانه‌های اجتماعی می‌تواند باعث شود که دیدگاه‌های جدیدی درباره یک موضوع در ذهنمان شکل گیرد. تحقیقات همچنین نشان می‌دهد که هر جستوجویی که برای به دست آوردن بینش بیشتر انجام می‌دهیم می‌تواند این دیدگاه‌های جدید را تقویت کند، چرا که نتایج جســـتوجو احتمالاً شامل همان زبان پست اولیه‌ای است که آن دیدگاه را به ما داده است.

برای مثال، اگر پســـتی را ببینید که به اشتباه ادعا می‌کند که مصرف پاراستامول در دوران بارداری موجب اوتیسم در کودک می‌شود و شما به جستوجوی پست‌های دیگر با کلمات کلیدی «پاراستامول بارداری اوتیسم» بپردازید، احتمالاً بیشتر از همین نوع پست‌ها را پیدا خواهید کرد. حالت عاطفی شـــدیدتر به طور کلی با گرایش به پذیرش محتوای نادرست یا «جعلی» مرتبط است.

حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا محتوای قطبی‌کننده در اختیار ما قرار داده می‌شود؟

اینجاست که اقتصاد اینترنت وارد می‌شود. پست‌های قطبی و احساسی بیشتر می‌توانند تعاملاتی مانند لایک‌ها، اشتراک‌گذاری‌ها و کامنت‌ها را جلب کنند و این به ویژه از سوی کسانی که موافق یا مخالف قوی هستند بیشتر دیده می‌شود. پلتفرم‌ها سپس این پست‌ها را به افراد بیشتری نشان می‌دهند و چرخه تعامل ادامه می‌یابد.

شرکت‌های رســـانه‌های اجتماعی از تمایل ما به محتوای قطبی برای افزایش تعامل استفاده می‌کنند، زیرا این به افزایش درآمد تبلیغاتی برای آنها منجر می‌شود. طبق گزارشی از روزنامه واشینگتن پســـت در سال ۲۰۲۱، الگوریتم رتبه‌بنـــدی فیس‌بـــوک زمانی واکنش‌هـــای ایموجی (شامل خشم) را پنج برابر ارزشمندتر از لایک‌ها در نظر می‌گرفت.

منبع: پرس‌تراست آف ایندیا

چرا باید خواند: شبکه‌های اجتماعی دارند خشم و اختلاف نظر بین مردم را دامن می‌زنند و از این تعامل، درآمد کسب می‌کنند. بخوانید تا ببینید موضوع از چه قرار است

مطالعات مبتنی بر شبیه‌سازی نیز نشان داده‌اند که چگونه خشـــم و اختلاف باعـــث افزایش تعامل آنلاین می‌شـــود. هر پلتفرمی که موفقیت و درآمد خود را از طریق تعامل اندازه‌گیری می‌کند (که در حال حاضر همه آنها اینطور هستند) در صورتی پیشرفت خواهد کرد که پست‌های قطبی و اختلاف‌انگیز را بیشتر تقویت کند. با این حال، وضعیت فعلی رسانه‌های اجتماعی لزوماً نباید آینده آن باشد. مردم اکنون کمتر از گذشته وقت خود را در رسانه‌های اجتماعی می‌گذرانند. طبق گزارش اخیر روزنامه فایننشال تایمز، زمان صرف شده در رسانه‌های اجتماعی در سال ۲۰۲۲ به اوج خود رسید و از آن زمان در حال کاهش است. تا پایان سال ۲۰۲۴، کاربران ۱۶ ســـال به بالا احتمالاً ده درصد زمان کمتر را در قیاس با سال ۲۰۲۲ در پلتفرم‌های اجتماعی خواهند گذراند. همچنین کاربران زیادی از پلتفرم‌های اصلی بزرگ به پلتفرم‌هایی که دیدگاه‌های سیاسی خودشان را منعکس می‌کنند (مثل تروث سوشال که راستگراست و دونالد ترامپ هم در آن فعالیت می‌کند) مهاجرت کرده‌اند.

آنهایی که هنوز در پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی باقـــی مانده‌انـــد، می‌توانند به طور فـــردی برای تغییر وضعیـــت فعلی تلاش کننـــد. افزایـــش تحمل برای دیدگاه‌های مختلـــف میان کاربران آنلایـــن می‌تواند قطبشدگی را کمتر کند. همچنین عدم اشتراک‌گذاری یا ترویج محتوای احتمالی که دیگران را عصبی می‌کند، سیگنال‌های کمتری به شـــرکت‌های بزرگ می‌دهد و باعث افزایش درآمد آنها نخواهد شد.



[آینده نظامی]

جنگ سرد دوم به جای جنگ جهانی سوم

دنیای امروز را با ابزار جنگ جهانی دوم تفسیر نکنید

منبع: آن‌هرد

چرا باید خواند: حرف درباره اینکه وارد جنگ جهانی سوم شده‌ایم این روزها در رسانه‌ها زیاد است. استدلالی علیه این فرضیه را اینجا بخوانید.



سیاستی که از زمان جنگ جهانی دوم به عنوان «مماشات» یا همان امتیازدهی می‌شناسیمش، یک سلاح پراستفاده است که به طور مکرر در عرصه سیاسی برای ضربه زدن به مخالفان به کار می‌رود. مثلاً موضوع اروپا و جنگ اوکراین را در نظر بگیرید. دونالد تاسک نخست‌وزیر لهستان اخیراً توییتی نوشت و ادعا کرد که فشار آوردن به کی‌یف برای حصول توافق با مسکو معادل «مماشات» است.

در حال حاضر، انواع مقایسه‌ها با جنگ‌های جهانی اول و دوم در عرصه سیاسی مطرح شده است. اما از آنجا که صد و یازده سال از جنگ اول جهانی و هشتاد سال از جنگ دوم جهانی گذشته است، شاید زمان آن رسیده باشد که از این مقایسه‌ها دست برداریم. آن فاجعه سه‌دهه‌ای قطعاً هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد؛ اما وقتی صحبت از تفکر و تدوین سیاست خارجی می‌شود، درس خاصی وجود ندارد که از آن درگیری‌ها بگیریم و به دنیای امروز تعمیمش بدهیم. برعکس، این تلاش برای شبیه‌سازی (چه از سوی تاریخ‌دانان، تحلیلگران، یا سیاستمداران انجام شود) بیشتر از آن که فایده‌ای داشته باشد ضرر خواهد داشت؛ زیرا الگوهای کهنه و تاریخ‌گذشته را به واقعیت‌های امروز تحمیل می‌کنند.

ترویج این مقایسه‌های غلط توسط رسانه‌ها که به دنبال جذب مخاطب هستند و یا توسط سیاستمدارانی که در تلاش برای نمایش قهرمانانه خود هستند، و یا توسط دانشگاهیانی که می‌خواهند مشهور شوند باعث شده است که عموم مردم فکر کنند دنیای امروز بسیار خطرناک‌تر و ناپایدارتر از واقعیت است. طبق یک نظرسنجی اخیر که توسط موسسه یوگاو انجام شده، بیست و دو درصد از آمریکایی‌ها معتقدند که احتمال وقوع یک جنگ جهانی دیگر در ۱۰ سال آینده بسیار زیاد است و ۳۹ درصد دیگر نیز فکر می‌کنند که احتمال آن تقریباً زیاد است.

پیش‌بینی‌هایی از این دست در رسانه‌ها هم کم نیست. سال گذشته، پروفسور هال برندز مقاله‌ای در مجله فارن افرز با عنوان «جنگ جهانی بعدی: چگونه درگیری‌های منطقه‌ای امروز مشابه جنگ جهانی دوم هستند» منتشر کرد و بعد هم دوباره مقاله‌ای مشابه توسط نشریه بلومبرگ چاپ شد. در سایر مقالات مشابه، این طور ادعا می‌شود که درگیری‌ها در خاورمیانه، تنش‌ها بر سر تایوان، رقابت برای تأمین مواد معدنی نادر، و ائتلاف رو به رشد چین، ایران و روسیه همه نشان‌دهنده «شباهت‌هایی میان جنگ‌های جهانی و وضعیت امروز» هستند.

هال برندز در یکی از این مقالات نوشته: «شباهت دنیای امروز به دهه ۱۹۳۰ میلادی خیلی بیشتر از آن است که تصور می‌کنیم. مثل همان زمان، توازن قدرت به طور هشداردهنده‌ای در حال تغییر است. کشورهای مستبد در تلاش برای ایجاد امپراتوری‌های وسیع‌تر هستند و پیوندها میان آنها نیز در حال تقویت است. همچنین درگیری‌های منطقه‌ای در حال پیچیده‌تر شدن هستند.»

اما این نوع مقایسه‌ها و شبیه‌سازی‌ها آنقدرها هم دقیق نیستند. مثلاً در دهه سی میلادی، بیشتر مناطق جهان تحت سلطه امپراتوری بریتانیا و دیگر امپراتوری‌های استعماری اروپایی بود. آلمان، ایتالیا و ژاپن به وضوح در تلاش برای تصرف سرزمین‌های دیگر بودند تا امپراتوری‌های منطقه‌ای خود را تأسیس کنند. اما امروزه چنین وضعی مشاهده نمی‌شود و تلاش برای وسیع‌تر کردن امپراتوری‌ها در دنیا دیده نمی‌شود.

شاید پاسخ شما این باشد که یک مورد را می‌توان مشاهده کرد و آن هم روسیه است که با این تعریف تطابق دارد. روسیه به اوکراین حمله کرده است تا منطقه کریمه و شرق اوکراین را الحاق کند، اما تا به امروز نتواسته است در جنگ نیابتی خود با آمریکا و اروپا پیروز شود.

واقعیت این است که روسیه می‌تواند تهدیدهایی برای کشورهای ضعیف دیگر مانند کشورهای بالتیک ایجاد کند؛ اما روسیه در دوران پس از سقوط اتحاد شوروی از ظرفیت لازم برای تسخیر بیشتر بخش‌های شرقی و غربی اروپا برخوردار نیست؛ یعنی آن کارهایی که امپراتوری آلمان نازی انجام می‌داد از عهده روسیه امروزی بر نمی‌آید.

شاید پاسخ دیگران این باشد که چین با این وضعیت تطابق دارد. اما واقعیت این است که چین هم گزینه مناسبی نیست. ارتش چین درگیر تنش‌های مرزی محدودی با هند بوده و البته در دریای چین جنوبی موفق به گسترش فعالیت خود شده است. اما

توصیف دقیق‌تر وضعیت این است که الگوی جغرافیای سیاسی امروز را به عنوان جنگ سرد دوم توصیف کنیم، نه جنگ جهانی سوم.

این اقدامات محدود نمی‌توانند با حمله و اشغال بخش‌هایی از شرق و جنوب شرق آسیا توسط ژاپن در دوران پیش از جنگ جهانی دوم و در همان دوران جنگ مقایسه شوند.

این وضعیت را با سال ۱۹۱۴ مقایسه کنید: زمانی که یک برنامه محرمانه آلمانی روی یک بلوک اقتصادی تحت سلطه آلمان در مرکز اروپا سرمایه‌گذاری کرده بود و حتی الحاق اجباری بخش‌هایی از فرانسه، بلژیک و لوکزامبورگ را نیز هدف قرار داده بود. بخش زیادی از این برنامه در سال ۱۹۱۸ به واقعیت پیوست، زمانی که طبق پیمان برست-لیتوفسک، سرزمین‌های اوکراین، لهستان، بلاروس و کشورهای بالتیک به امپراتوری آلمان واگذار شدند. امضا کننده دیگر این پیمان، حکومت کمونیست ولادیمیر لنین بود. با توجه به آنچه در تاریخ دیده‌ایم، می‌توان گفت که هیچ قدرت بزرگی در دنیای امروز، برنامه‌ای مشابه برنامه‌های بزرگ امپراتوری آلمان یا مشابه طرح ژاپن برای یک امپراتوری آسیایی را ندارد.

در نظم جهانی چندقطبی امروز، معادل امپراتوری‌های بزرگ قبلی را باید بلوک‌های تجاری رقابتی دانست که از طریق دیپلماسی و نه از طریق نظامی شکل می‌گیرند. قدرت‌های بزرگ از بلوک‌های تجاری برای تقویت بازارهای داخلی خود استفاده می‌کنند.

مثلاً توافق آمریکا و مکزیک و کانادا را در نظر بگیرید که جایگزین پیمان نفتا شده است. این توافق، بازاری از پانصد میلیون نفر را شامل می‌شود و بازار داخلی آمریکا را توسعه می‌دهد. در نظر داشته باشید که کل اتحادیه اروپا متشکل از بازار ۴۵۰ میلیون نفری است.

اگر از جنبه سیاسی بخواهیم حرف بزنیم باید بگوییم عصر سربازگیری انبوه برای جنگ‌های بزرگ دیگر به پایان رسیده است. مثلاً مورد چین را در نظر بگیرید. چین علاوه بر تلاش برای دستیابی به توافق‌های اقتصادی دوجانبه با کشورهای مختلف جهان، ۱۴ کشور دیگر در منطقه آسیا و اقیانوسیه را متقاعد کرده است که به مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای آن بپیوندند؛ بدون آنکه حتی یک مورد از آن‌ها را اشغال یا تصرف کند. چین همچنین موفق شده با پروژه جاده ابریشم جدید خود از راه خشکی را با جاده ابریشم دریایی ترکیب کند. به این منظور، دولت چین تعداد عظیمی از بانکداران، متخصصان توسعه و کارشناسان زیرساخت را به کشورهای مختلف فرستاده است و درواقع این کار را بدون تمرکز روی قدرت نظامی و اعزام سربازان انجام داده است. تنها پایگاه نظامی خارجی مهم پکن، در جیبوتی واقع شده است که در سال ۲۰۱۶ تأسیس شد.

در همین حال، روسیه با جمعیتِ تنها ۱۴۳ میلیون نفر، سعی کرده روش مشابهی را برای توسعه بازار خود در پیش بگیرد. روسیه در این راستا با بلاروس، ارمنستان، قزاقستان و قرقیزستان همکاری کرده و اتحادیه اقتصادی اوراسیا را تشکیل داده است که جمعیتی بیش از ۱۸۰ میلیون نفر دارد.

اینجاست که می‌بینیم ساکنان سرزمین‌هایی از اوکراین که به تصرف روسیه درآمده‌اند و تعدادشان تنها سه میلیون نفر است، آنقدرها در این زمینه به کارِ روسیه نمی‌آیند و کمک زیادی به جمعیت و بازار داخلی بلوک اوراسیا روسیه نمی‌کنند، هرچند که ارزش استراتژیک این سرزمین‌های تصرف‌شده برای پوتین بسیار زیاد است.



وقتی صحبت از فناوری‌های نظامی و استراتژی‌ها می‌شود، تفاوت‌ها میان دوران ما و عصر جنگ‌های جهانی نیز عمیق است. حملات سایبری ناگهانی به زیرساخت‌ها و ارتباطات دشمن ممکن است زیاد رخ بدهد، اما حملات غافلگیرانه‌ای مانند حمله ژاپن به پرل هاربر یا تهاجم هیتلر به اتحاد شوروی دیگر در دوران کنونی تکرار نخواهد شد.

درواقع جنگ در دوران کنونی ممکن است به اندازه قبل تلفات انسانی نداشته باشد. همانطور که جنگ‌ها به وسیله موشک‌های متعارف و پهپادها و نیروهای خودکار و با کمک تکنیسین‌ها و نیروهای ویژه انجام می‌شوند، ارتش‌های بزرگ با میلیون‌ها سرباز وظیفه شاید کمتر مورد استفاده قرار بگیرند.

علاوه بر این موضوع دیگری هست که می‌توان در جوامع امروزی مشاهده کرد: شهروندان فردگرای خانواده‌های تک‌فرزند یا دوفرزندی در کشورهایی مانند چین و روسیه و همچنین در کشورهای غربی، تمایلی به خدمت در کمپین‌های خارج از مرزهای کشور خود ندارند. در جنگ جهانی دوم، ۴۰ درصد از آمریکایی‌هایی که خدمت کردند، داوطلب بودند؛ همین امر در جنگ جهانی اول نیز صادق بود. اما طبق یک نظرسنجی اخیر که توسط موسسه یوگاو انجام شد، ۶۰ درصد از آمریکایی‌ها می‌گویند که در صورت وقوع جنگ جهانی جدید، به دلیل سن یا ناتوانی قادر به خدمت نخواهند بود. همچنین ۱۳ درصد می‌گویند که اگر فراخوانده شوند، از خدمت سربازی امتناع خواهند کرد؛ ۹ درصد می‌گویند که در صورت فراخوانده شدن خدمت خواهند کرد، اما داوطلب نخواهند شد؛ و فقط ۶ درصد می‌گویند که داوطلب خدمت خواهند شد.

بنابراین، نمی‌توان به تمام رقابت‌های قدرت‌های بزرگ، حتی رقابت‌های غیرمستقیم و محدود، برچسب «جنگ جهانی» زد. با این حال، سیاستمداران دست بردار نیستند و مثلاً فیونا هیل مشاور سابق ترامپ در امور روسیه چند ماه پیش با اشاره به جنگ اوکراین گفته بود: «ما اکنون در وضعیتی قرار داریم که می‌توانیم این را به طور ساختاری جنگ جهانی دوم توصیف کنیم.»

اما توصیف دقیق‌تر این وضعیت این است که الگوی جغرافیای سیاسی امروز را به عنوان جنگ سرد دوم توصیف کنیم، نه جنگ جهانی سوم. در جنگ سرد دوم، مانند جنگ سرد اول، دو بلوک وجود دارند: واشینگتن و متحدانش در اروپا، شرق آسیا و جهان عرب و اسرائیل در مقابل ائتلافی از چین، روسیه و ایران. جنگ فرسایشی در اوکراین ممکن است به یادآورنده خندق‌های جنگ جهانی اول باشد، اما خود جنگ بیشتر شبیه به جنگ‌های نیابتی میان آمریکا، اتحاد شوروی و چین است که در کره، هندوچین و افغانستان در طول جنگ سرد اول رخ داد. اکنون هم مثل آن موقع، رهبران هر بلوک نه تنها در جنگ‌های نیابتی محدود شرکت می‌کنند، بلکه در مسابقه‌های تسلیحاتی، مسابقات فضایی، رقابت برای جلب نظر کشورهای غیرمتعهد و انواع مختلف تنش و تخریب نیز درگیر هستند، بدون آنکه یکدیگر را بمباران یا اشغال کنند. و در برخی مواقع، جنگ سرد دوم احتمالاً به کاهش تنش یا آنچه بوریس یلتسین آن را «صلح سرد» نامید، منتهی خواهد شد. این دیگر شبیه به وضعیت آلمان و ژاپن در هشتاد سال پیش نخواهد بود.



سرزمین‌های تازه‌تصرف‌شده از اوکراین کمک زیادی به جمعیت و بازار داخلی روسیه نمی‌کنند، هرچند که ارزش استراتژیک این سرزمین‌ها برای پوتین بسیار زیاد است





[آینده انرژی]

طی طریقِ پاک

آیا انرژی تجدیدپذیر می‌تواند از زغال‌سنگ جلو بزند؟

برای اولین بار در جهان، منابع تجدیدپذیر به عنوانِ اصلی‌ترین منبع تولید برق در جهان توانسته‌اند زغال‌سنگ را کنار بزنند. این تقریباً همان تحول تاریخی است که آژانس بین‌المللی انرژی پیش‌بینی کرده بود.

اما پیشرفت‌ها در این حوزه چندان باثبات و هموار نبوده است. حرکت به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر در آمریکا و اتحادیه اروپا کند شده است اما در کشورهای در حال توسعه به طور چشمگیری سرعت یافته است.

چین به دلیل مقیاس وسیع تغییراتش در این حوزه، مورد توجه زیادی قرار دارد. اما حتی بسیاری از کشورهای کوچک‌تر و اقتصادهای ضعیف‌تر نیز اکنون با سرعت در حال پذیرش انرژی‌های پاک، وسایل نقلیه برقی و ذخیره‌سازی باتری هستند و این موضوع توسط دولت‌ها، کسب‌وکارها و افراد مختلف حمایت می‌شود.

باید دانست که این تغییرات اغلب ربطی به تغییرات اقلیمی ندارند. این تغییرات معمولاً به منظور کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی گران‌قیمت، مقاومت در برابر نوسانات بازار جهانی، کاهش اتکا به شبکه‌های غیرقابل‌اعتماد برق و مسائل مشابه صورت می‌گیرد

در این میان می‌توان موارد مختلفی از توسل به انرژی‌های تجدیدپذیر را در کشورهای جهان مشاهده کرد. مثلاً رونق انرژی خورشیدی در پاکستان بخشی از واکنشی است که این کشور به افزایش قیمت برق و عدم اطمینان به شبکه برق داشته است. در همین حال، کشورهای منطقه اقیانوس آرام، انرژی پاک را راهی برای کاهش هزینه‌های سنگین واردات گازوئیل و افزایش دسترسی به برق می‌بینند.

مسیرهایی که کشورهای مختلف دنیا برای بهره‌برداری از مزایای تکنولوژی‌های پاک پیموده‌اند، هرکدام تحت تأثیر فشارها و فرصت‌های خاص خودشان طی شده است. مسیر انرژی پاک به هیچ وجه برای همه آنها یکی نبوده است. اینجا موارد جالبی از طی طریق کشورها در مسیر انرژی‌های تجدیدپذیر را بررسی می‌کنیم.

بوتان: غول نیروگاه آبی به دنبال تنوع‌سازی در حوزه انرژی

پادشاهی بوتان که از آن به عنوان یک کشور محصور در خشکی یاد می‌شود، مدت‌هاست که به انرژی هیدروالکتریک وابسته است. اما این کشور با چالشی دائمی روبه‌رو است و آن هم تغییرات فصلی است.

بیشتر نیروگاه‌های بوتان از نوع رودخانه‌ای هستند، به این معنی که این کشور سدهای بزرگی ندارد. در نتیجه، تولید برق در ماه‌های خشک زمستان (به خصوص بین ماه‌های ژانویه تا آوریل) که جریان رودخانه‌ها کم است، به شدت کاهش می‌یابد.

در همین حال، صنعتی شدنِ سریع در بوتان تقاضا برای برق را افزایش داده است، به طوری که ظرفیت تولید در زمستان پاسخگوی نیازهای کشور نیست. پیش‌بینی می‌شود که تغییرات اقلیمی نیز این تغییرات فصلی را تشدید کند.

در این ماه‌ها، بوتان از نقش خود به عنوان صادرکننده انرژی پاک خارج شده و به واردکننده انرژی تبدیل می‌شود و برق را از هند خریداری می‌کند. اما واردات یک راه‌حل بلندمدت برای بوتان نیست.

حالا دولت بوتان برای تضمین عرضه قابل‌اطمینان برق در تمام طول سال، در حال تنوع‌بخشی به منابع انرژی خود است. اولین مزرعه خورشیدی بوتان در حال احداث است و احتمالاً تا سال آینده اخباری از تولید برق خورشیدی در بوتان منتشر خواهد شد. بوتان به تدریج قصد دارد با ترکیب انرژی پاک از منابع متنوع، به تعادل بهتری در تامین نیازهای خود برسد. اما اینکه این مسئله در کنار تغییرات اقلیمی برای این کشور در منطقه کوهستانی هیمالیا چه چالش‌هایی ایجاد خواهد کرد، مسئله‌ای است که باید

منبع: ای‌بی‌سی استرالیا

چرا باید خواند:
کشورهای مختلف جهان در تلاش‌اند از سوخت‌های فسیلی عبور کنند و بر انرژی‌های تجدیدپذیر متکی شوند. چند نمونه از این تجربه را اینجا بخوانید.

بسیاری از کشورهای کوچک‌تر و اقتصادهای ضعیف‌تر نیز اکنون با سرعت در حال پذیرش انرژی‌های پاک، وسایل نقلیه برقی و ذخیره‌سازی باتری هستند.

آن را بررسی کرد.

نپال: خودروهای برقی در خیابان‌های کاتماندو می‌چرخند؟

مدت‌های مدیدی اســت که نپال تمام بنزین خود را از هند وارد می‌کند. اما زمانی که هند در سال ۲۰۱۵ به صورت غیررسمی از صادرات بنزین به نپال خودداری کرد، تأمین سوخت‌های حیاتی و حرکت تانکرهای سوخت به سمت نپال متوقف شد. نتیجه این بود که قیمت ســوخت به شدت افزایش یافت. مردم گاه روزهای متوالی در صف‌های پمپ بنزین ایستاده بودند، در حالی که قیمت‌های بازار سیاه سر به فلک می‌کشید و حمل‌ونقل عمومی متوقف شده بود و خیلی‌ها مجبور بودند در خانه بمانند.

از ســوی دیگر، نپال در تامین برق نیز دچار مشکل بود و خانوادهها که قبلاً ساعات زیادی از روز را بدون برق سپری می‌کردند، با شرایط بدتری روبه‌رو شدند.

این بحران، آسیب‌پذیری عمیق نپال را نشان داد. این کشور کوهستانی برق خود را عمدتاً از طریق انرژی آبی تولید می‌کند، اما مجبور بود بنزین مورد نیاز خود را وارد کند.

در سال ۲۰۱۸، مقامات نپالی یک برنامه بلندپروازانه برای گذار کشورشان به استفاده از وسایل نقلیه برقی و رهایی کشور از وابستگی به واردات بنزین را آغاز کردند. وسایل نقلیه برقی با برق تولیدی از انرژی آبی داخلی شارژ می‌شدند و آلودگی هوای کاتماندو را کاهش می‌دادند. این طرح پیش‌بینی می‌کرد که تا سال ۲۰۳۰، سهم وسایل نقلیه برقی در فروش جدید خودروهای مسافری (شامل موتورهای دوچرخه پرطرفدار) به ۹۰ درصد برسد.

امسال، سهم خودروهای برقی در خودروهای جدید چهارچرخ به ۷۶ درصد رسید و در سال گذشته میلادی نیز با سرعت خوبی افزایش یافته است.

ارائه معافیت‌ها و مشــوق‌های دولتی نیز باعث بهبود این رشد شده است. با افزایش استفاده از خودروهای برقی، ایستگاه‌های شارژ و کسب‌وکارهای تعمیر و نگهداری از خودرو در نقاط مختلف نپال ظهور کرده‌اند که در نوع خود جالب است.

اما این روند همیشــه هم هموار نبوده است. یک حرکت اعتراضی اخیراً دولت نپال را ســرنگون کرد و منجر به بی‌ثباتی شد. به همین خاطر تحلیلگران هشدار داده‌اند که سیاست‌های ثابت دولتی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها برای تداوم برنامه نپال به سمت گذار انرژی ضروری خواهد بود.

سری‌لانکا: نوآوری در بحران

بین ســال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳، یک بحران اقتصادی شــدید سری‌لانکا را تحت تأثیر قرار داد. شهروندان از شوک‌های جدی انرژی مانند کمبود ســوخت، قطعی برق ۱۲ ساعته و افزایش قیمت‌های برق به میزان بیش از ۱۴۰ درصد رنج می‌بردند. در عین حال دسترســی بیش از نیم میلیون نفر به برق قطع شد زیرا این شهروندان سری‌لانکایی قادر به پرداخت هزینه سنگین برق نبودند.

این بحران نشــان داد که سیســتم انرژی کشــوری مانند ســری‌لانکا چقدر شکننده اســت. نتیجه این شد که مقامات سری‌لانکا به دنبال گزینه‌های بهتری برای تامین انرژی افتادند. انرژی برق‌آبی مدتهاســت که منبع اصلی تامین انرژی در این کشور است اما انرژی خورشیدی و بادی هم به سرعت در حال رشد هستند. حدود پنجاه درصد از انرژی مصرفی سری‌لانکا از انرژی تجدیدپذیر تامین می‌شود، که بزرگ‌ترین سهم آن مربوط به انرژی آبی اســت. هدف این است که تا سال ۲۰۳۰ این رقم به هفتاد درصد برسد.

درست اســت که انرژی‌های تجدیدپذیر برق ارزان‌تری ارائه می‌دهند، اما باید آنها را با ذخیره‌ســازی انرژی و سیستم‌های جدید برای ادغام در شبکه ترکیب کرد.

این چالش‌ها باعث شده دانشــگاه‌ها، شرکای بین‌المللی و شرکت‌های مختلف در سری‌لانکا تلاش کنند تا انرژی تجدیدپذیر را در شبکه وارد کنند و سیستم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی را برای بهبود اطمینان‌پذیری و تأمین برق به مصرف‌کنندگان توسعه‌بدهند.

به عنوان مثال، آنها می‌توانند نوسانات ولتاژ را که ناشی از افزایش استفاده از پنل‌های خورشیدی سقفی است، کاهش دهند. وضعیت جدید در مجموع می‌تواند یک نقطه عطف باشد که آسیب‌پذیری‌های استفاده از انرژی تجدیدپذیر را در سری‌لانکا نشان می‌دهد.

مالدیو: جزایر وابسته به گازوئیل به انرژی خورشیدی می‌پیوندند

کمتر کشوری از نظر وابستگی به سوخت‌های فسیلی به اندازه مالدیو آسیب‌پذیر است. این کشور که در ۱۰۰۰ جزیره پراکنده است، برای تولید برق به واردات گازوئیل وابسته است و در این راه با هزینه‌های سنگین حمل‌ونقل و تأثیر نوسانات قیمت نفت دست و پنجه نرم می‌کند.

در سال ۲۰۱۴، مقامات مالدیوی پروژه «آمادسازی جزایر دورافتاده برای توسعه انرژی پایدار» را راه‌اندازی کردند که بخشــی از برنامه‌ای برای رســیدن به مرحله انتشار صفر خالص کربن تا ســال ۲۰۳۰ بود. این پروژه بر روی حدود ۱۶۰ جزیره فقیرتر که دورتر از پایتخت هستند، متمرکز است و به طور تدریجی وابستگی به ژنراتورهای گازوئیلی را کاهش می‌دهد و پنل‌های خورشیدی، ذخیره‌سازی باتری و شبکه‌های برقی ارتقاء یافته را جایگزین آنها می‌کند.

در عین حال دولت مالدیو یک نقشه‌راه برای ۲۰۳۰ منتشر کرده است که بر «انتقال انــرژی عادلانه» تمرکز دارد؛ یعنی اطمینان از اینکه جوامع مختلف در مناطق مختلف کشور به طور عادلانه از مواهب آن بهره‌مند شوند.

برای مالدیو، انرژی‌های تجدیدپذیر چیزی فراتر از یک انتخاب محیط‌زیستی است. آنها یک عنصر نجات‌بخش برای بقای اقتصادی و افزایش تاب‌آوری به شمار می‌آیند.

در مجموع مراحل گذار انرژی اغلب در ســطح جهانی پوشش خبری زیادی ندارند، اما تجربه کشــورهایی مانند بوتان، نپال، سری‌لانکا و مالدیو نشان می‌دهند که چگونه اقتصادهای کوچک‌تر راه‌های خود را برای دست‌یابی به انرژی پاک و مقاوم‌تر پیدا می‌کنند

دلایل آنها برای اقدام از بحران‌های مختلفی سرچشــمه می‌گیرد که می‌تواند شامل تحریم اقتصادی یا بحران اقتصادی باشــد. اما هر کشور در تلاش است تا چالش‌ها را به فرصت تبدیل کند.



زمانی که هند در سال ۲۰۱۵ به صورت غیررسمی از صادرات بنزین به نپال خودداری کرد، تأمین سوخت‌های حیاتی و حرکت تانکرهای سوخت به سمت نپال متوقف شد

در چارچوب برنامه‌های جدید، مهاجران در دوره‌های ۳ یا ۵ ساله در خارج از کشور کار می‌کنند؛ آن هم بدون اینکه تابعیت خود را تغییر دهند.

[آینده شبه‌قاره]

صادرات مازاد نیروی کار

کارگران هندی به خارج اعزام می‌شوند و برمی‌گردند

در نقاط زیادی از جهان فرار مغزها رخ می‌دهد یا نیروی ماهر و تحصیل‌کرده ترجیح می‌دهد در اقتصادهای پیشرفته‌تر به کار خود ادامه دهد. اما در هند اوضاع جور دیگری است.

هند تعداد زیادی کارگر دارد که شاید ده‌ها میلیون نفر بیشتر از آنچه باشد که کارفرمایان هندی می‌توانند به کار بگیرند. بنابراین امروزه در بخش‌های دولتی و خصوصی هند، جنبشی در حال شکل‌گیری است تا کارگران خود را به خارج صادر کنند. اصل بر این است که نیروی کار به کشورهایی که جمعیتشان در حال کاهش است و در معرض کاهش رشد اقتصادی قرار گرفته‌اند فرستاده شوند.

با این حال، برخی از این کشورها با مهاجرت گسترده کارگران هندی مخالفت دارند. به همین جهت، بحث بر سر جابه‌جایی نیروی کار است؛ به شکلی که اعزام کارگران هندی به خارج از کشور را تسهیل کرده و در عین حال مسیرهای بازگشت آن‌ها به هند را تضمین کنند. دولت هند می‌گوید این تلاشی است برای آن که شهروندان هندی با بازار کار جهانی ارتباط بیشتری داشته باشند و امکان بازگشت ایمن و مرتب آنها به کشور فراهم شود.

هند در طول شش سال گذشته توافق‌نامه‌هایی برای جابه‌جایی نیروی کار با حداقل ۲۰ کشـــور در اروپا و آسیا، از جمله حوزه خلیج فارس امضا کرده است. اینها اکثرا اقتصادهای پررشد بوده‌اند که مشکل کمبود نیروی کار داشته‌اند.

وانلال پکا پسر یک کشاورز هندی در منطقه میزورام می‌گوید رویایش رفتن به ژپن است. او که ۲۱ سال دارد می‌خواهد ویزای جدید مخصوص کارگران نیمه‌ماهر خارجی را بگیرد و از ماه آوریل به عنوان مکانیک خودرو در ژاپن کار کند.

یافتـــن بازارهای جدید کار برای افرادی مانند پکا، در حالی صورت می‌گیرد که پیش‌تر آمریکا مقصد اصلی کارگران هندی بود. اما دونالد ترامپ با برنامه ویزای H-1B که هندی‌ها با گرفتنش به آمریکا می‌رفتند مخالف است. درواقع اخیراً ورود دانشجویان و کارگران کم‌مهارت هندی به نیروی کار آمریکایی سخت‌تر شده است.

در شرایط کنونی اکثر جوانان هندی به دنبال این هستند که برای انجام کار به کشورهایی مانند آلمان و ژاپن بروند. در مؤسســـات توسعه مهارت‌های یادگیری هند، می‌توان جوانان زیادی را مشـــاهده کرد که در حال یادگیری میهمانداری، مدیریت کسب‌وکار و زبان‌های مختلف از جمله ژاپنی و آلمانی هستند.

چالش بزرگِ این روند جابه‌جایی کار، اطمینان‌بخشـــی به کشورهای میزبان در مورد موقتی‌بودن حضور کارگران است. آنها نیروی کار می‌خواهند نه پناهنده.

در بیشتر کشورهای میزبان، پیشنهاد اینکه خارجی‌هایی مانند هندی‌ها جایگزین کارگران بومی شوند، از نظر سیاسی پرخطر است. واقعیت این است که کارگران مهاجر جوان، پس از سرمایه‌گذاری در یک جابه‌جایی بزرگ و درآمد خوب در زندگی جدید خود، اغلب عاشق می‌شوند، کسب‌وکارهایی راه‌اندازی می‌کنند و می‌خواهند در جایی که شغل‌هایشان خوب پیش رفته ساکن شوند.

از ســـوی دیگر، کاهش جمعیت در کشورهای توسعه‌یافته دلیل محکمی برای جذب میلیون‌ها کارگر هندی ارائه می‌دهد. جمعیت نیروی کار در این کشـــورها در حال کاهش هستند و افراد بازنشسته عمر بیشتری دارند. افزایش نرخ مرگ و میر در قیاس با زاد و ولد در کشـــورهای مختلف (از ایتالیا گرفته تا روسیه و کره جنوبی) زیاد است.

منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند: هند آن‌قدر نیروی کار دارد که هر لحظه می‌تواند آنها را به کشورهای دیگر صادر کند. این گزارش توضیح می‌دهد که چطور این کارگران قرار است بروند و برگردند

مطالعه‌ای که اخیراً توسط گروه مشاوره بوستون تهیه شـــد، کمبود جهانی ۴۵ میلیون تا ۵۰ میلیون کارگر تا ســـال ۲۰۳۰ را پیش‌بینی کرده اســـت، که این میزان افزایش ۵ میلیون نفری را در قیاس با سال ۲۰۲۳ نشان می‌دهد. حالا تصور کنید کـــه ۵۰ میلیون نفر در حال حرکت در مرزها هستند و شکاف‌های نیروی کار جهانی را پر می‌کنند. «مؤسسه دسترسی جهانی به استعداد از هند» حالا کار خود را ایـــن قرار داده که صادرات فعلی خود از ۷۰۰ هزار کارگر در سال را تا سال ۲۰۳۰ به ۱.۵ میلیون نفر افزایش دهد.

در بســـیاری از مناطق هند، کارگران جوان امیدوار زیادی وجود دارند. یک مقاله تحقیقاتی که توسط چیتان آهیا اقتصاددان ارشد آسیا در مورگان استنلی نوشته شده است، این طور اســـتدلال می‌کند که اقتصاد هند رشد زیادی دارد و خود را رقیب اقتصادهای بزرگ دنیا می‌بیند اما در عین حال، به اندازه کافی شـــغل ایجاد نمی‌کند تا بحران بیکاری خود را حل کند.

از زمان شروع پاندمی کرونا حدود ۵۰ میلیون نفر از کارگران هندی که در بخش خدمات یا تولید مشـــغول به کار بودند، مجبور به بازگشت به کشاورزی شدند، که گام بزرگی به عقب برای کسانی است که می‌خواهند وارد نیروی کار ماهر شوند.

در چارچوب برنامه‌های جدید، مهاجران در دوره‌های ۳ یا ۵ ساله در خارج از کشور کار می‌کنند؛ آن هم بدون اینکه تابعیت خود را تغییر دهند. آنها سالانه پول زیادی نیز برای خانواده‌های خود حواله خواهند کرد که احتمالاً بالغ بر ۱۳۵ میلیارد دلار خواهد بود و این هم به ســـود اقتصاد هند تمام خواهد شد.



پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۱۰۰ حدود ۴۱۰ میلیون نفر، معادل شصت درصد از جمعیت کشورهای استوایی آسیا، با بالا آمدن سطح دریا مواجه شوند.

[آینده تغییرات اقلیمی]

روستایی که چهار بار جابه‌جا شد

افزایش سطح دریا چطور زندگی بومیان را مختل می‌کند؟

دهکده خان ساموت چین در پنجاه کیلومتریِ جنوب غربی بانکوک، پایتخت تایلند قرار دارد. اینجا یک دهکده ماهیگیری کوچک مشابه هزاران دهکده پراکنده دیگر در سراسر آسیا است. تنها فرقش این است که این دهکده دارد کم کم توسط دریا بلعیده می‌شود.

بخش زیادی از ســواحل تایلند با فرسایش شدید روبه‌رو است، به طوری که حدود ۸۳۰ کیلومتر از سواحل آن هر سال با نرخ‌های بیش از یک متر فرسایش می‌یابد. اما در این دهکده، وضعیت بســیار بدتر است. فرسایش سالانه ســه تا پنج متر است، زمین هر سال یک تا دو سانتی‌متر پایین می‌رود و از دهه ۱۹۹۰، بیش از شش کیلومتر مربع از زمین‌ها را دریا بلعیده اســت. در یکی از این مکان‌ها فقط یک معبد بودایی باقی مانده است که اکنون تنها بر روی یک تکه کوچک از زمین ایستاده است، به‌طوری که محلی‌ها آن را «معبد شناور» می‌نامند.

فرسایش شدید تا حدی به تغییرات اقلیمی مربوط می‌شود، اما توسط عوامل انسانی دیگر نیز تشدید شده است. سدهای بالادست که برای کنترل سیلاب و آبیاری کشاورزان ساخته شده‌اند، باعث شده‌اند جریان رسوبات در دلتای رودخانه چائو پرایا کاهش پیدا کند.

همچنین برداشــت بیش از حد آب‌های زیرزمینی توســط صنایع نزدیک باعث افزایش نشست زمین شده است. در همین حال، ساخت حوضچه‌های مصنوعی برای پرورش میگو به صورت تجاری منجر به قطع گسترده جنگل‌های حرا شده است که پیش از این به عنوان یک حائل در برابر فرسایش عمل می‌کردند.

به همین دلایل بوده که اهالی این دهکده مجبور شده‌اند چهار بار از کنار دریا عقب‌نشینی کنند و جابه‌جا شوند و در این فرآیند هم زمین و هم معیشت خود را از دست داده‌اند. دولت نیز هیچ‌گونه جبران خسارت برای خانه‌های آسیب‌دیده یا کمک مالی برای جابه‌جایی آنها ارائه نکرده اســت. بسیاری از جوان‌ترها، که از جابه‌جایی‌های مکرر خسته شده‌اند می‌گویند صید ماهی به‌خاطر کم‌عمق‌تر شدن دریا و کاهش رسوبات روز به روز سخت‌تر شده است. به همین جهت، آنها برای کار به بانکوک می‌روند تا در پروژه‌های ساختمانی، کارخانه‌ها و دیگر مکان‌ها مشغول به کار شوند. کسانی که در دهکده باقی مانده‌اند عمدتاً پیرتر هستند. امروز، مدرسه محلی فقط چهار دانش‌آموز دارد که آن را به کوچک‌ترین مدرسه در تایلند تبدیل کرده است

خان ساموت چین درواقع در خط مقدم تغییرات اقلیمی قرار دارد. با این حال پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۱۰۰ حدود ۴۱۰ میلیون نفر، معادل شصت درصد از جمعیت کشورهای اســتوایی آسیا، با بالا آمدن سطح دریا در محل سکونت خود مواجه شوند. بدون تلاش‌های هماهنگ برای تغییر سطح انتشار گازها، بسیاری از جوامع ساحلی در سراسر جهان با مشکلات مشابهی در سال‌های آینده روبه‌رو خواهند شد.

در سطح تئوری، دولت‌ها می‌گویند برنامه‌هایی برای برای کمک به جوامع مردمی در مقابله با تغییرات اقلیمی دارند. مثلاً دولت تصمیم خواهد گرفت که چه زمانی، کجا و چگونه مردم باید جابه‌جا شوند، سازه‌های حفاظتی مانند دیوارهای ساحلی بسازند و بودجه‌ای برای جوامع آسیب‌دیده تخصیص دهند.

اما در عمل، همانطور که در خان ســاموت چین و بسیاری دیگر از مناطق آسیا مشاهده شده است، جوامع ساحلی کم‌درآمد و نسبتاً ضعیف اغلب مجبورند با خانه‌های خود را از دست بدهند و به‌طور اجباری جابه‌جا شوند، یا تلاش کنند در محل بمانند. در چنین حالتی هیچ‌گونه حمایت از طرف دولت وجود ندارد.

منبع: تالرنس کانادا

چرا باید خواند: وضعیت دهکده‌های جنوب آسیا که در معرض زیر آب رفتن قرار دارند، نمایی است از آنچه که می‌تواند در آینده در انتظارمان باشد. این گزارش به جنبه‌های مختلف موضوع می‌پردازد

ویســانو کدخــدای ایــن دهکــده می‌گوید که سیاستمداران تایلند اولویت را به مراکز شهری و صنعتی داده‌اند چون رای‌دهندگان و قدرت اقتصادی بیشتری دارند. مثلاً مقامات دولتی می‌گویند که هزینه‌های بالای زمین و بودجه‌های محــدود، جابه‌جایی را غیرممکن کرده اســت. راه‌حل‌های موقت دولت هم به کار مردم نیامده است.

اهالی دهکده از اینکه دولت هنوز هیچ پروژه بزرگ‌تری را اجرا نکرده ناراحت هســتند. دولت همچنین حمایت زیادی برای جبران کاهش درآمدهای ناشی از ماهیگیری یا بهبود ارتباطات حمل‌ونقل ارائه نکرده است.

این دهکده نمایی از آنچه بســیاری دیگر از جوامع ممکن است در آینده با آن روبه‌رو شوند، ارائه می‌دهد. وضعیت دهکده خان ساموت چین نشان می‌دهد که بحران‌های اقلیمی حاد اغلب اصلاً مدیریت نمی‌شوند، یا حداقل توسط دولت مدیریت نمی‌شوند. چارچوب‌های جهانی مانند توافق پاریس و گزارش‌های پنل بین‌دولتی تغییرات اقلیمــی این طور فرض می‌کنند که دولت‌ها ظرفیت و اراده سیاسی برای برنامه‌ریزی و تأمین مالی تلاش‌های انطباق ساحلی دارند.

اما وضعیت دهکده‌هایی مشابه خان ساموت چین نشان می‌دهد که واقعیت تا چه حد می‌تواند از این فرضیات دور باشد: دریا پیشــروی می‌کند، دولت غایب است و اهالی دهکده مجبورند بیشتر خودشان از پس مشکلات برآیند.

با این حال، آنها از تســلیم شدن امتناع می‌کنند. آنها جنگل‌های حرا را دوباره می‌کارند، دیوارهای بامبویی برای مقابله با فرســایش را تعمیر می‌کننــد و در برابر نابودی دهکده خود مقاومت می‌کنند. آنها نه تنها در برابر فرسایش بلکه در برابر غفلت سیاسی می‌جنگند.



اقتصاد غیررسمی مراکش همچنان بزرگ است و منافع رشد اقتصادی کشور به بخش‌های خاصی می‌رسد؛ بدون اینکه به خدمات عمومی کارآمد تبدیل شود.

[آینده شمال آفریقا]

وعده‌های ناکام توسعه

جوانان مراکشی از دولت چه می‌خواهند؟

در اواخر سپتامبر امسال خیابان‌های مراکش صحنه اعتراض جوانانی بود که از ناکارآمدی دولت این کشور ناراضی بودند. اعتراضات عمدتاً مسالمت‌آمیز بود اما در برخی شهرها جنبه خشن‌تری هم به خود گرفت. فراتر از چرخه شورش‌ها و سرکوب آنها توسط پلیس، می‌توان علت اصلی اعتراضات را مشاهده کرد: ناامیدی عمیق مردم از تداوم ناتوانی دولت مراکش در تحقق برنامه‌ها و وعده‌های توسعه.

مشکلات ساختاری در کشور به خصوص در حوزه مراقبت‌های درمان و بهداشت و نیز آموزش و پرورش، یکی از کانونی‌ترین نقاط اعتراض جوانان مراکشی است. سیستم بهداشت مراکش با کمبود شدید پرسنل، پزشکان کم‌درآمد، زیرساخت‌های ناکافی و تجهیزات نامناسب مواجه است. در سال ۲۰۲۴، هزاران دانشجوی پزشکی و فارغ‌التحصیلان جدید به مدت چند ماه اعتراض کردند و از ناکافی‌بودن سرمایه‌گذاری‌ها در حوزه بهداشت و درمان سخن گفتند.

اما مشکلات بخش آموزش و پرورش نیز در مراکش مشابه است. در مناطق روستایی، زیرساخت‌های مدارس کافی نیست، که باعث می‌شود دانش‌آموزان مسافت‌های طولانی را برای رفتن به مدرسه طی کنند. معلمان به طور مداوم در اعتراض به کمبود حقوق و مزایای خود دست به اعتصاب می‌زنند. در دو سال گذشته، سی درصد از معلمان مراکشی اعتصاب کردند که تأثیر آن بر مدارس برای هفته‌ها یا ماه‌ها ادامه داشت. نیاز به ساخت مدارس در مناطق روستایی، جذب و نگهداری معلمان واجد شرایط، و بهبود نتایج آموزشی در میان دانش‌آموزان چالش‌های مهمی پیش روی دولت مراکش هستند. اما در جامعه مراکش انواع مشکلات دیگر نیز مشاهده می‌شود. یکی از آنها بیکاری گسترده است. ایجاد شغل در جامعه بستگی به رشد پایدار اقتصادی دارد، امری که مراکش نیز در دستیابی به آن با مشکلاتی روبه‌روست. برنامه‌های صنعتی این کشور به خوبی طراحی شده‌اند، اما اجرای آن‌ها با محدودیت‌های واقعی مثل منابع محدود، بحران‌های اقتصادی جهانی و نیاز به ساخت صنایع رقابتی روبرو است. ایجاد شغل‌های با کیفیت برای جوانان مراکشی تنها مسئله اراده سیاسی نیست، بلکه نیازمند بخش خصوصی بسیار قوی‌تر در مراکش است.

یکی از پیش‌نیازهای رشد مشاغل در مراکش، پیوستن به زنجیره‌های تأمین جهانی است که مراکش در دهه گذشته تلاش کرده تا آن را آغاز کند. همچنین نیاز به تغییرات ساختاری و گذار از مدل اقتصادی مبتنی بر کشاورزی به مدل اقتصادی مبتنی بر صنعت و دانش به شدت احساس می‌شود و مراکش در تلاش برای دستیابی به آن است. اما حتی در بهترین شرایط، این نوع اصلاحات سال‌ها یا حتی دهه‌ها به طول می‌انجامد.

این مشکلات در جامعه مراکش جدید نیستند، پس چرا اعتراضات اکنون نسبت به آنها شدت گرفته است؟ اول اینکه باید اشاره کرد که اعتراضات مردمی در مراکش



منبع: انستیتو خاورمیانه

چرا باید خواند:
اقتصاد مراکش در ظاهر رشد خوبی دارد اما نتایج اجتماعی آن در زندگی مردم مشاهده نمی‌شود. این گزارش توضیح می‌دهد که موضوع از چه قرار است.

غیرمعمول نیستند. تظاهرات در حمایت از مردم فلسطین از زمان شروع جنگ غزه در سال ۲۰۲۳ در سراسر کشور برگزار شده است. با این حال، رویدادهای قبلی مانند اعتراضات دانشجویان پزشکی در سال ۲۰۲۴، توسط صنف‌ها سازماندهی می‌شد و اقدام موثر دولت (مثل افزایش دستمزد) را طلب می‌کرد. اما تظاهرات و اعتراضات امسال در مراکش کاملاً غیرمتمرکز بوده است و اهداف دیگری را دنبال می‌کرده است.

یکی از معضلات اساسی در مراکش امروز، صنعتی‌سازی بدون توسعه انسانی بوده است. پارادوکسی که مراکش با آن روبه‌رو است این است که تلاش‌های صنعتی‌سازی دولت در حالی انجام می‌شود که توسعه انسانی عقب‌مانده است. مراکش موفق شده است که سرمایه‌گذاری‌هایی در تولید خودرو، صنایع هوایی، انرژی‌های تجدیدپذیر و زیرساخت‌های ملی جذب کند. مثلاً بندر طنجه مِد به یک مرکز بزرگ بندری در دریای مدیترانه تبدیل شده است. همچنین این کشور اولین خط قطار سریع‌السیر آفریقا را ساخته است. درواقع صادرات صنعتی مراکش رشد کرده است و از نظر معیارهای مرسوم، پیشرفت اقتصاد این کشور چشمگیر است.

اما این رشد هنوز به آنچه که جوانان مراکشی می‌خواستند منجر نشده است: آنها خدمات بهداشت و درمان قابل دسترس، آموزش، و شغل‌های مناسب می‌خواهند. در حال حاضر صنعت خودروسازی مراکش محصولات خود را به اروپا صادر می‌کند، اما با توجه به شدت سرمایه‌گذاری و سطح بالای اتوماسیون، شغل‌های نسبتاً کمی ایجاد می‌کند. صنایع هوایی نیز به تخصص نیاز دارد که سیستم آموزشی به راحتی آن را فراهم نمی‌کند. پروژه‌های زیرساختی دستاوردهای قابل مشاهده‌ای هستند، اما دسترسی به موقع به پزشکان یا تجهیز مدارس به‌طور مستقیم بهبود نمی‌یابد.

درواقع مشکل لاینحل این است که که رشد اقتصادی مراکش، درآمد کافی برای تأمین مالی خدمات اجتماعی تولید نکرده است. اقتصاد غیررسمی همچنان بزرگ است، و منافع رشد به بخش‌های خاصی می‌رسد بدون اینکه به خدمات عمومی کارآمد تبدیل شود. نتیجه این است که اقتصاد مراکش سرمایه‌گذاری‌ها را در صنایع خاص جذب می‌کند، در حالی که خدمات عمومی همچنان کم‌بودجه باقی مانده‌اند. این معضلی است که افق آینده کشور را تیره و تار می‌کند.

دولت جو بایدن در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ نگران بود که اقدام به حذف نفت روسیه از بازارها، مشکلات بیشتری از جمله افزایش قیمت بنزین در داخل کشور ایجاد کند.

[آینده جنگ اقتصادی]

ترامپ همچنان به دنبال تحریم

روسیه با تحریم‌های نفتی جدید چه خواهد کرد؟

دولت آمریکا اخیراً با اعلام تحریم‌های جدید علیه دو شرکت بزرگ نفتی روسیه، یعنی لوکاویل و روس‌نفت، جنگ اقتصادی خود با روسیه را به سطح بالاتری رساند. آنچه که دولت دونالد ترامپ می‌خواست در این چارچوب به نمایش بگذارد این بود که آمریکا اکنون آماده است تا بخش انرژی روسیه را فلج کند، حتی اگر این اقدام منجر به افزایش قیمت‌های نفت شود.

کارشناسان می‌گویند تصمیم به تحمیل تحریم‌ها علیه دو کمپانی لوکاویل و روس‌نفت فراتر از تلاش‌های قبلی برای مختل کردن اقتصاد روسیه بوده است و نشان‌دهنده عمق ناامیدی دونالد ترامپ از مناسباتش با ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه است؛ مناسباتی که پس از ماه‌ها مذاکره بی‌نتیجه برای پایان دادن به جنگ اوکراین سرانجام به بن‌بست رسید. تحریم‌ها تاکنون فقط دو شرکت را هدف قرار داده‌اند، اما اگر به‌طور جدی اجرا شوند می‌توانند ضربه بزرگی به اقتصاد روسیه وارد کرده و درآمدهای انرژی این کشور را به شکل قابل توجهی کاهش دهند. این اقدام نشان‌دهنده تغییر قابل توجهی در استراتژی ترامپ است، زیرا او پیش‌تر عمدتاً از مجازات روسیه خودداری کرده و کارایی تحریم‌ها را مورد تردید قرار داده بود. دولت جو بایدن در فاصله سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴ میلادی علیه حدود پنج هزار هدف روسی تحریم اعمال کرد اما از آن زمان، ترامپ کار خاصی در این زمینه انجام نداده بود.

ترامپ به‌جای اقدامات معهود، استفاده از تعرفه‌های ثانویه را به‌عنوان اهرم فشار علیه روسیه اتخاذ کرد. اما تلاش‌ها برای متوقف کردن خرید نفت روسیه توسط کشورهایی مانند هند از طریق این اقدامات تجاری تاکنون ناموفق بوده است. با این حال ترامپ مدعی بوده که خودش تشخیص داده که الان زمان مناسبی برای اعمال تحریم است.

باید توجه داشت که دولت بایدن ۱۴۰ بسته تحریمی مختلف را علیه روسیه اعلام کرده بود که هدفشان بانک مرکزی روسیه و بخش مالی آن بود. بایدن همچنین با متحدان خود هماهنگ شده بود تا قیمت نفت روسیه را محدود کند و الیگارش‌های روس را نیز در فهرست سیاه قرار دهد. با این حال، دولت او در مورد بحث انرژی محتاطانه عمل می‌کردند و ملاحظات دیگری داشتند.

جان ای. اسمیت مدیر سابق بخش تحریم در وزارت خزانه‌داری آمریکا در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸، در این خصوص می‌گوید: «از زمان آغاز جنگ اوکراین، کشورهای گروه هفت در زمینه تحریم بخش انرژی روسیه محتاط بودند و علتش وابستگی کشورهای همسایه روسیه در اروپا و آسیا به نفت روسیه بود. اما حالا اوضاع تغییر کرده است.»

با افزایش تورم در اقتصاد جهانی در ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳، دولت آمریکا نگران بود که اقدام به حذف نفت روسیه از بازارها، مشکلات بیشتری از جمله افزایش قیمت بنزین در داخل کشور ایجاد کند. به همین جهت دولت بایدن تلاش کرد تا نفت روسیه را با قیمت‌های کاهش‌یافته به جریان بیندازد و تهدیدهایی را علیه تانکرها، بانک‌ها و بیمه‌گرانی که اجازه می‌دادند نفت روسیه بالاتر از سقف ۶۰ دلار در هر بشکه فروخته شود، اعمال کند.

این رویکرد موفقیت محدودی داشت زیرا روسیه موفق شد از این محدودیت‌ها با استفاده از ناوگان سایه خود یا همان تانکرهای بدون پرچم فرار کند.

بن هریس که در دولت بایدن به عنوان معاون وزیر سیاستگذاری‌های اقتصادی وزارت خزانه‌داری کار می‌کرد و در تدوین استراتژی تحریم‌ها دست داشته در این خصوص می‌گوید: «وضعیت کلان اقتصادی اکنون تغییر کرده و تورم کاهش یافته است. این امر امکان هدف‌گیری مستقیم بخش انرژی روسیه را فراهم کرده است.»

قیمت نفت امسال ۱۸ درصد کاهش یافته و به حدود ۵۹ دلار به ازای هر بشکه رسیده است، اما طبیعتاً پس از اعلام تحریم‌های آمریکا علیه نفت روسیه بالا رفت. روسیه روزانه حدود ۶۰۰ میلیون دلار از فروش نفت به دست می‌آورد که برای حفظ اقتصاد خود و تأمین مالی ارتش خود در جنگ با اوکراین از آن استفاده می‌کند.

شرکت‌های لوکاویل و روس‌نفت حدود نیمی از تولید نفت خام روسیه را تشکیل می‌دهند و قرار دادن آنها در فهرست سیاه می‌تواند تأثیر زیادی بر جا بگذارد. مثلاً بانک مرکزی روسیه ممکن است مجبور شود برای حمایت از واحد پول روبل وارد عمل شود و بودجه از پیش کم‌شده دولت روسیه احتمالاً بیشتر تحت فشار قرار خواهد گرفت.

مارشال بیلینگسلی پژوهشگر مؤسسه هادسون که در دوران دولت اول ترامپ به عنوان مشاور وزیر خزانه‌داری کار کرده در این خصوص می‌گوید: «این شرایط جدید به‌طور مستقیم بر تولید ارز برای ماشین جنگی روسیه و استفاده از آن در مقابل اوکراین تأثیر خواهد گذاشت».

در این میان، نکاتی هم در مورد رویکرد دونالد ترامپ به تحریم جدید علیه روسیه مشاهده می‌شود. مثلاً اینکه دولت ترامپ معمولاً در دیپلماسی اقتصادی به‌طور یک‌جانبه عمل کرده است، اما در این مورد به نظر می‌رسد تحریم‌ها با هماهنگی با متحدان انجام شده است. انگلیس نیز اخیراً تحریم‌هایی علیه همین شرکت‌ها اعلام کرد و بسته تحریمی جدید اتحادیه اروپا نیز بخش انرژی روسیه را هدف قرار داده است.

منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند:
تحریم‌های امریکا علیه بخش انرژی روسیه چه تبعاتی به دنبال خواهد داشت؟ اینجا نگاهی داریم به افق آینده این تحریم‌ها.



در همان حال که غزه ویران شده، ارتش اسرائیل نیز بی‌سروصدا به شمال کرانه باختری و به خصوص به اردوگاه‌های پناهندگان یورش برده است.

[آینده خاورمیانه]

غزه کافی نبود

آیا کرانه باختری هدف بعدی است؟

هفته‌هاست که هر تحلیل‌گر و کارشناسی در زمینه مسائل خاورمیانه دائم با این پرسش مواجه می‌شود: «بعد از غزه چه خواهد شد؟»

واقعیت این است که نسل‌کشی تمام‌عیار در غزه به نوعی آتش‌بس نیم‌بند بدل شده است. اسراییل تعهدی به تداوم آتش‌بس ندارد و در عین حال آنچه که دولت دونالد ترامپ به عنوان صلح به آن تظاهر می‌کند در گرو آن است. مقامات ارشد آمریکایی تا چه زمانی می‌توانند به حمایت از نتانیاهو و سیاست‌هایش ادامه دهند؟

پرسش مهم‌تر حتی این است که اگر «وضعیت عادیِ جدید» یعنی همین نسل‌کشی تدریجی با بمباران‌های کمتر و کمک‌های انسانی حداقلی ادامه یابد، گزینه‌های بنیامین نتانیاهو برای آینده فلسطین چه خواهد بود؟ در دو سال گذشته، رویکرد او چیزی نبوده جز تشدید تنش تا مرز جنون. شاید او از آرامش در جبهه داخلی بیم دارد و می‌داند که اگر سر و صداها بخوابد خودش باید در جلسات دادگاه حاضر شود. به همین دلیل بوده که او دائم در هر جبهه‌ای (از غزه تا ایران) سعی کرده آتش تنش را شعله‌ور نگه دارد.

واقعیت این است که همه جبهه‌ها برای نخست‌وزیر اسرائیل قابل استفاده‌اند. ایران خطرناک‌ترین است. سوریه شاید در حال حاضر برای اسراییل خطر کم‌تری داشته باشد اما نتانیاهو اکنون چشم به لبنان دوخته و شدت حملات اسرائیلی‌ها رو به افزایش است

در این میان، کرانه باختری وسوسه‌انگیزترین هدف در فهرست آتش‌افروزیِ ژئوپلیتیکی اوست. دلایلش هم واضح است. نخست اینکه کرانه باختری همان چیزی است که برای نتانیاهو و هم‌فکران تندرو او در ائتلاف حاکم اسرائیل اهمیت دارد. نهایی کردن تصرف کرانه باختری رؤیای آنهایی است که به دنبال سراب اسرائیل بزرگ می‌گردند.

دوم، چنین اقدامی می‌تواند ائتلاف شکننده نتانیاهو را برای مدتی دیگر منسجم نگه دارد و احتمالاً با مخالفت داخلی اندکی روبه‌رو شود.

سوم، هرچند دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا تلاش اسراییل برای الحاق رسمی کرانه باختری را رد کرده است، اما این موضوع چندان اهمیتی ندارد. آنچه خطرناک است برنامه پاک‌سازی قومی و شهرک‌سازی استعماری است که موجودیت فلسطینیان را تهدید می‌کند. تنها بین ژانویه تا اواسط سپتامبر امسال، اسرائیل با ساخت ۲۵ هزار واحد شهرک‌نشینی جدید موافقت کرده است؛ و این رقمی بی‌سابقه است.

الحاق کرانه باختری عملاً موضوعی انحرافی است. نتانیاهو می‌تواند آن را همچون گزینه‌ای هسته‌ای به‌کار گیرد و دیگر بازیگران بین‌المللی را با تهدید به آن تحت فشار قرار دهد. او همین حربه را برای تضمین پیمان ابراهیم به کار برد و وانمود کرد که چشم‌پوشی از الحاق عملاً امتیازی بزرگ است. حتی ترامپ هم سعی داشت از همین کارت به سود خودش استفاده کند.

اما واقعیت این است که کرانه باختری عملاً همین حالا نیز در چنگال اسرائیل گرفتار است. فلسطینیان در کرانه باختری زیر سلطه قوانین نظامی اسرائیل زندگی می‌کنند و نظام آپارتاید کاملاً نهادینه شده است.

اگر نتانیاهو دست به الحاق رسمی کرانه باختری بزند، بیش از سه میلیون فلسطینی ساکن کرانه باختری در قلمرو اسرائیل خواهند بود، بی‌آن‌که شهروندی یا حق رأی داشته باشند. حتی بدون الحاق رسمی، جنبش شهرک‌نشینان اشغالگر می‌تواند با کمک مستقیم ارتش اسراییل، حملات خود را علیه جوامع روستایی فلسطینی ادامه دهد. در هفته پایانی اکتبر، ۶۰ حمله از سوی شهرک‌نشینان علیه فلسطینیان ثبت شد.

هدف این سیاست، راهبردی است: تخلیه مناطق کلیدی (مانند تپه‌های جنوبی الخلیل) از ساکنان فلسطینی و راندن آنان به شهرها تا شهرک‌های اسراییلی بتوانند گسترش یابند و حلقه خفقان بر زندگی فلسطینیان تنگ‌تر شود.

منبع: عرب نیوز

چرا باید خواند: نتانیاهو به دنبال آتش‌افروزی هر چه بیشتر است تا موقعیت خودش در داخل اسراییل را بهبود ببخشد. اینجا بررسی می‌کنیم که چرا کرانه باختری گزینه مناسبی برای اوست



در همان حال که غزه ویران شده، ارتش اسرائیل نیز بی‌سروصدا به شمال کرانه باختری و به خصوص به اردوگاه‌های پناهندگان یورش برده است. اسرائیل در این مناطق از هواپیما و تسلیحات سنگینی استفاده کرده که از زمان اوج انتفاضه دوم بی‌سابقه بوده است.

گزینه بعدی نتانیاهو این است که این حمله را به سراسر کرانه باختری گسترش دهد؛ اقدامی که اگر شمار کمتری از نیروهای اسرائیلی در غزه مورد نیاز باشند، حتی ساده‌تر انجام خواهد شد. پرسش این است: تا یک سال دیگر، از میان ۱۹ اردوگاه پناهندگان در کرانه باختری چند تا سالم خواهند ماند؟

اگر این را با نابودی تدریجی آژانس امداد و کار سازمان ملل (آنروا) ترکیب کنیم، حیات و بقای پناهندگان فلسطینی تقریباً به‌طور کامل از بین خواهد رفت.

مزید دیگر این وضعیت برای نتانیاهو، آشکار کردن ضعف و بی‌اهمیتی تشکیلات خودگردان فلسطین است. اسرائیل این نهاد را عملاً فلج و تا مرز ورشکستگی پیش برده است.

اقتصاد کرانه باختری عملاً نابود شده است. تولید ناخالص داخلی آن در سال ۲۰۲۴، حدود ۱۷ درصد کاهش یافت. بدون اقدامات محدودکننده اسرائیل، اقتصاد فلسطین در کرانه باختری طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴، حدود ۶۸ درصد بزرگ‌تر می‌بود و این معادل زیانی ۱۷۰ میلیارد دلاری است. با تمام این اوصاف، نتانیاهو احتمالاً به زودی تمرکز بیشتری را صرف کرانه باختری و اشغال آن خواهد کرد.

به دلیل عدم وجود چیزی مشابه سیلیکون‌ولی در اروپا، وضعیت تاسیس کسب و کارها در این قاره سخت‌تر است.

[آینده جهان]

کاغذبازی‌های قرمز

آیا اروپا از قوانین دست‌وپاگیر قدیمی عبور می‌کند؟

ترجمه فرزانه سالمی
خبرنگار آینده‌نگر

معمولاً هر کارآفرینی که در اتحادیه اروپا بخواهد کسب و کار خـــود را به صورت فرامرزی گســـترش دهد با یک مانع مواجه می‌شـــود: نوار قرمز یا ســـاده‌ترش را بگوییم، بوروکراسی.

در سال‌های اخیر، اســـتارت‌آپ‌های زیادی در سراسر اروپا تاسیس شده‌اند که اکثرا از تحولاتی مانند وجود مراکز تحقیقاتی بزرگ در انگلیس، رونق بخش فن‌آوری در فرانسه و آلمان، حضور سرمایه‌گذاران ریسک‌پذیر در استونی و برخورداری از حمایت قوی از سوی صندوق‌های بازنشستگی در سوئد ناشی شده است. اما بوروکراسی پیچیده اروپایی که موارد مختلفی مثل سیاست‌های زیســـت‌محیطی و مقررات مالی و قوانین جذب سرمایه را در برگرفته، می‌تواند هر آن رشد کسب‌وکارها را متوقف کند.

اینکه کارآفرینان در اروپا از مقررات دست و پاگیر ناراضی‌اند موضوع جدیدی نیست. اما تاثیر این مانع بوروکراتیک روی شرکت‌های چندملیتی حتی دارد بیشتر از گذشته احساس می‌شـــود. شـــاید به همین دلیل بود که ماریو دراگی، رئیس سابق بانک مرکزی اروپا در گزارش معروف پارسال خود درباره وضعیت کسب و کارها در اروپا، از ایجاد یک بازار واحد سرمایه‌گذاری حمایت کرد.

به رغم وجود این چالش‌ها، فقط در سال ۲۰۲۴ میلادی شاهد فعالیت ۳۵ هزار شرکت نوپا در اتحادیه اروپا و انگلیس بوده‌ایم که بیش از چهار برابر تعداد آن‌ها در دهه گذشته بود. در همین حال، سرمایه‌گذاری در این استارت‌آپ‌ها ده برابر افزایش یافته و به ۴۲۶ میلیارد دلار رسیده است. مراحل جذب سرمایه نیز اکنون در قیاس با آنچه که ده سال پیش بود، به میزان پنج برابر افزایش یافته است. این جذب سرمایه باعث تقویت کسب‌وکارهای خصوصی مانند اپ خدمات مالی Revolut و شرکت هوش مصنوعی Mistral شده است.

با این حال، شرکت‌های اروپایی همچنان در مسیر توسعه خود با مشکلات زیادی مواجه هستند. آنها در قیاس با همتایان آمریکایی خود سرمایه کمتری جذب می‌کنند و این مبلغ تقریباً دو سوم مبلغ جذب‌شده در آمریکاست. همچنین نرخ موفقیت شرکت‌های اروپایی نصف همتایان آمریکایی‌شان است.

اصولاً یکی از اهداف اصلی اتحادیه اروپا ایجاد یک بازار یکپارچه بود، اما واقعیت این است که مقررات در تمام زمینه‌ها (از دریافت مجوز گرفته تا قوانین کار) در کشورهای مختلف اتحادیه اروپا متفاوت است. به همین جهت است که به رغم تلاش مقامات اتحادیه اروپا برای کاهش بوروکراسی و یکپارچه‌سازی قوانین، استارت‌آپ‌ها همچنان برای فعالیت در اتحادیه اروپا باید از یک شبکه پیچیده از مقررات عبور کنند.

مکس فلوتوتو از شرکت مشاوره مک‌کینزی در مونیخ که در حوزه رشد استارت‌آپ‌های مالی (فین‌تک) کار می‌کند، در این خصوص می‌گوید: «جزییات واقعاً همه را گرفتار می‌کند. حتی اگر یک دستورالعمل مشابه وجود داشته باشد، پیاده‌سازی آن از یک کشور اروپایی به کشور اروپایی دیگر یکسان نیســـت و همواره پیچیدگی‌هایی در طول مسیر مشاهده می‌شود.»

کارآفرینان و سرمایه‌گذاران همچنین به نیاز اتحادیه اروپا به یک بازار سرمایه واحد اشاره می‌کنند؛ وضعیتی که بتواند فرآیند جذب سرمایه و ورود به بازارهای عمومی را ساده‌تر کند.

پتر وســـتراباکا کارآفرین فنلاندی که به خاطر جهانی‌کردن بازی موبایلی انگری بِردز شهرت زیادی دارد رک و پوست‌کنده می‌گوید: «اروپا باید حتماً بازار سرمایه واحدی ایجاد کند». او تاکید می‌کند به دلیل عدم وجود چیزی مشـــابه سیلیکون‌ولی در اروپا، وضعیت تاسیس کسب و کارها در این قاره سخت‌تر است.

یانیس گیوکس یونانی، که تاسیس‌کننده شرکت‌های زیادی هم در اروپا و هم در آمریکا بوده اســـت، می‌گوید بوروکراســـی اروپایی مانعی بسیار آشنا برایش به شمار می‌رود. او در سال ۲۰۱۱ میلادی و در میانه بحران مالی در یونان، یک شرکت امنیت سایبری تأسیس کرد و بعد برای گسترش سریع‌تر آن را به آمریکا منتقل کرد. سه سال بعد، شرکت او توسط یک تأمین‌کننده مخابراتی از هنگ‌کنگ خریداری شد.

او می‌گویـــد به دلیل اینکه بیـــن اعضای بلوک اروپا تفسیرهای مختلف از قوانین تجاری وجود دارد، شرکت‌ها باید دائمـــاً آماده مقابله با موانع قانونی و کاغذبازی‌های جدید باشند.

استارت‌آپ‌های دیگر نیز با موانع مشابه روبرو شده‌اند. شرکت Gravity Wave یک شرکت فن‌آوری پاک در اسپانیا که پلاستیک را از اقیانوس جمع‌آوری کرده و آن را به مبلمـــان بازیافتی تبدیل می‌کند، با پیچیدگی‌های مقرراتی برای انتقال زباله از مرزهای اتحادیه اروپا مواجه شده اســـت! با وجود تمام این مقررات دست و پاگیر در اروپا، پیشرفت‌هایی نیز مشاهده شـــده است. مثلاً اروپا در حال گذار از آن اهداف بلندپروازانه اقلیمی اســـت که اغلب صنعت را دچار مشکل می‌کردند. در شرایط جدید، به نظر می‌رســـد قانونگذاران اروپایی نیز به دنبال رویکرد منجسم برای افزایش رشد و فراهم آوردن فرصت‌های بهتر برای استارت‌آپ‌ها باشند. آنها به گزارشی توجه کرده‌اند که هشدار داده بود عقب ماندن اروپا از سرمایه‌گذاری در حوزه فناوری ممکن است تا سال ۲۰۴۰ میلادی هزینه‌ای بین ۲ تریلیون تا ۴ تریلیون یورو هزینه به بار آورد.

منبع: نیویورک تایمز
چرا باید خواند: اتحادیه اروپا دارد از بابت مقررات دست و پاگیر سرمایه‌گذاری و کار دچار پسرفت اقتصادی می‌شود. بخوانید تا ببینید موضوع از چه قرار است



چینی‌ها روابط پایدار با تأمین‌کنندگان آمریکای جنوبی برقرار کردند و این در حالی بود که بنادر و شبکه‌های لجستیکی برای مسیر برزیل-چین بهینه شدند.

[آینده تجارت]

درسی که سویا به جهان داد

نگاهی به هزینه سیاست‌های غلط تجاری

دو دهه پیش، چین درس سختی گرفت: اینکه زمانی که زنجیره‌های تأمین بازسازی می‌شوند، هرگز به شکل قبلی خود بازنمی‌گردند. اکنون آمریکا با تکیه بر تعرفه‌های تحمیلی خود، تازه دارد این درس را یاد می‌گیرد که هزینه دست‌کم گرفتنِ وابستگی اقتصادش به بقیه دنیا چقدر است. بیایید موضوع را از روی پیامی لو رفته از بروک رولینز وزیر کشاورزی آمریکا بررسی کنیم. در این پیام به کمک دولت آمریکا برای نجات آرژانتین از بحران مالی و اقدام بعدی آرژانتین که عملاً به ضرر آمریکا بود اشاره شده بود: «آرژانتینی‌ها تعرفه‌های صادراتی خود را بر روی غلات برداشته‌اند، قیمت‌ها را کاهش داده‌اند و مقدار زیادی سویا به چین فروخته‌اند، در حالی که معمولاً ما این فروش را به چین داشتیم.»

واقعیت این بود که تنها ۴۸ ساعت پس از تصمیم آرژانتین برای حذف مالیات‌های صادراتی محصولات غلات، خریداران چینی حدود ۱.۳ میلیون تن سویا از آرژانتین خریداری کردند؛ آن هم درست زمانی که کشاورزان آمریکایی فصل برداشت خود را آغاز کرده بودند و هیچ سفارشی از چین نداشتند. افزایش صادرات آرژانتین باعث کاهش قیمت‌های سویا شد و به چین قدرت بیشتری در برابر آمریکا داد.

این داستان تنها در مورد اختلافات تجاری یا جریان‌های جابجایی کالا در جهان نیست. این یک مطالعه موردی است در این باره که چگونه سیاست‌های تجاریِ ترامپ که مبتنی بر تعرفه هستند عملاً اشتباه بوده‌اند. درواقع دولت ترامپ در مورد اقتصاد زنجیره تأمین در قرن بیست و یکم به حد کافی در گذشته درس نگرفته است و به همین خاطر این را نمی‌داند که چگونه شوک‌های موقتی می‌توانند تحولات ساختاری دائمی ایجاد کنند.

به طور معمول، جهان کالایی مانند سویا را به عنوان یک ابزار چانه‌زنی میان آمریکا و چین می‌بیند، اما سویا یک کالای مصرف نهایی نیست. سویا یک ورودیِ میان‌رده در یک زنجیره تأمین کشاورزی-صنعتی است. کارخانه‌های خردکننده سویا را به خوراک دام و روغن تبدیل می‌کنند که به نوبه خود به تولید دام و امنیت غذایی کمک می‌کند. اگر یک گره در این زنجیره مختل شود، کل سیستم تغییر می‌یابد و بازسازی می‌شود و هیچ‌گاه به وضعیت قبلی خود بازنمی‌گردد. چین این درس سخت را در سال ۲۰۰۴ میلادی یاد گرفت؛ زمانی که تجار جهانی قیمت سویا را دستکاری کردند و این قیمت از ۵۴۰ دلار در هر تن به ۷۵۰ دلار در هر تن رسید. بعد اعلام شد که به دلیل برداشت بزرگ‌تر، قیمت‌ها سقوط کرده و به ۵۰۰ دلار رسیده است. نتیجه این شد که چینی‌ها به خاطر قراردادهای با قیمت بالاتر دچار گرفتاری شدند و بسیاری از آنها هم ورشکست شدند. این در حالی بود که تجار خارجی کنترل ۷۰ تا ۸۵ درصد از ظرفیت خردکننده‌های چین را به دست آوردند.

در این دوران، ضرری که به چین وارد شد فقط مالی نبود، بلکه چین کنترل یک حلقه حیاتی در زنجیره تأمین امنیت غذایی خود را از دست داد. در پاسخ، چین ذخایر استراتژیک عظیمی از طریق شرکت دولتی غلات خود به نام سینوگرین ایجاد کرد و البته سرمایه‌گذاری سنگین در زیرساخت‌های کشاورزی آمریکای جنوبی را هم کلید زد.

منبع: مانیلا تایمز

چرا باید خواند: چین در سال‌های اخیر وابستگی شدید خود به یک تأمین‌کننده بزرگ سویا مثل آمریکا را کم کرده و به دنبال منابع متنوع‌تری بوده است. بخوانید تا ببینید موضوع از چه قرار است.

تعرفه‌های ترامپ در سال ۲۰۱۸ میلادی این تلاش‌ها برای تنوع‌بخشی را تسریع کرد. سرمایه‌گذاری چین قبلاً به بنادر، راه‌آهن‌ها و شبکه‌های لجستیکی که اکنون سویای تولیدی آمریکای جنوبی را به بازارهای آسیایی منتقل می‌کنند، وارد شده بود. بنابراین چین اطمینان حاصل کرده بود که به محض اعمال تعرفه‌های سنگین از سوی آمریکا، زیرساخت‌های لازم در محل وجود داشته باشد. درواقع چین در نوبت‌های مختلف از جنگ تجاری آمریکا درس گرفته و خود را بازسازی کرده است. چینی‌ها روابط پایدار با تأمین‌کنندگان آمریکای جنوبی برقرار کردند و این در حالی بود که بنادر و شبکه‌های لجستیکی برای مسیر برزیل-چین بهینه شدند. قیمت‌های جهانی سویا که زمانی حول برداشت‌های آمریکای شمالی متمرکز بود، اکنون از تقویم کشاورزی آمریکای جنوبی پیروی می‌کنند.

منطق اقتصادی پشت این تغییر ساده است: خریداران متمرکز مانند چین می‌توانند منابع تأمین خود را بسیار آسان‌تر از فروشندگان پراکنده مانند کشاورزان آمریکایی تغییر دهند. چین سالانه بین صد تا صد و پنج میلیون تن سویا وارد می‌کند که از همه واردکنندگان دیگر بیشتر است. چون چین شصت درصد از تجارت جهانی سویا را به خود اختصاص داده است، کشاورزان آمریکایی نمی‌توانند تقاضای مشابهی را در جای دیگر پیدا کنند. در حالی که چین قبلاً با وابستگی بیش از حد به یک تأمین‌کننده روبه‌رو بود، کشاورزان آمریکایی اکنون بهای وابستگی به یک خریدار را می‌پردازند. هیچ ترکیبی از بازارهای کوچک‌تر نمی‌تواند جایگزین از دست دادن بزرگ‌ترین مشتری آن‌ها شود که در حال سرمایه‌گذاری در گزینه‌های قابل اعتمادتر در قاره آمریکا است. این وضعیت نشان‌دهنده نقص عمیق رویکرد فعلی آمریکا به بازارهای به‌هم‌پیوسته جهانی است.



سلاح انرژی

ابزاری قدیمی، خطرهایی جدید

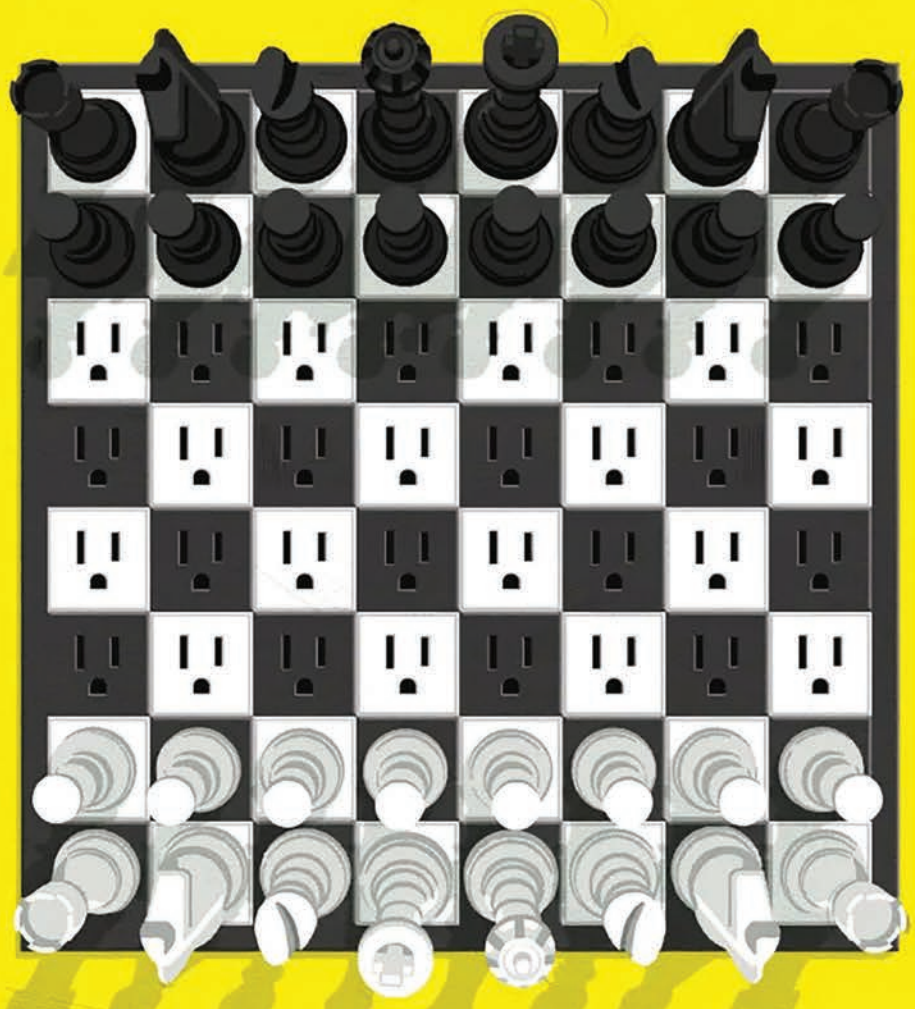



جیسن بوردوف
و مگان اوسالیوان

تحلیل‌گران ارشد بازار انرژی

منبع: فارن افرز

چرا باید خواند: مهم‌ترین منبع درآمد در اقتصاد ایران انرژی است و تلاطم‌های بازار انرژی برای سیاست‌گذاران کشور واجد اهمیت فراوان است.

جنگ انرژی

ابزاری قدیمی موجدِ خطرهایی جدید

محـــدود کردن یا مختل کردن جریان انرژی، در بخش اعظم دوران مدرن، ابزاری بســـیار مؤثر در قدرت جهانی بود. در ســـال ۱۹۲۳، دریاسالار رجینالد بیکن، از «نیروی دریایی پادشاهی بریتانیا»، اعلام کرد محاصره نفتی آلمان به دست بریتانیا در جنگ جهانی اول سلاح اقتصادی قدرتمندی بود که عامل اصلی فروپاشی این کشور و ارتش آلمان بود. یک نسل بعد، جوزف استالین، رهبر اتحاد جماهیر شوروی، پیروزی متفقین بر آلمان نازی را به موفقیت ارتش سرخ در جلوگیری از دسترسی هیتلر به میادین نفتی قفقاز نسبت داد. سپس نوبت به تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۷۳ رسید که به افزایش تقریباً ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در ایالات متحد و صف‌های طولانی خودروها در پمپ بنزین‌ها انجامید، تجربه‌ای که در حافظه ملی آمریکایی‌ها حک شده است.

بـــا این حال، در ۵۰ ســـال بعـــد، انرژی دیگر ابـــزاری قهری در کشورداری نبود. آثار فاجعه‌بارِ تحریم نفتی اعراب بر اقتصاد جهانی، کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت را به فکر راه چاره انداخت. در سال‌های پس از آن، کشورهای مصرف‌کننده نفت به دنبال پایدار کردن جریان‌هـــای انرژی خود و ایجاد بازارهای بین‌المللی قوی‌تر و شفاف‌تر بودند. پایان جنگ سرد و متعاقب آن شتاب جهانی‌سازی، به اصلاحاتی دامن زد که بازارهای نفت را بیشـــتر یکپارچه و منابع انرژی را متنوع کرد. در سال‌های اولِ قرن بیست‌ویکم، حتی افزایش قیمت‌ها و نگرانی‌ها در مورد اوج تولید نفت ــ و این تصور که تولید جهانی نفت به حداکثر خود نزدیک است و به زودی ناگزیر کاهش خواهد یافت ــ چندان دوام نیاورد، زیرا انقلاب حفاری شرکت شیل آمریکا حجم بی‌ســـابقه‌ای از نفت وارد بازار جهانی کرد. قیمت نفت در طـــول درگیری‌های بزرگی چون جنگ اول خلیج فارس و جنگ داخلی لیبی و بحران‌های جهانـــی مانند رکود بزرگ مالی و بحران مالی سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ و بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ همچنان در نوسان بود. اما مصرف‌کنندگان در این دوران، بالاخص در اقتصادهای پیشرفته، بیش از پیش اطمینان داشتند که بازارها انرژی مورد نیاز آنها را تأمین می‌کنند. با گذشت زمان، بسیاری از کشورها از وضعیت امنیت انرژی راضی بودند.

رویکردهای ترامپ در قبال چین و هند، دست کسانی را در هند که طرفدار گشودگی بیشتر نسبت به چین هستند، بازتر کرده است. برای مثال، بزرگ‌ترین شرکت‌های هند در حال بررسی سرمایه‌گذاری‌های مشترک با شرکت‌های چینی و در پی واردات بیشتر از چین هستند

اما امروز این رضایت‌مندی دیگر رنگ باخته اســـت. روسیه پس از حمله به اوکراین در ســـال ۲۰۲۲ با کاهش صادرات گاز طبیعی به این اروپا و ایجاد بحران انرژی فشـــار اقتصادی زیادی به اروپا وارد کرد. چین در بخشی از رویارویی تجاری بزرگ‌تر خود با ایالات متحد هرچندوقت یکبار صادرات مواد معدنی حیاتی و عناصر خاکی کمیاب را محـــدود می‌کند ــ مواد و عناصری که بخش‌هایی مهم از زنجیره عرضه و تقاضا در صنعت نیمه‌هادی‌ها و کاربردهای نظامی و باتری‌ها و انرژی‌های تجدیدپذیرند. ایالات متحد نیز جریان انرژی را سیاسی کرده و از اروپا خواسته است برای رهایی از تعرفه‌های تجاری ایالات متحد انرژی بیشتری از این کشور بخرد. حتی کشورهایی چون کانادا نیز به این نزاع پیوســـته‌اند، چندان کـــه انتاریو در تلافی تعرفه‌های جدید و گســـترده دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، بر صادرات برق به ایالات متحد هزینه اضافی اعمال کرده اســـت. همزمان که تولیدکنندگان انرژی بار دیگر سلاحِ انرژی را که طی دهه گذشـــته عمدتاً کنار گذاشته شده بود، به دست می‌گیرند، ایالات متحد و سایر کشـــورها نیز در حال بازآفرینی نفوذ خود بر تولید و خرید انرژی در جهان هستند، نظیر اقدامات اخیر واشنگتن در ممنوعیت فعالیت اکثر شرکت‌های نفت و گاز آمریکایی در ونزوئلا و تحریم‌های شدیدتر علیه کشورهای خریدار صادرات نفت روسیه و ایران.

در جهانی که به بازارهای انرژی بالنسبه پایدار و امن عادت کرده بود و دچار این توهم بود که گذار به انرژی پاک جغرافیای سیاسیِ انرژی را بی اثر می‌کند، بازگشت سلاحِ انرژی بسیاری را غافلگیر کرده است. با این حال، بعید است این روند به زودی به دو دلیل عمده پایان یابد. اولاً، در بحبوحه رقابت مجدد قدرت‌های بزرگ و چندپارگی اقتصادی، انرژی بار دیگر به ابزاری مهم برای اعمال تهدید و فشار ژئواکونومیک تبدیل شده است. در ثانی، تحولات قابل توجه در بخش انرژی موجدِ فرصت‌های جدیدی است که از انرژی استفاده تسلیحاتی کنند.

تا دهه ۱۹۷۰، نفت حدود نیمی از نیازهای انرژی جهان را تأمین می‌کرد. و از آنجا که اندک کشورهایی بودند که معمولاً در قراردادهای بلندمدت با قیمت‌های تعیین‌شده نفت می‌فروختند، تولیدکنندگان می‌توانستند هم بر عرضه و هم بر قیمت کنترل داشته باشند. با این قبیل اهرم‌ها کشورهایی که ذخایر نفتی زیادی داشتند، می‌توانستند به دنبال تغییر سیاست‌های بین‌المللی باشند.

خوشبختانه، ابزارهای سیاسی متنوعی برای مقابله با این تهدیدها وجـــود دارد ــ که اکثر آنها با گذار به انرژی پاک تقویت می‌شـــوند. راست آنکه، کشـــورها با ایجاد تغییر سریع‌تر به سمت منابع انرژی بدون کربن در نهایت می‌توانند نوعی مقاومت قوی در برابر استفاده تســـلیحاتی از انرژی ایجاد کنند، بالاخص اگر چنین تلاشی همراه شود با تلاش برای تنوع بخشیدن به زنجیره‌های تأمین انرژی پاک. با این حال، با تهدید کشورهای بیشتر به استفاده قهری از انواع مختلف جریان‌های انرژی ممکن اســـت جهان در طلوع عصر جدیدی قرار بگیرد: عصر استفاده تسلیحاتی از انرژی.

مدخل جهانی

در بخش اعظم قرن بیستم کنترل جریان نفت را جزء اساسی سیاست خارجی و راهبرد نظامی در نظر می‌گرفتند. کشورهایی که از ثروت انرژی برخوردار بودند، از این منابع به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهدافی خارج از حوزه انرژی اســـتفاده می‌کردند. و کشورهایی که منابع ضعیفی داشـــتند، نیاز به انرژی را اغلب یک هدف می‌دیدند. دهه‌ها پس از آنکه نفت به منبع انرژی غالب در سرتاسر جهان تبدیل شد، تولیدکنندگان در موقعیتی برتر و قدرتمند قرار گرفتند. تا دهه ۱۹۷۰، نفت حدود نیمی از نیازهای انرژی جهان را تأمین می‌کرد. و از آنجا که اندک کشورهایی بودند که معمولاً در قراردادهای بلندمدت باقیمت‌های تعیین‌شده‌نفت‌می‌فروختند،تولیدکنندگان‌می‌توانستند هم بر عرضه و هم بر قیمت کنترل داشته باشند. با این قبیل اهرم‌ها کشـــورهایی که ذخایر نفتی زیادی داشتند، می‌توانستند به دنبال تغییر سیاست‌های بین‌المللی باشـــند. در سال ۱۹۷۳، پس از وقوع جنگ اسرائیل و همسایگانش، اعضای عربِ اوپک صادرات نفت را به کشورهای حامی اسرائیل محدود کردند و به تدریج عرضه جهانی را کاهش دادند تا ایالات متحد و سایر قدرت‌های غربی را مجبور کنند دست از حمایت اسرائیل بردارند و اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی از سرزمین‌های تصرف‌شده کنند. این اقدام به چیزی انجامید که یکی از مشاوران ریچارد نیکسن، رئیس جمهور وقت ایالات متحد، آن را «پرل هاربر انرژی» خواند. تا پایان ســـال، قیمت هر بشکه نفت، که ســـه سال قبل ۱.۸۰ دلار بود، به ۱۱.۶۵ دلار رسید ــ معادل بیش از ۸۰ دلار امروز.

با این حال، تحریم نفتی اعراب نقطه عطفی بود. این تحریم طیف گســـترده‌ای از پیامدهای منفی به بار آورد، از جمله رکود تورمی در اقتصادهای پیشرفته و بار بدهی عظیم در کشورهای در حال توسعه. همچنین نتوانست غرب را مجبور کند دست از حمایت اسرائیل بردارد. با این حال، بســـیاری از کشورها را سوق داد به سوی صرفه‌جویی در انرژی، افزایش تولید نفت در خارج از چارچوب اوپک، کاهش واردات و اولویت دادن به امنیت انرژی. در سال ۱۹۷۴، اقتصادهای پیشرفته گرد هم آمدند تا «آژانس بین‌المللی انرژی» (IEA) را تشکیل دهند که محور اصلی آن توافقی بود برای ایجاد ذخایر راهبردی نفت آن‌هم با هدف عرضه هماهنگ در مواقع اضطراری. همانطور که مشخص شد کنترل قیمت‌ها و جیره‌بندی انرژی اثرات تحریم را تشدید کرده، رهبران و سیاســـت‌گذاران ایالات متحد نیز متوجه شدند بازارهای پایدارتر و یکپارچه‌تر و کارآمدترِ نفت در سرتاسر جهان می‌توانند تأثیر اختلالات عرضه را تا حدودی از بین ببرند ــ و این روند به آزادسازی تجـــارت نفت انجامید. در اوایل دهه ۱۹۸۰، دولت‌ها به دنبال بهبود کیفیت و شـــفافیت داده‌های انرژی و آزادسازی قیمت‌گذاری نفت



بازار جهانی گاز ممکن است به زودی تغییراتی را از سر بگذراند که احتمال سیاسی شدن این حوزه را بیشتر می‌کند. بله درست است. در دهه‌های اخیر ظهور گاز طبیعی مایع و ظهور یک بازار گاز جهانی یکپارچه‌تر فرصت‌های اعمال زور را تا حد زیادی کاهش داده است

بودند و کمک کردند نفت خام وارد «بورس کالای نیویورک» (NY-MEX) شـــود. پس از آن، نفت از معامله‌ای که عمدتاً در قراردادهای بلندمدت با قیمت‌های ثابت دادوستد می‌شد به کالایی تبدیل شد که بیشترین میزان معامله را در جهان داشت.

درست است که این روند کند بود و بسیار متفاوت به نظر می‌رسید، اما بازارهای گاز طبیعی نیز در سطح جهانی یکپارچه‌تر می‌شدند. پس از اولین محموله گاز طبیعی مایع که در ســـال ۱۹۵۹ از لوئیزیانا به بریتانیا منتقل شد، موج‌های متوالی رشد عرضه ــ از جمله از الجزایر در دهه ۱۹۸۰ و قطر در دهه ۱۹۹۰ و ایالات متحد در دهه گذشته ــ تجارت گاز طبیعی را متحول کردند. ایـــن موج‌ها به ایجاد بازار یکپارچه‌تر و پایدارتر «گاز طبیعی مایع» (LNG) کمک کردند تا بهتر از خطوط لوله گاز ثابت به تغییرات عرضه و تقاضا پاسخ دهد، چرا که تانکرها می‌توانند به مقاصد زیادی گاز تحویل دهند و به راحتی تغییر مسیر می‌دهند. از دهه ۱۹۸۰، با وجود وابستگی روزافزونِ اروپا به گاز شـــوروی ــ و بعدها روسیه ــ سیاست‌گذاران و خریداران اطمینان بیشتری پیدا کردند که بازارهای رقابتی و وابستگی متقابل، اروپا را از آسیب‌پذیری ژئوپلیتیکی محافظت می‌کند.

پایان جنگ سرد صرفاً این روندهای مثبت را تسریع کرد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ســـال ۱۹۹۱ راه را برای «معاهده منشور انرژی» در سال ۱۹۹۴ هموار کرد که یک چارچوب قانونی چندجانبه بـــرای همکاری در حوزه انرژی بود. در ابتدا قرار بود این معاهده یک ســـاختار قانونی برای تجارت و ترانزیت و سرمایه‌گذاری انرژی میان اروپای غربی و کشـــورهای پس از فروپاشی شوروی فراهم کند، اما بعدها گســـترش یافت و کشورهای سایر مناطق را نیز در بر گرفت. سرمایه‌گذاری‌ها از سوی شـــرکت‌های انرژی غربی مانند اکسون و بی‌پی و توتال به روســـیه و جمهوری‌های شوروی سابق سرازیر شد و وابستگی متقابل و وسعت و عمق بازارهای جهانی را بیش از پیش افزایـــش داد. ایالات متحد و روســـیه، در این دوره جدید همکاری، اجرای «برنامه مگاتن به مگاوات» را شـــروع کردند که بر اساس این برنامه ایالات متحد اورانیوم غنی‌شده اضافی را از بخش دفاعی روسیه خریداری و آن را به اورانیوم کم‌غنی‌شده برای راکتورهای غیرنظامی روسیه تبدیل می‌کرد؛ اجرای این برنامه تا سال ۲۰۱۳ ادامه داشت.

ادغام بازارهای جهانی انرژی با پیوستن چین به سازمان تجارت

قدرت تولید

سهم چین از تولید مواد معدنی کلیدی در جهان

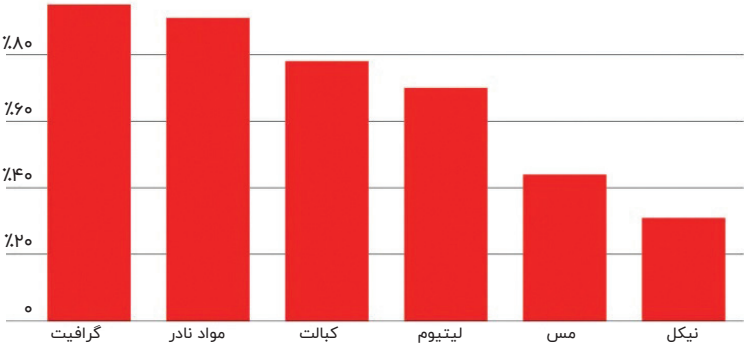

جهانی در سال ۲۰۰۱ شتاب بیشتری گرفت. چین با هدف تقویت توسعه صنعتی و تولیدی سرسام‌آور خود در یک دهه بعد، مجبور شد واردات نفت خود را چهار برابر کند و بنابراین ناگزیر به شدت به بازارهای خاورمیانه و آسیای مرکزی متکی شد. با گذشت زمان، پکن از راهبردی که بر کنترل فیزیکی منابع انرژی در آفریقا و سایر کشورها متمرکز بود، به رویکردی روی آورد که به دنبال تضمین دسترسی به انرژی از گروه متنوعی از تأمین‌کنندگان بود. بعدها دولت چین از طریق «ابتکار کمربند و جاده» خطوط لوله و بنادر و پالایشگاه‌ها و نیروگاه‌های خارج از کشور را تأمین مالی کرد و در شبکه‌ای سرمایه‌گذاری کرد که می‌توانست به این کشور کمک کند که همواره از نقاط مختلف جهان انرژی تأمین کند.

هرچه روابط اقتصادی جهانی‌تر و بازارهای انرژی به هم پیوسته‌تر شدند، صادرکنندگان تا حد زیادی سلاح انرژی را کنار گذاشتند. مطمئناً استثناهای قابل توجهی هم وجود داشت، مانند زمانی که روسیه صادرات گاز به اوکراین را در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹ قطع کرد.

بازی قدرت

در چند سال گذشته، شرایطی که زمینه را برای این دوره فوق‌العاده همکاری در حوزه انرژی فراهم کرده بود، شروع به تغییر کرد. شاید از همه مهم‌تر، از سال ۲۰۲۰ دوران همکاری نزدیک‌تر میان قدرت‌های بزرگ و تجارت آزاد و ایمان به بازارها به پایان خود نزدیک می‌شد. ادغام بازارهای جهانی که برای امنیت انرژی بسیاری از کشورها محوری بود، دیگر تضمین به حساب نمی‌آمدند؛ نیروهای ژئوپلیتیکی در حال تغییر باعث چندپارگی اقتصادی می‌شدند و دولت‌ها شروع به مداخله در شرکت‌های خصوصی می‌کردند. قدرت‌های بزرگ اکنون به سمت سرمایه‌داری دولتی گرایش پیدا کرده‌اند و از محدودیت‌های تجاری و سیاست‌های صنعتی برای دستیابی به اهداف اقتصادی و امنیت ملی استفاده می‌کنند. این تغییر در ایالات متحد در دوره اول ترامپ آغاز شد، در دولت بایدن ادامه یافت و در دوره دوم ترامپ گسترش بیشتری یافته است، چندان که دولت از تعرفه‌ها به عنوان نوعی اجبار و زور اقتصادی به روش‌های بسیار تهاجمی‌تر استفاده کرد. چین که مدت‌هاست درگیر سرمایه‌داری دولتی است، هم در مورد بسیاری از کالاها از بازارهای جهانی عقب‌نشینی می‌کند و هم توانایی خود را در استفاده از تحریم‌ها و سایر مداخلات دولتی برای پیشبرد منافع خود تقویت می‌کند. در این محیط ژئواکونومیک که روز به روز غیر قابل اطمینان می‌شود، کشورهای اروپایی و سایر کشورهای آسیایی به سختی می‌توانند فرض کنند که بازارها به تنهایی منابع انرژی مورد نیاز آنها را تأمین خواهند کرد.

ادغام بازارهای جهانی انرژی با پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ شتاب بیشتری گرفت. چین با هدف تقویت توسعه صنعتی و تولیدی سرسام‌آور خود در یک دهه بعد، مجبور شد واردات نفت خود را چهار برابر کند و بنابراین ناگزیر به شدت به بازارهای خاورمیانه و آسیای مرکزی متکی شد



تغییرات در چشم‌انداز انرژی، در کنار اقتصاد جهانیِ در حال فروپاشی، کشورها را ترغیب به استفاده مجدد از سلاح انرژی خواهد کرد. حوزه نفت را در نظر بگیرید. در این حوزه دو شرط اصلی که در گذشته نفت را به سلاح انرژی بدل کرده بود ممکن است در سال‌های آینده دوباره ظاهر شود: محدود شدن بازارها و انحصار در عرضه. در سپتامبر ۲۰۲۵، غول نفتی بی‌پی اذعان کرد که تقاضای نفت، که قبلاً پیش‌بینی کرده بود امسال به اوج خود خواهد رسید، به رشد خود ادامه خواهد داد.

بازار جهانی گاز نیز ممکن است به زودی تغییراتی را از سر بگذراند که احتمال سیاسی شدن این حوزه را بیشتر می‌کند. بله درست است. در دهه‌های اخیر ظهور گاز طبیعی مایع و ظهور یک بازار گاز جهانی یکپارچه‌تر فرصت‌های اعمال زور را تا حد زیادی کاهش داده است. محض نمونه، هنگامی که روسیه در سال ۲۰۲۲ بخش عمده‌ای از صادرات گاز خود را از طریق خط لوله به اروپا قطع کرد، کشورهای اروپایی توانستند با تأمین گاز طبیعی مایع مورد معامله در سطح جهانی، هرچند با قیمت‌های بسیار بالاتر، ضرر ناشی از این امر را جبران کنند. با وجود این، تغییر در بازارهای جهانی گاز نشان می‌دهد که ممکن است خطرات جدیدی در پیش باشد. در سال‌های آینده، حتی اگر برنامه روسیه برای سه برابر کردن ظرفیت صادرات گاز طبیعی مایع خود تا سال ۲۰۳۰ محقق نشود، عرضه گاز بیشتر در بین تعداد انگشت‌شماری از تولیدکنندگان متمرکز خواهد شد. رشد شدید صادرات گاز طبیعی مایع از قطر و ایالات متحد ــ در ترکیب با وابستگی روزافزون اروپا و آسیا به گاز طبیعی مایع ــ به این معنا است که گاز بیشتری از طریق تنگه هرمز و از ساحل خلیج ایالات متحد عبور خواهد کرد و اهداف ژئوپلیتیکی جدیدی ایجاد خواهد کرد. علاوه بر این، هرچند ظهور ایالات متحد به عنوان ابرقدرتی در حوزه تولید گاز طبیعی مایع زمانی مرهمی بر ریسک ژئوپلیتیکی تلقی می‌شد، اما استفاده دولت ترامپ از زور اقتصادی علیه متحدان و دشمنان، این ترس را در میان واردکنندگان انرژی ایجاد کرده است که ایالات متحد دیگر ممکن است تأمین‌کننده‌ای قابل اعتماد و غیرسیاسی‌نباشد.

در همین حال، رشد تولید و مصرف انرژی پاک در سراسر جهان، در بحث امنیت انرژی، به یک شمشیر دولبه تبدیل شده است. افزایش انرژی بادی و خورشیدی و سایر منابع جدید انرژی تجدیدپذیر به جهان کمک کرده است تا تقاضای رو به رشد را برآورده کند و ترکیب مصرف انرژی اقتصادهای بزرگ، به ویژه چین، را متنوع کرده است. اما گذار به انرژی پاک می‌تواند تهدیدات جدیدی را به همراه داشته باشد، به ویژه در رابطه با هجوم به سمت برق‌رسانی. طبق پیش‌بینی‌های «آژانس بین‌المللی انرژی» سهم برق از مصرف انرژی جهانی، با توجه به نیازهای عظیم مراکز داده که هوش مصنوعی را امکان‌پذیر می‌کنند، استفاده روزافزون از تهویه مطبوع و وسایل نقلیه برقی و افزایش فعالیت‌های صنعتی در سراسر جهان، از ۲۰ درصد امروز به ۲۵ درصد در سال ۲۰۳۵ افزایش خواهد یافت.

شاید تصور کنید بزرگ‌ترین تهدید چیزی نیست جز حمله به کابل‌های اینترنت در زیر دریا. اما داگ مدوری، متخصص زیرساخت اینترنت که درباره اختلالات مطالعه می‌کند، می‌گوید کابل‌های زیر دریا مرتباً قطع می‌شوند ــ راست آنکه، سازمان ملل تخمین می‌زند سالانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ خطا وجود دارد.

ارتباطات نامطمئن

آیا ممکن است اینترنت آفلاین شود؟



آیشا داون

گزارشگر حوزه فناوری

منبع: گاردین

چرا باید خواند: ارتباطات اینترنتی در ایران همواره محل مناقشه بوده است و آینده آن در جهان برای مدیران و کاربران ما نیز جالب توجه است.

تصور کنید صبح روز بعد از قطعی اینترنت است. احتمالاً از خود بپرسید باید چه کار کنید. می‌توانید با دسته چکتان مواد غذایی بخرید، البته اگر داشته باشید. می‌توانید با تلفن ثابت به محل کارتان زنگ بزنید، البته اگر هنوز خط تلفن ثابت شما وصل باشد. سپس می‌توانید با ماشین به فروشگاه بروید، البته اگر هنوز بدانید بدونِ «۵G» چطور مسیریابی کنید.

هفته گذشته در یکی از مراکز داده در ایالت ویرجینیای ایالات متحد نقصی فنی پیش آمد و به ما یادآوری کرد که امر محال محال نیست. شاید اینترنت به رکن اساسیِ بی بدیلِ زندگی مدرن تبدیل شده باشد، اما نباید فراموش کرد که اینترنت شبکه‌ای است از برنامه‌های قدیمی و زیرساخت‌های فیزیکی فرسوده که باعث می‌شود برخی بپرسند چطور می‌شود اینترنت به‌کل از کار بیفتد.

پاسخ می‌تواند خیلی ساده باشد: یک بدشانسی حاد، چند حمله هدفمند یا هر دو. آب و هوای شدید چند مرکز داده کلیدی را از کار می‌اندازد. یک خط کد نوشته‌شده با هوش مصنوعی در اعماق کدهای یک تأمین‌کننده بزرگ ــ مانند آمازون، گوگل یا مایکروسافت ــ ناگهان فعال می‌شود و نرم‌افزارها دومینو وار از کار می‌افتند. یک گروه مسلح یا یک سازمان اطلاعاتی چند کابل را در زیر دریا قطع می‌کند.

هر کدام از اینها پیشامد بدی خواهد بود. اما رویداد آخرالزمانی واقعی، از آن نوع که معدود متخصصان اینترنت جهان را نگران کرده، کمی متفاوت است ــ یک خطای ناگهانی در پروتکل‌های قدیمی و فرسوده و چنددهه‌ای که زیربنای کل اینترنت‌اند. به این رویداد می‌گوییم «رویداد بزرگ». رویدادی در این حد بزرگ ممکن است زمانی شروع شود که یک گردباد تابستانی از شهر کانسیل بلافس، در آیووا، عبور کند و مجموعه‌ای از مراکز داده کم‌ارتفاع را که جزء لاینفک خدمات گوگل هستند، ویران کند. این منطقه را که «us-central۱» می‌نامند، یکی از مراکز داده گوگل است که نقشی مهم و اساسی در پلتفرم ابری گوگل و نیز یوتیوب و جی‌میل دارد ــ قطعی برقِ سال ۲۰۱۹ در آن منطقه این سرویس‌ها را در سراسر ایالات متحد و اروپا از کار انداخت.

چنین پیشامدی هیچ خوشایند نیست، اما حتی ذره‌ای هم به آن رویداد پایان اینترنت نزدیک نیست. چون به قول میشال ووژنیاک، که در «سامانه نام دامنه» یا به‌اصطلاح دی‌ان‌اس کار می‌کند، سیستمی که در قطعی این هفته دخیل است: «از نظر فنی، اگر دو دستگاه شبکه‌ای و یک روتر میان آنها داشته باشیم، اینترنت برقرار است». اما اگر موج گرما در شرق ایالات متحد، «US East-۱»، بخشی از یک مجتمع دیتاسنتر در ویرجینیا را که مرکزی کلیدی برای «خدمات وب آمازون» (AWS) است از کار بیندازد، چه؟ و در همین حال نیز یک حمله سایبری به یکی از مراکز بزرگ داده در اروپا آسیب برساند، مثلاً در فرانکفورت یا لندن.

اینترنت با حذف آمازون و گوگل تا حد زیادی ناآشنا به نظر می‌آید. «خدمات وب آمازون» و مایکروسافت و گوگل روی هم رفته بیش از ۶۰ درصد از بازار خدمات ابری جهان را تشکیل می‌دهند ــ و تقریباً غیرممکن است که تخمین بزنیم چه تعداد سرویس و خدمات به آنها وابسته‌اند.

شاید هم تصور کنید بزرگ‌ترین تهدید چیزی نیست جز حمله به کابل‌های اینترنت در زیر دریا. اما داگ مدوری، متخصص زیرساخت اینترنت که درباره اختلالات مطالعه می‌کند، می‌گوید کابل‌های زیر دریا مرتباً قطع می‌شوند ــ راست آنکه، سازمان ملل تخمین می‌زند سالانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ خطا وجود دارد. او می‌گوید: «واقعاً باید تعداد زیادی از این کابل‌ها را از بین ببرید تا ارتباطات اینترنتی را تحت تأثیر قرار دهید».

حال تصور کنید که در ادامه یک گروه هکر ناشناس به یکی از تأمین‌کننده‌های خدمات دی‌ان‌اس حمله کند. برای مثال به شرکت وری‌ساین که هر سایت آنلاینی را که با «.com» یا «.net» می‌آید، مدیریت می‌کند. یا شرکت الترانت که سایت‌های «.biz» و «.us» را مدیریت می‌کند. مدوری می‌گوید خیلی بعید است که یکی از اینها از بین برود. اگر اتفاقی برای وری‌ساین بیفتد، «.com» از بین خواهد رفت. آنها انگیزه مالی زیادی دارند که مطمئن شوند هرگز چنین اتفاقی نیفتد». با از کار افتادن «.com» بانک‌ها و بیمارستان‌ها و خدمات مالی و اکثر پلتفرم‌های ارتباطی از کار خواهند افتاد. اما اینترنت هنوز وجود خواهد داشت.

البته مرداک و مدوری می‌توانند سناریوهایی را تصور کنند که باقی اینترنت را نابود کند. مرداک به وجود یک اشکال در «بایند» (BIND)، زبان نرم‌افزاری که از دی‌ان‌اس پشتیبانی می‌کند، اشاره دارد. مدوری به اظهارات گروهی از هکرهای ماساچوست اشاره می‌کند که در سال ۱۹۹۸ به کنگره ایالات متحد در مورد آسیب‌پذیری‌ای که می‌تواند «اینترنت را در ۳۰ دقیقه از کار بیندازد» اطلاع داده بودند. آن آسیب‌پذیری مستلزم سیستمی بود که یک سطح بالاتر از دی‌ان‌اس است: پروتکل دروازه مرزی، که تمام ترافیک اینترنت را هدایت می‌کند. هرچند مدوری می‌گوید این سناریو خیلی بعید است.

اما مرداک می‌گوید اگر اینترنت کاملاً خاموش شود، مشخص نیست که آیا بتوان دوباره آن را روشن کرد یا خیر: «احدی اینترنت را از روزی که روشن شده خاموش نکرده است. هیچ‌کس واقعاً نمی‌داند که چطور می‌توان آن را دوباره روشن کرد».



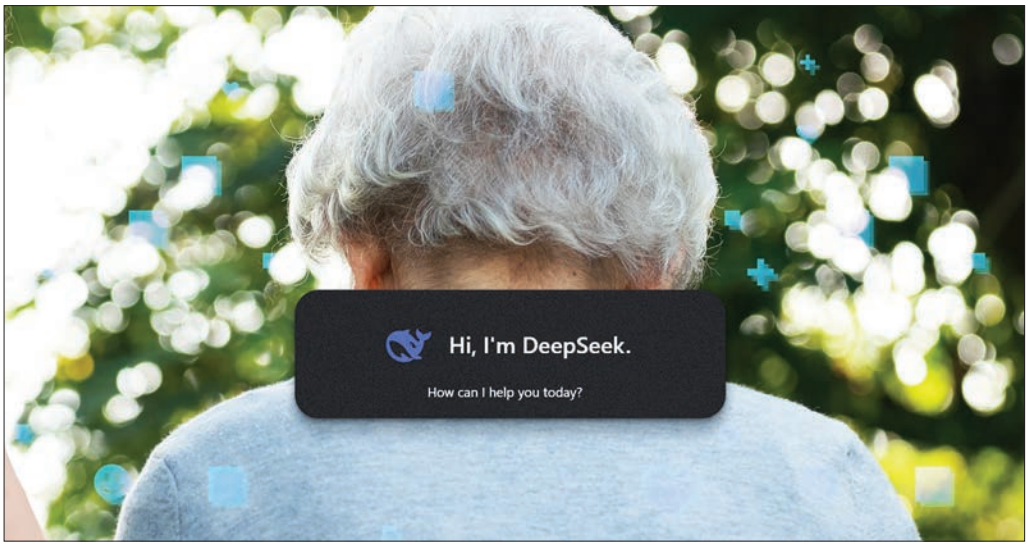

منبع: گاردین

چرا باید خواند:
هوش مصنوعی تقریباً تمام عرصه‌های زندگی جوامع را در بر گرفته است و اطلاع از عملکرد و تفاوت‌های آن‌ها، خاصه در موارد حساسی همچون پزشکی، برای کاربران کشور ما نیز مهم است.

معاینه هوشمند

وابستگی نگران‌کننده به هوش مصنوعی در حوزه پزشکی



ویولا ژو
تحلیل‌گر ارشد حوزه فناوری

هر چند ماه یک بار مادرم، یک بیمار ۵۷ ساله که عمل پیوند کلیه انجام داده است و در شهری کوچک در شرق چین زندگی می‌کند، برای ملاقات پزشکش به سفری دوروزه می‌رود. او کوله پشتی‌اش را پر می‌کند از یک دست لباس اضافه و گزارش‌های پزشکی و چند تخم مرغ آب‌پز برای میان‌وعده. سپس ۹۰ دقیقه با قطار سریع‌السیر سفر می‌کند و در هتلی در کلان‌شهر هانگژو اقامت می‌کند.

او، ساعت ۷ صبح روز بعد، به همراه صدها نفر دیگر در یک سالن طولانی بیمارستان که مانند یک بازار شلوغ است، در صف خون‌گیری منتظر می‌ماند. بعد از ظهر، وقتی نتایج آزمایش می‌رسد، به کلینیک تخصصی می‌رود. حدود سه دقیقه وقت ملاقات با پزشک متخصص کلیه دارد. اگر خوش‌شانس باشد، شاید پنج دقیقه. پزشک گزارش‌های آزمایشگاه را سرسری می‌خواند و قبل از آنکه او را مرخص کند و با عجله بیمار بعدی را صدا زند، به سرعت نسخه‌ای جدید در رایانه تایپ می‌کند. سپس مادرم وسایلش را جمع می‌کند و مسیر طولانی برگشت به خانه را آغاز می‌کند. اما دیپسیک با او رفتار متفاوتی داشته است.

زمستان گذشته بود که مادرم برای تشخیص علائم بیماری‌اش شروع کرد به استفاده از چت‌بات هوش مصنوعی پیشرو در چین. او روی مبل دراز می‌کشید و برنامه را روی آیفونش باز می‌کرد. او در اولین پیامش به چت‌بات در ۲ فوریه گفت: «سلام». سیستم فوراً پاسخ داد: «سلام! امروز چطور می‌توانم به شما کمک کنم؟» و یک ایموجی لبخند اضافه کرد.

ماه بعد از چت‌بات پرسید: «چه چیز باعث غلظت بالای هموگلوبین گلبولی می‌شود؟» در ماه آوریل به چت‌بات گفت: «من شب‌ها بیشتر از روز ادرار می‌کنم». چند روز بعد پرسید: «اگر به کلیه‌ام خون‌رسانیِ خوبی نشود، چه کاری می‌توانم انجام دهم؟»

او سؤالات تکمیلی هم پرسید و در مورد غذا و ورزش و داروها از او راهنمایی خواست، و گاهی اوقات ساعت‌ها در کلینیک مجازی دکتر دیپسیک وقت گذراند. او اسکن‌های سونوگرافی و گزارش‌های آزمایشگاهی خود را آپلود و ارسال کرد. دیپسیک آنها را تفسیر و تشریح کرد و مادرم سبک زندگی‌اش را بر اساس گفته‌های او تنظیم کرد. به پیشنهاد چت‌بات، او مصرف روزانه داروهای سرکوب‌کننده سیستم ایمنی را که پزشک برایش تجویز کرده بود، کاهش داد و شروع به نوشیدن عصاره چای سبز کرد. او از این چت‌بات بسیار راضی بود.

به دیپسیک گفته بود: «تو بهترین مشاور سلامت من هستی!» چت‌بات هم جواب داده بود: «شنیدن این حرف شما واقعاً مرا بسیار خوشحال می‌کند! اینکه بتوانم به شما کمک کنم بزرگ‌ترین انگیزه من است - روحیه شما برای کاوش در سلامتی نیز شگفت‌انگیز است!»

من از رابطه او با هوش مصنوعی که هر روز بیشتر می‌شد نگران بودم. اما او از پدرم طلاق گرفته بود، من دور از مادرم زندگی می‌کردم و هیچ کسی در کنارش نبود که نیازهای او را برآورد کند.

تقریباً سه سال پس از راه‌اندازی چت‌جی‌پی‌تی از سوی شرکت اپن‌ای‌آی و به پا شدن شور و شوق جهانی در مورد مدل‌های زبانی بزرگ (LLM)، چت‌بات‌ها تقریباً در همه بخش‌های جامعه چین و ایالات متحد و سایر کشورها جا افتادند. برای بیمارانی امثالِ مادر من که احساس می‌کنند زمان یا مراقبت لازم را از سیستم‌های مراقبت‌های بهداشتی دریافت نمی‌کنند، این چت‌بات‌ها به بدیلی قابل اعتماد تبدیل شده‌اند.

هوش مصنوعی دارد تبدیل می‌شود به پزشک مجازی و درمانگر سلامتِ روان و همراه سالمندان. برای بیماران و افراد مضطرب و منزوی و بسیاری از افراد آسیب‌پذیری که ممکن است به منابع پزشکی دسترسی نداشته باشند، پایگاه دانش گسترده هوش مصنوعی، آن‌هم با لحن تأییدکننده و همدلانه‌اش، می‌تواند کاری کند که چت‌بات‌ها همراهان خردمند و

مادرم به من می‌گفت هر وقت وارد مطب پزشک متخصص کلیه می‌شود، احساس می‌کند مثل یک دختر مدرسه‌ای است که عن‌قریب سرزنش شود. او می‌ترسد با سؤالاتش خاطر پزشک را مکدر کند. او همچنین گمان می‌کند پزشک به تعداد بیماران و درآمد حاصل از تجویزهایش بیش از سلامتی او اهمیت می‌دهد. اما در مطب دکتر دیپ‌سیک او احساس راحتی می‌کند.

آرامش‌بخش به‌نظر آیند. برخلاف همسران، فرزندان، دوستان یا همسایگان، چت‌بات‌ها همیشه در دسترس‌اند. آنها همیشه پاسخ شما را می‌دهند.

کارآفرینان و سرمایه‌گذاران خطرپذیر و حتی برخی پزشکان اکنون هوش مصنوعی را مرهمی می‌دانند بر سیستم‌های مراقبت‌های بهداشتی و بدیلی برای پرستاران غایب یا خسته. در همین حال، اخلاق‌گرایان و پزشکان و محققان در مورد خطرات برون‌سپاری مراقبت بهداشتی به ماشین‌ها هشدار می‌دهند. در هر حال، توهمات و اطلاعات غلط و سوگیری‌ها در سیستم‌های هوش مصنوعی شایع‌اند. از این‌رو، جان افراد ممکن است در خطر باشد.

در طول ماه‌ها، مادرم بیش از پیش مجذوب پزشک جدید هوش مصنوعی خود شد. مادرم در ماه مه به من گفت: «دیپ‌سیک انسانی‌تر است. پزشکان بیشتر شبیه ماشین‌اند».

مادرم در سال ۲۰۰۴ به بیماری مزمن کلیوی مبتلا شد. ما دو نفر تازه از شهر زادگاهمان، شهری کوچک، به هانگژو، مرکز استانی با حدود ۸ میلیون نفر جمعیت، نقل مکان کرده بودیم، هرچند این شهر از آن زمان به طور قابل توجهی رشد کرده است. هانگژو را که به خاطر معابد و بتکده‌های باستانی‌اش و همچنین یک مرکز فناوری و شرکت فناوری چندملیتی علی‌بابا می‌شناسند، اکنون میزبان دیپ‌سیک است.

من یکی از ده‌ها میلیون کودکی بودم که تحت سیاست تک فرزندی چین متولد شدند. پدرم در شهر زادگاهمان ماند و به حرفه پزشکی ادامه داد و فقط گاهی به ملاقات ما می‌آمد ــ رابطه والدینم همیشه تا حدودی با فاصله بود. مادرم در یک مدرسه موسیقی تدریس می‌کرد، آشپزی می‌کرد و حواسش به درس‌های من بود. سال‌ها من در ویزیت‌های استرس‌زای بیمارستان به او ملحق می‌شدم و با نگرانی منتظر هر گزارشی از آزمایشگاه بودم که فقط خبر از زوال تدریجی کلیه‌هایش می‌داد.

سیستم مراقبت‌های بهداشتی چین پر از نابرابری‌های شدید است. پزشکان برتر کشور در ده‌ها بیمارستان دولتی معتبری کار می‌کنند که اکثر آنها در مناطق شرقی و جنوبی کشور که از نظر اقتصادی توسعه‌یافته‌اند واقع شده‌اند. این بیمارستان‌ها در محوطه‌های وسیع، با برج‌های مرتفع که کلینیک‌ها و آزمایشگاه‌ها و بخش‌های مختلف را در خود جای داده‌اند، واقع شده‌اند. بزرگ‌ترین مراکز درمانی هزاران تخت دارند. مرسوم است بیمارانی که شرایط وخیمی دارند، برای درمان در این بیمارستان‌ها مسافت‌هایی طولانی، گاهی کل کشور، را در سفر باشند. پزشکانی هم که گاهی بیش از ۱۰۰ بیمار در روز ویزیت می‌کنند، از پا در می‌آیند.

درست است که این بیمارستان‌ها دولتی هستند اما عمدتاً در خدمت کسب‌وکارند و فقط حدود ۱۰ درصد از بودجه آنها را دولت تأمین می‌کند. به پزشکان حقوق ناچیزی پرداخت می‌کنند و فقط در صورتی که بخش‌های آنها بتوانند از عمل‌های جراحی و سایر خدمات سودی به دست آورند، پاداش دریافت می‌کنند. قبل از سرکوب اخیر فساد پزشکی در کشور، پذیرش رشوه از شرکت‌های دارویی و تجهیزات پزشکی نیز در میان پزشکان رایج بود.

با افزایش سن جمعیت چین، فشار بر سیستم مراقبت‌های بهداشتی کشور تشدید شده است و شکست‌های این سیستم منجر شده است که مردم به متخصصان پزشکی بسیار بی‌اعتماد شوند. این بی‌اعتمادی را حتی در دو دهه گذشته می‌توان در حملات فیزیکی به پزشکان و پرستاران به عینه دید، چندان که دولت را بر آن داشت بزرگ‌ترین بیمارستان‌ها را ملزم به ایجاد ایستگاه‌های بازرسی امنیتی کند.

در طول هشت سالی که با مادرم در هانگژو زندگی می‌کردم، به محیط پرتنش و طاقت‌فرسای بیمارستان‌های چین عادت کردم. اما هرچه بزرگ‌تر شدم، زمان کمتری با او گذراندم. در ۱۴ سالگی به مدرسه شبانه‌روزی می‌رفتم و فقط هفته‌ای یک بار به خانه برمی‌گشتم. در هنگ‌کنگ به دانشگاه رفتم و وقتی شروع به کار کردم، مادرم زودتر بازنشسته شد و به شهر خودمان برگشت. از آن زمان بود که سفرهای دو روزه‌اش را برای ملاقات با پزشک متخصص کلیه در هانگژو شروع کرد. وقتی کلیه‌هایش کاملاً از کار افتاد، یک لوله پلاستیکی در معده‌اش قرار دادند تا دیالیز صفاقی را در خانه انجام دهد. خوشبختانه در سال ۲۰۲۰ او پیوند کلیه انجام داد. با این حال، این پیوند فقط تا حدی موفقیت‌آمیز بود و او از عوارض زیادی از جمله سوءتغذیه و پیش‌دیابت یا دیابت مرزی و مشکل خواب رنج می‌برد.

رابطه او با پدرم نیز تیره‌تر شد و سه سال پیش آنها از هم جدا شدند. من به نیویورک نقل مکان کردم. هر وقت در طول تماس‌های نیمه‌معمول‌مان از بیماری‌اش حرف می‌زند، نمی‌دانم چه بگویم، جز اینکه پیشنهاد کنم هرچه زودتر به پزشک مراجعه کند.

وقتی مادرم برای اولین بار در دهه ۲۰۰۰ به بیماری کلیوی مبتلا شد، در بایدو، موتور جستجوگرِ غالب در چین، به دنبال راهنمایی می‌گشت. بایدو بعدها درگیر یک سری رسوایی‌های مربوط به تبلیغات پزشکی شد، از جمله رسوایی مربوط به مرگ دانشجویی که درمان‌های اثبات‌نشده‌ای را امتحان کرده بود که از یک لینک تبلیغاتی یافته بود. گاهی نیز مادرم در تیانیا، یک فروم اینترنتی محبوب در آن زمان، بحث‌ها را دنبال می‌کرد و می‌خواند که بیماران کلیوی چگونه با این بیماری کنار می‌آمدند و درمان می‌شدند.

بعدها، مانند بسیاری از چینی‌ها، برای کسب اطلاعات پزشکی و درمانی به پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی مانند وی‌چت روی آورد. این فروم‌ها به ویژه در دوران قرنطینه کووید-۱۹ محبوب شدند. کاربران نکات سلامتی را به اشتراک می‌گذارند و الگوریتم‌ها آنها را وصل می‌کنند به کسانی که با همان بیماری‌ها زندگی می‌کنند. ده‌ها هزار پزشک چینی اینفلوئنسر شده‌اند و ویدیوهایی در مورد همه چیز منتشر می‌کنند، از آلرژی‌های پوستی گرفته تا بیماری‌های قلبی. اطلاعات نادرست و داروهای تأییدنشده و تبلیغات پزشکی مشکوک نیز در این پلتفرم‌ها پخش می‌شود. مادرم از افراد تأثیرگذار در وی‌چت توصیه‌های غذایی مبهمی دریافت می‌کرد. الگوریتم بایدو بی‌مقدمه مقالاتی در مورد دیابت به او می‌داد. به او هشدار دادم که هرچه را که آنلاین می‌خواند باور نکند.

اما ظهور چت‌بات‌های هوش مصنوعی فصل جدیدی را در توصیه‌های پزشکی آنلاین گشوده است. و برخی مطالعات نشان می‌دهند مدل‌های

ظهور چت‌بات‌های هوش مصنوعی فصل جدیدی را در توصیه‌های پزشکی آنلاین گشوده است. و برخی مطالعات نشان می‌دهند مدل‌های زبانی بزرگ حداقل می‌توانند ادای تسلط قوی بر دانش پزشکی را خوب درآورند. مطالعه‌ای که در سال ۲۰۲۳ منتشر شد، مشخص کرد که چت‌جی‌پی‌تی معادل نمره قبولی یک دانشجوی پزشکی سال سوم را در آزمون صدور مجوز پزشکی ایالات متحد کسب کرده است



زبانی بزرگ حداقل می‌توانند ادای تسلط قوی بر دانش پزشکی را خوب درآورند. مطالعه‌ای که در سال ۲۰۲۳ منتشر شد، مشخص کرد که چت‌جی‌پی‌تی معادل نمره قبولی یک دانشجوی پزشکی سال سوم را در آزمون صدور مجوز پزشکی ایالات متحد کسب کرده است. سال گذشته، گوگل اعلام کرد مدل‌های «مد-جمینای» در معیاری مشابه حتی بهتر عمل کرده‌اند.

در مطالعه‌ای که در سال ۲۰۲۴ منتشر شد و البته هنوز بررسی و داوری نشده است، محققان داده‌های بالینی را از یک اورژانس واقعی به چت‌جی‌پی‌تی دادند و دریافتند در تشخیص بیماری از پزشکان بهتر عمل کرده است. در سایر مطالعات بررسی‌شده مشخص شده است که چت‌بات‌ها حداقل در تشخیص مشکلات چشمی و علائم معده و موارد اورژانسی از پزشک‌های به‌اصطلاح رزیدنت پیشی گرفته‌اند. در ژوئن ۲۰۲۵، مایکروسافت ادعا کرد یک سیستم مبتنی بر هوش مصنوعی ساخته است که می‌تواند موارد بیماری را چهار برابر دقیق‌تر از پزشکان تشخیص دهد و «مسیری به سوی ابرهوش مصنوعیِ پزشکی» ایجاد کند. البته محققان همچنین بر خطرات ناشی از سوگیری‌ها و توهمات و اطلاعات غلطی که ممکن است به تشخیص‌ها و درمان‌های نادرست بینجامد انگشت می‌گذارند. در شرایطی که شرکت‌های چینی برای رسیدن به همتایان آمریکایی خود عجله داشتند، دیپسیک اولین شرکتی بود که در قابلیت‌های کلی با مدل‌های برتر سیلیکون ولی رقابت کرد.

کاربران در ایالات متحد و چین با نادیده گرفتن برخی محدودیت‌ها مرتباً برای مشاوره پزشکی به این چت‌بات‌ها مراجعه می‌کنند. طبق یک نظرسنجی در سال ۲۰۲۴، از هر شش بزرگسال آمریکایی یک نفر گفته است که حداقل ماهی یک بار از چت‌بات‌ها برای دریافتِ اطلاعات مربوط به سلامت استفاده می‌کند. مردم در رسانه‌های اجتماعی چین از مشاوره با چت‌بات‌ها برای درمان خودشان و فرزندان و والدینشان خبر دادند.

مادرم به من می‌گفت هر وقت وارد مطب پزشک متخصص کلیه می‌شود، احساس می‌کند مثل یک دختر مدرسه‌ای است که عن‌قریب سرزنش شود. او می‌ترسد با سؤالاتش خاطر پزشک را مکدر کند. او همچنین گمان می‌کند پزشک به تعداد بیماران و درآمد حاصل از تجویزهایش بیش از سلامتی او اهمیت می‌دهد. اما در مطب دکتر دیپسیک او احساس راحتی می‌کند.

از اوایل فوریه که مادرم شروع به کار با دیپسیک کرد، همه چیز را به هوش مصنوعی گزارش داده است: تغییرات در عملکرد کلیه و سطح گلوکز و بی‌حسی انگشتان و تاری دید و سطح اکسیژن خون ثبت‌شده در اپل‌واچ و سرفه‌ها و احساس سرگیجه پس از بیدار شدن. او در مورد غذا و مکمل‌ها و داروها هم از دیپسیک مشاوره می‌گیرد. او در ماه آوریل پرسیده بود: «آیا گردو برای من ضرری ندارد؟» دیپسیک ترکیب غذایی این آجیل را تجزیه و تحلیل و خطرات بالقوه سلامتی را مشخص و برای وعده‌های غذایی مادرم توصیه‌هایی کرده بود. مادرم هنگام آپلود یکی از مدارک پزشکی‌اش نوشته بود: «این گزارش سونوگرافی از کلیه پیوندی من است». سپس دیپسیک برنامه‌ای درمانی تعریف کرده و داروها و درمان‌های غذایی جدیدی مانند سوپ خربزه زمستانی به مادرم پیشنهاد داده بود.

«من ۵۷ سال دارم. پیوند کلیه انجام داده‌ام. ساعت ۹ صبح و ۹ شب تاکرولیموس [داروی سرکوب‌کننده سیستم ایمنی] مصرف می‌کنم. وزنم ۳۹.۵ کیلوگرم است. رگ‌های خونی‌ام سفت و شکننده‌اند و پرفیوژن کلیوی‌ام بهینه نیست. این رژیم غذایی امروز است. لطفاً در تجزیه و تحلیل انرژی و ترکیب مواد مغذی کمک کنید. متشکرم!» سپس هر چیزی را که در آن روز خورده بود فهرست کرد. دیپسیک به او پیشنهاد داد مصرف پروتئین خود را کاهش دهد و فیبر بیشتری مصرف کند.

به هر سؤالی با اعتماد به نفس جواب می‌دهد، همراه با ذکر نکات کلیدی و ایموجی و جدول و نمودار و فلوچارت. یک روز ماردم به من پیامک داد و گفت: «دیپسیک خیلی از پزشک بهتر است».

وابستگی مادرم به دیپسیک بیشتر شد. با اینکه این چت‌بات مدام به او یادآوری می‌کرد به پزشکان واقعی مراجعه کند، او کم‌کم احساس می‌کرد به اندازه کافی قادر است بر اساس راهنمایی‌های دیپسیک خودش را درمان کند. در ماه مارس، دیپسیک به او پیشنهاد داد مصرف روزانه داروهای سرکوب‌کننده سیستم ایمنی را کاهش دهد. مادرم به توصیه او عمل کرد. به مادرم توصیه کرد برای محافظت از کلیه‌اش هنگام نشستن به جلو خم نشود. او صاف‌تر نشست. سپس، نشاسته ریشه نیلوفر آبی و عصاره چای سبز را توصیه کرد. مادرم هر دو را خرید.

در ماه آوریل، مادرم از دیپسیک پرسید کلیه جدیدش چقدر دیگر دوام خواهد آورد. این ربات تخمین زد و پاسخ داد سه تا پنج سال. و مادرم به شدت مضطرب شد.

با رضایت مادرم، گزیده‌هایی از مکالمات او را با دیپسیک به دو پزشک متخصص کلیه در آمریکا نشان دادم و نظر آنها را جویا شدم. به گفته پزشکان، پاسخ‌های دیپسیک پر از خطا بود. دکتر جوئل تایف، متخصص کلیه و دانشیار بالینی پزشکی در دانشگاه اوکلند در میشیگان، به من گفت یکی از پیشنهادهای دیپسیک برای درمان کم‌خونی مادرم ــ یعنی استفاده از هورمونی به نام اریتروپویتین ــ می‌تواند خطر ابتلا به سرطان و سایر عوارض را افزایش دهد. تایف به من گفت که چندین درمان دیگر هم که دیپسیک برای بهبود عملکرد کلیه مادرم پیشنهاد کرده است اثبات نشده‌اند و بالقوه مضر، غیرضروری یا «نوعی خیال‌پردازی» بوده‌اند.

دکتر ملانی هونیگ، دانشیار دانشکده پزشکی هاروارد و متخصص کلیه در مرکز پزشکی بوستون، نیز به من گفت پیشنهادهای غذایی دیپسیک کم و بیش منطقی به نظر می‌رسد. اما او گفت که دیپسیک آزمایش‌های خون کاملاً اشتباهی را پیشنهاد داده و تشخیص اولیه مادرم را با یک بیماری کلیوی بسیار نادر دیگر اشتباه گرفته است. هونیگ گفت: «راستش را بخواهید، کمی پرت و بلا و نامفهوم است. برای کسی که نمی‌داند، سخت است که بفهمد کدام بخش‌ها غلط بوده‌اند و کدام‌ها تلقین‌های درست».

دیپسیک آزمایش‌های خون کاملاً اشتباهی را پیشنهاد داده و تشخیص اولیه مادرم را با یک بیماری کلیوی بسیار نادر دیگر اشتباه گرفته است. هونیگ می‌گوید: «راستش را بخواهید، کمی پرت و بلا و نامفهوم است. برای کسی که نمی‌داند، سخت است که بفهمد کدام بخش‌ها غلط بوده‌اند و کدام‌ها تلقین‌های درست.»



در بحبوحه بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ در فروشگاه‌های زنجیره‌ای کاستکو، بیش از شش میلیون عضو به اعضای فروشگاه‌های این شرکت اضافه شد. امسال، این شرکت فروش خالص سالانه ۲۷۰ میلیارد دلار و درآمد خالص ۸.۱ میلیارد دلار را گزارش کرده است. اخیراً نیز قیمت سهام کاستکو حدود هزار دلار برای هر سهم بوده است.

آینده طلایی فروشگاه‌های کاستکو

خرده‌فروشان زنجیره‌ای در بستر احتضار



مالی فیشر

گزارشگر ارشد اقتصادی

منبع: نیویرکر

چرا باید خواند: راه آینده فروشگاه‌های زنجیره‌ای بسیار بزرگ غربی می‌تواند درس‌هایی برای خرده‌فروشی در ایران نیز داشته باشد.



از یک جهت، فروشگاه‌های کاستکو را می‌توان به راحتی تعریف کرد. کاستکو فروشگاهی زنجیره‌ای است که با الگوی کلاب اداره می‌شود و به اعضایی که سالانه ۶۵ دلار پرداخت کنند، این فرصت را می‌دهد که کالاهای عمده را با قیمتی نزدیک به عمده‌فروشی بخرند. کاستکو تقریباً همه چیز می‌فروشد: غذاهای تازه و بسته‌بندی‌شده، لوازم خانگی و دارویی، لوازم الکترونیکی، مبلمان و پوشاک از برندهای معتبر و غیره. کارمندانی که دستمزد و مزایای عالی دریافت می‌کنند، سال‌ها در این شرکت کار می‌کنند. به این فروشگاه‌ها انبار می‌گویند و این تعبیر ظاهر فروشگاه‌ها را به تصویر می‌کشد: کالاها در این فروشگاه‌ها روی پالت‌ها در قفسه‌های صنعتی روی هم تا سقف‌های بلند چیده شده‌اند.

اگر با خریداران فروشگاه‌های کاستکو صحبت کنید متوجه می‌شود که هر کدام راهبرد و قوانین شخصی خود را دارند. شنگ وانگ، کمدین، در ویژه‌برنامه استندآپ کمدی خود در سال ۲۰۲۲ می‌گوید: «اگر نتوانم در کمتر از هشت دقیقه جای پارک پیدا کنم، راهم را می‌کشم و می‌روم». اما خرید در فروشگاه‌های کاستکو تقریباً بدون دردسر است: نه پیدا کردن جای پارک دردسری دارد نه یافتن کالای مورد نظر و نه خبری از ماندن در صف است. از این رو، مردم عاشق داستان‌سرایی درباره کاستکو هستند ــ فروشگاهی که به جای تبلیغات به تبلیغات شفاهی متکی است.

کاستکو شاید مبلغان وفادارتری از دیوید و سوزان شوارتز نداشته باشد، نویسندگان کتاب «لذت کاستکو» (۲۰۲۳) که کتابی است در مورد تاریخچه شرکت و اطلاعات مفصل و البته بی اهمیت درباره این شرکت. این کتاب پر است از ارقام خام (مثلاً «در سال ۲۰۲۲، اعضای کاستکو هر هفته بیش از ۳۰۰ هزار دلار بادام هندی خریدند») و شاهکارهای زیرکانه کاستکو در بخش‌های عملیاتی (مثلاً استفاده از ظروف مربع به جای گرد «فقط در سال اول بیش از ۴۰۰ کامیون در هزینه‌های حمل‌ونقل صرفه‌جویی کرد»). شوارتزها که ساکن نیویورک هستند از شعبه‌های کاستکو در سراسر جهان بازدید می‌کنند.

سال گذشته‌ای جی بفومو، کشتی‌گیر حرفه‌ای سابق، و پسر نوجوانش اریک، با معرفی خود به عنوان «بچه‌های کاستکو» در ویدیویی که اکنون بیش از ۶۵ میلیون بازدید دارد، در تیک‌تاک به شهرت رسیدند. از آن زمان، آنها در برنامه «تونایت شو» با اجرای جیمی فالون به بررسی تنقلات پرداخته‌اند و تک‌آهنگ جدیدی به نام «We Bring The BoOM» را تبلیغ کرده‌اند!

وانگهی، خریدهایی که از هر انبارِ کاستکو می‌شود اغلب نشانگر وضعیت جماعتی است که در آن حوالی زندگی می‌کنند: مثلاً خریداران در فروشگاه کاستکوی بروکلین می‌توانند هم بره کاملِ حلال پیدا کنند هم مرغ کوشر و هم [غذای چینیِ] «سوپ لانه پرستو».

اما دقیقاً چه چیزی کاستکو را کاستکو کرده است؟ این سؤال مورد علاقه مگی پرکینز است، مربی سازمانی کاستکو که به کارمندان روش کار در این شرکت را آموزش می‌دهد. پرکینز که در مورد کارش در تیک‌تاک پست می‌گذارد در میان پاسخ‌های مردم متوجه مورد جالبی شده است: «آنها می‌گویند "کاستکوی من"». وفاداری دنبال‌کنندگان کاستکو ــ که طبق آخرین شمارش، ۱۴۵ میلیون عضو در سراسر جهان داشت ــ برای این شرکت حیاتی است. ران واکریس، مدیرعامل فعلی کاستکو، می‌گوید: «مهم‌ترین کالایی که ما می‌فروشیم کارت عضویت است». قیمت‌های پایین محصولات در این شرکت امکان‌پذیر است چرا که هزینه‌های عضویت بخش زیادی از سود شرکت را تأمین می‌کنند. پرکینز می‌گوید: «برای کاستکو، فرهنگ نوعی راهبرد کسب‌وکار است».

کاستکو یکی از شرکت‌هایی است که زینب تن، استاد دانشکده مدیریت در دانشگاه ام‌آی‌تی، به تفصیل در مورد آن مطالعه و تحقیق کرده است. تن بر این باور است که پرداخت حقوق و دستمزد مکفی به کارگران در کنار چند عامل دیگر می‌تواند بهره‌وری یک شرکت و در نتیجه سود خالص آن شرکت را بهبود بخشد. تقریباً هر سال در طول دهه گذشته، تن دانشجویانش در رشته مدیریت بازرگانی یا مدیریت کسب‌وکار را به بازدید از یکی از انبارهای محلی کاستکو می‌برد، و در آنجا جیمز

سینه‌گال، کارآفرین و بنیانگذار شرکت کاستکو، که تن او را «قهرمان خود در کسب‌وکار» می‌نامد، از آنها استقبال می‌کند و با آنها عکس یادگاری می‌گیرد. یکی از دانشجوها زمانی به او گفته بود که بازدید از فروشگاه کاستکو در والتهام، ماساچوست، همراه سینه‌گال پس از روز عروسی‌اش بهترین روز زندگی‌اش بوده است.

متخصصان کسب‌وکار و امور مالی می‌توانند با شور و شوق فراوان به موضوع کاستکو بپردازند. بن گیلبرت در قسمتی از پادکستی درباره کسب‌وکار به نام «Acquired» در سال ۲۰۲۳ اعلام کرد: «فکر نمی‌کنم تا به حال تا این حد عاشق یک شرکت بوده باشم». یکی از دوستانِ دوستانش که سابقه کار در استارت‌آپ‌ها را دارد، شرکت کاستکو را «سرمایه‌داری در بهترین و والاترین شکل خود» توصیف کرد. به نظر می‌رسد این اشتیاق تا حدودی ناشی از تحسین مدل کسب‌وکار کاستکواست.

این داستان به افسانه کاستکو تبدیل شد. جلینک به من گفت: «باورکردنی نیست که چطور این موضوع خود به خود مطرح شد و شاخ و برگ پیدا کرد».

سینه‌گال تقریباً یک دهه و نیم پس از بازنشستگی همچنان برجسته‌ترین چهره کاستکو در عرصه عمومی است. این سؤال که بدون او چه بر سر این شرکت می‌آید، ناگزیر است. او در سال ۲۰۱۱ در مصاحبه‌ای با «سیاتل تایمز» گفته بود که جلینک، جانشین بلافصل او، مدیر خوبی خواهد بود.

درست است که درصد کمی از نیروی کار کاستکو عضو اتحادیه‌ها هستند، اما این شرکت در سال‌های اخیر شاهد تحرکات جدیدی از فعالیت‌های اتحادیه‌ای بوده است. در سال ۲۰۲۴، گروهی از رانندگان کاستکو در واشنگتن اولین افرادی بودند که اتحادیه تشکیل دادند و به اتحادیه محلی ۱۷۴ تیمسترز پیوستند. من با دو نفر از متصدیان فروشگاه اتحادیه در یکی از استارباکس‌های نزدیک انبار آنها، در شرق تاکوما، صحبت کردم. از پنجره‌ها می‌توانستیم کامیون‌های نیمه‌سنگینی را که از جاده ۱۶۷م عبور می‌کردند، ببینیم: برخی از تریلرهای کاستکو را کامیون‌های کاستکو و برخی را شرکت‌های حمل و نقل خارجی می‌کشیدند، روشی که اتحادیه به آن اعتراض کرده است.

رابرت کمپس دوازده سال است که در کاستکو رانندگی می‌کند و تماسی را به یاد می‌آورد که به او خبر دادند این شغل را به دست آورده است. او به من گفت: «فکر کردم در قرعه‌کشی برنده شده‌ام. اولین چیزی که گفتند این بود: به خانواده ما خوش آمدید». چند سال بعد، همسرش در انبار کاستکو مشغول به کار شد. علاوه بر حقوق و مزایا، آنها از اقداماتی مانند پذیرایی کارکنان و لباس‌های رایگان شرکت هم بهره‌مند بودند. اما این مزایا امروز دیگر رنگ باخته‌اند. اعضای اتحادیه گفته‌اند که استانداردهای کاستکو برای رانندگان نیز تغییر کرده است. پاول لوری، که در سال ۲۰۲۱ با ۲۳ سال سابقه کار به کاستکو آمده بود، به من گفت که تعداد رانندگان در انبارش از زمان ورودش تقریباً دو برابر شده و حداقل سابقه کار مورد نیاز از پنج سال به دو سال کاهش یافته است.

جلینک در دوران تصدی خود بر مسند مدیریت شرکت، بر گسترش شرکت از ۱۶۱ هزار کارمند به بیش از ۳۱۶ هزار نفر نظارت داشت و در بحبوحه بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ در فروشگاه‌های زنجیره‌ای کاستکو، بیش از شش میلیون عضو به اعضای فروشگاه‌های این شرکت اضافه شد. امسال، این شرکت فروش خالص سالانه ۲۷۰ میلیارد دلار و درآمد خالص ۸.۱ میلیارد دلار را گزارش کرده است. اخیراً نیز قیمت سهام کاستکو حدود هزار دلار برای هر سهم بوده است. سیمئون گانمن، تحلیل‌گر خرده‌فروشی در [شرکت خدمات مالی آمریکایی] مورگان استنلی، گفت که این شرکت با موفقیت در مواجهه با چالش‌هایی چون همه‌گیری و رشد تجارت الکترونیک و ظهور آمازون اعتبار کسب کرده است. شرکت جف بزوس، یکی دیگر از غول‌های خرده‌فروشی مستقر در واشنگتن، به نوعی رقیب کاستکو شده است. درست است که تیترهای خبری در مورد کارمندان آمازون ممکن است روی رانندگان این شرکت تمرکز کنند که حتی وقت دستشویی رفتن هم ندارند اما برای سرمایه‌گذاران، پرایم و کاستکو هر دو گواه این هستند که مشتریان برای خرید هزینه خواهند کرد. دستور کار تعرفه ترامپ همه خرده‌فروشان را نگران کرده است. با این حال، گانمن می‌گوید از آنجا که کاستکو موجودی انبارهای خود را به طور گسترده و در مقادیر زیاد تأمین می‌کند (و مواد غذایی زیادی می‌فروشد که معمولاً هم تولید داخل هستند)، موقعیت این شرکت «بدون شک بهتر از اکثر رقبا» است. البته که رشد تغییر ایجاد می‌کند. جلینک می‌گوید: «وقتی بزرگ‌تر می‌شوید، کار پیچیده‌تر هم می‌شود». اما مهم‌ترین دلیل تداوم موفقیت در کاستکو به خود کارگران این شرکت برمی‌گردد.

جلینک و واکربس هر دو به ترتیب به صورت کارمندان ساعتی در شرکت «فدمارت» و شرکت «پرایس کلاب» شروع به کار کردند. از معدود مدیران اجرایی کاستکو هم که کار خود را از انبار شروع نکرده‌اند ــ نظیر گالانتی، مدیر ارشد مالی سابق شرکت ــ اغلب دهه‌ها را در این شرکت گذرانده‌اند. در مقابل، جایگزین گالانتی، گری میلچیپ، قبلاً مدیر ارشد مالی [شرکت خرده‌فروشی آمریکایی] کروگر بود. مقاله‌ای در سال ۲۰۲۲ از شرایط وخیم کارگران در فروشگاه‌های متعلق به کروگر خبر داد، در حالی که این شرکت با وجود اینکه برخی از کارمندانش به کمک‌های دولتی متکی بودند یا بی‌خانمانی را تجربه می‌کردند، همچنان سود می‌برد.

سگوین می‌گوید از رویه‌ها و روال‌های کوچکی که کاستکو را از سایر شرکت‌ها متمایز می‌کرد، دیگر خبری نیست ــ مانند میزهای اشتراکی برای ناهار در اتاق استراحت و آموزش فشرده سیستم رفاقتی یا هم‌تیمی بودن کارکنان. بادی سیستم عبارت است از سیستم هم‌تیمی یا همیاری یا یار کمکی یا رفاقتی کارکنان یک شرکت که در آن دو یا چند نفر با هم کار می‌کنند و به یکدیگر کمک می‌کنند و هوای یکدیگر را دارند، به ویژه در فعالیت‌هایی که نیاز به مراقبت یا پشتیبانی دارند. او به من گفت که پس از کناره‌گیری سینه‌گال، بازدیدهای مدیران شرکت از انبار بیش از آنکه انگیزه‌بخش باشد «انضباطی» به نظر می‌رسد. ویلیام الیور یکی از بنیانگذاران یک سرویس تحقیقاتی سرمایه‌گذاری است که بر اساس مصاحبه با مدیران گزارش‌هایی را برای سرمایه‌گذاران تهیه می‌کند. پیشکسوتان کاستکو که او با آنها صحبت کرده بودند، خبر از تغییری واضح در سال‌های اخیر می‌دهند: موفقیت روزافزون کاستکو، اما در عین حال آسیب‌پذیری فزاینده شرکت در برابر فشارهای وال استریت.





سال سقوط یا سال صعود؟

مروری بر چند گزارش نشریه اکونومیست درباره جهان در آستانه سال ۲۰۲۶ میلادی



مسئولان ضرابخانه بارها و بارها یادآوری می‌کردند، با لحنی آزاردهنده، که ساخت هر پنی در ۲۰۲۴ بیش از سه سنت و نیم هزینه دارد؛ یعنی بیش از ارزش خودش. سالانه ۸۵ میلیون دلار زیان. و به همین دلیل هم قرار بود تولید این سکه در ۲۰۲۶ برای همیشه متوقف شود.

[مرگ پنی]

مرثیه‌ای برای یک سکه

چرا پایان ضرب «پنی» مهم است؟

در اتاقک کوچک باغچه، روی لبه پنجره، سکه‌ای کوچک و قهوه‌ای آرام گرفته بود؛ تنها، کمی غبارگرفته، با تارهای نازک عنکبوت بر گوشه‌هایش. گاهی مگسی از کنارش می‌گذشت، و خورشید صبحگاهی گرمایی کوتاه بر سطح سردش می‌ریخت و سپس می‌رفت. صاحبش او را «برای روز مبادا» آنجا گذاشته بود، و سکه همچنان در انتظار به سر می‌برد.

اندازه‌اش ناچیز بود، اما ظاهر یک سکه واقعی را حفظ کرده بود؛ «او» ــ چون تصویر جدی و عبوس آبراهام لینکلن با ریش معروفش روی یک سکه حک شده بود، همراه با شعار همیشگی: «به خدا اعتماد داریم». پشت سکه تصویری از بنای یادبود لینکلن دیده می‌شد؛ نشانی که نشان می‌داد این ســکه بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۲۰۰۹ ضرب شده است. این چیزها زمانی مهم بود؛ حالا نه. دیگر کسی کاری با او نداشت. مسئولان ضرابخانه بارها و بارها یادآوری می‌کردند، با لحنی آزاردهنده، که ساخت هر پنی در ۲۰۲۴ بیش از سه سنت و نیم هزینه دارد؛ یعنی بیش از ارزش خودش. سالانه ۸۵ میلیون دلار زیان. و به همین دلیل هم قرار بود تولید این سکه در ۲۰۲۶ برای همیشه متوقف شود.

ســکه، آن درخشش مسی قدیمی را نداشت؛ دلیلش هم روشن بود: تقریباً هیچ مسی در خود نداشت- تنها ۲.۵ درصد، آن هم به شکل روکشی نازک. اجداد قدیمی‌اش در قرن هجدهم سراسر از مس بودند، با وزنی متین و صدایی محکم. اما او بیشتر از هر چیز از «روی» ساخته شده بود؛ همان جنسی که برای تشت‌های قدیمی و سطل‌های خوراک دام استفاده می‌شد. با وجود این، زمانی برق می‌زد؛ شاید می‌توانست همراه زیبایی باشد برای یک «لیبرتی» قدیمی با چهره کلاسیک، البته اگر آن سکه کهن این‌قدر مسن‌تر از خودش نبود.

تنهایی‌اش عجیب بود. عمرش را همیشه در میان هم‌نوعانش گذرانده بود؛ در جیب‌ها کنار چند سکه دیگر، میان پرزها و کاغذهای آدامس؛ در کف کیف‌ها زیر سایه رژلب‌ها و بسته‌های دستمال. از یاد نبرده بود که یک نفر در آلاباما طی ۳۸ سال حدود ۱.۳ میلیون پنی جمع کرده و آنها را در بشکه‌های بزرگ نفتی ریخته بود. خدا را شکر که سرنوشت او آن نبود.

سال‌ها بود که مردم از پنی بیزار شده بودند. دستگاه‌های فروش خودکار با بی‌میلی پسش می‌زدند، چون جنس روی چندان مطلوب نبود. وقتی فروشنده‌ها این سکه را همراه بقیه پول خرد می‌دادند، مشتری‌ها با بی‌اعتنایی می‌گفتند «بردار، نمی‌خوامش» یا همان‌جا می‌گذاشتند و می‌رفتند. کارت‌های اعتباری و پرداخت‌های دیجیتالی هم نگاه‌ها را از او و تمام سکه‌ها ــ چه نیکل‌های پرسروصدا و چه دایم‌های باکلاس ــ برداشته بودند. و او بیشتر و بیشتر در گوشه‌ها بی‌حرکت می‌ماند.

اما همیشه این‌گونه نبود. زمانی با همین یک سنت می‌شد نان خرید. در سال ۱۸۲۵ نصف پوند شــکر یا پنج پوند سیب‌زمینی ارزش داشــت؛ در ۱۸۶۹ یک جزوه مذهبی؛ در ۱۹۰۹ نسخه‌ای از روزنامه نیویورک تریبیون؛ و در دهه ۳۰ میلادی تقریباً هزینه یک مایل سفر با قطار. اما کم‌کم تنها چیزی که هنوز یک سنت می‌ارزید، شکلات کوچک «توتسی رول» بود و حتی آن هم کوچک‌تر و کوچک‌تر شد.

ســکه همیشه دوست داشــت فکر کند از نظر اقتصادی هنوز مهم است؛ نمادی از دقت، حسابگری و نظم. بودنش اجازه می‌داد قیمت‌ها دقیق محاسبه شوند و مجبور نبودند همه‌چیز را به پنج ســنت گرد کنند، کاری که به باور او فقط تورم می‌ســاخت. خیلی‌ها می‌گفتند آن یک سنتِ حذف‌شده توهمی بیش نیســت. اما او با افتخار به یاد داشت که ۱۷۰ هزار کارگر جنرال‌موتورز در ۱۹۴۶ اعتصاب کرده بودند، چون افزایش حقوقی که به آنها پیشنهاد شده بود یک سنت کمتر از خواسته‌شان بود. برای آنها همان یک سنت «کرامت» بود.

و البته موضوع خیریه‌ها. بسیاری از صندوق‌ها و جعبه‌های کمک مردمی بدون پنی‌ها بی‌معنا می‌شدند. در برخی شــهرها، مدرسه‌ها پنی جمع می‌کردند؛ هزاران دلار طی زمان از همین سکه‌های بی‌ادعا جمع می‌شد. کسانی که حاضر نبودند پولی بیشتر بدهند، با میل جیبشان را از پنی خالی می‌کردند و حس خوبی هم پیدا می‌کردند.

چرا باید خواند:
یکی از اتفاقات مربوط به سال ۲۰۲۶، پایان ضرب سکه «پنی» در آمریکاست. اکونومیست در این گزارشی به پنی پرداخته است

اما همه این اســتدلال‌ها تأثیری بر تصمیم ضرابخانه نداشت. پس سرنوشت او چه می‌شد؟ شاید به عنوان یک وسیله تزئینی. پنی‌ها به‌طور سنتی خوش‌یمن بودند؛ حدود ۷۰ درصــد آمریکایی‌ها اگر پنی روی زمین ببینند، آن را برمی‌دارند. سناتور جان مک‌کین یک پنی خوش‌شانس در جیب چپ شــلوارش داشت، البته همراه چند چیز دیگر. شــاید او هم می‌توانست تبدیل به دکمه یا مدالیون شود. سرنوشــت‌های بدتری هم وجود داشت: پرتاب شدن در آب‌نماها، یا له شدن در دستگاه‌هایی که سکه‌ها را به شکل پلاک بیضی تبدیل می‌کنند.

همــه این‌ها از ذهنش می‌گذشــت و در فکر این بود که صاحبش چــرا او را «برای روز مبادا» کنار گذاشــته. کم‌کم فهمید که ارزشش هنوز تمام نشده. می‌توانست در قوطی‌های کنسرو را به کمک شیارش باز کند، زیر کاشی‌ها فاصله ایجاد کند، یا دمای ترموستات یخچال را تنظیم کند. البته هیچ‌کدام از این‌ها کاری نبود که برایش ساخته شده بــود. اما با فروتنی پذیرفت که دوران تازه‌ای در زندگی‌اش آغاز شــده است. شاید روزی صاحبش بگوید: «خوب شد این پنی را نگه داشــتم». شــاید در آینده‌ای دور آن‌قدر کمیاب و ارزشمند شود که مانند همان پنی‌های لیبرتی قرن نوزدهمی که از دور می‌شناخت، برای خودش قیمتی داشته باشــد. این فکر آرامش می‌داد؛ اینکه هنوز کسانی هستند که فرق ارزش اسمی و ارزش واقعی را می‌فهمند. او دیگر تنها یک سکه نبود، بلکه یادگاری از دورانی بود که حتی کم‌ارزش‌ترین چیزها هم معنایی داشتند.



هرگونه نشانه از فشار سیاسی بر بانک مرکزی، اعتماد بازار به تعهد این نهاد در مهار تورم را تضعیف خواهد کرد. هم‌زمان، کشمکش حقوقی بر سر حذف یکی از اعضای هیئت‌مدیره می‌تواند به بحرانی بزرگ‌تر منجر شود.

[اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۶]

رشد متوسط، تورم مزمن

تهدیدهای اقتصادی وارد سالی حساس می‌شوند

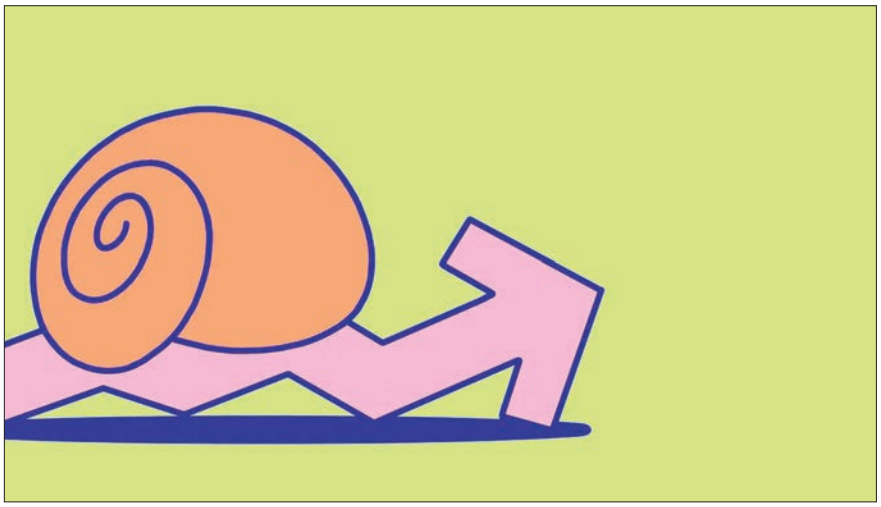

سال‌های اخیر برای اقتصاد جهان دوره‌ای از مقاومت غیر قابل باور بوده است. زمانی که کرونا جهان را در خود فروبرد، بسیاری، رکودی طولانی را محتمل می‌دانستند. اما اقتصاد، با جهشی پرشتاب و البته تورمی به مسیر بازگشت. هنگامی که بانک‌های مرکزی برای مهار تورم نرخ بهره را بالا بردند، هشدارهای رکود به گوش می‌رسید، اما اقتصاد جهانی همچنان پیش رفت. و در سال گذشته، زمانی که آمریکا تعرفه‌های گسترده‌ای بر واردات اعمال کرد، بازارها ابتدا شوکی سنگین را تجربه کردند، اما سپس ورق برگشت و بازارهای سهام طوفانی از رشد را از سر گرفتند.

با این حال، ورود به سال ۲۰۲۶ به معنای عبور از مجموعه تازه‌ای از تهدیدهاست؛ تهدیدهایی که شاید جهان را به رکود نکشند، اما می‌توانند چرخ‌دنده‌های اقتصاد جهانی را حسابی کند کنند.

جنگ تجاری، زخمی که هنوز باز است

نرخ میانگین تعرفه‌های آمریکا اکنون کمی بالاتر از ۱۰ درصد است، به‌مراتب کمتر از تهدیدهای اولیه واشنگتن. اما این ارقام، پایان داستان نیست. سنگین‌ترین تعرفه‌ها علیه چین نه متوقف و نه کنار گذاشته شده‌اند. نبرد تجاری میان دو قدرت بزرگ جهان هنوز جریان دارد و هر حرکت تازه‌ای می‌تواند چشم‌انداز تجارت جهانی را در لحظه تغییر دهد. دولت ترامپ در واشنگتن، در عین تلاش برای جلب همراهی دادگاه‌ها، به دنبال سازوکارهای حقوقی تازه‌ای برای حفظ تعرفه‌هاست. نتیجه، فضای تجاری پر از التهاب، بی‌ثباتی و بی‌اعتمادی است و هیچ محرکی برای رشد اقتصادی از دل چنین فضایی بیرون نمی‌آید.

تعرفه‌ها تا بهار ۲۰۲۶ حدود یک درصد به نرخ تورم سالانه آمریکا اضافه خواهند کرد. این افزایش، درست در زمانی رخ می‌دهد که رشد اقتصادی زیر فشار همان تعرفه‌ها در حال کند شدن است. سیاست‌گذاران پولی با شرایطی روبه‌رو هستند که ترکیب آن دشوار و نگران‌کننده است: رشد ضعیف‌تر، اما تورم بالاتر. بانک مرکزی آمریکا احتمالاً نمی‌تواند نرخ بهره را به اندازه‌ای کاهش دهد که سرمایه‌گذاران انتظار دارند. برای کنترل قیمت‌ها، باید با بازار کاری نه چندان مطلوب کنار بیاید. و این یعنی سالی با ریسک‌های بیشتر در حوزه اشتغال و سرمایه‌گذاری.

آینده مبهم فدرال رزرو هم مسئله‌ای مهم است. ماه مه، آغاز دوره‌ای حساس برای سیاست پولی خواهد بود. دوره ریاست جروم پاول به پایان می‌رسد و انتخاب جانشین او پیامدهایی جدی برای آینده اقتصاد آمریکا خواهد داشت. احتمال انتخاب یک چهره تکنوکرات وجود دارد، اما سایه انتخاب‌های سیاسی نیز بر سر این نهاد سنگینی می‌کند.

هرگونه نشانه از فشار سیاسی بر بانک مرکزی، اعتماد بازار به تعهد این نهاد در مهار تورم را تضعیف خواهد کرد. هم‌زمان، کشمکش حقوقی بر سر حذف یکی از اعضای هیئت‌مدیره می‌تواند به بحرانی بزرگ‌تر منجر شود: تردید درباره استقلال نهادی که باید سنگین‌ترین مسئولیت اقتصادی کشور را بر دوش بکشد. دولت‌های بدهکار و اقتصادهای فرسوده مسئله بعدی است. بحران کرونا میراث بزرگی از بدهی برجای گذاشت. اکنون سطح بدهی کشورهای توسعه‌یافته به بالاترین حد خود در دو قرن اخیر رسیده است. تلاش‌های اروپایی‌ها برای سر و سامان دادن به بودجه‌ها اغلب به بحران سیاسی منجر شده و در برخی کشورها ثبات مالی در مرز فروپاشی قرار دارد.

چرا باید خواند:
چشم‌انداز اقتصاد جهان در سال جدید به چه صورت خواهد بود؟ نشریه اکونومیست در این گزارش به بررسی چشم‌انداز اقتصاد جهانی پرداخته است.

آمریکا با وجود درآمد تعرفه‌ای، در سال ۲۰۲۶ با کسری بودجه‌ای نزدیک به ۶ درصد تولید ناخالص داخلی روبه‌رو خواهد بود. چنین مسیری ناپایدار است و یک پیام روشن دارد: دولت‌ها ممکن است به بانک‌های مرکزی فشار بیاورند تا نرخ بهره را پایین نگه دارند.

این ترکیب، یعنی بدهی بالا، فشار سیاسی، و تضعیف استقلال بانک مرکزی در کنار هم می‌تواند زمینه‌ساز یک بحران بزرگ در بازار اوراق قرضه شود.

بازار سهام و نقش اغراق‌شده هوش مصنوعی مورد بعدی است. بخش مهمی از پایداری اقتصادی سال گذشته آمریکا نتیجه جهش خارق‌العاده بازار سهام بود. خوش‌بینی به آینده هوش مصنوعی، سرمایه‌گذاران را سرشار از اعتماد کرد، و همین اعتماد، مصرف را تقویت کرد. اما واقعیت کمتر درخشان است: بخش عمده قطعات و تجهیزات هوش مصنوعی وارداتی است، نه تولید داخل. بنابراین تأثیر واقعی این فناوری بر رشد اقتصادی کمتر از چیزی است که شاخص‌های سهام نشان می‌دهند.

بازار سهام اکنون بیش از هر زمان دیگری به جریان امید و هیجان وابسته است. اگر موج صعودی هوش مصنوعی فروکش کند، احساس ثروتمندی آمریکایی‌ها کاهش می‌یابد و مصرف افت می‌کند. در جهانی که درگیر تعرفه‌ها، بدهی بالا و کمبود رشد است، چنین ضربه‌ای می‌تواند شرایط را به‌مراتب سخت‌تر کند.

سال ۲۰۲۶ سالی خواهد بود که در آن جهان آهسته می‌شود. اقتصاد جهانی در آستانه ۲۰۲۶ وارد دوره‌ای با واقعیت‌های سخت‌تر می‌شود: رشد جهانی ضعیف‌تر خواهد شد. تورم در آمریکا دوباره سر بالا می‌آورد. جنگ تجاری ادامه خواهد داشت و کسری بودجه‌ها به سطح‌های خطرناک نزدیک می‌شود. بازارهای مالی شکننده‌تر از همیشه خواهند بود. البته نه از یک سقوط بزرگ خبری است و نه از رونق قدرتمند. جهان به‌جای فروپاشی، وارد پاراگرافی طولانی از کندی، تردید و شکنندگی می‌شود، فصلی که در آن حتی خبرهای خوب هم با احتیاط و نگرانی همراه خواهند بود.

[ژئوپلیتیک در سال ۲۰۲۶]

شکل‌گیری خطوط جدید جهانی

نظم دیرینه فرومی‌پاشد؟

چرا باید خواند:
در سال ۲۰۲۵ دونالد ترامپ به شکلی کم‌سابقه، قدرتش را به نمایش گذاشت. اقدامات او بسیاری از بخش‌ها را تحت تاثیر قرار داد. نشریه اکونومیست در بخش «جهان پیش رو» مسئله ژئوپلیتیک را در سال ۲۰۲۶ مورد بررسی قرار داده است.



سال ۲۰۲۵ در سیاست جهانی سالی بود که نظم دیرینه فرو ریخت. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، با سرعت و شدتی بی‌سابقه، بسیاری از هنجارها و نهادهایی را که ستون‌های روابط بین‌الملل محسوب می‌شدند در هم کوبید. تعرفه‌های گسترده‌اش پایه‌های نظام تجارت چندجانبه را لرزاند. کمک‌های خارجی و بودجه سازمان‌های بین‌المللی، از جمله سازمان ملل، کاهش یافت. ائتلاف‌های امنیتی قدیمی به روابطی صرفاً معامله‌ای تبدیل شدند که وزن اقتصادی و قدرت نظامی آمریکا را قیمت‌گذاری می‌کردند. در داخل آمریکا گسترده‌ترین استفاده از قدرت اجرایی را در یک قرن گذشته به نمایش گذاشت؛ ارتش را به شهرهای تحت مدیریت دموکرات‌ها فرستاد، دانشگاه‌ها را تحت فشار بودجه و تهدیدهای سیاسی قرار داد، استقلال بانک مرکزی را تضعیف کرد و دستگاه دولت را بر ضد مخالفان سیاسی‌اش به کار گرفت.

سرعت تحولات چنان بالا بود که تشخیص معنای بلندمدت آنها دشوار می‌شد. آیا این تحولات نشانه اصلاح ساختاری نظامی فرسوده بود یا حمله‌ای به بنیان‌های دموکراسی آمریکا؟ آیا این دیپلماسی معامله‌ای شکلی تازه از کارآمدی بود یا پیروزی شیوه‌های مافیایی بر عقلانیت راهبردی؟ در کنار برخی موفقیت‌ها، نگرانی گسترده‌ای هم شکل گرفت؛ از جمله درباره افزایش حمایت‌گرایی، فساد، سیاسی‌سازی نهادهایی که باید مستقل بمانند، و در نهایت بی‌اعتنایی دولت ترامپ به قوانین و حدود قانونی.

البته سبک رهبری بحث‌برانگیز و شبیه سریال «سوپرانوها» نتایج ملموسی هم به همراه داشت. آتش‌بس غزه مهم‌ترین نمونه بود؛ دستاوردی که حتی مخالفان ترامپ به نوعی مجبور به پذیرش آن شدند. فشار شدید بر متحدان ناتو موجب افزایش بودجه‌های دفاعی شد؛ اقدامی که تا همین یکی دو سال قبل غیرقابل تصور بود. ترامپ در نزاع‌های میان کشورهای کوچک‌تر، با انگیزه کسب جایزه نوبل و با تهدید تعرفه‌ها و فشار سیاسی، گاهی توانست اختلافات را حل کند، یا دست‌کم موقتاً پنهان سازد.

اما شکست‌های آشکاری هم وجود داشت. تعرفه‌های تنبیهی بر هند، به‌بهانه خرید نفت از روسیه و بر برزیل به‌دلیل محاکمه ژائیر بولسونارو همگی تصمیم‌هایی بودند که از نظر راهبردی نادرست و کم‌اثر محسوب می‌شدند؛ و کشورهای هدف را عملاً به چین نزدیک‌تر می‌کردند. در مقابل ولادیمیر پوتین هم پیشرفت چندانی حاصل نشد. و در رویارویی با چین، ترامپ عملاً از شی جین‌پینگ عقب ماند؛ چین برنده اصلی جنگ تعرفه‌های ۲۰۲۵ بود.

خوشبختانه تعرفه‌ها اقتصاد جهانی را از مسیر خارج نکردند. با گذشت شش ماه از «روز آزادی» (آغاز دور جدید تعرفه‌ها)، مشخص شد میانگین مؤثر تعرفه‌های آمریکا حدود ۱۰ درصد بوده است، بسیار کمتر از پیش‌بینی‌های اولیه. واکنش‌های تلافی‌جویانه محدود بود و دنیا از یک جنگ تجاری شبیه دهه

خوشبختانه تعرفه‌ها اقتصاد جهانی را از مسیر خارج نکردند. با گذشت شش ماه از «روز آزادی» (آغاز دور جدید تعرفه‌ها)، مشخص شد میانگین مؤثر تعرفه‌های آمریکا حدود ۱۰ درصد بوده است، بسیار کمتر از پیش‌بینی‌های اولیه

آسیا و آمریکای لاتین، دو مسیر متفاوت دارند. در آسیا خطر اصلی کاهش حمایت آمریکا از تایوان است. تمایل ترامپ برای رسیدن به توافق بزرگ تجاری با چین می‌تواند به «بی‌تفاوتی حساب‌شده» نسبت به تایوان تبدیل شود.

۱۹۳۰ فاصله گرفت. بسیاری از کشورها توافق‌نامه‌های دوجانبه تنظیم کردند و بخش عمده هزینه تعرفه‌ها بر دوش واردکنندگان افتاد. همزمان کاهش شدید قوانین و مقررات، تمایل این دولت به بازار رمزارز و تمرکز وسواس‌گونه بر پیروزی در رقابت هوش مصنوعی، باعث جهش کم‌سابقه بازار سهام شد و اقتصاد آمریکا را با وجود تلاطم‌های سیاسی مقاوم نگاه داشت. این رونق، همراه با ترس از خشم دولت، باعث شد روایت واحدی در میان رهبران اقتصادی شکل بگیرد: هر اتفاقی در جهان بیفتد، اقتصاد آمریکا همچنان رشد خواهد کرد. کمتر کسی حاضر بود در ملأعام خلاف این حرف را بگوید. اما اکنون که نظم پیشین فروپاشیده، جهان جدید در سه حوزه شفاف‌تر خواهد شد:

۱ آینده دموکراسی‌های لیبرال غربی

انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا در نوامبر ۲۰۲۶ تعیین می‌کند که آیا این کشور در خطر واقعی حرکت به سوی نوعی شبه‌اقتدارگرایی قرار دارد یا نه. اگر دموکرات‌ها کنترل مجلس نمایندگان را به دست آورند، بخشی از قدرت دولت ترامپ مهار خواهد شد. از منظر تاریخی، چنین نتیجه‌ای محتمل است. اما شرایط فعلی عادی نیست: دموکرات‌ها در نظرسنجی‌ها محبوبیتی کمتر از خود ترامپ دارند، و احتمال مداخله دولت در سازوکار انتخاباتی نگران‌کننده است.

در اروپا وضعیت مشابهی شکل گرفته است. ممکن است در ۲۰۲۶ ملی‌گرایان پوپولیستِ هم‌سو با ترامپیسم در قدرت قرار گیرند. در بریتانیا، حزب رفورم به رهبری نایجل فاراژ در نظرسنجی‌ها پیشتاز است و انتخابات شوراهای محلی نشان خواهد داد این پیشتازی واقعی است یا نه. در فرانسه احتمال سقوط دوباره دولت زیاد است؛ وضعیتی که منجر به انتخابات جدید و احتمالاً نخست‌وزیری جوردن باردلا از راست افراطی خواهد شد. در آلمان باید دید سد دفاعی احزاب سنتی در برابر حزب آلترناتیو برای آلمان تا چه حد دوام می‌آورد.

۲ تحولات ژئوپلیتیک

در سال ۲۰۲۶ «معامله‌محوری ترامپ» به ترکیبی از میانجی‌گری‌های نامنظم جهانی، مداخله‌گرایی سخت‌گیرانه در آمریکای لاتین و توافق‌های فرصت‌طلبانه در زنجیره تأمین مواد حیاتی تبدیل خواهد شد.

میل ترامپ به کسب نوبل صلح او را همچنان در خاورمیانه فعال نگه می‌دارد. او اجازه نخواهد داد جنگ غزه به شکل تمام‌عیار بازگردد و حتی تلاش خواهد کرد برای بنیامین نتانیاهو عفو سیاسی و خروج آبرومندانه‌ای فراهم کند. در سایر نقاط هم، هر جا مصالحه صلح‌آمیز بتواند منجر به امتیاز اقتصادی مثلاً در حوزه مواد معدنی کمیاب شود، احتمال ورود او وجود دارد. اما در برابر سماجت کرملین، آمریکا آینده اوکراین را به اروپا واگذار خواهد کرد، اروپایی که خود گرفتار موج پوپولیسم است و شاید نتواند بار این مسئولیت را به تنهایی بر دوش بکشد.

آسیا و آمریکای لاتین، دو مسیر متفاوت دارند. در آسیا خطر اصلی کاهش حمایت آمریکا از تایوان است. تمایل ترامپ برای رسیدن به توافق بزرگ تجاری با چین می‌تواند به «بی‌تفاوتی حساب‌شده» نسبت به تایوان تبدیل شود؛ به‌خصوص اگر نشانه‌های ضعف در اقتصاد آمریکا او را محتاج همکاری چین کند.

در مقابل، در نیمکره غربی باید انتظار داشت آمریکا با شدت عمل بیشتری وارد شود؛ از حمایت از هم‌فکران ایدئولوژیک مانند خاویر میلی در آرژانتین و نایب بوکله در السالوادور تا اعمال فشار شدید بر مخالفان. تلاش برای تغییر رژیم در ونزوئلا و دخالت در انتخابات کشورهایی مثل کلمبیا محتمل است. چنین رفتارهای تهاجمی برای رئیس‌جمهوری که می‌خواهد در موضوعات مهاجرت، جرم و مواد مخدر «قاطع» به‌نظر برسد مفید خواهد بود.

۳ اقتصاد: جایی که واقعیت خود را نشان خواهد داد

در ۲۰۲۶، برخلاف سال گذشته، افزایش قیمت سهام نمی‌تواند به تنهایی اعتماد را حفظ کند. اثرات واقعی تعرفه‌ها آشکارتر می‌شود، فشار بر مصرف‌کنندگان افزایش می‌یابد و کسری بودجه سنگین آمریکا پرسش‌برانگیزتر از همیشه خواهد شد. اینکه چه کسی ریاست بعدی بانک مرکزی را بر عهده بگیرد مشخص می‌کند آیا استقلال این نهاد پایان یافته یا نه.

گرچه اقتصاد سایر کشورهای ثروتمند هم نابسامان است، احتمال هجوم جهانی برای خروج از دلار کم است. اما تا پایان ۲۰۲۶، ممکن است اقتصاد آمریکا دیگر آن‌چنان استثنایی و شکست‌ناپذیر به‌نظر نرسد.

به‌طرزی تناقض‌برانگیز، این می‌تواند خبر خوبی باشد. اقتصاد ضعیف‌تر احتمال پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات میان‌دوره‌ای و ایجاد نوعی توازن در ساختار قدرت را افزایش می‌دهد. بازارهای مالی مضطرب ممکن است کاخ سفید را از اقدامات ساختارشکنانه بازدارند. و شاید حتی ترامپ در برابر شرایط اقتصادی دشوار، واقع‌گراتر شود.

شاید زمان آن رسیده باشد که یک سرمایه‌دار شجاع، در میان همهمه موفقیت‌های کوتاه‌مدت، بلند شود و بگوید: برای سلامت بلندمدت آمریکا، چند دستانداز کوتاه‌مدت نه‌تنها مشکل نیست، بلکه ضروری است.

خوشبختانه تعرفه‌ها اقتصاد جهانی را از مسیر خارج نکردند. با گذشت شش ماه از «روز آزادی» (آغاز دور جدید تعرفه‌ها)، مشخص شد میانگین مؤثر تعرفه‌های آمریکا حدود ۱۰ درصد بوده است، بسیار کمتر از پیش‌بینی‌های اولیه



حدود ۸۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان از چت‌بات‌ها استفاده می‌کنند و بسیاری از کارمندان می‌پذیرند که آن‌ها را در محیط کار به‌کار گرفته‌اند. با این حال، استفاده رسمی و ساختاریافته در کسب‌وکارها هنوز بسیار محدود است.

[هوش مصنوعی در سال ۲۰۲۶]

رونق یا عقب‌نشینی

سرنوشت هوش مصنوعی در سال جدید چه خواهد بود؟

سه سال از زمانی که نخستین نسل چت‌بات‌ها نگاه جهان را خیره کرد گذشته است؛ ابتدا با مهارت‌های زبانی خیره‌کننده، و سپس با جهشی که مدل‌های تولید ویدئو به نمایش گذاشتند. همین شگفتی‌ها کافی بود تا غول‌های فناوری آمریکا در سال ۲۰۲۵ بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار برای ساخت مراکز داده و زیرساخت‌های تازه هزینه کنند؛ سرمایه‌گذاری‌ای که پیش‌بینی می‌شود تا پایان دهه به رقم سرسام‌آور ۷ تریلیون دلار برسد.

با این حال درآمد مستقیم این موج هنوز ناچیز است: چیزی حدود ۵۰ میلیارد دلار در سال؛ یک دوازدهم درآمد سالانه شرکت‌هایی مانند اپل یا آلفابت. جهان کم‌کم از تماشای توانایی‌های چشمگیر فناوری جدید سیراب شده و اکنون پرسش مهم‌تری مطرح است: در سال ۲۰۲۶ پیامدهای واقعی این فناوری در اقتصاد، بازارهای مالی و جامعه چگونه نمایان خواهد شد؟

امیدهای بزرگ

حدود ۸۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان از چت‌بات‌ها استفاده می‌کنند و بسیاری از کارمندان می‌پذیرند که آن‌ها را در محیط کار به‌کار گرفته‌اند. با این حال، استفاده رسمی و ساختاریافته در کسب‌وکارها هنوز بسیار محدود است. تازه‌ترین داده‌ها در آمریکا نشان می‌دهد تنها اندکی بیش از ۱۰ درصد شرکت‌های بزرگ، هوش مصنوعی را به‌طور واقعی وارد فرایندهای تولیدی خود کرده‌اند. بررسی دیگری نشان می‌دهد ۹۵ درصد از پروژه‌های آزمایشی شرکت‌ها اصلاً بازدهی قابل اثبات نداشته‌اند.

همه این‌ها یک نتیجه دارد: در سیلیکون‌ولی همه چشم‌ها به یک نقطه دوخته شده، چگونه سرعت پذیرش سازمانی را بالا ببریم؟

استارت‌آپ‌ها به‌دنبال حل همین مسأله شکل گرفته‌اند؛ برخی در حوزه‌های تخصصی: پردازش قراردادهای حقوقی، تحلیل داده‌های علوم زیستی، یا خودکارسازی خدمات مشتری. حتی بزرگ‌ترین آزمایشگاه‌های هوش مصنوعی هم نسخه‌هایی ویژه برای صنعت مالی یا پژوهشگران طراحی می‌کنند. یکی از شاخص‌های مهم سال آینده احتمالاً همین خواهد بود: نرخ پذیرش رسمی و اینکه آیا این تلاش‌ها بالاخره جواب می‌دهند یا نه.

بازارهای مالی دچار چه سرنوشتی می‌شوند، حباب یا انتظار مشروع؟ تقریباً نیمی از ارزش بازار شرکت‌های بزرگ در شاخص S&P 500 امروز به شرکت‌هایی وابسته است که مدل تجاری‌شان بر پایه هوش مصنوعی شکل گرفته. در حالی که نسبت قیمت به درآمد آینده‌نگر برای این گروه به عدد خیره‌کننده ۳۱ رسیده، بسیار بالاتر از میانگین کلی بازار. اگر پذیرش سازمانی افزایش یابد، سرمایه‌گذاران همچنان باور خواهند داشت که صبرشان روزی پاداش می‌گیرد. اما اگر نشانه‌ای از کندی یا بی‌نتیجه بودن این فناوری ظاهر شود، همین خوش‌بینی می‌تواند به‌سرعت دود شود و ارزش‌گذاری‌ها فروبپاشد.

تاریخ نشان داده حتی فناوری‌های واقعاً مفید، از راه‌آهن گرفته تا اینترنت هم از دوره‌های افراط مالی و سقوط ناگهانی در امان نبوده‌اند. در آمریکا، رونق سرمایه‌گذاری در مراکز داده و جهش ثروت ناشی از بازار داغ سهام، کمبود مهاجرت، تعرفه‌ها و فضای نامطمئن اقتصادی را موقتاً پوشانده است. اما اگر این موج فروکش کند، ممکن است خانواده‌های آمریکایی شاهد از دست رفتن تریلیون‌ها دلار ثروت کاغذی باشند.

جامعه مدرن سرشار از امید، ترس و کارگرانی است که نگرانند! افزایش سرعت پذیرش در کسب‌وکارها شاید خیال سرمایه‌گذاران را راحت کند، اما احتمالاً موج جدیدی از نگرانی ایجاد خواهد کرد: سرنوشت شغل‌ها. شرکت‌های فناوری برای سرعت‌دادن به پذیرش، چیزی را تبلیغ می‌کنند که «عامل‌های مجازی» نام گرفته: سیستم‌هایی که مجموعه‌ای از کارها را از ابتدا تا انتها انجام می‌دهند، تقریباً مانند یک کارمند انسانی، اما بدون خستگی و با هزینه‌ای بسیار کمتر. معرفی این ابزارها به‌عنوان جایگزین مستقیم برنامه‌نویس‌ها یا نیروهای خدمات مشتری، اگرچه برای مدیران جذاب است، اما ساده‌ترین راه برای دامن‌زدن به ترس از ابعاد اجتماعی هوش مصنوعی هم هست.

برخی تحلیل‌گران نرخ بالای بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در آمریکا را به همین فناوری نسبت می‌دهند. شواهد اما این ادعا را تأیید نمی‌کند. تغییر نیازهای مهارتی، اشتباه در استخدام‌های انبوه دوران پاندمی و عوامل ساختاری دیگر نقش پررنگ‌تری دارند. چند پژوهش معتبر نشان می‌دهد صنایع «فشرده در هوش مصنوعی» الزاماً کارگر بیشتری اخراج نکرده‌اند.

چرا باید خواند:
هوش مصنوعی به یکی از مهم‌ترین مقوله‌ها در جهان مدرن بدل شده که از سیاست تا اقتصاد را دستخوش تحول می‌کند. نشریه اکونومیست در این گزارشی به بررسی چشم‌انداز هوش مصنوعی در سال پیش رو پرداخته است

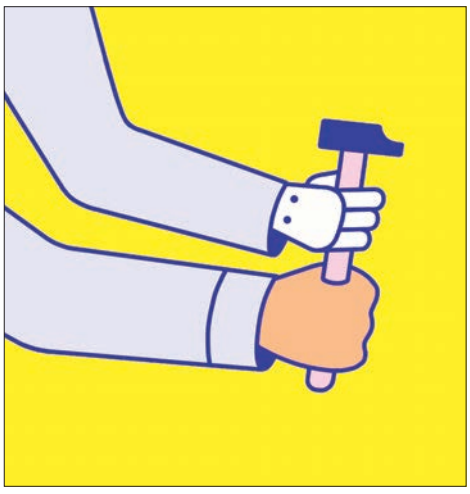

نگرانی درباره شغل‌ها البته پدیده تازه‌ای نیست. تقریباً در تمام انقلاب‌های تکنولوژیک، از ماشین‌بخار تا رایانه‌های شخصی، ترس از بیکاری گسترده بر سر زبان‌ها افتاده و هر بار کمتر از آنچه پیش‌بینی می‌شد رخ داده. معمولاً شرکت‌هایی که فناوری را زودتر می‌پذیرند آن‌قدر رشد می‌کنند که به استخدام بیشتر نیاز پیدا می‌کنند؛ برخی مشاغل از میان می‌روند، اما جای خود را به کارهای تازه می‌دهند.

با این حال، این بار یک تفاوت مهم وجود دارد: انتظارات. هیچ فناوری در تاریخ این‌چنین سریع و تا این اندازه با امید و هیجان جهان را در بر نگرفته بود. همین ترکیبِ امید و هراس است که تصویر ۲۰۲۶ را مبهم می‌کند.

می‌توان گفت ۲۰۲۶ سال روشن شدن واقعیت است. سال آینده ممکن است نقطه عطفی باشد؛ زمانی که روشن می‌شود آیا هوش مصنوعی چنانکه وعده داده شده موتور رشد اقتصادی خواهد شد، یا اینکه سرمایه‌گذاری‌ها بیش از آن بزرگ بوده‌اند که بتوانند از پس انتظارات برآیند. آیا بازار سهام در مسیر یک اصلاح جدی قرار می‌گیرد؟ آیا ترس از جایگزینی شغل‌ها موج تازه‌ای از مقاومت اجتماعی ایجاد می‌کند؟

پاسخ شاید ترکیبی از هر سه باشد: رونق و نااطمینانی، فرصت و اضطراب، تحولی واقعی همراه با هزینه‌هایی که تازه آشکار خواهند شد. جهان در آستانه کشف این حقیقت است و سال ۲۰۲۶ همان صحنه‌ای است که این حقیقت بر آن نمایان خواهد شد.

در جهانی که واشنگتن به‌سوی انزوا و پیش‌بینی‌ناپذیری می‌رود، پکن با فرمول آشنای خود یعنی ثبات، سرمایه‌گذاری و صبوری استراتژیک، برای پیشروی آماده است. اکنون که بسیاری از کشورها نمی‌دانند از آمریکا چه انتظاری داشته باشند، چین همان پیام ساده را تکرار می‌کند: «با ما تکلیفتان روشن است.»

[چین در سال ۲۰۲۶]

فرصت طلایی در سایه انزوای آمریکایی

چینی‌ها در سال جدید چگونه پیش خواهند رفت؟

اگر پرده شعارهای صلح‌طلبانه و وعده‌های همبستگی را کنار بزنیم، پیام اصلی پکن به کشورهایی که از رفتار دونالد ترامپ آزرده‌اند ساده اســت: ما قابل پیش‌بینی هستیم. امّا همین وعده برای دوستان آشــنا، دو پهلوست. کشورهایی که چین را از نزدیک می‌شناسند یعنی همسایگان و شرکای تجاری وابسته به آن به‌خوبی می‌دانند پشت این چهره آرام، غولی قرار دارد که به‌دنبال بازگشت به قله قدرت جهانی است و از ابزارهای اقتصادی خود برای اعمال فشار ابایی ندارد. سلطه بر صنایع کلیدی مانند عناصر نادر خاکی و آهنرباهای دائمی، وسیله‌ای است که پکن برای وادار کردن رقبا به کار می‌گیرد. نخبگان سیاسی و دانشگاهی این کشور آشکارا از «ضرورت سلطه طولانی‌مدت بر تولید جهانی» سخن می‌گویند و مدافع نظم بین‌المللی‌ای هســتند که امنیت را به‌صورت «جهانی» تعریف می‌کند، نه ارزش‌هــا را. برای رهبران چین، منفعت ملی نه تنها امری انکارناپذیر بلکه افتخارآمیز است. این کشور بی‌تعارف قدرت‌نمایی می‌کند، اما خود را شریک قابل اتکایی می‌داند که تمرکز سرســخت‌انه‌اش بر توسعه اقتصادی، آن را از رفتار پرنوسان و آشوب‌جویانه واشنگتن متمایز می‌سازد. با این همه، پکن قصد ندارد جای خالی هر خلأ ژئوپلیتیکی را پر کند یا نقش پلیس جهان را برعهده بگیرد. دیپلمات‌های چینی بارهــا مداخله‌جویی غرب از تحریــم گرفته تا اقدام نظامی و اتحادهای دفاعی را «پوششی برای ترویج ارزش‌های لیبرالی» توصیف کرده‌اند. آنچه چین در جهان در حال توسعه عرضه می‌کند، همان بسته همیشگی‌اش است: سرمایه‌گذاری، وام، تجارت، پروژه‌های زیربنایی و آموزش‌های حرفه‌ای. البته همگی تحت شرایط چینی. در نگاه تحلیلگران برجسته روابط بین‌الملل در پکن، ریاست‌جمهوری دوم ترامپ فرصتی نادر در جنگ روایت‌ها است. تغییرات ناگهانی سیاست خارجی آمریکا شــکاف‌هایی ایجاد کرده که چین اکنون با دقت در حال پر کردن آن‌هاست؛ شکاف‌هایی که سه موردشان بیش از بقیه برجسته‌اند.



چرا باید خواند:
چین به‌عنوان اصلی‌ترین رقیب برای اقتصاد و سیاست آمریکا در سال ۲۰۲۶ چه وضعیتی را تجربه خواهد کرد؟ نشریه اکونومیست در این گزارش به این پرسش پاسخ می‌دهد.

۱ فناوری پاک، عرصه‌ای برای پیشروی

مخالفت ترامپ با انرژی‌های پاک در دور اول ریاست‌جمهوری، و سپس رویکرد تندتر او پس از انتخاب مجدد، از کاهش یارانه‌ها تا سرزنش کشورهای دیگر برای کنار گذاشتن سوخت‌های فسیلی دست برتر را به چین داده است. کشوری که همین حالا هم بازیگر مسلط در تولید پنل‌های خورشیدی، توربین‌های بادی و باتری‌های پیشرفته است و تجربه‌ای بی‌رقیب در ساخت شبکه‌های هوشمند دارد. در لحظه‌ای که جهان نگران آشفتگی سیاست‌های آمریکا در حوزه اقلیم است، پکن خود را به‌عنوان تأمین‌کننده مطمئن آینده سبز معرفی می‌کند.

۲ آفریقا، خلئی که بی‌صدا پر شد

در ســال ۲۰۲۵، ترامپ تعرفه ۳۰ درصدی برای واردات از آفریقای جنوبی وضع کرد و جمهوری‌خواهان تهدید کردند مزایای تجاری کشورهای فقیر قاره را کاهش دهند. درست در زمانی که بازارهای آفریقایی نگران از دست رفتن دسترسی به بازار آمریکا بودند، پکن اعلام کرد واردات از ۵۳ کشور آفریقایی را بدون تعرفه خواهد پذیرفت. البته بسیاری از دولت‌های آفریقایی از عدم توازن تجاری با چین ناراضی‌اند: صادرات مواد خام در برابر کالاهای ساخته‌شــده. اما در فضای بی‌ثباتی جهانی، همین پیشنهاد چینی‌ها هم می‌تواند نقش ناجی را بازی کند.

۳ هند، نزدیکی محتاطانه در سایه یک رقیب مشترک

در سال‌های قبل، دهلی‌نو و واشنگتن با وجود رقابت دیرینه با چین روابط نزدیک‌تری پیدا کرده بودند، به‌ویژه پس از درگیری‌های مرزی با نیروهای چینی. اما ترامپ در دوره دوم خود سیاست خصمانه‌ای نشــان داده؛ از توهین به نارندرا مودی تا تعرفه‌های سنگین به‌خاطر واردات نفت روسیه. نتیجه آنکه مودی در سپتامبر راهی چین شد تا همراه با ولادیمیر پوتین در نشستی منطقه‌ای شرکت کند، اجلاسی که هند همیشه نسبت به آن محتاط بوده. هرچند نخست‌وزیر هند از برخی نمادهای حمایت از پکن پرهیز کرد: او پیش از ورود به چین، سفری نمادین به ژاپن داشت و از شــرکت در رژه بزرگداشت جنگ جهانی دوم در پکن هم خودداری کرد. این پیام روشن بود: هند آماده همکاری است، اما نه بی‌قید و شرط.

بازی قدرت

رفتار غیرقابل‌پیش‌بینی ترامپ، در رقابت قدرت میان پکن و واشنگتن، به‌گونه‌ای تناقض‌آمیز به نفع چین تمام می‌شود. البته دیپلمات‌های محتاط چین دشوار می‌توانند با سبک سیاست‌ورزی بی‌ضابطه ترامپ کنار بیایند؛ اما در نهایت، آنچه اهمیت دارد قدرت است نه ظرافت. در نشست ترامپ و شی در کره‌جنوبی در اکتبر ۲۰۲۵، رئیس‌جمهور آمریکا تعرفه‌ها را کاهش داد در ازای اینکه چین سویا و تراشــه‌های پیشــرفته‌تری از آمریکا بخرد و فروش عناصر نادر خاکی را افزایش دهد، معاملاتی که همگی مطابق منافع پکن بود. شــی با همین الگو نشان داده چگونه می‌تواند رئیس‌جمهوری غیرمنتظره را مدیریت کند. ولی هدف بلندمدت چین چیز دیگری است: وابستگی کمتر به آمریکا. پکن آشکارا ترامپ را نشانه‌ای از افول آمریکا می‌داند، افولی که می‌خواهد از آن فاصله بگیرد و گرفتارِ پیامدهایش نشود. در جهانی که واشنگتن به‌سوی انزوا و پیش‌بینی‌ناپذیری می‌رود، پکن با فرمول آشنای خود یعنی ثبات، سرمایه‌گذاری و صبوری استراتژیک، برای پیشروی آماده است. اکنون که بســیاری از کشورها نمی‌دانند از آمریکا چه انتظاری داشته باشند، چین همان پیام ساده را تکرار می‌کند: «با ما تکلیفتان روشن است.» و در سال ۲۰۲۶، زمانی که نظم جهانی در حال جابه‌جایی است، همین پیش‌بینی‌پذیری می‌تواند به بزرگ‌ترین سرمایه ژئوپلیتیکی چین تبدیل شود.

غول خصوصی دیگری دست به کار است: اسپیس‌ایکس. این شرکت در سال ۲۰۲۶ آزمون‌های موشک عظیم استارشیپ را ادامه می‌دهد و امیدوار است جاه‌طلبانه‌ترین اقدام تاریخ خود را هم انجام دهد: یک مأموریت سفر به مریخ.

[علم و فناوری در سال ۲۰۲۶]

بازگشت انسان به ماه

سالی هیجان‌انگیز در راه است؟

از سال ۲۰۲۳ یک سؤال ذهن علاقه‌مندان به فضا را مشغول کرده: آیا فضانوردان دوباره به ماه نزدیک خواهند شد یا نه؟ ناسا بارها موعد پرتاب مأموریت آرتمیس ۲ را عقب انداخته و حالا تاریخ جدید، فوریه ۲۰۲۶ است؛ تاریخی که اگر باز هم تغییر نکند، می‌تواند سرآغاز مرحله‌ای تازه در برنامه مانوردی بشر باشد. این مأموریت قرار است دومین پرواز «سیستم پرتاب فضایی»، موشک عظیم و بسیار پرهزینه ناسا و نخستین تلاش برای ارسال فضانوردان در فضاپیمای «اوریون» باشد. طی ده روز، چهار فضانورد آمریکایی و کانادایی یعنی رید وایزمن، ویکتور گلاور، کریستینا کوچ و جرمی هنسن به دور ماه خواهند چرخید تا سامانه‌های پشتیبانی حیات و کارایی فضاپیما را در شرایط واقعی محک بزنند. اگر همه‌چیز طبق برنامه پیش برود، این پرواز مسیر را برای آرتمیس ۳ باز می‌کند؛ مأموریتی که نخستین فرود انسان بر سطح ماه پس از پایان دوران آپولو در ۱۹۷۲ خواهد بود. اما ماجرای فضا در ۲۰۲۶ فقط در دست دولت‌ها نیست؛ بخش خصوصی هم آماده جهش بزرگ است.

ایستگاه فضایی خصوصی

رؤیایی وجود دارد که ممکن است زودتر از انتظار واقعی شود. شرکتی نوپا به نام Vast، مستقر در کالیفرنیا، اعلام کرده در ماه مه ۲۰۲۶ نخستین ایستگاه فضایی تجاری جهان را به مدار می‌فرستد. این ایستگاه که «هیون ۱» نام دارد، حدود ۴۵ متر مکعب فضای زیستی در اختیار ساکنان خود خواهد گذاشت و قرار است مأموریت‌های دولتی و بخش خصوصی را پذیرا باشد. چند ماه پس از قرارگرفتن ایستگاه در مدار، اولین گروه چهار نفره راهی آن خواهد شد و دوهفته را در شرایط ریزگرانش سپری خواهد کرد. این پایگاه کوچک قرار است میزبان چهار مأموریت باشد و سه سال در مدار بماند. هدف بلندمدت شرکت، تصاحب جای خالی «ایستگاه فضایی بین‌المللی» پس از بازنشستگی آن در ۲۰۳۰ است، جایی برای آزمایش‌های علمی و صنعت فضایی آینده.

استارشیپ و رؤیای مریخ

در سوی دیگر، غول خصوصی دیگری دست به کار است: اسپیس‌ایکس. این شرکت در سال ۲۰۲۶ آزمون‌های موشک عظیم استارشیپ را ادامه می‌دهد و امیدوار است جاه‌طلبانه‌ترین اقدام تاریخ خود را هم انجام دهد: یک مأموریت سفر به مریخ. سال ۲۰۲۶، زمین و مریخ چنان در موقعیت مناسبی نسبت به هم قرار می‌گیرند که پرتاب میان‌سیاره‌ای کم‌هزینه‌تر و کوتاه‌تر می‌شود. ایلان ماسک سال‌هاست وعده داده در چنین فرصتی یک استارشیپ بدون سرنشین را راهی سیاره سرخ کند. البته احتمال لغو یا تعویق زیاد است؛ و اگر این فرصت را از دست بدهند، پنجره بعدی تازه در سال ۲۰۲۸ باز خواهد شد.

چین؛ گام‌های آرام اما پیوسته به سوی ماه

چین هم در مسیر فضایی خود توقفی ندارد. مأموریت «چانگ‌ئه ۷» قرار است در اواخر ۲۰۲۶ راهی ماه شود؛ یک مأموریت پیچیده که شامل مدارگرد، فرودگر، یک خودروی کاوشگر و یک فضاپیمای کوچکِ جست‌وجوگر است.

هدف، فرود بر لبه پرنور دهانه شَکلتون در نزدیکی قطب جنوب ماه است؛ منطقه‌ای که به دلیل وجود سایه‌های دائمی، به مکانی ایده‌آل برای جست‌وجوی آب تبدیل شده، آبی که می‌تواند هم نوشیدنی باشد، هم سوخت موشک. دو کاوشگر کوچک قرار است نقاط تاریک اطراف را بررسی کنند و مانند مأموریت‌های قبلی چین، داده‌هایی برای ساخت پایگاه احتمالی ماه فراهم آورند. قطب جنوب ماه همین حالا هم یکی از گزینه‌های اصلی ناسا برای فرود آرتمیس ۳ است.

چرا باید خواند:
چه پیشرفت‌هایی به لحاظ علم و فناوری در سال پیش رو رخ خواهد داد؟ نشریه اکونومیست در گزارشی به این مقوله پرداخته است



بازیگران دیگر، رقابتی جهانی در سکوت

سال ۲۰۲۶ فقط سال آمریکا، چین یا شرکت‌های خصوصی نیست. فهرست مأموریت‌های احتمالی بلند است: آژانس فضایی اروپا امیدوار است تلسکوپ سیاره‌یاب PLATO را به فضا بفرستد. چین برنامه پرتاب تلسکوپ فضایی خود، Xuntian، را دارد که رقیبی برای رصدخانه‌های بزرگ جهانی خواهد بود. روسیه نخستین پرواز آزمایشی موشک سایوز ۵ را انجام خواهد داد. و ژاپن با همکاری آمریکا و اروپا، مأموریت MMX را که از ۲۰۲۴ عقب افتاده بود، راهی منظومه مریخ می‌کند؛ مأموریتی جاه‌طلبانه برای بازدید از دو قمر مریخ یعنی فوبوس و دیموس و بازگرداندن نمونه‌ها به زمین در ۲۰۳۱.

سالی که رقابت فضایی دوباره هیجان‌انگیز می‌شود

ماه، مریخ، ایستگاه‌های تجاری، تلسکوپ‌های تازه، موشک‌های جدید، همه چیز دست به دست هم داده تا ۲۰۲۶ را به سالی تبدیل کند که در آن آسمان دوباره شلوغ و پرهیجان خواهد شد. در فضایی که رقابت میان دولت‌ها و شرکت‌های خصوصی شدت گرفته، رؤیای بازگشت انسان به ماه دیگر یک نوستالژی قدیمی نیست؛ شاید فقط چند ماه با تحقق آن فاصله داشته باشیم.

چهره‌ها

[این صفحه‌ها به معرفی برندگان جوایز نوبل اقتصاد در دهه‌های گذشته می‌پردازد]



آمارتیا سن انسانیت را وارد علم اقتصاد کرد

مبارزی که قحطی را به زانو درآورد



ویژگی: آمارتیا سن پلی میان علم اقتصاد و فلسفه زد

نسیم بنایی
دبیر بخش چهرها

اکثر مـــردم وقتی بـــه اقتصاد فکر می‌کننـــد فقـــط اعداد، جـــداول و بازارها در ذهنشـــان تداعی می‌شود. اما آمارتیا ســـن، یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان اقتصادی توانست این تصویر را برای همیشه در هم بشکند و تصویری تازه ایجاد کند. برای او، اقتصاد فقط مسئله پول و رشد اقتصادی نبود؛ «ســـن» اقتصاد را به آزادی، عدالت و کرامت انسانی پیوند داد و توانست انسانیت را به محور اصلی در دنیای اقتصاد تبدیل کند.

او پلی میان علم اقتصاد و فلسفه زد و به همین دلیل توانست در سال ۱۹۹۸ به جایزه نوبل اقتصاد دست پیدا کند. آمارتیا سن پرسش‌هایی عمیق می‌پرسید: زندگی خوب داشتن و خوب زندگی کردن یعنی چه؟ چطور می‌توان پیشـــرفت واقعی را اندازه‌گیری کرد و سنجید؟ چرا در حالی‌که غذا و مواد غذایی وجود دارند، برخی از انسان‌ها از کمبود مواد غذایی رنج می‌برند؟ پاسخ‌هایی که برای این پرسش‌ها پیدا می‌کرد، به دولت‌ها و اقتصاددان‌ها و همچنین سازمان ملل کمک کرد نگرش خود را نسبت به مقوله فقر و توسعه، تغییر دهند و نگاهی واقع‌گرایانه و انسانی پیدا کنند.

نابرابری‌ها کودکی‌اش را شکل داد!

آمارتیا کومار سن در سال ۱۹۳۳ در سانتی‌نیکتان واقع در هند به دنیا آمد، شهری که با نام رابیندرانات تاگور، شاعر معروف هندی گره خورده است. آمارتیا در تمام زندگی خود از تاگور اثر پذیرفت و به گفته خودش، زندگی و تفکرش ریشـــه در اندیشه‌های تاگور دارد. شهری که او در آن زندگی می‌کرد، صرفاً یک شهر معمولی نبود، بلکه مکانی برای ذهن‌های باز، فرهنگ‌های جدید و ایده‌های جهانی به شـــمار می‌آمد. آمارتیا در محیطی بزرگ شـــد که در آن بحث درباره هنر، تحصیل و انســـانیت، بحث‌های روزمره به شمار می‌رفت.

البتـــه دوران کودکی او با تراژدی‌هایی رقم خـــورد. وقتی فقط ده سال بیشتر نداشـــت، هند درگیر قحطی وحشتناکی شد که با عنوان قحطی بنگال در سال ۱۹۴۳ شناخته می‌شود. میلیون‌ها نفر در آن زمان جان خود را بابت گرســـنگی از دست دادند، این در حالی بود که غذای کافی در بازارها وجود داشـــت. آمارتیای کوچک، مردم را می‌دید که در خیابان در حال جان سپردن از گرسنگی بودند در حالی‌که عده‌ای دیگر به غذا دسترســـی داشتند و می‌توانستند شکم خود را سیر کنند. این تجربه شوکه‌کننده، باعث به مقوله‌هایی ابتدایی‌تر در دنیای علم اقتصاد بیندیشـــد: «قحطی‌زدگی فقط به معنای کمبود غذا نیست. به کمبود دسترسی اغلب مردم به مواد غذایی است.» این مشاهده در کانون نظرات و آثار «سن» قرار گرفت.

ورود به دنیای تکنیک‌ها

ســـن ابتدا به دانشـــگاهی در هند راه پیدا کرد و سپس در کمبریج به تحصیلات خود ادامه داد. در کمبریج با برخی از نابغه‌های دنیای اقتصاد آشنا شد و توانست جهان تازه‌ای را پیرامون خودش ترسیم کند. با این حال، همواره معتقد بود که جریان اصلی علم اقتصاد کاملاً متمرکز بر بازارها شده و چشم خودش را به اخلاقیات بسته است. به همین دلیل، تلاش داشت دنیای تازه‌ای را کشف کند و آن را به دنیای اقتصاد بیاورد

در سال ۱۹۵۹ توانست مدرک دکتری خود را دریافت کند و رساله‌اش را به «انتخاب تکنیک‌ها» اختصاص داد. در این رساله، توضیح می‌داد که کشورهای در حال توسعه باید میان فناوری‌های مبتنی بر نیروی انسانی و فناوری‌های مبتنی ســـرمایه، انتخاب کنند. او بعدها در دانشگاه‌های دهلی، هاروارد و کمبریج به‌عنوان اســـتاد اقتصاد تدریس کرد. در طول عمر حرفه‌ای و کاری‌اش، نه تنها به‌عنوان یک اقتصاددان شناخته شد، بلکه به‌عنوان فیلسوف و اندیشمندی اخلاق‌محور هم شهرت یافت که با دقت بالایی میان علم اقتصاد و اخلاقیات پیوند برقرار می‌کرد.

او حالا در ۹۲ سالگی همچنان در حال مطالعه و نوشتن است و سعی می‌کند اهمیت برابری و تحصیل و همچنین قدرت بخشیدن به زنان را به معرض نمایش درآورد. صدای آرام او در حالی‌که سنجیده سخن می‌گوید، همواره برای عدالت و مقابله با فقر بلند شده است

نظریه‌هایی که جهان را عوض کرد

آمارتیا ســن با نظریه‌های مختلفی شناخته می‌شود، نظریه‌هایی که اغلب توسعه اقتصادی و اجتماعی را رقم زده‌اند. یکی از آن‌ها «رویکرد قابلیت» اســت که به‌عنوان مهم‌ترین و اثرگذارترین نظریه از «سن» شــناخته می‌شود. در این رویکرد، یک پرسش ظاهراً ساده اما بسیار عمیق پرسیده می‌شود: انسان‌ها واقعاً قادر به انجام چه کاری هستند و چه می‌توانند باشند؟

اقتصاد سنتی معمولاً به ســنجش درآمد و تولید ناخالص داخلی می‌پردازد، مثلاً یک انسان یا یک کشور، چقدر می‌تواند پول‌زایی کند. اما «سن» معتقد بود این آمار و ارقام نمی‌توانند کیفیت واقعی زندگی را نشان دهند. دو انسان با درآمدی یکسان، ممکن است زندگی‌های کاملاً متفاوتی داشــته باشند. یکی ممکن است سالم و تحصیل‌کرده باشد و دیگر به انسانی بیمار تبدیل شده باشد که نمی‌تواند حتی آزادانه حرکت کند

به همین دلیل «سن» می‌گفت توسعه نباید براساس درآمد، بلکه براساس «قابلیت‌ها» سنجیده شود. آزادی‌های واقعی که انسان‌ها از آن برخوردارند و به زندگی‌شان ارزش می‌دهد. برای مثال «آیا آن شخص از حق تحصیل برخوردار اســت؟» یا «آیا می‌تواند به بهداشت و درمان دســت پیدا کند؟» یا «آیا می‌تواند در جامعه مشارکت داشته باشد و انتخاب کند؟». این ایده و نظر سن، پایه و اساس نگرش به مفهوم توسعه را در جهان متحول کرد.

کمی بعد، نظریه سن به سازمان ملل و شاخص توسعه انسانی راه پیدا کرد، ابزاری که پیشرفت کشورها را در زمینه امید به زندگی، تحصیل و درآمد می‌ســنجد و تمام تمرکز خــود را روی تولید ناخالص داخلی نمی‌گذارد. در حال حاضر این شاخص از طرف ۱۸۰ کشور جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. «سن» معتقد بود توسعه به معنای برخورداری از آزادی است و براساس این آزادی، فرد می‌تواند زندگی مورد نظرش را بر پایه ارزش‌هایش انتخاب کند.

آمارتیا سن در زمینه مطالعات مربوط به قحطی و گرسنگی هم سهم بزرگی دارد. او در کتاب معروفش مربوط به ســال ۱۹۸۱ درباره «فقر و گرسنگی» توضیح داد که قحطی همیشه ناشی از کمبود مواد غذایی نیست. زمانی که مردم حق و حقوق خود را از دست می‌دهند، توانی برای دسترسی به مواد غذایی هم نخواهند داشت. برنج در بازارها موجود بود اما آن‌ها پول کافی برای خرید برنج را نداشتند.

این یک ایده انقلابی بود. تمرکز از عرضه مواد غذایی برداشته شد و نگاه‌ها به نقاط دیگر رفت؛ مثلاً اینکه دولت‌ها چگونه از محافظت از مردم در زمان بحران شکست می‌خورند. نظریه‌های «سن» کمک کرد امنیت غذایی و سیاست‌های رفاه در بسیاری از کشورها به شکلی بهتر تنظیم و طراحی شوند.

آمارتیا سن در زمینه مطالعات مربوط به قحطی و گرسنگی هم سهم بزرگی دارد. او در کتاب معروفش مربوط به سال ۱۹۸۱ درباره «فقر و گرسنگی» توضیح داد که قحطی همیشه ناشی از کمبود مواد غذایی نیست. زمانی که مردم حق و حقوق خود را از دست می‌دهند، توانی برای دسترسی به مواد غذایی هم نخواهند داشت



زنان گم‌شده

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اقدامات «ســن» این بود که توانست توجه همه را به سوی تاریک‌ترین جنبه نابرابری جلب کند: نابرابری جنســیتی. در سال ۱۹۹۰ مقاله‌ای نوشــت با عنوان «بیش از ۱۰۰ میلیون زن گم شــده‌اند». در این مقاله نشان داد که در کشورهایی مانند هند، چین و پاکستان به دلیل تبعیض، بی‌تفاوتی و رفتارهایی از این قبیل، میلیون‌ها زن در آمار جمعیتی گنجانده نشده‌اند.

این مطالعه جرقه مباحث تازه‌ای را در دنیا در رابطه با حقوق زنان زد. بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی هم تصمیم گرفتند با استناد به این مطالعه، روی سیاست‌های جنسیتی کار کنند.

در ســال ۱۹۹۸، «سن» جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد. کمیته نوبل اعلام کرد او سهم قابل توجهی در «اقتصاد رفاه» و «نظریه انتخاب اجتماعی» داشــته و توانســته جنبه‌ای اخلاقی و انسانی برای مسائل اقتصادی پیدا کند. به عبارت ســاده‌تر، او جایزه نوبل را به این خاطر به دست آورد که توانست جنبه‌ای انسانی به اقتصاد ببخشد. «سن» موفق شد اخلاقیات، عدالت و آزادی را به دنیای بازگرداند که کاملاً فنی شده بود: دنیای اقتصاد!

صدایی برای دموکراسی و آزادی

آمارتیا سن همواره به‌عنوان حامی برای دموکراسی و آموزش در جهان شــناخته شده است. او باور داشت که آزادی اندیشه و باز بودن برای گفت‌وگو همگی جزو ملزومات اولیه برای یک جامعه مطلوب هستند. او می‌گفت در همه جوامع مطلوب، رهبران نسبت به مردم پاسخگو هستند و در شرایط بحرانی، مسئولیت کارهای خود را می‌پذیرند.

او حالا در ۹۲ ســالگی همچنان در حال مطالعه و نوشتن است و سعی می‌کند اهمیت برابری و تحصیل و همچنین قدرت بخشیدن به زنان را به معرض نمایش درآورد. صدای آرام او در حالی‌که سنجیده ســخن می‌گوید، همواره برای عدالت و مقابله با فقر بلند شده است. نزدیکانش، او را به‌عنوان فردی خوشرو و اهل تعامل می‌شناسند که همواره در جهان رقابتی، ســعی داشــته رویه‌ای متفاوت را در پیش بگیرد. او سه بار ازدواج کرده و چندین فرزند دارد که وارد دنیای علم و هنر شــده‌اند. دوستان و نزدیکانش می‌گویند مهم‌ترین برگ برنده او، نه هوش فوق‌العاده‌اش، بلکه مهربانی و شــفقتی است که نسبت به هم‌نوعانش دارد. او که در جوانی با مشکلاتی از جمله سرطان هم دست‌وپنجه نرم کرده، اکنون تلاش دارد همچنان سهمی در توسعه علم داشته باشد و به همین دلیل آخرین کتابش را هم در سال ۲۰۲۱ منتشر کرده است. حالا هر کسی بخواهد از فقر بگوید به سراغ یک چهره می‌رود: آمارتیا ســن! مردی که خودش فقر را چشید و سپس تلاش کرد آن را در جهان به حداقل برساند.

برخلاف بسیاری از اقتصاددانان که عمدتاً بر کشورهای خود تمرکز دارند، ماندل همیشه جهانی فکر می‌کرد. او اغلب می‌گفت که اقتصاد جهانی در حال اتصال بیشتر است و رویکردهای ملی قدیمی همیشه کارساز نیستند.

معمار یورو

رابرت ماندل چگونه اتحادیه‌های پولی را سامان داد؟



ویژگی: مدل ماندل فلمینگ توضیح می‌دهد چگونه هزینه‌های دولتی، مالیات و نرخ بهره با نرخ ارز تعامل دارند

رابرت ماندل یکی از تاثیرگذارترین اقتصاددان‌های قرن بیستم بود. ایده‌های این مرد و نحوه تفکرش در مورد پول و نرخ‌های ارز در جهان، شیوه همکاری‌های اقتصادی را متحول کرد و شکلی تازه به آن بخشید. به همین دلیل است که او را به‌عنوان «پدر یورو» می‌شناسند. نظریه‌های پایه و اساس اتحادیه پولی اروپا را بنا کرد و تا به امروز هم نقش مهمی در راهنمایی بانک‌های مرکزی و دولت‌ها در مدیریت امور مالی بین‌المللی ایفا کرده است.

رابرت الکساندر ماندل در سال ۱۹۳۲ در کانادا به دنیا آمد و در آنتاریو بزرگ شد. تحصیلات را در دانشگاه بریتیش کلمبیا سپری کرد و سپس برای ادامه آموزش به مدرسه اقتصاد لندن و موسسه فناوری ماساچوست رفت. مدرک دکتری‌اش را هم در زمینه اقتصاد بین‌الملل دریافت کرد و به این ترتیب به موضوعاتی پرداخت که همواره به آن‌ها علاقه داشت.

بخش زیادی از زندگی ماندل به تدریس و تحقیق گذشت. در چندین دانشگاه از جمله دانشگاه شیکاگو و دانشگاه کلمبیا در نیویورک فعالیت کرد و سپس سال‌ها بعد به استاد همین دانشگاه‌ها هم تبدیل شد. او در طول فعالیت کاری و حرفه‌ای خود به دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل متحد هم مشاوره داد.

ماندل بیش از هر چیزی، یک متفکر بود، کسی‌که اقتصاد جهانی را به‌عنوان یک سیستم متصل می‌نگریست. نظریه‌های او نشان داد که سیاست‌های کشورها در رابطه با نرخ بهره، تجارت و نرخ ارز چگونه روی یکدیگر اثر می‌گذارند. بابت همین بینش نوآورانه هم در سال ۱۹۹۹ جایزه نوبل را در زمینه علوم اقتصادی دریافت کرد.

چرا ماندل مورد تقدیر قرار گرفت؟

تحلیل سیاست‌های پولی و مالی تحت رژیم‌های مختلف نرخ ارز و تحلیل مناطق ارزی بهینه، مهم‌ترین مسئله‌ای بود که ماندل بابت آن جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد. «نحوه عملکرد سیاست‌های دولتی در کشورهایی با نرخ ارز ثابت یا شناور» و اینکه «چه چیزی باعث می‌شود به اشتراک گذاشتن یک ارز واحد مانند یورو برای کشورها مفید یا پرخطر باشد» جزو دستاوردهای اصلی ایده ماندل بوده است.

نخستین مسئله‌ای که ماندل به آن پرداخته «مدل ماندل-فلمینگ» است که تعادل اقتصادی جهان را توضیح می‌دهد. اقتصادهای جهان در دهه ۱۹۶۰ میلادی از طریق تجارت و امور مالی، روزبه‌روز بیشتر به هم متصل می‌شدند. با این حال، بیشتر مدل‌های اقتصادی در آن زمان صرفاً به موضوعاتی مربوط می‌شد که داخل یک کشور رخ می‌دهد اما ماندل این رویه را تغییر داد.

ماندل به همراه اقتصاددان دیگری به اسم «مارکوس فلمینگ» مدلی را توسعه داد که در حال حاضر به‌عنوان مدل «ماندل-فلمینگ» شناخته می‌شود. این مدل یکی از سنگ‌بناهای اقتصاد کلان بین‌المللی به شمار می‌آید. در این مدل توضیح داده شده که سیاست‌های اقتصادی یک کشور مانند هزینه‌های دولتی، مالیات و نرخ بهره چگونه با نرخ‌های ارز تعامل دارند. به زبان ساده، ماندل نشان داد که یک کشور نمی‌تواند همه‌چیز را همزمان داشته باشد. اگر دولتی بخواهد ارزش ارز خود را کنترل کند و همچنین اجازه دهد پول به‌طور آزادانه از مرزها عبور کند، نمی‌تواند از سیاست پولی مستقل خود (مانند تغییر نرخ بهره) برای کنترل تورم یا بیکاری استفاده کند.

بعداً این ایده با عنوان «سه‌گانه غیرممکن» در اقتصاد بین‌المللی مصطلح شد. یک کشور تنها می‌تواند دو مورد از سه مورد زیر را به‌صورت همزمان داشته باشد: نرخ ارز ثابت، جریان آزاد سرمایه (پول ورودی و خروجی از کشور) و سیاست پولی مستقل. برای مثال، اگر کشوری بخواهد ارز خود را پایدار نگه دارد و جریان آزاد سرمایه را مجاز کند، باید کنترل نرخ بهره خود را رها کند. اگر بخواهد نرخ بهره خود را کنترل کند و جریان آزاد سرمایه را مجاز کند، باید اجازه دهد نرخ ارز شناور شود. این ایده ساده اما قدرتمند به دولت‌ها و بانک‌های مرکزی کمک کرد درک کنند در مدیریت اقتصادهای خود در یک جهانِ جهانی‌شده با چه مسائلی روبه‌رو هستند.

ماندل بیش از هر چیزی، یک متفکر بود، کسی‌که اقتصاد جهانی را به‌عنوان یک سیستم متصل می‌نگریست. نظریه‌های او نشان داد که سیاست‌های کشورها در رابطه با نرخ بهره، تجارت و نرخ ارز چگونه روی یکدیگر اثر می‌گذارند. بابت همین بینش نوآورانه هم در سال ۱۹۹۹ جایزه نوبل را در زمینه علوم اقتصادی دریافت کرد.

ایده پشت یورو

یکـی از دیگر از نظریه‌های بزرگ ماندل که جزو مشـهورترین‌های نظریه‌هاست با عنوان «منطقه ارزی بهینه» شناخته می‌شود که در سـال ۱۹۶۱ منتشر شد. ماندل پرسشی ساده اما عمیق مطرح کرد: چه زمانی برای چندین کشور خوب است که یک ارز مشترک داشته باشند؟

در آن زمان، بیشتر اقتصاددان‌ها بر این باور بودند که هر کشور باید ارز خود را داشـته باشد تا اقتصاد خود را کنترل کند. ماندل متفاوت فکر می‌کرد. او می‌گفت اگر کشورها اقتصادهای مشابه و پیوندهای اقتصادی قوی داشته باشـند، می‌توانند از اشتراک یک ارز مشترک سود ببرند.

ایده اصلی به این صورت اسـت که اگر کشـورها زیاد با یکدیگر تجارت کنند، یک ارز مشـترک عدم قطعی نـرخ ارز و هزینه‌های تراکنـش را حذف می‌کند. همچنین یکپارچگی و ثبات اقتصادی را تقویت می‌کند. با این حال، شرایطی هم وجود دارد که باید برقرار شود تا یک ارز مشترک، خوب کار کند. کشورها باید از تحرک نیروی کار برخوردار باشند. یعنی مردم باید بتوانند به‌راحتی از یک کشور به کشور دیگر برای یافتن شغل حرکت کنند. تحرک سرمایه هم باید به همین صورت باشـد یعنی پول باید بتواند آزادانه بین کشورها جریان یابد. چرخه‌های اقتصادی هم باید مشابه باشند یعنی اقتصادها با هم بالا و پایین بروند، نه در جهت مخالف. یک مقام مرکزی یا سیستم بودجه‌ای که بتواند به مناطق در حال مشکل کمک کند هم لازم است. هر یک از این شرایط وجود نداشته باشد، منطقه ارزی مشترک به منطقه‌ای پرخطر تبدیل خواهد شد. هنگامی‌که اتحادیه اروپا حوزه یورو را ایجاد کرد، خیلی‌ها می‌گفتند که این ایده مسـتقیماً از ماندل گرفته شده است. به همین دلیل با عنوان «معمار یورو» شناخته می‌شود، هرچند خودش آن را طراحی نکرده و صرفاً الهام‌بخش آن بوده است.

نوبل برای معنابخشی به سیستم مالی

کمیته نوبل هنگام اعطای جایزه گفت نظریه‌های ماندل کمک کرده تا سیستم‌های مالی بین‌المللی معنا پیدا کنند. ماندل با ایده‌هایش هم به اقتصاد آکادمیک کمک کرده و هم بر تصمیم‌های سیاست واقعی اثر گذاشته است. از نحوه عمل بانک‌های مرکزی تا نحوه فکر کشورها در مورد تشکیل اتحادیه پولی می‌تواند این قضیه را به اثبات برساند.

در دهه‌هـای ۷۰ و ۸۰ میلادی، ماندل صـدای تاثیرگذاری در بحث‌های سیاسـتی در ایالات متحده شـد. او اسـتدلال کرد که مالیات‌های پایین‌تر و سیاست پولی پایدار می‌تواند رشد اقتصادی را تقویت کند. ایده‌هایی که الهام‌بخش رونالد ریگان هم شـد و اقتصاد ریگانی را ایجاد کرد. ماندل معتقد بود که مالیات‌های بالا انگیزه کار و سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد و دولت‌ها باید به جای آن بر پایدار و قابل پیش‌بینی نگه داشتن پول تمرکز کنند. این ایده‌ها او را در میان سرمایه‌گذاران محافظه‌کار محبوب کرد. او به‌عنوان مشاور به سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول و چندین دولت ملی هم خدمت کرد. نظرات او در بحث‌های مربوط به اصلاح پولی بین‌المللی، به‌ویژه در زمان‌های بحران، مورد توجه قرار گرفت.

برخلاف بسـیاری از اقتصاددانان که عمدتاً بر کشـورهای خود تمرکز دارند، ماندل همیشه جهانی فکر می‌کرد. او اغلب می‌گفت که اقتصاد جهانی در حال اتصال بیشتر است و رویکردهای ملی قدیمی همیشه کارساز نیستند. در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، با عمیق‌تر شدن جهانی‌سازی، ایده‌های او حتی مرتبط‌تر شدند. ظهور تجارت جهانی، ایجاد یورو و بحث‌ها در مورد جنگ‌های ارزی و اسـتقلال پولی همه ردپای فکری او را داشتند. ماندل همچنین معتقد بود که ثبات ارزی برای صلح و همکاری جهانی ضروری است. او زمانی گفت: «اقتصاد جهانی به ارزهای کمتری نیاز دارد، نه بیشـتر.» او رویای جهانی را داشـت که در آن نرخ‌های ارز به اندازه کافی پایدار باشـند تا مردم و کسـب‌وکارها بتوانند بدون ترس از تغییـرات ناگهانی برای آینده برنامه‌ریزی کنند.

رابرت ماندل نه تنها اقتصاددانی درخشان بلکه شخصیتی رنگارنگ بود. اغلب اوقات در ویلای خود در ایتالیا، سمینار و کنفرانس برگزار می‌کرد. تا سال‌های پایانی عمرش به نوشتن و سخنرانی ادامه داد و بحث‌های مربوط به جهانی‌سـازی، یورو و امور مالی جهانی را حفظ کرد. سـرانجام در سال ۲۰۲۱ در ۸۸ سالگی از دنیا رفت اما میراثی برجای گذاشت که هنوز نحوه تفکر اقتصاددانان و سیاست‌گذاران را شکل می‌دهد.

از آن‌جـا که هنوز اقتصاد جهان با همان معضلات و مشـکلاتی دسـت به گریبان است که در گذشته ماندل به آن‌ها اشاره کرده بود، نظریه‌هایش همچنان ارزشمند هستند. اتحادیه‌های ارزی مانند منطقه یورو با همان چالش‌هایی روبه‌رو هستند که ماندل زمانی درباره آن‌ها هشـدار می‌داد. سیاسـت‌های نرخ ارز همچنان در کانون شوک‌های جهانی قرار دارند. همه این مباحث نشان می‌دهند که نظریه‌های ماندل هنوز زنده است و باید همچنان به بهبود وضعیت در جهان کمک کند

برخی از منتقدان می‌گفتند نظریه‌های ماندل نمی‌تواند واقعیت آشفته سیاست و نابرابری را منعکس کند. دیگران استدلال می‌کردند که حمایت او از سیاست‌های سمت عرضه منجر به نابرابری درآمدی بیشتر می‌شود. در کل می‌توان گفت که ماندل نحوه تفکر بسیاری را نسـبت به اقتصاد جهانی تغییر داد. او به دولت‌ها کمک کرد پول و تجارت چگونه در مرزها در جریان است. ایده‌های او ترکیبی از ریاضی، بینش سیاستی و تخیل پیشرو بود؛ ترکیبی که به ندرت در اقتصاد یافت می‌شود. به همین دلیل است که همچنان می‌توان او را معمار اقتصاد جهان دانست.

ماندل بیش از هر چیزی، یک متفکر بود، کسی‌که اقتصاد جهانی را به‌عنوان یک سیستم متصل می‌نگریست. نظریه‌های او نشان داد که سیاست‌های کشورها در رابطه با نرخ بهره، تجارت و نرخ ارز چگونه روی یکدیگر اثر می‌گذارند



[این صفحات به مرور ۱۴۲ سال اسناد تاریخی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران می‌پردازد.]



دیدار آقای علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد با اعضای اتاق بازرگانی در حضور محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی تهران؛ به ترتیب از راست (دو نفر سمت چپ): علی‌اکبر محلوجی، حبیب القانیان، و نفر آخر عنایت بهبهانی؛ ۱۳۴۶/۴/۱۸

مرد تحولات بنیادین

نگاهی تصویری به دوره ریاست محمد خسروشاهی در اتاق تهران



علی ططری

پژوهشگر تاریخ اقتصاد

در شماره پیشین، منتخبی از تصاویر عبدالحسین نیک‌پور، یکی از رؤسای اتاق بازرگانی تهران در دوره پهلوی، تقدیم نگاه شما خوانندگان بزرگوار شد. در این شماره نیز قصد داریم منتخبی از تصاویر نویافته محمد خسروشاهی، یکی دیگر از رؤسای اتاق تهران در آن دوره، را تقدیم کنیم که به‌تازگی با تلاش کارشناسان مرکز اسناد دیجیتال اتاق بازرگانی تهران بازیابی و سازماندهی شده است.

محمد خسروشاهی به سال ۱۲۸۹ خورشیدی در شهر رشت دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی خود را در ایران به اتمام رسانید و در سال ۱۳۰۷ خورشیدی برای ادامه تحصیل در رشته تجارت به سوئیس و آلمان رفت. در هامبورگ به تجارت پنبه روی آورد و در سال ۱۳۱۴، زمانی که اتاق بازرگانی ایران و آلمان در برلین تأسیس شد، ریاست آن را برعهده گرفت. خسروشاهی در سال ۱۳۱۸ به ایران بازگشت و سال بعد توانست در انتخابات سیزدهمین دوره مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه تبریز با کسب ۳۰۶۲۶ رأی از مجموع ۳۷۴۵۱ رأی به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شود. لازم به توضیح است، دوره سیزدهم مجلس شورای ملی در ۲۲ آبان ۱۳۲۰ بازگشایی شد و در یکم آذر ۱۳۲۲ به پایان رسید.

خسروشاهی بار دیگر در سال ۱۳۲۹ به آلمان رفت و تا سال ۱۳۳۷ در آنجا ماند. حضور مجدد او در عرصه سیاست و تجارت ایران نویدبخش فرصت‌های جدیدی برای او شد، به طوری آغاز دهه چهل خورشیدی که همراه با اوج تجربه شخصی و نیز تغییر و تحولات بنیادین در ساختار اقتصادی ایران بود، احراز جایگاه جدیدی را برای وی رقم زد. یکی از فعالیت‌های مهم اقتصادی وی در این سال‌ها راه‌اندازی شرکت «شیشه آبگینه قزوین» بود که با مشارکت منصور یاسینی تحقق یافت. کارخانه آبگینه در سال ۱۳۴۳ در قزوین تأسیس شد و یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های شیشه کشور در آن سال‌ها بود و نقش مهمی نیز در اقتصاد کشور ایفا می‌کرد. محمد خسروشاهی با حمایت دولت وقت توانست دو دوره ریاست اتاق بازرگانی تهران را از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸ به دست آورد. ساختمانی که امروز به‌عنوان ساختمان اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران در خیابان طالقانی شناخته می‌شود، یادگاری از دوران ریاست محمد خسروشاهی، هفتمین رئیس اتاق بازرگانی است. از دیگر اقدامات دوره ریاست وی می‌توان به این موارد اشاره کرد: تأسیس اولین شرکت سهامی کشتیرانی ملی با حضور بازرگانان در ۱۸ آذر ۱۳۴۳، تشکیل کمیسیونی برای بررسی سرمایه‌های کوچک و سرگردان در فروردین ۱۳۴۴، اعزام هیئت اقتصادی به کشورهای عربی و حاشیه خلیج‌فارس در سال ۱۳۴۵ و برگزاری کنفرانس اتاق‌های بازرگانی.

و مطلب پایانی اینکه، علی‌نقی عالیخانی، وزیر اقتصاد دهه چهل خورشیدی، در خاطره‌ای از نحوه انتخاب محمد خسروشاهی به دبیرکلی کنفرانس اقتصادی تهران می‌گوید:

«نیازمند به این بودم که شخصی را به نام دبیرکل کنفرانس انتخاب بکنم و باز هم در میان بازرگانان و صاحبان صنایع کسی را ورزیده برای چنین کاری نمی‌دیدم. دکتر خوشبین که پیش از آن در کابینه علم وزیر دادگستری بود و در ترمیم کابینه‌ای که من وارد شدم وزیر مشاور شد، محمد خسروشاهی را برای من نام برد. و من هم فوری درخواست کردم که این شخص به ملاقات من بیاید و در همان جلسه اول بسیار از قیافه، طرز برخورد، طرز گفت‌وگوی این مرد خوشم آمد و با توجه به سابقه‌ای که در بازرگانی در اروپا داشت و آشنایی که کمابیش به برگزاری کنفرانس‌ها به شکل فرنگی، به نظر رسید که برای این کار شایستگی دارد. و واقعاً هم همین‌طور بود و بسیار کارش را خوب انجام داد و در عرض این یک هفته کنفرانس شب و روز خود را در محل کنفرانس گذراند.»



انتخابات اتاق بازرگانی با حضور محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی تهران
به همراه دیگر اعضاء اتاق - ۱۱/۳/ ۱۳۴۲



سخنرانی محمد خسروشاهی رئیس اتاق بازرگانی تهران در تجمع بازرگانان- ۱۳۴۶/۳/۳۰



سخنرانی محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی تهران در حضور نخست‌وزیر حسنعلی منصور و وزیر اقتصاد، علینقی عالیخانی در اتاق بازرگانی - ۱۳۴۲/۲/۹



دکتر علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد هنگام ایراد سخنرانی در جلسه اتاق بازرگانی؛ در کنار او محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی تهران حضور دارد- ۱۳۴۵/۱۲/۲۷



سخنرانی هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارایی در اتاق بازرگانی؛ در کنار او محمد خسروشاهی حضور دارد-۱۳۴۸/۱۰/۲۴



جمشید آموزگار، وزیر دارایی در جلسه شورای اتاق بازرگانی با شرکت اعضای اتاق بازرگانی و محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی تهران- ۱۳۴۷/۱۱/۸



گفت‌وگوی محمد خسروشاهی رئیس اتاق بازرگانی تهران و نخست‌وزیر امیرعباس هویدا- ۱۳۴۵/۶/۲۸



شورای اتاق بازرگانی و صنعت عمران منطقه‌ای (اکو) (سازمان همکاری منطقه‌ای)؛ از ایران، محمد خسروشاهی، رکن‌الدین سادات تهرانی و ابونصر عضدقاجار در شورا حضور دارند -۱۳۴۶/۹/۲۵

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

مرکز تماس ۱۸۶۶

آیا می‌دانید وقتی سوال یا مشکلی در کسب‌وکار شما پیش می‌آید فقط کافیست که با شماره ۱۸۶۶ تماس بگیرید؟

مرکز ارتباط با اعضای اتاق بازرگانی تهران، یک مرکز تماس ساده نیست، چرا که روزانه بیش از ۹۰۰ تماس ورودی و ده‌ها تماس خروجی توسط کارشناسان ما مدیریت می‌شود و بیش از ۹۵ درصد تماس‌ها در همان تماس اول به نتیجه می‌رسند.

از طریق تماس با شماره ۱۸۶۶ می‌توانید درباره تمام خدمات اتاق تهران راهنمایی دریافت کنید، از صدور و تمدید کارت عضویت و بازرگانی، خدمات پنجره واحد تا دریافت مشاوره‌های گوناگون در حوزه کسب‌وکار. پنج روز هفته از ۸ صبح تا ۴ بعدازظهر کارشناسان اتاق بازرگانی تهران پاسخگوی همه سئوالات شماست.

۱۸۶۶
مرکز تماس اتاق تهران

اطلاع از خدمات اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران:

توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب و اتاق بازرگانی تهران برگزار می‌کند

جشنواره امین الضرب

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE



تا آبادی
بنگاه‌ها
در رکود
و رمق

برای ثبت‌نام به وب‌سایت اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران مراجعه کنید.

www.tccim.ir